فانتقمنا من الذین اجرموا وکان حقاً علینا نصر المؤمنین
درین ایام سعادت انضمام مجلد ثانی از منہج ثانی کتاب مستطاب مصنفہ جناب سلطان الفقہاء والمتکلمین
والسابقین الائمۃ الطاہرین ... اللہ العالمین علی المجاحد المقتفی لآثار آبائہ
استقصاء الافحام واستیفاء الانتقام فی نقض منتہی الکلام
المصطفین جناب مولانا السید حامد حسین صاحب فردوس مآب اعلی اللہ مقامہ فی فرادیس الجنان وجعلہ السامی الدرج
فی ریاض الرضوان حسب فرمائش جناب سید ... علی صاحب داروغہ سرکار جناب فردوس مآب
در مطبع اعجاز محمدی لکھنؤ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الفاضل المتوحد النبيل هداه الله تعالى الى سواء السبيل

هرگاه حال کتاب سلیم و اعتقاد اکابر قوم در حق آن ذهن نشین شد اکنون درباره کتاب ثم تفسیر اهلبیت
که استاد کلینی جامع آنست آنچه علمای امامیه ذکر فرموده اند دیدنی و در ذهن خود بکمال احتیاط نگاه داشتنی است
ملخص آن انتام نامی لقب گرامی مانند نور بر شاهق طور هویداست صح هذا صاحب فوائد مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر
مجلسی رئیس مجتهدین امامیه و قدوة المحدثین و کتابش معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار تمامی آن کتاب
را از افادات ائمه معصومین اعتقاد میکند و میگوید هو تفسیر صحیح یجوز فی الشریعة الاعتماد علیه لانه
ماخوذ کله من اصحاب العصمة علیهم السلام و در حقیقت مرتبه این کتاب بسی بالا بر اصول امامیه
در گذشته زیرا که گویا تمامی تفسیر مذکور افاده حضرت باقر علوم اولین و آخرین و حضرت امام بحق ناطق جعفر
صادق است که در کتاب مختوم بخواتیم الذهب بانتشار علوم نبوی مامور بوده اند و اگر صحف آسمانی را در واقع تحقیق
اصلی بوده کما هو مزعومهم حرفی بر زبان این حضرات خلاف نفس الامر نگذشته بخلاف ائمه دیگر که معاذ الله بر اصول مذ
هب و ولای اهلبیت طاهرین مدة العمر علی کر الشهور و مر الدهور باظهار حق آشنا نگشته اند با اینهمه جامع تفسیر مذکور
علی بن ابراهیم قمی است ابو جعفر کلینی یکی از تلامذه او است چنانچه مطالعه فوائد مدنیه و دیگر کتب معتمده ملکه

کتاب کافی بران گواه هست و ایضا او از اصحاب امام هست بخلاف کلینی که در ایام غیبت نشو و نما یافته کما فی
کتب الرجال و تنها صاحب فوائد مدنیه براه مدحت کتاب مزبور نرفته بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه
نیز اطوار در مدح آن بعمل آورده اند از انهم بر منصه ظهور جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت و جلالت کمتر از کافی
کلینی نیست و ملا باقر مجلسی در بحار الانوار در بسیاری از مقامات استدلال بآن می نماید و این کتاب را از کتب معتمده
و مشاهیر اسفار معتبره میداند و این قبیل وقائع شهادت علی رؤس الناس هم وسیله ثبوت و ذریعه اختلال جوانب
ست میرا که جمله روایات کتاب موصوف از ابو الجارود هست که بلاریب ملحد بحت و زندیق صرف بوده و بر السنه
مطهره حضرات ائمه هدی بالعون و مطرود و محروم و مردود بلکه بر زبان معصوم بنام بعضی از شیاطین ملقب و موسوم است
چنانچه اهل تنقید و ارباب کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند جهت جمع مقالات اهل عالم میگذارند بر این امور
مذکوره اتفاق نموده اند بینی که از مطالعه تبصرة العوام و تذکرة الائمه علیهم السلام و منهج المقال و خلاصة الاقوال
و غیر آن از کتب رجال ظاهر و باهر است که آن اسوه اهل ضلال در جعل تلبیس سحر ابلیس مخجل و جال است بر عبارت
بعضی از این کتب بخوف تطویل نشان هم فاضل استر ابادی از کشی نقل میکند الاعمی السرحوب بالسین المهملة المضمومة
والراء والحاء المهملتین والباء المنقطة تحتها نقطة واحدة بعد الواو مذموم لا شبهة فی ذمه
سمی سرحوبا باسم الشیطان الاعمی یسکن البحر انتهی در کتاب مذکور ثابت شده که او را تفسیری است
که بامام محمد باقر نسبت میکند و از ابو بصیر روایت نماید قال ابو عبد الله علیه السلام کثیر النواء و سالم
بن ابی حفصة و ابو الجارود کذابون مکذبون کفار علیهم لعنة الله قال قلت جعلت
فداک کذابون قد عرفتهم فما معنی مکذبون قال کذابون یاتوننا فیخبرونا انهم صدقنا
ولیس کذلک ویسمعون حدیثنا فیکذبون به یعنی حضرات ائمه هدی او را بنام شیطانی که در دریا
میماند و بینائی ندارد ملقب نهاده اند ابو بصیر میگوید که روزی صادق علیه السلام در حق کثیر النواء و سالم بن حفصه
و ابو الجارود مذکور ارشاد فرمود که این هر سه تن کذاب و مکذب کفار اند بر ایشان لعنت خدا باد گفتم قربانت
شوم معنی کذاب میدانم لیکن معنی مکذب چیست فرمود کذاب انکه می آیند نزد ما و اظهار میکنند که تصدیق ما نموده اند
و حال آنکه خلاف واقعست و احادیث ما را می شنوند دروغ می پندارند و از کتب دیگر نیز دریافت میشود که او
اعتقاد بامامت میداشت و منکر امامت جعفر صادق علیه السلام بود و موجد و مخترع فرقه جارودیه از فرق
زیدیه که اخراج ائمه بعد از دائره امامت و ادخال زید و اولاد او در این دائره و ادعای مهدویت برای محمد بن

عبد الله بن الحسین یا محمد بن قاسم بن الحسن یا یحیی از احفاد زید شهید علی اختلافهم فی ذلک اعتقاد حیات ایشان
از ذاتیات مذهب اینهامی باشد همان کور باطن و ظاهرست ای معاشر مسلمین غریبست که طلوع شمس از جانب
روی دیدو بابِ توبه مسدود گردد ملا باقر صاحب بحار باوصف اشتهاد و استدلال بروایات تفسیر این زندیق
آفاق برادر کلان شیطان الطاق و باوصف بیان خوبی آن رهمین کتاب افاده باین مقدمات فرموده در
تذکرة الائمه نیز بسبب آن حافظه بعبارت فارسی اورا بدم و شتم تناول نموده واللفظ للکتاب الاخیر حیث قال
هذا الحبر النحریر در زیدیه چند فرقه اند جارودیه و ایشان را سرحوبیه نیز خوانند بلکه ابو الجارود زیاد بن منذر که رئیس
ایشانست از اصحاب حضرت باقر علیه السلام است و از رواة احادیث است نزد آنحضرت علیه السلام اتحاد می جوید
و می شنید و بمردم میگفت و در کتب شیعه اقوال او بسیارست و در آخر مرتد شد و منافق بود و کور هم بود و حضرت
باقر علیه السلام او را سرحوب خواندی و فرمود که سرحوب نام شیطان است مسکن او در یا است ابو الجارود و اصحاب
میگویند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم نص خلافت بعلی بصفت کرده نه بتسمیه انتهی بلفظه و ملا محمد تقی نیز در مصنفات
خود باین امور تصریح فرموده کما لا یخفی علی المتتبعین ازینجا سا فتهها و تهافتهای اکابر طائفه باید دید و لاف
و گزاف قوم در باره رواة اهل سنت و عبث و جفا و افتادن ایشان در تکفیر اهل حق بمیزان عقل باید سنجید عارف شیراز
در دیوان فرخ فال خویش چه سخن لطیف بنظم فرموده شعر پس تجربه کردیم درین دیر مکافات با دردکشان هر که در
افتاد بر افتاد اگر نه خوف تطویل کلام دامن اختصار الانام میکشید البته از کتب این قوم در باب جرح و قدح
رواة کلام تفصیلی تحریر رقم می آمد که موجب حیرت کافه عالم میشد و مخالفت و عناد و مخاصمت و لدادِ این معاندین
و ائمه اهلبیت امجاد مثل نیر و زبر تمامی صغیر و کبیر روشن و منجلی میگشت و بوضوح تمام و ظهور بالا کلام می
گشت که حضرات امامیه در باب اخذ احادیث دین و مذهب خویش انتقام ملاحده و زنادقه را که مجمع هزاران عیوب
بود نیز برگزیده اند و در حق جاعل تفسیر این نوع کفر مرده را جیده **اقول مستعینا بلطف الملک الجلیل**
هرگاه حال شرات و زلات مخاطب و مقعت و آدرافادات متعلقه بکتاب سلیم و اعتقاد اکابر اهل الحق در حق آن
بقدر مبین و بیان رزین ذهن نشین شد اکنون تخیلات و توهمات مخاطب عالی رجات در باره کتاب دوم یعنی
تفسیر که علی بن ابراهیم بن هاشم قمی جامع آنست دیدنی و شنیدنی واده نامه و اغلاط حضرت او شنیدنی ست
فاضل مخاطب با وصف دعاوی حزم و احتیاط در مقام الزام بر اغلاط و اوهام قدم فشرده و بی معقود
اعلام کرام نیز به راه عدم تأمل و مکابره سپرده زبان بتهجین و تنقیص بیجا کشاده سر انصار را در فهم کلام علما

اہل حق از دست داده ہرزه سرای و یاوه درایی در حق متصفیان آثار ائمه اطهار صلوات الله علیہم ما اختلف اللیل
والنهار آغاز نهاده مقصر اولا طعن و تشنیع در باب روایت روایات ابو الجارود که منشأ این همه بالا خوانی و از خود
رفتگی گردیده سیاه نموده اما زعم و بود آن دیگر خللها که در کلام او منطوی است ظاهر نمائیم پس باید دانست
که اعتراض مخاطب بر روایت روایات ابی الجارود باینکه او ملعون خبیث و زندیق صرف بوده الی غیر ذلک مما وقع از
وجوه عدیده اول آنکه ابو الجارود در اول حال مستقیم العقیده و صحیح المذهب بوده و در آخر متغیر شده و مجروح
معلوم گردیده پس از کجا ثابت توان ساخت که روایات مرویه در تفسیر علی بن ابراهیم بعد فساد و تغیر از و ماخوذ شده
نه قبل آن تا از شبهات مخاطب عالی درجات که الیاقت ابراز پیدا شود بلکه از لوامع فاضل مجلسی طاب ثراه واضحست
که اصحاب ما از ابو الجارود احادیث را در حال عدالت و استقامت شنیده بودند و من بعد او متغیر شده لهذا
احادیث سابق او نقل میکنند و در رجال وجیزة المتقین در حال ابی الجارود مسطور است عندنا الاصل فی حال
الاستقامة و رووا اصحابنا عنه فی تلک الحال فاعتبروا احادیثه کما فی غیره من اکثره انتهی ظاهر است که
هرگاه ابو الجارود در اول مستقیم و ممدوح باشد و احادیثیکه اصحاب از و روایت کرده اند در حال استقامتش فرا
گرفته باشند و اصلش را بحیثیت که در حال استقامت تصنیف کرده بود معتبر داشته اگر بعد از ان سالک مسالک
ضلالت گردد و مبتدع و متغیر شود هرگز احتمال ندارد که بسبب چنین طعن و تشنیع کرده شود زیرا که بالاتفاق تغیر و فساد لاحق باتم
اخذ روایات سابق که در حال استقامت و سلامت راوی ماخوذ شده نمیتواند شد چه معتبر در قبول روایت
وقت ادای روایت است نه وقت تحمل پس اگر راوی در وقت تحمل مجروح و فاسد باشد و در وقت ادا
تائب و سالم گردد روایتش مقبول است و اگر در حال تحمل سالم و ممدوح باشد و در حال ادا مجروح و مطعون
روایتش مردود است و اگر در حال ادا مقبول باشد و باز مطعون شود در روایاتش ماخوذ وارده قدحی پیدا نگردد پس
نقل روایات ابو الجارود که قبل تغیر از و ماخوذ شده و او در وقت تحمل و ادا آن هر دو مستقیم بود اصلا باعث طعن
و تشنیع نمیتواند شد حضرت مخاطب دقیق النظر عمیق الاطلاع و خبیر بافادات محققین فن اثر بار دیگر چنین ترهات
بی مغز سر نموده اساس فضل و کمال ظاهری خویش میکنند و هر چند صدق دعوای حقیر بر متتبع آثار اعلام
فریقین مخفی و مستور نیست لیکن بنا بر مزید توضیح بعضی از تصریحات علماء طرفین نوشته میشود و اما من اصحابنا
فالشیخ البهائی قدس الله سره حل البها و اسکنه غرف الثواب و السنا و هو العالم النحریر الذی قال فی حقه
شهاب الدین الخفاجی شیخ مشایخ ... فی کتاب ریحانة الالبا و زهرة الحیوة الدنیا

بهاء الدين بن الحسين العاملي الحارثي الشامي اصلا ومحتدا الفارسي منشأ ومولدا فاضل العصر
من افق الفضل بوارقه ؛ وسقاه من مورده النمير عذبه ورائقه ؛ لا يدرك بحر وصفه الاعراف
ولا تلحقه حركات الافكار ولو كانت في مضمار الدهر لها السباق ؛ زين عبائر العلوم النقلية
والعقلية ؛ وملك بنقد ذهنه جواهرها السنية ؛ لا سيما الرياضيات فانه راضها ؛ و
غرس في صدور الالباب رياضها ؛ وهو في ميدان الفصاحة فارس اي فارس ؛ وانكان غصنه
اينع وربى بربوة فارس ؛ فان شجرته نبتت عروقها بنواحي الشام الزاهية المغارس والعرق
نزاع ؛ وان اتى الجبل في الطباع ؛ ولما تدفق ماء كرمه خرج منها سائحا ابعد ما التقى دلوه والد
ماتعا الانباء خلع الوفاق قاطعا من بيان الكون ثمرات الاعتبار في جانب البلاد وتوالى ار مضمرة العمد الى
ارقال في البلاد واجتمع بمن بها من الاحياء تاديب خزانة لذلك قطارة فعانق في اوطانه
عقائل اوطاره وهو الان قرة عين مجدها وغرة جبين سعدها تطوق بجوهره وفنون الافاضل
وتتوجه شطره وجوه الامال من كل فاضل بنعيم مقيم تحدث عنه طروس الاسفار و
تكتحل باثمد مداده عيون الطروس والاسفار انتهى قال في كتاب مشرق الشمسين المعتبر
حال الراوي وقت الاداء لا وقت التحمل فلو تحمل الحديث طفلا وغير امامي او فاسقا
ثم اداه في وقت يظن انه كان مستجمعا فيه شرائط القبول
قبل ولو ثبت انه كان في وقت غير امامي او فاسقا ثم تاب ولم يعلم ان الرواية عنه
هل وقعت قبل التوبة او بعدها لم تقبل حتى يظهر لنا وقوعها بعد التوبة الى ان
قال المستفاد من تصفح كتب علمائنا المؤلفة في السير والجرح والتعديل ان اصحابنا
الامامية رحمهم الله كان اجتنابهم عن مخالطة من كان من الشيعة على الحق اولا ثم انكروا
امامة بعض الائمة عليهم السلام في اقصى المراتب وكانوا يحترزون عن مجالستهم و
التكلم معهم فضلا عن اخذ الحديث عنهم بل كان تظاهرهم بالعداوة لهم اشد
من تظاهرهم بالعداوة للعامة الى ان قال فاذا قبل علماؤنا سيما المتأخرون منهم رواية رواها
رجل من ثقات اصحابنا عن احد هؤلاء وعولوا عليها وقالوا بصحتها مع علمهم
بحاله فقبولهم لها وقولهم بصحتها لابد من ابتنائه على وجه صحيح لا يتطرق به القدح اليهم ولا

الی ذلک الرجل الثقة الراوی ممن هذا حاله کان یکون سماعه منه قبل عدوله عن الحق وقوله بالوقف
او بعد توبته ورجوعه الی الحق او ان النقل انما وقع من اصله الذی الفه واشتهر عنه قبل الوقف او من
کتابه الذی الفه بعد الوقف ولکنه اخذ ذلک الکتاب عن شیوخ اصحابنا الذین علیهم الاعتماد
ککتب علی بن الحسن الطاطری فانه وان کان من اشد الواقفیة عنادا للامامیة الا ان الشیخ شهد له
فی الفهرست بانه روی کتبه عن الرجال الموثوق بهم وبروایتهم الی غیر ذلک من المحامل الصحیحة والظاهر
ان قبول المحقق طاب ثراه روایة علی بن ابی حمزة مع شدة تعصبه فی مذهبه الفاسد مبنی علی
ما هو الظاهر من کونها منقولة عن اصله وتعلیله مشعر بذلک فان الرجل من اصحاب الاصول وکذلک
قول العلامة بصحة روایة اسحق بن جریر عن الصادق علیه السلام فانه ثقة من اصحاب الاصول ایضا وتالیف
امثال هؤلاء اصولهم کان قبل الوقف لانه وقع فی زمان الصادق علیه السلام انتهی وقال الشیخ ابو جعفر
الطوسی طاب ثراه فی عدة الاصول فاما ما یرویه الغلاة والمتهمون والمضعفون وغیر هؤلاء فما یختص
الغلاة بروایته فان کانوا ممن عرف لهم حال استقامة وحال غلو عمل بما رووه فی حال الاستقامة وترک
ما رووه فی حال خطائهم ولاجل ذلک عملت الطائفة بما رواه ابو الخطاب محمد بن ابی زینب فی
حال استقامته وترکوا ما رواه فی تخلیطه وکذلک القول فی احمد بن هلال العبرتائی وابن ابی عزاقر
وغیر هؤلاء انتهی واما ائمة السنیة فقال النووی فی شرح صحیح مسلم فصل فی حکم المختلط اذا اختلط الثقة لاختلال
ضبطه بخرف او هرم او لذهاب بصره او نحو ذلک قبل حدیث من اخذ عنه قبل الاختلاط
ولا یقبل حدیث من اخذ عنه بعد الاختلاط او شککنا فی وقت اخذه فمن المختلطین عطاء بن السائب وابو اسحاق
السبیعی وسعید الجریری وسعید بن ابی عروبة وعبد الرحمن بن عبد الله المسعودی وربیعة استاذ مالک
وصالح مولی التوأمة وحصین بن عبد الوهاب الکوفی وسفیان بن عیینة قال یحیی القطان اشهد انه
اختلط سنة سبع وستین وتوفی فی سنة تسع وتسعین وعبد الرزاق بن همام عمی فی آخر عمره
فکان یلقن فیتلقن وعارم اختلط اخرا واعلم ان ما کان من هذا القبیل محتجا به فی الصحیحین فهو مما علم انه اخذ
قبل الاختلاط انتهی وقال الذهبی فی المیزان فی ترجمة عبد الرزاق قال ابو صالح محمد بن اسمعیل
الضراری بلغنا ونحن بصنعاء عند عبد الرزاق ان احمد وابن معین ترکوا حدیث عبد الرزاق او کرهوه
فدخلنا من ذلک غم شدید وقلنا قد انفقنا ورحلنا وتعبنا ثم خرجت مع الحجیج الی مکة فلقیت بها یحیی فسألته

فقال یا ابا صالح لو ارتد عبد الرزاق عن الاسلام ما ترکنا حدیثه انتهی ازین عبارات واضح ولائح است
که نزد علمای اهل سنت بعد تغیر و فساد لاحق مانع اخذ روایات که قبل تغیر و فساد مروی عنه ماخوذ باشد نمی تواند شد و
یحیی بن معین ارتداد عبد الرزاق را از اسلام هم موجب ترک احادیث او ندانسته و گفته که اگر او مرتد شود باز
هم حدیث او را ترک نکنیم پس طعن و تشنیع و تهجین مخاطب فطین بر روایت روایات ابو الجارود سمتی از جواز
ندارد زیرا که بلا شبهه ابو الجارود در اول حال مستقیم بود پس مجرد احتمال ماخوذ بودن روایات تفسیر علی بن ابراهیم
از ابو الجارود در حال استقامت طعن و تشنیع مخاطب را هباء منثورا میسازد دوم آنکه این فحل فحال مخاطب
با کمال و شهامت بنهایت شناعت روایت روات ابو الجارود علی رؤس الناس هم سیل ... ذریعه اختلال
حواس جناب او ست زیرا که ترمذی در صحیح خود که کتاب موصوف از صحاح سته و امهات کتب اسلام ست و مدار
استنباط احکام حلال و حرام و مرجع و ماوای علمای اعلام و معتمد علیه ائمه فخام و از افاده ملتانی کما سبق سابقا
واضح که رجال آن همه موثق و مزکی و اهل دیانت و تقوی بوده اند و از افادات شاه صاحب در رساله اصول
حدیث ظاهر که مصنف آن معروف ست به وثوق و عدالت و حفظ و ضبط و تبحر در فنون حدیث و در این کتاب
بتساهل و تسامح راضی نشده و لهذا قبولش بین علمای اسلام شهرت یافته بلکه از افاده علامه مجد الدین ابن الاثیر
واضح شد که صحیح ترمذی بهترین کتب و اکثر آن از روی فائده است و شاه عبد العزیز در بستان بتصریح نموده اند که ترمذی
گفته است که من هرگاه از تصنیف این جامع فارغ شدم اول آن را بعلمای حجاز پیش نمودم ایشان همه پسندیدند بعد از آن
پیش علمای عراق بردم ایشان نیز متفق الکلمه آن را مدح کردند بعد از آن بر علمای خراسان عرض کردم ایشان نیز
رضامند شدند بعد از آن ترویج و تشهیر دادم و بالای همه آنست که بنابر افاده شاه صاحب و دیگران ظاهر است
که صحیح ترمذی مثل نبی ناطق معصوم ... هم غیر مرسوم زیرا که از خود ترمذی می آرند که گفته
است که در خانه هر کس این کتاب باشد پس گویا در خانه او پیغمبری ست که تکلم میکند و همین ابو الجارود در روایت ...
کما لا یخفی علی ناظر تهذیب الکمال و تذهیب التهذیب و تقریب التهذیب و الکاشف و التقریب و امثالها
و ابو الجارود ملاعب محدث و زندیق صرف بود که بنابر افادات ائمه و مشایخ سنیه بدین کافر و مطرود
و مرجوم و مذموم و مهجور بزبان معصوم یعنی امام محمد باقر علیه سلام الملک القیوم بنام بعضی از شیاطین بلقب
موسوم ست چنانچه اهل نقد و ارباب کلام که در فن اسماء رجال مرتبه تحقیق دارند و همت بجمع مقالات اهل
عالم گماشته اند بر این امور مذکوره اتفاق نموده اند چنانچه کما از مطالعه تهذیب التهذیب و میزان الاعتدال

اعلام براو رفته هیچ دقیقه از دقائق بحر مبنی ایشان فی تلک الشیء چهارم آنکه در تفسیر شاهی نیز روایت از ابوالجارود
آورده چنانچه در تفسیر آیه قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی بصیرة انا ومن اتبعنی نقلا عن بعض التفاسیر آورده
فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر رضی الله تعالی عنه فی قوله تعالی قل هذه سبیلی ادعو الی الله علی
بصیرة انا ومن اتبعنی یعنی نفسه ومن تبعه علی بن ابی طالب کرم الله تعالی وجهه و تفسیر شاهی از
تفاسیر مشهوره اهل سنت است چنانچه شاه عبد العزیز در باب سوم تحفه در ذکر کتب اهل حق گفته و اما تفاسیر پس
از آنجمله است تفسیری که منسوب میکنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناده و رواه عنه غیره
ایضا باسناده مع زیادة و نقصان و اهلسنت نیز از حضرت امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر روایات دارند
چنانچه در درمنثور مسطور اند و در تفسیر شاهی مجموع و منضبط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت میکنند هرگز با آن
مطابق نمی شود و فاضل شیعه در ایضاح گفته و چگونه از اهلسنت اتحاد اعتقاد شیعه متعارفه با جناب
امام رضا رضی الله عنه متوهم شود حالانکه حضرت امام از ائمه اهل سنت و معتقد فیه ایشان بودند کما
یدل علیه ما هو منقول من فضائله الجلیلة التی کاد ان یکون النسبة الذرة الی البیضاء والقطرة الی الماء و اکثر
ائمه حدیث اهلسنت از جناب امام علیه السلام روایت دارند چنانکه صاحب مفتاح النجا در ترجمه آنجناب میفرماید
روی عنه اسحاق بن راهویه و یحیی بن یحیی و عبد الله بن عباس القزوینی و داود بن سلیمان و احمد بن
حرب و محمد بن اسلم و خلق غیرهم روی له ابن ماجه انتهی ما اردنا نقله و مثل شقیق بلخی که از اعاظم
صوفیه اهلسنت است از جناب امام استفاده دارد و مثل معروف کرخی از موالی آنجناب بود و کتب تفسیر
اهلسنت مثل تفسیر کبیر و تفسیر شاهی و غیرهما از روایات و آثار آنجناب مملو باشد و ظاهر است که هرگاه جناب امام رضا باعتقاد
اهلسنت مجتهد و ائمه ایشان باشد و از روایات و آثار ایشان کتب دینیه اهل سنت مملو باشد پس توهم اعتقاد اهل سنت
باتحاد عقیده شیعه متعارفه با عقیده امام علیه السلام از واقع بعید تر و حیرت افزای اهل نظر انتهی هرگاه در تفسیر شاهی
که صاحب تحفه روایات آنرا روایات اهل سنت گفته و مبالغه در نفی مطابقت روایات شیعه با روایات آن
بطلان روایات اهل حق در اذهان معتقدین خویش راسخ ساخته و از افاده فاضل شیعه هم ظاهر که تفسیر شاهی از
تفاسیر معتمده اهلسنت است که بروایت روایات امام رضا علیه السلام در ان استدلال بر اتحاد اعتقاد اهل حق با
آنجناب نموده از ابوالجارود روایت آورده باشد حضرت شاه صاحب را مطعون و مشنع بر روایت روایات ابوالجارود
نقشه بر باخودی دیده و مصنف تفسیر شاهی و شاه عبد العزیز و فاضل شیعه را که روایات از روایات ائمه سنت میدانند

و معتمد و معتبر اعتقاد کنند در حالی سوی عالم سوا کرده در دین و دیانت و فضل و جلالت و کمال رتبت ایشان را با
خاک سیاه برابر ساخته بر نواصی مخدرات دل خویش جرح و قدح عظیم نهاده و داد سنگ تحسر بر سینها
داده زبان بشکایات و نوحه و شیون شان کشاده چنانکه باید در پوستین شان فتاده فلیتعجب العاقل اللبیب علی
هذا الفاضل فقد تمهد الاعتراض علیه اکابره الا انما صب علیهم سوط عذاب هائل چه آنکه
ابو حفص عمر بن شاهین که از اکابر ائمه و اساطین محدثین حضرات متسننین است و مناقب و محامد و فضائل و مآثر
او بر متتبع کتب قوم ظاهر و باهر تفسیری کبیر تصنیف کرده در هزار جزء که آنرا بتفسیر ابو الجارود مذکور هیچ نسبتی نیست
و او لا بدی از فضائل و مناقب ابن شاهین باید شنید و بعد آن شاید دعوی مذکور اصغا باید کرد پس باید دانست
که یافعی بتصریح نموده که ابن شاهین حافظ و مفسر و واعظ و صاحب تصانیف است و ابن ابی الفوارس ارشاد
کرده که ابن شاهین ثقه و مامون است جمع کرده و تصنیف نموده آنچه تصنیف نکرده آنرا کسی و بیان کرده
یافعی که سیصد و سی کتاب تصنیف کرده که از جمله آن تفسیر کبیر است که در هزار جزء است و مسندی دارد که مشتمل است
بر هزار و سیصد جزء و تاریخی دارد که در آن یکصد و پنجاه جزء است و قیمت مداد که با آن احادیث را نوشته بود بهفتصد درهم
رسیده و وزن آن بسیار رسید طول کشیده و سمعانی تصریح نموده که او صدوق و ثقه و مکثر من الحدیث است
یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه خمس و ثمانین و ثلثمائة گفته و فی السنة المذکورة الحافظ المفسر الواعظ
صاحب التصانیف ابو حفص بن شاهین عمر بن احمد البغدادی قال الحسین بن المهتدی
بالله قال ابن شاهین صنفت ثلثمائة و ثلاثین مصنفا منها التفسیر الکبیر الف جزء و المسند
الف و ثلثمائة جزء و التاریخ مائة و خمسین جزء و قال ابن ابی الفوارس ابن شاهین ثقة مامون
جمع و صنف ما لم یصنفه احد و سمعانی در انساب گفته ابو حفص عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب بن
ازداد بن سراج بن عبد الرحمن الواعظ الشاهینی المعروف بابن شاهین و کان اصله من مرو الروذ
و نسب الی جده لامه احمد بن محمد بن یوسف بن شاهین الشیبانی من اهل بغداد کان
ثقة صدوقا مکثرا من الحدیث له رحلة الی العراقین و الحجاز سمع ابا القسم البغوی و ابا حبیب
البرتی و ابا بکر بن الباغندی و ابا بکر بن ابی داود و ابا عبد الله بن عفیر بطبقتهم روی عنه ابنه عبید الله
و هلال بن محمد الحفار و ابو بکر البرقانی و ابو القاسم الازهری و ابو محمد الخلال و عبد العزیز الازجی
و ابو القاسم التنوخی و ابو محمد الجوهری و آخر من حدث عنه القاضی ابو الحسین بن المهتدی بالله

كتبت الحديث وانا ابن احدى عشر سنة وكانت ولادتي في صفر سنة سبع وتسعين ومائتين
قال واول ما سمعت في سنة ثمان وثلاثمائة وصنف ثلثمائة مصنف وثلاثين مصنفا احدها التفسير الكبير
الف جزء والمسند الف وخمسمائة جزء والتاريخ مائة وخمسين جزءا والزهد مائة جزء واول ما حدث
بالبصرة سنة اثنتين وثلاثين وثلاثمائة وقال كتبت باربعمائة رطل حبر وقال حسبت ما اشتريت
به الحبر الى هذا الوقت فكان سبعمائة درهم الخ وحسین دیار بکری در تاریخ خمیس در وقائع سنہ خمس وثمانین
وثلثمائة بعد ذکر وفات دار قطنی گفته والحافظ ابو حفص عمر ابو احمد بن شاهين البغدادي الواعظ المفسر
صاحب التاليف ومن كتبه تفسير الف جزء والمسند الف وثمان مائة جزء انتهى پس ابن شاہین تفسیر خود را
بتفسیر ابو الجارود مشحون ساخته پس صدق آن از ملاحظه لسان المیزان ابن حجر عسقلانی که بعنایت ربانی نسخه عتیقه
آن پیش این اقل الادانی حاضرست واضح حیث قال فیه عمر بن احمد بن عثمان بن احمد بن محمد بن ایوب بن ازداذ
سراج الواعظ ابو حفص بن شاهين وشاهين جده لامه ولد سنة ٢٩٧ واول ما سمع
الحديث في سنة ٣٠٨ وله احدى عشرة سنة فسمع من ابي حبيب بن البرقي وشعيب بن محمد الذراع و
محمد بن هارون بن المجدر والباغندي والبغوي وابن ابي داود وخلق كثير وعنه ابنه عبيد الله
وابن ابي الفوارس وهلال الحفار والبرقاني والازهري والخلال والتنوخي والعتيقي والجوهري واخرون
قال الخطيب انا ابو الحسين الهاشمي القاضي قال قال لنا ابن شاهين صنفت ثلثمائة وثلثين مصنفا
منها التفسير الكبير الف جزء والمسند الف وخمسمائة جزء والتاريخ مائة وخمسين جزءا والزهد مائة
جزء واول ما حدثت سنة ٣٣٢ وكان يقول كتبت باربعمائة رطل حبر قال وسمعت محمد بن عمر الداودي
يقول كان ابن شاهين شيخا ثقة يشبه الشيوخ الا انه كان لحانا وكان لا يعرف من الفقه
قليلا ولا كثيرا وكان اذا ذكر له مذهب الفقهاء يقول انا محمدي المذهب ورايته يوما اجتمع مع
ابي الحسن الدارقطني فلم ينطق بكلمة واحدة هيبة وخوفا ان يخطئ بحضرة ابي الحسن الداودي وقال لي الدارقطني
يوما ما اعمى قلب ابن شاهين حمل الي الكتاب الذي صنفه في التفسير وسالني ان اصلح ما اجد
فيه من الخطاء فرايته قد نقل تفسير ابي الجارود وفرقه في الكتاب وجعله عن ابي الجارود عن زياد
بن المنذر وانما هو عن ابي الجارود زياد بن المنذر وقال حمزة السهمي سمعت الدارقطني يقول
ابن شاهين يلح على الخطأ وهو ثقة اگر حضرت مخاطب را اندک بهره از شیمه انصاف وحیا باشد باید که بعد

١٢

سماع افاده حضرت دارقطنی که چنین امام جلیل الشان سفیان را اعمی القلب گفته شهادت داده بر آنکه او در تفسیر
خود تفسیر ابو الجارود را نقل نموده و دران متفرق ساخته گریبان چاک ساخته دیوانه وار رو بصحرا و بیابان نهد
و باز بمقابله اعلام اهل حق نافرازد و دماغ را از باد کبر و غرور تهی ساخته لاف و گزاف را بر کنار انداخته
تنقیصات شنیعه او با وصف برائت اهل حق از آن بر سر امام و مقتدی و رئیس مذهب او رسید و لا یحیق المکر السیئ
الا باهله و فاضل صاحب تحفه در مسلک اول هم طعن و تشنیع بر اخذ روایات ابو الجارود یاد نموده ائمه و مشائخ خود را
که اخذ روایات او میباشند بخوبی تفضیح نموده چنانچه بعد ذکر احادیث موضوعه فضیلت شیخین میگوید پس
محال عقلی است که اهل حق اینهمه نصوص اهلبیت نبوی را که بنیان هر نصوص و مفسر آیات کتاب مجید است
و بقرآن حاملیه بلکه دلائل عقلیه مبرهن است و اینها حضرات امامیه که دعوی تقلید ائمه دارند بصحت انها ناطق اند
پس پشت اندازند و روایات اهل السنه جا بجا را مثل احول الطاق و ابو الجارود و اعمی رئیس الفرق اهل کفر و نفاق
کما سیجی انشاء الله تعالی فی اخر الاوراق علیحده بنظر ساخته از احادیث جعفر صادق الوری دست بردار شوند الی ان قال
بعد نحو صفحه اما روایات سرحوب اعمی که تعامی از حق و کوری باطن و ظاهر بمقتضای آیت کریمه من کان فی
هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا صفت اوبود پس عنقریب در مسلک ثانی تصریح حال خواهد آمد
هر یکی از سامعین و ناظرین مشتاق خواهد کرد استغفر الله کسی از اهل حق بر بعضی آن کور باطن شقی و ضال
مغوی فریب خورد کما قال الحافظ الشیرازی علیه الرحمه مصرع کی روند اهل نظر از پی نابینائی انتهی فلله الحمد والمنه
که بنابرین ترمذی و ابن شاهین و سهیلی و صاحب تفسیر شاهی و امثال ایشان از ائمه و مشائخ و اساطین سنیه
از اصحاب نظر و ارباب بصر و اهل حق خارج خواهند شد و بزمره اتباع کور باطن شقی و اشیاع ضال مغوی داخل خواهند
شد فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و از طرائف تخیلات و غرائب اوهام مخاطب فهیم مقام آنست که در کتاب اثاره
النعین و اشاعة المبین در تفسیر علی بن ابراهیم قدح بوجهی دیگر نموده که موجب تعجب و حیرت ارباب علوم و سبکی
اصحاب فهوم است یعنی از غایت تعریج هوای قدح خود علی بن ابراهیم بر سر کرده و بعض حضرات علامه حلی
که در حق او فرموده ثقة ادراک عنای آن نکرده و از خوش بهی داده چنانچه گفته بلکه علی بن ابراهیم
شیخ کلینی اعور در تفسیر خود که بالجز و اشطان بحری یعنی سرحوب اعمای اعتنی و سلطان بدی یعنی احول
طاق کوفی است آنچه گفته دلیل بر انست که ابو بکر صدیق روز قیامت خواهد گفت یا لیتنی اتخذت مع
الرسول سبیلا و یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا یعنی الثانی خلیلا فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا

الحسنی وغیره اشتغل بالحدیث مطالعة فی متونه ورجاله فجمع التفسیر وشرع فی کتاب کبیر فی الاحکام
لم یکمل وجمع التاریخ الذی سماه البدایة والنهایة وعمل طبقات الشافعیة وخرج ادلة التنبیه واحادیث
مختصر ابن الحاجب الاصلی وشرع فی شرح البخاری ولازم المزی وقرأ علیه تهذیب الکمال وصاهره علی
ابنته واخذ عن ابن تیمیة ففتن بحبه وامتحن بسببه وکان کثیر الاستحضار حسن المفاکهة
سارت تصانیفه فی البلاد فی حیاته وانتفع بها الناس بعد وفاته ولم یکن علی طریق المحدثین
فی تحصیل العوالی وتمییز العالی من النازل ونحو ذلک من فنونهم وانما هو من محدثی
الفقهاء وقد اختصر مع ذلک کتاب ابن الصلاح وله فیه فوائد قال الذهبی فی المعجم
المختص الامام المفتی المحدث البارع فقیه متفنن محدث متقن مفسر نقال وله تصانیف مفیدة مات
فی شعبان سنة ۷۷۴ وکان قد اضر فی اواخر عمره ۵ وازانجمله است عالم نبیل وفاضل جلیل عبد الله بن محمد
المعروف بابن خلیل که ریاست در زهد ورفض دنیا واقبال بر عمل بسوی او منتهی شده بود وحید
وموثر عزلت وانقطاع وخمول وکبیر القدر بوده تا آنکه اهل مصر او را از ابدال میشمارند واعتقاد عظیم در حق او دار
کاتر از اعتقاد خود می‌پندارند ترجمه او بنویسیم مختصر چنانچه ابن حجر عسقلانی در درر کامنه میگوید عبد الله
بن محمد بن ابی بکر عبد الله بن خلیل بن ابراهیم بن یحیی بن ابی عبد الله بن فارس بن ابی
عبد الله بن یحیی بن ابراهیم بن سعد بن طلحة بن موسی بن اسحاق بن عبد الله بن محمد بن
عبد الرحمن بن ابان بن عثمان بن عفان العسقلانی ثم المکی نزیل القاهرة العثمانی الشیخ بها ولد
وبها بالقاهرة بالمبنی وعند المحدثین ابن خلیل ولد سنة ۷۱۲ بمکة واشتغل بالحدیث وسمع بمکة و
دمشق وحلب والقاهرة من یونس بن العسقلانی سنا الدین والدشتی والتوزری والرضی قاضی
عبد الله وقرأ فی حدیث علی وکان حسن المذاکرة کثیر الانجماع رابط بالاسکندریة مدة وکان الایام
وانتهت الیه الریاسة فی الزهد ورفض الدنیا والاقبال علی العمل قال الذهبی قرأ الکثیر وکان
حسن المعشر یؤثر الفقر والانقطاع والخمول کبیر القدر قد قرأ المنطق وحصل طرفا منه ثم ترک ذلک و
انقطع بالاسکندریة ثم انقطع فی خلوة بالجامع الحاکمی فصار لا یخرج منها الا للصلاة واعتقده اهل مصر وکان اهل
البلد من الابدال ولهم فیه اعتقاد کثیر بعیده ومن مفاخیم وازانجمله است ابو الفرج عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن بن
الفضل البغدادی که امام جلیل النسب وفاضل صندید فخیم الشأن مختصر جامع لوامع وبرهان ساطع از تصنیفات

اوست ودر حواشی میگوید فی آخر عمره در کتاب اعلام الاخیار کفوی مسطور است ابو الفرج عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن
بن الفضل البغدادی اخذ عن ابیه ابی الغنائم شجاع بن الحسن مدرس مشهد الامام وسمع من ابن
ناصر واخذ عنه الامام نجم الدین بکیر بن یلنقلج الفقیه الاصولی الترکی الناصری صاحب المختصر الحاوی والنور اللامع
والبرهان الساطع وکان مدرسا بمشهد ابی حنیفة بعد ابیه ثم فی حدود الستمائة وکان اماما جلیلا فاضلا
متدینا اضر فی آخر عمره الخ وعبد القادر در جواهر مضیئه فی طبقات الحنفیه گفته عبد الرحمن بن شجاع بن الحسن بن الفضل
ابو الفرج درس بمشهد ابی حنیفة رفیقا لاحمد بن مسعود الترکستانی فی حدود الست مائة وقد
ذکرت ذلک فی ترجمة ابن مسعود تفقه علی والده وسمع ابن ناصر وحدث وافتی ودرس قال
ابن النجار کتبت عنه وکان حنفیا ثقة ظاهر السکون متدینا اضر فی آخر عمره واز انجمله است
محمد بن یوسف بن علی بن حیان که از اماثل والاشیاء وافاضل اعیان است ودر اوصاف امام وعلامه وحافظ
می ستایند ومیگویند فرید دهر وشیخ نحات در عصر خود وامام مفسرین در وقت خویش بوده واو صاحب تصانیف
مشهوره است که در غرب وشرق شائع شده بحق او میگویند اضر قبیل موته بقلیل تقی الدین اسدی در طبقات
فقهاء شافعیه گفته محمد بن یوسف بن علی بن حیان بن یوسف الشیخ الامام العلامة الحافظ المفسر النحوی
اللغوی فرید الدهر وشیخ النحاة فی عصره وامام المفسرین فی وقته وصاحب التصانیف المشهورة التی
سارت شهرتها وعرفها اثیر الدین ابو حیان الاندلسی الجیانی ثم الغرناطی ثم المصری ولد بغرناطة
قیل فی سنة اثنتین وخمسین وستمائة وقیل فی شوال سنة اربع وخمسین ثم شرع فی طلب العلم سنة
سبعین واخذ علم العربیة ببلده عن جماعة اشهرهم ابو جعفر بن الزبیر وعنه اخذ علم الحدیث بالمغرب
وقرأ علیه وعلی غیره بالروایات الی ان قال وتصدی لاقراء العربیة بعد موت ابن النحاس سنة ثمان
وتسعین وصار شیخ النحویین من ذلک الوقت الی حین وفاته وقرأ الناس علیه طبقة بعد طبقة
حتی لحق الاصاغر بالاکابر وصنف التصانیف المشهورة الکثیرة وذکر بعض الحفاظ انها تزید علی
خمسین مصنفا منها البحر المحیط فی التفسیر والنهر من البحر وشرح التسهیل وارتشاف الضرب
سمع وحدث من الائمة العلماء الحفاظ وغیرهم واضر قبل موته بقلیل واز انجمله است ابو عبد الله
الحسین بن محمد البدری المعروف بالبارع که از ادبا وبارعین وقراء مصر وفنین است سمعانی در حق او گفته عمر
فی آخر عمره چنانچه در انساب گفته ابو عبد الله الحسین بن محمد بن عبد الوهاب بن احمد بن محمد بن الحسن

عبید اللہ بن القاسم بن عبید اللہ بن سلیمان بن وہب البغدادی الدباس الادیب المعروف بالبارع کان فاضلا حسن الشعر قرأ القرآن بروایات علی جماعة وسمع الحدیث من ابی علی بن غالب بن علی المقری وابی جعفر محمد بن احمد بن المسلمة العدل وغیرہما روی عنہ جماعة کثیرة الی ان قال وکانت ولادتہ فی صفر سنة ثلاث واربعین واربعمائة وتوفی فی جمادی الآخرة سنة اربع وعشرین وخمسمائة وکان قد اضر فی آخر عمرہ ازا جملہ است ابو الفضل کمال الدین محمد بن احمد بن ظہیرة القرشی المخزومی کہ از اجلۂ محدثین واعاظم مروحین اہلسنت است تقی الدین فاسی بترجمہ او گفتہ اضر بآخرہ سنین ختم یحیۃ در عقد ثمین فی تاریخ بلد اللہ الامین گفتہ محمد بن احمد بن ظہیرة بن احمد بن عطیة بن ظہیرة القرشی المخزومی المکی الخطیب کمال الدین ابو الفضل بن قاضی مکة وخطیبہا شہاب الدین ولد فی حادی عشر ربیع الاول سنة ست وخمسین وسبع مائة بمکة وسمع بہا علی الفقیہ خلیل المالکی جانبا معینا من آخر الموطأ روایة یحیی بن یحیی وعلی القاضی عز الدین بن جماعة منسکہ الکبیر علی المذاہب الاربعة والاربعین التساعیة لہ جزء ابن نجید والبردة للبوصیری بمنا جائز وعلی ابن حبابة والقاضی موفق الدین عبد اللہ الحنبلی مسند عبد بن حمید وعلی محمد بن احمد بن عبد المعطی صحیح ابن حبان واجازلہ عن مظفر الدین ابن العطار وابن الرضا والجزائری ناصر الدین الفارقی ناصر الدین البیع وفتح الدین القلانسی ولغتہ ومن بدمشق عبد اللہ بن قیم الضیائیة واخرون وحدث بمسموعاتہ او اکثرہا وباشیاء کثیرة عن شیوخہ فی الاجازة وناب فی الخطابة بمکة عن ابیہ وعن القاضی عز الدین النویری وباشر فی الحرم واضر باخرہ سنین وکان صائم الدہر ملازما لبیتہ کافیا للناس خیرہ وشرہ وتوفی فی آخر لیلة الاحد خامس صفر سنة تسع وعشرین وثمانمائة بمکة ودفن بالمعلاة وازا جملہ است ابو البقاء عکبری ضریر کہ از اکابر مشہورین اماثل معروفین است بحق او ہم لفظ اضر اطلاق کردہ اند سیوطی در بغیة الوعاة گفتہ عبد اللہ بن الحسین بن عبد الرحمن بن الحسین بن عبد اللہ بن الحسین محب الدین ابو البقاء العکبری البغدادی الضریر النحوی الحنبلی صاحب الاعراب قال القفطی اصلہ من عکبرا وقرأ بالروایات علی ابی الحسن البطائحی تفقہ بالقاضی ابی یعلی الفراء ولازمہ حتی برع فی المذہب والخلاف والاصول وقرأ العربیة علی یحیی بن نجاح وابن الخشاب حتی حاز قصب السبق فیہا وصار فیہما من الرؤساء المتقدمین وقصدہ الناس من الاقطار واقرأ النحو واللغة والفرائض والحساب وسمع الحدیث من ابی الفتح بن البطی وابن ابی زرعة

المقدسی وخلق وکان ثقة صدوقا غزیر الفضل کامل الاوصاف کثیر المحفوظ دینا حسن الاخلاق
متواضعا وله تردد الی الرؤساء لتعلیم العلم اضر فی صباه بالجدری فکان اذا اراد التصنیف
احضرت الیه مصنفات ذلک الفن وقرئت علیه فاذا حصل ما یریده فی خاطره املاه و
کان لا یمضی علیه ساعة من لیل او نهار الا فی العلم وازانجمله است عالم جلیل القدر وحافظ رفیع الذکر
محمد بن سعید دبیثی که حافظ ضیاء مقدسی وابن نقطه وابن النجار از ثناخوانان اویند ودر حق او میگویند اضر
فی آخر عمره تقی الدین اسدی در طبقات فقهای شافعیه گفته محمد بن سعید بن علی بن الحجاج بن محمد الحافظ الکبیر
المورخ ابو عبد الله الدبیثی ثم الواسطی ولد فی رجب سنة ثمان وخمسین وخمسمائة سمع بواسط
وبغداد وغیرهما من البلاد وقرأ القراءات والعربیة والفقه وتقدم وساد وعلق الاصول والخلاف
وعنی بالحدیث ورجاله وصنف کتابا فی تاریخ واسط وذیل علی مذیل ابن السمعانی واسمعهما
وله معرفة بالادب والشعر وقد اثنی علی حفظه وذهنه واستحضاره الحافظ الضیاء
المقدسی وابن نقطة وابن النجار واضر فی آخر عمره توفی ببغداد فی ربیع الآخر سنة سبع
بتقدیم السین وثلاثین وستمائة والدبیثی بدال مهملة مضمومة ثم باء موحدة
مفتوحة ثم یاء ساکنة بنقطتین من تحت ثم ثاء مثلثة بعدها یاء النسب منسوب الی دبیثا
قریة بواسط پس کاش حضرت مخاطب مغرور بر بعض ازین تراجم ائمه صدور اطلاع و عموم بصر ایشان
ورمد تعصب که مانع از ابصار حق است فاضرار بزعم اضرار اضرار بوثوق واعتبار گردیده میدید وبیقین درمی‌یافت
که باعث اضرار کثیر بوثوق واعتماد جم کثیر وجمع غفیر از ائمه نحاریر ومشایخ مشاهیر او گردیده حواله قلم بدین لاطائل
نمی فرمود وآفت عظیم بر سر مقتدایان واسلاف واساطین دین خویش که دفاتر قوم بمناقب شان مشحونست
برپا نمی نمود واگر تتبع دیگر افادات حضرات اهلسنت نمائی دریابی که اطلاق لفظ اضر مخصوص بعلما نیست بلکه در حق
صحابه هم اطلاق این لفظ میکنند ابن تیمیه در منهاج السنه بعد انکار از تسمیه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
امام محمد باقر علیه السلام را بباقر که در کتب معتبره اهلسنت مذکورست میگوید وکذلک حدیث تبلیغ جابر له
السلام هو من الموضوعات عند اهل العلم بالحدیث ولکن هو روی عن جابر بن عبد الله عدة
احادیث مثل حدیث الحج والغسل وغیر ذلک من الاحادیث الصحیحة ودخل علی جابر مع ابیه
علی بن الحسین بعد ما اضر جابر مقام حیرتست که الحال حضرت مخاطب باکمال حیرت چه چاره خواهند جست

جسارت شیخ الاسلام خود که بحق جابر بن عبد الله صحابی جلیل القدر لفظ اخر اطلاق کرده چه خواهد گفت آیا از حرافت
و جسارت خود اعتذار خواهد ساخت یا دست از تسنن خواهد برداشت و بقدح و جرح جابر بن عبد الله
انصاری خواهد پرداخت و لطیف تر آنست که در حق والد ماجد حضرت عتیق هم لفظ اخر اطلاق نموده اند بحیرتم
که بعید او را که آن حضرت مخاطب چها تشویر و خجالت و تشویش و ندامت بر جسارت پر خسارت خویش او
خواهد داد غالبا بعید بلا خطه آن دامن تا بسینه چاک کنند و طپانچه بر سر زنند و دیوانه وار رو بصحرا نهند و ادعای
فضل و علم را ترک دهند سبط ابن الجوزی در مرآة الزمان گفته عثمان بن عامر بن کعب ابو قحافة والد ابی بکر الصدیق
رضی الله عنه وامه قتیلة بنت اخاه من بنی کعب بن لوی وقد ذکرنا اسلامه یوم الفتح وان النبی صلی الله
علیه قال یا ابا بکر هلا ترکت الشیخ حتی اکون انا الذی آتیه وکان ابو قحافة من عقلاء الناس
واستدلوا علی عقله بان ابنه لما ولی الخلافة لم یکترث بذلک ولا وفد علیه ولم یزل مقیما
عتیقا یخاطب به ما ولی الخلافة الی ان مات وکان ابو قحافة قد اضر وکانت وفاته فی المحرم
بالجمله بوضوح تمام ظاهر گشت که توهم مخاطب با کمال که کلام علامه حلی در خلاصة الاقوال دلالت بر قدح علی بن
ابراهیم دارد از غرائب توهمات و عجائب مزعومات ست که جناب او بسبب طول باعی که در علم عربیت دارد معنای
کلام آنجناب نفهمیده و گرد رجوع بکتب لغت و تتبع تراجم علماء خویش اصلا نگردیده کلام واضح را بر معنوی
باطل من تلقاء النفس بلا مساعدة اللغة والمحاورات حمل کرده داد خوش فهمی و اظهار کمال مهارت و حذاقت
و اطلاع داده اما طعن و تشنیع بر ذکر روایات ابو الجارود در تفسیر پس جوابش باحسن وجوه شنیدنی ست که
ائمه سنیه مثل ترمذی و سهیلی و ابن شاهین و مصنف تفسیر شاهی روایات او در کتب خویش ذکر ساخته اند پس حضرت
مخاطب فطین من حیث لا یشعر ائمه و اساطین خود را از اتباع شیاطین و ارجاس و خبثین قرار میدهند والخبیثات
للخبیثین بحق ایشان می خوانند پس حضرات اهل سنت اگر در دین و تعظیم و اجلال ائمه و اساطین خود داشته
باشند می باید که حضرت مخاطب تحریری را که مشایخ و مقتدایان اهل سنت را بار بار بمبالغه تفضیح می نمایند و هتک
ناموس و تذلیل شان زبان گهر بار می آلایند بجزای جسارت او از جرگه خود خارج سازند و او را بزمره مبتدعین
و معاندین دین اندازند که کار سنی مسلمان نیست که برای الحاد دین سنیه رجس و خبث و اتباع شیطان و غیر ذلک من
الفضائح و القبائح ثابت سازد و علم تقبیح و تفضیح شان بر افرازد و اما تشنیع بر اخذ روایات مومن الطاق فتلک
شکاة ظاهر عنک عارها اگر چشم بداندیش فضیلت را بصورت رذیلت بیند چه باک ست و اگر کسی آفتاب را ظلمانی گوید آن

نقض الاقوال

عجیب ناک است بحیرتم که حضرت مخاطب حمید الاخلاق از چه راه اخذ روایات مومن الطاق را باعث طعن و
تشنیع گردانیده مگر سابقاً نشنیدی که از نقل علامه عسقلانی ظاهر است که امام جعفر صادق علیه السلام مومن
الطاق را بتقدیم و ترجیح و تفضیل می‌نواختند و بمدح و ثنا سر او را بآسمان می افراختند پس اخذ روایات چنین کس
برای اتباع و موالیان اهل بیت طاهرین بمقام افتخار و جای استبشار است آری نزد معادیان اهل بیت البته
باعث طعن و تشنیع تا منهجار خواهد شد و اما تسمیه حضرت مخاطب عمدة الاعیان مومن الطاق را بشیطان که جابجا
بران عبارت نموده و در مسلک اول در تبیین آن کذب و بهتان و افترا و دروغ بندی و سقیفه سازی و
اختراع بغایت قصوی رسانیده پس ناشکیبائی آن موجب حیرت و تشویش و انضجار و انزعاج و اختلاج حضرات
اهلسنت ست و هل الازراء من تثنی الامام علیه السلام علیه و تقدیمه و تفضیله الا غایة العناد و نهایة العدوان
ولطاعة الشیطان و اسخاط الرحمن و ایذاء اهل الایمان و المحاربة عن طریق اهل الایقان والله المستعان
عجب که حضرت مخاطب کثیر الحیا بکذب و بهتان و افترای خواهد که تسمیه مومن الطاق بلقب مستهجن ثابت نماید و
و از فضائح اساطین دین خود خبری برنمیدارد که باعتراف اکابر و اعاظم ائمه شان ملقب بلقب شیطان بودند مگر
نشنیدی که عبدالله بن زبیر که از اماثل مقتدایان اهلسنت است و مدائح و مناقب او خارج از احاطه و استقصا و
تنوع آن از ریاض النضره وغیره هویدا و عیان چنین نباشد که علاوه بر صحابیت شرف [illegible]
قرابت هم مفتخر بوده بزعم اهلسنت داخل اهلبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بتصریح جناب خلیفه ثانی که وی
برای [illegible] برای شان او لقب شیطان کامل بوده چنانچه در محاضرات راغب اصفهانی مسطور است
مر عمر رضوان الله علیه بصبیان و فیهم عبدالله بن الزبیر ففر الصبیان و وقف عبدالله بن الزبیر
فقال له عمر لم لم تذهب مع الصبیان فقال یا امیرالمومنین لم اجرم علیک فاخافک و لم یکن
بالطریق ضیق فاوسع علیک فقال ای شیطان یکون هذا و محمد بن سعد بن ابی وقاص که از تابعین
اخیار و ائمه کبار سنیان است و بخاری و مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجه ازو در صحاح خود روایت دارند بتصریح و
اعتراف سنیه بظل الشیطان ملقب بوده چنانچه ابن حجر عسقلانی در تقریب گفته محمد بن سعد بن ابی وقاص
الزهری ابوالقاسم المدنی نزیل الکوفه کان یلقب ظل الشیطان لقصره ثقة من الثالثة قتله
الحجاج بعد الثمانین و ذهبی در کاشف گفته محمد بن سعد بن ابی وقاص عن ابیه و عثمان و عنه
ابناه ابراهیم و اسمعیل و جماعة قتله الحجاج و در حاشیه کاشف مذکور است ابوالقاسم المدنی فاتو

ف
[illegible] عبدالله بن زبیر گفته ای شیطان یکون هذا

ف
محمد بن سعد بن ابی وقاص که از ثقات تابعین است ملقب بظل الشیطان

۲۱۰

عامر قيل انه كان يلقب ظل الشيطان وقال ابن سعد كان ثقة وله احاديث ليست بالكثيرة وذكره ابن حبان فى كتاب الثقات انتهى ازينجا واضحست كه محمد بن سعد بن وقاص بظل الشيطان ملقب بود وجلالت او نزد اهل سنت ظاهر و واضحست كه ابن حجر عسقلانى ارشاد نموده كه او ثقه ست وابن سعد هم تصريح بوثوق او نموده وابن حبان او را از ثقات تابعين وار وساخته چنانچه در كتاب الثقات در ذكر ثقات تابعين گفته محمد بن سعد بن ابى وقاص الزهرى القرشى يروى عن ابيه روى عنه اسمعيل بن ابى خالد وابنه اسمعيل وجلالت وعظمت تابعين نزد اهل سنت خود ظاهرست چنانچه در صدر كتاب ثقات التابعين ابن حبان مذكورست هذا اول كتاب التابعين رضى الله تعالى عنهم اجمعين اخبرنا ابو حاتم محمد بن حبان بن احمد التميمى انا الحسن بن سفيان ثنا ابو بكر بن ابى شيبة ثنا ابو الاحوص عن منصور عن ابراهيم عن عبيدة عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم خير امتى القرن الذى انا فيه ثم الذين يلونهم ثم الذين يلونهم ثم يجى قوم يسبق شهادة احدهم يمينه ويمينه شهادته قال وخير الناس قرنا بعد الصحابة من شافه اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم وحفظ عنهم الدين والسنن وانا نملى اسمائهم وما نعرف من انسابهم على الحروف المعجم اذ هو ادعى للمتعلم الى حفظه وانشط للمبتدى فى وعيه ولسنا نعرج فى ذلك على تقدم السن ولا تاخره ولا جلالة الانسان ولا قدره بل اقصدنا فى ذلك اللفظ دون الجلالة والسن لان اللفظ يشملهم جميعا و عمرو بن سعيد بن العاص بن امية كه از تابعين معدودين واشراف موثوقين و بنا بر افاده ملا على معدل و مزكى و صاحب ديانت و تقوى هست كه مسلم و ترمذى وابن ماجه ونسائى از و در صحاح خود روايت مى آرند واعتماد بر و وارند ملقب بلطيم الشيطان بود چنانچه شيخ صلاح الدين محمد بن شاكر بن احمد الخازن در كتاب فوات الوفيات ذيل تاريخ ابن خلكان گفته عمرو بن سعيد بن العاص بن امية بن عبد شمس كان احد الاشراف الامويين ولى المدينة ليزيد بن معاوية وهو الاشدق سمى بذلك لانه كان افقم مائل الذقن ولهذا سمى لطيم الشيطان وقيل انما سمى الاشدق لتشادقه فى الكلام وكان مروان بن الحكم قد ولاه العهد بعد ابنه عبد الملك فقتله عبد الملك فقيل ايضا وكانت غلبته على الامر ونيز دران گفته وكان عمرو قد رام الخلافة وغلب على دمشق وكانت قتلته فى سنة سبعين للهجرة وقد روى له مسلم والترمذى وابن ماجة والنسائى وامام اعظم سنيه جناب خليفه ثانى را هم شيطان ميدانستند چنانچه از منتظم ابن الجوزى منقولست آنچه حاصلش اينست كه بحضور سيد انام عليه السلام قولى از اقوال خليفه ثانى ذكر نمودند

٢٣

عمرو بن سعيد بن العاص بن امية بن عبد شمس ابو امية المعروف بالاشدق وهو الاصغر وعمرو بن سعيد بن العاص الاكبر صحابى تقدم وعمرو بن سعيد هذا يقال ان له رؤية روى عن النبى صلى الله عليه وسلم مرسلا و عن ابيه وعن عمر وعثمان و على وعائشة وسليمان بن عامر وعنه اولاده سعيد وموسى وامية وغيرهم [illegible]

حضرت شان ارشاد فرمودند که این قول قول شیطانست و امام اعظم این شتم عظیم را بخصوص خلیفهٔ ثانی
نمیساختند بل خلیفهٔ اول را هم بمشابهت شیطان می‌نواختند چنانچه سابقاً دریافتی که بنا بر افادهٔ خطیب بغدادی
می‌فرمودند که ایمان ابلیس و ایمان ابی بکر واحد است پس کاش مخاطب عالیجناب این تشبیهات و القاب تابعین
اصحاب بملاحظه میساخت و عدول را از تسمیهٔ مؤمن الطاق بلقب مستهجن که باعث ظهور مزید عناد و تعصب است باز میداشت
بالجمله هرگاه عبد الله بن زبیر شیطان کامل بتصریح خلیفهٔ ثانی باشد و محمد بن سعد بن ابی وقاص بظل الشیطان ملقب
گردد و عمرو بن سعید بلطیم الشیطان و خلیفهٔ اول بمشابهت ابلیس سرفراز و خلیفهٔ ثانی هم بلقب شیطان ممتاز باشد
چگونه حضرت مخاطب را یارای ذکر لقب شیطان بر زبان گهربار می‌آرد و حسابی از تفضیح و هتک ناموس ائمه
و اساطین خود بر نمیدارد بار الها مگر اینکه بفرمایید که تلقیب این اساطین بشیطان از جلالت شان شان نمیکاهد بلکه در عظمت و
رفعت شان شان می‌افزاید زیرا که ائمه و مقتدایان اهلسنت شیطان را در نهایت عظمت و جلالت و رفعت میدانند چه علو مرتبه و بلوغ اقصی مراتب
محبت لقاء و اجلال حضرت ایزد ذو الجلال میدانند اهل ایمان و عرفا را نصیحت میفرمایند که اگر مرد راه خدا باشند کمتر از
شیطان نباشند چنانچه ابلیس سجده غیر خدا نکرده همچنان ایشان را باید که سجده غیر خدا ننمایند و در مدح و ثنای ابلیس
مبالغه نمایند که حضرت جبریل را هم کمتر از و پنداشته اند بجهت اداء الزام حضرت موسی و اثبات صدق خود و اظهار آنکه آنحضرت را سجده نفرمود نقل کنند شیخ عبد الحق
دهلوی که بتصریح فاضل رشید در ایضاح لطافة المقال علم علومش از جو آسمان درگذشته و فنون علومش
بر ارجاء عالم سایه انداز گشته و تصانیفش در علوم دینیه مسلم الثبوت نزد علمای اهلسنت و جماعت و کلامش
بجهت اتصاف بجودت و انصاف مستند اصحاب دیانت و براعت است و فاضل مخاطب هم تصریح کرده که او
از اکابر محدثین است در کتاب اخبار الاخیار از شیخ شرف الدین احمد بن یحیی المنیری که در مدح و ستایش او گفته
شیخ شرف الدین احمد بن یحیی المنیری که از مشاهیر مشایخ هندوستان است چه احتیاج که کسی ذکر مناقب او
کند او را تصانیف عالی است از جمله تصانیف او مکتوبات مشهورتر و لطیف ترین تصانیف
اوست بسیاری از آداب طریقت و اسرار حقیقت در اینجا اندراج یافته و ملفوظات او را
نیز یکی از معتقدان او جمع کرده اما لطافت مکتوبات او بیشتر است گویند که بر آداب المریدین نیز
شرحی دارد وی مرید خواجه نجیب الدین فردوسی است گویند که شیخ شرف الدین بشوق
بندگی شیخ نظام الدین اولیا بدهلی آمد قضا را پیش از آنکه او بدهلی برسد شیخ نظام بریاض
رضوان خرامیده شیخ نجیب الدین فردوسی در آنجا بود چون بملازمت او رسید فرمود

درویش سالها ست که منتظر تو نشسته‌ام امانتی دارم که بتو سپردنی ست مرید شد و نعمتی که برای او
نهاده بودند بگرفت و بوطن اصلی خود رجوع کرد گویند که وی را چند سال در بیابانی که در راه اگره و دهلی
واقعست توقفی واقع شد هم در بیابان می بود و عبادت میکرد بعد از سالها بوطن رسید عمر او در سهم
بعبارت انتهی نقل کرده که او در مکاتیب خود گفته در زاد الارواح آورده است قال وهب بن
منبه رضی الله عنه قرأت فی بعض الکتب ان ابلیس لقی موسی علیه السلام عند الطور
فقال موسی لابلیس لم ما فعلت اذ لم تسجد لآدم فقال ابلیس ما اردت ان ارجع عن دعوای فاکون
مثلک انی ادعیت محبته فلم ارد ان اسجد لسواه واخترت العقوبة علی کذبی وانت ادعیت
محبة الله فقال لک انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فنظرت ولو عصمت علیک لکنا
اهل محبت و ذوق را اینجا کارها و سرها ست ازین نظر است که عین القضاة میگوید تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل
صفتی باید که در دیده در کار او نظری کند از بعضی گفته اند سر یافته آن ره رو از سجده غیر او تو گر مرد ره
او ای کم زانت نباید مدینا اصحاب محبت دانند که در عالم محبت چها ست انتهی از بعبارت واضح و لائح گشت که صاحب زاد الارواح
علی رغم ما یلیق فی الغداة والرواح بکفر صریح و ضلال بواح گرویده آورده و اهتمام تمام در اجلال و اعظام ابلیس حق و لستاد ائمه خود
دارد و اورا در ادعای محبت خدا ابتغای می پندارد که او لا زوال آرد و وهب منبه که از ائمه اعلام و اشیاع عظام اهلسنت است
جلد ثانی فضائل مجاهد و بر ناظر تحصیل الکمال و دیگر کتب رجال ظاهر و باهر گردیده که خلاصه این خرافات تفضیل
و ترجیح شیطان بر حضرت موسی ست چه حاصلش اینست که هرگاه حضرت موسی شیطان را بر ترک سجده
ملامت کرد شیطان بجواب آنحضرت ثابت کرد که معاذ الله حضرت موسی در دعوی محبت الهی بر صادق و قلب
او با لسانش غیر موافق و فعل او با ادعای او غیر مطابق بود و شیطان در ابا از سجده حضرت آدم پایه صدق و صفا
فشرده و طریق محبت و اجلال الهی سپرده و معاذ الله حضرت موسی علیه السلام برین کلام ساکت شده
حقیقت او بتقریر برین تقریر ثابت و متحقق فرمود و این عالم جلیل و حبر نبیل نبازنایبید و اثبات این روایت سراسر
ضلالت ارشاد فرموده که اهل محبت و ذوق را اینجا کارها و سرها ست یعنی بنا بر تخیل شیطان از اهل محبت و ذوق
وار یا مود و شوق و صاحب کارها و سرها ست و بنا بر تخیل حضرت موسی از آن کناره و داخل اجنبیان و اغیار و نا واقف از رموز و اسرار
دلیلهم در کنار از عین القضاة که از اوثق ثقات و اورع اثبات و مشایخ اعلام و اساطین فخام آنشان است
نقل فرموده که تو چه دانی که ابلیس کیست جبرئیل صفتی باید که در دیده در کار او نظر کند و این کلام بلاغت نظام هم

ائمه سنیه شیطان را در ترک سجده میکنند

استقصاء الافحام

ثابت میکند که ابلیس را اعلای محل جلالت و عظمت و قرب بعز قدس کسی ندیده اند که اولیت و فضائل
ملکات او چیست اری اگر جبرئیل صفتی کسی باشد او در کار او در دیده نظری تواند کرد ازین با ظاهر می شود که
ابلیس از حضرت جبرئیل هم العیاذ بالله افضل و ارجح بوده که جبرئیل صفت هم جز در دیده در کار او نظری تواند
کرد بعد این خرافات شعری با شیطان تمام اثنا کرده که مدلول صریح آن مدح و ثنای شیطان بر ترک سجده
و ادعای کاملیت او و فدایا اتباع شیطانست که چنانچه شیطان از اطاعت حکم الهی سر تافته همچنان مرد با صفا
را می باید که امر حق تعالی بجا نه آرد و کم از شیطان نباشد تنبیه چون درین مقام ذکر جلالت و عظمت شان وهب
بن منبه و عین القضاة نزد اهل سنت نمودم می خواهم شاهدان آن هم ذکر کنم اما وهب بن منبه پس شیخ عبد الحق در رجال
مشکوة گفته وهب بن منبه بضم المیم و فتح النون و تشدید الموحدة المکسورة کنیته ابو عبد الله الصنعانی
بفتح صاد مهملة و سکون نون و بعین مهملة نسبة الی صنعاء الیمن الانباری بفتح همزه و سکون
نون و موحدة نسبة الی مدینة الانبار من ابناء فارس اخو همام و معقل و غیلان تابعی ثقة اخباری
علامة قاص صدوق و کتب له کان علی قضاء صنعاء و قال ابو زرعة و النسائی ثقة و ذکره
ابن حبان فی الثقات روی عن ابن عباس و جابر بن عبد الله و ابن عمرو روی عنه سماک بن الفضل
و غیره مات سنة اربع عشرة و مائة روی له الجماعة و روی البخاری حدیثا واحدا و رواه
الترمذی و النسائی ایضا و ابن حبان در کتاب الثقات در ترجمه وهب بن منبه گفته یروی عن جابر بن عبد الله
و ابن عباس و کان عابدا [illegible] قرأ الکتب انتهی و ذهبی در کاشف گفته وهب بن منبه الصنعانی
اخو همام عن ابن عباس و ابن عمرو و عنه اخوه و سماک بن الفضل اخباری علامة قاص صدوق
صاحب کتب مات ۱۱۴ اما محامد و فضائل عین القضاة پس از نفحات و دیگر کتب ثقات ظاهرست جامی در
نفحات الانس می فرماید عین القضاة همدانی رحمه الله تعالی کنیت و نام وی ابو الفضائل عبد الله بن محمد المیانجی است
و عین القضاة لقب وی است با شیخ محمد بن حمویه صحبت داشته و با شیخ احمد غزالی نیز و فضائل و کمالات صوری و معنوی
وی از مصنفات وی ظاهرست چه عربی و چه فارسی آنقدر کشف حقائق و شرح دقائق که وی کرده است کم کسی
کرده است و از وی خوارق عادات بسی چون احیا و اماتت بظهور آمده و میان وی و حضرت شیخ احمد
مکاتبات و مراسلات بسیارست و از آنجمله رساله عینیه است که شیخ احمد بوی نوشته که در فصاحت و بلاغت
و روانی و سلاست توان گفت که آنرا نظیری نیست عین القضاة در کتاب زبدة الحقائق می گوید که بعد از آن

که از گفت وگوی علوم رسمی ملول شدم بمطالعه مصنفات حجة الاسلام اشتغال نمودم و مدت چهار سال دران

چون مقصود خود از ان حاصل کردم پنداشتم که بمقصود خود واصل شدم با خود گفتم ؎ انزل بمنزل زینب و لبنابه

واتبع فهذا مربع الاحباب و نزدیک بود که از طلب باز ایستم و بر آنچه حاصل کرده بودم از علوم اقتصار نمایم

و مدت یکسال برین بماندم تا ناگاه سیدی و مولائی شیخ الامام سلطان الطریقه احمد بن محمد الغزالی رحمه الله تعالی

بهمدان که موطن من بود تشریف آورد بدو در صحبت وی بسبب روز بر من چیزی ظاهر شد که از من طلب من غیر خود

هیچ باقی نگذاشت الا ما شاء الله و مرا اکنون شغلی نیست جز طلب فنا دران چیز و اگر چنانچه عمر نوح یا بم

و در طلب فنا لی سازم هیچ نکرده باشم و آن چیز همه عالم را فرو گرفته است چشم من بهیچ چیز نیفتد که روی وی را و ران

ببینم و هر گونه استغراق من دران چیز ایدبر من مبارک بیاد و هم وی گفته که پدرم و جماعتی از ائمه شهر ما حاضر بودند در

خانه مقدم صوفی و مارقصی میکردیم و ابو سعید ترمذی میگفت پدرم نگریست و گفت امام احمد غزالی اقدس الله

روحه دیدم که با ما رقص میکرد و لباس او چنین و چنین بود و نشان میداد ابو سعید گفت هر گز آرزو داشت من

گفتم پیر در حالی بیهوش شد و پدرم فقیه وقت حاضر بود گفت چون زنده را مرده میگفتی مرده را زنده توانی کرد

گفتم مرده کیست گفت فقیه محمود گفتم خداوندا فقیه محمود را زنده گردان در ساعت زنده شد انتهی و انچه از حال

شیطان و بلوغ او تا عرفان نزد ائمه سنیان بعرض رسید در چه منابست ازین هم طرفه تر باید شنید که تصریح

شیخ محمد حضرمی که از اکابر مشایخ اماثل و اعاظم ائمه افاضل و اجله ارباب نباهت و عرفان و اساطین اصحاب کرا

و ایقان ست شیطان خدای سنیانست تفصیل این اجمال آنکه معتقدین حضرمی روز جمعه از وی سوال کردند

که خطبه سر کند جناب او بسم الله گفته منبر را بسبب زینت داد و زبان کرامت توامان بعد حمد و ثنا باین بیان

اشهد ان لا اله لکم الا ابلیس علیه السلام و اگر از ناظرین از شنیدن این عجائب بوجه حیرت و تشویش افتند لیکن حضرمی

متشبثین چیزی را بجز استعمال الی نسبت دهند و از تصدیق این حکایت نکرت تحاشی نمایند اینک شاهد آن بشنوند که علامه

عبدالوهاب شعرانی که از مشایخ اجازه شاه عبدالعزیز و والد ماجد شانست و حضرت مخاطب بخیر افادات

او در مسلک اول بنا زده و سر افتخار بران می افرازد در کتاب لواقح الانوار فی طبقات الاخیار میفرماید

ومنهم الشیخ محمد الحضرمی المدفون فی ناحیة تطوان بالغربیة و ضریحه یلوح من بعید من کذا کذا

کان من اصحاب سیدی ... رضی الله عنهما و کان یتکلم بالعجائب من دقائق العلوم و المعارف ما دام صاحیا

فاذا قوی علیه الحال تکلم بالفاظ لا یطیق احد سماعها فی حق الانبیاء و غیرهم و کان رضی الله

۲۶ استفسار الانصاف جلد ثانی

شیخ محمد حضرمی ... ان ... حضرت ابلیس علیه السلام

از بعد

تعالی عنه یری فی کذا کذا بلد فی وقت واحد واخبرنی الشیخ ابو الفضل السری انه جاء یوم الجمعة
فسالوه الخطبة فقال بسم الله فطلع المنبر فحمد الله واثنی علیه ومجده ثم قال واشهد ان لا
اله لکم الا ابلیس علیه السلام فقال الناس کفر فسل السیف فنزل فهرب الناس کلهم فجلس عند
المنبر الی اذان العصر وما یجترئ احد یدخل الجامع فبلغ البلاد المجاورة فاخبر اهل کل بلد
بانه خطب عندهم وصلی بهم قال فعددنا ذلک الیوم ثلاثین خطبة هذا ونحن نراه معنا الساعة
فی بلدنا واخبرنی الشیخ احمد القلیعی ان السلطان قایتبای کان اذا راه قاصدا الدخول علیه قام
ودخل الخلوة خوفا ان یبطش به بحضرة عسکره وکان اذا امسک شخصا یمسکه من لحیته و
یصیر یبصق فی وجهه ویصفعه حتی یبین وله الطلاقة وکان لا یستطیع اکبر الناس ان یقف بین یدیه من هیبته حتی یفرغ
من ضربه وکان رضی الله عنه یقول لا یکمل الرجل حتی یکون مقامه تحت العرش علی الدوام
وکان رضی الله عنه یقول اهل الارض عندی کالاناء الذی آکل منه واجساد الخلائق کالقواریر اری ما فی
بطونها انتهی ازین عبارت نمایانست که شیخ محمد حضری کثیر العجائب فائق علوم ومعارف متکلم متبحر بود وصاحب
عظمت وجلالت وحائز فضل وکرامت وخرق عادت بود که زمین نزد او مثل ظرفی بود که ازان تناول میکرد
وبواطن مردم را بنظر بصیرت ملاحظه می نمود وکثافت اجساد واجسام مانع رویت بواطن برای او نمیشد
بخطاب معتقدین او که از و سوال خواندن خطبه روز جمعه کردند ارشاد نمود که لا اله لکم الا ابلیس علیه السلام
وهر گاه سامعین برین کلام حضرت لعلام انکار کردند وحکم بکفر حضرت او نمودند شمشیر کشید واز منبر
نازل گردید ومردم به هیبت او فرار کردند وجناب او تا اذان عصر نزد منبر نشست وکس جرات دخول
مسجد جامع نیافت ودر همین وقت خاص که ابلیس را بمرتبه خدای رسانید وسلام بر و فرستاده نیز مرتکب کرامت
عظیم برای ابطال مزعوم مکفرین خویش گردیده که در سی شهر مختلف همین روز خطبه خوانده با آنکه مردم
او را می دیدند که نزد ایشان در شهر ایشان نشسته ست الحاصل هر گاه شیطان نزد اکابر اهل سنت چنان
جلیل المرتبه وعظیم الشان باشد که ترجیح او بر حضرت موسی در محبت الهی وثبات بر صدق ثابت سازند و
حضرت جبرئیل را هم کمتر از و دانند ومردم را از حقیقت جلالت وعظمت او ذاهل وجاهل انگارند ومردان راه خدا
را باقتدای او حکم فرمایند واو را در ترک سجده ممدوح ومصیب پندارند بلکه او را خدای مردم انگارند و
سلام بر او فرستند پس حضرت مخاطب را این افادات وتحقیقات را غفلت که بار بار ذکر لقب شیطان در سعف

توهین اهل حق و ایقان میکند و حقیر را بر سر اظهار فضایح و قبایح خرافات ائمه خویش آورده آتش در خرمن
می زند و آنچه حضرت مخاطب با جلالت در آخر عبارت ازالة الغین گفته و ائمه هدی بتصریح صاحب تلخیص و دیگر علما
رجال و هم بدلالت روایات بحار این چنین القاب برای پیشوایان رفضه بخشیده باتفاق انتهی پس اگر مراد از لفظ
این است که بتصریح صاحب تلخیص و دیگر علمای رجال و دلالت روایات بحار ائمه هدی علیهم السلام مومن الطاق و
[illegible] بلقب شیطان ملقب ساخته اند کذب محض و بهتان صرف است و هرگاه اینهمه جا گزین خاطر ناظرین
[illegible] دیگر که بر افادات مخاطب وارد میشود بعرض میرسانم اول آنکه اگر غرض مخاطب از قول
[illegible] ازانم [illegible] و لقب گرامی الخ اینست که ازین لقب صحت و قطعیت صدور جمیع احادیث این تفسیر
ثابت میشود پس بنابرین لازم می آید که احادیث و روایات جمیع کتب اهلسنت که از اسامی آن اضافتش بجناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم ظاهر میشود بلکه از مجرد اطلاق کتب احادیث بران بنابر الحاظ تعریف حدیث همه صحیح و
قطعی الصدور باشد [illegible] که احادیث این تفسیر بمجرد این تسمیه همه صحیح و قطعی الصدور شوند و حضرت مخاطب همه احادیث
صحیحین را که علمای قوم [illegible] مبالغات که در مدح و ثنای آن و اضافت آن بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بکار برده اند [illegible] سابقا قطعی الصدور بلکه صحیح هم ندارند و همچنین علمای قوم احادیث سنن ابوداود
را که آنرا مثل قرآن مجید [illegible] و همچنین احادیث صحیح ترمذی را که آنرا مثل نبی ناطق می انگارند [illegible]
[illegible] دوم آنکه آنچه فرموده که صاحب فوائد مدنیه که نزد حضرت ملا محمد باقر مجلسی
[illegible] المحدثین و کتاب او معتمد علیه است کما نص علی ذلک فی البحار الی آخره مخدوش است
بانکه علامه مجلسی علیه الرحمه کتاب فاضل استرآبادی را معتمد بایمعنی نمیداند که همه آنچه دران مذکور است لو
کان من [illegible] معتمد است و چگونه بایمعنی کتاب فوائد مدنیه را معتمد خواهد دانست حالانکه جناب او
[illegible] کما لا یخفی علی المتصفحین بلکه غرض علامه مجلسی شمار کردن کتاب فاضل استرآبادی
در کتب معتمده [illegible] که آنچه فاضل استرآبادی از اصول کتب احادیث دران نقل کرده معتمد است لازم نیاید که حکم بصحت
جمیع احادیث تفسیر [illegible] سوم آنکه قول [illegible] این کتاب از اصول ائمه
[illegible] آنکه گویا تمامی تفسیر [illegible] صاحب
فوائد مدنیه [illegible] بر سبیل جزم و حتم و تحقیق نموده [illegible] و تخمین آورده حیث قال [illegible]
[illegible] این تعلیل قطعاً باثبات نرسد بنابر عموم

باطل او هم درست نمیشود چهارم آنکه توهم حضرت مخاطب که تقیه برای حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق
علیهما السلام جایز نبوده ظاهر البطلان است زیراکه امر رب الارباب این هر دو جناب به نشر احکام دین حنیف و
رسالت پناهی و عدم خوف از اعدا و مخالفین و با اظهار امر خود و اینکه لابد عدم جواز تقیه ندارد زیراکه این حاکم مشتمل بر
احکام مخصوصه است و ما من عام الا و قد خص و کفی فی دفع ما تشبث به المخاطب المجلل فی المسلک الاول ما
فی جوابه انهم از سوء فهم مستدل ناشی گشته زیراکه استلزام و افادات با آنکه کسی گوید که کلام ملک علام لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار دلالت بر حصر مالکیت ملک علام در روز قیامت دارد لیکن از این آیه هویدا است که ملک در غیر
روز قیامت برای ملک قهار نیست و مشابه است با آنکه کسی بگوید که کریمه قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم
یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به لا
صریحیت در حصر محرم در اشیای مذکوره پس هر چیزی ما عدای آن حلال و مباح است و مشاکل است با آنکه گفته شود
که خبر مستفیض من قال لا اله الا الله دخل الجنة صریحیت در نجات متکلم به کلمه طیبه وان لم یقر بسائر الضروریات
ولا عجب زیراکه ثانی شیخین ابو هریره را اعتراضا علی هذا الحدیث لما مور شده من النبی المبعوث چنان دست بر
زد که بر زمین افتاد پس از اتباع او چنین مقولات مستبعد نباشد ولیکن هرگاه حصر در بعض مقامات اضافی و نصوص دال بر
در تخصیص این عموم کافی باشد پس در ما نحن فیه هم امثال این تاویلات وافی خواهد بود بالجمله کافیست در صدق
این تعلیل اتفاق تبلیغ در مقام وجوب اعلان خصوصا هرگاه مراد اعلان برای این هر دو امام نسبت بحضرات دیگر بیشتر باشد
و شکی نیست در اینکه در زمان ما بین هما ابین خصوصا در زمان حضرت صادق علیه السلام نشر احکام بمرتبه قصوی رسیده و اربعمائه
مصنف لاربعمائه مصنف والاف روات بمنصه شهود و ظهور رسیده و از اینجا است که آنحضرت بفقیه اهل البیت علیهم السلام
ملقب گردیده روحی فداه لهم باب جهد در اظهار الحق و هدایة الخلق ولیکن در بعض مواد که یا از رعایت کتمان
فرموده کاربند تقیه و توریه شده باشند قادح در نشر احکام و منافی مراعات خوف ملک علام نخواهد شد مگر
ناصبی چه پیغمبر خدا را که از خوف کفار در حصن غار اختفا فرموده و در بدو اسلام از اظهار دعوت علانیه احتراز داشته تا
آنکه شیخین دلتنگ شده آنحضرت را حث و ترغیب با اظهار دعوت کردند و آنحضرت بنا بر اظهار عدم مصلحت از جهت
اضرار شان از اعلان مانع نامده حتی اصحاب او لهما ما اصاب قال تا لیتها الیعبد العزی واللات علانیة ولیعبد
سرا از خوف جهال ناکل و خوف غیر مائل میداند کلا ذلک ظن الذین کفروا فویل لهم من النار الحاصل
بمصلحت امام حجت حضرت امام حسین ترک تقیه فرموده مجاهده بمجاهره بعمل آورده بدرجه شهادت فائز گردیده

تا حجت خدا اتمام گردد و دین بالمرة منمحق نگردد و مردم نگویند که اگر ایشان بسوی حق دعوت میکردند ما اتباع ایشان
میکردیم و غش خلق بر همگنان لائح گردد کما اینکه در عهد کرامت مهد حضرت امام حسن علیه السلام از کلمات شریفه مستفاد
دین بر زبان می آوردند و مردم از اطاعت میپرهیزند محض لسانی بود پس بعد وضوح حق و قیام حجت و ظهور عذر و نقض عقد
این امت حضرت امام زین العابدین علیه السلام را جز تقیه در اکثر مواد جزئیه گزیری نبود تا آنکه رفته رفته مبانی حکومت
بنی امیه وهنی بهم رسانید و اغتشاش در آن بهم رسید امامین همامین علیهما السلام را آنقدر با حاجت
تقیه باقی نماند فالحصر فی قوله فانه لا سبیل لاحد علیک وقوله فانک فی حرز و امان اضافی
خواهد بود کما فی قوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر الآیة وکما فی قوله لمن الملک الیوم
لله الواحد القهار چه اختصاص ملک بحق تعالی تخصیص بوقتی دون وقتی ندارد لیکن بطلان ملک
و سطوت بندگان در آن وقت قیامت بر همگنان عیان خواهد شد فالقصر قصر باعتبار الوضوح لا باعتبار اصل
التفرد بالملک همچنین معنی لا اتقی احدا الا الله وقوله فانک فی حرز و امان قصر اضافی خواهد بود و شکی
نیست در اینکه هر چند عدم خوف الا من الله بمقام اعلان و کتمان حسب اطاعت فرمان واجب الاذعان پروردگار عالمیان صادق هر دو
است لیکن ظهور آن بمقام اعلان بیشتر است پس بین نصوص بخصوص لا اتقی احدا الا الله اگر محمول
بر قصر باعتبار وضوح باشد با تعلیل منافاتی نخواهد داشت و بتقریر آخر میگوئیم مراد لا اتقی الا الله فی مقام الاعلان
است و مشروط بشرط آن کما فی حدیث من قال لا اله الا الله دخل الجنة ولکن کثیرا ما اتفقت هذه
الشرائط فی عهد الامامین وقلما اجتمعت فی عهد سائر الائمة و نشر علوم اهل بیت علیهم السلام است از
نشر حکم تقیه و غیر تقیه لقوله علیه السلام ان التقیة دینی و دین آبائی پس حمل روایات امامین همامین بعض
مقام بر تقیه منافی نشر احکام اهلبیت علیهم السلام نخواهد بود و همچنین آنکه آنچه از راه جسارت بر اهلبیت عصمت و طهارت
کلا از اسلاف خویش بمیراث رسیده در باره دیگر ائمه کرام علیهم السلام بدون اقامت دلیلی و برهانی خلاف و ابتنا بر
باستیلای اوهام ظلمانیه و هواجس نفسانیه کلمات سراسر خطا سر کشیده تهمت بس گران و محض کذب و بهتان
و صریح هزل و هذیانست و موجب نهایت ندامت و انفعال و باعث غایت خجالت و ملال برای خدام با کمال آن
هرگز اصول اصیله الحق اقتضای این بهتان عظیم و دروغ فخیم نمیکند من ادعی فعلیه البیان و علینا
رده بالبرهان ای عجب که مخاطب باوصف اینهمه لاف و گزاف و ادعای صدق و سداد و سلوک طریق متانت
و مراعات آداب کلام چنین دعاوی بیدلیل بلکه کاذب و افترائات صریح بر زبان می آرد و آنرا موجب الزام

مستقصاء الافحام جلد اول

دا اہتمام می انکار و حیرانم که کدام اصل از اصول اہل حق اقتضای این بہتان میکند کاش باوصف این ہمہ ولوع

و غرام و شغف و دلہ تام در اطناب و تطویل ہر بحث و مقام درینجا از چنین اہمال و اجمال تحمل نمیفرمود و بیان

آن اصول که بزعم باطلش اقتضای این مزعوم قبیح و بہتان صریح میکند ولو بالاشارہ میفرمود و اعلام اہل حق

تصریحات صریح فرمودہ اند باینکه ائمه علیہم السلام در ہر امری که تقیه کردہ اند آن مسبوق بود باظہار حق یعنی اولا امر حق را

ظاہر میکردند تا حجت تمام شود و بعد آن بنابر رعایت مصالح تقیه میفرمودند چنانچه میر باقر داماد علیه الرحمه که مخالف

ہم بتلمذ آنجناب افتخار دارند و خطاب او را باستعظیم و تبجیل یاد مینمایند چنانچه تاج الدین و ثانی ملکی در کفایه التطلع

که دران مرویات شیخ المشایخ شاہ ولی الله یعنی الشیخ ابوالبقا الحسن العجیمی ذکر نمودہ میگوید حاشية

على حاشية السيد الجرجاني على الشرح العضدي للعلامة جمال الدين محمود الشيرازي اخبرنا بها عن العلامة

محمد علي بن حسين بن علي بن محمد الكرماني ثم اللاهوري الحسيني عن العلامة ميرزا ابي القاسم الجلالي الشهير

بالاصفهاني عن الاستاذ السيد محمد الباقر بن محمد الاسترآبادي الشهير بالداماد عن السيد فخر الدين

السماكي عن مؤلفها العلامة الخواجة جمال الدين محمود الشيرازي انتهى و در نبراس الضياء میفرماید

ولم يزل واحد منهم عليهم السلام في تبريز غوامض العلوم الحقيقية وغامضات المعارف

الربوبية وتبيين شرائع الاحكام الدينية والحدود الالهية على منهاج التنزيل وصراط

التاويل بمصباح العلم والحكمة ومشكوة القدس والعصمة لا بمعونة مدارسة او

مؤونة ممارسة ومن دون مراجعة باب او مطالعة كتاب وما صدر عنهم من الافتاء على

قانون التقية فربما كانت حكمة سر ذلك على سنن التعليم بيان التسويغ عند الضرورة و تقية

منهم عاقد كانوا اوضحوا للمؤمنين من جادة الحق الصريح ومحجة الدين الحنيف وعقبة

اخرى من جهة ان السائل كان مفتونا بمذهبه اللجاج مولعا بدينه الاعوج فهم عليهم السلام

اقروه في مسئلته على مذهبه وطريقته اذ كان لا يرجى هدايته ولا يترقب استقامته

و بعد فاصله گفته و بالجملة كلما صدر عن ائمتنا على تقية و تورية لمخافة و مصلحة كان

مسبوقا ومقرونا منهم ببيان صراح الدين لاهله واظهار مر الحق عند حزبه وذلك

مما لا اخراز فيه اصلا انتهى ششم آنکه ادعاء ابنجمی که علی بن ابراہیم از اصحاب امام علیه السلام ہست

مجرد دعوی است و دلیلی بران نیاوردہ و شاہدی برای آن ذکر نکردہ و از کتب رجال مثل منہج المقال

تقیه ائمه مسبوق باظهار حق بود

ونقد الرجال وخلاصة الاقوال ورجال نجاشی ورجال روضة المتقین ورجال ابن داود وغیران که در ترجمه علی بن ابراهیم مذکورست از تضعیف نشانی نیست بلکه از کتاب ابن داود ظاهرست که او از احدی ائمه علیهم السلام روایت نکرده حیث قال علی بن ابراهیم بن هاشم القمی ابو الحسن لم ار له روایة عن احد منهم علیهم السلام ثقة فی الحدیث ثبت معتمد الخ نهفتم آنکه تنها بحر نه فرموده بلکه دیگر بزرگان از اصولیه و اخباریه نیز اطراد مدح ان بعمل آورده اند از انهم بر منصه ظهور جلوه نماست که این تفسیر در مرتبه عظمت بیعلاوه کمتر از کافی کلینی نیست انتهی چون مجرد ادعاست و سندی برای آن ذکر نکرده ما لیس تقشیعی که بر جناب مصنف بسبب عدم ایراد دلیل امر مشهور اعنی مخالفت حنفیه با احادیث صحیح بخاری وارد کرده بر او عائد خواهد شد و نیز تشنیعی که بر جناب آیة الله فی العالمین بسبب تمسک بتفسیر البعید و ترک تمسک بتفسیر قریب نموده در حقش در ما بعد انشاء الله تعالی خواهی دریافت بر او وارد خواهد شد که چرا القول فاضل اخباری تمسک نموده و مدح و اطراد اصولیه را ترک ساخته هشتم آنکه عجیب است که باستدلال مولانا مجلسی بروایات تفسیر علی بن ابراهیم تمسک می نماید در استدلال واحتجاج ائمه و مشایخ خود بلکه استدلال خود بروایات صحیحین تغافل نموده قدح صحیحین در ازالة الغین آغاز نهاده باثبات غث و سمین در ان داد تمسک ناموس ائمه خویش میدهد نهم آنکه ادعای این معنی که حمل روایات تفسیر مذکور از ابو الجارود کذب صریح و بهتان فضیح است چه حمل روایات این تفسیر هرگز از ابو الجارود نیست بلکه بیشتر آن از رواة دیگر مرویست و روایات ابو الجارود و به نسبت دیگر روایات قلیل کما لا یخفی علی من لاحظه بالتفصیل دهم آنکه انچه در رجال ابی الجارود گفته که در جعل و تلبیس بحر ابلیس و مخجل دجال بود و این را بمنهج المقال و خلاصة الاقوال و تبصرة العوام و غیر آن نسبت داده اگر غرضش ازان این است که او را واضع روایات و مفتری احادیث گفته اند پس افترای محض و بهتان صرفست اینک کتب مذکوره حاضرست هرگز احدی از مصنفین آن بجعل و وضع احادیث او را منسوب ساخته بلکه از صدیث ابو بصیر که مخاطب از کتاب رجال مولانای استرابادی نقل کرده واضح میشود که امام بحق ناطق حضرت امام جعفر صادق علیه السلام تا سه مرتبه فرمودند یا بینکه مراد از کذب کذب عام نیست بلکه غرض از کذب ابو الجارود و غیره اظهار خلاف نفس الامر در باره تصدیق آنحضرتست و از کذب ابو الجارود درینباب لازم نمی آید که در نقل حدیث هم کاذب باشد نمی بینی که حضرات اهل سنت بسیاری از کذابان را در حدیث کاذب نمیدانند بلکه معتمد می پندارند مثلا بحق حرث بن عبد الله همدانی که از علمای تابعین واز روات سنن اربعه است و ابن مدینی و غیر او از اصحاب رجال او را کذاب گفته اند میگویند

۳۳

میگوید که ظاهر آنست که او کاذب در لهجه بود ولیکن در روایت نبوی مرتکب کذب نمیشد چنانچه در میزان در ترجمهٔ شعبی
میگوید والجمهور علی توهین امره مع روایتهم حدیثه فی الابواب فهذا الشعبی یکذبه ثم
یروی عنه والظاهر انه کان یکذب فی لهجته واما فی الحدیث النبوی فلا وکان من اوعیة
العلم ونیز ابن عدی در حق جمیل بن حسن اهوازی که عبدان او را کاذب و فاسق داشته گفته که او در روایت
صالح است و در میزان مسطور است جمیل بن الحسن الاهوازی عن ابن عیینة قال عبدان کاذب فاسق
قال ابن عدی اما فی الروایة فانه صالح ذکره ابن حبان فی الثقات این کلام صراحت دلالت دارد
برانکه جمیل بن حسن با وصف آنکه در لهجه غیر جمیل و غیر حسن است که کاذب بوده لیکن در روایت احادیث و نقل
روایات صالح است ولائق اعتماد و ابن حبان او را در ثقات ذکر کرده یازدهم آنکه نسبت تذکرة الائمه بسوی
بعلامه مجلسی طاب ثراه دلیلی نیاورده و شاهدی بر آن ذکر نکرده حالانکه نسبت این کتاب بآنجناب ثابت نیست
عجب که از نسبت کتاب منحول که تصریحات ائمه و مشایخ اهلسنت بر نسبت آن بغزالی سابقا دریافتی انکار
کنند و او تدلیس و کذب در نفی آن از خود بد و تذکرة الائمه را بی دلیل بآنجناب نسبت کنند و از ذکر شاهد دل
دزدند دوازدهم آنکه آنچه گفته بلا تمهید باقر صاحب بحار با وصف استشهاد و استدلال بروایات تفسیر
این زندیق آفاق الخ مقصود چیست بایستی حضرت مخاطب را میبایست که ثابت میفرمود که مولانا مجلسی طاب ثراه
در کدام کتاب استدلال و استشهاد بروایات تفسیر ابو الجارود نموده محض ادعا کفایت نمیکند سیزدهم آنکه
تشنیع بفقدان حافظه بر علامه مجلسی بسبب توهم ولوم ابو الجارود ساقط است چه قطع نظر از آنکه نسبت تذکرة الائمه
بآنجناب ثابت نیست توهم ولوم ابو الجارود اصلا باعث تشنیع نمی تواند شد چه دانستی که او در اول حال
مستقیم بود و در آخر متغیر و مرتد گردید چنانچه در عبارت تذکره که حضرت مخاطب نقل کرده نیز مذکور است
که او در آخر مرتد شد پس اگر ثابت شود که علامه مجلسی جائی ترجمه ابو الجارود و استدلال نموده جائز است که آن
روایات از آن قبیل باشد که ماخوذ است از ابو الجارود در حال استقامت او و هر گاه بحمد الله و
حسن توفیقه اساس شبهاتی که مخاطب بطمطراق تمام ذکر کرده منهدم و بیخ اباطیل و تشنیعات رکیکه او منجذم
گردید الحال باید دانست که فاضل مخاطب از تفاسیر معروفه معتمده و فضائح و قبائح مصنفین آنها اصلا
خبری نگرفته و بلی قدح و جرح بعض تفاسیر اهلحق افتاده غرائب افادات و عجائب هفوات آغاز نهاده و کار
لعمری ... لا یرمی بالحجارة من بیته من الزجاجة و اگر حقیر باحصای فضائح آن تفاسیر سلسله پردازم

نمی باید که کتابی ضخیم درین مبحث تصنیف سازم اما بمقتضای ما لا یدرک کله لا یترک کله بنا بر تشفیهٔ خواطر
ناظرین و احراق قلوب مخالفین درین مقام حال طبقات تفسیر متسننین بایجاز و اختصار ذکر می نمایم و گو جناب احمد بن
حنبل که منتهای مجاهش غیر محتاج ببیان من کلیل اللسان قضای وطر ازین مهم فرموده بیک حرف مختصر که برابر صد هزار
دلیلست تفاسیر خود را بر باد فنا داده محمد طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات میفرماید قال احمد بن حنبل ثلث
کتب لیس لها اصول المغازی والملاحم والتفسیر لیکن بعض حضرات چون دیدند که ازین کلام افادت بطلان تمام
شناعت عظیمی لازم می آید و همه تفاسیر که اینحضرات آنرا مایه فخار و مباهات است هباء منثورا میگردد در پی اصلاح تاویل
افتادند و ادعای بی دلیل آغاز نهادند که اینکلام محمول ست بر کتب مخصوصه چنانچه در همان کتاب مسطور ست
قال الخطیب هذا محمول علی کتب مخصوصة فی هذه المعانی الثلثة غیر معتمد علیها لعدم عدالة ناقلیها
وزیادة القصاص فیها و بر ناظران با انصاف مخفی و پوشیده نیست که اگر مراد احمد بن حنبل قدح و جرح کتب مخصوصه این
هر سه فن میبود تخصیص این هر سه فن لغو محض می شد زیرا که شیئی از کتب حدیث و تفسیر بسبب عدم عدالت ناقلین از لایق اعتماد
و اعتبار نیست پس بنا برین لازم آید که کتب حدیث هم بی اصل باشد بالجمله کلام امام احمد دلالت بر قدح و جرح
کتب تفسیر علی الاطلاق دارد و ازینجاست که دیگر بزرگان اینکلام امام را محمول بر بودن کتب تفسیر بی اصل نزد
امام احمد نموده اند چنانچه سیوطی در اتقان ناقلا عن ابن تیمیة فی حال اقسام التفسیر میگوید واما القسم الذی
یمکن معرفة الصحیح منه هذا موجود کثیرا ولله الحمد وان قال الامام احمد ثلثة لیس لها اصل التفسیر
والملاحم والمغازی وذلک لان الغالب علیها المراسیل انتهی مخفی نماند که ابن تیمیه با وصف تصریح احمد
بن حنبل باینکه تفسیر بی اصل ست چرا بر وجود این قسم تفاسیر افتخار و مباهات نموده حمد الهی بجا آورده آیا قول
امام احمد را غیر معتبر انگاشته یا محملی صحیح برای آن ایجاد ساخته و انی له ذلک زیرا که ان وصلیه که بند کلامش موجود
ست صریح ست درینکه این قول امام احمد منافی این فخر و مباهات و خوشوقتی او بر وجود این قسم تفسیرست و
اما تعلیل ابن تیمیه قول امام احمد را باینکه وجه حکم او بر بی اصل بودن این هر سه فن اینست که غالب در آن مراسیل
ست پس بعد تسلیم منافی غرض نیست زیرا که مطلوب درینجا اثبات اینمعنی ست که کتب تفسیر حضرات اهلسنت نزد
امام احمد بن حنبل لاشئ محض و بی اصل ست و آن بهر تقدیر ثابت ست خواه بسبب ارسال باشد خواه بوجه
وانقطاع قطع نظر از قول امام احمد دیگر محققین اهل سنت هم بعدم اعتبار کتب تفسیر خود تصریح کرده اند و
بصراحت گفته اند که کتب تفسیر مشحون ست باحادیث موضوعه و روایات مکذوبه چنانچه مناوی در فیض القدیر

شرح جامع صغیر در شرح قول سیوطی و بالغت فی تحریر التخریج گفته یعنی اجتهدت فی تهذیب عز
والاحادیث الی مخرجیها من ائمة الحدیث من الجوامع والسنن والمسانید فلا اعزو الی شیء
منها الا بعد التفتیش عن حاله وحال مخرجه ولا اکتفی بعزوه الی من لیس من اهله وان جل
کعظماء المفسرین قال ابن الکمال کتب التفسیر مشحونة بالاحادیث الموضوعة انتهی وشاه ولی الله در
فوز کبیر تصریح فرموده که این قصص طویله انبیاء سابقین که حضرات مفسرین تصدیع روایت آن میکنند غیر معتمد
ماخوذ از علمای اہل کتاب ست حیث قال بباید دانست که قصص انبیاء سابقین در حدیث کم مذکور شده
این قصص طویله عریضه که مفسرین تصدیع روایت آن میکنند ہمہ منقول از علمای اہل کتاب ست الا
ماشاء الله و در صحیح بخاری آمده مرفوعا لا تصدقوا اہل الکتاب ولا تکذبوہم انتہی وحقیر میگویم که ہمین
وجه قوادح عصمت انبیا علیہم السلام ومطاعن آنحضرات در کتب تفاسیر اہل سنت بیش از بیش یافته میشود
ورئیس الموحدین اہل سنت وامام المتصوفین ایشان شیخ ابن عربی نیز داد تفضیح مفسرین سنیه داده وبتصریح
تمام باز گفته که مفسرین در تفاسیر خود طامات وہفوات ایراد کرده مرتکب اکبر کبائر گردیده اند و بطرف انبیاء
کرام علیہم السلام منکرات وشنائع را نسبت کرده اند که نصی وران از کتاب وسنت یافته نمیشود بلکه از
ماخوذ از یہود ست که در تفاسیر خود نقل کرده بان جہت در عرض انبیا وملائکه قدح نموده اند چنانچه در باب
سیصد وسی ونہم از فتوحات مکیه میفرماید وفیه علم تنزیه الانبیاء عما نسبت الیہم المفسرون من الطامات مما
لم یجئ فی کتاب الله وہم یزعمون انہم قد فسروا کلام الله فیما اخبر به عنہم نسأل الله العصمة فی القول
والعمل فلقد جاؤا فی ذلک باکبر الکبائر کمسئلة ابراہیم الخلیل وما نسبوا الیه من الشک وما
نظروا فی قول رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن اولی بالشک من ابراہیم فان ابراہیم ما شک فی
احیاء الله الموتی ولکن لما علم ان لاحیاء الموتی وجوہا مختلفة اراد بای وجه منہا یکون احیاء الموتی
وہو مجبول علی طلب العلم فعین الله له وجہا من تلک الوجوه حتی سکن الله قلبه فعلم کیف یحیی
الله الموتی وکذلک قصة یوسف ولوط وموسی وداؤد ومحمد علی جمیعہم افضل الصلوة والسلام و
کذلک ما نسبوه فی قصة سلیمان الی الملکین وکل ذلک نقلوه عن الیہود واستحلوا عرض الانبیاء و
الملائکة بما ذکرہ الیہود الذین جرحہم الله تعالی وسلموا واکتبوہم فی تفسیر القرآن العزیز بذلک ما فی
نص کتاب الله ولا فی سنة رسول الله صلی الله علیه وسلم والله یعصمنا من غلطات الافکار والاقوال

یکسب

والافعال انتهی و عبد الوہاب شعرانی در کتاب یواقیت و جواہر کہ باتحجاب فخاطبہم در مسلک اول استناد کردہ
گفتہ قال الشیخ فی الباب الثانی والسبعین وثلثمائة من الفتوحات المکیة یجب قطعا تنزیه الانبیاء عما نسبه
الیهم بعض المفسرین من الطامات مما لم یجیء فی کتاب ولا سنة صحیحة وهم یزعمون انهم قد فسروا
قصصهم التی قصها الله تعالی علینا وکذبوا والله فی ذلك وجاؤا فیه باکبر الکبائر وذلك کمسئلة
ابراهیم الخلیل علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام وما نسبوه الیه من وقوع الشك بحسب ما یتبادر
الی الاذهان وما نظروا فی قوله صلی الله علیه وسلم نحن اولی بالشك من ابراهیم فی ذلك
ان ابراهیم علیه السلام لم یشك فی احیاء الله تعالی الموتی معاذ الله ان یشك نبی فی مثل
ذلك وانما کان یعلم ان للاحیاء الموتی طرقا ووجوها متعددة لم یدر بای وجه منها یکون احیاء الله
تعالی الموتی وهو مجبول علی طلب الزیادة من العلم فعین الله تعالی وجها من تلك الوجوه فسکن ما کان
عنده وعلم حینئذ کیف یحیی الموتی فما کان السؤال الا عن الکیفیة لا غیر وکذلك القول فی قصة
سلیمان وما نسبوه الی الملکین هاروت وماروت کل ذلك لم یرد فی کتاب ولا سنة وانما ذلك من اهل
[illegible] عن الیهود فاستحلوا اعراض الانبیاء والملائکة بما ذکروه لهم من غیر تصحیح انبیاء الله تعالی وطووا تفاسیر
هم القرآن من ذلك فالله یحفظنا واخواننا من غلطات الافکار والافعال والاقوال آمین انتهی وقال
ایضا فی الباب الرابع والخمسین وثلثمائة ینبغی للواعظ ان یراقب الله تعالی فی انبیائه وملائکته ویستحیی
من الله عز وجل ویتجنب لطامات فی وعظه کالقول فی ذات الله بالفکر والکلام علی مقامات
الانبیاء علیهم الصلوة والسلام من غیر ان یکون من ارثاهم فلا یتکلم قط علی زلاتهم بحسب ما یتبادر
الی اذهان الناس بالقیاس الی ما هم فان الله تعالی قد اثنی علی الانبیاء احسن الثناء بعد ان اصطفاهم
من جمیع خلقه فکیف یستحل اعراضهم بما ذکره المؤرخون عن الیهود قال ثم ان الذنب
العظیم جعلهم ذلك تفسیرا لکلام الله تعالی وفی تفسیرهم قال المفسرون فی قصة داود انه نظر
الی امراة اوریا فاحبته فارسله فی غزاة لیموت فیاخذها وکقولهم فی یوسف علی نبینا وعلیه الصلوة
والسلام انه هم بالمعصیة والانبیاء لم یعصموا عن مثل ذلك وکقولهم فی قصة لوط لو ان لی بکم قوة او
آوی الی رکن شدید العجز والقهر یعنی فی ذلك وبعضهم وعلی بابه بلا فاسد والحاد واهیة نقلت عن قوم قالوا
الذی قالوا من الصافی [illegible] فیا لله من ذلك فی مجلسه من الوعاظ مقته الله والانبیاء والملائکة

لکونه جعل دهلیزا و مهادا للتي في قلبه زيغ يدخل منه الى ارتکاب المعاصي ويحتج بما سمعه
منه في حق الانبياء ويقول اذا كان الانبياء وقعوا في مثل ذلك فمن اكون انا وحاشى الانبياء
كلهم عن ذلك الله حسيبه هذا الواعظ فوالله لقد افسد الواعظ الامة وعليه وزر كل من
كان سببا لاستهانته بما وقع فيه من المعاصي ولكنه قد ورد انه لا تقوم الساعة حتى يصعد
الشيطان على كرسي الوعظ ويعظ الناس وهو لا من جنوده الذين يتقدمونه انتهى از این افادات
ظاهر و لائح است که حضرات مفسرین و وعاظ که بانبیاء کرام علیهم السلام مطاعن و نقائص را نسبت میکنند مرتکب اکبر
کبائر و باعث فساد قلوب مسلمین اند که خرافات شان در زور با انبساط و ابتهاج و سرور و تصدیق مینمایند
و در کتب دین و ایمان مجالس وعظ و نصح اثبات ذکر آن نموده حجتی قوی بدست زائغین برای ارتکاب فواحش
و شنائع میدهند و روی خود سیاه داشته بسوی انبیاء سیاه نه دوزر و گناه بیچاری پاکان برگردن
می اندازند و حقیقت ایشان جنود شیطان اند که قبل از صعود شیطان برکرسی وعظ کار او بنیابت او مینمایند
و هرگاه این شرح اجمالی یافتی حالا باید دانست که طبقات مفسرین بنابر تقسیم حسناویه علمای مخالفین
بشش طبقه منقسم میشود **طبقه اولی** طبقه خلفا و صحابه است چنانچه جلال الدین سیوطی در اتقان
میفرماید النوع الثمانون في طبقات المفسرين اشتهر بالتفسير من الصحابة عشرة الخلفاء الاربعة
وابن مسعود وابن عباس وابی بن کعب وزید بن ثابت وابو موسی الاشعری وعبد الله بن الزبیر انتهی
حقیر میگوید که ادخال سیوطی اسمای شریفه خلفای ثلثه در زمره مشتهرین بتفسیر ظاهرا از راه محض ادب و تبرک بوده
باشد ورنه ظاهر است که از حضرات روایت تفسیر بغایت قلیل و نادر است والنادر في حکم المعدوم علی ما افاد
سیاح العلوم اعنی صاحب القوة القدسیه مصنف التحفة الاثنا عشریة واما کون روایات
الثلاثة في التفسير نادرة نزرة فيظهر من الاتقان حيث قال فيه فاما الخلفاء فاكثر من روي
منهم علي بن ابي طالب والرواية عن الثلاثة نزرة جدا و بعد بیان سبب قلت روایت میگوید و لا
احفظ عن ابی بکر في التفسير الا آثارا قليلة جدا لا تكاد تجاوز العشرة و مما قریب است الی کم ...
جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام که سیوطی اکثر روایت نسبت آنحضرت کمتر است که نزد مشکلین حضرات
در حکم عدم افتاده پس هرگاه روایات جناب امیر علیه السلام که اکثر بوده در حکم معدوم باشد مرویات خلفا
ثلثه که سیوطی خود آنرا بغایت قلیل گفته چه می پرسی در حق آن بزمره معدومات حساب باید نمود جملة القول

وہیچ میدانی کہ باعث این قلت روایت چہ بودہ از افادہ جناب ابوہریرہ کہ مخاطب جناب ساعی بلیغہ در
تبریہ او از کذب و افترا کہ بتقدیم نرسانیدہ فان لم تکن الا کرقم علی الماء واغترار بالہباء ظاہرست کہ
سبب عدم اطلاع زمرہ مہاجرین و انصار بر معالم و آثار اشتغال بکار و بار بازار و دیگر اشغال دنیای ناپایدار
و عدم ملازمت سرور رسل اطہار بودہ چنانچہ در صحیح بخاری مذکورست کہ ابوہریرہ گفت ان اخواننا من المہاجرین
کان یشغلہم الصفق بالاسواق وان اخواننا من الانصار کان یشغلہم العمل فی اموالہم وان اباہریرة
کان یلزم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بشبع بطنہ ویحضر ما لا یحضرون ویحفظ ما لا یحفظون
انتہی و اجمال جناب ابی ہریرہ را کہ آنہم عند الامعان حقوق صحابہ بعد ملاحظہ افادات رشیدی کافی ست غنیمت
شمردہ حیلہ خلاص و استثنار خلفای ثلثہ ازین عار تسازند کہ ذکر صحابہ عظام بالتخصیص بخطاب خلیفہ ثانی صحبت باو
آن ہمہ فظاظت و غلاظت کہ تو دانی امر حق باز گفتہ چنانچہ ہرگاہ جناب شان جہل خود از آیات قرآنی باداء
آن ہمہ دانی ظاہر فرمودند بلکہ از غایت جسارت بر بعض آیات قرآنیہ رد فرمودند بیچارہ ابی بن کعب را بارای
ضبط باقی نماند و برملا گفت کہ مرا قرآن شریف مشغول ساخت و ترا مشغول کرد صفق بالاسواق در
کنز العمال مذکورست عن ابن جریج عن عمرو بن دینار قال سمعت بجالة التمیمی قال وجد عمر بن الخطاب
مصحفا فی حجر غلام فیہ النبی اولی بالمؤمنین من انفسہم وہو ابوہم فقال احککہا یا
غلام فقال واللہ لا احکہا وہی فی مصحف ابی بن کعب فانطلق الی ابی فقال لہ ابی شغلنی
القرآن وشغلک الصفق بالاسواق اذ تعرض رداءک علی عنقک بباب ابن العجماء انتہی و نیز در
کنز العمال مذکورست عن الحسن ان عمر بن الخطاب رد علی ابی بن کعب قراءة آیة فقال ابی لقد سمعتہا
من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وانت یلہیک یا عمر الصفق بالبقیع فقال عمر صدقت [illegible]
و عجب آنست کہ فاضل مخاطب با آنہمہ رشادت و سعادت تحسین ابی بن کعب بشان خلافت مآب از شوکت عمریہ
بیشتر باشد و انبساط تمام و ارعی نماید و تصدیق آن می گراید و حط شوکت عمریہ اعتنائی نمیفرماید چنانچہ ابی در کنز
ابی بن کعب ہرگاہ عمر انکار بر روایت او کہ شخصی را تعلیم آن کردہ بود و مخاطب او در مرتبہ ثالث گفت واللہ لقد اقرانیہا
اللہ علی جبریل وانزلہا جبریل علی محمد فلم یستأمر فیہا الخطاب ولا ابنہ کذا از اجملہ ہست مخالفت و تشدد ابی مذکور
با ایشان یعنی خلیفہ ثانی در قرأت کریمہ والذین اتبعوہم باحسان کہ قرأت حضرت عمر بدون واو بود و قرأت ابی و دیگران با واو بود
چنانچہ در منہاج الہدایہ در تفسیر کریمہ والسابقون الاولون من المہاجرین والانصار گفتہ میفرماید و روی ان عمر سمع رجلا یقرءہا

فقال من اقرءك هذا فقال اقرءنيه ابي بن كعب فدعاه فسأله فقال اقرءنيه رسول
الله صلى الله عليه وسلم وانك لتبيع القرظ بالبقيع قال قد صدقت الى آخر الرواية وچنانچه جناب
خلیفه ثانی از مزید انصاف بافشای اعتراف بصدق ابی بن کعب در ادعای او که جناب شان را صفق بالاسواق الهاه از حفظ و از
آیات قرآنی بیخبر داشته بود بیچنان در ذکر وقائع خود هم ابتدای انشای چنین کلام صدق التیام فرموده اند چنانچه
در صحیح بخاری مذکور است که جناب شان بعد آنکه مسئله استیذان که ابو موسی اشعری بیان آن کرده بود خود
از آن جاهل بود و بشهادت ابو سعید خدری بثبوت پیوست گفتند خفی علی هذا من امر النبی صلی الله علیه وسلم الهانی
الصفق بالاسواق وظاهر است که این شغل بازار بجز دلالی در میان بائع و مشتری بوده باشد چنانچه کمال الدین
محمد بن موسی بن عیسی دمیری شافعی که جلائل و فضائل او بر ناظر کتب تراجم مانند وجیز الکلام فی ذیل دول الاسلام تصنیف
سخاوی و طبقات فقهای شافعیه تقی الدین اسدی و عقد ثمین فی تاریخ بلد الله الامین تالیف تقی الدین فاسی و مدینة العلوم
و غیر آن مخفی نیست در حیوة الحیوان میفرماید وذکر التوحیدی فی کتاب بصائر القدماء وسرائر الحکماء عدّ اصنافا کل
من علمت صناعته من القریش فقال کان ابوبکر الصدیق بزازا وکذلک عثمان وطلحة وعبد الرحمن
بن عوف وکان عمر دلالا یسعی بین البائع والمشتری اما جناب امیر المؤمنین یعسوب الدین علی بن ابی طالب
علیه الصلوة والسلام پس گو سیوطی ادعای کثرت مرویات آنحضرت فرموده لیکن غالبا از متعصبین محمول بر کثرت
اضافی باشد زیرا که تصریحات افاخم متکلمین و اعاظم متبحرین ایشان بر ندرت روایات تفسیر از آنجناب کشیده است تا آنکه بعض
حضرات انکار آن علی الاطلاق کرده گفته اند که هیچ تفسیری از آنحضرت ثابت نیست و اگر بعض دیگر شرم هم از رسم
را کار فرموده گفته اند که چیزی قلیل از آنحضرت مرویست وجود و عدمش برابر کرده اند که صحیح اطلاق مرجوع
الیه بودن آنحضرت در بارهٔ تفسیر نتوانند شد نه بینی که چنانکه اهل حق مرجوع الیه بودن آنجناب در علوم ذکر کنند
و این بزرگان در جواب آن هم برآیند و حشا و افراز عدل و جدال بلکه نفاق و ضلال برآیند و انتساب علوم
را بآنحضرت باطل نمایند یوسف اعور در رد احتجاج اهل حق بر افضلیت جناب امیر علیه السلام میگوید اما قولهم ان
العلماء والحکماء والمتکلمین یاخذون بقوله فذلک من البهت والتزویر هذا التفسیر ونسوق
الی ابن عباس الی مقاتل الکلبی الی الزهری وغیرهم ومنسوب الی علی جاء من مسائله و ابن
تیمیه در جواب منهاج الکرامه در رد انتساب تفسیر بجناب امیر المؤمنین علیه السلام میگوید هذا ابن عباس نقل عنه من التفسیر
ما شاء الله بالاسانید الثابتة لیس فی شیء منها ذکر علی وابن عباس یروی عن غیر واحد من الصحابة

وبعد قاصله یسیره میگوید در روایة ابی روایة ابن عباس عن علی قلیلة جدا و لم یخرج اصحاب الصحیح شیئا
من جهة عن علی و نیز میگوید و مایعرف بایدی المسلمین تفسیر ثابت عن علی این کلام نص صریحست
برآنکه هیچ تفسیری ثابت از جناب امیر المومنین علیه السلام در دست مسلمانان شناخته نمیشود و شعبی که از اعاظم
ائمه اهلسنت ست نقل کرده بر اینکه هر قدر که بر جناب علی بن ابیطالب علیه السلام احادیث بافته شده بر هیچکس
افترا نشده و ابن سیرین که از اکابر دین ایشانست چنان گمان داشت که عامه آنچه از آنحضرت روایت کرده شده
باطل و موضوع ست در میزان الاعتدال مذکورست حصین عن الشعبی ما کذب علی احد من هذه
الامة ما کذب علی علی رضی الله عنه وقال ابن ایوب کان ابن سیرین یری ان عامة ما یروی عن علی
باطل و در صحیح بخاری مسطورست و کان ابن سیرین یری ان عامة ما یروی عن علی الکذب و شاه ولی الله هم
اقتدا باثار اسلاف کبار خود کرده از راه کمال لغض بعلی او تحکیه در تنقیح ضمیر شان از دیر باز مضمر ست در رساله قرة
چنانست از افادات الیوم فرموده اند و در هیچ فنی از فنون شرع اعتماد کلی بر آثار مرتضی بر ظهور نیامده انتهی پس
هرگاه حضرات اهلسنت در هیچ فن شرعی بر آثار جناب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام اعتماد کلی ندارند تا
در فن تفسیر چگونه اعتماد بر آثار حضرت کرده باشند بار الها مگر اینکه فن تفسیر از فنون شرع خارج نمایند تا حاصله
چون تفسیرات خلفا بایکمرتبه در قلت و ندرت رسیده که از کلمات خود ایشان ثابت التحاق آن بعدم واضح
گشت تعرض بحال آن و اظهار عدم اعتماد آن لی سود بنمایا با وصف آنکه غیر معتمد و غیر ثابت بودن تفاسیر
منقوله از جناب امیر المومنین علیه السلام از کلام ابن تیمیه ظاهرست لهذا متوجه بیان حال صحابه که سیوطی آنها
را از مشهورین بالتفسیر شمار کرده میشوم اما ابن مسعود پس گو بجناب هر نزد آنحضرات مقبول و محمود و در اصحاب
عدول معدود و لیکن بعد اندک تتبع سر منیر نکل او واضح است عظیم در دین نبی کریم علیه و آله صلوات
الصلوة و التسلیم بوده که قراآت شاذه و عبارات تفسیر قرآن ادعیه قنوت را در مصحف خود داخل نموده
او بحدیه در عناد و عصبیت سوخ داشت که با وصف تنبیه حضرت عثمان و دیگر صحابه اعیان از محو آن باز نیامد
و صلا آن را از اختلاف مثل اختلاف یهود و نصاری در کتب شان بخواست و انقدر اصرار بر انکار و رزید که نوبت بجبر
و زجر رسید و سر آن گشته آنچه کشید و دید آنچه دید چنانچه ملا محسن کشمیری در نجاة المومنین می سراید ضرب
ابن مسعود کان لانه لما اعطی عثمان مصحف حین اراد ان یجمع الناس علی مصحف واحد
بترتیب واحد لئلا یختلف فیه کاختلاف الیهود والنصاری فی کتابهم فابی ولم یتفق مع اجلة

والدرصاحب تحفه گفته که در هیچ فنی از فنون شرع

مع اجلة الصحابة فاذبه عثمان لينقاد على هذا الامر الجليل الشان العظيم البرهان
الكثير النفع لاهل الايمان فهل فيه الا كمال عثمان رضي الله عنه وجزاه الله على ذلك احسان
اذ لا يليق بكتاب الله تعالى ما لا يليق بكتاب سيبويه وامثاله من الاختلاف فان مفاسده اكثر من
ان تحصى ولم ينصب الامام الا لامثال هذه الامور وحرق المصحف ليقلع مادة الفتنة والاختلاف
لا وزر فيه مع انه ادرج فيه دعاء القنوت فيه ايضا ودر تاریخ خمیس تصنیف حسین دیاربکری مذکورست
قالوا ان عثمان احرق مصحف ابن مسعود فليس ذلك مما يعتذر عنه بل هو من اكبر المصالح فانه لو
بقي في ايدي الناس لادى ذلك الى فتنة كبيرة في الدين لكثرة ما فيه من الشذوذ والمنكرة عند اهل العلم
بالقرآن الخ وشاه عبد العزیز در تحفه می فرمایند عبد الله بن مسعود و ابی بن کعب که بعض قراءات شاذه در
مصحفهای خود نوشته بودند حالانکه بعضی عبارات ادعیه قنوت بودند و بعضی عبارات تفسیر که جناب پیغمبر در
وقت تلاوت قرآن بیان معنی آن میفرمودند از موقوف کردن مصاحف خود ابا ورزیدند و در ابقای مصاحف
ایشان فتنه عظیم در دین پیدا میشد که در نفس قرآن اختلاف واقع بود رفته رفته منجر بقبائح بسیار میشد در گرفتن
مصاحف علاوه ان عثمان رضی الله عنه با ابن مسعود خشونت نمود و ضرب در صدیهم باو رسید لیکن آنکه عثمان رضی الله عنه ایشان را
باین امر کرده باشد انتهی و راغب اصفهانی در محاضرات در بیان آنکه آنچه از قرآن نیست و آنرا در قرآن داخل کرده
اند میفرماید واثبت ابن مسعود في مصحفه ولو كان لابن ادم واديان من ذهب لابتغى معهما ثالثا
ولا يملأ جوف ابن ادم الا التراب ويتوب الله على من تاب و نیز میگوید واثبت ابن مسعود بسم الله
في سورة البراءة انتهى و پیداست که کسیکه ادعیه قنوت و عبارات تفسیر وغیره را در قرآن داخل سازد که
الیقان فتنه عظیم در دین پیدا شود که منجر بقبائح بسیار باشد و باز بر جهل و عناد خود اصرار ورزد و با فهام و تفهیم
دست از ان بر ندارد و بعث بر ایقاع اختلاف در قرآن مثل اختلاف یهود و نصاری برگمارد و امام جلیل
الشان عظیم البرهان که برای اهل ایمان کثیر النفع و عین احسان است سر بتابد و خواهد که مرتبه کتاب خدا
از کتاب سیبویه هم پستتر افتد و مفاسد غیر متناهی در اسلام راه یابد بلا شبهه مقدوح و مجروح است و از تتبع و تذکر
افادات حضرات واضح میگردد که او را از اصول ایمان بهره از ایمان و اسلام نبود فضلا عن الجلالة والسیادة
والفضل والسعادة زیرا که او واسطه مخالفت خلیفه ثالث افراشته و انکار و طعن بر افشاش
ساخته تا آنکه گاه گاه دعای بد در حق او میساخت و تبری از او متحتم می پنداشت و در لسان المیزان

علی بن برہان الدین حلبی مذکور است وکان الولید شاعرا ظریفا حلیما شجاعا کریما یشرب الخمر کل لیلۃ من
اول اللیل الی الفجر فلما اذن المؤذن لصلوۃ الفجر خرج الی المسجد وصلی باہل الکوفۃ الصبح اربع
رکعات وصار یقول فی رکوعہ وسجودہ اشرب واسقنی ثم قاء فی المحراب ثم سلم وقال ہل زیدکم فقال لہ
ابن مسعود لا زادک اللہ خیرا ولا من بعثک الینا ہرگاہ ابن مسعود دعای بد در حق خلیفہ بر حق حضرت
عثمان نمودہ وگفتہ کہ حق تعالی خیر او را نیفزاید بموجب تصریح شاہ عبد العزیز دہلوی کہ در تحفہ میفرمایند معاذ اللہ کہ
ختنین پیغمبر را کسی از اہل ایمان بطعن یاد کند یا این امر قبیح بخاطر او گذرد الا از اہل نفاق بیرون و بارباب شک وضلال
وعدوان مقرون باشد وابن حجر در صواعق محرقہ در مطاعن عثمان گفتہ ومنہا انہ حبس عطاء ابن مسعود
وابی بن کعب ونفی اباذر الی الربذۃ واشخص عبادۃ بن الصامت من الشام الی المدینۃ لما اشتکاہ
معاویۃ وہجر ابن مسعود وقال لابن عوف انک منافق وضرب عمار بن یاسر وانتہک حرمۃ کعب بن عبدۃ
فضربہ عشرین سوطا ونفاہ الی بعض الجبال وکذلک حرمۃ الاشتر النخعی وجواب ذلک ان
عطاء ابن مسعود وہجرہ لہ فلما بلغہ مما یوجب ذلک القاء لائمۃ الولایۃ انتہی بعبارت صریحہ معلوم شد کہ ابن
مسعود چیزی از افعال شنیع اقتضا کردہ کہ موجب حبس عطا وہجران او گردیدہ و نیز از آن واضحست کہ ابن مسعود معتقد حقیت خلافت
عثمان نبودہ ورنہ احتیاج القاء بیعت ولایت برای چہ بود و خود معلوم است کہ عدم اعتقاد حقیت خلافت خلیفہ
بر حق ضلال صریحست وفخر رازی در نہایۃ العقول در جواب مطاعن عثمان گفتہ قولہ سادسا ضرب ابن مسعود وعمار
او سیر اباذر الی الربذۃ قلنا کما نقل ذلک فقد نقل عن ہؤلاء انہم اقدموا علی افعال استوجبوا ذلک منہ وظاہر است کہ اقدام
موجب ضرب کبار صحابہ و تسییر ایشان و ایذا اندر دل خلیفہ بایست گاہ از کبائر موبقہ و معاصی مہلکہ و خرابیی وحشت کہ اشتہر با خونین تعلق
خصوصا نسبت خلیفہ مسلمین افضل از ان باشد کہ سوی این باید شنید کہ ابن مسعود انکار معوذتین و سورہ فاتحہ کہ ام القرآن است از مصحف خود نیز
وحک می نمود در تفسیر کبیر معتقد است برای بیان ما ادعی انہ من القرآن مما لیس فی المصحف وما ادعی انہ
لیس منہ وہو فیہ میگوید واسقط ابن مسعود من مصحفہ ام القرآن والمعوذتین انتہی ودر مسند امام
احمد مذکور است عن عبد الرحمن بن یزید قال کان عبد اللہ یحک المعوذتین من مصاحفہ ویقول
انہما لیستا من کتاب اللہ تبارک وتعالی ودر تفسیر در منثور مذکور است اخرج عبد
بن حمید ومحمد بن نصر المروزی فی کتاب الصلوۃ وابن الانباری فی المصاحف
عن محمد بن سیرین ان ابی بن کعب کان یکتب فاتحۃ الکتاب والمعوذتین

مطاعن الثالث ۴۳

واللهم ایاک نعبد واللهم انا نستعینک ولم یکتب ابن مسعود شیئا منهن وکتب
عثمان بن عفان فاتحة الکتاب والمعوذتین ونیز در درمنثور مسطور است اخرج عبد بن حمید
عن ابراهیم قال کان عبد الله لا یکتب فاتحة الکتاب فی المصحف قال لو کتبتها لکتبت فی
اول کل شیء و در تاریخ خمیس بعد عبارتیکه آنفا مذکور شده گفته ولحذفه ای ابن مسعود المعوذتین من مصحفه
مع الشهرة عند الصحابة انهما من القرآن و بتصریحات ائمه سنیه انکار معوذتین و سوره فاتحه کفر است قال فی الاتقان
قال النووی فی شرح المهذب اجمع المسلمون علی ان المعوذتین والفاتحة من القرآن وان من جحد منها شیئا
کفر پس هرگاه انکار بعض معوذتین و فاتحه باجماع مسلمین کفر باشد پس منکر هر سه سوره یکبارگی بالاولی کافر بیدین و خارج
از زمره مسلمین خواهد بود و از همین جاست که امام رازی بحیثیت انکار ابن مسعود ام القرآن و معوذتین را که خودش
از بعض کتب قدیمه نقل کرده سرگشته بیابان حیرت و اضطراب گشته و آنرا در نهایت صعوبت دانسته و سیوطی
هم سالک همین مسلک شده آنرا از مشکلات شمرده چنانچه در اتقان بعد ذکر تواتر قرآن میفرماید ومن المشکل علی
هذا الاصل ما ذکره الامام فخر الدین الرازی قال نقل فی بعض الکتب القدیمة ان ابن مسعود کان ینکر کون سورة
الفاتحة والمعوذتین من القرآن فهو فی غایة الصعوبة لانا ان قلنا ان النقل المتواتر کان حاصلا فی عصر الصحابة بکون
ذلک من القرآن فانکاره یوجب الکفر وان قلنا لم یکن حاصلا فی ذلک الزمان فیلزم ان القرآن لیس بمتواتر فی الاصل انتهی
و اعاظم علمای ولکونشان دست و پا زدن بی رزق نقل ابن سکان نیست زیرا بسبب بامعو خویش که بمرتبت
بماخذ و تتبع کتب خود بصیری راکه مشکل بود بیان بیباکانه بانکار آن پرداخته اند با انکار این انکار ابن مسعود ونیز چنانچه
سیوطی بعد عبارتیکه از رازی نقل میکند گفته والاغلب علی الظن ان نقل هذا المذهب عن ابن مسعود
نقل باطل وبه یحصل الخلاص عن هذه العقدة و قاضی ابوبکر و امام نووی و ابن حزم ظاهری هم راه خلط
ظاهر نموده بر تکذیب این انکار مبادرت نموده بفراغ بال خوشوقت گردیده اند و بزعم خویش از صعوبت
اشکال خلاص یافته اند و لات حین مناص زیراکه انکار مذکور در روایات صحیحه ثابت شده چنانچه منتقدین و محققین
که بهره از تتبع اصول خود دارند بلبیک اقرار میفرمایند و بر منکرین و مکذبین و طاعنین طعن انکار و تشنیع
و تخجیل مینمایند فی الاتقان قال ابن حجر فی شرح البخاری قد صح عن ابن مسعود
انکار ذلک فاخرج احمد وابن حبان عنه انه کان لا یکتب المعوذتین فی
مصحفه واخرج عبد الله بن احمد فی زیادات المسند والطبرانی وابن مردویه

من طريق الاعمش عن ابی اسحاق عن عبد الرحمن بن يزيد النخعی قال كان ابن مسعود يحك
المعوذتين من مصاحفه ويقول انهما ليستا من كتاب الله واخرج البزار والطبرانی
من وجه آخر عنه انه كان يحك المعوذتين من المصحف ويقول انما امر النبی ان يتعوذ
بهما وكان عبد الله لا يقرأ بهما اسانيدها صحيحة قال البزار لم يتابع ابن مسعود
على ذلك احد من الصحابة وقد صح انه صلی الله عليه وسلم قرأهما في الصلوة قال ابن حجر
فقول من قال انه كذب عليه مردود والطعن في الروايات الصحيحة بغير مستند لا يقبل بل
الروايات صحيحة انتهی ودر اینجا لطیفه ایست لائق شنیدن و طرفه ایست قابل دیدن که بخاری هم روایت انکار ابن
مسعود معوذتین را در صحیح خود آورده ولیکن او یا بعض روات عجب دستکاری کرده که حدیث را مهمل نموده بجای
حکایت انکار ابن مسعود لفظ کذا و کذا آورده حیث قال عن زر قال سألت ابی بن کعب یا ابا المنذر ان اخاک
ابن مسعود يقول كذا وكذا فقال ابی سألت رسول الله صلی الله عليه وسلم فقال لی قل فقلت فنحن
نقول كما قال رسول الله صلی الله عليه وسلم انتهی وابن حجر در فتح الباری میفرماید که این ابهام از بخاری
نیست بلکه بعض روات بجهت بزرگی شناعت این انکار شنیع این ابهام بعمل آورده و اعتراف میباید کرد
قبل از کشف حقیقت حال گمان داشت که این ابهام از بخاریست و بهر کیف حضرت ابن حجر بعد اخراج چنین روایات مهمل
که اصلاً معنای آن نکشاید حاصل شد و ثانیا پابند تاویلات رکیکه و توجیهات سخیفه گردیده اند یعنی میگویند
که مراد از این انکار انکار کتابت بود یعنی معوذتین از مصحف مکتوب نیست چنانچه ابن حجر در فتح الباری
میگوید وقد تأول القاضی ابو بكر الباقلانی فی كتاب الانتصار وتبعه عياض وغيره ما حكی عن ابن مسعود
فقال لم ينكر ابن مسعود كونهما من القرآن وانما انكر اثباتهما فی المصحف فانه كان يری ان لا يكتب فی المصحف
شيئا الا ان كان النبی صلی الله عليه وسلم اذن فی كتابته فيه وكانه لم يبلغه الاذن فی ذلك قال
فهذا تاويل منه وليس جحدا لكونهما قرآنا وهو تاويل حسن انتهی مستمسک گردیدن علمای کبار و فضلای
عالی تبار بچنین تاویل عجیب و توجیه غریب مقام تماشای اولوا الابصار است زیرا که چیزی که از قرآن است در کتابت
آن در قرآن کدام عیب و نقصانست که ابن مسعود تجویز آن نمیکرد و اهتمام تمام در محو نمودن آن از مصاحف داشت
و کدام متمسک و دلیل در عدم تجویز آن بدست او بود باید که تامل و انصاف کند که نسبت این مذهب مخترع با ابن مسعود
محض عنایت این حضرات است بحال او والا او هرگز این مذهب نداشت بلکه جسارتش تا آن مرتبه رسیده بود که

قرآن را در قرآن نوشته بود و از محو آن ابا می نمود و باوصف چنین خلیفه بر حق متنبه نمیشد پس کسیکه غیر قرآن را در قرآن
نوشتن جائز دارد و آنچه از قرآن ست چرا نوشتن آن در قرآن جائز ندارد و سبحان الله قدر در توهین و تهجین
بیچاره ابن مسعود کوشیده اند که میفرمایند که آنچه از قرآن نیست آنرا در قرآن داخل ساخته بود و از محو و حک آن
ابا و انکار میساخت تا آنکه از دست عثمان بسزای خود رسید و صدمه ضرب و شلاق کشید و آنچه از قرآن ست آنرا
در قرآن نمینوشت و انکار آن مینمود در حیرتم که ابن حجر که حضرات اہلسنت باسماع مناقب و محامد او علمای ایشان را کر میسازند
چگونه تحسین این تاویل قائل گردیده لیکن غالبا حلم جنابش تحسین این تاویل علیل بنظر ذکر خرافات اکابر قوم که
از آن شنیده می باشد لا لتفضیل بل هو المتعین الآخر و آنرا جزم دو دو میفرمود چنانچه متصل عبارت مذکوره میفرماید
الا ان الروایة الصحیحة التی ذکرتها تدفع ذلک بحیث جاء فیها و یقول انهما لیستا من کتاب الله و باز از راه تحسین تشویق
بتاویل این فقره صریحه هم میگراید و میفرماید نعم یمکن حمل لفظ کتاب الله علی المصحف فیتم التاویل لکن و قال عیاض القاضی
لم یکن لقلة ابن اسحٰق مع غیره فی قرائته بما انهما کان فی صفة من صفاته انتهی او عابثاتها فی هذا الا اتہم بینه القاضی و سخافت
این تاویل قطع نظر از آنکه بنابر افاده مخاطب که لفظ امکان را دلیل ضعف و سخافت میگرداند از کلام خود
ابن حجر ظاهر ست زیرا که در روایت بزار و طبرانی که ابن حجر خود ذکر کرده تصریحست باینکه ابن مسعود میگفت
که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فقط برای تعوذ باین هر دو سوره حکم فرموده و باین هر دو سوره قرأت نمیکرد
و حصول این هر دو سوره در تعوذ و عدم قرأت باین هر دو سوره دلیل صریحست بر اینکه آنرا از قرآن نمیدانست -
بار الٰہا مگر اینکه بفرمایند که از عدم قرأت هم انکار بودن آن از قرآن ثابت نمیشود پس در حیرتم که هرگاه با
اینهمه مجاهره و تصریح و اہتمام بلیغ ابن مسعود در انکار این دو سوره که از مصحف آنرا حک و محو میکرد و میگفت
که این هر دو سوره از کتاب الله نیست و جناب رسالتمآب محض برای تعوذ بآن حکم فرموده و بآنها قرأت هم نمیکرد
انکار بودن آن از قرآن ثابت نمیشود باز آن کدام عبارتست که افاده این امر کند و کدام علامتست که بر این
انکار دلالت نماید و از همین جاست که ملا محسن کشمیری چون در نجات الزاهد اہل حق سنیه بجهت عثمان بر ضرب
ابن مسعود که از اعاظم اشکالاتست و ابن روزبهان بجواب نہج الحق قطعا اعدام امکان صدور
آن از عثمان جزم نموده افتاده و از ثبوت آن واقف بوده مثل ابن روزبهان جاهل یا آن
لہذا چاره جز این نیافته که از وجوب تعظیم و تبجیل و کف لسان از صحابه دست بر داشته بوادی
بیشک حرمت ابن مسعود شتافته و مبالغه ابن مسعود درین معنی که معوذتین و فاتحه از قرآن

۴۵

نیست ثابت ساخته چنانچه در منهاج غیر منهجی بجواب طعن عثمان بجهت ضرب ابن مسعود متصل عبارتیکه انفا گذشت
میگوید واسقط ای ابن مسعود عنه ای عن المصحف المعوذتین والفاتحة وبالغ فی انهما لیستا
من القران مع ان الفاتحة انتهی این عبارت بغایت صراحت واضح میکند که ابن مسعود قطعا وحتما انکار بودن
معوذتین و فاتحه از قران میکرد و مبالغه درین معنی داشت و بحمد الله که این کلام سائر تاویلات و خرافات محامیان و ناصران
غیر مسعود ابن مسعود را هبا منثورا میسازد و اطمینان بال و فراغ قلب اثبات را ابطال می آرد و کلام بارکری
که انفا گذشته نیز دلالت واضحه دارد برانکه ابن مسعود انکار قرانیت معوذتین میکرد و در مسند احمد بن حنبل مذکور است
ولقد کان ابن مسعود فی زمن رسول الله صلی الله علیه وسلم یعوذ بهما الحسن والحسین ولم یسمعه یقرؤهما فی شیء من
صلواته فظن انهما معوذتان واصر علی ظنه وبالغ فی انکار کونهما من القران ازین عبارت هم بتوضیح تمام ثابت
میشود برانکه ابن مسعود قرانیت معوذتین را منکر بود و این هر دو سوره را محض عوذه گمان میکرد ولله الحمد والمنه که
خود ابن حجر هم بآزرم باین خجالت می افگند و ازین تاویلات بعیده و توجیهات غیر سدیده استحیا میکند و راه انصاف
می پوید و تحریف را هم عیب میگوید حیث قال ومن تامل سیاق الطرق التی اوردتها للحدیث استبعد
هذا الجمع انتهی وشتی عجیب قال و نهایت جدل و جدال اینها اینست که میگویند که وجه انکار ابن مسعود
معوذتین را انست که نزد او این هر دو سوره متواتر نبود چنانچه ابن حجر از همه تاویلات آیس شده بدین تاویل بلکه
تسویل دست میزند و آنرا از ابن الصباغ باین رنگ در معرض نقل میکند قد قال ابن الصباغ فی الکلام علی مانعی
الزکوة وانما قاتلهم ابوبکر علی منع الزکوة ولم یقل انهم کفروا بذلک وانما لم یکفروا لان الاجماع لم
یکن استقر قال ونحن الان نکفر من جحدها وکذلک ما نقل عن ابن مسعود فی المعوذتین یعنی
انه لم یثبت عنده القطع بذلک ثم حصل الاتفاق بعد ذلک وقد استشکل هذا الموضع الفخر الرازی
فقال ان قلنا ان کونهما من القران کان متواترا فی عصر ابن مسعود لزم تکفیر من انکرهما وان قلنا
انه لم یکن متواترا لزم ان بعض القران لم یتواتر قال وهذه عقدة صعبة واجیب باحتمال انه کان
متواترا فی عصر ابن مسعود لکن لم یتواتر عند ابن مسعود فانحلت العقدة بعون الله تعالی
انتهی و این تاویل هم موجب تشدید انکار بلکه مورث تهجین سرشار است زیرا که اولا عدم تواتر معوذتین نزد ابن مسعود
مخالف تصریحات اعلام اثبات است شیخ عبد الحق دهلوی در شرح مشکوة میگوید که شک نیست که قران معلوم بود
بالقطع والیقین معروف بود نزد ایشان و متمیز از ما سوای خود مجمع علیه میان همه نه آنکه مشتبه بود و چیزی از ان نزد بعض بود

مردم دیگر آنرا نشناختند یا منکر بودند قرائت آنرا و اثبات میکردند آنرا الخلف فی شهادت حاشا وکلا
آنرا تالیف معجز و نظم معروف و نیز در استیعاب و دیگر کتب اهلسنت مذکورست که ابن مسعود در وقت عرض جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم قرآن شریف را بسال آخر حیات خود بر حضرت جبرئیل که دوبار درین سال
اتفاق افتاده حاضر بود وانچه از قرآن نسخ و تبدیل یافت همه را دانست پس قرائت او قرائت آخره است
فی الاستیعاب روی وکیع وجماعة معه عن الاعمش عن ابی ظبیان قال قال لی عبد الله بن عباس
ای القرائتین تقرأ قلت القراءة الاولی قراءة ابن ام عبد فقال لی بل هی الاخیرة ان رسول الله کان
یعرض القران علی جبرئیل علیه السلام فی کل عام مرة فلما کان العام الذی قبض فیه عرضه علیه
مرتین فحضر ذلك عبد الله فعلم مانسخ من ذلك وما بدل انتهی هرگاه ابن مسعود در عرض
آنحضرت قرآن را بر حضرت جبرئیل حاضر باشد بلاریب بیقین دانسته باشد که معوذتین هم از قرآن ست مگر
اینکه التزام کنند که العیاذ بالله جناب بشیر و نذیر درین عرض اخیر تقصیر ورزیده معوذتین را عرض نکرده و جبرئیل
هم درین تقصیر شریک گردید که تنبیه بران نفرمود وثانیا اینکه چون معوذتین نزد دیگر صحابه متواتر بود و ابن
مسعود انکار کرده باشند پس ابن مسعود که انکار بعد اخبار صحابه اخیار از مهاجرین و انصار کرده لازم می آید که ابن مسعود
قول اخیار امجاد و معتبر نمیدانست بلکه دلیل بر آنست که اینها را بدتر از کفار و فساق و اشرار میدانست زیرا که
تواتر باخبار کفار هم حاصل میشود کما بین فی محله پس کمال تحیرست که نزد ابن مسعود تواتر باخبار صحابه که همه
شان عدول بنص کتاب و سنت اند واخبار یکی از جماعه ایشان بقول شاه عبد العزیز در تحفه مفید قطع و یقین
ست حاصل نشد و درینصورت اگرچه ما از الزام تکفیر ابن مسعود بر مذهب آنحضرات بجهت انکار آنچه متواتر
ست از قرآن دست بر میداریم لیکن خود آنحضرات با امن او بجهت تکذیب او خدا و رسول را خواهند
او خجلت و خاك تفضیح و تقبیح بر سر او خواهند بیخت که چرا اعیان فحول و صحابه عدول جناب رسول مقبول
صلی الله علیه و آله وسلم را کاذب پنداشته و اعتماد بر بیان ایشان ننمود و اگر التزام کنند که صحابه ابن مسعود را اخبار بقرآنیت
معوذتین نکردند نیز قباحت عظیم تر که تفسیق صحابه است لازم می آید زیرا که این انکار منکر او اشتهاری داشت
که او دران مبالغه میکرد و شیوع این انکار و اطلاع دیگران بران از حدیث صحیح بخاری واضح میشود و در مسند
امام احمد بن حنبل مذکورست عن زر قال قلت لابی ان اخاك یحکهما من المصحف پس اگر با وصف
اطلاع بر انکارش تنبیه او نکردند و امر حق بپوشیدند فاسق بوده باشند و از عبارت محسن کشمیری یا کبری هم ظاهر میشود

که عثمان اطلاع داشت بر اینکه ابن مسعود انکار قرانیت معوذتین میکرد که این معنی را در اسباب فرط باود احراق مصحفش ذکر نموده اند وهکذا عبارة المحب الطبری حیث قال فی الریاض فی مطاعن عثمان اما الخامسة عشر وهی احراق مصحف ابن مسعود فلیس ذلک مما یعتذر عنه بل هو من اکبر المصالح فانه لو بقی فی ایدی الناس ادی ذلک الی فتنة کبیرة فی الدین لکثرة ما فیه من الشذوذ المنکرة عند اهل العلم بالقران وحذفه المعوذتین من مصحفه مع الشهرة عند الصحابة انهما من القران فقال عثمان المعوتب فی ذلک خشیت الفتنة فی القران وقطع نظر از نهیه استقرار که بلا ریب ازینا ذکر و صحت که ابن مسعود انکار قرانیت معوذتین میکرد و چون اہل سنت بر اہل حق بجهت بعض روایات تحریف که محمول بر بعض محامل سدیده است بکمال طعن و تشنیع نمایند و آنرا در نهایت فظاعت انکار نمایند و باین جهت نسبت تهوین و توهین قران بایشان والعیاذ بالله نمایند پس ابن مسعود که دو سوره کامله بلکه سه سوره را انکار کرده اولی واحق باین امور باشد علاوه بران در احادیث اہلسنت کمال وعید و تهدید یعنی لعنت خدا و ملائکه و جمیع مردم بر منکر معوذتین وارد گردیده چنانچه در فصول الاحکام تصنیف عماد الدین سبط برهان الدین صاحب هدایه مذکور است وبعض المشایخ علی انه ای من زعم ان المعوذتین لیستا من القران یکفر وحکی عن خاله القاضی الامام جلال الدین انه قد ذکر فی آخر تفسیر ابی اللیث حدیثا من زعم ان المعوذتین لیستا من القران فاولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین ومثل هذا الوعید انما ورد فی حق الکفار دون المؤمنین ازینجا ثابت شد که ابن مسعود کافر و بیدین و خارج از جملهٔ مؤمنین و ملعون رب العالمین و ملائکهٔ مقربین و انبیاء مرسلین و سائر الناس اجمعین بوده و مبطل جمیع تاویلات سخیفه و توجیهات رکیکه حضرات سنیه که شنیدی افاده مخاطب عالیجناب در مسلک اول است حیث قال نه بعضی که ابوذر ما سند جمهور صحابه اعتقاد داشت که معوذتین جزو قران مجید است و ابن مسعود بحکم نص استادی در تفسیر اہل بیت معتقد ابود که هرگز داخل قران مجید نیست بلکه معمول و محو کردن این سوره از قران مجید بوده این حکم محض بر راه اجتهاد و تقلید شیطان واقع شد عن ابی بکر الحضرمی قال قلت لابی جعفر علیه السلام ان ابن مسعود کان یمحو المعوذتین من المصحف فقال کان ابی یقول انما فعل ذلک ابن مسعود برأیه وهما من القران انتهی ازین کلام واضح است که بتصریح تفسیری احله اتقیه دار التقا دلالت دارد بر آنکه ابن مسعود انکار قرانیت معوذتین میکرد و این حکم او بتقلید شیطان واقع شد و ظاهر است که روایات وافادات اہلسنت

۴۸ استقصاء الافحام

اهلسنت مثل روایت قمی بلکه اصرح ازان در انکار ابن مسعود معوذتین را ثابت است زیرا که در روایات اهل سنت علاوه
بیان آنکه ابن مسعود معوذتین را از قرآن محو میکرد اینهم وارد گردیده که ابن مسعود میگفت که این هر دو سوره از قرآن نیست
کما فی روایة عبد الله بن احمد والطبرانی وابن مردویه و در روایت بزار و طبرانی وارد شده که ابن مسعود ادعای حصر
امر جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم در تعوذ باین هر دو سوره مینمود و قرائت آن نمیکرد و هرگاه مجرد
محو معوذتین از قرآن نزد مخاطب عمدة الاعیان دلیل انکار قرآنیت معوذتین بمبالغه باشد پس این روایات
بمدارج بسیار در اولویت دلالت بر شدت انکار خواهد بود و هرگاه نسبت این فعل ابن مسعود برای دلالت
بر تغلیب شیطان کند ذکر آن در اسباب تکفیر او بالاولی دلالت بر همین معنی خواهد کرد و مستعد اظاهر است که بنابر
روایات اهلسنت هم این فعل ابن مسعود برای او بود و لا غیر فلله الحمد والمنة که تاویلات ائمه سنیه کالباقلانی
وابن الصباغ والرازی والعسقلانی بنا بر افاده متینه مخاطب الثانی باطل و منهدم المبانی گردید و جناب مخاطب
در ازالة الغین چنان ظاهر میسازد که لوم و ملام ابن مسعود در باب انکار معوذتین از روایت قمی بطاب شراره باده
از معتقدات شیعه ظاهر میشود و قال فی کتب معتبره ایشان بدین مقدمه ناطق است که حضرت علی مرتضی کرم الله
وجهه درین امور با صحابه کرام شریک نیست بلکه شریک غالب که بمشوره میشد بدان بزرگان قاطبة محو و اثبات
مذکور بعمل آمده که عبد الله مسعود که بعض ائمه در تفسیر اهلبیت از احداث و قیاس درباره قرآن مجید میشود نزد اهل سنت
خلاف مصلحت میشود مسر گرانی فرمایند انتهی ازین کلام ظاهر میشود که ابن مسعود نزد اهلسنت در انکار معوذتین محض
خلاف مصلحت میشود و لیس مراد احداث و قیاس نمی نمود و این هوس پیش نیست زیرا که آنقدر واضح شد که نووی
اجماع مسلمین بر کفر جاحد معوذتین و فاتحه نقل نموده و نیز مجیبین مطاعن عثمان انشعی را از اسباب کفر و لعن
او دانسته اند پس بنابرین افادات ضلالت و کفر ابن مسعود ظاهر میشود نه اینکه محض خلاف مصلحت میشود
پس بالبداهه مگر اینکه غرض حضرت مخاطب از مخالفت مصلحت همین کفر و ضلالت باشد زیرا که خود او هم
در ازالة الغین انکار بعض الفاظ قرآن را موجب کفر دانسته پس چگونه انکار دو سوره کامله را کفر نداند قال و
کتاب آسمانی و خطاب نورانی که منکر صحتش منکر دین اسلام است موجود است ان رحمة الله قریب من المحسنین انتهی
بالجمله بعد ملاحظه ما ذکر در کفر ابن مسعود بنابر اصول اهل سنت ریبی نمیماند و هرگز تاویلات و تسویلات سخیفه ازین اشکال
عظیم نمیرهانند پس جرح و قدح مرویات ابن مسعود و ارتفاع اعتماد و وثوق ازان بنهایة وضوح ظاهر و باهر گردید و از اینجاست
که حضرت ابن عمر نیز روایت ابن مسعود را اعتماد نمیفرمود بلکه رد و ابطال آن مینمود کما فی صحیح مسلم عن ابی رافع عن عبد الله

استقصاء الافحام جلد ۱
۹۰م

بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ما من نبی بعثہ اللہ فی امتہ قبلی الا کان لہ من امتہ
حواریون واصحاب یاخذون بسنتہ ویقتدون بامرہ ثم انہا تخلف من بعدہم خلوف یقولون ما لا یفعلون ویفعلون
ما لا یؤمرون فمن جاہدہم بیدہ فہو مومن ومن جاہدہم بلسانہ فہو مومن ومن جاہدہم بقلبہ فہو مومن
ولیس وراء ذلک من الایمان حبۃ خردل قال ابو رافع فحدثت عبد اللہ بن عمر فانکرہ علی فقدم ابن مسعود
فنزل بقناۃ فاستتبعنی الیہ عبد اللہ بن عمر یعودہ فانطلقت معہ فلما جلسنا سالت ابن مسعود
عن ہذا الحدیث فحدثنیہ کما حدثت ابن عمر اما حبر جلیل ومفسر نبیل عبد اللہ بن عباس
کہ او را ترجمان القرآن ملقب سازند و بمدائح عظیمہ جلیلہ نوازند و بسبب دعاء مستجاب جناب رسالتماب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
اعتقاد حصول علم تاویل قرآن شریف برای او دارند و استدلال بفہم او بر صحت مسئلہ حقوقی آرند کما قال ابن القیم فی زاد المعاد
فی الاستدلال علی ان الخلع لیس بطلاق بقولہ تعالی الطلاق مرتان الآیۃ وہذا فہم ترجمان القرآن الذی دعا لہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ان یعلمہ اللہ تاویل القرآن وہی دعوۃ مستجابۃ بلا شک پس شنائع و ہفوات و فضائح خرافات
ایشان مقتضی آنست کہ او ہدف سہام ملام و داخل مجوزین حرام بودہ زیرا کہ او قائل ست بتجویز متعہ حالانکہ متعہ
نزد ایشان زنا صریح و حرام محض و سفاح بحت و موجب مفاسد عظیمہ و شنائع کثیرہ و مخالف صریح نص قرآنی و اخبار
و اعلام منادی رسول یزدانی و منع خلیفہ ثانی ست و بر شیعیان بسبب تجویز آن تشنیعات غلیظہ و استہزاءات
فظیعہ برپا کنند و آنرا اعظم عیوب و فضائح ایشان انگارند و علاوہ برین ہم روایت کنند کہ جناب امیر المومنین علی
بن ابی طالب علیہ السلام او را بر تجویز متعہ زجر شدید فرمود و بخطاب انک لرجل تائہ یعنی تو مرد گمراہ و متکبر یا سرگشتہ
مخاطب ساخت کما فی التحفۃ العزیزیۃ و عبد اللہ بن الزبیر کہ صحابی جلیل القدر و ابن اخت جناب ام المومنین حضرت
عائشہ بود و خدا و رسول در مدح او باقصی الغایۃ کوشیدہ اند و اقتدای او را موجب ہدایت گفتہ و ذکر فضائل جمیلہ خاصہ
او بتفصیل از ریاض نضرہ وغیرہ توان دریافت ابن عباس را بسبب تجویز متعہ نسبت بعمی قلب نمودہ و فاجر
دانستہ چنانچہ در شرح مشکوۃ ملا علی قاری مذکور ست عن عروۃ بن الزبیر ان عبد اللہ بن الزبیر قام بمکۃ
فقال ان اناسا اعمی اللہ قلوبہم کما اعمی ابصارہم یفتون بالمتعۃ یعرض برجل فناداہ فقال انک
لجلف جاف فلعمری لقد کانت المتعۃ تفعل فی عہد امام المتقین یرید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فقال لہ ابن الزبیر فجرب بنفسک فواللہ لئن فعلتہا لارجمنک باحجارک الحدیث فی روایۃ النسائی
ایضا ولا تردد فی ان ابن عباس ہو الرجل المعرض بہ وکان قد کف بصرہ فلذا قال ابن الزبیر کما اعمی ابصارہم

وهذا انما کان فی حال خلافة ابن الزبیر وذلک بعد وفاة علی قد ثبت انه کان مستمر القول علی
جوازها ونیز بنا بر روایات مفتراة انحضرت ابن عباس فریای صریح وبهتان فضیح وکذب عظیم وتهمت فخیم
برجناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم بربست یعنی العیاذ بالله میگفت که آنسرور حق تعالی را دیده
رویت او تعالی شانه عما یقول الظالمون علوا کبیرا آنحضرت را حاصل گردیده چنانچه در صحیح ترمذی
مذکورست عن عکرمة عن ابن عباس قال رای محمد ربه قلت الیس الله یقول لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار
قال ویحک ذاک اذا تجلی بنوره الذی هو نوره وقد رای محمد ربه مرتین هذا حدیث حسن غریب
ومبالغه ابن عباس بنا بر روایات ایشان در اثبات رویت بمرتبه رسیده که بسبب مزید غیظ و غضب در جواب
سائلی از جا رفت و چندان تکرار اثبات کرد که آواز او منقطع شد چنانچه در کتاب عیون الاثر فی فنون المغازی
والشمائل والسیر مذکورست و فی تفسیر النقاش عن ابن عباس انه سئل هل رای محمد ربه فقال رآه
رآه رآه حتی انقطع صوته وحضرت عائشه که مجتهده زمان وعلامه دوران بود و صاحب صواب بود که بر
اکذوبات صحابه اکثر تنبیه مینمود و بر کذب باره هم تشنیع فرموده فساد و بطلان این دعوی و شیوع ظلم
و شناعت این بهتان فاسد بمرتبه رسیده که بسماع آن قشعریره در جسد او راه یافت و موی بر تن مبارکش سیخ خاست
و تکذیب حکایت این قول تشنیع شدید بتش کرده بود فرموده در اظهار حق باکی نساخت که هر کسیکه ترا بگوید که آنسرور حقتعالی
را دیده بس بهتانی سترگ و تهمتی بزرگ بر بافته چنانچه ترمذی روایت میکند حدثنا ابن ابی عمر نا سفیان
عن مجالد عن الشعبی قال لقی ابن عباس کعبا بعرفة فسأله عن شیء فکبر حتی جاوبته الجبال فقال ابن عباس انا
بنو هاشم فقال کعب ان الله قسم رؤیته وکلامه بین محمد و موسی فکلم موسی مرتین و
رآه محمد مرتین قال مسروق فدخلت علی عائشة فقلت هل رای محمد ربه فقالت لقد تکلمت
بشیء قف له شعری قلت رویدا ثم قرأت لقد رای من آیات ربه الکبری فقالت این یذهب بک
انما هو جبرئیل من اخبرک ان محمدا رای ربه او کتم شیئا مما امر به او یعلم الخمس التی قال الله ان الله
عنده علم الساعة وینزل الغیث فقد اعظم الفریة ولکنه رای جبرئیل و لم یره فی صورته الا مرتین
عند سدرة المنتهی و مرة فی جیاد له ستمائة جناح قد سد الافق و بخاری و مسلم نیز انکار
عائشه و تکذیب او رویت آنحضرت حقتعالی را روایت کرده اند و در کتاب عیون الاثر مذکورست و قد
تکلم العلماء فی رؤیة النبی صلی الله علیه وسلم لربه لیلة الاسراء فروی عن مسروق عن عائشة

انما انکرت ان یکون راٰه قالت ومن زعم ان محمدا رای ربه فقد اعظم الفریة علی الله و
احتجت بقوله سبحانه لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار هرگاه ثابت شد که ابن عباس
دروغ عظیم بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر بسته پس در قدح و جرح و ارتفاع اعتماد و اعتبار او کلام
مقام اشتباه نیست سمعانی و جلال الدین سیوطی و غیر ایشان تصریح نموده اند بآنکه هر کسی که کذب او در یک حدیث ثابت
شود جمیع احادیث سابقه او رد کرده شود چنانچه نووی در تقریب میگوید قال السمعانی من کذب فی خبر واحد
وجب اسقاط ما تقدم من حدیثه و جلال الدین سیوطی در تدریب میفرماید من کذب فی حدیث واحد
رد جمیع حدیثه السابق انتهی بنا برین جمیع احادیث مرویه از ابن عباس در صحاح و غیر صحاح که حضرات
اهلسنت بران بنا نهند و گردن کبر و غرور بران می افرازند از اعتبار بمراحل دور افتاد و بلیه عظیمه سر اینها برخاست
و بعض اکابر قوم دست از حیا و انصاف بر داشته همت بر جسارت بر جسارت گماشته اهانت حضرت عائشه
بنا بر تقریر رازی در باب تخطیه شافعی سهل پنداشته اعتنا با فتضاح خود در میان معتقدین خیال محیر انساخته تخطیه
او در ابطال ورود رویت باریتعالی و تکذیب مدعی آن خواسته فرموده اند که عائشه درین انکار متمسک باستنباط
است نه بحدیثی از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و قول عائشه با وصف مخالفت دیگران لیاقت
حجیت ندارد و از عجائب آنکه نووی هم با آن جلالت شان باین هفوه لاطائل متفوه شده چنانچه در منهاج
مسطور است قال النووی و تبعه الغیره لم تنف عائشة وقوع الرؤیة بحدیث مرفوع ولو کان معها لذکرته
وانما اعتمدت الاستنباط علی ما ذکرته من ظاهر الایة وقد خالفها غیرها من الصحابة والصحابی اذا قال
قولا وخالفه غیره منهم لم یکن ذلک القول حجة اتفاقا انتهی بطلان این خرافت حاجت تنبیه ندارد
زیرا که حضرت عائشه درین انکار متمسک بحدیث نبوی و ارشاد آنحضرت است و آن حدیث در صحیح مسلم که نووی
در صدد شرح آنست موجود اما از راه غفلت یا تغافل بلکه عمی یا تعامی این دعوی بی سر و پا آغاز نهاده
چنانچه ابن حجر که از عمده محققین اینهاست بران تنبیه نموده حیث قال فی فتح الباری وجزمه
ای النووی بان عائشة لم تنف الرؤیة بحدیث مرفوع تبع فیه ابن خزیمة فانه قال فی کتاب
التوحید من صحیحه النفی لا یوجب علما ولم تحک عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم اخبرها انه
لم یر ربه وانما تاولت الایة انتهی وهو عجیب فقد ثبت ذلک عنها فی صحیح مسلم الذی شرحه
الشیخ فعنده من طریق داود بن ابی هند عن الشعبی عن مسروق فی الطریق المذکور قال

در صفحه ۱۱ جلد اول مذکور است

مسروق وکنت متکیا فجلست فقلت الم یقل الله تعالی ولقد رآه نزلة اخری فقالت انا اول
هذه الامة سال رسول الله صلی الله علیه وسلم عن ذلک فقال انما هو جبرئیل واخرجه ابن مردویه
من طریق اخر عن داود بهذا الاسناد فقالت انا اول من سال رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن هذا فقلت یا رسول الله هل رأیت ربک فقال لا انما رأیت جبرئیل منهبطا انتهی از صحیح مسلم
ظاهر شد که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم خود ارشاد فرموده که من حق تعالی را ندیدم جز این نیست که
جبرئیل را دیدم که نازل میشد پس بیان الحال مسلمی در کذب و بطلان نسبت رویت باریتعالی بآنجناب شک
ارتیاب نخواهد کرد و تحیر است که چگونه حضرات اهلسنت بقول انس و رد تنبیه ام المومنین الیس بثبت انداخته
اعتقاد حصول رویت برای آنجناب دارند نعوذ بالله من استیلاء الجهالة والانهماک فی الضلالة و حضرت
عائشه بانکار رویت الله تعالی شانه متفرد نیست بلکه صحابه دیگر هم با وی موافقت دارند در تاریخ خمیس مذکور است
واختلفوا ایضا فی رویة النبی صلی الله علیه وسلم ربه فانکرت عائشة رضی الله عنها ما روی عن
مسروق انه قال لعائشة یا ام المؤمنین هل رأی محمد ربه قالت لقد قف شعری مما قلت ثم
قرأت لا تدرکه الابصار وهو یدرک الابصار وقال جماعة بقول عائشة وهو المشهور عن
ابن مسعود ومثله عن ابی هریرة فی قوله ما کذب الفؤاد ما رای انه رای جبرئیل له ستمائة
جناح ویؤید ذلک ما قال ابوذر سالت رسول الله صلی الله علیه وسلم هل رایت ربک
قال نور انی اراه وفی العروة الوثقی قال ابوذر سالت عن رویة ربه لیلة المعراج قال لا بل
نورا اری و در سبل الهدی مذکور است روی النسائی وابن خزیمة عن ابی ذر فی الایة یعنی الله ما
کذب الفؤاد ما رای لقد راه نزلة اخری قال راه بقلبه ولم یره بعینه و از لطائف آنست که بعض
اکابر سنیه بهوس جمع در انکار عائشه واثبات ابن عباس در سر کرده اند چنانچه قسطلانی در مواهب بعد ذکر
حدیثی از ابن عباس متضمن اینکه رویت آنحضرت حقتعالی را بقلب بود بتقلید ابن حجر عسقلانی گفته وعلی
هذا فیمکن الجمع بین اثبات ابن عباس ونفی عائشة بان یحمل نفیها علی رویة البصر واثباته علی
رویة القلب انتهی بطلان این تاویل علیل که ضعف ومخالفت آن بنابر افاده مخاطب با جلالت از خود
اعتبار ساقط است واضح بلکه ظاهرست زیرا که از حدیث ترمذی متضمن اثبات ابن عباس که نقل کردیم واضح است که
عکرمه بر مقول ابن عباس اعتراض کرد و گفت که چگونه میگوئی که آنحضرت حقتعالی را دیده حالانکه حقتعالی میفرماید

۵۳

لا تدرکہ الابصار پس اگر مراد ابن عباس رویت قلب میبود در جوابش تنبیہ میفرمود کہ غرض من رویت قلب است
این اعتراض تو بکلام من ربطی ندارد حالانکہ ہیچ در جواب جز گفتہ آنکہ آیہ مراد از نفی قول حقتعالی آنست کہ چونکہ
حقتعالی بتجلی بنور خود کند آنوقت او را بصر نتوان دید و بغیر تجلی او را بتوان دید پس اگر مراد او رویت قلبی میبود اینکلام
طرفی از صحت نمیداشت زیراکہ رویت قلبی شامل ہمہ اوقات است تخصیص آن بوقت بدون وقت معنائی
ندارد مگر آنکہ مراد از رویت قلب خلق بصر در قلب باشد پس ہمان اشکال که سابق خواہد بود علاوہ برین ابن عباس تصریح
صریح باینکہ رویت آنجناب ببصر بود وارد است و خود قسطلانی برین تاویل نادم است و در زبدہ اشارہ بیطلان
آن کردہ حدیثی صریح و نیفعنی از ابن عباس روایت میکند چنانچہ متعلق عبارت سابقہ میگوید لکن روی
الطبرانی فی الاوسط باسناد رجالہ ثقات خلا جمہور بن منصور الکوفی وجمہور بن منصور
قد ذکرہ ابن حبان فی الثقات عن ابن عباس انہ کان یقول ان محمدا صلی اللہ علیہ وسلم رای ربہ
مرتین مرۃ ببصرہ ومرۃ بفوادہ و نیز در مواہب آوردہ وجنح ابن خزیمۃ فی کتاب التوحید الی ترجیح الاثبات
واطنب فی الاستدلال بما یطول ذکرہ وحمل ما ورد عن ابن عباس علی ان الرویۃ وقعت مرتین مرۃ
بقلبہ ومرۃ بعینہ انتہی ومحمد بن یوسف شامی تلمیذ رشید سیوطی ہم ادعاء امکان جمع در انکار عائشہ و اثبات
ابن عباس نمودہ و از غفلت تنبیہ و ایقاظ گمان کردہ و در جملہ تنبیہات ذکر نمودہ حیث قال فی
سبل الہدی فی ذکر تنبیہات ذکرہا فی الباب الثالث فی اختلاف العلماء فی رویۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم ربہ
لیلۃ المعراج من جماع ابواب معراجہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الثالث علی ہذہ الآثار المقیدۃ عن
ابن عباس یمکن الجمع بین اثبات ابن عباس ونفی عائشۃ بان یحمل نفیہا علی رویۃ البصر واثباتہ علی رویۃ القلب انتہی
لیکن بعد ازان از خواب غفلت متنبہ و بیدار گردیدہ چون نظر بر روایات ثقات رد آن نمودہ و انداخت
حقیقۃ الامر دریافتہ بفاصلہ یسیر رد صریح برین جمع ساختہ کہ بر نفی روایت رویت بالتجلی ببصر از ابن عباس
رد فرمودہ و تصریح نمودہ کہ طبرانی باسناد صحیح رویت بالبصر از ابن عباس روایت کردہ قال فی سبل الہدی والرشاد فی
سیرۃ خیر العباد فی ذکر ہذہ التنبیہات الخامس قال ابن کثیر من روی عن ابن عباس انہ راہ ببصرہ
فقد اغرب فانہ لا یصح فی ذلک شیء عن الصحابۃ وقول البغوی وذہب جماعۃ الی انہ راہ
بعینہ وہو قول انس والحسن وعکرمۃ فیہ نظر قلت سبق البغوی الی ذلک الامام ابو الحسن
الواحدی وقول ابن کثیر انہ لا یصح فی ذلک شیء عن الصحابۃ لیس بجید فقد روی الطبرانی باسناد صحیح

رجال

فعن ابن عباس انه کان یقول نظر محمد الی ربه مرتین مرة ببصره ومرة بفؤاده از این روایت صحیحه ظاهر شد که
ابن عباس بتصریح تمام اثبات رؤیت بصر مینمود و استلزام آن اغماض نظر و غض بصری فرمودند این آیت
برای ربیع و دفع جمیع صریح المنع کافی و بسنده و متانت الزام کما کانت مقبول طبایع وقت ببینند و زهری که
صاحب فضائل باهره و مناقب باهره است بوقت ذکر انکار حضرت عائشه رؤیت او تعالی را از جارحۀ جناب
بر بعض اعلمیت جناب او که عالم باخذ شطر دین از و روایت کنند نموده و طعن بر تبه حضرت او فرموده حضرت عروه
که عروه بشنیدن ست شدت ناگواری از انکار جناب عائشه ظاهر مینماید در عیون الاثر مذکورست و فی
تفسیر عبد الرزاق عن معمر عن الزهری وذکر انکار عائشة انه راه فقال الزهری لیست عائشة اعلم عندنا
من ابن عباس وفی تفسیر ابن سلام عن عروة انه کان اذا ذکر انکار عائشة یشتد ذلک علیه ظاهرست
که اگر جمع در میان اثبات ابن عباس و نفی عائشه ممکن بودی حضرت زهری برای ابطال عائشه تشبث بقول جناب ابن
تفضیل مرتبه حضرت او نمیشتافت و حضرت عروه بشنیدن این انکار ناگوار نمیشد و با اینهمه چونکه مراد از رؤیت قلبی
درینجا بقرینه تخصیص همان رؤیت بصریست یعنی که وقت باصره در قلب آنحضرت مخلوق شده زیرا که
اگر مراد از رؤیت قلبی انکشاف تام می بود که هر وقت آنحضرت را حاصل بود تخصیص باین وقت وجهی
نداشت چنانچه صاحب مواهب هم باین معنی تصریح کرده حیث قال ان المراد برؤیة الفؤاد رؤیة
القلب لا مجرد حصول العلم لانه کان عالما بالله علی الدوام بل مراد من اثبت له انه راه بقلبه
ان الرؤیة التی حصلت له خلقت له فی قلبه کما تخلق الرؤیة بالعین لغیره والرؤیة لا یشترط
لها شیء مخصوص عقلا ولو جرت العادة بخلقها فی العین انتهی و محمد بن یوسف شامی در سبل الهدی
والرشاد در ذکر رؤیت او تعالی شانه عما یقول الظالمون گفته قال الحافظ المراد برؤیة الفؤاد
رؤیة القلب لا مجرد حصول العلم لانه صلی الله علیه وسلم کان عالما بالله علی الدوام بل مراد من اثبت
له انه راه بقلبه ان الرؤیة التی حصلت له خلقت فی قلبه کما تخلق الرؤیة بالعین لغیره وزاد صاحب السبع بخلاف
غیره من الاولیاء فانهم اذا اطلقوا الرؤیة المشاهدة لانفسهم فانهم انما یریدون العلم فاعلمه فانه
من الامور المهمة التی یغلط فیها کثیر من الناس انتهی والرؤیة لا یشترط لها شیء مخصوص عقلا ولو جرت
العادة بخلقها فی العین قال الحلبی وعلی القول بانه راه بقلبه جعل الله تعالی بصره فی فؤاده او خلق لفؤاده
بصرا حتی رأی ربه رؤیة صحیحة کما یری بالعین انتهی درین صورت در رؤیت قلب و رؤیت بصر فرقی باقی نمیماند

دیگر وجہیکہ رویت بصر کذب عظیم و موجب شناعت خواہد بود بہان وجہ بعینہ چنین رویت قلبی ہم بہتان صریح و موجب شناعت و
فظاعت خواہد بود پس اگر بالفرض مراد ابن عباس ہمین رویت باشد انہم نزد عائشہ فریہ بہتان عظیم خواہد
بود و نیز جناب ام المومنین بر ابن عباس در مسائل دیگر رد ہمی فرمودند و نزد شاہ عبد العزیز رد بعض بر بعض نیز
موجب سقوط احادیث راد و مردود علیہ میباشد در جمع بین الصحیحین حمیدی کہ نسخہ عتیقہ آن پیش نظر فقیر
حاضر مذکور است عن عمرة بنت عبد الرحمن ان زیاد بن ابی سفیان کتب الی عائشة ان عبد الله
بن عباس قال من اهدی هدیا حرم علیه ما یحرم علی الحاج حتی ینحر هدیه وقد بعثت بهدی
فاکتبی الی بامرک قالت عمرة قالت عائشة لیس کما قال ابن عباس انا فتلت قلائد هدی رسول الله صلی الله علیه
وسلم بیدی ثم قلدها بیده ثم بعث بها مع ابی فلم یحرم علی رسول الله صلی الله علیه وسلم شیء احله الله
له حتی نحر الهدی و نیز ابن عباس قائل بود بوقوع غلط و خطا در قران مجید و فرقان حمید کہ مدار ایمان و اصل اسلام است
چنانچہ سیوطی روایات عدیدہ متضمن قائل بودن ابن عباس باین قول نقل کردہ و اگرچہ سابقا این
احادیث منقول شدہ لیکن باز درینجا نقل میکنم تا ناظر را احتیاج مراجعت باتقان نیفتد قال السیوطی بعد ذکر
بعض الاحادیث الدالة علی وقوع اللحن فی القران ویقرب مما تقدم عن عائشة ما اخرجه ابن جریر
وسعید بن منصور فی سننه من طریق سعید بن جبیر عن ابن عباس فی قوله حتی تستانسوا وتسلموا
قال انما هی خطأ من الکاتب حتی تستاذنوا وتسلموا اخرجه ابن ابی حاتم بلفظ هو فیما احسب مما اخطأت به
الکتاب وما اخرج ابن الانباری من طریق عکرمة عن ابن عباس انه قرأ افلم یتبین الذین امنوا ان لو یشاء
الله لهدی الناس جمیعا فقیل له انها فی المصحف افلم ییأس الذین امنوا قال اظن الکاتب کتبها وهو ناعس
وما اخرج سعید بن منصور من طریق سعید بن جبیر عن ابن عباس انه کان یقول فی قوله وقضی ربک
انما هی ووصی ربک التزقت الواو بالصاد واخرجه ابن اشتة بلفظ استمد الکاتب مدادا کثیرا فالتزقت
الواو بالصاد واخرجه من طریق الضحاک عن ابن عباس انه کان یقرأ ووصی ربک ویقول امر ربک انهما
واوان التصقت احدهما بالصاد واخرج من طریق اخری عن الضحاک انه قال کیف تقرأ هذا الحرف
قال وقضی ربک قال لیس کذلک نقرأها نحن ولا ابن عباس انما هی ووصی ربک وکذلک کانت تقرأ وتکتب فاستمد
کاتبکم فاحتمل القلم مدادا کثیرا فالتزقت الواو بالصاد ثم قرأ ولقد وصینا الذین اوتوا الکتاب ولو کانت
قضاء من الرب لم یستطع احد رد قضاء الرب ولکنه وصیة اوصی بها العباد وما اخرجه سعید بن

بن منصور وغیره من طریق عمرو بن دینار عن عکرمة عن ابن عباس انه کان یقرأ ولقد اتینا موسی
وهارون الفرقان ضیاء ویقول خذوا هذه الواو واجعلوها ههنا والذین قال لهم الناس ان
الناس قد جمعوا لکم الایة واخرجه ابن ابی حاتم من طریق الزبیر بن خریت عن عکرمة عن ابن عباس
انزعوا هذه الواو فاجعلوها فی الذین یحملون العرش ومن حوله وما اخرجه ابن اشتة وابن ابی حاتم
من طریق عطاء عن ابن عباس فی قوله تعالی مثل نوره کمشکوة قال هی خطاء من الکاتب هو اعظم
من ان یکون نوره مثل نور المشکوة انما هی مثل نور المؤمن کمشکوة انتهی بنوع من الاختصار
ومخفی نیست که قول بوقوع غلط وخطا در قرآن نزد اهلسنت عین کفر وضلال است لهذا بسبب بعض ازین آثار احیاء فضائح
وقبائح شنیعه تحریفات صریحه که باهلحق نسبت نکنند کما لا یخفی علی ناظر الصواقع والتحفة وافادات المخاطب وامثال
حالا باید که اشد الزامات وتشنیعات واستهزاآت بابن عباس هم متوجه کنند واگر راه تاویل این احادیث پیش
گیرند چنانچه سیوطی سر آن دارد پس چرا هم که بر احادیث اهلحق چرا تشنیعات میکنند زیراکه اگر این احادیث با وصف
نهایت صراحت آن در وقوع غلط وخطا در قرآن از کاتبین مصاحف ناسخین مأول بتاویلی میتوانند شد مثل همان تاویل احادیث
اهلحق هم مأول خواهد شد وچون باب طعن وتشنیع بر اهل حق بجهت بعض آثار خود مفتوح ساخته اند الحال چاره از
قدح وجرح ابن عباس نمی یابند که خود کرده را درمان نیست اما ابی بن کعب پس گو اقرار سالی بعلو کعب او
در مناقب ومحامد دارند لیکن کشتن او را هم بوجوه شنائع قبیحه ومطاعن فظیعه می آرند چه او خال او غیر قرآن را در قرآن
وا بار مصحوان که موجب فتنه عظیم در دین ومنجر بقبائح بسیار بود الفاظ کلام شاه عبد العزیز دریافتی وانکار معوذتین
معوذتین از قرآن علاوه بر آنست عماد الدین سبط صاحب هدایه در فصول الاحکام میگوید ومن زعم ان المعوذتین
لیستا من القرآن فقد ذکر فی فتاوی ابی اللیث انه لا یکفر فانه روی عن ابن مسعود وابی بن کعب
رضی الله عنهما انهما لیستا من القرآن انتهی ابو اللیث منکر معوذتین را کافر نمیدانند وحکایت ابن مسعود
وابی بن کعب دست از حق بر دارد لیکن افادات دیگر ائمه محققین سابقا شنیدی که نووی اجماع مسلمین بر کفر منکران
نقل کرده وصاحب تبیین که نزد ابو اللیث روایت کرده دلالت بر وضوح کفر منکران دارد وعلاوه برین پر ظاهر است
که نزد جناب مخاطب ودیگر مقلدین کابلی ودهلوی انکار آیتی از آیات قرآن موجب خروج از اسلام وایمان که عین تکفیر
وتوهین قرآن است فلهذا انکار السورتین الکاملتین منه ونیز دیگر مخالفات ابی بن کعب با مصحف عثمانی چنانچه سابقا
افاده فرموده اند موجب فتنه عظیم در دین بود ومنجر بقبائح بسیار ودیگر اکابر اهلسنت هم مخالفت مصحف عثمانی را

و در کمال شناعت و فظاعت و انکار موجب تشنیع حرمت و تعزیر و تفسیق و تضلیل و تحقیر بلکه قتل انکار

چنانچه یاقوت حموی در معجم الادبا که نسخه عتیقه آن که پیش حقیر در دو مجلد است بیان فرموده در ترجمه محمد بن احمد بن ایوب

بن الصلت بن شنبوذ گفته حدث اسمعیل بن علی الخطبی فی کتاب التاریخ قال اشتهر ببغداد امر رجل یعرف بابن

شنبوذ یقرئ الناس ویقرأ فی المحراب بحروف یخالف فیها المصحف مما یروی عن عبد الله بن مسعود وابی بن

کعب وغیرهما مما کان یقرأ به قبل المصحف الذی جمعه عثمان بن عفان ویتتبع الشواذ فیقرأ بها ویجادل حتی عظم

امره وفحش وانکره الناس فوجه السلطان فقبض علیه فی سنة ثلث وعشرین وثلثمائة وحمل

الی دار الوزیر محمد بن مقلة واحضر القضاة والفقهاء والقراء وناظره الوزیر بحضرتهم فاقام علی ما ذکر

عنه ونصره واستنزله الوزیر عن ذلک فابی ان ینزل عنه او یرجع عما یقرأ به من هذه الشواذ

المنکرة التی تزید علی المصحف العثمانی فانکر ذلک جمیع من حضر المجلس واشاروا بعقوبته ومعاملته

بما یضطره الی الرجوع فامر بتجریده واقامته بین الهنبازین وامر بضربه بالدرة علی قفاه فضرب نحو العشرة

ضربا شدیدا فلم یصبر واستغاث واذعن بالرجوع والتوبة فخلی عنه وفیه ایضا قرأت فی کتاب الفقیه

القاضی ابو یوسف القزوینی سماه اقوام القراء قال کان ابن شنبوذ احد قراء المتنسکین وکان

یرجع الی ورع ولکنه کان یمیل الی الشواذ ویقرأها وربما اعلن ببعضها فی بعض صلوته التی یجهر فیها

بالقراءة وسمع ذلک منه وانکر علیه فلم ینته للانکار فقام ابو بکر بن مجاهد فیه حق القیام

واشتهر امره ورفع حدیثه الی الوزیر فی ذلک الوقت وهو ابو علی بن مقلة فاخذ وضرب اسواطا

زادت علی العشرة ولم تبلغ العشرین وحبس واستتیب فتاب وقال انی قد رجعت عما کنت اقرأ به

ولا اخالف مصحف عثمان ولا اقرأ الا بما فیه من القراءة المشهورة وکتب علیه بذلک الوزیر ابو علی

محضرا بما سمع من لفظه وامره ان یکتب فی آخره بخطه وکان المحضر بخط ابی الحسین احمد بن محمد

بن میمون وکان ابو بکر بن مجاهد مجتهدا فی کشفه ومناظرته فانتهی امره الی ان خاف علی نفسه من

القتل فقام ابو ایوب السمسار فی اصلاح امره وسأل الوزیر ابا علی ان یطلقه وان ینفذه الی داره

مع اعوانه باللیل خیفة علیه لئلا تقتله العامة ففعل ذلک ووجه الی المدائن سترا لامره

شهرین ثم دخل بیته ببغداد مستخفیا من العامة ونسخة المحضر المعمول علی ابن شنبوذ

بخط ابن میمون یقول محمد بن احمد بن ایوب المعروف بابن شنبوذ قد کنت اقرأ حروفا تخالف ما

مصحف عثمان بن عفان رضی الله عنه المجمع علیه والذی اتفق اصحاب رسول الله صلی الله
علیه وسلم ورضی عنهم علی تلاوته ثم بان لی ان ذلک خطاء فانا منه تائب وعنه مقلع والی
الله عز وجل بریء اذ کان مصحف عثمان هو الحق الذی لا یجوز خلافه ولا ان یقرأ بغیر ما فیه
نسخة خط ابن شنبوذ فی هذا المحضر یقول محمد بن احمد بن ایوب بن شنبوذ ما فی هذه الرقعة
صحیح وهو قولی واعتقادی واشهد الله عز وجل وسائر من حضر علی نفسی بذلک وکتب بخطی فمتی
خالفت ذلک او کان منی غیره فامیر المؤمنین اطال الله بقاءه فی حل وسعة من دمی
وذلک فی یوم الاحد لسبع خلون من ربیع الآخر سنة ثلاث وعشرین وثلثمائة انتهی ازینجا
ظاهرست که مخالفت مصحف عثمان نزد حضرات اهلسنت بحدی قبیح وشنیع ست که بسبب آن بیچاره ابن شنبوذ را که
مردی ثقه و متورع از فضلا و علمای سنیه که تعظیم و تبجیل شان از متحتمات اسلام ست عقوبت کردند و تازیانها زدند
و بهتک حرمت نمودند و علمای اهلسنت بآن فتوی دادند و ابوبکر بن مجاهد داد مجاهده داده در مناظره و
اظهار فضائح او مبالغه فرمودند تا آنکه طوعا و کرها ازین مخالفت و معاندت رجوع نمود و ندامت نامه و
فارخطی متضمن اظهار توبه خود از جرم و اعتراف بشناعت آن و استحقاق قتل در صورت معاودت باین
مخالفت نوشته داد پس بحیرتم که هرگاه در حق کسیکه محض مخالفت قرآن عثمانی نماید بلکه انکار
در آن نماید و الفاظ آنرا غیر صحیح پندارد و اینهمه تجویز بلکه ایجاب نمایند باز نمیدانم که ابی بن کعب را
که علاوه بر مخالفت مصحف عثمانی انکار ما اثبتت فیه هم می نمود یعنی معوذتین را که در آن ثابت بود و انکار
میکرد و از جمله قرآن خارج میساخت و همچنین دیگر الفاظ آنرا منکر بود چرا از اجله عدول و ثقات مقبول
میگردانند بلکه از مزید جسارت و خسارت تسمیه او بسید المسلمین از خلیفه ثانی و دیگر اسلاف ائمه خود
نقل میسازند چنانچه از رجوع بطبقات ابن سعد و غیر آن واضح و ظاهرست و بهرحال افادات و تصریحات
ائمه سنیه که مذکور شد برای تکفیر و تضلیل ابی بن کعب بسبب انکار قرآنیت معوذتین کافی و وافیست لیکن بغرض
ازدیاد تصریحات دیگر هم باید شنید قاضی عیاض در شفا گفته قال ابو عثمان بن الحداد جمیع من ینتحل التوحید
متفقون علی ان الجحد لحرف من التنزیل کفر وکان ابو العالیة اذا قرأ عنده رجل
لم یقل له لیس کما قرأت ویقول اما انا فاقرأ کذا فبلغ ذلک ابراهیم فقال اراه قد سمع
انه من کفر بحرف منه فقد کفر به کله و نیز در شفا مذکورست قال ...

استقصاء الافحام ج ۱ ص ۵۹

لیتا من کتاب الله یضرب عنقه الا ان یتوب و شهاب الدین خفاجی در نسیم الریاض شرح شفای
قاضی عیاض گفته و قال عبد الله بن مسعود رضی الله عنہ فیما رواه عبد الرزاق عنه من کفر بایة
من القران فقد کفر به کله لانه تکذیب لقائلها عز و جل و قال اصبغ بن الفرج بالجیم المصری
من کذب بالتشدید ببعض القران فقد کذب به کله و من کذب به کله فقد کفر
و من کفر به فقد کفر بالله سبحانه اما زید بن ثابت پس اگرچه فضل و عدالت و ایمان و جلالت او نزد ایشان
ثابت لیکن اگر اندک انصاف را کار فرمایند قطعا حکم بفسق و ضلال و مقدوحیت او نمایند زیرا که
ابو حسن مازنی که از اصحاب عدول و حاضرین عقبه و بدر ست چنانچه در اصابه ابن حجر عسقلانی مسطور ست ابو حسن
الانصاری ثم المازنی جد یحیی بن عماره بن ابی حسن مشهور بکنیته و اسمه تمیم بن عبد عمرو و قیل
ابن عمرو و قیل ابن عبید قیس بن محرث بن الحارث بن ثعلبة بن مازن قال ابن السکن بدری له
صحبة و ساق من طریق حسین بن عبد الله الهاشمی ثنا عمرو بن یحیی بن عماره بن ابی حسن عن
ابیه عن جده ابی حسن و کان عقبیا بدریا ان رسول الله صلی الله علیه و سلم کان جالسا
و معه نفر من اصحابه فقام رجل و نسی نعلیه فاخذهما آخر فوضعهما تحته فجاء الرجل
فقال نعلی فقال القوم ما رأینا فقال الرجل انا اخذتهما و کنت العب فقال النبی صلی الله علیه
و سلم فکیف بروعة المؤمن قالها ثلاثا زید بن ثابت را از مضلان و مغویان و دعوت نصرت عثمان
منید الست و آیه کریمه که در حق مضلین کفار وارد ست بحق او خوانده چنانچه در استیعاب در ترجمه ابو الحسن مازنی مذکور
ست له صحبة یقال انه ممن شهد العقبة و بدرا و ابو حسن المازنی هو القائل لزید بن ثابت
حین قال یوم الدار یا معشر الانصار کونوا انصار الله مرتین فقال ابو حسن لا و الله لا نطیعک
فنکون کما قال الله تعالی اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیل و یقال قائل ذلک النعمان
الزرقی انتهی از عبارت ظاهر و لائح ست که ابو حسن مازنی زید بن ثابت را مضل و مغوی در دعوت نصرت
عثمان میدانست که امتثال امر او را موجب [illegible] آیه اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیل که حکایت
قول کفار ست بر خود دانسته و ما قبل و ما بعد آیه مذکوره این ست ان الله لعن الکافرین و اعد لهم
سعیرا خالدین فیها ابدا لا یجدون ولیا و لا نصیرا یوم تقلب وجوههم فی النار یقولون یا لیتنا اطعنا
الله و اطعنا الرسولا و قالوا ربنا انا اطعنا سادتنا و کبراءنا فاضلونا السبیلا ربنا آتهم ضعفین

من العذاب والعنهم لعناً کبیراً پس ثابت شد که زید بن ثابت کار کبرای سفیان کفار را اسیر کرده و با ضلال مردم پرداخته او از مضلان کفار زیان کار بر خودمی نهاد فهو من سادات الکفار وائمة اصحاب النار و الخالدین فی السعیر و المستحقین اللعن الکبیر و اگر قائل قول مذکور نعمان زرقی باشد باز هم خللی در استدلال راه نمی یابد زیرا که او هم صحابی جلیل الشان ست چنانچه در استیعاب مذکور ست النعمان بن العجلان الزرقی الانصاری هو الذی تزوج علی خولة بنت قیس الانصاریة بعد قتل حمزة بن عبد المطلب عنها و کان نعمان بن العجلان لسان الانصار و شاعرهم و یقال انه کان رجلاً احمر قصیراً ازرق العین و کان سیداً

و نیز دیگر بعرض رسانم که حضرات سنیه بسماع آن خون حسرت از دیدها بارند و سر غرور و افتخار بمقابله الحق بر ندارند که جناب خلیفه ثانی که شاه ولی الله در ازالة الخفا بخرافات کثیره و ترهات عدیده ملازمت تفتیش حق ثابت کرده و مولوی عبد العلی در شرح مثنوی مولوی تصریح صریح بعصمت او نقل کرده بر خود بالبداهة زید بن ثابت را بجور و ظلم متصف میساخت و خلل صریح در بنیان تعبیر مخصوص عدالت او می انداخت تفصیل این اجمال آنکه جناب خلیفه ثانی را نزاعی با ابی بن کعب افتاد تا آنکه ابی بن کعب از غایت ناچاری گریه و زاری آغاز نهاد آخر نوبت بتحکیم زید بن ثابت رسید و حالت منازع لسوی ترافع کشید چون متخاصمین نزد زید حاضر شدند زید بن ثابت نظر بر آثار و اخبار جناب رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار نکرده نهایت خلاف آداب رعایت کرده برای جناب شان توسیع صدر فرش خود نمود و کلمه ههنا یا امیر المؤمنین بخطاب ابن خطاب گفت و تسویه بین الخصمین برخلاف انصاف سیرت عدل اشراست از دست داد و جور ظلم و اعتساف آغاز نهاده خلیفه داد انصاف دادند و رعایت خود نکرده مشافهه بزید فرمودند که این اول جور یست که در حکومت تو واقع شد یعنی فرق در خصمین نمودن ظلم صریح و جور فظیع ست و لعل اثبات جور نفی ادراک قضا از زید در صورت عدم تسویه میکرد ابا القسم فرمودند ملا علی متقی در کنز العمال بتبویب جمع الجوامع سیوطی میگوید عن الشعبی قال کان بین عمر و بین ابی بن کعب خصومة فقال عمر اجعل بینی و بینک رجلا فجعلا بینهما زید بن ثابت فاتیاه فقال عمر اتیناک لتحکم بیننا و فی بیته یؤتی الحکم فلما دخلا علیه وسع له زید عن صدر فراشه فقال ههنا یا امیر المؤمنین فقال له عمر هذا اول جور جرت فی حکمک و لکن اجلس مع خصمی فجلسا بین یدیه فادعی ابی و انکر عمر فقال زید لابی اعف امیر المؤمنین من الیمین و ما کنت لاسألها لاحد غیره فحلف عمر ثم اقسم لا یدرک زید القضاء حتی یکون عمر و رجل من عرض المسلمین

عند السواد من قبل کرای رواه سعید بن منصور فی سننه والبیهقی فی سننه وابن عساکر فی تاریخ
ونیز در کنز العمال مذکورست عن الشعبی قال تنازع فی جدا دنخل ابی بن کعب وعمر بن الخطاب فبکی ابی ثم قال
افی سلطانک یا عمر فقال عمر اجعل بینی وبینک رجلا من المسلمین قال ابی زید قال رضی فانطلقا
حتی دخلا علی زید فلما رای زید عمر تنحی عن فراشه فقال عمر فی بیته یؤتی الحکم فعرف زید انهما جاءا
لیتحاکما الیه فقال لابی تقص فقص فقال له عمر تذکر لعلک نسیت شیئا فتذکر ثم قص حتی قال
ما اذکر شیئا فقص عمر فقال زید بینتک یا ابی قال ما لی بینة قال فاعف امیر المومنین من الیمین
فقال عمر لا تعف امیر المومنین من الیمین ان رایت علیه کذا و اگرچه راوی حدیث اول از راه خیر خواهی تفاضل
زید بن ثابت منظور نظر داشته بر محض نسبت جناب ابن الخطاب جور را بیا اکتفا ساخته که نسبت راوی حدیث
ثانی یار افزوده لیکن از متجسسین و متفحصین حقیقت حال کی مخفی میماند از ملاحظه ذکر روایا و اصحاح کی جناب
شان بتصریح تمام تریر گفتند که این بار دو ظلم نسبت جابر بعینی ظالم خواهی باید بلکه برابهام اکتفا نفرموده جناب شان
اکابر تفالی اعا نمادند ونقل کلمات زید که در حق جناب شان از راه تعظیم گفته بود پرداختند و آن بیچاره را
شرمنده و محجل ساختند و سلام زید را بعبارت السلام علیک یا امیر المومنین و گفتن ها هنا ها هنا بخطاب
شان و سوال عفو یمین از زید بکلمه اعف امیر المومنین همه را از آثار جور و ظلم او گردانیدند ابو القاسم مفضل بن محمد
راغب اصفهانی که مخاطب ثانی او را بامام راغب یاد نموده و فضل و جلالت او سابقا از بغیة الوعاة سیوطی ظاهر
صفحة ۱۴۷ جلد اول
شده در محاضرات گفته وکان زید بن ثابت یقضی بالمدینة فتقدم الیه عمر مع ابی فی حد تنازعاه فخرج
الیهما فقال السلام علیک یا امیر المومنین ههنا ههنا ثم توجهت الیمین علی عمر فقال زید اعف امیر المومنین
علی الیمین فقال له عمر ما زلت جائرا منذ الیوم السلام علیک یا امیر المومنین وههنا ههنا واعف
امیر المومنین هرگاه زید بن ثابت بنا بر افاده خلیفه ثانی جائر علی الدوام و ظالم بالاستمرار باشد جلالت و کمال او
وجبرئت که حکم شیفته سنیه بر صحیح و سالیس چنین ظالم جائر و مالک ظالم می گویند و چشم از آثار و اخبار سید ابرار
صلی الله علیه وآله وسلم که در مقام ذم و ملام حاکم جائر وارد گردیده میپوشند و هر چند این آثار از غایت اشتهار حاجت تبیین
واظهار ندارد لیکن بنا بر ایضاح واضح بعض آن نقل کرده میشود تا معلوم شود که زید بن ثابت نزد ایشان باوصاف جلیله
موصوف بوده حافظ عبد العظیم منذری که جلائل فضائل او سابقا از حسن المحاضرة سیوطی و تاریخ یافعی شنیدی در کتاب
صفحة جلد اول
ترغیب و ترهیب آورده عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

احب الناس الى الله يوم القيامة وادناهم منه مجلسا امام عادل وابغض الناس الى الله وابعدهم
منه مجلسا امام جائر رواه الترمذي والطبراني في الاوسط مختصرا الا انه قال اشد الناس عذابا يوم
القيامة امام جائر وقال الترمذي حديث حسن غريب وعن عمر بن الخطاب رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم
قال افضل الناس عند الله منزلة يوم القيامة امام عادل رفيق وشر عباد الله عند الله منزلة يوم القيامة امام جائر خرق
رواه الطبراني في الاوسط من رواية ابن لهيعة وهذا الحديث حسن في المتابعات وايضا فيه عن عبد الله بن مسعود رضي الله عنه قال
قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اشد اهل النار عذابا يوم القيامة من قتل نبيا او قتله نبي وامام جائر رواه الطبراني
ورواته ثقات الا ليث بن ابي سليم وفي الصحيح بعضه ورواه البزار باسناد جيد الا انه قال وامام ضلالة وعن
ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعة يبغضهم الله البياع الحلاف
والفقير المختال والشيخ الزاني والامام الجائر رواه النسائي وابن حبان في صحيحه وهو عند مسلم بنحوه الا انه قال و
ملك كذاب وعائل مستكبر وايضا فيه وروي عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاثة لا يقبل الله لهم شهادة ان لا اله الا الله فذكر منهم
الامام الجائر رواه الطبراني في الاوسط وعن ابن عمر رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه
وسلم قال السلطان ظل الله في الارض ياوي اليه كل مظلوم من عباده فان عدل
كان له الاجر وكان على الرعية الشكر وان جار او حاف او ظلم كان عليه الوزر وعلى
الرعية الصبر واذا جارت الولاة قحطت السماء واذا منعت الزكوة هلكت المواشي
واذا ظهر الزنا ظهر الفقر والمسكنة واذا اخفرت الذمة اديل الكفار او كلمة او
نحوها وايضا فيه عن ابي هريرة رضي الله عنه ان رسول الله صلى الله عليه وسلم
قال من طلب قضاء المسلمين حتى يناله ثم غلب عدله جوره فله الجنة
وان غلب جوره عدله فله النار رواه ابو داود وعن ابن بريدة عن ابيه عن
النبي صلى الله عليه وسلم قال القضاة ثلاثة قاضيان في
النار وقاض في الجنة رجل قضى بغير الحق يعلم بذلك فذلك في النار و
قاض لا يعلم فاهلك حقوق الناس فهو في النار وقاض قضى بالحق فذلك في الجنة
رواه ابو داود وتقدم لفظه وابن ماجه والترمذي واللفظ له وقال حديث

حسن غریب وعن ابی اوفی رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله مع القاضی ما لم یجر فاذا جار تخلی عنه ولزمه الشیطان رواه الترمذی وابن ماجه
وابن حبان فی صحیحه والحاکم الا انه قال فاذا جار تبرء الله منه رووه کلهم من حدیث عمران
القطان قال الترمذی حدیث حسن غریب لا نعرفه الا من حدیث عمران القطان وقال
الحاکم صحیح الاسناد قال الحافظ وعمران یاتی الکلام علیه انشاء الله تعالی ونیز خلیفه ثانی زید را
مطعون بزیاده وکم کردن قرآن میفرمودند چنانچه در کنز العمال مذکورست عن زید بن ثابت ان عمر بن الخطاب استاذن
علیه یوما فاذن له وراسه فی ید جاریة ترجله فنزع راسه فقال له عمر دعها ترجلك قال یا امیر المؤمنین
لو ارسلت الی جئتك فقال عمر لیس هو بوحی حتی تزید فیه او تنقص انما هو شیء نراه فان رأیته
ووافقتنی تبعته والا لم یکن علیك شیء فابی زید فخرج عمر مغضبا ازین روایت ظاهرست که زید بن ثابت
نزد خلیفه ثانی در جمع وحی آسمانی وآیات قرآنی مامون وار خیانت وکم وزیاد دران مصون نبود بلکه کم وزیادت دران شیمه
عادت آن بی سعادت می دانستند که بسبب این جسارتش عاجز آمده ضبط نفس نتوانستند هرگاه مشوره ازو
در امری خواستند واز لوایح استنکاف او از انقیاد دریافتند بطریق تعریض ارشاد کردند که این وحی نیست
که تو دران کم وزیاده کنی وظاهرست که کم وزیاده کردن در قرآن کفر صریح وضلال قبیح ست قاضی
عیاض در شفا می فرماید وقد اجمع المسلمون علی ان القرآن المتلو فی جمیع اقطار الارض المکتوب
فی المصحف بایدی المسلمین مما جمعه الدفتان من اول الحمد لله رب العالمین الی اخر قل اعوذ
برب الناس انه کلام الله تعالی ووحیه المنزل علی نبیه صلی الله علیه وسلم وان جمیع ما فیه حق
وان من نقص منه حرفا قاصدا لذلك او بدله بحرف اخر مکانه او زاد فیه حرفا مما لم یشتمل علیه
المصحف الذی وقع الاجماع علیه واجمع علی انه لیس من القرآن عامدا لکل هذا انه کافر واعجبا که زید
بن ثابت چنان بی اعتبار وبی اعتماد نزد جناب خلافت مآب باشد که بکلام دلخراش او را مخاطب ساخته بتاکید حرمتش او را
منع فرمایند وظاهر نمایند که او در وحی آسمانی وکلام ربانی کم وزیاده می کرد ونسبت
دوام جور وظلم او ثابت فرمایند وحضرات سنیه بر کلام
صدق نظام جناب ش گوش ننهند وبتقاضای عناد الصحابه او را برتبه جلیله امامت وجلالت نشانند که او را امام
پیشوای خود گردانیده در جمله اعاظم فحول واجله عظام گنجانیده اند ونیز زید بشهادت عمر بن الخطاب که وقت جمع کردن

قرآن عهدی باز داده بود رد کرده آیه رجم را که او خیال آن در قرآن میخواستند داخل نموده چنانچه در اتقان سیوطی مذکورست قد اخرج ابن اشتة فی المصاحف عن اللیث عن سعد قال اول من جمع القرآن ابوبکر وکتبه زید وکان الناس یاتون زید بن ثابت فکان لا یکتب آیة الا بشاهدی عدل وان آخر سورة براءة لم یوجد الا مع خزیمة بن ثابت فقال اکتبوها فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل شهادته شهادة رجلین فکتب وان عمر اتی بآیة الرجم فلم یکتبها لانه کان وحده پر ظاهرست که رد شهادت خلیفه ثانی با وصف قبول خبر شهادت خزیمه بن ثابت که هرگز کمتر از جناب او نبوده از اعظم مطاعن وقبائح اوست وبتصریح شاه عبد العزیز خبر یکی از صحابه مثل عثمان و عبد الرحمن بن عوف وزبیر بن عوام وسعد بن ابی وقاص مفید یقین ست پس خبر خلیفه ثانی هم مفید یقین باشد لعدم الفارق واشتراک العلة بل لتحقق الاولویة وظاهرست که رد این خبر مفید یقین علاوه بر تشنیع وتفضیح جناب خلافت مآب موجب ابقای قرآن مجید بر نقصان ست که بعض آیات را که قطعا از آن بوده داخل آن نکرده وفیه من الشناعة ما لا یفی الاقلام بتحریره ولا الالسنة بتقریره فالعبارة ارشاد خلیفه ثانی لیس هو برجی حتی تزید فیه او تنقص بعد جسارت آن بر خسارت بر رد این شهادت وامثال آن از وقایع صریحة الضلالة بوده باشد اما ابوموسی اشعری پس اگرچه حضرات سنیه از مزید انصاف وشعور غلط گفتم بسبب عدم تمیز ظلمت از نور در مدح وتوصیف وثنا وتعریف او کوشند وبسماع خبر تنقیص وتحقیر او بسبب تعصب وتغیر وجاهم وولا ومحبت او شوند لباس صبر وآن ناحق شناس بدرند وچشم از فضائل وقبائح او پوشند واز اخلاف انصاف ادیق وفاق اعتساف اخلاف واسلاف ایشان ترحما او دوشند لیکن اگر بر خرافات وهمیه اختراعیه بالمره چشم غفلت مالند بدانند که او از جمله منافقین اشرار وملعونین مبغوضین سید مختار ومعاندین اعدا اشرف اهلبیت اطهار صلی الله علیه وعلیهم بالتعاقب الادوار بوده ابن عبد البر صاحب استیعاب که استیعاب مناقب وفضائل او موجب تطویل واسهاب از فرط انصاف بصراحت اعتراف بانحراف آن معدن اعتساف ونفاق وشقاق از جناب امیر المومنین علیه السلام نموده وقبل از سماع عبارت ابن عبد البر بعض مناقب او بشنو که ابن خلکان در وفیات الاعیان میفرماید ابو عمر یوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر بن عاصم النمری القرطبی امام عصره فی الحدیث والاثر وما یتعلق بهما روی بقرطبة عن ابی القاسم خلف بن القاسم الحافظ وعبد الوارث بن سفیان وسعید بن نصر وابی محمد بن عبد المومن وابی عمر الباجی وابی عمر الطلمنکی وابی الولید بن الفرضی وغیرهم وکتب الیه من المشرق ابو القاسم المکی وعبد الغنی بن سعید

الحافظ وابوذر الهروی وابو محمد بن النحاس المصری وغیرهم قال القاضی ابو علی بن سکرة سمعت القاضی
ابا الولید الباجی یقول لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر بن عبد البر فی الحدیث قال الباجی ایضا ابو عمر
احفظ اهل المغرب وقال ابو علی الحسین بن احمد بن محمد الغسانی الاندلسی الجیانی المقدم ذکره ابن
عبد البر شیخنا من قرطبة بها طلب وتفقه ولزم ابا الولید القرطبی بن الفرضی الحافظ وعنه اخذ کثیرا من
علم الحدیث وداب فی طلب العلم وتفنن فیه وبرع براعة فاق فیها من تقدمه من رجال الاندلس
والف فی الموطا کتبا مفیدة منها کتاب التمهید لما فی الموطا من المعانی والاسانید ورتبه علی
اسماء شیوخ مالک علی حروف المعجم وهو کتاب لم یتقدمه احد الی مثله وهو سبعون جزءا
قال ابو محمد بن حزم لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله فکیف احسن منه ثم وضع کتاب
الاستذکار لمذاهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطا من معانی الرای والآثار شرح فیه الموطا
علی وجهه ونسق ابوابه وجمع فی اسماء الصحابة کتابا جلیلا سماه کتاب الاستیعاب وله کتاب جامع بیان
العلم وفضله وما ینبغی فی روایته وحمله وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر وکتاب العقل و
العقلاء وما جاء فی اوصافهم وله کتاب صغیر فی قبائل العرب انسابهم وغیر ذلک من توالیفه وکان
موفقا فی التالیف معانا علیه ونفع الله به وکان مع تقدمه فی علم الاثر وبصره بالفقه ومعانی
الحدیث له بسطة کثیرة فی علم النسب الخ و در شرح کنز الدرایه نوشته اتحاف بطرف بعض
قال الذهبی هو الامام شیخ الاسلام حافظ المغرب ابو عمر یوسف بن عبد الله بن عبد البر
بن عاصم النمری القرطبی ولد یوم الجمعة والامام یخطب سنة ثمان وستین وثلثمائة فی ربیع الاخر
وطلب الحدیث قبل مولد الخطیب باعوام سمع من خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفیان
وسعید بن نصر وعبد الله بن محمد بن عبد المؤمن وعدة واجاز له من مصر الحافظ عبد الغنی
ومن مکة ابو القاسم عبید الله بن السقطی وساد اهل الزمان فی الحفظ والاتقان قال ابو الولید
الباجی لم یکن بالاندلس مثل ابی عمر فی الحدیث وقال ایضا ابو عمر احفظ اهل المغرب وقال ابن
حزم التمهید لصاحبنا ابی عمر لا اعلم فی الکلام علی فقه الحدیث مثله اصلا فکیف احسن منه
وله توالیف لا مثل لها فی جمع معانیها منها الکافی فی مذهب مالک خمسة عشر مجلدا ومنها
کتاب الاستیعاب والتقصی لیس لاحد مثله وقال الشقاق سمعت ابا عمر بن عبد البر یقول لم یکن احد

اتقان

۶۶

ببلدنا مثل قاسم بن محمد واحمد بن خالد الجباب قال الغسانی ولم یکن ابن عبد البر بدونهما ولا
متخلفا عنهما ادأب فی طلب الحدیث وافتن به وبرع براعة فاق بها من تقدمه من رجال الاندلس
جلا عن وطنه فکان فی الغرب ثم تحول الی شرق الاندلس ومن اعلی ما عنده سنن ابی داود
سمعه من ابن عبد المؤمن قال اخبرنا ابن داسة عن المؤلف وانتهی الیه مع امامته علو الاسناد
حدث عنه ابو العباس الدلائی وابو الحسن بن مفوز وابو علی الغسانی وابو عبد الله الحمیدی وابو بحر
سفین بن العاصی وابو داود وسلیمان بن نجاح المقری واخرون وکان دینا ثقة صاحب سنة واتباع
لیس لاهل المغرب احفظ منه مع التبحر فی الفقه والعربیة والاخبار ونیز وران نقلا عن تاریخ الذهبی
مذکورست وجمیع شیوخهای شیوخ ابن عبد البر الذین حمل عنهم لا یبلغون ستین نفسا ولا رحل فی
الحدیث ولا خرج من الاندلس ومع هذا فما هو بدون الخطیب البیهقی ولا ابن حزم فی کثرة الاطلاع
بل قد یکون عنده ما لیس عندهم مع الصدق والدیانة والتثبت وحسن الاعتقاد علی مذهب السلف
رحمه الله تعالی وله کتاب الاستذکار لمذاهب علماء الامصار فیما تضمنه الموطأ من معانی الرأی
والاثار شرح فیه الموطأ علی وجهه ونسق ابوابه قال فیه شیخنا ابو طاهر لیس فی الشروح مثلها
علی کثرتها مثله وقد بان فی تالیفه البدیع علمه وفضله وهو کتاب کبیر فی ثلاثین مجلدا
بالخط الواضح واحد عشر بالخط الدقیق انتهی وکتاب جامع بیان العلم وفضله وما ینبغی فی
روایته وحمله وکتاب الدرر فی اختصار المغازی والسیر وکتاب العقل والعقلاء وما جاء فی اوصافهم
وکتاب جمهرة الانساب وکتاب بهجة المجالس وغیر ذلک توفی رحمه الله بشاطبة فی ربیع الاخر سنة
ثلاث وستین واربعمائة وشاه عبد العزیز در بستان المحدثین گفته الاستیعاب فی معرفة الاصحاب لابی عمر
بن عبد البر کتابیست مشهور ومعروف در دیباچه آن کتاب از ابن سیرین نقل کرده که السابقون الاولون
من المهاجرین والانصار هم الذین صلوا الی القبلتین واز سفین نقل کرده که هم الذین بایعوا بیعة الرضوان
وی از کبار علمای مغربست نام او یوسف بن عبد الله بن عبد البر بن عاصم نمری قرطبی روز جمعه که امام
در خطبه بود در سال سیصد وشصت وهشت در ماه ربیع الاول متولد شده واو معاصر خطیب است اما طلب
علم حدیث قبل از تولد خطیب است از خلف بن القاسم وعبد الوارث بن سفیان وسعید بن نصر وعبد الله
بن محمد بن عبد المؤمن واقران اینها اخذ علم نموده وعلمای بلدان دور دست او را اجازت نوشته اند

عبد الغنی منذری صاحب ترغیب و ترهیب از مصر و ابو القاسم عبد الله بن السقطی از مکه معظمه در حفظ و
اتقان سر آمد اهل زمان خود شد و کتاب التمهید او در باب فقه حدیث نادره روزگار و سرمایه مجتهدان اولی الایدی
والابصار است و از تصانیف او کافیست در مذهب مالکی پانزده جلد در بلاد مغرب گردیده و بیشتر در اندلس بلکه
اکثر مورخین نوشته اند که از اندلس بر آمده و سوای هفتاد کس از علماء و فنون خود دیگری را ندیده و سوای اینها کسی
علم نیاموخته و با وجود این علم او کمتر از خطیب و بیهقی و ابن حزم نیست بلکه بعضی چیزها نزد اوست که نزد دیگران
نیست و صدق و دیانت و حسن اعتقاد و اتباع سنت که او را نصیب بود کم کسی از علما را نصیب شده الغرض هرگاه
پاره از جلائل فضائل و عوالی مناقب ابن عبد البر بگوش هوش شنیدی الحال عبارات او که دران تصریحست
بانحراف ابوموسی از جناب امیر المومنین علیه السلام ملاحظه باید کرد قال فی الاستیعاب فی ترجمة ابی موسی
الاشعری فاکتنی و لم یزل علی البصرة الی صدر من خلافة عثمان ثم لما دفع اهل الکوفة سعید بن العاصی
ولوا اباموسی و کتبوا الی عثمان یسألونه ان یولیه فاقره فلم یزل علی الکوفة حتی قتل عثمان ثم
کان منه بصفین و فی التحکیم ما کان و کان منحرفا عن علی لانه عزله و لم یستعمله و غلبه اهل الیمن
فی ارساله فی التحکیم و نیز صاحب استیعاب در مقام دیگر ازین کتاب تصریح بغضب آن مغضوب پروردگار بر
جناب جنیب ایزد غفار مینماید و از ذکر کلام حذیفه صاحب علم المنافقین بحق او مهول و خوف او حق را
خود ظاهر ساخته اعراض از ان میفرماید و بدعای مغفرت برای چنین ناصبی خبیث زنگ اشتباه از مخالفت
و عناد خود با اهلبیت امجاد می زداید حیث قال فی ترجمة عبد الله بن قیس بن مسلم و ولاه عمر علی البصرة
فی حین عزل المغیرة عنها فلم یزل علیها الی صدر من خلافة عثمان فعزله عثمان عنها و ولاها عبد الله بن
عامر بن کریز فنزل ابوموسی حینئذ الکوفة و سکنها فلما دفع اهل الکوفة سعید بن العاصی
ولوا اباموسی و کتبوا الی عثمان یسألونه ان یولیه فاقره عثمان علی الکوفة الی ان مات و عزله
علی عنها فلم یزل واجدا منها علی علی حتی جاء منه ما قال حذیفة فقد روی فیه لحذیفة کلام کرهت
ذکره و الله یغفر له ثم کان من امره یوم الحکمین ما کان هرگاه ابوموسی منحرف از جناب امیر المومنین
و غضبناک بران امام دین که موالات و اطاعت آنحضرت فخر اهل سعادت و یقین است باشد کفر و ضلال و خسران
و هلاک و بوار آن رئیس الفجار و عمدة الاشرار ثابت و مبرهن و مثل سفیده صبح واضح و روشن گردید ابن حجر
مکی با آنهمه تعصب و لداد در صواعق محرقه میفرماید الحدیث الرابع و الثلاثون اخرج الدارقطنی فی الافراد

عن ابن عباس ان النبي صلى الله عليه وسلم قال علي باب حطة من دخل منه كان مؤمنا و
من خرج منه كان كافرا و در مفتاح النجا تصنيف مرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی که از فاضل شهیر الفضلا
از علمای اهلسنت مذکورست اخرج الديلمي عن ابن عمر رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم
علي باب حطة فمن دخل منه كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا و علامه سيوطي مجدد دين
سنيه در مائه تاسعه هم اين حديث را روايت كرده چنانچه در كتاب جامع صغير من حديث البشير النذير كه در خطبه آن
ميفرمايد هذا كتاب اودعت فيه من الكلم النبوية الوفا ومن الحكم المصطفوية صنوفا اقتصرت
فيه على الاحاديث الوجيزة ولخصت فيه من معادن الاثر ابريزه وبالغت في تحرير التخريج
فتركت القشر واخذت اللباب وصنته عما تفرد به وضاع او كذاب ففاق الكتب المولفة في هذا
النوع كالفائق والشهاب وحوى من نفائس الصناعة الحديثية ما لم يودع قبله في كتاب گفته
علي باب حطة من دخل منه كان مؤمنا ومن خرج منه كان كافرا قط في الافراد عن ابن عباس
فلله الحمد والمنة كه بنابرين حديث شريف كه ائمه سنيه روايت آن كرده اند ابو موسى اشعرى بسبب انحراف از
جناب امير المؤمنين عليه السلام وغضبناك بودن بر آنحضرت وخوشنود نشدن از انجناب بنص جناب رسالتمآب صلى الله
عليه وآله وسلم كافر وبدين خارج از زمره مؤمنين ومسلمين باشد واگرچه حسب حضرات استيفا در حفظ ناموس امام و مقتداى خود
وستر فضيحت و عيب او سعي جميل بتقديم رسانيده از اظهار كلام حذيفه دل دزديده حتى الوسع در اخفاى آن
بر عمل آيه لا تلبسوا الحق بالباطل وتكتموا الحق وانتم تعلمون گرديده و حسب ناصبيه خود بداغ كتمان حق سينه ... ليكن
اريب كه عارف اساليب كلام ست باوصف اينهمه اهتمام و احتياط و ستر مقصود دلى مى برد از لوايح
وقرائن قطعيه ميداند كه كلام حذيفه در غايت قصوى ذم و ملام آن رئيس الطغام بوده كه شهادت ...
وثبوت نفاق آن عمده اهل شقاق داده زيرا كه ابن عبد البر در كتاب استيعاب بعضى از مثالب و فضايح
وقبائح ايشان مطعن يكى بر ديگرى نقل كرده و آن ذكر ان كراهت نموده از جمله آنكه در ترجمه عبد الله ...
كه او خطبه مشتمل بر تضليل و ذم و ملام بر عمرو معاويه خوانده كه از ان ... است كه تغاوت ...
حاصل حق نمايد و حمله و صولت كرد بر اهل حق اعراب و احزاب ... ساخت ...
گرد و در قلوب ايشان محبت فتنه را و تلبيس امر بر ايشان كرد و او عدو خدا است و او و اتباع او طغات ...
اند كه تعذيب ايشان از اهل حق خواسته و رسوائى و خزى ايشان را تمنا نموده و قتل و ذلت ...

شفای صدور قوم مومنین دانسته وگفته که ایشان فئه باغیه اند ازانجمله آنکه تبرجمه طلحه بن عبید الله از جناب
امیر المومنین علیه السلام خطبه نقل کرده که ازان بوضوح پیدا است که عائشه وطلحه وزبیر خون عثمان ریختند ومطلبه
شیعه عثمان نزد ایشان ست وایشان فئه باغیه اند واین همه میدانند که آنجناب بر حق ست وایشان مبطل اند وازانجمله
تسبیب معاویه در قتل امام حسن علیه السلام تبرجمه آنحضرت نقل کرده وظاهرست که تسبیب در قتل احاد مومنین بغایت
قبیح وشنیع ست چه جای تسبیب در قتل فلذ کبد بتول ورسول صلوات الله وسلامه علیه وآله وازانجمله قتل کردن
معاویه حجر صحابی را که بنص او از فضلاء صحابه ست ذکر نموده ودر روایات واله بر نهایت شناعت وفظاعت
این فعل شنیع آورده الی غیر ذلک من مطاعن الصحابة ومخازیهم التی تظهر لمن تتبع کتاب الاستیعاب
او تشرف بالاطلاع علی ما صنفنا الاصحاب فی هذا الباب هرگاه ابن عبد البر شیمه فضایح وقبایح اصحاب کبار کرده
واز اظهار آن کراهت ننموده پس کراهت او از ذکر کلام حذیفه در حق ابوموسی دلیل صریحست بر آنکه آن اشنع وافضح نزد
او از بن شنایع وقبایح بوده باشد وکفی بذلك خسرانا وهوانا وکلام حذیفه که ابو عمر از ذکر آن دل وزدیده
وزبان بریده آنست که بعض مردم چون ابوموسی را نزد حذیفه بدین موصوف ساختند بخطاب ایشان گفت
اما انتم فتقولون ذلك واما انا فاشهد انه عدو لله ولرسوله وحرب لهما فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم
الاشهاد یوم لا ینفع الظالمین معذرتهم ولهم اللعنة ولهم سوء الدار چون این کلام
در غایت لوم وملام وطعن ومذمت وتکفیر وتضلیل ابوموسی صریحست اگر ذکر آن بر ابن
عبد البر گران آید چندان عجب نباید والا دیگر کلمات سمحاله سینه افگار انشاید واز طرائف آنست
که گو ابن عبد البر بزعم خود این کلام حذیفه را ستر کرده لیکن در حقیقت بجهت تصریح بانحراف او
از جناب ولایت مآب لا عن شعور پرده از روی کار بر داشته زیرا که انحراف از آنحضرت وبغض آنجناب بلا شبهه
موجب صدق این کلام بر اوست چه قطعا ثابت شده که تخلف وانحراف از آنجناب موجب هلاک وضلال وبغض آنحضرت
دلیل نفاق ست وحدیث ما کنا نعرف المنافقین الا ببغضهم علی بن ابی طالب که صاحب استیعاب هم
تبرجمه جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده معروف ومشهور ونیز احادیث مصرحه باینکه عداوت آنحضرت موجب عداوت
خدا ورسول ست در کتب معتبره مذکور ومسطور پس بعد ثبوت انحراف ابوموسی از آنحضرت در صدق اینمعنی
که ابوموسی عدو خدا ورسول ودشمن ایشان در دنیا وقیامت بوده چه مقام ریبست وهرچند بعد تصریح
صاحب استیعاب بانحراف ابوموسی از جناب امیر المومنین علیه السلام که از اعظم شواهد واکبر براهین ست

[illegible]

احتیاج بشاهدی دیگر نیست لیکن بنابر مزید ایضاح طرفی از شواهد انحراف و بغض و عناد آن شیخ اهل فساد با آن
امام ائمهٔ امجاد و عمدهٔ علیه و علیهم صلوات رب العباد الی یوم التناد مذکور میشود پس از آنجمله آنست که هرگاه آنجناب نصرت خود
از مردم کوفه خواست ابوموسی ایشان را از نصرت آنحضرت باز داشت و علم خلاف و شقاق و عناد آنجناب بر افراشت
ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته قوله بعث علیّ عمار بن یاسر و حسن بن علی فقدما علینا الکوفة ذکر
عمر بن شبة والطبری سبب ذلک بسندهما الی ابن ابی لیلی قال کان علیّ اقرّ ابا موسی علی
امرة الکوفة فلما خرج من المدینة ارسل هاشم بن عتبة بن ابی وقاص الیه ان انهض من قبلک
من المسلمین و کن من اعوانی الی الحق فاستشار ابوموسی السائب بن مالک الاشعری فقال اتبع ما امرک به قال
انی لا اری ذلک واخذ فی تخذیل الناس عن النهوض فکتب هاشم الی علی بذلک و بعث بکتابه
مع محل بن خلیفة الطائی فبعث علی عمار بن یاسر والحسن بن علی یستنفران الناس و امر قرظة بن کعب
علی الکوفة از این عبارت ظاهر میشود که ابوموسی اشعری چندان کمر را بر مخالفت و معاندت جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام بسته که با وصف امر آنجناب باستماع مردم بنصرت آنعالی جناب و حکم بمعاونت آنحضرت بر حق
و صواب از اطاعت و معاونت و نصرت و مساعدت دامن فراچیده و در اغوا و اضلال مردم و باز داشتن ایشان
از نصرت آنحضرت کوشیده و از مزید عداوت و خباثت بر محض عدم امتثال امر آنحضرت و ترک حض و حث
و ترغیب و تحریض مردم بر نصرت آنحضرت اکتفا نکرده و سکوت بحت را کافی ندیده سعی و جهد و جهد بر
تخذیل مردم نموده و مبالغهٔ آن معاند بغیض و ناصبی عنید در منع مردم از نصرت جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
و استخفاف و اهانت آنحضرت بمرتبه رسیده که از مزید بغض و عداوت هرگاه عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر
مردم را بنصرت آنحضرت ترغیب کردند و آنها استشاره از آن خائن بهین نمودند بجواب ایشان گفت
که سبیل آخرت آنست که لازم گیرید بیوت خود را و سبیل دنیا و نار آنست که خروج کنید همراه کسانیکه آمده اند نزد شما
یعنی عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر عبدالله بن مسلم بن قتیبة الدینوری المروزی الکاتب در کتاب الامامة والسیاسة
که از آخر آن واضح است که او تحری صدق و صحت در روایات و منقولات آن کرده حیث قال تمت الامامة
والسیاسة و کملت اخبارها و تحرینا الصدق ان شاء الله فیما رویناه والصحة فیما نقلناه عن
علمائنا و کتبناه عن فقهائنا علی ما بلغنا علمه و حضرنا حفظه انتهی مختصرا و ذکروا ان علیا
لما نزل قریبا من الکوفة بعث عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر الی ابی موسی الاشعری و کان ابوموسی

عامله لعثمان علی الکوفة فبعثهما علی الیه والی اهل الکوفة یستنصرهم فلما قدما علیه قام عمار
بن یاسر ومحمد بن ابی بکر فدعوا الناس الی نصرة علی فلما امسوا دخل رجال من اهل الکوفة علی
ابی موسی فقالوا ما تری انخرج مع هذین الرجلین الی صاحبهما ام لا فقال ابوموسی اما سبیل
الآخرة ففی ان تلزموا بیوتکم واما سبیل الدنیا وسبیل النار فالخروج مع من اتاکم فاطاعوه فتباطأ
الناس علی علی فبلغ عمارا ومحمدا ما اشار به ابوموسی علی اولئک فاتیاه فاغلظا له فی القول فقال
ابوموسی والله ان بیعة عثمان فی عنقی وعنق صاحبکما ولئن اردنا القتال ما لنا الی قتال احد
من سبیل حتی نفرغ من قتلة عثمان ثم خرج ابوموسی وصعد المنبر ثم قال ایها الناس ان
اصحاب رسول الله الذین صحبوه فی المواطن اعلم بالله وبرسوله ممن یصحبه وان لکم حقا
علی اودیه الیکم ان هذه الفتنة النائم فیها خیر من الیقظان والقائم فیها خیر من الساعی والساعی
خیر من الراکب فاغمدوا سیوفکم حتی تنجلی هذه الفتنة ازین عبارت واضح است که آن منغمس بلوم تخذیل
وآن معاند ظلوم جهول چندان در خذلان امیر مومنان علیه صلوات رب المنان کوشید و در مخالفت حق و صواب
و معاندت سنت و کتاب جوشید که معاذ الله نصرت آنحضرت را که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم بارها
بتصریحات وتلویحات حض و ترغیب اصحاب بران و وعید شدید بر ترک آن فرموده باعث استحقاق نار و
عقاب پروردگار دانسته واز مزید وقاحت اعانت آنجناب را سبیل طلب دنیا ناپایدار و طریق طغیان گزار
گمان کرده داد مخالفت و معاندت با جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله الامجاد الاطهار داده کوشش و تشمیر در
تخذیل مردم نموده بر خلاف استشاره مومنین خیانت و ترک امانت را پیش نظر داشته با ضلال و ازلال
قوم جهال پرداخته خود را مع اتباع خود در مهاوی ضلال و هلاک انداخته واز غایت عداوت و شرارت و معاندت
و مخالفت و شقاق و نفاق بی بیند رالتفا نکرده مثل شیطان بر منبر اضلال برآمده در کذب و بهتان و مجازفت
و عدوان و افترا و طغیان و وقاحت و جلاعت و صفاقت و شقاوت و جسارت و خسارت مبالغه تمام نموده اولا تمیع
بنفی صحابیت از داعیین نصرت امیر المومنین علیه سلام رب العالمین که از جمله ایشان حاوی معالی مآثر و جامع
محاسن مفاخر حضرت عمار بن یاسر که از اجله صحابه عدول و خواص مصاحبان جناب رسول مقبول صلی الله
علیه وآله وسلم است بوده نموده سبحان الله صحابیت منحصر دران ناصبی بی شعور و امثال او از اصحاب
کذب و زور گردید و حضرت عمار بن یاسر و دیگر اصحاب کرام که نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام

علیه السلام میکردند و دعوت مردم باعانت حضرت می نمودند و خود جناب امیر المومنین علیه السلام نعوذ بالله
از اصحاب خارج شدند اعاذنا الله من الانهماک فی الوقاحة والبهتان وترک شعار الایمان و بعد این تلمیع قبیح
از وعید شدید من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار نا رسیده و مرتکب کذب قبیح و بهتان فضیح بر جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گردید که چنان اظهار کرد که معاذ الله آن کذاب مرتاب از آنجناب اخذ کرده که
مقاتله جناب امیر علیه السلام با عائشه فتنه ایست که نائم در آن بهتر از یقظان ست و قائم در آن بهتر از ساعی
و ساعی بهتر از راکب و هیهات مومن تصدیق این بهتان توان کرد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بارها
علی الاطلاق حث و ترغیب مردم بر نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام فرموده و غایت شناعت ترک نصرت
آنحضرت ظاهر ساخته و احادیث عدیده متضمن عدم مفارقت حق از آنجناب ارشاد کرده و بالخصوص حکم بقتال
ناکثین که اهل جمل اند فرموده و جمال الدین محدث که بتصریح فاضل مخاطب در مسلک اول از اکابر محدثین ست
در روضة الاحباب که از خطبه آن واضح ست که آنچه در آن آورده از آن قسم ست که بثبوت پیوسته از کتب
تفاسیر و احادیث و سیر و موالید و تواریخ و نیز از آن ظاهر ست که از مضامین این کتاب اصح انواع حدیث و علم
آن مستتبع سیادت منزلین و مستجلب سعادات دارین و باعث دخول در زمره ناجیه و وصول بدرجه عالیه اعنی ذلک من الحجة المتینة است گفته آورده که چون
حسن بن علی و عمار یاسر بکوفه آمدند و پیغام امیر المومنین بکوفیان رسانیدند و طلب لشکر کردند ابوموسی اشعری که حاکم ایشان بود اظهار مخالفت
نمود و گفت ای اهل کوفه بپرهیزید و بترسید از خدای عز و جل و نفس خود را در عرصه قتل میارید حق تعالی
میفرماید ولا تقتلوا انفسکم ان الله کان بکم رحیما و درین باب میفرماید و من یقتل مومنا متعمدا
فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله علیه ولعنه واعد له عذابا الیما عمار یاسر چون از ابوموسی
این حرکات و مخالفات دید و این کلمات شنید از سر قهر و غضب بر سر او جست و او را ساکت گردانید و کلمات
عنیفه سورت و شدت او را در هم شکست انتهی از این عبارت ظاهر ست که ابوموسی از نصرت جناب امیر المومنین
علیه السلام را معاذ الله نهایت قبیح و شنیع و محظور و ممنوع پنداشته و مبالغه در منع مردم از مشارکت و
معاضدت آنجناب ساخته و اعانت آنحضرت را خلاف خوف و خشیت الهی انگاشته و از غایت وقاحت
آیه لاتقتلوا انفسکم الخ و آیه و من یقتل مومنا الخ را متمسک خود و مستمسک گردانیده بغض و عداوت
بغایت قصوی رسانیده چه از ینجا ظاهر میشود که آن روسیاه کسانی را که همراه جناب امیر المومنین
علیه السلام مقتول شدند قاتل خویش گمان میکرد و کسانی را که مخالفین آنجناب را کشتند مصداق

آیه ومن یقتل مومنا الخ میدانست پس بنابرین انچه در حق جناب امیر المومنین علیه السلام لائم سی آباد
از تخذیل آن لرزه براندام اہل اسلام می افتد و بخاری در صحیح خود میگوید حدثنا بدل بن المحبر قال
حدثنا شعبة قال اخبرنی عمرو قال سمعت ابا وائل یقول دخل ابو موسی وابو مسعود علی عمار
حیث بعثه علی الی اهل الکوفة یستنفرهم فقالا ما رایناک اتیت امرا اکره عندنا من اسراعک
فی هذا الامر منذ اسلمت فقال عمار ما رایت منکما منذ اسلمتما امرا اکره عندی من ابطائکما عن هذا
الامر وکساهما حلة حلة ثم راحوا الی المسجد حدثنا عبدان عن ابی حمزة عن الاعمش عن شقیق بن
سلمة قال کنت جالسا مع ابی مسعود وابی موسی وعمار فقال ابو مسعود ما من اصحابک احد الا لو شئت
لقلت فیه غیرک وما رایت منک شیئا منذ صحبت النبی صلی الله علیه وسلم اعیب عندی من استسراعک
فی هذا الامر فقال عمار یا ابا مسعود ما رایت منک ولا من صاحبک هذا شیئا منذ صحبتما النبی
صلی الله علیه وسلم اعیب عندی من ابطائکما فی هذا الامر فقال ابو مسعود وکان موسرا یا غلام
هات حلتین فاعطی احدهما ابا موسی والاخری عمارا وقال روحا فیه الی الجمعة وحاکم در
مستدرک میفرماید اخبرنا عبد الرحمن بن الحسن القاضی بهمدان حدثنا ابراهیم بن الحسین بن دیزیل حدثنا
ادم بن ابی ایاس حدثنا شعبة عن عمرو بن مرة عن ابی وائل قال دخل ابو موسی الاشعری
وابو مسعود البدری علی عمار وهو یستنفر الناس فقالا له ما راینا منک امرا منذ اسلمت اکره
عندنا من اسراعک فی هذا الامر فقال عمار ما رایت منکما منذ اسلمتما امرا اکره عندی من ابطائکما
عن هذا الامر ازین روایات ظاهرست که ابوموسی امتثال امر جناب امیر المومنین علیه السلام را در استنفار
برای آن امام اخیار و استنفار مردم بانتصار اہلبیت اطهار و مقاتله ناکثین اشرار بنهایت قبیح و شنیع و
معیوب و مذموم دانسته واز غایت وقاحت بمشافهه حضرت عمار بن یاسر عیب ومذمت آن نموده نیز
حاکم در مستدرک باسناد خود روایت کرده عن الشعبی قال لما قتل عثمان وبویع لعلی رضی الله عنهما
خطب ابو موسی وهو علی الکوفة فنهی الناس عن القتال والدخول فی الفتنة فعزله علی عن الکوفة
من ذی قار وبعث الیه عمار بن یاسر والحسن بن علی فعزلاه و هرچند بنهایت شناعت عداوت و مخالفت
ابوموسی که مردم را از نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام باز داشته واعانت آنحضرت را تشنیع وتقبیح نموده است
در اقصای وضوح وظهور هست لکن چون حضرات اہلسنت از اولیات و ضروریات هم اغماض نظر و غض بصر کرده

خرافات آغاز می نہند و در حمایت مبغضین اہلبیت کرام علیہم السلام حیا و انصاف را ساترک می نمایند
لہذا ناچار بعض دلائل شناعت این مخالفت ذکر میشود اول آنکه چون جناب امیرالمومنین علیه السلام بطلب
فرمود که آن مرد دوم مجهول مردم را از نصرت آنجناب باز داشت و مبالغه در مخالفت و شقاق و ترک اتفاق
و وفاق بر تافت و دقیقه در وقاحت و بی آزرمی فروگذاشت آنحضرت آنمعزول عن العقل والدین را از
عمل معزول ساخته دیار و نوشت که انعزال کن از عمل یا مجالبیکه تو مذموم و مدحور هستی یا ابن الحائک
علامه شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزغلی الحنفی سبط ابن الجوزی که بتصریح فاضل رشید در ایضاح
کما علمت سابقا از ائمه دین و سند های معتمدین نزد اہلسنت و جماعت هست و دیگر فضائل و محامد
او از کتب قوم دریافتی در کتاب تذکرة خواص الامه گفته قال سیف بن عمر لما خرج علی من المدینة
وذلك في آخر شهر ربيع الآخر سنة ست وثلثين كتب الى اهل الكوفة يستنفرهم وكان ابو
موسى الاشعري واليا عليها فجمع الناس يستشيرهم في الخروج فقال ابو موسى ان اردتم الدنيا
فاخرجوا وان اردتم الآخرة فاقيموا فبلغ عليا قوله فكتب اليه اعتزل عن عملنا مذموما مدحورا
يا ابن الحائك فهذا اول يومنا منك وذكر المسعودي في مروج الذهب ان عليا كتب الى ابي موسى
اعتزل عن هذا الامر مذموما مدحورا فان لم تفعل فقد امرت بقطعك اربا اربا يا ابن الحائك
ما هذا اول هناتك وان لك لهنات وهنات ثم بعث على الحسن وعمارا الى الكوفة
فالتقاهما ابو موسى فقال له الحسن لم ثبطت القوم عنا فوالله ما اردنا الا الاصلاح فقال صدقت
ولكني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ستكون فتنة يكون القاعد فيها
خيرا من القائم والماشي خيرا من الراكب فغضب عمار وسبه [illegible]
دار دیگر آنکه ابو موسی بوصف اهل نار و لقب کفار موصوف و موسوم و بوصمت عیب و ملام صریح
موسوم و بزبان معصوم مدحور و مذموم یعنی ملعون و مطرود و ملوم مطعون و مردود و مرجوم هست زیرا که مذموم
و مدحور بودن وصف از اوصاف اهل نار و القاب کفار هست قال الله تعالى من كان يريد العاجلة
عجلنا له فيها ما نشاء لمن نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا وايضا
قال الله تعالى لا تجعل مع الله الها آخر فتقعد مذموما مخذولا وايضا قال
الله تعالى ولا تجعل مع الله الها آخر فتلقى في جهنم ملوما مدحورا و در تفسیر جلالین که

صفحہ ۱۱۱ کی ذیل

استقصاء الافحام مطبوعہ ۱۳۱۵

مذموما ملوما مدحورا مطرودا عن الرحمۃ و در نہایہ ابن اثیر مذکورست فی حدیث عرفۃ ما من یوم
ابلیس فیہ ادحر ولا ادحق منہ فی یوم عرفۃ الدحر الدفع بعنف علی سبیل الاہانۃ
والاذلال والدحق الطرد والابعاد و نیز در نہایہ گفتہ واصل اللعن الطرد والابعاد من اللہ و در
تفسیر کبیر مسمی بمفاتیح الغیب بتفسیر آیہ من کان یرید العاجلۃ الآیہ مسطورست قال القفال رحمہ اللہ ہذہ الآیۃ
داخلۃ فی معنی قولہ وکل انسان الزمناہ طائرہ فی عنقہ ومعناہ ان الکمال فی الدنیا قسمان
فمنہم من یرید بعملہ الدنیا ومنافعہا والریاسۃ لہا فہذا یانف من الانقیاد للانبیاء
علیہم السلام والدخول فی طاعتہم والاجابۃ لدعوتہم اشفاقا من زوال الریاسۃ عنہ
فہذا قد جعل طائر نفسہ شوما لانہ فی قبضۃ اللہ فیؤتیہ اللہ فی الدنیا منہا لا
کما شاء ذلک الانسان بل کما شاء اللہ الا ان عاقبتہ جہنم یدخلہ فیہا فیصلاہا
مذموما ملوما مدحورا منفیا مطرودا من رحمۃ اللہ و فی لفظ ہذہ الآیۃ فوائد
الفائدۃ الاولی ان العقاب عبارۃ عن مضرۃ مقرونۃ بالاہانۃ والذم بشرط
ان تکون دائمۃ وخالیۃ عن شوب المنفعۃ وقولہ ثم جعلنا لہ جہنم یصلاہا اشارۃ
الی المضرۃ العظیمۃ وقولہ مذموما اشارۃ الی الاہانۃ والذم وقولہ مدحورا اشارۃ الی البعد
الطرد عن رحمۃ اللہ وہو یفید ان تلک المضرۃ خالیۃ عن شوب النفع والرحمۃ ویفید کونہا دائمۃ
وخالیۃ عن التبدیل بالراحۃ والخلاص و ابوالبرکات نسفی در تفسیر مدارک گفتہ من کان یرید العاجلۃ
عجلنا لہ فیہا ما نشاء لا ما یشاء لمن نرید بدل لہ باعادۃ الجار وہو بدل البعض من الکل اذ الضمیر
یرجع الی من ای من کانت العاجلۃ ہمہ ولم یرد غیرہا کالکفرۃ تفضلنا علیہ من منافعہا بما نشاء
لمن نرید فقید المعجل بمشیتہ والمعجل لہ بارادتہ وکذا الحال تری کثیرا من ہولاء یتمنون ما یتمنون
ولا یعطون الا بعضا منہ وکثیرا منہم یتمنون ذلک البعض وقد حرموہ فاجتمع
علیہم فقر الدنیا وفقر الآخرۃ واما المومن التقی فقد اختار غنی الآخرۃ فان اوتی حظا من
الدنیا فبہا والا فربما کان الفقر خیرا لہ ثم جعلنا لہ جہنم فی الآخرۃ یصلاہا یدخلہا مذموما
ممقوتا مدحورا من رحمۃ اللہ و بغوی در معالم گفتہ و لا تجعل مع اللہ الہا آخر خاطب النبی صلی اللہ
علیہ وسلم فی ہذہ الآیات والمراد منہ الامۃ فتلقی فی جہنم ملوما ملوما مدحورا مطرودا

مبعدا من کل خیر و در تفسیر کبیر بتفسیر آیه ولا تجعل مع الله الها اخر فتلقی فی جهنم ملوما
مدحورا گفته ثم انه تعالی ذکر فی الآیة الاولی ان الشرک یجب ان یکون صاحبه مذموما مخذولا
وذکر فی الآیة الاخیرة ان الشرک موجب ان یلقی صاحبه فی جهنم ملوما مدحورا
فاللوم والخذلان یحصل فی الدنیا والقاؤه فی جهنم یحصل فی یوم القیامة ویجب علینا ان نذکر الفرق
بین المذموم المخذول وبین الملوم المدحور فنقول الفرق بین المذموم وبین الملوم هو ان یکون
مذموما معناه ان یکون الفعل الذی اقدم علیه قبیح منکر فهذا کونه مذموما واذا ذکر ذلک
فبعد ذلک یقال له لم فعلت مثل هذا الفعل وما الذی حملک علیه وما استفدت من هذا العمل
الا الحاق الضرر بنفسک فهذا هو اللوم فثبت ان اول الامر هو ان یصیر مذموما وآخره ان یصیر
ملوما واما الفرق بین المخذول وبین المدحور فهو ان المخذول عبارة عن الضعیف یقال تخاذلت
اعضاؤه ای ضعفت واما المدحور فهو المطرود والطرد عبارة عن الاستخفاف والاهانة قال تعالی
ویخلد فیه مهانا فکونه مخذولا عبارة عن ترک اعانته وتفویضه الی نفسه وکونه مدحورا عبارة
عن اهانته والاستخفاف به ونیز جناب امیر المومنین علیه السلام تصریح فرموده که ابوموسی نزد من غیر مامون است
که او از من گریخته ومردم را از نصرت من باز داشته سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه گفته قصة التحکیم
لما فعل معاویة ما فعل قال نبعث حکما نرضاه وابعثوا حکما ترضون به فاختار اهل الشام
عمرو بن العاص واختار اهل العراق ابا موسی الاشعری فقال علی لا ارضی به وهو عندی
غیر مامون وقد هرب منی وخذل الناس عنی ولکن هذا ابن عباس ازین عبارت ثابت است که ابوموسی
نزد جناب امیر المومنین علیه السلام خائن وغیر مامون وملوم ومطعون بوده که از آنجناب گریخته وسرشته دیانت را
گسیخته وبدامن خیانت وترک صیانت آویخته بر بد نهاد مردم را بر خذلان آنحضرت برانگیخته وجناب امیر المومنین
علیه السلام چنانکه عیب ومذمت ابوموسی بسبب ترک نصرت خود نموده همچنین سعد بن مالک را بسبب
تخلف عیب وذم میفرمود وحاکم در مستدرک گفته واما ما ذکر من اعتزال سعد بن ابی وقاص
عن القتال فحدثناه ابو زکریا یحیی بن محمد العنبری ثنا ابراهیم بن ابی طالب ثنا علی بن المنذر ثنا ابن
فضیل ثنا مسلم الملائی عن خیثمة بن عبد الرحمن قال سمعت سعد بن مالک قال رجل ان علیا
یقع فیک انک تخلفت عنه فقال سعد والله انه لرأی رأیته واخطأ رأیی ان علی بن ابی طالب

قبیحا منکرا

اعطی ثلاثًا لان اکون اعطیت احدیهن احب الی من الدنیا وما فیها الحدیث قال ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یوم غدیر خم بعد حمد اللہ والثناء علیہ هل تعلمون انی اولی بالمومنین قلنا نعم
فقال اللھم من کنت مولاہ فعلی مولاہ وال من والاہ وعاد من عاداہ وجیٔ بہ یوم الخیبر
وھو ارمد ما یبصر فقال یا رسول اللہ انی ارمد فتفل فی عینیہ ودعا لہ فلم یرمد حتی قتل
رفتح علیہ خیبر واخرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عمہ العباس وغیرہ من المسجد فقال
لہ العباس تخرجنا ونحن عصبتک وعمومتک وتسکن علیًا فقال ما انا اخرجکم واسکنہ ولکن اللہ
اخرجکم واسکنہ دوم آنکہ سب آنحضرت جابر بن یاسر علیہ رضوان الرب الغافر ان فاسق و فاجر و معاند را سزد فمن کان
او دلیل ظاہر و برہان باہر و نزد مریکفران کافرست چنانکہ حدیث سباب المسلم فسوق وقتالہ کفر مسلم و ترمذی و نسائی و ابن ماجہ نیز از ابو
کردہ اند کما فی الترغیب والترہیب للمنذری و سب مسلم علی الاطلاق فکیف الصحابی الجلیل اصلاً و ازین جواز ندارد و پس اگر ابو موسی خطای باسلام قسم
سب عمی از جواز نداشت سوم آنکہ ابوموسی ترک نصرت جناب امیر المومنین علیہ السلام و خذلان آنحضرت
نموده مخالفت حدیث اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ وانصر من نصرہ واخذل من خذلہ کردہ مردود و مخذول
پروردگار و مورد وعید شدید سرور مختار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ما دامت الاصال والاسحار گردیدہ وکفی
بذالک خزیا وخسارا وصغارا وتبارا مرزا محمد بدخشانی در مفتاح النجا گفتہ وفی روایۃ اخری للطبرانی
عن عمرو بن مرۃ وزید بن ارقم وحبشی بن جنادۃ رضی اللہ عنہم مرفوعا بلفظ من کنت مولاہ
فعلی مولاہ اللہم وال من والاہ وعاد من عاداہ وانصر من نصرہ واعن من اعانہ وعند ابن
مردویہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما مرفوعا اللہم من کنت مولاہ فعلی مولاہ اللہم وال
من والاہ وعاد من عاداہ واخذل من خذلہ وانصر من نصرہ واحب من احبہ وابغض من
ابغضہ وحاکم در مستدرک میگوید حدثنی ابوبکر محمد بن علی الفقیہ الامام الشاشی حدثنا
حدثنا النعمان بن ہارون البلدی حدثنا ابو جعفر احمد بن عبد اللہ بن یزید الحرانی حدثنا
عبد الرزاق حدثنا سفیان الثوری عن عبد اللہ بن عثمان بن خثیم عن عبد الرحمن
بن عثمان قال سمعت جابر بن عبد اللہ یقول سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم یقول یوم الحدیبیۃ وھو اخذ بضبع علی بن ابیطالب رضی اللہ عنہ
ھذا امیر البررۃ وقاتل الفجرۃ منصور من نصرہ ومخذول من خذلہ ثم مد بہا صوتہ

هذا حدیث صحیح الاسناد و لم یخرجاه چهارم آنکه شاه عبد العزیز در باب چهارم تحفه میفرماید
باید دانست که باتفاق شیعه و سنی این حدیث ثابت است که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انی تارک فیکم
الثقلین ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الآخر کتاب الله و عترتی اهل بیتی پس
معلوم شد که در مقدمات دینی و احکام شرعی ما را پیغمبر حواله باین دو چیز عظیم القدر فرموده است پس مذهبی که مخالف
این دو باشد در امور شرعیه عقیدةً و عملاً باطل و نامعتبر است و هر که انکار این دو بزرگ نماید گمراه و خارج از دین انتهی
ازینجا واضح گردید که چون ابوموسی سر از اطاعت اهلبیت علیهم السلام تافته و در تثبیط مردم بر خلاف مخالفت و معاندت و قتال
آن از مار جمیعتان رسالت و فرزندان و ساده ولایت و امامت شتافته و در مقدمه دینی و حکم شرعی که
بخلاف سنت انحراف از ثقلین ساخته مذهبش باطل و نامعتبر و او گمراه و خارج از دین و داخل زمرهٔ ملاحده و اعداء دین است
والحمد لله رب العالمین پنجم آنکه شاه عبد العزیز در باب امامت در جواب از حدیث ثقلین میگوید و همچنین
حدیث مثل اهلبیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجی و من تخلف عنها غرق دلالت نمیکند مگر
بر آنکه فلاح و هدایت مربوط بدوستی ایشان و منوط باتباع ایشان است و تخلف از دوستی و اتباع ایشان موجب
هلاک انتهی بنا برین افاده سدیده و مقاله مفیده ابوموسی که تخلف صریح از اتباع جناب امیر المؤمنین علیه السلام
و دیگر اهلبیت کرام نموده از فلاح و هدایت و صلاح و رشادت دور و اتصاف او بهلاک و ضلال و خسران
و عدم نجات و اقتحام آفات غیر مستور شد ششم آنکه جناب مخاطب سابقاً بار دیگر گذشت منع حسن بصری از قتال گفته
از تحقیق دریافت شد که او هرگز متبصر نگشته و بمذهب شیعه اعتقادی داشته و الا تشنیع عبارت ازان باشد
که جناب امیر در جنگ جمل بر خطا انگارند نعوذ بالله از مذهب اینکه حضرت مرتضوی را مجتهدان این حروب
مرتکب حرام دانند و لنعم ما قال المولوی المعنوی ع گر ولی نیست لعنت بر ولی ۞ انتهی هرگاه مجرد
منع از قتال بنا بر افاده مخاطب باکمال ثبت نسبت ارتکاب حرام بجناب امیر المؤمنین علیه السلام و موجب
استحقاق لعن و طرد و ابعاد از رحمت رب العباد باشد ابوموسی که ستیزه این خود را اشاره عناد متضمن آثار فساد و داد
یعنی سبب البغیه تمام ایشانرا از نصرت جناب امیر المؤمنین علیه السلام منع کرده و از غایت بغض و عناد و عداوت و لداد
و زندقه و الحاد و ارتداد و اسعاد سرور اهلبیت امجاد را در امتثال ارشاد سید عباد صلوات الله و سلامه علیه و آله
الی یوم التناد محض فتنه و فساد و خلاف صلاح و رشاد و مباین صواب و سداد و باعث دنیا طلبی و ترک آخرت
و استحقاق نار و عذاب پروردگار دانسته و آیات قرآنی را بتحریف الکلم عن مواضعه بر ترک [illegible]

آنجناب فرود آورده و او شیطنت و اضلال داده بالاولی کافر و ملعون و ضال و مطعون باشند هفتم آنکه ابوموسی
بمحض ترک نصرت جناب امیرالمومنین علیه السلام و تخذیل مردم اکتفا نکرده زبان خرافت توامان را بذم و لوم
نصرت آنحضرت کشاده و او ناصبیت و اسائت ادب را داده کفر و ضلال خود فراروی عالم نهاده زیرا که او
نصرت آنجناب را موجب ترک آخرت و اقبال بر دنیا و باعث استحقاق نار و عذاب قهار دانسته و قتل و قتال
را همراه آنجناب بنص قرآنی ممنوع و مذموم پنداشته و گمان کرده که مقتول شدن همراه آنجناب موجب قتل نفس
خود است و قتل مخالفین آنجناب باعث مصداق آیه و من یقتل مومنا الخ فظاهر که این غایت اسائت ادب جناب امیرالمومنین علیه السلام و نهایت
معاندت آنحضرت است و هرگاه ابوموسی برچنین اسائت ادب جناب امیرالمومنین و دیگر اهلبیت طاهرین علیه و علیهم صلوات رب العالمین اقدام کرده باشد
کفر و ضلال او خسران و هلاک او بنابر افادات اصحاب صواعق و مولف تحفه و فاضل رشید و فاضل معاصر و شاه سلامة الله
و امثال ایشان کالشمس فی رابعة النهار روشن و آشکار گردید سابقا دانستی که شاه سلامة الله در معرکة الآراء
تصریح فرموده که نزد جمله اهلسنت استخفاف و اسائت ادب اهلبیت علیهم السلام کفر صریح و کمال
خسران است و صاحب صواعق ارشاد کرده که اهل سنت میگویند که حقتعالی محبت اهلبیت نبی خود را بر جمیع خلق
واجب ساخته و کسی ایمان نمی آرد تا که عترت آنحضرت دوست تر بسوی او از نفس او نباشد و نیز گفته که اهل سنت
میگویند که هر که ترک مودت اهلبیت علیهم السلام نماید او خیانت با جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم
نموده و هر که مکروه داشت اهلبیت آنحضرت را پس او مکروه داشت آنحضرت را و از شیخ فریدالدین عطار نقل
کرده که هر که ایمان آرد بجناب رسالتماب صلی الله علیه و سلم و ایمان نآرد با اهلبیت آنحضرت پس او مومن نیست
اجماع کرده اند علما و عرفا بر همین و انکار نکرده آنرا احدی و از افاده فاضل رشید در ایضاح ظاهر شد که اهل سنت
بر مرتکب بی ادبی با اهلبیت علیهم السلام ایجاب تعزیر میکنند بلکه تکفیر او می نمایند و منقصین آنحضرات بلکه
مقصرین را در حب ایشان کافر میدانند و شاه عبدالعزیز هم نسبت عیوب و قبائح را با اهلبیت علیهم السلام
کفر میدانند چنانچه در باب چهارم تحفه میگوید حالا ناصبیت این فرقه را تماشا باید کرد که چقدر بزرگان را
که جگر پاره های ائمه و برادران ائمه بودند بچه مرتبه اهانت و استخفاف مینمایند و در حق چند کس معدود
از اهل بیت که ائمه اثنا عشر و بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت هزاران عیوب و قبائح
ثابت کنند و استخفاف و اهانت زائد از حد نمایند بالاتر از خوارج و نواصب اری دشمن دانا به
از نادان دوست و بعد از تتبع کتب و روایات ایشان قبائح و عیوب کالشمس فی نصف النهار

هویدا است گردد لیکن در اینجا چندی از کفریات ایشان بطریق
نمونه از خروارے ثبت می افتد اول آنکه بلا ریب و شبهه ابوموسی فرمان
و عصیان جناب امیر المومنین علیه السلام نموده عصیان جناب امیر المومنین علیه السلام عصیان جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ست و عصیان آنحضرت عصیان خداست در مستدرک حاکم مذکور ست
اخبرنا ابو احمد محمد بن محمد الشیبانی من اصل کتابه حدثنا علی بن سعید بن بشیر الرازی بمصر
حدثنا الحسن بن حماد الحضرمی حدثنا یحیی بن یعلی حدثنا بسام الصیرفی عن الحسن بن عمرو
الفقیمی عن معاویة بن ثعلبة عن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاعنی
فقد اطاع الله ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیا
فقد عصانی هذا حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاه و ولی الله والد صاحب تحفه در قرة العینین
گفته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصی علیا فقد
عصانی دوم آنکه ابوموسی ترک نصرت جناب امیر المومنین علیه السلام و مخالفت و مشاقت آن امام همام مفارقت
آنحضرت کرده و مفارقت آنحضرت موجب مفارقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و مفارقت آنجناب باعث مفارقت
خدا تعالی ست حاکم در مستدرک گفته اخبرنی ابو سعید الاحمسی حدثنا عبدان الاهوازی حدثنا
محمد بن عبد الله بن نمیر انبا عامر بن السمط عن ابی الجحاف عن معاویة بن ثعلبة عن ابی ذر قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک فقد فارقنی و ولی الله
در قرة العینین گفته و قال النبی صلی الله علیه وسلم یا علی من فارقنی فقد فارق الله ومن فارقک
یا علی فقد فارقنی سوم آنکه بسبب مخالفت و معاندت ابوموسی بالبداهت باعث ایذاء جناب امیر المومنین
علیه السلام ست لا ارتیاب فی ذلک تا و لا یشک فیه احد من اولی الالباب و ایذاء جناب امیر المومنین
علیه السلام ایذاء جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ست و ایذاء آنحضرت موجب دخول نار
و لعن پروردگار و غضب ایزد قهار ست ولی الله در قرة العینین گفته قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اذی علیا فقد اذانی و حاکم در مستدرک از عمرو بن شاس اسلمی حدیثی نقل کرده که در آخر آن مذکور
ست قال یعنی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم یا عمرو اما والله لقد اذیتنی فقلت اعوذ بالله
ان اوذیک یا رسول الله قال بلی من اذی علیا فقد اذانی بعد ازین حاکم گفته هذا حدیث صحیح

الاسناد وله شواهد پانزدهم آنکه ابوموسی ترک نصرت جناب امیرالمومنین علیه السلام ومنع مردم ازان
وقبیح وشنیع دانستن اعانت آنحضرت در قتال بغات بمخالفت ومعاندت نصوص وآثار واحادیث جناب
سرور انبیا صلی الله علیه وآله وسلم کرده ورد صریح بر آنحضرت نموده زیراکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
حضرت امیرالمومنین علیه السلام را بقتال ناکثین وقاسطین ومارقین امر فرموده وحقیت واصابت آنجناب در
مقاتلات ظاهر ساخته چنانچه کلام صاحب تحفه که ازان ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بقتال
ناکثین وقاسطین ومارقین وصیت فرموده وامر صریح بآن نموده که جناب امیرالمومنین علیه السلام گنجایش نقض
آن امر نبود سابقا گذشته وحاکم در مستدرک گفته حدثنا ابو سعید احمد بن یعقوب الثقفی حدثنا الحسن
بن علی بن شبیب المعمری حدثنا محمد بن حمید حدثنا سلمة بن الفضل حدثنی ابو زید الاحول عن عتاب
بن ثعلبة حدثنی ابو ایوب الانصاری فی خلافة عمر بن الخطاب قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی بن ابیطالب بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین ونیز در مستدرک مسطورست عن
ابی ایوب الانصاری قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول لعلی بن ابیطالب تقاتل الناکثین
والقاسطین والمارقین بالطرقات والنهروانات وبالسعفات قال ابو ایوب قلت یا رسول الله
مع من نقاتل هولاء الاقوام قال مع علی بن ابیطالب ودر کتاب مفتاح النجا تصنیف میرزا محمد بن
معتمد خان بدخشانی مذکورست واخرج محیی السنة فی شرح السنة عن ابن مسعود رضی الله عنه قال
خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال رسول الله صلی الله
علیه وسلم یا ام سلمة هذا والله قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین ودر کنز العمال مذکورست
عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ام سلمة هذا والله قاتل القاسطین والناکثین والمارقین من
بعدی ك فی الاربعین کما وهم دران کتاب مسطورست عن زید بن علی بن الحسین بن علی عن ابیه عن
جده عن علی قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم بقتال الناکثین والمارقین والقاسطین وولی الله والد
صاحب تحفه در ذکر شنائع بغوات وشنائع جناب امیرالمومنین علیه السلام میگوید واز جمله حجج که در بدو تقریر کرده آنست که
آنحضرت صلی الله علیه وسلم در حجة الوداع فرموده بود لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض وجمعیکه مقاتلین
واقعشده ... صحابه را باول جماعتی که بخلاف این حکم کرده اند وآنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده

سه طریقه کسینه ... ۱۲
نهروان بفتح النون وتثلیث الراء ولهم ... وسط بلاد واسفل ... بغداد ... شهری ۱۲
السعفات جمع سعفه
...

القاتل والمقتول کلاهما فی النار وحضرت مرتضی تحکیم کرد ابوموسی اشعری را وخدا تعالی فرموده است
ان الحکم الا لله واگر خلافت حق او بود چرا به تحکیم راضی شد واگر حق او نبود چرا بقتال وجدال مباشرت نمود
انتهی ودر مقام جواب ازین کلام گفته قوله در قصه تحکیم الخ میگوئیم جواب شافی درین مسئله از اشاعره بمن
رسیده است قوله آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده اند لا ترجعوا بعدی کفارا گوئیم این حدیث عام
مخصوص است یعنی منهی آنست که برای غرض نفسانی قتال کنند نه آنکه باغی را دفع کنند قوله ان الحکم
الا لله گوئیم حضرت مرتضی عبد الله بن عباس را برای مناظره حروریه فرستاد وی جوابها شافی تقریر نمود وانچه
انچه بر سنه اشاعره جاریست وفیه ما فیه واین بنده ضعیف اعتماد ندارد برین مقالات بلکه اعتماد بنده بر
احادیث صحیحه است عن ابی ایوب الانصاری قال امر رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن ابی طالب
بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین اخرجه الحاکم وعن ابی سعید الخدری نحو من
ذلک لیس لفظ ناکثین وقاسطین ومارقین باظهار وصفی که مبیح قتال باشد والا گفته میشد که ایشان قتال
حق است انتهی وکمال الدین محمد بن طلحه شافعی در مطالب السئول بعد ذکر بعض احادیث از کتاب شرح السنه
بغوی گفته ومن ذلک ما نقله الامام ابو محمد الحسین بن مسعود البغوی فی کتابه المذکور ویرفعه بسنده
عن ابن مسعود قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فاتی منزل ام سلمة فجاء علی فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا ام سلمة هذا والله قاتل الناکثین والقاسطین والمارقین من بعدی فالنبی صلی الله
علیه وسلم ذکر فی هذا الحدیث فرقا ثلاثا صرح بان علیا یقاتلهم من بعده وهم الناکثون والقاسطون
والمارقون وهذه الصفات التی ذکرها صلی الله علیه وسلم قد سماهم بها مشیرا الی ان وجود کل
صفة منها فی الفرقة المختصة بها علة لقتالهم مسلطة علیهم والناکثون هم الناقضون
عقد بیعتهم الموجبة علیهم الطاعة والمتابعة لامامهم الذی بایعوه محققا فاذا نقضوا ذلک
وصدفوا عن طاعة امامهم وخرجوا عن حکمه واخذوا فی قتاله بغیا وعنادا کانوا ناکثین
باغین فتعین قتالهم کما اعتمده طائفة ممن تابع علیا وبایعه ثم نقض عهده وخرج علیه
وهم اصحاب وقعة الجمل فقاتلهم علی فهم الناکثون الخ هرگاه جناب آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
حضرت امیر المومنین علیه السلام تصریح صریح امر بقتال اهل جمل فرموده باشد گو ایشان بمقاتله جناب
امیر المومنین علیه السلام نموده انحراف ابوموسی از نصرت آنجناب وغیبت نمودن وعطاء این حضرت توبیخ ومقاتله انجناب

اباً کثیراً کفر صراح و ضلال بواح باشد که امری را که حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم واجب ساخته
آن شیخ المتغافلین و امام المتجاهلین از راه عناد و عداوت ممنوع و مذموم و محظور گمان کرده و منع نماید که دو بهتان صریح
ازین قبیل بر پسر و امام علیه وآله آلاف التحیة والسلام افترا کرده و علاوه برروایات و اخبار که مذکور شد دیگر
احادیث و آثار هم دلالت صریحه بر اصابت جناب امیر المؤمنین علیه السلام در مقاتلات دارد از انجمله است حدیث
خاصف النعل که بسیاری از اکابر محدثین و ائمهٔ معتمدین سنیه آنرا روایت کرده اند ابو عبد الله الحاکم فی المستدرک
و ابو عبد الرحمن النسائی فی الخصائص و ابن ابی شیبة فی المصنف و احمد بن حنبل فی مسنده و ابو یعلی فی مسنده
و ابن حبان فی صحیحه و ابو نعیم فی الحلیة و الضیاء المقدسی فی المختارة و الذهبی فی المعجم المختص و المحب الطبری
فی الریاض النضرة و ذخائر العقبی و ابن منده فی کتاب الصحابة و ابو الحسن بن الاثیر الجزری فی اسد الغابة و محمد بن
یوسف الزرندی فی نظم درر السمطین و ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی فی شرح السنة و السیوطی
فی جمع الجوامع و علی المتقی فی کنز العمال و مرزا محمد بن معتمد خان البدخشانی فی مفتاح النجا و محمد بن طلحة الشافعی
فی مطالب السؤول بنابر اختصار بر عبارات بعض ازین اعلام اکتفا میرود حاکم در مستدرک گفته عن ابی سعید
قال کنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فانقطعت نعله فتخلف علی یصلحها فمشی قلیلاً
ثم قال ان منکم من یقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله فاستشرف لها القوم وفیهم
ابو بکر و عمر قال ابو بکر انا هو قال لا قال عمر انا هو قال لا ولکن خاصف النعل یعنی علیا فاتینا
فبشرنا فلم یرفع راسه کانه قد سمعه من رسول الله صلی الله علیه وسلم هذا حدیث صحیح
علی شرط الشیخین ولم یخرجاه و ابو الحسن علی بن محمد الجزری در کتاب اسد الغابة گفته عبد الرحمن بن بشیر
وقیل بشر روی عن النبی صلی الله علیه وسلم فی فضل علی روی عنه الشعبی و ابن سیرین و عبد الملک
بن عمیر روی اسرائیل بن اسمعیل عن عامر الشعبی عن عبد الرحمن بن بشیر قال کنا جلوسا عند النبی
صلی الله علیه وسلم اذ قال لیضربنکم رجل علی تاویل القرآن کما ضربتکم علی تنزیله قال ابو بکر
انا هو قال لا قال عمر انا قال لا ولکن خاصف النعل وکان علی یخصف نعل النبی صلی الله
علیه وسلم اخرجه الثلاثة و ابو عبد الرحمن نسائی صاحب صحیح که مجاهد او سابقا شنیدی در خصائص جناب امیر المؤمنین
علیه السلام که دو نسخهٔ آن پیش فقیر موجود گفته انبانا اسحاق بن ابراهیم و محمد بن قدامة واللفظ له عن
جریر عن الاعمش عن اسمعیل بن رجاء عن ابیه عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا ننتظر رسول الله

۸۴

فاتیناه
فبشرناه

صلی الله علیه وسلم فخرج الینا وقد انقطع شسع نعله فرمی بها الی علی فقال ان منکم
من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله فقال ابوبکر انا فقال لا فقال عمر انا فقال لا ولکن
خاصف النعل و در مسند احمد بن حنبل کما فی الحجج الباهرة مذکورست عن ابی سعید الخدری قال کنا جلوسا فی
المسجد فخرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم وعلی فی بیت فاطمة فانقطع شسع نعل رسول
الله صلی الله علیه وسلم فاعطاه علیا یصلحها ثم جاء فقام علینا فقال ان منکم من یقاتل علی
تاویل القران کما قاتلت علی تنزیله قال ابوبکر انا هو یا رسول الله قال لا قال عمر انا هو یا رسول الله قال
ولکنه خاصف النعل و علامه حلی طاب ثراه این حدیث را در نهج الحق نقل فرموده و ابن روزبهان بجواب آن
گفته قد صح هذا الحدیث و ذهبی که امام محدثین بتصریح صاحب صواعق و محولات تحفه ست در معجم مختص که
نسخه آن بخط مرزا محمد معتمد خان بدخشانی پیش این فقیر حاضر ست ترجمه عبد الله بن محمد بن احمد بن ناصر گفته اخبرنا
عبد الله بن محمد الواقی انا یونس العسقلانی انا ابو الحسن بن المقیر بالک الاحادیث الثلاثة
انا ابن ناصر اجازة عن ابی اسحاق الحبال والحمیدی قالا انا الفضل بن جعفر بن ابی الکرام
انا ابو احمد الفرضی ثنا ابو العباس احمد بن محمد بن سعید الحافظ ثنا ابراهیم بن محمد بن صدقة
ثنا الولید بن مسلم عن ابن ابی عیینة عن اسمعیل بن رجاء الزبیدی عن ابیه عن ابی سعید الخدری
قال خرج علینا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن فی المسجد فی نحو سبعین من اصحابه کان
علی رؤسنا الطیر فقال ان رجلا منکم یقاتل الناس علی تاویل القران کما قاتلتهم علی تنزیله قال ابو
بکر انا فقال النبی صلی الله علیه وسلم هو خاصف النعل بالحجرة فخرج علینا علی من الحجرة وفی یده
نعل رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلحها او یخصفها و در کنز العمال مذکورست مسند ابی سعید
کنا جلوسا فی المسجد فخرج رسول الله صلی الله علیه وسلم فجلس الینا وکان علی رؤسنا الطیر لا
یتکلم منا احد فقال ان منکم رجلا یقاتل علی تاویل القران کما قوتلتم علی تنزیله فقام ابوبکر فقال
انا هو یا رسول الله قال لا ولکن خاصف النعل فی الحجرة فخرج علینا علی ومعه نعل رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلح منها شیئا حم ع حب ک حل ض و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی
در مفتاح النجا در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام گفته الفصل التاسع عشر فی اخبار النبی صلی الله علیه
عن قتاله البغاة والخوارج اخرج احمد وابو یعلی وابن حبان والحاکم وابو نعیم فی الحلیة والحافظ

محیی السنة ابو محمد الحسین بن مسعود الفراء البغوی فی شرح السنة عن ابی سعید الخدری رضی الله
عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان منکم من یقاتل علی تاویل القران کما قاتلت
علی تنزیله قیل ابوبکر وعمر قال لا ولکن خاصف النعل وکان علی قد اخذ نعل رسول الله صلی الله
علیه وسلم وهو یخصفها واخرج الحافظ ابو علی سعید بن عثمان بن السکن البغدادی فی صحیحه عن الاخضر
الانصاری رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم انا اقاتل علی تنزیل القران وعلی یقاتل علی تاویله
ازین روایات وآثار هویدا و آشکار است که جناب سرور مختار صلی الله علیه وآله وسلم حضرت امیر المومنین علیه السلام را بقتال
مخالفین وجهاد معاندین آنحضرت بشارت داده و آن فضیلت جلیله ومنقبت جسیمه بود که حاضرین تمنای آن
برای شیخین نمودند بلکه خود شیخین درخواست آن برای خود کردند وبیاس وحرمان دست وگریبان گردیدند
پس حیرانم که چسان ابوموسی اشعری در تنقیص وحط مرتبه این فضیلت عظیم وشرف فخیم کوشید کاش اگر اعتنا
بارشادات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نداشت پروای تمنای حضرت شیخین میساخت ونظر بر
ولع وغرام وشغف ایشان می انداخت که این قتال چنان فضیلت عظیمه است که شیخین طریق آن وتمنای
وبحرمان از آن ندان صبوری برجگر فشردند پس چگونه از اعانت درین قتال روپیچیده بلکه آنرا باعث
دنیا طلبی وترک آخرت واستحقاق نار فهمیده بار آلها مگر اینکه بگویند که اگر این قتال از دست شیخین واقع میشد البته
موجب مدح وستایش بود ولیکن چون آن در خواست آن کردند ومحروم از آن گردیدند معاذ الله این فضیلت
بمنقصت وعیب مبدل شد وسابقا دانستی که صاحب تحفه در باب امامت بحدیث شریف اسقاط
ذکر تمنای شیخین وحرمان شان نقل کرده وگفته که مفاد حدیث آنست که تو در وقتی از اوقات بر تاویل قرآن
قتال خواهی کرد وهمین ست مذهب اهلسنت که حضرت امیر در مقاتلات خود برحق بود ومصیب ومخالفان او بر غیر حق
ومخطی انتهی ونیز جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در احادیث دیگر بتصریح صریح ونهایت تاکید امر باعانت
ونصرت جناب امیر المومنین علیه السلام وجهاد ومقاتله مقاتلین آنجناب فرموده در مفتاح النجا مذکورست اخرج
الطبرانی فی الکبیر عن ابی رافع قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابا رافع سیکون بعدی قوم
یقاتلون علیا حق علی الله جهادهم فمن لم یستطع جهادهم بیده فبلسانه فمن لم یستطع بلسانه فبقلبه
لیس وراء ذلک شیء واخرج ابن عساکر عن عمار بن یاسر رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال لعلی یا علی ستقاتلک الفئة الباغیة وانت علی الحق فمن لم ینصرک یومئذ فلیس منی واز دیگر

۸۴ قدح ابوموسی اشعری
استقصاء الافحام

آنکہ ابو موسی بسبب مخالفت و معاندت جناب امیر المومنین علیہ السلام در ترک نصرت آنحضرت و مقاتلہ آنجناب باکشین قبیح و شنیع بنداشتن بسیاری از ارشادات سرور کائنات علیہ و آلہ آلاف التحیات را که بنصوص صریح بر ملازمت حق با جناب امیر المومنین علیہ السلام و عدم مفارقت آن از آنحضرت بنت کرده تصریح نموده و استخفاف و اهانت فخر عالم و سرور بنی آدم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کرده مرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در مفتاح النجا در فضائل جناب امیر المومنین علیہ السلام گفته الفصل الثامن عشر فی قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحق معہ اخرج الترمذی عن علی کرم اللہ وجہہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ علیا اللہم ادر الحق معہ حیث دار و اخرج ابو یعلی و الضیاء عن ابی سعید رضی اللہ عنہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الحق مع ذا الحق مع ذا یعنی علیا و اخرج ابن مردویہ عن عائشۃ رضی اللہ عنہا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الحق مع علی یزول معہ حیث ما زال و فی روایۃ اخری عنہا علی مع الحق و الحق معہ و اخرج الطبرانی فی الکبیر عن کعب بن عجرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون بین الناس فرقۃ و اختلاف فیکون ھذا و اصحابہ علی الحق یعنی علیا و اخرج ابو نعیم عن ابی لیلی الغفاری رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال سیکون من بعدی فتنۃ فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب فانہ الفارق بین الحق و الباطل و اخرج ابن مردویہ رضی اللہ عنہا انہا السائقہ جملہا و دخلت دار ابی البصرۃ فقال لہا اخوہا محمد اللہ اتذکرین یوم حدثتنی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال الحق لن یزال و علی مع الحق لن یختلفا و لن یتفرقا قالت نعم و اخرج عن ابی موسی الاشعری رضی اللہ عنہ قال اشہد ان الحق مع علی و لکن مالت الدنیا باہلہا و لقد سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول لہ یا علی انت مع الحق و الحق بعدی معک و اخرج عن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا کان علی علی الحق من اتبعہ اتبع الحق و من ترکہ ترک الحق عہداً معہوداً قبل یومہ ھذا و اخرج شہر بن حوشب قال کنت عند ام سلمۃ رضی اللہ عنہا فسلم رجل فقیل من انت قال انا ابو ثابت مولی ابی ذر قالت مرحبا بابی ثابت ادخل فدخل فرحبت بہ فقالت این طار قلبک حین طارت القلوب مطائرہا قال مع علی بن ابی طالب قالت وفقت و الذی نفس ام سلمۃ بیدہ لسمعت

صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی مع القران والقران مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ولقد
بعثت ابنی عمر وابن اخی عبد اللہ بن ابی امیۃ وامرتھما ان یقاتلا مع علی من قاتلہ ولولا ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم امرنا ان نقر فی حجالنا وفی بیوتنا لخرجت حتی اقف فی صف علی واخرج عن
علی کرم اللہ وجہہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا علی ان الحق معک والحق علی
لسانک وفی قلبک وبین عینیک واخرج عن عبید اللہ بن عبد اللہ الکندی قال حج معاویۃ
فاتی المدینۃ واصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم متوافرون فجلس فی حلقۃ بین عبد اللہ بن عباس وعبد اللہ
بن عمر فضرب بیدہ علی فخذ ابن عباس ثم قال اما کنت احق واولی بالامر من ابن عمک قال ابن عباس
وبم قال لانی ابن عم الخلیفۃ المقتول ظلما قال ھذا یعنی ابن عمر اولی بالامر منک لان ابا ھذا قتل
قبل ابن عمک قال فانصاع عنہ ابن عباس واقبل علی سعد قال وانت یا سعد الذی لم تعرف حقنا
من باطل غیرنا فتکون معنا او علینا قال سعد انی لما رایت الظلمۃ قد غشیت الارض قلت لبعیری
ھخ فانختہ حتی اذا اسفرت مضیت قال واللہ لقد قرأت المصحف بین اللوحین ما وجدت
فیہ ھخ فقال اما اذا ابیت فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول لعلی انت مع
الحق والحق معک قال لتجیئنی بمن سمعہ معک او لافعلن قال ام سلمۃ قال فقام وقاموا معہ حتی دخل علی
ام سلمۃ قال فبدء معاویۃ فتکلم فقال یا ام المومنین ان الکذابۃ قد کثرت علی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم بعدہ فلا یزال قائل قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما لم یقل وان سعدا روی حدیثا زعم
انک سمعتہ معہ قالت ما ھو قال زعم ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لعلی انت مع الحق والحق
معک قالت صدق فی بیتی قالہ فاقبل علی سعد وقال الآن الوم ما کنت عندی واللہ لو سمعت ھذا
من رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما زلت خادما لعلی حتی اموت واخرج الطبرانی فی الاوسط
والصغیر عن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی مع
القران والقران مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض واخرج ابن مردویہ عن عائشۃ رضی
اللہ عنہا ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال الحق مع علی وعلی مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض واخرج الدیلمی عن عمار بن یاسر وابی ایوب رضی اللہ عنہما ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لعمار
یا عمار ان رایت علیا قد سلک وادیا وسلک الناس وادیا غیرہ فاسلک مع علی ودع الناس انہ لن یدلک علی

استقصاء الافحام جلد اول طبع ص ۸۸

علی لدی وان یخرجک من الهدی واخرج الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم من اطاعنی فقد اطاع الله عز وجل ومن عصانی فقد عصی الله ومن اطاع علیا فقد اطاعنی و
من عصی علیا فقد عصانی واخرج الطبرانی فی الکبیر عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی
الله علیه وسلم من فارق علیا فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله وفی روایة الحاکم عن ابی ذر رضی الله عنه
مرفوعا بلفظ من فارقک یا علی فقد فارقنی ومن فارقنی فقد فارق الله وشیخ عبد الحق در رجال مشکوٰة
بترجمهٔ جناب امیر المؤمنین علیه السلام گفته وورد احادیث کثیرة فی حقانیته وعدم مفارقته الحق
فمنها اخرج الحاکم وصححه عن علی رضی الله عنه قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم الی الیمن فقلت یا رسول
الله بعثتنی الی قوم ذوی اسنان وانا شاب اقضی بینهم ولا ادری ما القضاء فضرب فی صدری وقال اللهم اهد قلبه وثبت
لسانه فوالذی فلق الحبة ما شککت فی قضاء بین اثنین واخرج الحاکم بسند صحیح عن ابی سعید الخدری رضی الله
عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعلی انک تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت
علی تنزیله واخرج الطبرانی فی الاوسط والصغیر عن ام سلمة رضی الله عنها قالت سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض واورد
السیوطی فی جمع الجوامع من روایة الحدیث عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انا و
هذا حجة یوم القیامة یعنی علیا واورد من الطبرانی عن سلمان وابی ذر ومن العقیلی فی الضعفا
وابن عدی فی الکامل عن حذیفة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان هذا اول من آمن بی وهو اول من
یصافحنی یوم القیامة وهذا الصدیق الاکبر وهذا فاروق هذه الامة یفرق بین الحق و
الباطل وهذا یعسوب المسلمین والمال یعسوب الظالمین قاله لعلی الی غیر ذلک من الاحادیث
انتهی وابو شکور که بتصریح مجدد الف ثانی در مکتوب دوصد وپنجاه ویکم از جلد اول مکاتیب خویش از اکابر
علمای حنفیه ست در تمهید گفته ثم علی رضی الله عنه کان اماما بعد عثمان لما بایعه الصحابة والناس
من کان حاضرا بالمدینة وتحقق الامر علیه وهو کان اولی واحق لان ما روی عن النبی صلی الله علیه
وسلم قال اللهم ادر الحق مع علی حیث دار وروی ایضا عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال الحق یمشی حیث ما یمشی علی
فالحق معه وهو لم یعمل شیئا قط لوجب الانکار علیه ولم ینکر علیه احد من الصحابة انتهی وشاه ولی الله در ازالة الخفاء
فرموده ما آنکه خلافت حضرت مرتضی رضی الله عنه منعقد شد پس از آنجهت که آنحضرت صلی الله علیه وسلم سعی کردند ارشاد

حضرت مرتضی رضی اللہ عنہ اخرج الحاکم عن ابی ذر قال قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم یا علی من فارقنی
فقد فارق اللہ ومن فارقک یا علی فقد فارقنی واخرج الحاکم عن ام سلمۃ رضی اللہ عنہا سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی
الحوض واخرج الحاکم عن علی قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ علیا اللہم
ادر الحق معہ حیث دار و در کنز العمال مسطور ست یکون بین الناس فرقۃ واختلاف فیکون ہذا
واصحابہ علی الحق یعنی علیا طب عن کعب بن عجرۃ (ای الطبرانی فی المعجم الکبیر) و در مودۃ القربی تصنیف سید علی ہمدانی مسطور
ست عن جابر رضی اللہ عنہ عن النبی اول ثلمۃ فی الاسلام مخالفۃ علی و ابراہیم بن عبد اللہ یمنی
شافعی در کتاب الاکتفا گفتہ فصل فیما جاء من الاخبار ان علی بن ابی طالب علی الحق عن ام المومنین ام سلمۃ
رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی مع القرآن والقرآن مع علی اخرجہ ابو یعلی
فی المسند والضیاء فی المختارۃ وعن ابی سعید رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الحق مع ذا الحق مع ذا مشیرا الی علی بن ابی طالب اخرجہ ابو یعلی فی المسند والضیاء فی المختارۃ
وعن کعب بن عجرۃ رضی اللہ عنہ ان رسول اللہ ص قال سیکون بین یدی الساعۃ فرقۃ واختلاف
فیکون ہذا مشیرا الی علی بن ابی طالب واصحابہ علی الحق اخرجہ الطبرانی فی الکبیر وعن ابی لیلی الغفاری
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیکون بعدی فتنۃ فاذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب
فانہ الفاروق بین الحق والباطل اخرجہ ابو نعیم فی المعرفۃ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لعلی بن ابی طالب اما انک ستلقی بعدی جہدا قال فی سلامۃ
من دینی قال نعم اخرجہ الحاکم فی المستدرک ونیز در کتاب الاکتفا میگوید وعنہ یعنی ان علی رضی اللہ
عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان تقول فیک طوائف من امتی ما قالت
النصاری فی المسیح لقلت فیک قولا لا تمر بملاء الا اخذوا من تراب نعلیک و فضل طہورک
یستشفون بہ ولکن حسبک ان تکون منی بمنزلۃ ہارون من موسی الا انہ لا نبی بعدی وانک
تبرئ ذمتی وتقاتل علی سنتی وانک فی الآخرۃ معی وانک علی الحوض خلیفتی وانک اول من یکسی
وانک من داخل الجنۃ من امتی وان محبیک علی منابر من نور مبیضۃ وجوہہم اشفع لہم و
یکونوا غدا جیرانی وان حربک حربی وسلمک سلمی وسرک سری وعلانیتک علانیتی وان ابراہی

[یکونون]

ونسیرة صدرك كسريرة صدرك وان ولدك ولدی وانت منجز عداتی وان الحق معك وعلى
لسانك وفی قلبك وبین عینیك والایمان مخالط لحمك ودمك كما خالط لحمی ودمی وانه لن يرد
علی الحوض مبغض لك ولا یغیب عنك محب لك حتى ترد الحوض معی قال فخر علی رضی الله عنه
ساجدا ثم قال الحمد لله الذی انعم علی بالاسلام وعلمنی القرآن وحببنی الی خیر البریة
خاتم النبیین وسید المرسلین احسانا منه وتفضلا علی انتهی ابن سبع الاندلسی فی کتاب الشفاء
ومرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در کتاب نزل الابرار که دران محض احادیث صحاح را ذکر کرده در فصل اول
از باب اول که التزام موضوع سنت برای احادیثی که علمای اعلام اهلسنت در صحت آن اختلاف
نکرده اند گفته اخرج ابو یعلی والضیاء عن ابی سعید رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الحق
مع ذا الحق مع ذا یعنی علی بن ابیطالب و در کنز العمال مسطور است الحق مع ذا الحق مع ذا یعنی علیا
ع ض عن ابی سعید و در مودة القربی تصنیف سید علی همدانی مسطور است عن ابن عباس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابن عباس علیك بعلی فان الحق علی لسانه وان الفراق مجانبه انهما
قفل الجنة ومفتاحها قفل النار ومفتاحها به یدخلون الجنة وبه یدخلون النار و اخطب اصفهانی در
کتاب المحاضرات در فضائل جناب امیر علیه السلام میفرماید وقال صلی الله علیه وسلم الحق مع علی وعلی
مع الحق لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وابن حجر در صواعق گفته الحدیث الحادی والعشرون اخرج
الطبرانی فی الاوسط والصغیر عن ام سلمة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لا یفترقان حتی یردا علی الحوض وجناب مصنف عفی عنه
فریدا وان المفتی وران جناب سبحان علیخان اعلی الله مقامه فی فرادیس الجنان در جواب شرح
استفتای خود در ذکر احادیث فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام که اهلسنت در باب آن نقصان
تشنیع بکار برده اند فرموده چهارم حدیث الحق مع علی وعلی مع الحق یدور حیثما دار روایت میکنند الخ
وچون جناب فاروق در ذیل این حدیث الزام مخالفت ان بر اهلسنت بجهت متابعة عبید الله بن عمر
باتباع معاویه با جناب امیر المومنین علیه السلام نموده لهذا فاضل شیخ الاسلام در ایضاح از کلام
تصریح بباغی و مرتکب کبیره بودن معاویه نقل کرده میگوید هر گاه حال رئیس لغات نزد ما چنین باشد
پس حال توابعه فلیت شعری کیف یلزم علینا مع هذا التصریح مخالفة ذلك الحدیث الصحیح

و در شرح فروع جواب این حدیث گفته این حدیث بر سر و چشم اهل ایمان نشست و مخالفت بآن ابطال و بلنست
استعجاب فرمودان انتهی و حاکم در مستدرک میگوید اخبرنا ابوبکر محمد بن عبد الله الحفید حدثنا احمد
بن محمد بن نصر حدثنا عمرو بن طلحة القناد الثقة المامون حدثنا علی بن هشام بن البرید عن
ابیه قال حدثنی ابو سعید التیمی عن ابی ثابت مولی ابی ذر قال کنت مع علی رضی الله عنه یوم الجمل
فلما رأیت عائشة واقفة دخلنی بعض ما یدخل الناس فکشف الله عنی ذلک عند صلوة الظهر فقاتلت
مع امیر المؤمنین فلما فرغ ذهبت الی المدینة فاتیت ام سلمة فقلت انی والله ما جئت اسئل طعاما
ولا شرابا ولکنی مولی لابی ذر فقالت مرحبا فقصصت علیها قصتی فقالت این کنت حین طارت
القلوب مطائرها قلت الی حیث کشف الله ذلک عنی عند زوال الشمس قال احسنت سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول علی مع القرآن والقرآن مع علی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض هذا
حدیث صحیح الاسناد و ابو سعید التیمی ثقة مامون ولم یخرجاه اخبرنا احمد بن کامل حدثنا
ابو قلابة حدثنا ابو عتاب بن حماد حدثنا المختار بن نافع التیمی حدثنا ابو حیان التیمی عن ابیه عن علی رضی الله عنه
قال قال رسول الله رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار هذا حدیث صحیح علی شرط الشیخین
ولم یخرجاه اینهمه روایات و احادیث دلالت صریحه دارد برآنکه حق هرگز مفارقت از جناب امیر المؤمنین علیه السلام
نکرده و آنجناب در افعال و اعمال خویش برحق و صواب بود پس مقالات آنجناب هم عین حق و
صواب باشد جای استحیاست که اهل سنت که امام و مقتدای ایشان ابو موسی اینهمه نصوص
را باطاعت نصوص پس پشت انداخته نرد دغا با مولی کل مؤمن و مؤمنة باخته نظر بر حطام دنیا انداخته علم
خلاف و شقاق برافراخته مبالغه در کذب و بهتان ساخته معاذ الله نصرت آنحضرت را خلاف حق و نهایت
قبیح و شنیع پنداشته و طرفه تر آنست که بنابر روایات طراز المحدثین ابن مردویه در مفتاح النجا مذکور است
خود ابو موسی شهادت داده بآنکه حق با جناب امیر المؤمنین علیه السلام است لکن [illegible] یعنی
مردم بسبب این دنیای فانی و بسبب لذت نفسانی نوای جاودانی را ترک کردند و عقاب و عذاب جاودانی پسندیدند که مخالفت
جناب امیر المؤمنین علیه السلام برگزیدند و دیده و دانسته از حق اعراض نموده بباطل گرویدند و شاید همین قصه را
بجلیه ارشاد سرور عباد علیه و آله الامجاد الاف التحیة الی یوم التناد بمحلی پیراسته گفته که من شنیدم از جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم که میفرمود علی با حق است و حق با او هست پس از این ثابت ظاهر شد

استقصاء الافحام جلد اول

۹۲

که ابوموسی با وصف حصول علم بحقیت جناب امیر المومنین علیه السلام بسبب بیان نبی ثقلین یاد داشتن اعراض از
ثواب پروردگار و عدم استحیا از جناب رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار نصرت جناب امیر المومنین را ترک
نموده و بمزید بغض و عداوت بران اکتفا نکرده دیگران را هم از اعانت آنحضرت باز داشته و بسبب غایت
بی دینی و غلبه وساوس شیطانی پا از مضمار عیب و ذم انتصار سرور اهل بیت اطهار بنهاده داد وقاحت و کذب
و بهتان و اضلال داده استدلال بر عیب و مذمت نصرت آنحضرت و منع قتال ناکثین بحدیث ستکون
فتنة یکون القاعد فیها خیر من القائم والماشی خیر من الراکب نموده و بدیهی ست که این استدلال بدان
می ماند که کسی باحادیث داله بر منع ایذاء خلق و احادیث داله بر امر برفق و مدارات با مردم استدلال کند
بر ممنوعیت و مذمت و عیب جهاد کفار و توهین منافقین و معاذ الله بر خود جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم طعن را متوجه سازد که آنحضرت بر خلاف این احادیث خلق خدا را کشته و ایشان را ایذا رسانیده و رفق و
مدارات را ترک فرموده ولله الحمد که بطلان این استدلال که صریح اضلال ست باعتراف خود ابوموسی
و تصریح صریح نصوص سرور اهل خصوص واضح و ظاهر شده و نیز عمار بن یاسر بطلان آن بمشافهه ابوموسی
ظاهر فرموده و بیان کرده که خطاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم در این حدیث خاص با بوموسی
متوجه بود آن خائن امانت و دیانت را ترک کرده تحریف الکلم عن مواضعه نموده این حدیث را
در باب ترک نصرت و اعانت جناب امیر المومنین و منع قتال مخالفین آنحضرت فرود آورده در
کنز العمال مسطورست عن ابی مریم قال سمعت عمار بن یاسر یقول یا ابا موسی انشدک الله الم
تسمع رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار وانا سائلک
عن حدیث فان صدقت والا بعثت علیک من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم من
یقررک به انشدک الله الیس انما عنی رسول الله صلی الله علیه وسلم انت نفسک فقال
انها ستکون فتنة بین امتی انت یا ابا موسی فیها نائما خیر منک قاعدا وقاعدا خیر منک ماشیا
فخصک رسول الله صلی الله علیه وسلم ولم یعم الناس فخرج ابوموسی ولم یرد علیه شیئا کرای رواه ابو یعلی فی المسند
وابن عساکر و از اعظم دلائل بغض و عداوت ابوموسی و براهین قطعیه بر ضلال و نفاق و فرط عناد و
شقاق او آنست که آن بی تمیز سفاهت نتاج در قضیه تحکیم بسبب مزید خلاعت خلع جناب امیر المومنین علیه السلام از خلافت نموده
و ضلالت و جهالت و خباثت و عداوت و [illegible] و اهانت و شقاوت و خسارت را بنهایت قصوی رسانیده

واین قصه از غرایب مشتهرات است احتیاج استناد ندارد و ابن عبد البر بغایت شنیع عبارت تصریح بآن شنیع کرده

بالاجمال بآن اشاره نموده لیکن دیگر ائمه سنیه بتصریح تمام ذکر آن نموده اند عبارت یوسف بن قزغلی سبط

ابن الجوزی که مناقب و محامد او سابقا شنیدی قبل ازین مذکور شد لیکن بسبب طول مقام باز نقل میشود و قال فی

قصة التحکیم فقال عمرو یعنی لابی موسی قد اردت ان تبایع معاویة فابیت فهلم بنا نخلع علیا

ومعاویة و نجعل الامر شوری یختار المسلمون من شاؤا و قیل ان الذی ابتدأ بذلک ابو موسی فقال

عمرو نعم ما رأیت واخبر الناس انا اتفقنا علی امر فیه صلاح هذه الامة ثم قال یا ابا موسی قم فتکلم

فقال ابو موسی قم انت فقال انت صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم ولا اسبقک الکلام قبلک فقال

عبد الله بن عباس ویحک یا عبد الله بن قیس والله انی اظن ابن النابغة قد خدعک ان کان امر

ربما اتفقتما فقال انا قد اتفقنا وقال ایها الناس انا نظرنا فی هذا الامر فلم نر اصلح للامة من خلع علی ومعاویة

و یستقبل الامة بهذا الامر فیولوا علیهم من احبوا و انی قد خلعتهما انتهی و میرزا محمد بدخشانی در

مفتاح النجا گفته و اتفق الحکمان علی ان یخلعا علیا و یختار المسلمین خلیفة یرضونه فقدم عمرو

ابا موسی بمکیدة منه فتکلم ابو موسی و خلع علیا ثم تکلم عمرو و اقر معاویة و بایع له و تفرق الناس

علی هذا انتهی و یافعی در مرآة الجنان در وقائع سنه سبع و ثلاثین میگوید روی انه اجتمع فی رمضان ابو موسی

الاشعری و من معه من الوجوه و عمرو بن العاص و من معه کذلک بدومة الجندل للتحکیم

فخلا عمرو بابی موسی وقال له تکلم قبلی فانت افضل و اکبر سنا منی و اری ان نخلع علیا و معاویة

و یختار المسلمون لهم رجلا یجتمعون علیه فوافقه علی هذا ولم یشعر بخدعه فلما خرجا

تکلم ابو موسی و تکلم بخلعهما فقال عمرو بن العاص اما بعد فان ابا موسی قد خلع علیا و قد وافقته

و ولیت معاویة و قیل انهما اتفقا علی ان یصعد ابو موسی علی المنبر و ینادی یا معشر المسلمین اشهدوا علی انی

قد خلعت علیا من الخلافة کما خلعت خاتمی هذا ففعل ذلک واخرج خاتمه من اصبعه و رمی به

الیهم و عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة و السیاسة گفته ثم ان عمرا واعد ابا موسی

بالغد و جماعة الشهود فقال یا ابا موسی ناشدتک الله من احق بهذا الامر من وفی او من غدر

قال ابو موسی من وفی قال ناشدتک بالله ما تقول فی عثمان قال ابو موسی قتل عثمان مظلوما

قال عمرو فما الحکم فیمن قتله قال ابو موسی یقتل بکتاب الله قال فمن یقتله قال اولیاء عثمان

قال فان الله تبارك وتعالى يقول في كتابه ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لوليه سلطانا
قال فهل تعلم ان معاوية من اولياء عثمان قال نعم قال عمرو للقوم اشهدوا وقال ابوموسى
للقوم اشهدوا على ما يقول عمرو ثم قال ابوموسى لعمرو قم يا عمرو فبلغ الناس ما اجتمع عليه رأيي ورأيك
واتفقنا عليه قال عمرو سبحان الله اقوم قبلك وقد قدمك الله قبلي في الايمان والهجرة وانت وافد
اهل اليمن الى رسول الله ووافد رسول الله اليهم فبك هداهم الله وعرّفهم شرائع دينه
وسنة نبيه وصاحب مقاسم ابي بكر وعمر ولكن انت قم فقل ثم اقوم فاقول فقام ابوموسى رضي الله عنه فحمد الله
ثم قال ايها الناس ان خير الناس للناس خيرهم لنفسه واني لا اهلك ديني بدنيا غيري ان هذه
الحرب قد اكلت العرب واني قد رأيت وعمرو ان نخلع عليا ومعاوية ونجعلها لعبد الله بن عمر فانه
لم يبسط في هذه الحرب يدا ولا لسانا ونور الدين علي بن محمد الصباغ الفقيه المالكي كه ترجمه او از كتاب
ضوء اللامع سابقا منقول شد در كتاب فصول مهمه كه در تصنيف شاهي جابجا ازان روايات نقل كرده مذكور
ولما اراد عمرو بن العاص اباموسى على معاوية وعلى ابنه عبد الله وابى موسى منه اراد
ابوموسى عمرا على تولية الخلافة لعبد الله بن عمر رضي الله عنهما وابى عمرو منه ثم قال له هات
رايا غير هذا فقال ابوموسى ارى ان نخلع هذين الرجلين عليا ومعاوية ونجعل
الامر شورى فيختار المسلمون لانفسهم من احبوا فقال عمرو الرأي ما رايت فاقبلا على الناس
وهم مجتمعون ينتظرون ما يتفقان عليه فقال عمرو تكلم يا اباموسى واخبرهم ان رأينا اتفق
فقال ابوموسى ايها الناس رأينا قد اتفق على امر نرجو ان يصلح الله تعالى به امر هذه الامة ويلم
شعثها ويجمع كلمتها فقال عمرو صدق ابوموسى وبرّ فيما قال تقدم يا اباموسى فتكلم فقام اليه عبد الله
بن عباس وقال له يا اباموسى انك ان كنت وافقته على امر فقدمه يتكلم به قبلك فانه [illegible]
لك واني لا امن ان يكون قد اعطاك الرضا فيما بينك وبينه فاذا قمت في الناس خالفك فقال
ابوموسى قد تواقفنا وتراضينا وما انت والعمل ذلك وكان ابوموسى رجلا سليم القلب فتقدم فحمد الله
واثنى عليه ثم قال ايها الناس انا قد نظرنا في امر هذه الامة فلم نر اصلح لامرها ولا الم لشعثها من
امر اجتمع رأيي ورأي عمرو عليه وهو ان نخلع عليا ومعاوية ويستقبل هذه الامة هذا الامر
فيولوا عليهم من احبوا واختاروا واني قد خلعت عليا ومعاوية فاستقبلوا امركم وولوا عليكم من

رایتموه اهلا لذلک و در تاریخ خمیس مسطورست ولما تمّم الفریقان القتال تداعیا الی الحکومة فرضی علی و اهل الکوفة بابی موسی الاشعری و رضی معاویة و اهل الشام بعمرو بن العاص فاجتمع الحکمان بدومة الجندل واتفقا علی ان یخلعاهما معا و یختار المسلمون خلیفة یرضوا به و قد علن لغلا ان الحکمان یومئذ عبد الله بن عمر بن الخطاب کان افی دول الاسلام ثم اجتمعا بالناس و حضر معاویة و لم یحضر علی فبدأ ابوموسی فخلع علیا ثم قام عمرو و قال خلعت علیا کما خلعه و اثبت خلافة معاویة و در روضة الاحباب مذکورست ابوموسی برپای جست و خطبه بگفت و بعد از حمد و ثنای باریتعالی گفت ایمردمان بدانید که بهترین خلق آنکس باشد که دل برکار خود نهد و تن خویشتن را غم خورد و بدانید که درین جنگ که علی بن ابیطالب و معاویة بن ابی سفیان کردند چندین هزار خلق کشته شد اکنون من درین کار کلمه اندیشه کرده ام و رای زده که بعضی از صلاح کافه مسلمانانست تا آتش فتنه فرو نشیند و خون مسلمانان که زنده اند ناریخته بماند رای من انست که علی و معاویه را از خلافت خلع کنیم و ایشان را ازین کار بیرون آریم و زمام این امر بزرگ و مهم نازک بکف کفایت عبد الله بن عمر بسپاریم که او مردی سخت بزرگوارست و دست و زبان خویشتن ازین جنگ نگاه داشته است ایمردمان بدانید و آگاه باشید که من علی بن ابیطالب را از خلافت چنانکه انگشتری خویشتن را از انگشت بیرون آوردم و انگشتری از انگشت خویشتن برکشید و خاموش گشت انتهی ازین عبارت واضح و لایح ست که ابوموسی جناب امیرالمومنین و سید الوصیین و امام الائمة الطاهرین و اشرف اهلبیت معصومین صلوات الله علیه و علیهم اجمعین را معاذ الله لائق خلافت و امامت و ریاست و سیاست ندانسته آنجناب را علی رؤس الاشهاد از خلافت خلع کرده و انگشتری را از دست نحس نحس خود برآورده بخلع خاتم خلع آن امام محترم را تشبیه داده بنهایت استخفاف و اهانت فاتح باب ولایت مزین و ساده صلابت بان کشاده و هیچ مسلمی بعد سماع این عبارت پرشنار که غایت بغض و عداوت و در ضلال و نفاق و کفر و هلاک ابوموسی ارتیاب نخواهد کرد و اگرچه از حیا و انصاف حضرات اهلسنت عجب نیست که برای توجیه و تاویل این ضلال صریح و عناد قبیح هم مستعد و آماده شده تکلفات سخیف و تمحلات رکیک قلوب اهل ایمان خسته و نمک بر جراحات ارباب انصاف پاشند لیکن بعنایت الهی اکثر وجوه سابقه که برای اثبات شناعت مخالفت او و قتال ناکثین ذکور شد برای دفع این توهم باطل کافی ست معهذا بعض دلایلیکه ازان بصراحت ذم و ملام ابوموسی شنیعه بالخصوص در اشعریت باید شنید از انجمله آنست که جناب امیرالمومنین علیه السلام هم عیب و طعن او ابوموسی و عمرو بن العاص

که در قضیه تحکیم اسخاط علیم حلیم و ارضای شیطان لئیم نمودند بتصریح تمام ارشاد فرموده ابن صباغ در فصول مهمه
بعد ذکر قصه تحکیم میفرماید فخرج ابن عباس و شریح بن هانی الی علی و اخبراه بالخبر فقام فی الکوفة فخطبهم
فقال الحمد لله وان اتی الدهر بالخطب الفادح والحدثان الجلیل واشهد ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله اما بعد فان المعصیة تورث الحسرة وتعقب الندامة وکنت امرتکم فی هذین
الرجلین وفی هذه الحکومة امری فابیتم ونخلتکم رایی فما الویتم فکنت انا وانتم کما قال اخو
هوازن امرتهم امری بمنعرج اللوی ؛ فلم یستبینوا الرشد الا ضحی الغد ؛ اما ان هذین الرجلین الذین
قد اخترتموهما حکمین قد نبذا حکم القرآن وراء ظهورهما واحییا ما امات القرآن واتبع کل واحد منهما هواه
بغیر هدی من الله فحکما بغیر حجة بینة ولا سنة مضیئة واختلفا فی حکمهما وکلاهما لم یرشدا
فاستعدوا وتاهبوا للمسیر الی الشام ازین خطبه شریفه جناب امیر المومنین علیه السلام ثابت است که آنجناب از
قضیه تحکیم بنهایت متاذی و متالم شده و آنرا الخطب فادح و حدثان جلیل موسوم فرموده پس در عداوت
و شقاوت ابوموسی احدی از ارباب الباب ارتیاب نخواهد کرد و نیز آنجناب بتصریح تمام ارشاد فرموده که
این هر دو مرد یعنی ابوموسی و عمرو بن العاص حکم قرآن را پس پشت انداختند و چیزی که قرآن مرده ساخته
زنده کردند و هر یک از ایشان اتباع هوای خود بغیر هدایت خدا نمودند و بغیر حجت بینه و سنت مضیه حکم
کردند و هر دو را بوصف مخالفت در حکم خود برشد و صواب نرسیدند و سبط ابن الجوزی هم این خطبه بلیغه
جناب امیر علیه السلام را در تذکره خواص الامة بتغییر یسیر ذکر فرموده چنانچه سابقا گذشت در اینجا
باز ذکر کرده میشود قال سبط ابن الجوزی قال الشعبی ولما انفصل الحکمان عن دومة الجندل
عزم علی کرم الله وجهه و رضی الله تعالی عنه علی قتالهم فقام خطیبا وقال ایها الناس قد
کنت امرتکم بامری فی هذه الحکومة فخالفتمونی وعصیتمونی وقد علمتم ان المعصیة تورث
الندم فکنت انا وانتم کما قال اخو هوازن ؛ امرتکم امری بمنعرج اللوی ؛ فلم تستبینوا الرشد الا ضحی الغد ؛ الا
الا ان هذین الحکمین قد نبذا کتاب الله وراء ظهورهما فاماتا ما احیی القرآن واحییا ما امات
القرآن واتبع کل واحد منهما هواه بغیر هدی من الله فحکما بغیر حجة بینة ولا سنة ماضیة وکلاهما
لم یرشدا فبرئ من الله ورسوله وصالح المومنین فاستعدوا للجهاد انتهی ازین خطبه شریفه که
شعبی امام اهلسنت بالقطع والحتم والجزم آنرا روایت کرده واضح است که ابوموسی از اعدای مخالفین جناب

۹۷

امیر المومنین علیه السلام بود و حکم قرآن را پس پشت انداخته و اتباع هوا و خواهش نفس شوم پیش گرفته و بغیر حجت حکم کرده شد و صواب و ارشد و ارسیده و از خدا و رسول و صالح المومنین بری و بیزار گردیده و کفی بذلک شنا و فضاحة

و فخارا لاهل السنة حیث جعلوا هذا المذموم الملوم الخائن المائن الفاسق الفاجر الغادر النابذ لحکم القرآن المحیی ما اماته و الممیت ما احیاه و التابع لهواه المردی و التارک لهداه المنجی و الحاکم بغیر حجة و القاضی بغیر سنة و البریٔ من الله و رسوله و صالح المومنین و التابع لاغواء الشیطان الرجیم اللعین اماما و ملجأ و سندا و کهفا و مرجعا و معتمدا و نیز جناب امیر المومنین علیه السلام معایب و مثالب ابوموسی و عمرو بن العاص بمخاطبه خوارج بیان فرموده در فصول مهمه مذکورست ثم ان علیا خرج الیهم اعنی الخوارج بنفسه فقال لهم ایها العصابة التی اخرجها عداوة المراء و اللجاج و صدها عن الحق اتباع الهوی و اللجاج ان انفسکم الامارة بالسوء سولت لکم فراقی لهذه الحکومة التی انتم ابتداتموها و سالتموها و انا لها کاره و انبأتکم ان القوم انما فعلوه مکیدة فابیتم علیّ اباء المخالفین و عندتم عنادا العاصین حتی صرفت رایی الی رایکم رای معاشرهم و الله صغار الهام سفهاء الاحلام فاجمع رای رؤساءکم و کبراءکم ان اختاروا رجلین فاخذنا علیهما ان یحکما بالقرآن و لا یتعدیاه فتاها و ترکا الحق و هما یبصرانه فبینوا لنا بم تستحلون قتالنا و الخروج عن جماعتنا ثم تستعرضون الناس تضربون اعناقهم ان هذا لهو الخسران المبین این ارشاد باسداد دلالت واضحه وارد بر نهایت ذم و عیب و لوم و ملام و جرح و قدح ابوموسی که بتصریح آنجناب او و عمرو بن العاص با وصفیکه بر ایشان حکم بالقرآن و عدم تعدی از آن لازم بود سر گشته شدند و ترک حق نمودند و حالانکه آنرا بچشم میدیدند و علامه عبد الرحمن بن الجوزی هم عیب و مذمت ابوموسی و عمرو بن العاص بمخالفت کتاب خدا و اتباع هوی از جناب امیر المومنین علیه السلام بقطع و جزم نقل نموده چنانچه در کتاب تلبیس ابلیس گفته و کتب الیهم یعنی الخوارج علی رضی الله عنه اما بعد فان هذین الرجلین اللذین ارتضینا حکمین قد خالفا کتاب الله و اتبعا اهواءهما و نحن علی الامر الاول بالجمله در کفر و ضلال و هلاک و خسران ابوموسی که بخلع جناب امیر المومنین علیه السلام از خلافت خلع ربقه اسلام نموده احدی از ارباب ایمان ارتیاب نخواهد کرد و اگر متعصبین جاحدین بر عصبیت چشم بصیرت بسته راه انکار سپارند و رو بتسویل تاویل علیل و ترویج جهالت و ضلالت آرند و همت با خفاء حق و تزیین باطل گمارند احادیث صریحه را در کفر و ضلال و هلاک متخلف از ولا و اتباع جناب امیر المومنین علیه السلام

ط
عداوة التی الی ما هلتمن
ادو المجاعة ۱۲۶

ن
صدها

ظ
لا یتعدیاه

۹۸

که موجی ازان سابقاً مذکور شد پس پشت انداختند و اعراض از مدلول صریح آنکه باعتراف ائمه ایشان ثابت
ست سازند احادیث دیگر که ازان ضلالت و هلاک منکر امامت سلطان مطلق ثابت میشود ملاحظه نمایند
که اگر از فضائل خاصه جناب امیر المومنین علیه السلام قطع نظر کنند و آنحضرت را مثل سائر سلاطین پندارند
باز هم چاره از تضلیل ابوموسی بسبب خلع آنجناب از خلافت نخواهند یافت در کنز العمال مذکور ست
السلطان ظل الله فی الارض فمن اکرمه اکرمه الله تعالی ومن اهانه اهانه الله تعالی طب هب
عن ابی بکرة ونیز در کنز العمال مسطور ست انه کائن من بعدی سلطان فلا تذلوه فمن اراد ان یذله فقد خلع
ربقة الاسلام من عنقه ولیس بمقبول منه حتی یسد ثلمته التی ثلم ثم یعود فیکون فیمن یعززه
حم هب عن ابی ذر ونیز دران کتاب ست انه سیکون بعدی سلطان فاعزوه فانه من اراد ذله ثغر فی
ثغرة الاسلام ولیست له توبة الا ان یسدها ولیس بسادها الی یوم القیامة تخ فی تاریخه
والرویانی عن ابی ذر ونیز در کنز العمال مسطور ست ما من قوم مشوا الی السلطان لیذلوه الا اذلهم الله
قبل یوم القیامة ن عن حذیفة ونیز دران مسطور ست من خلع یدا من طاعة لقی الله تعالی یوم القیامة
لا حجة له ومن مات ولیس فی عنقه بیعة مات میتة جاهلیة حم م ق عن ابن عمر ونیز دران
مذکور ست من اطاعنی فقد اطاع الله تعالی ومن عصانی فقد عصی الله تعالی ومن یطع الامیر
فقد اطاعنی ومن یعص الامیر فقد عصانی حم ق ن هـ عن ابی هریرة بمفاد این روایات
ابوموسی ذلیل و خوار و محروم از اکرام پروردگار و مستوجب عذاب نار و خالع ربقهٔ اسلام و داخل زمرهٔ
ملحدین لئام و مفسد فی الدین و مستوجب اذلال و توهین و عاصی و مخالف خدا و رسول و میت بموت
قوم ظلوم و جهول در فصل الخطاب کان ابو محمد سهل بن عبد الله یقول من انکر امامة
السلطان فهو زندیق ومن دعاه السلطان فلم یجب فهو مبتدع ومن اتاه من غیر دعوة فهو جاهل
انتهی بنابرین ابوموسی کافر زندیق و ملحد بالتحقیق و مبتدع فی الدین و خارج از جملهٔ مومنین و مسلمین خواهد بود که
انکار امامت سلطان وقت خود که جناب امیر المومنین علیه السلام بودند نمود و بر جسارت و خسارت خلع
آنحضرت با اهانت و استخفاف آنجناب تمام از خلافت کرده حرفی دیگر کسی نفرین و تضعیف باید شنید که شاه عبد العزیز
تصریح فرموده اند باینکه لیاقت حضرت امیر المومنین علیه السلام برای خلافت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم از ضروریات دین ست که از روی احادیث و آیات قطعیه متواتره ثابت شده و منکر آن

باجماع اهلسنت کافر پس ابوموسی که خلع جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خلافت نموده بلا شبهه کافر
منکر ضروری دین و جاحد احادیث و آیات قطعیه متواتره باشد حالا عبارت شاهصاحب باید شنید و دست
تحیر بر ثبوت کفر چنین صحابی جلیل از کلام آن حبر نبیل باید گزید در باب دوازدهم تحفه میفرماید بالجمله اجماع
اهلسنت بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر یا منکر بهشتی بودن ایشان یا منکر لیاقت خلافت ایشان یا اوصاف
دینی مثل علم و عدالت و تقوی و دیگر ... کافر است و چون اینچنین در حق خوارج نهروان بالقطع بثبوت
پیوسته آنها را کافر میگویند و دیگران هرگز بثبوت نرسیده انها را تکفیر نمیکنند انتهی پس بتنقیح مذهب
اهلسنت درین باب موافق اصول ایشان نیز اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافر است و علو درجه
ایمان حضرت امیر و بهشتی بودن ایشان و لائق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره
ثابت است پس منکر این امور کافر باشد انتهی و ابوموسی محض تخلیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام از خلافت
اکتفا نکرده از غایت وقاحت و بیحیائی بناء تخلیه نفی دین هم از جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده فض الله
فاه و جعل النار مثواه در رسالة تفریح الاحباب فی مناقب الآل و الاصحاب که حسن علی محدث تلمیذ شاه عبد العزیز
که [illegible] هم [illegible] تعظیم او [illegible] از [illegible] خوش کرده مذکور است قال الواقدی فلما
اجتمعوا قال عمرو لابی موسی الست تعلم ان عثمان قتل مظلوما قال بلی قال الست تعلم ان معاویة
ولی ثاره والله تعالی یقول ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا فما یمنعک من معاویة
و بیته فی قریش کما علمت و هو کاتب رسول الله صلی الله علیه و سلم و اخته ام حبیبة زوج رسول الله صلی الله
علیه و سلم فان خشیت ان یقال [illegible] فقال له ابوموسی اتق الله یا عمرو فان هذا الامر انما
هو بالدین ولو کان بالشرف لکان علی اولی به وکیف اولی معاویة وادع المهاجرین والانصار الاولین
ازین عبارت بوضوح ظاهر است که ابوموسی معاذ الله جناب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] تدین نیست
دیده که او در جواب خواست عمرو عاص تولیت معاویه گفته که امر خلافت منوط بدین است و اگر منوط بشرف
یعنی شرف نسب می‌بود البته علی اولی بآن بود و آن دلالت واضحه دارد بر آنکه جناب امیر المؤمنین
علیه السلام جز شرف نسب نزد او بالکل از وجوه فضل دینی که موجب استحقاق خلافت است معاذ الله
نداشت و علیکم مهاجرین و انصار بناء تخلیه از آنحضرت بهتر بودند پس این کلام بصراحت تمام دلالت دارد
بر نفی استحقاق آنجناب برای خلافت و هم نفی دین از آنحضرت و هر یک ازان برای اثبات کفر ابوموسی

۱۰۰

ابوموسی الی ستة وکتاب فصول مهمه سطور ست ولما اجتمعا للحکومة وتفاوضا فی الکلام
کان من کلام عمرو بن العاص ان قال لابی موسی الم تعلم ان عثمان قتل مظلوما قال اشهد
قال الم تعلم ان معاویة وآل معاویة اولیاءه قال اعلم قال فما یمنعک من تولیته وبیته فی
قریش کما علمت فان خفت ان یقول الناس لیس له سابقة فقل وجدته ولی عثمان الخلیفة المقتول
ظلما وهو طالب بدمه مع ما له من حسن السیاسة والتدبیر وهو اخو ام حبیبة زوج النبی
صلی الله علیه وسلم وکاتب وحی النبی صلی الله علیه وسلم وعرض له بسلطان فقال ابو موسی
یا عمرو اتق الله واما ما ذکرت من شرف معاویة فان الشرف لاهل الدین والفضل مع انی
لو کنت معطیه افضل قریش شرفا اعطیته علی بن ابی طالب ازین عبارت هم ثابت است که
ابوموسی جناب امیر المومنین علیه السلام را پناه بخدا از اهل دین نمیدانسته زیرا که و بجواب عمرو عاص که شرف معاویه
بیان کرده و تولیه او خواسته گفته که شرف برای اهل دین وفضل ست واگر خلافت را بافضل قریش از روی شرف
می دادم علی بن ابی طالب را می دادم پس ثابت شد که ابوموسی معاذ الله جناب امیر المومنین علیه السلام را الائق خلافت
نمیدانسته و شرف آنحضرت را از قبیل شرف اهل دین وفضل که موجب استحقاق خلافت باشد نمیدانسته
و اینهمه که مذکور شد اگرچه برای اثبات کفر وضلال و نفاق و هلاک ابوموسی کافی ست لکن حقیر باثبات میرسانم
که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم او را لعنت فرموده و او را خارج از اهل سلام نموده علامه نحریر جامع
محاسن و مفاخر و حاوی معالی و مآثر صاحب فضل اسمی و علو باهر علی بن الحسن بن عساکر یافعی در مرآة الجنان نوشته
الفقیه الامام المحدث البارع الحافظ المتقن الضابط ذو العلم الواسع شیخ الاسلام و
الشام ناصر السنة وقامع البدعة زین الحفاظ وبحر العلوم الزاخر جلیل الحفظ متین المتقن له بالدرایة
العارف بالصنعة ثقة الدین ابو القاسم علی بن الحسین بن هبة الله بن عساکر الذی اشتهر فی زمانه بعلو
ولم یر مثله فی اقرانه الجامع بین المعقول والمنقول والمیز بین الصحیح والمعلول کان محدث الشام
ومن اعیان الفقهاء الشافعیة غلب علیه الحدیث واشتهر به وبالغ فی طلبه الی ان جمع منه
ما لم یتفق لغیره جال وطوف وجاب البلاد ولقی المشایخ وکان رفیق الحافظ ابی سعد عبد الکریم
ابن السمعانی فی الرحلة وکان ابو القاسم المذکور حافظا دینا جمع بین معرفة المتون والاسانید سمع
ببغداد فی سنة عشر وخمسمائة من اصحاب البرمکی والتنوخی والجوهری ثم رجع الی دمشق ثم رحل

الی خراسان ودخل نیسابور وهراة واصبهان والجبال صنف التصانیف المفیدة فی التاریخ وقال بعض اصحابه امام بالحدیث والتواریخ ساد اهل زمانه فی الحدیث ورجاله وبلغ فیه الی الذروة العلیا ومن تصفح تاریخه علم منزلة الرجل فی الحفظ قلت من تأمل تصانیفه وجدها الجملة علی انه فی الحفاظ الذی یعطی المیل بجودة الفهم والبلاغة والایضاح والتحقیق وفضائل محمد الزائد والمحاسن کل ما اشتهر به الامام الحافظ ابن النجار فی تاریخه فقال الامام المحدث فی ثقته وما انتهت الیه الریاسة فی الحفظ والاتقان والمعرفة التامة والثقة وبه ختم هذا الشان انتهی مختصرا وابن خلکان در ترجمه ش گفته وصنف التصانیف المفیدة وخرج التخاریج وکان حسن الکلام علی الاحادیث محفوظا فی الجمع والتألیف الحسان قال بعد ذکر تاریخه الکبیر وله غیره توالیف حسنة واجزاء ممتعة انتهی وتاریخ خود علی بالقلی روایت میکند عن ابی یحیی حکیم قال کنت جالسا مع عمار فجاء ابو موسی فقال ما لی ولک الست اخاک قال ما ادری ولکن سمعت رسول الله یلعنک لیلة الجمل قال انه قد استغفر لی قال عمار قد شهدت اللعن ولم اشهد الاستغفار انتهی وابن عدی بعداوت حق ومحبت باطل این حدیث را جا بالنسبة من غیر دلیل بوضع وجعل نسبت کرده اتهام وجرح آن بر بعض ذات ثقات نموده وابن الجوزی هم بتقلید ش گرامیده این حدیث را در موضوعات گنجانیده لیکن علامه سیوطی که از اکابر محققین قوم ست جاده انصاف پیموده حکم بوضع این حدیث را رد فرموده وتوثیق آن راوی که ابن عدی بافترا وبهتان تهمت وضع بر او نهاده بود ثابت نموده چنانچه در لآلی مصنوعه میگوید ابن عدی ثنا احمد بن الحسین الصوفی ثنا محمد بن علی بن خلف العطار ثنا حسین الاشقر عن قیس بن الربیع عن عثمان بن ظبیان عن حکیم ابی یحیی قال کنت جالسا مع عمار فجاء ابو موسی فقال الا عمار انی سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یلعنک لیلة الجمل قال انه استغفر قال عمار قد شهدت اللعن ولم اشهد الاستغفار موضوع قال ابن عدی والبلاء فیه من العطار لا من حسین قلت العطار وثقه الخطیب فی تاریخه وابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بترجمه محمد بن علی عطار گفته قال الخطیب قال محمد بن منصور وکان یعنی محمد بن علی ثقة مأمونا حسن العقل وهرگاه بصفا این حدیث کالشمس فی کبد السماء ثابت شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم بر ابو موسی لعنت فرموده کفر وسوء خاتمه او قطعا بظهور رسید زیرا که اهل سنت تجویز لعن بر کافر هم نمایند تا وقتیکه موت او علی الکفر ثابت نشود پس لا محال قرار بعدم اسلام ابو موسی شعری وموت او بر کفر بلاریب خواهند نمود الا لازم آید العیاذ بالله جناب رسالتمآب

۱۰۲

استقصاء الافحام جلد ثانی

سیوطی بحیث ... ثبت ... ان ثبت ... ابن عدی

صلی الله علیه وسلم امر فجیح بآن اقدام کرده باشد و بغیر مستحق ملعون لعنت فرموده و بنابرین انچه بنابر احادیث
رجوع لعن بر لاعن بیان کرده اند پس بنابر آن بر اهل سنت نیز لازم می آید که تحقیق آن حق بکنند
اهل اسلام تحقیر آن ظاهر شود و به کیفیت ثبوت کمال عیب و عدم صحت وضوح نفاق و کفر ابوموسی بعد انکه جناب رسالتماب
صلی الله علیه وآله وسلم برو لعنت کرده و نشانی نیست پس جا آنست که این حضرات غرق عرق شرم و آزرم گردند که چنین
ملعون را مقتدای ایمان خویش گردانیده و اطراء و اغراق را در مدح او بغایت رسانیده و جناب امیر المومنین
علی بن ابیطالب علیه السلام نیز در حق ابوموسی و اتباع او دعا بد می نمود و سابقا دانستی که در کنز العمال مسطور است
عن عبد الرحمن بن معقل قال صلیت مع علی صلوة الغداة فقنت فقال فی قنوته اللهم علیک
بمعاویة واشیاعه و عمرو بن العاص واشیاعه وعبد الله بن قیس واشیاعه ثم ذکر ابن ابی شیبة
و نیز دانستی که جناب رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم حکم بضلال و گمراهی ابوموسی نموده چنانچه شاه ولی الله در ازالة الخفا
فرموده اخرج البیهقی عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان بنی اسرائیل اختلفوا فلم یزل اختلافهم
بینهم حتی بعثوا حکمین فضلا واضلوا وان هذه الامة مختلفة فلا یزال اختلافهم بینهم حتی یبعثوا
حکمین ضلا وضل من اتبعهما انتهی و اگرچه شاه صاحب بعد نقل این حدیث پیچ و تابی خورده تاویلی برای این
ضلال بر آورده راه ضلال پیش گرفته اند یعنی آنرا ماول بخطای الاجتهاد کرده اند لیکن بر متامل مخفی نیست که
سیاق این حدیث دلالت واضحی دارد بر تشبیه این امت و حکمین آن بنی اسرائیل و حکمین ایشان و بنابر تصریح فرزند
ارجمند این بزرگ یعنی مخاطب در جواب حدیث منزلت حمل تشبیه بر تشبیه ناقص کمال بیحیائیست و نیز ظاهر است
که حکمین بنی اسرائیل خاطی فی الاجتهاد که بران مثاب باشند نبودند بلکه گمراه و ضال بیدین واقعی بودند پس حمل
ضلال حکمین این امت بر خطای الاجتهاد که موجب اجر است و لو کان احد التشبیه ناقص بلکه النقص میشود بلکه
تشبیه موجب اجر و ثواب با امری که باعث عذاب و عقاب است لازم می آید و بنابرین انچه از زبان پسر در حق پدر
که باعتراف پسر آیتی از آیات الهی و معجزه از معجزات نبوی بوده لازم می آید از ادب بر زبان نمی آورم و علاوه
بران این حدیث جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم نص صریح فرموده بر اینکه انچه حکمین این امت کردند بر خلاف حق
و بادم نص صریح مخالفت آن که از ابوموسی ظاهر شد و لو کان اجتهادا البته حرام و گناه بوده باشد زیرا که مخالفت
نص باجتهاد هم جائز نیست و اگر گویند که جناب امیر المومنین علیه السلام این نص را با بوموسی نرسانیده و حکم حق پوشیده
انچه برای لازم می آید بر منی بر یحال نیست که بر زبان آرد و صحیح لکن از ارشادات جناب امیر المومنین علیه السلام

۱۰۳

که بعض آن انتفا مذکور شد و ظاهر است که ابوموسی بخواهش نفس گرویده و باوصف دیدن حق ترک آن نموده فهذا محض
الاضلال والافساد للامر باب تحری الصواب الاجتهاد و قطع نظر از تمهید دلیل قاطع و برهان واضح بر بطلان این تاویل بلکه تسویل
شاهد صاحب آن نیست که اگر مراد از ضلال حکمین همین است همان خطای اجتهادی باشد لازم آید که عمرو عاص هم در قصه تحکیم
مجتهد بوده و آنچه درین مقام بر روی کار آورده قربة الی الله و طلبا لمرضاته مرتکب آن گردیده و حال آنکه بطلان آن بر بلد
و صبیان هم مخفی نیست چه جای عقلا و علما چه ملاحظه این واقعه بر حسب آنچه ثقات و اثبات و معتمدین و معتبرین روایت
کرده اند دلالت صریح دارد برآنکه عمرو عاص مراد او قصد اکمال تلبیس و تدلیس و خدع و مکر و فریب و نهایت شرارت
و خباثت بود یا نه بل آنکه در ره اضلال اجتهاد را درین حرکات شیطانیه دخلی نبوده و اگر این شنائع اعمال هم از راه اجتهاد
پیش سابق فجار و زنات و شرب خمر و مرتکبین لواطه و قتل نفوس محترمه و سائر معاصی و فضائح و قبائح را فرد باد
که مانعی نماند ایشان را از نیکه ایشان ادعای اجتهاد نمایند و بر ارتکاب این افعال ماجور شوند علاوه برین بدر بحر العلوم
اهلسنت تصریح کرده است بانیکه عمرو عاص مجتهد نبوده چنانچه فاضل رشید در ایضاح میفرماید از انجا که مسئله اجتهاد
شام مجمع علیه در میان علمای اهلسنت مولانا نظام الدین سهالوی قدس سره در کتاب صبح صادق شرح منار علی ما نقل عنه بعض
الثقات الکبار فرموده فکیف یکون من اشتبه علیه حرمة الربا فیمن مجتهدا کمعاویة و عمرو بن العاص الخ
و هرگاه عمرو عاص مجتهد نباشد باز تاویل حدیث نبوی بخطای اجتهادی نمودن ای کذا سرور انس و جان دانست
کر العیاذ بالله بخبا بختین حالی باسقی فاجری را مجتهد دانسته گفته نعوذ بالله من شرور الجهالة و غوائل
الضلالة و اگر فسق و فجور عمرو عاص حضرات سنیه را بی اشکبر ثابت کن بزبان مثل ابن عباس که صاحب
سداد و مقتدای فاضل نامم حسن علی در رساله تفریح الاحباب در قصه تحکیم آورده فقال ابن عباس قبحك الله یا ابن
قیس لقد سمعت ذلک غدرة الفاسق الخبیث فابیت فقال ابوموسی ظننت انه ینصح الامة و ما ظننت
انه یبیع الاخرة بالدنیا این کلام ابن عباس صریح است در فسق و خباثت عمرو عاص لا شبهة من مناص هم بصراحت
تمام دلالت دارد بر نهایت ذم و ملام ابوموسی اشعری که ابن عباس کلمه قبحك الله در حق او بر زبان آورده و ظاهر است
که اطلاق چنین لفظ قبیح بر صحابه رسول و مومنین مقبول سنیه تجویز ندارد و این کلام ابن عباس در دیگر کتب معتبره اهلسنت
هم مسطور است چنانچه سید الفقها السنیه در تذکره خواص الامة در قصه تحکیم مذکور ساخته و رکب ابوموسی راحلته
و مضی الی مکة فقال ابن عباس قبحك الله یا ابن قیس لقد حذرتك غدرة الفاسق الخبیث
فابیت فقال ابوموسی ظننت انه ینصح الامة و ما ظننت انه یبیع الاخرة بالدنیا ثم عاد

عمرو الی دمشق وسلم علی معاویة بالخلافة وهو اول یوم سلم علیه فیه بها و اگر ابا شده تکذیب ابن
عباس را در حکایت عمرو عاص سهل تر انکار نمایند و خرافت عقل خود ظاهر سازند و دست از دامن تولای صحابه
و اعتقاد عدالت و عدالت ایشان بردارند ناچار اثبات فسق و فجور بلکه کفر و بیدینی او و سعادت آتش با مسلمین
و دخول او در زمره کافرین بلکه ولوج او در جرگه اوباش رجاس و انجاس انجاس بکلام معجز انسان حسنی جناب
خیر الناس صلی الله علیه وآله وسلم باثبات سازند که یارای آن ندارند و ترک ... و اعتراف ... بحسب خویش
نمی یابند سابقا شنیدی که در تذکرة خواص الامه مذکور است که هرگاه عمرو عاص در جواب تشبیه دادن جناب
امیر المومنین علیه السلام استدعای عمرو عاص محو لفظ امیر المومنین را بارسته با ... کفار محو لفظ رسول الله
یوم حدیبیه گفت سبحان الله ومثل هذا یشبه بالکفار فقال له علی یا ابن النابغة ومتی لم تکن
للفاسقین ولیا وللمسلمین عدوا وهل تشبه الا امک التی دفعت بک فقام عمرو وقال لا یجمع
بینی وبینک مجلس بعد الیوم فقال علی انی لارجو ان یطهر الله مجلسی منک ومن اشباهک و نیز سابقا از روایت
ابن شیبه دریافتی که جناب امیر المومنین علیه السلام بر عمرو عاص دعای بد می فرمودند در تذکرة خواص الامه مذکور است
فکان ای علی اذا صلی الغداة قنت ودعا علی معاویة ولعن عمرو وابا الاعور السلمی
وحبیبا وعبد الرحمن بن خالد والضحاک بن قیس والولید بن عقبة ومنها هم در رسالة تفریح الاحباب که
نسخه صحیح خود مش نزد حقیر حاضر است این واقعه در ضمن قصه تحکیم با این عبارت حکایت نموده و تفریح مومنین و حرق
معاندین پیش نظر وارده ورجع ابن عباس وشریح بن هانی الی علی فاخبراه بما جری فکان اذا صلی
الغداة قنت ودعا علی معاویة وعمرو وابی الاعور السلمی وحبیب وعبد الرحمن بن خالد
والضحاک بن قیس والولید بن عقبة و فسق و فجور روز روشن عمرو بن العاص کما ینبغی و ... ظهور رسید
که ابوموسی هم با وصف موافقت طریقت و اتحاد ملت نزد بجای ... تنگ آمده و ضبط النفس نتوانست و او را سب
و شتم و شمایت لوم و ملام آغاز نهاده و بلعن و دعای بد توصیف نمود ... و ... آن مفسد عاشق
بکلب ... بر افشته ابن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة گفته ثم قام عمرو فقال
ایها الناس هذا ابو موسی شیخ المسلمین وحکم اهل العراق ومن لا یبیع الدین بالدنیا وقد خلع
علیا واثبت معاویة فقال ابو موسی ما لک علیک لعنة الله ما انت الا کمثل الکلب تلهث
قال عمرو ولکنک مثل الحمار یحمل اسفارا واختلط الناس ... فاقبل

عمرو بن العاص فقام مقامه فحمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس ان اباموسی قد خلع صاحبه
علیا وقد قال ما سمعتم وانا ایضا قد خلعت صاحبه علیا واثبت صاحبی معاویة فی الخلافة
فانه ولی عثمان بن عفان والطالب بدمه واحق الناس بمقامه ثم تنحی فقال له ابوموسی مالک
لا وفقک الله غدرت وفجرت وانما مثلک مثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث فقال عمرو
لابی موسی انما مثلک کمثل الحمار یحمل اسفارا ودر روضة الاحباب مسطور است پس عمرو عاص برپا خاست
وخدای تعالی را حمد وثنا بگفت پس گفت ای مردمان شنیدید که ابوموسی اشعری که او فرستادهٔ رسول خدا صلی الله
علیه وسلم بجانب یمن و صاحب مقاسم ابوبکر صدیق است و عامل امیرالمؤمنین عمر خطاب است و حکم اهل عراق است
این ساعت علی بن ابی طالب را از خلافت بیرون کرد و در حضور شما چنانکه انگشتری از انگشت خویش بیرون کرده
بدانید که چنانچه او علی را از خلافت بیرون کرد و من معاویه را بخلافت در آوردم چنانکه انگشتری در انگشت خویش در آ
کردم و بر خلافت قرار دادم شما گواه باشید این سخن بگفت و بنشست ابوموسی چون از عمرو این سخن بشنید متحیر
بماند و از غایت حیرانی ندانست که چه گوید بعد از زمانی روی بدو آورد و گفت ای مکار غدار بدو است
محتال این چه کلمه مکر آمیز بود که گفتی و اینچه حکایت حیله انگیز بود که بیان کردی میان من و تو چنین قرار
بود که من علی را و تو معاویه را بیرون کنیم عمرو گفت هرچه گفتنی بود گفته شد و مردمان بر آن گواه شدند این ساعت و
هرچه میخواهی میگوئی و هرچه میخواهی لیکن چنین گویند که در میان ابوموسی و عمرو گفتگو بدرازی کشید
و بهم دیگر دشنام قوی دادند و کلمات ناخوش گفتند اما سود نداشت مردمان از هر جانب بهم بر آمدند و با
یکدیگر گفتگوها کردند نزدیک بود که اصحاب امیرالمؤمنین لشکر معاویه با یکدیگر جنگ کنند و بیکدیگر زخم زنند مصلحان
درمیان در آمدند و ایشان را تسکین دادند و تمام خلق متفرق شدند ابوموسی از شرمندگی بکنج خانه درخزید و سیوطی
در رساله رفع الالتباس فی ضرب المثل من القرآن والاقتباس گفته واخرج ابن سعد عن عمر بن الحکم ان
اباموسی الاشعری و عمرو بن العاص تکلما فقال ابوموسی لعمرو انما مثلک کالکلب ان تحمل علیه یلهث
وان تترکه یلهث فقال له عمرو انما مثلک مثل الحمار یحمل اسفارا انتهی ودر تذکرة خواص الامة سبط ابن
الجوزی مذکور است که ابوموسی بعمرو عاص نگاه ودر قصهٔ تحکیم خدیعه نمود گفت مالک لا وفقک الله او لعنک الله
غدرت وفجرت انما مثلک کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث فقال عمرو انما مثلک کمثل
الحمار یحمل اسفارا ملخصا انتهی از اینجا ظاهر است که خلیفهٔ ثانی بر حبر ابوموسی در بارهٔ ستیدان که امری سهل است اعتماد فرمود

وشک و ریب قتل و نحو آن خوف کرد که ابوموسی خبر الاستیذان ثلث را بسبب دفع از نفس خویش ساخته باشد
انما مبالغه در تحقیق و استثبات نموده پس عجب است که چگونه حضرات اهل سنت اتباع خلیفه ثانی را ترک کرده
در پی اتباع اخبار و روایات ابوموسی افتاده آنرا در غایت اعتبار و وثوق نهاده اند ابن حجر عسقلانی در فتح
الباری گفته واحتج من رد خبر الواحد بتوقفه صلی الله علیه وسلم فی قبول خبر ذی الیدین
ولا حجة فیه لانه عارض علمه وکل خبر واحد اذا عارض العلم لم یقبل وبتوقف ابی بکر الصدیق
وعمر فی حدیثی المغیرة فی الجدة وفی میراث الجنین حتی شهد بهما محمد بن مسلمة وبتوقف عمر
فی خبر ابی موسی فی الاستیذان حتی شهد له ابو سعید وبتوقف عائشة فی خبر ابن عمر فی تعذیب
المیت ببکاء الحی والجواب ان ذلک انما وقع منهم اما عند الارتیاب کما فی قصة ابی موسی فانه اورد الخبر
عند انکار عمر علیه رجوعه بعد الثلث وتوعده فاراد عمر الاستثبات خشیة ان یکون دفع
بذلک عن نفسه وقد اوضحت ذلک بدلائله فی کتاب الاستیذان اضاءه نور تصریح
ظلمات قدح و جواب عدم تمام بعض روایات کتاب الامامة والسیاسة عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری که
نقل کرده شاه عبد العزیز و اتباع شان برای رد احتجاجات اهل حق بعبارات او داد تخدیع و تلمیع و تلبیس و تدلیس
وتسویل و کذب و بهتان بمجازفت داده و آن کید و صید و اضلال و ازلال داده اند و در راه عوام کالانعام
بسبب عدم خوض در قیام غرائب شنائع و عجائب جبائل و مصائد نهاده لهذا اولا مدح و مناقب ابن
قتیبه از کتب قوم نقل میکنیم و ثانیا اثبات صحت نسبت کتاب الامامة والسیاسة باو می نمائیم پس مخفی نماند که از
افادات اکابر متبحرین اعاظم محققین متسننین فضل و جلالت و براعت و نبالت و ثقت و عدالت و علو مرتبت
وسمو منزلت و نهایت عظمت و بلندی شرف و ارجمندی اعتماد و اعتبار و اشتهار و افتخار عبد الله بن مسلم بن قتیبه
و مدح و ستایش مصنفات او واضح ولائح است از عبارات ابن خلکان ظاهر است که ابن قتیبه فاضل ثقه عالم
معتمد است و از اسحاق بن راهویه و ابراهیم بن سفیان و ابی حاتم سجستانی و امثال شان روایت احادیث نموده
و تصانیف او همه مفید است و تا وقت وفات خود درس کتب خود میفرمود و بمرتبه جلیله قضاء دینور سرفراز
شده در وفیات الاعیان گفته ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة الدینوری وقیل المروزی النحوی
اللغوی صاحب کتاب المعارف وادب الکاتب کان فاضلا ثقة سکن بغداد وحدث بها عن
اسحاق بن راهویه وابی اسحاق ابراهیم بن سفیان بن سلیمان بن ابی بکر بن عبد الرحمن

توثيق عبد الله بن مسلم بن قتيبة

بن زياد بن ابيه الزيادي وابي حاتم السجستاني وتلك الطبقة روى عنه ابنه احمد وابن درستويه
الفارسي وتصانيفه مفيدة كلها منها ما تقدم ذكره ومنها غريب القرآن الكريم وغريب الحديث
وعيون الاخبار ومشكل القرآن ومشكل الحديث وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح
الغلط وكتاب التقفية وكتاب الخيل وكتاب اعراب القرآن وكتاب الانواء وكتاب المسائل
والجوابات وكتاب الميسر والقداح وغير ذلك واقرأ كتبه ببغداد الى حين وفاته وقيل ان اباه
مروزي واما هو فمولده ببغداد وقيل بالكوفة واقام بالدينور مدة قاضيا فنسب اليها وكانت ولادته سنة ثلاث
عشرة ومائتين وتوفي في ذي القعدة سنة سبعين وقيل احدى وسبعين وقيل اول ليلة من رجب وقيل منتصف رجب سنة
ست وسبعين ومائتين والاخير اصح الاقوال وكانت وفاته فجاة صاح صيحة سمعت من بعد ثم اغمي عليه ومات وقيل
اكل هريسة فاصابته حرارة ثم صاح صيحة شديدة ثم اغمي عليه الى وقت الظهر ثم اضطرب ساعة
ثم هدأ فما زال يتشهد الى وقت السحر ثم مات رحمه الله تعالى [illegible] وثوق ابن قتيبة [illegible]
وشان تصانيف [illegible] در مرآة الجنان در وقائع سنه ست وسبعين ومائتين گفته وفيها ابو محمد
عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري وقيل المروزي الامام صاحب كتاب المعارف وادب الكاتب
كان فاضلا ثقة سكن بغداد وحدث بها عن اسحاق بن راهويه وابي اسحاق ابراهيم
بن سفيان الزيادي وابي حاتم السجستاني وتلك الطبقة وروى عنه ابنه احمد وابن درستويه
الفارسي وله تصانيف كلها مفيدة منها ما تقدم ومنها غريب القرآن الكريم وغريب الحديث
وعيون الاخبار ومشكل القرآن ومشكل الحديث وطبقات الشعراء والاشربة واصلاح
الغلط وكتاب التقفية وكتاب الخيل وكتاب اعراب القرآن وكتاب الانواء وكتاب المسائل والجوابات
وكتاب الميسر والقداح وغير ذلك توفي في اول ليلة من رجب وقيل منتصف رجب من السنة
المذكورة وقيل سنة احدى وسبعين وقيل سنة سبعين وكان موته فجاة صاح صيحة
سمعت من بعد ثم اغمي عليه ومات وقيل اكل هريسة فاصابته حرارة فصاح صيحة
شديدة ثم اغمي عليه الى وقت الظهر ثم اضطرب ساعة ثم هدأ فما زال يتشهد الى وقت السحر
ثم مات واز افاده ابن الاثير واضح است كه ابن قتيبة ثقه و ديندار و فاضل عالي مقدار و تصانيف او مشهور
و بسيار است و در جامع الاصول ميگويد ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الكاتب الدينوري

الدينوري وقيل المروزي سكن بغداد وحدث بها عن اسحاق بن راهويه ومحمد بن زياد وابي الخطاب
زياد بن يحيى وابي حاتم السجستاني روى عنه ابنه احمد وعبيد الله بن احمد السكري واحمد بن جعفر
الفارسي كان ثقة دينا فاضلا صاحب التصانيف المشهورة الكثيرة في غريب القران ومشكله وغير
ذلك من الكتب المعروفة ولي بغداد واقام يقرئ الى ان مات بها وكان اقام بالدينور مدة
فنسب اليها وكان موته في ذي القعدة وقيل في رجب سنة سبعين ومائتين فجاءة قال الامام النووي في كتاب
تهذيب الاسماء ابن قتيبة مذكور في المهذب والوسيط في كتاب الوقف ثم في اول كتاب العدد من
المهذب بضم القاف وفتح التاء بعدها موحدة وقد يظن ان فيه ياء مثناة من تحت بين التاء
والباء وهو غلط والاول هو الصحيح المشهور الجامع للقواعد هو ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري
الكاتب اللغوي الفاضل في علوم سكن بغداد له مصنفات كثيرة جدا رايت فهرستها ونسيت
عددها واظنها تزيد على ستين مصنفا في انواع العلوم فمن كتبه التي رايتها غريب القران ومشكل
القران وغريب الحديث ومختلف الحديث وادب الكاتب والمعارف وعيون الاخبار وقال السمعاني
في الانساب روى ابن قتيبة عن ابن راهويه ومحمد بن زياد الزيادي وغيرهما ومات فجاءة في
اول رجب سنة ست وسبعين ومائتين قال وقيل مات في ذي القعدة سنة سبعين ومائتين وقال
الامام ابو منصور الازهري في مقدمة كتابه تهذيب اللغة سمع ابن قتيبة من حرملة بن يحيى و[illegible]
السمعاني في الانساب القتبي بضم القاف وفتح التاء المنقوطة باثنتين من فوق وكسر الباء المنقوطة
بواحدة هذه النسبة الى الجد الى بطن من باهلة فاما النسبة الى الجد هو قتيبة والمشهور
بهذه النسبة ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري الكاتب من اهل الدينور سكن
بغداد وهو صاحب التصانيف كغريب الحديث ومختلف الحديث والمعارف ومشكل
القران ومشكل الحديث وادب الكاتب وعيون الاخبار والانواء وغيرها من الكتب الحسنة
المفيدة وحدث عن اسحاق بن راهويه ومحمد بن زياد الزيادي وابي حاتم السجستاني وابي الخطاب
زياد بن يحيى الحساني روى عنه ابنه احمد وعبيد الله بن عبد الرحمن السكري وابراهيم بن محمد
بن ايوب الصائغ وعبد الله بن جعفر بن درستويه الفارسي وعبيد الله بن احمد بن بكر التميمي
روى عنه ابو سعيد الهيثم بن كليب الشاشي الادب قيل ان اباه مروزي واما هو فولد ببغداد

واقام بالدينور مدة فنسب اليها ومات فجأة صاح صيحة سمعت من بعد ثم اغمي عليه ثم
هدى فمازال يتشهد الى وقت السحر ومات اول ليلة من رجب سنة ست وسبعين ومائتين ٢٧٦ وقيل
مات في ذي القعدة سنة سبعين ومائتين وابن جزله در مختار مختصر تاريخ بغداد گفته عبد الله بن مسلم بن قتيبة ابو محمد
الكاتب الدينوري وكان فاضلا وهو صاحب التصانيف المشهورة والكتب المعروفة منها غريب
القرآن وغريب الحديث ومشكل القرآن ومشكل الحديث وادب الكاتب وعيون الاخبار وكتاب
المعارف وغير ذلك توفي فجأة وقيل اكل هريسة ثم صاح صيحة شديدة ثم اغمي عليه ثم
اضطرب ساعة ثم تشهد ومات في اول ليلة من رجب سنة ست وسبعين ومائتين وعلامه ذهبي
كه بتصريح صاحب تحفه ومولف صواقع امام محدثين است تصريح فرموده كه ابن قتيبه صدوق است واز خطيب نقل
فرموده كه او ثقه وديندار وفاضل است وبر حاكم كه او را بسوى كذب نسبت كرده رد بليغ نموده در ميزان الاعتدال
ارشاد ميكند عبد الله بن مسلم بن قتيبة ابو محمد صاحب التصانيف صدوق قليل الرواية روى عن
اسحاق بن راهويه وجماعة قال الخطيب كان ثقة دينا فاضلا وقال الحاكم اجمعت الامة على ان
القتيبي كذاب قلت هذه مجازفة قبيحة وكلام من لم يخف الله ورايت في مرآة الزمان ان الدارقطني
قال كان ابن قتيبة يميل الى التشبيه منحرف عن العترة وكلامه يدل عليه وقال البيهقي كان يرى راي
الكرامية وقال ابن المنادي مات في رجب سنة ست وسبعين ومائتين من هريسة اكلها سخنة فاهلكته ونيز
ذهبي در مغني ميفرمايد عبد الله بن قتيبة ابو محمد صاحب التصانيف صدوق سمع اسحاق بن راهويه قال
الحاكم اجمعت الامة على ان القتيبي كذاب قلت هذا بغي وتخرص بل قال الخطيب ثقة وعلامه سيوطي
از خطيب بابت ابن قتيبه در عربيت ولغت واخبار وايام ناس وثوق وتدين وفضل او نقل كرده وجرح وقدح دارقطني
وحاكم را مجروح ومقدوح ساخته چنانچه در بغية الوعاة ميگويد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري النحوي
اللغوي الكاتب سكن بغداد قال الخطيب كان راسا في العربية واللغة والاخبار وايام الناس ثقة
دينا فاضلا ولي قضاء الدينور وحدث عن اسحاق بن راهويه وابي حاتم السجستاني وعنه ابنه احمد وابن
درستويه قال البيهقي كان كراميا وقال الدارقطني كان يميل الى التشبيه واستبعد فان له مولفا في
الرد على المشبهة وقال الحاكم اجمعت الامة على انه كذاب وقال الذهبي ما علمت احدا اتهم القتيبي في نقله ومن
تصانيفه [illegible] مشكل الحديث [illegible] اعراب القرآن معاني القرآن غريب

لم يسبقوا اليه ومبتدع امر لم يتقدم فيه عليه فانه يكون قليلا ثم يكثر وصغيرا ثم يكبر الا ان الناس
كان فيهم يومئذ بقية وعندهم معرفة فلم يكن الجهل قد عم ولا الخطب قد طم ثم جمع ابو الحسن النضر بن
شميل المازني بعده كتابا في غريب الحديث اكبر من كتاب ابي عبيدة وشرح فيه وبسط على صغر حجمه ولطفه
ثم جمع عبد الملك بن قريب الاصمعي وكان في عصر ابي عبيدة وتاخر عنه كتابا احسن فيه الصنع
واجاد ونيف على كتابه وزاد وكذلك محمد بن المستنير المعروف بقطرب وغيره من ائمة اللغة والفقه
جمعوا احاديث تكلموا على لغتها ومعناها في اوراق ذوات عدد ولم يكد احدهم ينفرد عن غيره
بكبير حديث لم يذكره الاخر واستمرت الحال الى زمن ابي عبيد القاسم بن سلام وذلك بعد
المائتين فجمع كتابه المشهور في غريب الحديث والاثار الذي صار وان كان اخيرا اولا لما حواه من
الاحاديث والاثار الكثيرة والمعاني اللطيفة والفوائد الجمة فصار هو القدوة في هذا
الشان فانه افنى فيه عمره واطاب به ذكره حتى لقد قال فيما يروى عنه اني جمعت كتابي هذا في
اربعين سنة وهو كان خلاصة عمري ولقد صدق رحمه الله فانه احتاج الى تتبع احاديث رسول الله
صلى الله عليه وسلم على كثرتها واثار الصحابة والتابعين على تفرقها وتعددها حتى جمع منها ما
احتاج الى بيانه بطرق اسانيدها وحفظ رواتها وهذا فن عزيز لا يوفق له الا السعداء وظن
على كثرة تعبه وطول نصبه انه قد اتى على معظم غريب الحديث واكثر الاثار وما علم ان الشوط بطين
والمنهل معين وبقي على ذلك كتابه في ايدي الناس يرجعون اليه ويعتمدون في غريب الحديث عليه الى عصر
ابي محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري رحمه الله فصنف كتابه المشهور في غريب الحديث والاثار حذا
فيه حذو ابي عبيد ولم يودعه شيئا من الاحاديث المودعة في كتاب ابي عبيد الا ما دعت اليه
حاجة من زيادة شرح وبيان او استدراك او اعتراض فجاء كتابه مثل كتاب ابي عبيد او اكبر منه وقال
في مقدمة كتابه وقد كنت زمانا ارى ان كتاب ابي عبيد قد جمع تفسير غريب الحديث وان
الناظر فيه مستغن به ثم تعقبت ذلك بالنظر والتفتيش والمذاكرة فوجدت ما ترك نحوا مما ذكر فتتبعت
ما اغفل وفسرته على نحو ما فسر وارجو ان لا يكون بقي بعد هذين الكتابين من غريب الحديث
ما يكون لاحد فيه مقال وقد كان في زمانه الامام ابراهيم بن اسحاق الحربي رحمه الله وجمع كتابه
المشهور في غريب الحديث وهو كتاب كبير ذو مجلدات عدة جمع فيه وبسط القول وشرح

توثيق عبد الله بن مسلم بن قتيبة

واستقصى الاحاديث بطرق اسانيدها واطاله بذكر متونها والفاظها وان لم يكن فيها الا كلمة
واحدة غريبة فطال لذلك كتابه وبسبب طوله ترك وهجر وان كان كثير الفوائد جم المنافع فان
الرجل كان اماما حافظا متقنا عارفا بالفقه والحديث واللغة والادب ثم صنف الناس
غير من ذكرنا في هذا الفن تصانيف كثيرة منهم شمر بن حمدويه وابو العباس احمد بن يحيى اللغوي
المعروف بثعلب وابو العباس محمد بن يزيد الثمالي المعروف بالمبرد وابو بكر محمد بن القاسم الانباري
واحمد بن الحسن الكندي وابو عمر محمد بن عبد الواحد الزاهد صاحب ثعلب وغير هؤلاء من ائمة
اللغة والنحو والفقه والحديث ولم يخل زمان وعصر ممن جمع في هذا الفن شيئا وانفرد فيه بتاليف
واستبد فيه بتصنيف واستمرت الحال الى عهد الامام ابي سليمان حمد بن محمد بن احمد الخطابي
البستي رح وكان بعد الثلاثمائة والستين وقبلها فالف كتابه المشهور في غريب الحديث سلك
فيه نهج ابي عبيد وابن قتيبة واقتفى هديهما وقال في مقدمة كتابه بعد ان ذكر كتابيهما
واثنى عليهما وبقيت بعدهما صبابة للقول فيها متبرض توليت جمعها وتفسيرها مسترسلا
بحسن هداهما وفضل ارشادهما بعد ان مضى على الزمان وانا احسب انه لم يبق في هذا الباب
لاحد متكلم وان الاول لم يترك للآخر شيئا واتكل على قول ابن قتيبة في خطبة كتابه انه لم يبق
لاحد في غريب الحديث مقال وقال الخطابي ايضا بعد ان ذكر جماعة من مصنفي الغريب واثنى عليهم
الا ان هذه الكتب على كثرة عددها اذا حصلت كان مآلها كالكتاب الواحد اذ كان مصنفوها
انما سبيلهم فيها ان يتوالوا على الحديث الواحد فيعتوروه فيما بينهم ثم يتباروا في تفسيره ويدخل
بعضهم على بعض ولم يكن من شرط المسبوق ان يفرج للسابق عما احرزه وان يقتضب الكلام
في شيء لم يفسر قبله على شاكلة ابن قتيبة وصنيعه في كتابه الذي عقب به كتاب ابي عبيد ثم انه
ليس لواحد من هذه الكتب التي ذكرناها ان يكون شيء منها على منهاج كتاب ابي عبيد في بيان
اللفظ وصحة المعنى وجودة الاستنباط وكثرة الفقه ولا ان يكون من جنس كتاب ابن قتيبة
في اشباع التفسير وايراد الحجة وذكر النظائر وتخليص المعاني انما هي او عامتها اذا تقسمت
وقعت بين مقصر لا يورد في كتابه الا اطرافا وسواقط من الحديث ثم لا يوفيها حقها
من اشباع التفسير وايضاح المعنى وبين مطيل يسرد الاحاديث المشهورة التي لا يكاد

يشكل منها شيء لم يتكلما في تفسيرها او يطلب فيها او في الكتابين غنى وعنه مندوحة عن كل كتاب ذكرناه
قبل اذ كانا قد اتيا على جماع ما تضمنت الاحاديث المودعة فيهما من تفسير وتاويل وزاد
عليه فصار الحق به واصلا بغرته ولعل الشيء بعد الشيء منها قد يفوتهما قال الخطابي واما كتابنا
هذا فاني قد ذكرت فيه ما لم يرد في كتابيهما فصرفت الى جمعه عنايتي ولم ازل اتتبع مظانها
والتقط آحادها حتى اجتمع منها ما احب الله ان يوفق له واتسق الكتاب فصار كنحو من كتاب
ابي عبيد او كتاب صاحبه قال وبلغني ان ابا عبيد مكث في تصنيف كتابه اربعين سنة يسأل
العلماء عما اودعه من تفسير الحديث والاثر والناس اذ ذاك متوافرون والروضة انف والحوض
ملآن ثم قد غادر الكثير منه لمن بعده ثم سعى له ابو محمد سعي الجواد فأسأر القدر الذي جمعناه
(هو ابن قتيبة المتقدم ۱۲)
في كتابنا وقد بقي من وراء ذلك احاديث ذوات عدد لم اتيسر لتفسيرها تركتها ليفتحها الله
على من يشاء من عباده ولكل وقت قوم ولكل نشء علم قال الله تعالى وان من شيء الا عندنا خزائنه
وما ننزله الا بقدر معلوم قلت لقد احسن الخطابي رح وانصف معترفا بالحق لاهله وتحرى العدل
فلطرفي فكانت هذه الكتب الثلاثة في غريب الحديث والاثر امهات الكتب الدائرة في
ايدي الناس والتي يعول عليها علماء الامصار از ين عبارت واضح است كه عبد الله بن مسلم بن قتيبه از زمرهٔ
اصحاب معارف سنی وارباب بصائر وهمی ست که بسوی تحقیق غریب حدیث طرفی از عنایت بهاجی از رعایت خود
مصروف و توجه خویش بتحقیق و تدقیق این علم شریف معطوف ساخته اند و برای مردم تشریح موارد و تمهید
معاهد بغرض حراست این علم شریف از اضمحلال و حفاظت این امر عظیم از اختلال نموده و جلالت و عظمت
ابن قتیبه بمثابه رسیده که علامه خطابی که از عمده ائمه کبار و اجل مشایخ مشاهیر سنیه ست کاسه لیسی ابن قتیبه
و اتباع و اقتفاء آثار او برگزیده و بتقلید او گرویده و در مقدمه کتاب خود مدح و ثنا بر کتاب غریب الحدیث
ابن قتیبه فرموده و از مزید انصاف و ترک اعتساف اعتراف نموده بآنکه آنچه او بر کتاب ابی
عبید و ابن قتیبه زیاده کرده آن از حسن هدایت و فضل ارشاد ایشان است پس واضح شد که ابن قتیبه
هادی و مرشد علامه خطابی ست و نیز از قول ابن اثیر وقال الخطابی ایضا بعد ان ذکر جماعة من مصنفی العرب الخ
واضح است که ابن قتیبه بر بسیاری از مصنفین سنیه که در جمع غریب حدیث و حل و ایضاح آن کد و کاوش کرده اند
و خطابی ایشان را بمدح و ثنا یاد کرده ترجیح دارد و کتاب ابن قتیبه و کتاب ابی عبید از جمیع کتب مغنی ست

محمد لکنه بعد اشتهر ابن شیخنا النقی الهاشمی المکی الشافعی الدعبد العزیز ویحیی ویعرف کسلفه بابن
فهد ولد فی لیلة الجمعة سلخ جمادی الثانیة سنة اثنتی عشرة وثمانمائة بمکة ونشأ بها فحفظ القرآن
ثم کتبا فی الحدیث لنهاله والده ثم حفظ الی اثناء الفرائض من المختصر فی علم مذهب احمد ثم حوله ابوه
شافعیا وحفظ النصف الاول من المنهاج ونحو ثلثی الفیة ابن مالک ونصف الفیة العراقی
وبکر به ابوه فاحضره واسمعه الکثیر بمکة علی مشایخها والقادمین الیها فکان ممن احضره
علیه الزین ابو بکر المراغی والزین عبد الرحمن الزرندی والجمال ابن ظهیرة واقرباؤه الکمال ابو الفضل
محمد بن احمد وابو البرکات وظهیرة ابن حسین وفتح الدین محمد بن محمد بن محمد المخزومی والزین محمد بن
احمد الطبری وعبد الله بن صالح الشیبانی والشمس ابن المحب المقدسی وممن اسمعه علیه بها الولی العراقی
وابن سلامة والعز محمد بن علی المقدسی وعبد الرحمن بن طولوبغا والشمس الشامی وابن الجزری والنجم
ابن حجی والجمال محمد بن حسین الکازرونی والشریف ابو عبد الله الفاسی وطاهر الخجندی واستجاز له
خلقا من اماکن شتی فمن المدینة رقیة ابنة یحیی بن مزروع ومن الشام عائشة ابنة
ابن عبد الهادی والشهاب ابن حجی والشهاب الحسبانی والجمال ابن الشرایحی وعبد القادر الارموی ومن
بیت المقدس البرهان ابن ابی محمود واخته فاطمة والبدر حسن بن موسی والشهاب ابن الهائم ومن
الخلیل احمد بن حسین النصیبی واحمد بن موسی الحبراوی ومن القاهرة الشرف ابن الکویک والعراقی
جماعة والجلال البلقینی والجمال الحنبلی والشمس البلالی ومن اسکندریة البدر ابن الدمامینی
والتاج ابن التنسی والکمال ابن خیر ومن حلب العز الحاضری ومن حمص الشمس محمد بن محمد بن
احمد السبکی ومن حماة البدر محمود ابن خطیب الدهشة ومن بعلبک التاج ابن بردس والشمس ابن الیونانیة
ومن زبید المجد اللغوی والنفیس العلوی والموفق علی بن احمد الخزرجی واحمد بن علی بن شداد ومن
تعز الجمال ابن الخیاط فی آخرین من هذه الاماکن وغیرها واقبل علی الطلب بنفسه وتخرج بوالده
وغیره وقرأ بنفسه کثیرا ثم رحل الی القاهرة فی موسم سنة خمس وثلاثین صحبة الرکب المصری
فدخل المدینة النبویة واقام بها ثلاثة ایام ولم یمکنه یسمع بها شیئا وکان دخوله القاهرة
فی رابع عشر المحرم من التی تلیها فسمع بها علی الواسطی والبدر حسین البوصیری ولم یر کلازم
شیخنا فقرأ علیه جملة وقد بینه وکذا مستملیه الزین النبی العقبانی او سافر منها الی الشام

استقصاء الافحام جلد ثانی

في رمضانها فسمع بغزة من الشمس محمد بن الاياسي وبالخليل من الشمس التدمري وبالقدس من الزين القباني وبالرملة من ابن رسلان وبالشام من عائشة ابنة ابن الشرائحي واجتمع بالحافظ ابن ناصر الدين وحمل عنه اشياء ثم سافر صحبته منها في اوائل صفر سنة سبع وثلاثين الى حلب فسمع في توجهه اليها ببعلبك من العلاء ابن بردس وبطرابلس من الشمس محمد بن عمر البيني وبحلب من حافظها البرهان وتقيده برافقة شيخه ابن ناصر الدين ثم سبلغ غرضه من البرهان لسرعة رحيله معه سريعا وسمع في رجوعه بحماة من التقي ابن حجة بغيرها من البلاد وفارق ابن ناصر الدين واستمر راجعا الى القاهرة فوصلها بعد نزوله القدس والخليل ايضا ولم يلبث ان رجع الى البلاد الشامية لكونه لم يشف غرضه من البرهان فلقي شيخنا بدمشق وهو راجع صحبة الركاب السلطاني فسمع عليه بل وسمعه ايضا على بعض المسندين وكذا سمع في توجهه بقارة وحمص وحماة ووصل حلب في اواخرها فلازم البرهان حتى ولد لي خبرا الشرقية وسمع الى اواخر صفر من التي يليها وانتفع به واخذ عنه في هذه المرة شيئا كثيرا جدا وسمع في رجوعه منها ايضا بحماة وحمص وطرابلس وبعلبك وغزة ثم ارتحل من القاهرة الى اسكندرية فسمع في طريقه اليها بمدينة اشموم الرمان وثغر دمياط وبالمنصورة وسمنود والمحلة الكبرى والنحرارية وسوق وفوه ودمنهور وحشو ما تيسر له ودخول اسكندرية لتنافر حصل بيننا وبين رافقه ثم رجع الى بلاده صحبة الحجاج في موسم سنة ثمان وثلاثين وقد تحمل شيئا كثيرا بهذه البلاد وبغيرها عن خلق كثيرين وتزايدت فوائده فاقام بها الى ان ارتحل منها الى القاهرة ايضا عودا على بدء فوصلها في اواخر جمادى الاخرة سنة خمسين فقرأ بها على شيخنا لسان الميزان واشياء وسمع عليه وعلى غيره من بقايا المسندين وربما رافقته حينئذ في جميع ذلك ثم عاد الى بلده صحبة الحجاج منها وسمع في توجهه بعقبة ايلة على الكمال ابن البارزي واصيل الخضري وكتب الكثير بخطه من المطولات وغيرها وعرف العالي والنازل وفتش في طول هذه المدة بل وبعدها ايضا عن دقيق وجليل واخذ عمن هو مثله بل ومن دونه ممن هو في عداد من ياخذ عنه ولم يتحاش عن ذلك كله حتى انه سمع مني بمكة جملة من تصانيفي وسمعني عنده بعض ما اشتمل عليه اولها في منيته هذا مسلسلها بالعطاس الائمة وصار كثير المسموع والمروي والشيوخ وخرج لنفسه

ولابنة العجمي الفهرست وكذا خرج للبرهان الحلبي ولأبي الفتح ثم لأبي الفرج المراغيين ولأبي السعادات

ولابن العجمي المحب المطري ثم للسيد إبراهيم ثم للمحب سبط الزين ولزينب ابنة اليافعي وعمل لها العشاريات

وللعز بن الفرات ولسارة ابنة ابن جماعة حتى أنه خرج لأصحابه فمن دونهم وعمل

لنفسه المسلسلات والتعريف بالأسانيد ثم معجم الشيوخ وهو في هذا النوع واستمد الجماعة

قديما وحديثا من فوائده وعولوا على اعتماده وذيل على تاريخ بلد الله للتقي الفاسي سماه الدر

الكمين بذيل العقد الثمين وتاريخ على السنين سماه إتحاف الورى بأخبار أم القرى وكتاب البلدانيين

ثم المختصر منه ثم المعتبر اسمه ثم الموتى منهم ثم المرحومين ثم اللباب في الألقاب وتراجم

شيوخ شيوخه وجمع تراجم ست بيوت من بيوت مكة وأفرد كل بيت منها بتصنيف

لكنه اكتفى فيها من ذكر السند والأبناء ونحو ذلك مما لا فائدة فيه وهم الفهديون واستطراد

فيه إلى من تسمى بفهد أو نسبه فهد ولو لم يكن من بيتهم مع فضله لهؤلاء عنهم وسماه بذل

الجهد فيمن سمي بفهد وابن فهد والطبريون وسماه التبيين للطبريين والظهيريون وسماه

المشارق المنيرة في ذكر بني ظهيرة والفاسيون وسماه تذكرة الناسي بأولاد أبي عبد الله الفاسي

والنويريون وسماه تحفة المهرة بتراجم النويرة هم أولاد أحمد بن عبد العزيز بن القاسم بن

عبد الرحمن النويري والقسطلانيون وسمى غاية الأماني في تراجم أولاد القسطلاني إلى غير ذلك

مما كثر في المسودات ووقفت على الكثير كالمحيوي من كتب عنه من الشعراء ومرتب أسماء

والف ذيل على تراجم الجاهلية وعلى المدارك وتاريخ الأطباء وطبقات الحنابلة لابن رجب

ويختصر للذهبي الذي زيد عليه على حروف المعجم بحيث يعين محل ذلك الاسم من الأسماء ومن

الطبقة ليسهل كشفه ومراجعته وهو من أهم شيء عمله وافيا كأنه للشيخ صدق اللهجة وقلة

النصح وعظيم المروءة على الحرمة وطرح التكلف في العفة والشهامة والإعراض عن بني الدنيا

وعدم مزاحمة الرؤساء ونحوهم وكونه في التواضع والفتوة وبذل نفسه وفوائده وكتبه

وإكرامه للغرباء والوافدين بالمحل الأعلى ومحاسنه جمة إلى أن قال وقد مر من عليه شيخنا في

سنة خمسين للإقامة عنده لإرشاده لبعض التصانيف فوفق وكان رحمه الله كثير الميل إليه والإقبال

عليه وأثنى عليه كما ذكرته في الجواهر مما كتبه إليه وقد كثر شوقنا إلى محيا السيد وتشوقنا

١١٨

الی معتقد اتکم ونبیہ ناما بلغنا مرقیا لکم علی ہذا القدر الذی بادحاله ومحا رسم
السنن المعتبرة الصحة وقد کنا نعدہم قلیلا فقد صاروا اقل من القلیل فلله الامر
انتہی قال یعرفنی الولد باحوال الیمن ومکة ووفیات من اتفقت له الوفاة من اہل البلدین وتقیید
ای ابن الحجر العسقلانی ۱۲
ذلک بحسب الطاقة ولاسیما منذ قطع الحافظ تقی الدین تقییداته وان تیسر للولد المحقق
فی ہذہ السنة الی القاہرة فلیصحب معه جمیع ما یجدہ من تخریج او تجمیع للاستفادة انتہی ولما
قدم رأیته استعار منه اسماء شیوخه ورأیته ینتقی منها بل ونقل عنه فی ترجمة رجل
من کتابه الاصابة فقال وجدت بخط عمر بن محمد الہاشمی فذکر شیئا وکفی بہذا مدحه
لکل منہما ووصفه بقوله ہو من اہل البیت النبوی نسبا وعلما وانه مجد واجتہد فی تحصیل
الانواع الحدیثیة واخری بانه محدث کبیر شہیر بعضہم البیت النبوی واخری بانه من
اہل العلم بالحدیث ورجاله ومن اہل البیت النبوی الی غیرہما مما بینته فی الجواہر والدرر وہو
علم منه تلقنا للاوصاف والثناء بما تخلف عن وصفه بالحافظ الذی وصفه به من لم یختص
بمجموع ما تقدم ممن یدعی ویتوسل ویعادی لا یساوی فی صفه لہم بذلک من اتکادہ الاعمال کلہا
بالنیات وکذا رأیت التقی المقریزی روی عنه فی کراسة له فی فضل البیت فقال وکتب الی
المحدث الحافظ الفاضل ابو حفص عمر بن محمد الہاشمی فی سنة ثمنی عشرة فذکر شیئا بل
ووصفه فی ترجمة فتح الدین محمد بن عبد الرحمن بن محمد بن صالح المدنی قاضیہا من عقودہ
بصاحبنا وقال فی ترجمة ابیه منه انه محدث الحجاز کثیر الاستحضار وان بیلغ عمر فی ہذا
العلم مبلغا عظیما لذکائه واعتنائه بالجمع والسماع والقراءة بارک اللہ له فیما اتاہ وساق
فی عقودہ فی ترجمة ابیه نسبه الی علی بن ابی طالب رضی اللہ عنه وذکرہ ابن عبد بستة فی
ترجمة والدہ فقال الحافظ نجم الدین من اعیان فضلاء تلک البلاد والیه المرجع فی ہذا الفن وہو
ممن کتب عنه ایضا واغتبط به حفاظ شیوخه کابن ناصر الدین وسار نسبه من بلاد الی حلب
وکان من جملة ما وصفه به السید الشریف الحسیب النسیب العالم الفاضل نتایج الحدیث المفید
الرحال رسلیل العلماء الاماثل فخر الفضلاء الاماثل جمال العترة الہاشمیة تاج السلالة الفاطمیة العالی
نجم الدین ضیاء المحدثین الہاشمی العلوی ووالدہ بالشیخ الامام العلامة الحافظ تقی الدین مفید

المهد تبرز تقي المسلمين العلامة المحدث الحجة المدقق الفهامة وغيره كالنجم التراجم والبرهان الحلبي في اثر له في نيت فلده
كما قدمته عنهما وقال ثانيهما كما قرأته بخطه انه قرأ على شيئا كثيرا جدا واستفاد وكتب الطباق وفي الاجزاء وذاب
في طلب الحديث وقراءته فصيحة وكتابته سريعة صحيحة حرسه الله ووطنه مكة سلما وقال الزين
رضوان فيما قرأته بخطه ايضا في بعض مجاميعه انه نشأ في سماع الحديث بمكة على مشايخها والقادمين
اليها من البلاد ثم رحل الى الديار المصرية واكثر بها من السماع على غيرها ثم رحل الى القدس والخليل
واخذ عن الموجودين بها ثم الى دمشق فاخذ عمن لقيه بها وكان قد كتب كثيرا عن حافظ
العصر والموجودين بمصر وبلغني انه كتب كذلك بالشام وغيرها فالله تعالى ينفعه وايانا
وجميع المسلمين بل قد اسمع الزين المذكور عليه ولده بعض الاحاديث في رحلته الاولى كما اورده
في مسودة المتباينات للولد ولخص تراجم اكثر شيوخ رحلته وكذا صنع التقي القلقشندي
في بعض التراجم ممن استفيد به وممن وافقه القطب الخيضري وغيره كالبقاعي الى ان قال واما انا
الى السخاوي ١٢٧
فاستفدت منه كثيرا وسمعت عنه في سنة خمسين وبعدها اشياء بل قرأت عليه
في الطائف ومكة اشياء وكذا اسمع عليه غير واحد من اهل بلده والقادمين اليها وحدث
بالكتب الكبار وقرأ عليه التقي الجراعي احد ائمة الحنابلة في مجاورته مسند الامام احمد وعمل
القارئ عليه يوم الختم قصيدة نظم فيها سنده المسمع واسترجع فيها بالامتداح ايضا غير واحد وبيننا
من المودة والاخاء ما لا اصفه وله رغبة تامة في تحصيل كل ما يصدر عني من تأليف وتخريج ونحو ذلك
بحيث اجتمع عنده من ذلك الكثير وكتب لبعض اصحابه مراسلة مؤرخة بربيع الاول سنة ثلاث
وثمانين قال فيها والسلام على سيدنا وشيخنا وبركتنا سيدي الشيخ الامام العلامة الحافظ الكبير
فلان جمع الله به الشمل بالحرم الشريف قريبا غير بعيد انه الله العظيم مشتاقا كثير الادعية والله
ودلو كنت في خدمته بقية العمر لاستفيد منه ولكن على كل خير مانع وفي اخرى الى مؤرخة
برجب قبل موته بشهر بلغنا ما عرض لخدمتكم بسبب السقوط في الحمام ثم حصول البرء منه فلله
ولله الحمد على العافية والله تعالى يمتع بوجودك المسلمين ويديم بقاءك فوالله الذي لا اله الا هو
عالم الغيب والشهادة لا اعدل بك في الدنيا نظيرا والله كلما اطلعت في مؤلفاتك وما فيها من
الفوائد ادعو لكم بطول الحياة ولم ازل ابث محاسنكم في كل مجلس وادعو لكم بظهر الغيب فالله تعالى

١٢٠ استقصاء الافحام ج سطر ثاني

الحجة

یتقبل ذلک بمنه وکرمه وکلامه فی هذا المهیع کثیر جدا ولم یزل علی طریقته مع التخطط له قلیلا
وضعف بصره حتی مات فی وقت الزوال من یوم الجمعة سابع رمضان سنة خمس وثمانین وصلی
علیه بعد عصرها ثم دفن عند قبورهم وتاسف القاضی وجمیع احبابه علی فقده ولم یخلف بعده
فی مجموعه مثله ورثاه السراج معمر والشهاب لعلیف المکی وغیرهم رحمه الله وایانا وعوضنا
وایاه خیرا انتهی ازین عبارت طویله وترجمه جمیله واضح ست که عمر بن فهد شیخ جماعت اهل سنت وجماعت
وحاوی فضل وبراعت واستاد ومفید سخاوی تلمیذ رشید ابن حجر وحید بوده که ازو استفاده بسیار نموده
وابن فهد از اکابر الحفاظ اعاظم شیوخ سنیه اخذ علم نموده ودر معرفت فن حدیث علم حذاقت افراخته وطریق
حفاظ وائمه ره سلوک داشته وفوائد او منتشر گردیدند ومرویات ومسموعات ومشایخ او بکثرت
رسیدند ودر انتقاد وتحریر اسانید وترجمه شیوخ مهارت حاصل فرموده که جماعت مستفیدین قدیما وحدیثا
از فوائد او آثار او وبر اعتماد وتحقیق او تعویل واعتماد نموده اند وتصانیف مفیده وتوالیف عدیده بقالب
تصنیف ریخته وخاک مذلت بر سر اهل جهالت بیخته وبا این همه بصدق لهجه ومزید تعفف ومروت عظیم
وسهولت عریکه وعفت وطهارت مصاحب واعراض از ابنای دنیا وعدم مزاحمت ایشان موصوف ونهایت تواضع
وفتوت وبذل نفس در بذل فوائد وکتب واکرام غربا وآخذین معروف وعلامه ابن حجر عسقلانی میل کثیر وتوجه موفور
باو داشته ومدح وثناء او بهمت میگماشته وغایت عظمت وجلالت او آنست که عسقلانی با آن همه تبحر
همواره اظهار کثرت تشوق خود بافادات جلیله او فرموده وتبیین سرور وفرح خود بسبب ادراک
توجه او بتحقیق وتدقیق نموده وسوال تعریف خود باحوال بعض رایین ومکان ذکر وه واز روی استفاده از تحقیقات
وافادات او نموده وهرگاه عمر بن فهد نزد عسقلانی آمد سخاوی ملاحظه کرد که ابن حجر از ابن فهد
اسماء شیوخ او البخاریه گرفته وازان تعجب فرمود بلکه از ابن فهد گفته در کتاب صاحبه نقل فرموده
وسخاوی این را برای مدح ابن فهد عسقلانی هم کافی دانسته نیز ابن حجر در توصیف ابن فهد گفته که او از اهل بیت نبوی
از روی حسب وعلم مجد واعتبار کرده در تحصیل انواع حدیث ونیز در وصف او گفته که او محدث کبیر
شهیر انه من اهل البیت النبوی ست ونیز در مدح او فرموده که او از اهل علم حدیث ورجال وانه من اهل بیت
نبوی ست مدائح ومناقب ابن حجر عسقلانی کم ست واگر ابن حجر توجه ابن فهد را باوصاف ومدائح
بطراز زیاده تر در مدح وستایش او

و ستودن جراحی دیگر مردم نیز مدح ابن فهد کرده و سخاوی که تلمیذ او است ابن فهد در بحث او بیدلفا ... اسناد را سنه صحیح

هنگامی چنین شیاع شد حالانکه بلقب حافظ کسانی را که کمتر از ابن فهد هستند موصوف ساختند و علامه قطبی
الخیر بزرگی هم با آنکه نهایة جلالت و عظمت از ابن فهد روایت نموده و ازو اخذ فرموده و استفاده نموده و از وظاهر
کرده بود در کتاب عقود در وصف او گفته که او محدث حجاز و کثیر الاستحضار است و گفته که امید دارم که ابن فهد
در فن حدیث به پایهٔ عالیه برسد بسبب کثرت اعتنا او بجمع و سماع و قراءت و ابن نقیب در مدح ابن فهد گفته
که حافظ نجم الدین از اعیان فضلای این بلد است و نبوده او مرجع است درین فن بالجمله غایت جلالت
و عظمت ابن فهد بمرتبه رسیده که حفاظ شیوخ او افتخار باو کردند و بملاحظهٔ کمال او خوشحال شدند
چنانچه ابن ناصر الدین با او از بابت خود تا حلب سفر کرد و در مدح و ستایش او گفت که او سید شریف
و حسیب و نسیب و عالم و فاضل باکمال و محدث مفید رحال و سلیل علمای اماثل و فخر فضلای افاضل جمال
عترت هاشمیه و تاج سلالهٔ علویه نجم الدین و ضیاء المحدثین است و جلالت و نبالت و عظمت و رفعت
ابن فهد از افادهٔ شاه عبد العزیز هم ظاهر است چنانچه در بستان المحدثین بترجمهٔ محمد بن الجزری میفرماید
و از کتب غیر مشهوره او الادلة الواضحة فی تفسیر سورة الفاتحة است و کمال فی اسماء الرجال و بدایة الهدایة
فی علوم الحدیث و الروایة و توضیح المصابیح که شرح مصابیح است در سه جلد خوب نوشته و المسند الاحمد
فیما یتعلق بمسند احمد و التعریف بالمولد الشریف و مختصر او عرف التعریف و اسنی المطالب فی
مناقب علی بن ابی طالب و الجوهرة العلیة فی العلم العربیة و دیگر تصانیف نیز دارد و چنانچه علامه
ابو القاسم عمر بن فهد در معجم شیوخ والد خود حافظ تقی الدین بن فهد ... این را ذکر کرده است
و در مفتاح کنز الدرایة بترجمهٔ ابن الجزری گفته قال العلامة ابو القاسم عمر بن فهد فی معجم شیوخ
والده الحافظ تقی الدین بن فهد هو الامام العلامة استاذ الاولین و الآخرین ... و کتاب اتحاف
الوری که کتابی است شائع و مشهور و ذکرش در تصانیف ابن فهد سخاوی هم فرموده و فاضل چلپی در کشف
الظنون گفته اتحاف الوری باخبار ام القری للشیخ نجم الدین عمر بن فهد المکی انتهی و علامه شیخ حسن
عجیمی که شیخ المشایخ شاه ولی الله دهلوی است کما علمت سابقا کتاب اتحاف الوری را باسناد اکابر علمای از
مصنف آن روایت کرده چنانچه شیخ تاج الدین دهان مکی در کتاب کفایة المتطلع میفرماید فاما تاریخا مکة
المشرفة للحافظ نجم الدین عمر ابن الحافظ تقی الدین محمد بن فهد المکی القرشی الهاشمی العلوی
المسمی اولهما اتحاف الوری باخبار ام القری و ثانیهما الدر الکمین بذیل العقد الثمین فیهما

يعنی الشیخ حسن العجیمی عن الشیخ احمد القشاشی عن الشمس محمد الرملی عن الشرف عبد الحق السنباطی
عن مؤلفهما الحافظ عمر بن الحافظ تقی الدین بن فهد فذکرهما واخذهما الامام القشاشی
عن الشیخ عبد الرحمن بن عبد القادر بن فهد عن عمه الوجیه محمد جار الله بن فهد
عن ابیه الحافظ عبد العزیز بن فهد عن ابیه مولفهما و هرگاه حال عمر بن فهد مکی توثیق
او اتحاف الوری دریافتی پس بدانکه در همین کتاب اتحاف الوری در وقائع سنه ثلث و تسعین ذکر نموده
وقال ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة فی کتاب الامامة والسیاسة کان مسلمة بن مروان
والیا علی اهل مکة فبینا هو یخطب علی المنبر اذ اقبل خالد بن عبد الله القسری من الشام والیا
علیها فدخل المسجد فلما قضی مسلمة خطبته صعد خالد المنبر فلما ارتقی فی الدرجة الثالثة
تحت مسلمة اخرج طومارا ففضه ثم قرأه علی الناس فیه بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الملک بن
مروان امیر المؤمنین الی اهل مکة اما بعد فانی ولیت علیکم خالد بن عبد الله القسری
فاسمعوا له واطیعوا ولا یجعلن امرؤ علی نفسه سبیلا فانما هو القتل لا غیر وقد برئت الذمة
من رجل آوی سعید بن جبیر والسلام ثم التفت الیهم خالد فقال والذی یحلف به لا اجده فی
دار احد الا قتلته وهدمت داره ودار کل من جاوره واستبحت حرمه وقد اجلت لکم
فیه ثلثة ایام ثم نزل ودعا مسلمة برواحله ولحق بالشام فاتی رجل الی خالد فقال ان
سعید بن جبیر بواد کذا من اودیة مکة مختفیا بمکان کذا فارسل خالد فی طلبه فاتاه
الرسول فلما نظر الیه قال انی امرت باخذک واتیتک لاذهب بک الیه واعوذ بالله من ذلک
فالحق بای بلد شئت وانا معک فقال سعید بن جبیر الک ههنا اهل وولد قال نعم قال
انهم یوخذون بعدک وینالهم من المکروه مثل الذی کان ینالنی قال فانی اکلهم الی الله عز وجل
قال سعید لا یکون هذا فاتی به الی خالد فشده وثاقا ثم بعث به الی الحجاج فقال رجل
من اهل الشام ان الحجاج قد انذر به واشعر قبلک فما عرض له فلو جعلته بینک وبین الله
لکان ازکی من کل عمل یتقرب به الی الله تعالی قال خالد وظهره الی الکعبة قد استند الیها
والله لو علمت ان عبد الملک لا یرضی عنی الا بنقض هذا البیت حجرا حجرا لنقضته فی مرضاته
واین عبارت که ابن فهد مکی از کتاب الامامة والسیاسة نقل نموده در نسخ کتاب الامامة والسیاسة لفظا

بلفظها موجود است حیث قال فی کتاب الامامة والسیاسة ذکر قتل سعید بن جبیر ذکروا ان مسلمة
بن عبد الملک کان والیا علی اهل مکة فبینما هو یخطب علی المنبر اذ اقبل خالد بن عبد الله
القسری من الشام والیا علیها فدخل المسجد فلما قضی مسلمة خطبته صعد خالد المنبر فلما
ارتقی فی الدرجة الثالثة تحت مسلمة اخرج طومارا ففضه ثم قرأه علی الناس فیه بسم الله
الرحمن الرحیم من عبد الملک بن مروان امیر المؤمنین الی اهل مکة اما بعد فانی ولیت علیکم خالد بن
عبد الله القسری فاسمعوا له واطیعوا ولا یجعلن امرء علی نفسه سبیلا فانما هو القتل
لا غیره وقد برئت الذمة من رجل آوی سعید بن جبیر والسلام ثم التفت الیهم خالد فقال
والذی یحلف به ویحج الیه لا اجده فی دار احد الا قتلته وهدمت داره ودار کل من جاوره
واستبحت حرمه وقد اجلت لکم فیه ثلاثة ایام ثم نزل ودعا مسلمة برواحله ولحق بالشام فاتی
رجل الی خالد فقال له ان سعید بن جبیر بوادی کذا من اودیة مکة مختفیا بمکان کذا
فارسل خالد فی طلبه فاتاه الرسول فلما نظر الیه قال له انی امرت باخذک واتیت
لاذهب بک الیه واعوذ بالله من ذلک فالحق بای بلد شئت وانا معک فقال سعید
بن جبیر الک ههنا اهل وولد قال نعم قال انهم یوخذون من بعدک وینالهم من المکروه مثل
الذی کان ینالنی قال فانی اکلهم الی الله عز وجل قال سعید لا یکون هذا فاتی به الی خالد
فشده وثاقا ثم بعث به الی الحجاج فقال له رجل من اهل الشام ان الحجاج قد انذر به واشعر
قبلک فما عرض له فلو جعلته بینک وبین الله لکان ازکی من کل عمل تتقرب به الی الله قال خالد
وظهره الی الکعبة قد استند الیها والله لو علمت ان عبد الملک لا یرضی عنی الا بنقض هذا البیت
حجرا حجرا لنقضته فی مرضاته بعنایت ایزدی بثبوت رسید و از دلالت عبارت ابن عبد البر بالتصریح پیدا [illegible] و قول موصوف
ثقت و دیانت و محدث معروف بصیانت و امانت و مدقق جلیل الحذاقة والمهارة و محقق عظیم الریاسة
والامامة که کتاب الامامة والسیاسة تصنیف عبد الله بن مسلم بن قتیبه است و لله الحمد علی ذلک حمد الشاکرین
حیث لم یکذب القاصرین و [illegible] عدوان الخاسرین [illegible] مبین الحائرین و [illegible] للبائرین ما الاجناب
حضرات طالب کشف الاطلاع را می باید که سر خود به سنگ [illegible] بسیار زده و دست از دعوی فضل و علم بردارد و زار زار
بر فضیحت خویش و ائمه خویش بنالد و تا آخر عمر از دل کند افسوس مالد که لاف و گزاف [illegible]

۱۲۴ استقصاء الافحام [illegible]

باطل مشتبه گیا که رفقاء بسا غنیمت او قاصرین ملاخته بوز ائل گردید چه حضرت اوچون آب بی رو ویده ندارد
و ضلال عوام و تقدیع لئام اعظم مآثر خود می پندارد و تلبیس و تدلیس انجز و لیفات و تلبیعات رکیکه از اجل
مآثر خود می انگارد و دست از دیانت و خوف الهی و مبالات افتضاح بر داشته همت والا نهمت را بر کذب
و غدر و خیانت و بهتان گماشته بسبب تفقهات نظام هواجس و اوهام و ارتکاب وساوس نافرجام مبالغه
تمام در نفی کتاب الامامة و السیاسة از عبد الله بن مسلم بن قتیبه ساخته در واهیه واهیه در رسالة المکاتیب فی ازالة
الشین عن الکتب فراقات و تلبیعات و تسویلات و تمویهات و تحریفات انگاشته ثبوت صحت این
نسبت را باطل محض انگاشته چنانچه در رسالة المکاتیب گفته و حاشا که کسی از علمای سنت کتاب سیاست و امامت
را از کتب خویش قرار داده باشند انتهی آنکه ترجمه ابن قتیبه سنی نوشته اند بیشتر از کتب و را یاد کردند نگر کسی جمله تصانیفها و کتاب
امامت سیاست را نام نبرده و در واهیه نا طیب کلامی گفته و حالانکه قدما و متاخرین اتفاق کتاب الامامة و السیاست سوی ابن قتیبه
سنی کما عرفت فی الرسالة المذکورة یعنی رسالة المکاتیب نجاشی می گفته و آنکار شدید نموده اند واحدی از ایشان بسبیل تمدت هم
آن کتاب را بطرف ابن قتیبه سنی نسبت نمیدهد انتهی عاقل منصف حامی باید که درین هزل مخاطب کثیر الاعتساف قلیل الانتباه
و الانصاف بنگرد و آنچه شاید و باید در حق حضرتش گوید که حضرت او محض هوا است نفس و حب باطل عداوت حق کذب و دروغ را
حلال و مباح ساخته بلا امعان و تدبر و بغیر تتبع و تفحص و بلا لحاظ قرائن و شواهد مثل نفی نسبت منحول الغزالی عمدة الفحول انکار
نسبت کتاب الامامة و السیاسة بعبد الله بن مسلم بن قتیبه نموده و بسبب غایت انهماک در کذب و بهتان و عدم مخافت از
عذاب قهار و بال از افترا و کذب بر علمای اعیان مذهب خود باکی نکرده میگوید که قدما و متاخرین سنیه از نسبت
کتاب الامامة و السیاسة بعبد الله بن مسلم انکار و تحاشی دارند هرگاه حال کذب و افترای حضرتش بر علمای خود این
مثابه باشد از افترا و کذبش بر علمای اهل حق چه می پرسی و طرفه آنکه در واهیه حواله تحاشی قدما و متاخرین از انتساب
کتاب امامت و سیاست بسوی ابن قتیبه سنی بر رسالة المکاتیب خود میکند حالانکه در رسالة المکاتیب تحاشی
خود از قرار دادن علمای سنیه کتاب سیاست و امامت را از کتب خویش ذکر نموده نه تحاشی
ایشان از انتساب این کتاب با بن قتیبه سنی و بین الامرین بون بین ظاهر بسبب هیجان اغلاط عناد
سفاد کلام خود هم نمی فهمد تا بفهم کلام دیگران چه رسد مقام صد گونه استعجاب اولی الالباب است که
مخاطب کثیر الحیا بمزید بهتان و اقرار ترجمه جابه شامن بجار سالجناب سلطان العلماء الجهنی لیتشبهی نفس باکمل اصلا
در اوائل این ترجمه نام آنجناب مذکور نیست نسبت داده و بنا برین و هم باطل زبان بمخافت لوامان

بتشنیعات غلیظه در حق آنجناب کشاده و بانتساب کتاب الامامة والسیاسة حالانکه در شروع آن مذکورست
قال ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتیبة تقدم کلامنا بحمد الله الخ زور جه قبول ساقط میکنند و نیز
جنابش و بانتساب غایت بهتان و لجاج کتاب منهاج السالکین را بامین الدین طبرسی طاب ثراه بمقام مطالبه
و مواخذه بمحض دعوی بلا شاهد و بلا بینه نسبت داده خود را و مقتدایان خویش را از تشنیعات و مطالبات
اهل حق بزعم باطل فارغ البال ساخته و محض این نسبت را که اتباع وسوسهٔ شیطانی بیش نیست کافی دیده پس چرا
محض نسبت اهل حق کتاب سیاست و امامت بابن قتیبه کافی نباشد فضلا عن ثبوت صحة هذه النسبة بکلام عالم المفید
و فهیم السدید و حیرانم که جناب مخاطب بحق فاضل رشید و شاه سلامة الله که این هر دو بزرگ هم نسبت
کتاب الامامة والسیاسة بعبد الله بن مسلم بن قتیبة می نمایند کما لا یخفی علی ناظر الایضاح للاول و معرکة الآراء
للثانی چه خواهد گفت و چها در غرر مناقب و محامد حق ایشان خواهد سفت عجب نیست که حضرت شاه
سلامة الله را بسب و شتم و فحش و تشنیع نوازد که در خطبه داهیه واهیه بعجائب مثالب و معائب
حضرت ایشان را ستوده کونه دیگر معتقدین شاه صاحب از معاصرین سنیه اینهمه محمول بر عداوت و شقاوت
و خبث سریرت باشد لیکن حیرانم که بحق فاضل رشید چسان جسارت و ادب و اخواهد داشت که خود جابجا در هفوات
خویش باطراء و اغراق در مدح و ستایش حضرتش رطب اللسان می باشد و انچه جناب مخاطب فرموده که آنهاکه ترجمه
ابن قتیبه سنی نوشته اند بیشتر از کتب او را یاد کرده اند الخ مخدوش ست باینکه آنهاکه ترجمه عبد الله بن مسلم بن قتیبه
سنی نوشته اند مثل ابن خلکان و یافعی و ابن اثیر و سیوطی و نووی و سمعانی هرگز بیشتر از کتب او را یاد نکرده اند
زیراکه تصانیف ابن قتیبه بنا بر تنصیص نووی بنهایت بسیارست و نووی فهرست آنرا دیده وعدد آنرا فراموش
کرده و ظن دانسته که آن زیاده شصت کتابست و کسی از علماء مذکورین از جمله کتب او زیاده
از بست کتاب ذکر نموده پس قول بیشتر از کتب او درست نباید بالکه معنای ذکر بیشتر از کتب او دانسته که اکثر
کتب او را ذکر کرده اند و بعض ترک کرده اند اگر ذکر بیشتری مخاطب صحیح می بود باز هم مقصود او بے باطل نداشت
و اما ادعای فاضل رشید و شاه سلامة الله سنیت عبد الله بن مسلم بن قتیبه فهو مما یضحک الصبیان و یعجب
الثکلان مع صریح الکذب و البهتان بغایت الی رفته والحمد دانی بعد الحمد که ابطال آن از افاده [illegible]
مخاطب نحریر که در رسالهٔ المکاتیب واهیه تصریح بسنیت او نموده واضح و ظاهرست و [illegible]
سنیت او همچنین تصریح جناب شاه عبد العزیز بسنیه بودن او در اهل سنت برای ابطال این بحقیق [illegible]

کافی ست وازطرائف هفوات وغرائب خرافات شاه سلامة الله آنست که از سیاق وسباق
وصریح دلالت کلام صاحب تحفه اعراض نموده حمل کلام علی ما نیافیه صریحه کرده چنانکه ادعا می نماید که قول
صاحب تحفه که مثبت دخول عبد الله بن مسلم بن قتیبه در اهل سنت ست ابای رافضی غالی وشیعی
مفتری بودن او ممکن چنانچه در معرکة الآراء می فرماید اگر مراد صاحب تحفه از رافضی غالی وشیعی مفتری
عبد الله بن مسلم بن قتیبه است چنانچه قولش که معدود در اهل سنت پیشوای ایشان که پیش ایشان هم سنی نیست
الخ در نهایت ظهور ست که قرینه قطعیه کلام صاحب تحفه دلالت صریحه دارد بر انکه ابن قتیبه از معتبرین
اهل سنت ست زیرا که صاحب تحفه ذکر ابن قتیبه برای تمثیل این ادعا نموده که شیعه در اسما والقاب
معتبرین اهل سنت تلبیس کنند وهرکه را از رجال خود شریک نام ولقب دریابند حدیثها او را وروایات او را بآن
نسبت دهند وبجهت اتحاد نام ولقب امتیاز حاصل نشود وبین ایشان واقف در اغلاط می زانکه خود اعتقاد
کنند پس ظاهر می باید که ابن قتیبه از معتبرین اهل سنت وثقات ایشان باشد والاختلال کلام الحاق این
باصوات حیوانات که بی ربط باشد میشود لازم خواهد آمد وبنا بر شاه سلامة الله قطع نظر از ترک
امعان وتدبر در سیاق وسباق این کلام گرد تتبع دیگر اطلاقات تحفه هم نگردیده اند زیرا که شاه صاحب
در باب چهارم در حق ائمه معصومین علیهم السلام فرموده اند که ایشان از اهلبیت معدود اند چنانچه آنفا
نقل کردیم که ایشان می فرمایند حالانکه صحبت این فرقه یعنی شیعه را هرگاه باید کرد که چقدر بزرگان را که جگر
پاره های ائمه وبرادران ائمه بودند بچه شیعه را شناعت واستخفاف می نمایند در حق چندکس معدود از اهلبیت
که ائمه اثنا عشریه بعض اقارب ایشان باشند در پرده محبت تبرا ایشان بچه شیعه قبایح که ... شنیعه میکنند انتهی پس اگر
قول صاحب تحفه در حق عبد الله بن مسلم بن قتیبه که معدود در اهل سنت است دال باشد بخروج او از اهل سنت
در رافضیه وشیعیت او کند لازم آید که شاه عبد العزیز ائمه اثنا عشر علیهم السلام را از اهلبیت معاذ الله
خارج می دانسته اند وبنا برین نهایت کفر وضلال شاه صاحب ثابت خواهد شد که ائمه اثنا عشر را از اهلبیت
خارج ساختند پس گو تسلیم دلالت قول شاه صاحب بر خروج ابن قتیبه از اهل سنت سهل باشد لیکن ظهور کفر و
ضلال وعناد ایشان با ائمه اثنا عشر علیهم السلام باین طور که ایشانرا از اهلبیت خارج ساختند سخت مشکل خواهد شد
والله الهادی علی علیل هنا لطف جلیل وازالة الغشین بجواب افاده جناب مصنف طاب ثراه که شاه عبد العزیز
وفاضل رشید را نسبت رفض با بن قتیبه تفضیح فرموده پس حق آن بنا برآن بر دو امر ست یکی آنکه

از کلام فاضل رشید که در ایضاح ندای جمهوری بر تصنیف عبد الله بن مسلم بن قتیبه در دلیل دوم انکار نسبت کتاب
الامامة والسیاسة بعبد الله بن مسلم بن قتیبه وبغایت الهی صحت ایراد از ملاحظه ایضاح ظاهر و صحت نسبت
امامت وسیاست با بن قتیبه کالشمس فی رابعة النهار باثبات رسانیدم و همه خرافات و تمویهات کسیر باطل
مضمحل گردید اما عبد الله بن زبیر که بر بوریشدن فضائل و مناقب مختلفه او روی طوامیر عریضه قوم سیاه
و دین و ایمان وات عالی درجات بافترای آن تباه پس معائب و مثالب و فضائح و قبائح و قوادح و مخازی
و معاصی و مطاعن او زیاده تر از آنست که احصای آن توان نمود و چون جناب خلیفه ثانی از راه کشف
و کرامت و مهارت بر طرفی از فضائح و مثالب آن الشقی الاثانی مطلع بودند او را جالب للبلیات
و میفرمودند که او شیطان کامل خواهد شد چنانچه سابقا نقلا عن المحاضرات للراغب الاصفهانی
مذکور شد و واقعی آنچه خلیفه ثانی در حق ابن زبیر ارشاد فرموده حرفی بس صحیح و درست است زیرا که از
ملاحظه قبائح اعمال و مساوی افعال و ظاهر است که او شیطان کامل و ابلیس مهیا بود و بسیاری از اکابر اهل سنت
که بنا بر افادات ائمه سنیه او سنت سیئه شهادت دروغ در اسلام اختراع کرده همینا او من سن سنة سیئة
کان علیه وزرها و وزر من عمل بها عذاب جمیع شهود زور بر گردن خود گرفت و حضرت عائشه را با تمام این
شهادت مانع امتناع از قتال نفس رسول صلی الله علیه وآله وسلم گردید و عقاب قتل جمیع مقتولین بحق
و اغراء ابلیس طلی بر مقاتله محقین تا که نوبت بقتل صدها نفوس رسید بر جهاد رسید تفصیل این اجمال آنکه
هرگاه حضرت عائشه طائشه را بسبب اشتعال نار بغض و عناد و زبانه کشی آتش شنآن در استعداد سواء اثارت
غبار و فتنه و فساد که آنرا گاهی صلاح و گاهی اجتهاد میگویند در سر افتاد و بجهات دیار البصره که ثار الحیا قبیل المار کرد بمحفل
اصحاب کبار بتحریض و ترغیب خویش و اغیار بتاکید بسیار و اعلان و اجهار بلا تقیه و استار بر قتال و اباء آن عالی تبار
و ذم و اکفار او تا امکان مقدار اصرار نمود و اشتری بسوار یا لشکر جرار و جیفات اشرار و طغام فجار و معاندین کفار
و مخالفین نابکار و مبغضین ناهنجار و لئام شنیع الاطوار و اوباش غدار و عوام مکار و منافقین
بدکردار بقصد قتال و پیکار و جدال و کارزار ساخته و ذوالفقار و حیدر کرار غیر فرار امیر ابرار و سرور
اهلبیت اطهار وصی رسول مختار صلوات الله وسلامه علیهما مدی الاعصار با کمال اهتزاز و انتعاش شباب حیات
فرحان و شادان حرج کار و تفریح کنان آتش بار چه باب سید حرکت نموده و معاندین مخالفت حکم سنت شریف
و خلاف کتاب منیف عبارات دلیری بی حساب که مصداق العجب کل العجب بین جمادی و رجب بکمال ارتکاب و نهایت

استغراب اولی الالباب هست باین حد کشید کلاب آن آب را بملاحظه این عبارت ذکالیات در شفقت مآب که بحیله نقش بر آب و خیالی مثل نمایش سراب از کتاب کرده‌اند زهره آب و دل پراضطراب شد دانستند که معاذ الله آبی ست ونفوس مسار ملتفات از اتباع حق آبی بسکوت و صموت آبی بر روی کار نمی‌آید و بی رفع صموت و ترک ادنکاری نمی‌گشاید ناچار آن کلاب با پیچ و تاب بر روی آن ما در بآب و تاب بفاد شترا هنوز انباب صیاح و نباح آغاز نهادند و باب تنبیه و ایقاظ کشادند تا آنکه آن علامه دوران و مجتهد زمان و مرتکبه مخالفت قرآن و حائکه غمار عصیان و غائصه بحار عدوان از ارشاد سرور عالمیان صلی الله علیه و آله وسلم بخاطر اقدس فارغ از احزان و اشجان آورده فریاد و فغان شروع کرد و بعد سرور و ابتهاج بالتیاع و بعد حبور و ابتهاج بارتیاع مبتلا گشت و با بجاع استرجاع قلوب بهج رعاع از اشیاع و اتباع خویش خست عرق خجالت و ندامت بر جبین سیلان و سوزان سهول و حزن ورود دل شور شراش و وان گردید طوعا و کرها اراده رجوع از جدال اللغنی دلالسیمن من جوع فرمود آن فتنه چون این نیرو بدید که بنای که ریخته و آتش فتنه که انگیخته بسیلاب صیاح و نباح کلاب بالپیر سید طرفة العین شستی و سحرکار و شعبده بازی و سقیفه سازی بکار برد که بران بکر سر ندامت زده آن شیطان کالم ادخل شد و بلامخافت از ارتکاب کذب و بهتان و استحقاق عذاب نیران برخلاف شهادت صادقه صالحه محمد بن طلحه که فضائل و محامد او از کتب قوم ظاهر است گفت که این موضع آب حواب نیست و برین هم اکتفا نکرده قسم دروغ بران خورد و رونق عدالت تقدیری هم برد و چون ام المؤمنین برین یکین اقتناع و از فسخ عزم خود امتناع نکرد بنابر تحریص و تاکید و تشیید اساس آن کلب عنید بدان مکار غدار آخر کار بسبب نهایت انهماک در فسق و فجور و اعداد اسباب شرور اتباع شیطان مغرور فقد شعور و خوف یوم النشور بخاطر بهر شرور و عدم مرور استحیا از ایزد غفور بدل حبور رشش چندی از شهود زور را آورد که گواهی دادند که این موضع آب حواب نیست تا آنکه اجتهاد آن مجتهده نیک صفات مقتضی تجدیج نهج بی ثباتی برانثبات اثبات در کون مخالفت سرور کائنات علیه و آله الاف التحیات و التسلیمات و اقتحام اشنع آفات و اعراض از سلامت و نجات گردید و برهان قصد فاسد قدم ثبات فشرده طریق عناد اول سپرده شد انچه بند علامه جلیل حاوی ملکات انسانی ابوسعد عبد الکریم سمعانی از محامد و مناقب شیده مبانی آن تحریر الثانی از وفیات الاعیان ابن خلکان و مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه ابن جماعه و طبقات سبکی و امثال آن ظاهر و باهر و عبد الرحیم بن الحسن جمال الدین الاسنوی که فضائل و مدائح او از حسن المحاضره و طبقات ابن جماعه و طبقات شافعیه سراج الدین ابن الملقن و غیر آن واضح ولائح در طبقات شافعیه که از دستان

در این اوان سعادت اقتران ملطف بیگ این نسخه شریفه از زرین بخط مرزا احمد بن فتح خان ابن ... سلطان اصفهان
عطا فرموده ودر مدح وستایش وثنا او گفته ابو سعد عبد الکریم بن ابی بکر محمد بن ابی المظفر منصور السمعانی الملقب
تاج الاسلام سبق ذکر جده ابی المظفر فی الاسماء الاصلیة کان المذکور اماما عالما فقیها محدثا
ادیبا جمیل السیرة لطیف الخلق کثیر الاناشید ولد بمرو فی یوم الاثنین الحادی والعشرین من شعبان
سنة ست وخمسمائة فسمعه ابوه ببلده ونیسابور ثم مات ابوه وعمره نحو اربع سنین فنشأ بین
اهله وبنی عمه واقبل علی الاشتغال فسمع الکثیر وطاف الاقالیم قال ابن النجار سمعت من یذکر ان
عدد شیوخه سبعة آلاف شیخ ولم یبلغ ذلک لاحد ودرس بالمدرسة العمیدیة وصنف
التصانیف الکثیرة المفیدة الکبار منها کتاب الانساب نحو ثمان مجلدات وتاریخ مرو نیف
علی عشرین مجلدا وکتاب الذیل علی تاریخ الخطیب لبغداد نحو خمسة عشر مجلدا ومنها معجم شیوخه
المشتمل علی العلوم المتقدمة وروی عنه جماعة ومات بمرو فی غرة ربیع الاول سنة اثنتین وستین
وخمسمائة ذکره ابن خلکان وغیره در انساب ثبت حوأبی گفته ودر حدیث عصام بن قدامة
عن عکرمة عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للنساء ایتکن صاحبة
الجمل الادبب وقیل الادبب تنبحها کلاب الحوأب وروی اسمعیل بن ابی خالد کذلک عن قیس بن ابی
حازم عن عائشة انها مرت بماء فنبحتها کلاب الحوأب فسألت عن الماء فقالوا هذا ماء الحوأب
والقصة فی ذلک ان طلحة والزبیر بعد قتل عثمان وبیعة علی خرجا الی مکة وکانت عائشة
حاجة تلک السنة بسبب اجتماع اهل الفساد والعبید من البلاد بالمدینة لقتل عثمان
فخرجت عائشة هاربة من الفتنة فلحقها طلحة والزبیر وحملاها الی البصرة فی طلب دم
عثمان من علی وکان ابن الزبیر عبد الله ابن اختها اسماء ذات النطاقین فلما وصلت عائشة
رضی الله عنها معهم الی هذا الماء نبحت الکلاب علیها فسألت عن الماء واسمه فقیل لها
الحوأب فتذکرت قول النبی صلی الله علیه وسلم ایتکن تنبح علیها کلاب الحوأب فتوقفت علی
الرجوع فدخل علیها ابن اختها ابن الزبیر وقال لیس هذا ماء الحوأب حتی قبلت ثم حلف علی
ذلک وکفر عن یمینه والله اعلم ومضت عائشة الی البصرة وکانت وقعة الجمل المعروفة
وقاضی القضاة محب الدین ابو الولید محمد بن محمد بن الشحنة الحنفی الحلبی که محامد جمیله ومناقب جلیله او از درر کامنه

و معجم شیوخ ابن حجر عسقلانی و ذیل طاهر سخاوی و امثال آن ظاهر است در کتاب روض المناظر فی علم الاوائل
والاواخر گفته فی سنة ست وثلاثین ارسل علی بن ابی طالب رضی الله عنه الی البلاد عماله
فبعث عمارة بن شهاب الی الکوفة وکان من المهاجرین وولی عثمان بن حنیف الانصاری البصرة
وعبید الله بن عباس الیمن وقیس بن سعد الانصاری مصر وسهل بن حنیف الانصاری الشام
فرجع من الطریق لما سمع بعصیان معویة وکذلک عمارة لقیه طلحة بن خویلد الذی کان
ادعی النبوة فی خلافة ابی بکر رضی الله عنه فقال له ان اهل الکوفة لا یستبدلون بابی موسی
الاشعری فرجع ولما وصل عبید الله الی الیمن خرج الذی کان بها من قبل عثمان وهو یعلی بن منیة
بما بها من الاموال الی مکة وصار مع عائشة وطلحة والزبیر وجمعوا جمعا عظیما وقصدوا البصرة
ولم یوافقهم عبد الله بن عمر واعطی یعلی بن منیة لعائشة رضی الله عنها جملا کان اشتراه
بمائة دینار اسمه عسکر وقیل بثمانین ورکبته ومروا بمکان اسمه الحوأب فنبحتهم کلابه فقالت
عائشة ای ماء هذا فقیل لها هذا ماء الحوأب فصرخت وقالت انا لله وانا الیه راجعون
سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول وعنده نساؤه لیت شعری ایتکن تنبحها کلاب
الحوأب ثم ضربت عضد بعیرها فاناخته وقالت ردونی فاقاموا یوما ولیلة فقال لها عبد الله
بن الزبیر انه کذب لیس هذا ماء الحوأب ولم یزل بها وهی تمتنع فقال النجا النجا فقد ادرککم
علی فارتحلوا نحو البصرة انتهی و علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبه در کتاب الامامة والسیاسة گفته فلما
انتهوا الی ماء الحوأب فی بعض الطریق ومعهم عائشة نبحها کلاب الحوأب فقالت لمحمد بن طلحة ای ماء
هذا قال ماء الحوأب قالت ما ارانی الا راجعة قال ولم قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم
یقول لنسائه کانی باحداکن قد نبحها کلاب الحوأب وایاک ان تکونی انت یا حمیراء فقال لها
محمد بن طلحة تقدمی رحمک الله ودعی هذا القول فاتی عبد الله بن الزبیر فحلف لها بالله لقد خلفته
فی اول اللیل واتاها ببینة زور من الاعراب فشهدوا بذلک و جمال الدین محدث در روضة الاحباب
گفته عائشه در سیر و حج که بر شتر عسکر نام که یعلی بن امیه پیشکش کرده بود سوار بود و پیش پیش لشکر میرفت تا رسید نزد
قریب طلوع صبح بر سر چشمهٔ که آن را حواب میگفتند چون شتر عائشه در گذر آمد سگان آن موضع جمع گشته
بانگ بر آوردند [illegible] آب [illegible] عائشه شنید که شخصی دیگر [illegible] رسید [illegible] خود [illegible]

که چه آبیست مسئول گویند این آب حواب است عائشه گفت باز گردانید مرا رسید این گشتن از اسپ بایست

و مانع شو از رفتن این که [illegible] جواب سائل چنین گفت من شنیدم از رسول صلی الله علیه و سلم میفرمود گویا

می بینم زنی از زنان خود را که سگان حواب بر وی بانگ کنند ای حمیرا ترسان باش از خدا از آنکه آن زن تو باشی

مانع من از رفتن این حدیث مسموع و تهدید و وعیدیست که از مضمون آن معلوم میشود و باعث بر رجوع است پس

دران منزل فرود آمده چون آفتاب بر آمد عبد الله بن زبیر پنجاه مرد از سگان آن موضع نزد عائشه آورد

تا گواهی دادند که این آب حواب نیست و لشکر از آب حواب در اول شب گذشت و گویند که این گواهی اول شهادت

دروغی بود که در اسلام بوقوع پیوست و آتش اضطراب عائشه در مراجعت از آن طریق بگواهی آن فریق

فرو نشست و همچنان در صدد رجوع بود و جزع و اضطراب می نمود تا عبد الله زبیر از اخریات لشکر او ندا در داد [illegible]

که علی بن ابی طالب با لشکر می کینه از عقب رسید خوف بر عائشه استیلا یافته و از طریق برتافته دلیلی را طلبید تا

از روی استفسار می نماید دلیل گفت دلیل از شرمندگی خطای غلطی که در تسمیه آن آب کرده بود فرار نموده آخر الامر محمد

بن معتمد خان بدخشانی که بتصریح فاضل رشید و الصالح از علمای اهل سنت است در کتاب مفتاح النجا گفته اقول لما وصلت

عائشة فی مسیرها الی البصرة بموضع الحواب فسماع نباح الکلاب عزمها بالرجوع فجاء عبد الله

بن الزبیر بشهود الزور علی انه لیس بحواب فاطلبها فی کتب التواریخ انتهی محصل جمیع این روایات بعبارات

ثقات اثبات جرح و قدح و طعن و لوم ابن زبیر بوجوه عدیده ثابت میشود اول آنکه بخدمت حضرت عائشه ام المومنین

که تعظیم و تکریم او از جمله اهم مهمات و اوجب واجبات است کذب دروغ فضیح بیار است و باظهار این معنی که این موضع

آب حواب نیست اخفاء حق بر آن مکرمه خواست و شناعت این کذب فظیع مستغنی از بیان و منافات آن با تعظیم

و تکریم و اجلال نهایت عیان و الله المستعان دوم آنکه برین دروغ بی فروغ اکتفا نکرده قسم هم بران خورده

و بی مبالاتی و انهماک در انتهاک حرمت دین بغایت قصوی برد سوم آنکه اقامت شهود زور برین کذب

فضیح و دروغ صریح نموده شیاطین جن و انس را باین ایجاد غریب و اختراع عجیب شرمسار و خجل و نادم و منفعل فرمود

چهارم آنکه چون دید که باین همه فسق و فجور و کذب و زور آتش اضطراب حضرت عائشه فرو نمی نشیند و سخن آن

مکار کما ینبغی بخاطر اقدسش جا نمی گیرد کذبی دیگر برافت و مبالغه تمام در وقاحت و ترک استحیا از خدا

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساخت که چنان آوازه در داد که جناب امیر المومنین علیه السلام با لشکری

کثیر رسیده است و باین نعیق و شهیق منکر که مصداق ان انکر الاصوات لصوت الحمیر و باعث استحقاق نار

استخفافی نا سعیر ست انکه سیه را در خوف و هراس انداخته و دل طمانینت منزل او را بر وجع و هول مبتلا ساخته
وا زو عید شدید بر تشریع و تخویف مومن باکی بر نداشت و آخر کار این صیاح و نباح آن جزاع و فزع چنان کارگر شد
که حضرت او انشد روا از طریق سلامت بتافت و خود را در اصعب مهالک انداخت نتیجه آنکه ان شیر بایں
کذب و تزویر بارتکاب و فساد کبیر که موجب قتل جمی غفیر و جمعی کثیر گردید تردید و شناعت آن خارج از حا قطر تحریر
ضبط تحریر و الاشارة الی الالتقاء تکفی البصیر من الکلفة الیسیر یکفیه الکثیر و لا ینبئک مثل خبیر و بهر کیف از وجوه که وجه آخرین
آن قائم مقام وجوه بسیار بلکه بیشمار است و بسیاری ازان در قدح ابو موسی مذکور شد و بسیاری ازان ان شاء الله تعالی بعد ازین در ما
مذکور خواهد شد برای جرح و قدح ابن زبیر کافی است بر اثبات بیدینی و سقوط اعتبارش وافی فکیف اذا اجتمع الجمیع
فی الواقع واتسع الفتق علی الراقع و مخفی نماند که از روایت صحیح از اعلام ائمه سنیه چنان ظاهر میشود که اول شهادت
شهود زور از طلحه و زبیر واقع شده چنانچه علامه یوسف بن قزغلی سبط ابن الجوزی که امامت و جلالت
او از افادات ائمه سنیه هم ظاهر شده و دیگر محامد و فضائل او سابقا شنیدی و دریافتی که صاحب صواقع و مولف تحفه و
فاضل رشید و خود مخاطب و دیگر ائمه سنیه بافادات او تشبث می نمایند و فاضل رشید تصریح کرده که او از
دین فقهای متقدمین اهل سنت است در کتاب تذکرة خواص الامه گفته ذکر ابن جریر فی تاریخه ان عائشة اشترت
الجمل من رجل من عرینة بستمائة درهم قال ابن جریر فی تاریخه ان عائشة لما مرت علی ماء
یقال له الحوأب فنبحتها کلابه فقالت ما هذا الماء فقال لها سائق الجمل ماء الحوأب
فاسترجعت و صرخت باعلی صوتها ثم ضربت عضد بعیرها فاناخته ثم قالت انا والله صاحبة
کلاب الحوأب ردونی الی حرم الله و رسوله قالتها ثلاثا قال ابن سعد فیما حکاه عن هشام بن
محمد الکلبی استرجعت و ذکرت قول رسول الله صلی الله علیه و سلم کیف بک اذا نبحتک
کلاب الحوأب فقال طلحة و الزبیر ما هذا الحوأب و قد غلط الدلیل ثم احضرا خمسین رجلا
فشهدوا معهما علی ذلک و حلفوا قال الشعبی فهی اول شهادة زور اقیمت فی الاسلام ظاهر است
که این روایت بروایات داله بر انکه شهود زور عبد الله بن زبیر آورده اصلا منافی نیست و این جمع و توفیق
و تطبیق روایات که داب محققین عالیه مراتب است آنست که این هر سه بزرگوار در چنین کار سعادت آثار
شیاطین اشرار شریک بوده و ... این هم اماده و کفیل ... و چون هر سه در اقامت شهود
واختراع این شنیعه ... مشهور و منسوب گشتند باید که قدح ... از روایات

سابق گذشته و قصر اعتبار بر روایت ابن سعد و شعبی و اشباهها که بظاهر دلالت دارد بر آنکه قبای جهالت
فقط اقامت شهود زور مخصوص بقامت طلحه و زبیر مغرور دوخته‌اند باز هم چاره از قدح و جرح ابن زبیر نیست زیراکه
او از اتباع و اشیاع این هر دو بزرگ بود و انکاری و ردی بر این فعل شنیع نکرده و ذلک ایضاً یکفی للقدح والالزام
کما لا یخفی علی اولی الافهام الناظرین للاحادیث المأثورة عن سید الانام علیه و آله آلاف التحیة
والسلام الواردة فی ذم ترک انکار المنکر علی اللئام و غایة اللوم والوعید علی موافقة العائدین
عن شرائع الاسلام الساعین الی هتک معالم الدین وارتکاب الحرام والله الموفق وبه الاعتصام
من زلل الاقدام و سقطات الافهام و ازین مقام فساد حال کثیر الاخلال حیله اجتهاد اصحاب جمل و ارباب عناد
بخوبی منکشف میشود سبحان الله ذهبی اعتقاد دارد که کذب و زور و فسق و فجور از اوائل امر و بدو شر در آن باشد و با وصف
آن ممدوح و ماجور و مستحق ثواب ایزد غفور گردد ان هذا لشیء عجاب فاعتبروا یا اولی الالباب و از اعظم عجائب
و افحش مخازی ابن زبیر آنست که تهدیدات جان گداز و وعیدهای هوش پرداز که سرور عالمیان صلی الله علیه و آله
و سلم در حق معادیان و دشمنان جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ارشاد کرده پس پشت انداخته علم محاربه
و مقاتله مولی کل مؤمن و مؤمنة افراخته آتش فتنه جنگ جمل در اهل اسلام انداخته طریق نهایت ایذای
اهلبیت کرام علیهم آلاف التحیة والسلام مسلوک داشته داغ بغض و عداوت سرآرای ولایت بر ناصیه
نهاده ابواب غایت جرح و قدح بر خود گشاده بر مخالفت خدا و رسول خدا و اهلبیت طاهرین صلی الله علیه
و علیهم اجمعین نطاق همت چست بسته گونه دین و ایمان بناخن کفر و الحاد خسته و مقاتله و محاربه او
با جناب امیرالمؤمنین علیه السلام امریست که از مزید ظهور و اشتهار بر متتبعان کتب سیر و اخبار و اسفار وقائع
و آثار ابواب ارتیاب و انکار مسدود بسته و اشتعال آتش این فتنه و فساد خس و خاشاک شکوک و اوهام درهم سوخته
از مزید وضوح و عیان محتاج بیان و اقامت شاهد و برهان نیست و در کفر محارب جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام هیچ ریب نیست زیراکه محاربه و مقاتله مسلم اشنع و اشد و اقبح و افضح از سباب است بنص ارشاد
جناب سرور کائنات علیه و آله آلاف التحیة والتسلیمات سب جناب امیرالمؤمنین علیه السلام بلا ریب کفر صریح و زندقه
فضیح است پس محاربه آنحضرت قطعاً و حتماً کفر باشد اما اینکه محاربه اشنع و اشد از سب است پس بخاری در کتاب الایمان
از صحیح خود میفرماید حدثنا محمد بن عرعرة قال حدثنا شعبة عن زبید قال سألت ابا وائل عن
المرجئة فقال حدثنی عبد الله ان النبی صلی الله علیه وسلم قال سباب المسلم فسوق

وقتاله کفر و در کتاب الفتن گفته حدثنا عمر بن حفص قال حدثنا ابی قال حدثنا الاعمش قال
حدثنا شقیق قال قال عبد الله قال النبی صلی الله علیه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر و در کتاب الادب
گفته حدثنا سلیمان بن حرب قال حدثنا شعبة عن منصور قال سمعت ابا وائل یحدث عن عبد الله قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر تابعه غندر عن شعبة و عبد العظیم
منذری در کتاب ترغیب و ترهیب میگوید عن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم سباب المسلم فسوق وقتاله کفر رواه البخاری ومسلم والترمذی والنسائی وابن ماجه
این حدیث شریف که در درجه اعلای صحت است دلالت صریحه دارد برانکه قتال مسلم اشنع و اشد از سب
او است زیرا که سباب مسلم را آنجناب فسق فرموده وقتال او را کفر ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته
لما کان القتال اشد من السباب لانه مفض الی ازهاق الروح عبر عنه بلفظ اشد من لفظ الفسق
وهو الکفر اما اینکه سب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفر است پس اگر چه احدی از اهل اسلام در ان ارتیاب
نخواهد کرد لیکن بنابر مزید توضیح لفظ صریح آن از زبان شاه عبد العزیز نقل میکنیم که حضرتشان در تحفه فرموده آری
اگر از جماعه شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر داشت بحدیکه تکفیر آنجناب یا لعن و سب
آن عالی جناب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست انتهی و احادیث کثیره و روایات شهیره که دلالت دارد بر انکه
سب جناب امیر المؤمنین علیه السلام کفر است در کتب حدیث مذکور و بعض آن درین مقام مسطور میشود حاکم
در مستدرک گفته اخبرنا احمد بن کامل القاضی حدثنا محمد بن سعد العوفی حدثنا یحیی بن
ابی بکر حدثنا اسرائیل عن ابی اسحاق عن ابی عبد الله الجدلی قال دخلت علی ام سلمة رضی الله عنها
فقالت لی ایسب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیکم فقلت معاذ الله او سبحان الله او کلمة نحوها
قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من سب علیا فقد سبنی هذا حدیث
صحیح الاسناد ولم یخرجاه وقد رواه بکیر بن عثمان البجلی عن ابی اسحاق بزیادة الفاظ حدثنا
ابو جعفر احمد بن عبید الحافظ بهمدان حدثنا احمد بن موسی بن اسحاق التمیمی حدثنا جندل
بن والق حدثنا بکیر بن عثمان قال سمعت ابا اسحاق التمیمی حدثنا جندل بن والق حدثنا بکیر
بن عثمان قال سمعت ابا اسحاق یقول سمعت ابا عبد الله الجدلی یقول حججت وانا غلام فمررت
بالمدینة واذا الناس عنق واحد فاتبعتهم فدخلوا علی ام سلمة زوج النبی صلی الله علیه وسلم

جماعة مردم

فسمعتہا تقول یا شبیث بن ربعی فاجابہا رجل سرا من جانب البیت اماہ قالت ایسبّ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم فی نادیکم قال وانی ذلک قالت فعلی بن ابیطالب قال انا لنقول اشیاء نرید عرض
الدنیا قالت فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول من سب علیا فقد سبنی ومن سبنی
فقد سب اللہ تعالی ونیز در مستدرک مسطور ست اخبرنی محمد بن احمد بن تمیم القنطری
حدثنا ابو قلابۃ الرقاشی حدثنا ابو عاصم عن عبد اللہ بن مومل حدثنی ابو بکر بن عبید اللہ
بن ابی ملیکۃ عن ابیہ قال جاء رجل من اہل الشام فسب علیا عند ابن عباس فحصبہ ابن عباس
فقال یا عدو اللہ اذیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الذین یؤذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ
فی الدنیا والآخرۃ واعد لہم عذابا مہینا لو کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لآذیتہ ہذا
حدیث صحیح الاسناد ولم یخرجاہ ودر کتاب مفتاح النجا گفتہ واخرج احمد والحاکم عن ام سلمۃ رضی
اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من سب علیا فقد سبنی واز ظہور این آنست
کہ چون ائمہ سنیہ مثل صاحب صواعق ومولف تحفہ واتباع شان این ہمہ رو بیرہ ندارند ادعای وقوع جنگ جمل
بلا ارادہ طرفین دارند واین انکار بدیہی را حیلہ خلاص خود می پندارند واین تلبیس وتدلیس قبائح خود را کارگر
انکارند وبطلان آن بتفصیل تمام در تشیید المطاعن تصنیف والد ماجد قدس اللہ نفسہ کہ تا الیحال این کتاب
ودیگر کتب حقیر باقتباس انوار افادات جناب اوست مسطور ست وان شاء اللہ المستعان در مقامی دیگر تفصیل
بیان خواہیم کرد ودرینجا بالاجمال تنبیہ بر نہایت فساد این ادعای نمایم واولا کلام مفحم ابن عباس کہ فہم
ابن زبیر خیرہ نمودہ واو در جوابش جز سکوت چارہ نیافتہ نقل کنم کہ ادل احوال کلام ابن عباس حجت متین است
وثانیا از عدم موافقت ابن زبیر بجواب آن متانت تاویلات این بزرگان منکشف خواہند شد ومثل
سابق پوشیدہ نیست گواہ جیّدہ بیان خواہد گردید باید دانست کہ ابن عبد ربہ کہ علامہ نحریر یگانۂ الباع
وحاذق شہیر طویل الباع ست وابن ماکولا وابن خلکان ویافعی وسیوطی وابو الولید بن الفرضی وذہبی
وغیر ایشان او را بمحامد سنیہ ستودہ اند چنانچہ حافظ ابو نصر علی بن ماکولا در کتاب الاکمال گفتہ احمد بن محمد
بن عبد ربہ بن حبیب بن حدیر بن سالم مولی ہشام بن عبد الملک بن مروان ابو عمر اندلسی مشہور
بالعلم والادب والشعر وہو صاحب کتاب العقد فی الاخبار وشعرہ کثیر جدا وہو مجید
ویافعی گفتہ احمد بن محمد بن عبد ربہ القرطبی صاحب العقد الاموی مولاہم کان من العلماء

عبد اللہ بن عبید اللہ بن ابی ملیکۃ التیمی مدنی ابو بکر مؤذن ابن الزبیر وقاضیہ ۱۲ تقریب

۱۳۶ صواعق

المکثرین من المحفوظات والاطلاع علی اخبار الناس وابن خلکان درستایش او فرموده ابو عمر احمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن سالم القرطبی مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویه بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم الاموی کان من العلماء والمکثرین من المحفوظات والاطلاع علی اخبار الناس وصنف کتابه العقد وهو من الکتب الممتعة حوی من کل شیء وسیوطی در بغیة الوعاة میگوید احمد بن محمد بن عبد ربه بن حبیب بن حدیر بن سالم مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویة ابو عمر القرطبی قال ابن الفرضی عالم الاندلس بالاخبار والاشعار وادیبها وشاعرها کتب الناس تصنیفه وشعره سمع من بقی بن مخلد وابن وضاح والخشنی مات یوم الاحد لثنتی عشرة بقیت من جمادی الاولی سنة ثمان وعشرین وثلثمائة وهو ابن اثنتین وثمانین سنة وثمانیة اشهر و ذهبی در کتاب عبر فی اخبار من غبر در وقائع سنه ثمان وعشرین وثلثمائه گفته وفیها ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه الاموی مولاهم الاندلسی الادیب الاخباری العلامة مصنف العقد وله اثنتان وثمانون سنة وشعره فی الذروة العلیا سمع من بقی بن مخلد ومحمد بن وضاح ودر مدینة العلوم مذکور است العقد لابن عبد ربه وهو ابو عمر احمد بن محمد بن عبد ربه مولی هشام بن عبد الرحمن بن معاویة بن هشام بن عبد الملک بن مروان بن الحکم الاموی کان من العلماء المکثرین من المحفوظات والاطلاع علی اخبار الناس وصنف کتاب العقد وهو من الکتب الممتعة حوی من کل شیء وله دیوان شعر جید انتهی بالجمله ابن عبد ربه در کتاب العقد علی ما نقل روایت کرده قال ابن الزبیر لعبد الله بن عباس قاتلت ام المومنین وحواری رسول الله صلی الله علیه وسلم وافتیت بتزویج المتعة فقال اما ام المومنین فانک اخرجتها و ابوک وخالک وبنا سمیت ام المومنین وکنا لها خیر بنین فتجاوز الله عنها وقاتلت انت وابوک علیا فان کان علی مومنا فقد ضللتم بقتالکم المومنین وان کان علی کافرا فقد بؤتم بسخط من الله لفرارکم من الزحف واما المتعة فانی سمعت علیا یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم رخص فیها فافتیت بها ثم سمعته ینهی عنها واول مجمر سطع فی المتعة مجمر ال الزبیر انتهی ازین کلام ابن عباس ظاهر است که ابن زبیر را بکمال شقاوت و بی حیائی بر ام المومنین علیها السلام افتخارها کردن اراده کرد پس ابن عباس ابن زبیر را بیچاره ساخته الزاماتی چند که جوابی ازان نتوانست یافت و اگر فیمابین نصب و حب مرجح در بر کرده العیاذ بالله در ثانی آن در ریب نیست ازین بیان هم

از اختیار عار فرار برای اصحاب کبار خود گزیری نمی‌یابند و عجب است از وقاحت ابن زبیر که بر ابن عباس که بجهت
قتال او با عائشه و طلحه و زبیر که باتباع عمر بد و رمعه الحق حیث ما دار واقع شده طعن میزند و تشنیع میکند و اشتفاء
خود و پدران خود که اجتیال نفس رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر پا ساختند سر دود و این عجب است که انگشت
عجب بدندان گرفتنیست که نیز ابطال تاویل صاحب صواقع و سارق بضاعت فرحانه او صاحب تحفه و اتباعهما اصحاب
محاطب باینکه جنگ جمل بسبب اراده طرفین بود از کلام ابن عباس ظاهر میشود و همچنان سخافت آن از کلام خود ابن زبیر
هم ظاهر است والا بر ابن عباس بمقاتله او با عائشه و طلحه و زبیر چرا طعن میکرد که فعل باری اراده واقع شود و جای طعن
نمی‌یابد و ادعای اجتهاد که متکلمین متعصبین نموده است پس بطلان آن انفا تعبیه کرده هم و از ظهور التعنت
کرارا ثابت شده او با سید الدنیا خلیفه ثانی هم ظاهر است که این محاربه و شغب ولد زبیر و امثالش بجهت فتنه و فساد صحابا
جناب سید المرسلین و انبیاء امجاد علیه و آله الاف الصلوة و التحیة الی یوم التناد بود نه صلاح و اجتهاد مانش اینکه زبیر
بن العوام در بعض اعوام بجهت حیثیت غیاب خلیفه ثانی حاضر شده استیذان غزای اهل عدوان کرد حضرت او زبیر را
صادق و قیامت بلکه کرامت با حق مطابق از لوایح او آثار محاربت و طغیان و مخالفت و عصیان مثل ادراک
حال کمال شیطنت پسر او دریافته باذن بجهاد اهل عناد نفرمود بلکه از باب زجر و ادب او را القعود فی البیت
و از وی ترکیب و زینت امر نمود چون زبیر تکرار این عرض کرد در مره ثالث یا ثالث حضرت ثانی را یارای ضبط
نفس نماند و در دیگر بر اسپهان نتوان داشت بجهت غیظ و اغضاب التواب آتش هیج و تاب بر دو از روی کمال
انداخت و زبیر را بر ملا بلا مداهنت و مساهلت و مسامحت رسوا ساخت و بر آقلب اشتراره و نعاش آن
رئیس الاوباش بار تعاد و ارتعاش و تبدیل سرور و استبشار او بثبور و انفجار و عکس فرح و افتخار او بحالت و اختفا
فرمود و انچه از ان واضح میشود که او و اصحاب او گرد اگرد مدینه طیبه گشته مکر را برطغیان و عدوان حیث عروج
معارج فتح و گروه مردین را بر اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم فاسد و تباه و ایشانرا از جاده استقامت
و سلامت گمراه خواسته‌اند بود و ابو عبدالله الحاکم که امام جلیل الشان و مقتدای عمدة الاعیان اهلسنت است و تبذی از
مناقب او سابقا مذکور شده و نبذی بعد ازین انشاء الله تعالی خواهی شنید در مستدرک میفرماید حدثنا ابو علی الحافظ
حدثنا الهیثم بن خلف الدوری حدثنا اسمعیل بن موسی السدی حدثنا عبد السلام بن حرب
حدثنا اسمعیل بن ابی خالد عن قیس بن ابی حازم قال جاء الزبیر الی عمر بن الخطاب یستاذنه
فی الغزو فقال عمر اجلس فی بیتک فقد غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فرد

ذلك عليه فقال له عمر فى الثالثة او التى تليها اقعد فى بيتك فوالله انى لاجد لما بالمدينة
منك ومن اصحابك ان يخرجوا فيفسدوا على اصحاب محمد صلى الله عليه وسلم واگر حضرات اهل سنت
این اخبار و اعلام خلیفه ثانی را از ظاهر حق صرف کرده بگویند که مراد او از فساد زبیر و اصحاب او آنست که او و اصحاب سابق
اعزاء اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر قتل حضرت عثمان خوردند و باین سبب اوشان را
گمراه و تباه فرمودند پس باز هم مطلوب ما از دست نمیرود زیرا که بنابرین زبیر و اصحاب او حسب افادات اسلاف
و اخلاف اهل سنت و روایات مفتریات شان علی الخصوص ارشادات شاه عبد العزیز در تحفه خارج
از زمره مومنین و مسلمین و داخل حیز منافقین و ملحدین باطنیین خواهند بود پس اجتهاد کو و استحقاق
اجر کجا که این همه فرع ایمان و اسلام است و عجب تر همی باید که چگونه حضرات اهل سنت ارشاد خلیفه ثانی را
درباره زبیر و ابن زبیر که با فساد اول و کمال شیطنت ثانی اعلام و اخبار فرموده پس پشت می اندازند
و این هر دو را مجتهد کامل و عادل فاضل گمان می سازند کاش اگر بآیات بینات الهی و ارشادات جناب
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله وسلم اعتنای نه نمودند از فرمان واجب الاذعان خلیفه ثانی حیای میورزیدند
و از افادات علامه نحریر و محقق کبیر و صدر شهیر و رئیس امیر و فاضل خبیر محمد بن طلحه شافعی نیز برای ابطال
عذر بین الفساد و اجتهاد اصحاب جمل که نقض عهد و زلل و صریح خطل و موجب بطلان سنت و ملل اصحاب علم و عمل
سنت کافی و وافی است و فضائل زاهره سنیه و مناقب باهره علیه و مدائح فاخره و نعوت محامد وافره
از مرآة الجنان یافعی و طبقات شافعیه ابن جماعه و طبقات سبکی و عبر ذهبی و طبقات اسنوی واضح و عیان
و ابن جماعه سابقا شنیدی و این جا عبارت علامه اسنوی اصغا باید کرد که در طبقات شافعیه می فرماید ابو سالم
محمد بن طلحة بن محمد القرشى النصيبى الملقب كمال الدين كان اماما بارعا فى الفقه والخلاف عارفا
بالاصلين رئيسا كبيرا معظما ترسل عن الملوك واقام بدمشق بالمدرسة الامينية نصبه الملك
الناصر صاحب دمشق للوزارة وكتب تقليده بذلك فتنصل منه واعتذر فلم يقبل منه
فباشرها يومين ثم ترك الاموال والموجود وغير ملبسه وذهب فلم يعرف موضعه وسمع وحدث توفى
فى حلب فى السابع والعشرين من رجب سنة اثنتين وستين وخمسمائة وقد جاوز السبعين ذكره
فى العبر مختصر الحال عبارت سراسر جزالت کثیر الشاره ابن طلحه که بیشک افزاینده جلالت و اکمل مدائح جهابذه
رشاقت است باید شنید که در کتاب مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول که از آن کتاب در مفتاح النجا و تفسیر

نقلها مسطور و مذکور است در ذکر وقائع شجاعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام گوید فمنها وقعة الجمل
فان الجمعين لما رفضوا عليا عليه السلام ونقضوا بيعته ونكثوا عهده وغدروا به وخرجوا عليه
وجمعوا الناس لقتاله مستغنين بعقد بيعته التي لزمهم فرضها مسارعين الى اثارة فتنة
عامة باؤا باثمها الصريح الاسف الله بهم على اسراع نكثهم لبيعته ومقابلتهم على الاقلاع من مكنتهم على الزم
الله تعالى من طاعته وكان من الداخلين في البيعة اولا الملتزمين بها قرضا من المحصنين ثانيا على نكثها
ونقضها طلحة والزبير فاخرجا عائشة وجمعا من استجاب لهما وخرجوا الى البصرة ونصبوا
لها حبائل الغوائل واسوا عليه وطيعهم من الرعاع والنائل مظهرين المطالبة بدم عثمان رضي الله
عنه مع علمهما في الباطن ان عليا ليس بالقاتل فلما رحل من المدينة طالبا الى البصرة و
قرب منها كتب الى طلحة والزبير يقول اما بعد فقد علمتما اني لم ارد الناس حتى ارادوني
ولم ابايعهم حتى اكرهوني وانتما ممن ارادا بيعتي وبايعوا ولم تبايعاني لسلطان غالب ولا لعرض
حاضر فان كنتما بايعتما طائعين فتوبا الى الله عز وجل عما انتما عليه وان كنتما بايعتماني
مكرهين فقد جعلتما السبيل عليكما باظهاركما الطاعة وكتمانكما المعصية وانت يا زبير
فارس قريش وانت يا طلحة شيخ المهاجرين ودفعكما هذا الامر قبل ان تدخلا فيه كان اوسع
لكما من خروجكما منه بعد اقراركما به واما قولكما اني قتلت عثمان بن عفان فبيني وبينكما من تخلف
عني وعنكما من اهل المدينة ثم يلزم كل امرئ بقدر ما احتمل وهؤلاء بنو عثمان ان قتل
مظلوما كما تقولان اولياؤه وانتما رجلان من المهاجرين وقد بايعتماني ونقضتما بيعتي
واخرجتما امكما من بيتها الذي امرها الله عز وجل ان تقر فيه والله حسبكما والسلام
وكتب الى عائشة رضي الله عنها اما بعد فانك خرجت من بيتك عاصية لله تعالى ولرسوله
صلى الله عليه وسلم تطلبين امرا كان عنك موضوعا ثم تزعمين انك تريدين الاصلاح بين
الناس فخبريني ما للنساء وقود العساكر وزعمت انك طالبة بدم عثمان وعثمان رجل من بني امية وانت امرأة
من بني تيم بن مرة ولعمري ان الذي عرضك للبلاء وحملك على المعصية لاعظم اليك ذنبا من قتلة عثمان وما غضبت
حتى اغضبت ولا هجت حتى هيجت فاتقي الله يا عائشة وارجعي الى منزلك واسبلي عليك سترك
والسلام فجاء الجواب اليه يا ابن ابي طالب جل الامر عن العتاب ولن ندخل في طاعتك فاقض

بالنصفا والسلام ثم تراءى الجمعان وقرب كل من الآخر وراى علي تصميم عزمهم اولئك على قتاله
فجمع اصحابه ولم يترك منهم احدا فخطبهم خطبة بليغة منها واعلموا ايها الناس قد
تانيت هؤلاء القوم وراقبتهم وناشدتهم كيما يرجعوا ويرتدعوا فلم يفعلوا ولم يستجيبوا وقد بعثوا
الي ان اثبت للجلاد وابرز للطعان وقد كنت وما اهدد بالحرب ولا ادعى اليها وقد انصف القارة
من راماها ولعمري لئن ابرقوا وارعدوا فقد راوا وانكاني فانا ابو الحسن الذي فللت حدهم وفرقت جماعتهم
فبذلك القلب القى عدوي وانا على بينة من ربي لما وعدني من النصر والظفر واني لعلى غير شبهة من
امري الا وان الموت لا يفوته المقيم ولا يعجزه الهارب ومن لم يقتل يمت ان افضل الموت
القتل والذي نفس علي بيده لالف ضربة بالسيف اهون علي من ميتة على الفراش ثم رفع يديه الى السماء
وهو يقول اللهم ان طلحة بن عبيد الله اعطاني صفقة يمينه طائعا ثم نكث بيعتي اللهم فعاجله
ولا تمهله اللهم وان الزبير بن العوام قطع قرابتي ونكث عهدي وظاهر عدوي ونصب الحرب لي وهو
يعلم انه ظالم لي اللهم فاكفنيه كيف شئت وانى شئت ثم تقارب الناس للقتال وتعبوا متلبسين
لابسي دروعهم متاهبين لذلك هذا كله وعلي بين الصفين عليه قميص ورداء وعلى راسه عمامة سوداء
وهو راكب على بغلة فلما راى علي انه لم يبق الا التصافح بالصفاح والتناطح بالرماح صاح باعلى صوته
اين الزبير بن العوام فليخرج الي فقال الناس يا امير المؤمنين اتخرج الى الزبير وانت حاسر وهو مدجج
في الحديد فقال علي ليس علي منه باس ثم نادى الثانية اين الزبير بن العوام فليخرج الي فخرج اليه الزبير وقال يا علي
انا امن من سيفك فقال علي نعم ثم دنا منه حتى وقفه فقال له علي يا ابا عبد الله ما حملك على ما صنعت فقال الزبير
حملني على ذلك الطلب بدم عثمان فقال له علي انت واصحابك قتلتموه فيجب عليك ان تقيد من
نفسك ولكن انشدك الله الذي لا اله الا هو الذي انزل الفرقان على نبيه محمد صلى الله عليه وسلم اما تذكر يوم
قال لك رسول الله صلى الله عليه وسلم يا زبير تحب عليا فقلت وما يمنعني من حبه وهو ابن خالي فقال لك اما انت فستخرج
عليه يوما وانت ظالم له فقال الزبير اللهم بلى قد كان ذلك فقال علي
فانشدك بالله الذي انزل الفرقان على نبيه محمد صلى الله عليه وسلم
اما تذكر يوم جاء رسول الله صلى الله عليه وسلم من عند ابن عوف وانت معه
وهو اخذ بيدك فاستقبلته انا فضحك رسول الله صلى الله عليه وسلم في وجهي فضحكت انا اليه فقلت

انت لا یدع ابن ابی طالب زهوا فقال لک النبی صلی الله علیه وسلم مهلا یا زبیر فلیس به زهو
ولتخرجن علیه یوما وانت ظالم له فقال الزبیر اللهم بلی ولکن انسیت فاما ان ذکرتنی ذلک لانصرفن
عنک ولو ذکرت هذا لما خرجت علیک ثم رجع الزبیر الی عائشة رض فقالت ما وراءک یا
ابا عبد الله فقال الزبیر والله ورائی انی ما وقفت موقفا قط ولا شهدت مشهدا فی شرک
ولا اسلام الا ولی فیه بصیرة وانی الیوم لعلی شک من امری وما اکاد ابصر موضع قدمی ثم شق
الصفوف وخرج من بینهم فنزل علی قوم من بنی تمیم فقام الیه عمرو بن جرموز المجاشعی وضیفه فلما
نام قام الیه فقتله فنفذت دعوة علی فیه فی عاجلته واما طلحة فجاءه سهم وهو قائم للقتال
من مروان فقتله ثم التحم القتال واتصلت الحروب وکثر القتل والجرح ثم تقدم رجل من اصحاب
الجمل یقال له عبد الله فجعل یجول بین الصفوف وهو یقول این ابو الحسن و یبتغیه فخرج الیه علی
علیه السلام وشد علیه بالسیف وضربه ضربة اسقط بها عاتقه فسقط قتیلا فوقف
علیه علی وقال قد رایت ابا الحسن فکیف وجدته ثم لم یزل القتل یوجج نار الجمل حتی فنی
انصاره حتی خرج رجل مدجج فی السلاح یظهر باسا ویروم مراسا ویعرض بعلی علیه السلام حتی
قال سه اضربکم ولو اری علیا عممته ابیض مشرفیا فخرج الیه علی علیه السلام متنکرا وحمل
علیه فضربه ضربة علی وجهه فرمی بنصف قحف راسه ثم انصرف فسمع صائحا من ورائه
فالتفت فرای ابن خلف الخزاعی من اصحاب الجمل فقال هل لک یا علی فی المبارزة فقال علی ما اکره
ذلک ولکن ویحک یا ابن خلف ما راحتک فی القتل وقد علمت من انا فقال له ابن خلف ذرنی
یا ابن ابی طالب من بدحک نفسک وادن منی لتری اینا یقتل صاحبه فثنی علی عنان
فرسه الیه فبدره ابن خلف بضربة فاخذها علی فی جحفته ثم عطف علیه بضربة اطار
بها یمینه ثم ثنی باخری اطار بها قحف راسه ثم استعرت الحرب حتی عقر الجمل فسقط
وقد احمرت البیداء بالدماء وخذل الجمل وحزبه وقامت النوادب بالبصرة علی القتلی و
کان عدة من قتل من جند الجمل ستة عشر الفا وسبعمائة وتسعین انسانا وکانوا جماعتهم
ثلثین الفا فاتی القتال علی اکثر من نصفهم وقتل من اصحاب علی الف رجل وسبعین رجلا
وکان عدتهم عشرین الفا وفی مقابلة علی علیه السلام ثلثین الفا بعشرین ومقاتلتهم حتی قتل

۱۴۲

منهم اکثر من نصفهم ولم یقتل من اصحابه غیر عشرهم حجة واضحة تشهد بشجاعته و
یتصل بشهامته واذا تامل الناظر البصیر ونظر المتامل الخبیر فیما صدر من علی من
اقواله وافعاله علم علما لاریب فیه انه علیه السلام یخوض لجج الحرب ویغمس فی غمرات الموت
ویصادم ظبا الصوارم ویغمد مصلت سیفه فی کبات الکماة ویحصد الابطال ولا یحمل لذلک
عبأ ولا یبالی به ولما انقضت فتنة الجمل وندمت عائشة علی ماکان ودخلت الی المدینة و
سکنت النائرة ورحل علی الی الکوفة قام الیه ابو بردة بن عوف الازدی فقال یا امیر المؤمنین ارأیت
القتلی الذین قتلوا حول الجمل بماذا قتلوا فقال علی قتلوا بما قتلوا من شیعتی وعمالی بلا ذنب کان
منهم الیهم ثم سرت الیهم وامرتهم ان یدفعوا الی قتلة اصحابی فابوا علی وقاتلونی وفی اعناقهم بیعتی و
دماء قریب من الف رجل من اصحابی من المسلمین افی شک یا اخا الازد فقال لا الآن استبان لی خطاؤهم
وانک انت المحق المصیب ازمطلع صبح صادق عبارت این علامه حاذق وتحریر فائق شوارق بوارق
فوائد جمه وعوائد مهمه ومطالب مفیده ومآرب سدیده برخواطر اولی البصائر مشعشع است اول آنکه
از قول او فان المجتمعین لها الخ واضح ولائح است که اهل جمل رفض اتباع جناب امیر المؤمنین کردند و نقض
بیعت ونکث عهد آن حضرت نمودند و مرتکب غدر با آنجناب شدند وجمع مردم برای قتال نفس رسول
صلی الله علیه وآله وسلم کردند و باستخفاف بیعت آنحضرت که لازم شده بود ایشان را فرض حکم آن پرداختند و با تا
گفتند ماسه که اتمم ان در رگردن شما نسبت شناختند وجناب امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله ایشان فرمود تا که از
اصرار در نکث بیعت آنحضرت ونکث وفا بطاعت الهی اقلاع نمایند وطلحه وزبیر هم در بیعت آنحضرت داخل
شدند والتزام آن نمودند و باز بتحریض مردم بر نکث و نقض آن کردند وعائشه وجمعی را که استجابت دعوت
شان کردند بر خروج انگیختند ونصب حبائل غوائل وتحریض اراذل وتمایل برای قتال عالم علوم اولین و آخرین وادا
علیه صلوات الملک العادل کردند واظهار مطالبه خون عثمان بکذب وبهتان نمودند حالانکه می دانستند که
جناب امیر المؤمنین علیه السلام قاتل عثمان نیست دوم آنکه از کلام ابن ابی الحدید تصریح ابن طلحه جناب ولایت مآب علیه السلام
الملک الوهاب بالظلم وزبیر نوشته ظاهر است که اطاعت آنحضرت و بیعت آنجناب بر طلحه وزبیر لازم و واجب بود
و نقض ونکث آن معصیت صریح وجرم قبیح و آنحضرت ایشان را توبه امر فرمود لیکن نشنیدند وخبر نفی وعدوان
ومعاندت عصیان ... اصرار ... ایمان برنگزیدند سوم آنکه از ارشاد آنحضرت ... ظاهر است که طلحه ...

قدح ابن زبیر

قتل عثمان بن عفان بآنجناب میکردند و این کذبی ست صریح و بهتانی ست نهایت قبیح که نهایت شناعت آن
خارج از احاطهٔ بیان و نهایت فظاعت آن ظاهر نزد اهل ایمان والله الموفق و هو المستعان چهارم آنکه از
قول آنحضرت و هولاء بنو اعثمان ان قتل مظلوما کما تقولان الخ پیداست که اولاً نزد آنجناب عثمان مظلوم مقتول
نشده و ثانیاً ازین ارشاد واضح ست که ایشان در تعلیل طلب دم عثمان و لو کان قتل مظلوما کاذب و مفسد
بودند که ایشان استحقاق طلب خون عثمان نداشتند که ولی دم عثمان ابنای او بودند ایشانرا با وکالت فضولی
چه کار پنجم آنکه قول آنجناب و آخر جتما الکما الخ لمعان ظهور دارد که طلحه و زبیر عائشه را بر مخالفت امر واجب الاذعان
ایزد منان که در قرآن شریف و فرقان حمید عائشه را بآن مامور فرموده که در خانهٔ خود قرار گیرد برداشتند و
او را از اطاعت الهی و امتثال تبلیغ جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم باز داشتند ششم آنکه قول آنحضرت
والله حسیبکما دعای بد در حق طلحه و زبیر ست و حسبها قوله علیه السلام حسیبکما لا لة علی غایة اللوم و
الملام و نهایة الازراء و الابعاد عن مقام الکرام و استحقاق العقاب من قبل الانتقام و الاقصاء
عن ثواب الرب المنعام هفتم آنکه از مکتوب بلاغت اسلوب جناب امیر المومنین علیه السلام که بعائشه ارسال
فرموده بتحریر فرموده ظاهر ست که عائشه در خروج از بیت خود عصیان خدا و جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
و سلم ورزید و مرتکب ترک امتثال امر واجب الانقیاد گردید و امریکه بر ذمه او نبود طلب آن آغاز نها دو با
علیه باطل برای دفع عار و شنار گشاد که او اراده اصلاح بین الناس در سر داشته و از منافات قود عثمان
باشان زنان حسابی بر نداشته و زعم او که او طلب خون عثمان میکند باطل ست باینکه عثمان مردی بود
از بنی امیه و او زنی ست از بنی تیم بن مره هشتم آنکه از قول آنحضرت و لعمری ان الذی عرضک للبلاء الخ
در نهایت ظهور ست که طلحه و زبیر و امثال شان که عائشه را در بلا و عروج بر معارج خروج انداختند و او را
در میان خلائق بارتکاب معصیت و نافرمانی امر قرآنی رسوا ساختند گناه شان عظیم تر و جرم شان شنیع تر
از جرم قاتلان عثمان ست و قاتلان عثمان نزد اهل سنت خارج از اسلام و ملحد و فاجر و فاسق و بیدین
و ملحد و زندیق هستند چنانچه از تحفه و دیگر افادات ائمه سنیه توان دریافت پس طلحه و زبیر و امثال
شان بدتر از ملعونین و منافقین و فساق و فجار ملحدین خواهند بود نهم آنکه از قول آنحضرت و ما غضبت
حتی اغضبت و لا هجت حتی هیجت مستفاد ست که عائشه و اتباع او اغضاب جناب امیر المومنین علیه السلام
کردند و اغضاب و ایذای آنحضرت اغضاب و ایذای جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ست

واغضاب وایذاء آنجناب موجب اغضاب وایذاء رب الارباب کما هو المتیقن عند ارباب الالباب دهم
آنکه قول آنحضرت فما تقی الله یا عائشه دلالت دارد بر آنکه عائشه مرتکب حرام و عصیان شده بود و مخالفت
خیر الانام علیه وآله الاف التحیة والسلام کرده بود یازدهم آنکه قول آنحضرت وارجعی الی منزلک واسبلی علیک
سترک دلیل صریح است بر آنکه عائشه هتک ستر خویش نموده بود دوازدهم آنکه از تصریح صریح عائشه بسبب مزید
جسارت و تهور و بیباکی بخطاب جناب ولایت مآب بجواب کتاب آن عالی قباب نوشته که ما داخل در طاعت تو
نخواهیم شد و هر چه خواهی بکن واضح است که آن جسارت مشهوره سر از اطاعت آن خلیفه برحق که علی العموم و بالخصوص
احادیث عدیده شهیره و روایات کثیره مستفیضه صریح وجوب اطاعت آنحضرت و اقتران و ملازمت طاعت آنحضرت
باطاعت خدا و جناب رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم و ملازمت عصیان آنحضرت با عصیان خدا و حضرت رسولخدا صلی الله
علیه وآله وسلم دلالت صریحه دارد پیچیده و مرتکب استخفاف و اهانت مورد یدور الحق معه حیثما دار گردیده پس بحکم
حدیث ثقلین و حدیث سفینه و باب حطه من تخلف عنه کان هالکا و من خرج منه کان کافرا و امثال آن در ضلال و هلاک
و خسران و عدوان و طغیان و کفران یکسر ریبی نماند سیزدهم آنکه از قول ابن طلحه در رای علی علیه السلام فیهم عزم
او لما کان الحق الیها واضح است که اصحاب جمل بقصد و اراده مصمم مرتکب حرب محترم گردیده بودند نه آنکه بلاقصد و با اضطرار
بر سر این فعل شنیع رسیدند فبطل ما تفوه به الکابلی و صاحب التحفة والمطالب الشریف من انه
لم یقصد الطرفان تسعیر نار هذا الحرب الکبیر چهاردهم آنکه از خطبه بلیغه و موعظه فصیحه مفخر عیون صناعت
بلاغت و منیر عیون ائمه فصاحت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که هر لفظ آن نور روشن هدایت و دوای
شافی مرض ضلالت است ظاهر و لایح است که آنحضرت تا آخر در مراقبت اهل جمل فرموده و ایشان را قسم داده
تا از تیه ضلالت و جهالت و غوایت و خسارت بجاده هدایت و رشادت و دیانت و امانت رو آرند و از
انهماک در باطل ارتداع و از اقتحام ضلال و هلاک اقلاع کنند ایشان اجابت دعوت هدایت نکردند
و اصرار بر ضلال و لجاج ورزیدند پانزدهم آنکه کمال وقاحت و صفاقت و بی آزرمی و جسارت اصحاب
جمل و قتل یعنی اهل جمل آنست که بسبب مزید بیدینی و عدم استحیا از خدا و رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم
بجنگ حضرت صاحب ذو الفقار و قاتل الکفار سید الابرار ناصر رسول مختار و مؤید دین الاسلام و مرجع قتیل
الابطال المشهورین فی الآفاق والاعصار الذین ارتعدت لمقابلتهم فرائص المیتهم الکبار این سفهاء
ضلالت انجام که دلالت تام بر کفر و ضلال آن لئام دارد فرستادند و اسنه خود را باین حرکت

بی مغز و سخن لاطائل کشادند که آنجناب را می باید که برای جلاد یعنی جهاد آن اهل عناد ثبات ورزد و
برای مکافحه و طعان آن اهل عدوان بروز فرماید حالانکه کفار اشرار که امتحان و اختبار کار زار
ذوالفقار حیدر کرار کرده بودند نیز تهدید آن اشجع الاشجعین بحرب ننموده و دعوت آنحضرت بقتال
نکرده بلکه از استماع نام اقدس آنحضرت مثل بید بر خود لرزیده اند و راه از مکافحه و مقاتله آنجناب پیچیده
بسوراخ عجز و انکسار خزیده شتافتند و هم از قول آنجناب لیس ابرق فوالیخ وانصعت که اهل شقاق
و نفاق از رعاد و ابراق لاحاصل و جزاف و گزاف باطل داشتند و از حکایت سیف و سنان امیر
مؤمنان علیه سلام الملک الدیان خود را ذاهل و غافل و از دیدن کارزار ذوالفقار شرر بار و
کشیدن و چشیدن ذائقه قتال آن قاتل کفار خویشتن را متجاهل ساختند و ندانستند که آنجناب
قدیما وعده بانکسار شوکت و تفریق جماعت اهل ضلالت فرموده هفدهم آنکه قول آنحضرت شنیده لکن
انقلب الفتی عادی دلیل ساطع و برهان قطعی است بر آنکه عائشه و طلحه و زبیر و اتباع و اشیاع شان
دشمن و عدو حیدر کرار و وصی رسول مختار صلی الله علیه و آله الاطهار بودند و ناهیک به دلیلا قاهرا
و برهانا باهرا علی کفرهم و نفاقهم و شقاقهم و بوارهم و خسارهم و ضلالهم و خبالهم و انهماکهم فی هلاکهم
هیجدهم آنکه دعای مقبول آن وصی رسول که بحق طلحه ظلوم جهول فرموده دلیل قاطع است بر آنکه
او غادر و فاجر و ظالم و ناکث و جائر و خاسر بود که بعد اعطای صفقه یمین و اطاعت جناب امیر المؤمنین
علیه صلوات رب العالمین نکث بیعت آنحضرت نموده بمحاربه آنحضرت برخاست و لشکر عظیم از قوم لئیم برای
مقاتله نفس رسول مهیا ساخت باین سبب آنحضرت از حق تعالی بخواست که علاوه بر عذاب
آجل در عاجل هم عقاب هلاک باو چشانند و زودتر او را بلا امهال بقعر او رسانند نوزدهم آنکه از
دعائیکه آنجناب در باب زبیر بن العوام بخطاب شدید الانتقام فرموده ظاهر است که زبیر قطع قرابت
و نکث عهد و امانت و دشمنی جناب امیر المؤمنین علیه السلام کرده و نصب حرب برای آنحضرت نموده حالانکه
میدانسته که او ظالم است و آنحضرت کفایت شر آن رئیس اهل ضلال از رب متعال سوال فرموده
بیستم آنکه از کلام جناب امیر المؤمنین علیه السلام که با زبیر فرموده ساطع است که تعلل زبیر بطلب دم
عثمان محض کذب و بهتان و مجازفت و عدوان بوده چه قاتل عثمان زبیر و انصار و اعوان او بودند پس
می بایستی که اگر داعیه بطلب خون عثمان میداشتند باخذ قصاص از نفوس خویش می پرداختند تا حکم محاربه بود

مقاتله نفس رسول می افراختند و خود را در دار این رسوائی ساختند بست و یکم آنکه از سهروه حدیث جناب
سرور عالم و فخر بنی آدم صلی الله علیه وآله وسلم که حضرت امیر المؤمنین یعسوب الدین علیه السلام رب العالمین تذکیر
دهیر تان فرموده کالنور علی شاهق الطور روشن ست که زبیر در خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظالم و عاصی
هالک و خاسر بود و اما اعتذار الزبیر بالنسیان فهو مما لا یقبله ارباب الایمان و اصحاب ثواقب الاذهان لان
امیر المؤمنین علیه السلام قد صرح فی دعائه الذی ذکره هذا النحریر العالم ان الزبیر غصب له علیه السلام الحرب و هو یعلم
انه ظالم له انتهی بست و دوم آنکه هرگاه زبیر بتذکیر و تنبیه جناب امیر المؤمنین علیه السلام بارشاد موکد و فرمان مکرر سرور
اطهر علیه و آله آلاف صلوات الملک الاکبر بیقین قطعی و جزمی که هیچ وجه ریب و احتمال تشکیک و اوهام را در آن دخلی
نیست بهم رسانیده بانیکه خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام حرام محض و ظلم بحت و خلاف دین و ایمان و عین
غدر و عصیان بود حال او از دو صورت خالی نیست یا انیکه اظهار این علم خویش بر عائشه و دیگر اصحاب خود
کرد یا نکرد علی الاول فسق و فجور و ظلم و جور و ضلال و خسران و هلاک حضرت عائشه و دیگر تبعه او که با وصف
علم بتصریح جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بانیکه خروج بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام ظلم ست از مقاتله
و محاربه آنجناب باز نه آمدند و اصرار بر آن داشتند در نهایت وضوح و ظهور ست و علی الثانی قدح بالای قدح زبیر
ثابت میشود که مرتکب کتمان حق گردیده و حدیث نبوی را پوشیده بست و سوم آنکه از قول زبیر والله ورائی انی
الخ صریحست که زبیر باعتراف خودش در روز جنگ جمل راه بصیرت و استبصار و هدایت و اعتبار گم کرده سالک
مسالک شک و ارتیاب و راقی مراقی اصعب صعاب گردیده بست و چهارم آنکه از قول ابن طلحه فقدرت دعوة
علی فیه فی عاجلته ظاهر میگردد که قتل زبیر بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع گردیده و بسوال او و زجه
آنحضرت بهم نرسید پس احتمال توبه هم از میان برخاست و سوء خاتمه و هلاک ابدی او نقاب از رو انداخت
و همچنین مخفی نیست که قتل طلحه بدعای جناب امیر المؤمنین علیه السلام واقع شد که در حق او فرموده بود که بارالها
معاجلت او کن و او را مهلت مده بست و پنجم آنکه از ارشاد هدایت بنیاد جناب امیر المؤمنین علیه السلام
بجواب سوال ابو برده برد الیقین حاصل میشود بانیکه قتل اهل جمل باین سبب واقع شد که شیعیان جناب
امیر المؤمنین علیه السلام و عمال آنحضرت را بغیر گناه قتل کردند و آنجناب از ایشان درخواست کرد که قاتلان صحابه
آنحضرت را بسوی آنجناب دفع کنند ایشان انکار از دفع ایشان کردند و بمقاتله آنجناب پرداختند و در اعناق ایشان
بیعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و خون قریب هزار کس از اصحاب آنحضرت بود و لله الحمد که با فتضاح تمام این وجه

سد یافته و تنبیهات مفیده سحاب تشکیکات مستنقذ و منقشع و ظلمت شبهات متشتته مندفع و حجاب توهمات سخیفه مرتفع
و اساس تلمیعات رکیکه منقلع گردید و صبح مشرق نور حق صحیح از افق بیان صدق صریح دمید و بنای حیله اجتهاد
اهل عناد از هم ریخت و رشته کذب عدم اراده حرب و قتال از هم گسیخت و این وجوه بست و پنجگانه چنانچه
برای جرح و قدح حضرت عائشه و طلحتین کافی ست همچنان برای هتک ناموس ابن زبیر وافی زیرا که ابن زبیر
هم بانی مبانی اشتعال نار این حرب و قتال و مشید اساس این جنگ و جدال و مقتفی آثار خسارت شعار پدر
و خال من الخیرات خال و مقاتله و منازل وصی رسول ایزد متعال علیه و علیه و آله سلام الله ما تعاقب الاسحار والآصال
بوده و قصب مسابقت بر اقران و امثال در اغضاب ایزد ذو الجلال ربوده و از جمله شنائع اعمال مهلکه و فضائح
افعال موبقه عبد الله بن زبیر آنست که او بسبب نهایت بغض و عداوت جناب امیر المؤمنین سید الوصیین علیه سلام
رب العالمین سب و شتم آنحضرت که کفر صریح و الحاد فضیح ست نیل شقاوت ازلی و خسارت ابدی بر روی خود
کشیده بقعر قوم لئیم و اسفل درکات جحیم رسیده و بکذب و بهتان نسبت قتل عثمان بجناب امیر المؤمنین علیه
آلاف سلام الرب المنان نموده زنگ اشتباه از فسق و فجور و نهایت بی‌باکی خود زدوده در روضة الاحباب
مذکور ست کلام در بیان خطبه حسن بن علی رضی الله عنهما در مقابله خطبه عبد الله بن الزبیر بن العوام آورده اند که
در مجلس نامی و محفل گرامی خلیفة الانام رضی الله عنه مذکور گشت که عبد الله زبیر علی ملا الناس خطبه خوانده مشتمل
بر امور رکیکه آنقدر مذکور گشت در زمان خطبه اثنا فرموده گفت پسر زبیر اسناد قتل عثمان بن عفان بما کرده و مرا بسبب
و شتم نموده و گفته علی بن ابی طالب را داعیه احتراز امور مردم ست آنگاه خطاب بفرزند خود حسن فرمود که برخیز و
خطبه موجزه محققه بخوان و سب و شتم هیچ احدی مشنوا حسن بن علی بموجب فرموده برخواست و بعد از حمد و ثنای
خداوند تعالی و درود بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم من الله العلی الاعلی گفت ایها الناس بدرستی که ما را رسیده مقال
پر خلل و اختلال عبد الله بن الزبیر انه زعم او که علی قاتل عثمان بود و بتحقیق که دانسته اند جماعت مهاجرین و انصار
که زبیر بن العوام پیوسته جویای عیوب و گویای ذنوب عثمان بود در زمان حیات او و داوره منسوب
بساخت بمعائب قبیحه و مثالب فضیحه الی ان قال بعد نقل خطبة عنه علیه السلام [illegible] آل عثمان
سب و شتم او مر علی بن ابی طالب علیه السلام را پوشیده نماند که سب و شتم مردم امریست که خلق هم بآن تنگی نمی‌نماید
کسی که خدا او را اگر با سب و شتم مردم بر زبان آریم و ذم و عیب مردم بر شماریم هر آینه می‌توانیم که ما نیز زبان
و بیانی دراز داشتیم انتهی و نیز عبد الله بن زبیر چنانچه حضرت عائشه را از رجوع مانع گشت و بانواع حیل و اضالیل

تمسک بحبل متین پدر خود زبیر را ہر گاہ تنبیہ وتذکیر جناب امیر علیہ آلاف سلام الملک الکبیر بر ضلال و عصیان
و عدوان و استحقاق نیران و ہوان خویش واقف گشتہ ارادہ رجوع از مشارکت و معاونت اہل جمل نمودہ
از ترک انہماک در ضلال و ہلاک مانع و عائق و تقریر سراسر اضلال بر شیاطین با کمال فائق شد چنانچہ
علامہ سبط ابن الجوزی در کتاب تذکرہ خواص الامہ فرمودہ ثم التقوا منتصف جمادی الاولی من هذه
السنة یعنی سنة ست وثلثین فلما تراءی الجمعان خرج الزبیر علی فرس علیه سلاح وخرج
طلحة فخرج الیهما علی حتی دنا منهما وعلیه قباء طاق حتی اختلفت اعنة خیلهم فقال لهما
علی لعمری لقد اعددتما خیلا وسلاحا فهل اعددتما عند الله عذرا فاتقیا الله ولا تکونا
کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا الم اکن اخاکما فی دینکما تحرمان دمی واحرم دمکما
فقال طلحة البت الناس علی عثمان فقال لعن الله من البّ الناس علی عثمان ومن این انت
یا طلحة ودم عثمان وانت یا زبیر اتذکر یوم مررت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بنی
غنم فنظر الی فضحک صلی الله علیه وسلم وضحکت الیه صلی الله علیه وسلم فقلت لا یدع ابن ابی طالب
زهوه فقال لک رسول الله صلی الله علیه وسلم انه لیس بمزهو ولتقاتلنه وانت ظالم له
وفی روایة اتذکر یوم لقیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی بنی بیاضة وهو راکب علی
حمار وذکره فقال الزبیر اللهم نعم ولو ذکرت هذا ما خرجت من المدینة ووالله لا اقاتلک
ابدا وفی روایة فقال الزبیر فما الذی صنع وقد التقت حلقتا البطان ورجع علی فقال له
علی ارجع بالعار ولا یجتمع بین العار والنار فرجع الزبیر وهو یقول شعر اخترت عارا علی
نار مؤججة * ما ان یقوم لها خلق من الطین * نادی علی بامر لست اجهله * عار لعمرک فی الدنیا
وفی الدین * فقلت حسبک من لوم ابا حسن * فبعض هذا الذی قد قلت یکفینی ومن
جملة ابیات الزبیر قالها لما خرج من العسکر اولها شعر ترک الامور التی تخشی عواقبها * لله
فی الدنیا وفی الدین * احال طلحة وسط القوم منجدلا * رکن الضعیف ومأوی کل مسکین قد کنت
انصره حینا وینصرنی * فی النائبات ویرمی من یرامینی * حتی ابتلیت بامر ضاق مصدره * فاصبح
الیوم ما یعنیه یعنینی * ثم التقوا فی طلحة والزبیر فقال علی اما الزبیر فقد اعطانا الله عهدا
ان لا یقاتلکم ثم عاد الزبیر الی عائشة وقال لها ما کنت فی موطن منذ عقلت الا وانا

اعطی اللہ

وعرفت امراً لا هذا قالت له فما تريد ان تصنع قال اذهب وادعهم فقال له عبد الله ولده

جمعت هذين الفريقين حتى اذا احدّ بعضهم لبعض اردت ان تتركهم ولكنك احسست

برايات ابن ابي طالب فرايت الموت الاحمر تحتها ومن تحتها فتية انجاد سيوفهم حداد

فغضب الزبير وقال ويحك قد حلفت ان لا اقاتله فقال كفّر عن يمينك فدعا غلاماً له

يقال له مكحول فاعتقه فقال عبد الرحمن بن سليمان التميمي لم ار كاليوم اخا اخوان اعجب

من مكفّر الايمان بالعتق في معصية الرحمن وقال آخر يعتق مكحولاً لصون دينه كفارة

لله عن يمينه والنكث قد لاح على جبينه وفي رواية ان الزبير لما قال له ابنه ذلك غضب

فقال له ابنه والله لقد فضحتنا فضيحة لا نغسل منها رؤسنا ابداً فحمل الزبير حملة منكرة

بعد الضرورة ما ذكره سبط ابن الجوزي الذي هو من قدماء المعتمدين واعيانهم المستبصرين في ... نقادنا

ما يكفيك في مدحه الجليل الشان من عبارات العلماء الاعيان ازين عبارت هم که برای

ابطال اعذار باطله سنیان که جنگ جمل باجتهاد واشتراک بالاراده طرفین یا بالجاء واضطرار بلا قصد

واختیار واقع شده دلیل قاطع وبرهان ساطع ظاهر ست که جناب امیرالمؤمنین علیه السلام زبیر را

تذکیر فرمود بارشاد جناب سرور انبیای امجاد صلی الله علیه وآله وسلم که دلیل صریح ست بر ظلم وجور وجفا

وتعدی وستم وحیف زبیر در خروج بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام وچون زبیر تذکیر جناب امیر بارشاد

بشیر ونذیر صلی الله علیه وآله وسلم شنید از فرط حیرانی گفت که من چه کنم حالانکه هر دو حلقه بطان ملتقی

گردید یعنی کار بکارزار کشید درین صورت رجوع من موجب عار واحتقار درمیان صغار وکبار ست

بجواب اعتذار او آن غدار جناب حیدر کرار علیه السلام ارشاد فرمود که رجوع بعار کن وعار را

با نار جمع مکن یعنی اگر از محاربه ومقاتله من باز آئی وطریق اخلاص وتمحیض توبه وتقدیم شرائط آن

بپیمائی از نار محفوظ خواهی ماند گو بزعم تو عاری درین رجوع باشد واما در صورت مقاتله من نار وعار

هر دو برای تو جمع خواهد شد که آنجناب نار بنا بر اخبار وآثار سرور انبیای اخیار صلی الله علیه وآله وسلم

ظاهر واستحقاق اتصاف بعار بسبب قطع رحم ونکث عهد وغدر که خلاف شأن احرار ست باهر زبیر

بن العوام بعد استماع زجر وتنبیه جناب امیرالمؤمنین علیه السلام از خدمت سراپا برکت آنحضرت رجوع کرد

واشعار چند انشا کرد که حاصلش اعتراف صریح ست بآنکه محاربه بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام

موجب دخول و وصول نار شرربار و غضب ایزد قهار و حرمان از ثواب پایدار و ورد دنیا و آخرت است
باعث عار و شنار و نیز از قول زبیر نادی علیا ما نیست آنچه ملحوظ است که زبیر قبل از قتل که جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام بشناعت و فظاعت محاربه آنسرور اخیار بعد سرور اخیار و استجاب نار و عار بارتکاب این کار
شقاوت آثار دانا بود و جهالت بفظاعت این ضلالت نداشت فبطل الاعتذار بالنسیان و ظهر انه
کذب و بهتان مع از محض اساس لاجتهاد الذی اخترعه ارباب العدوان و اصحاب الشنان بمقام حیرت و عجب است
که بعد وضوح نور حق باین مثابه که دل مثل زبیر قاسی نرم گردید و او اعتراف بغایت شناعت فعل خود [illegible]
کرد و اراده رجوع از آن نمود ابن زبیر بفساد کاسه گرم تر از آتش بصورت شیطان بغوی ابلیس با کمال در صدد
اضلال و ازلال پدر با جلال در آمد و چنین حرف مضل و مهلک که بر حمیت جاهلیت و عصبیت باطله آکند
و از ترک خوض و انهماک در ضلال و عدوان باز دارد بر زبان راند که تو سالک طریق جمع این هر دو فریق
گردیده هرگاه هر دو طریق جمع شدند و بعض الشبان بالبعض جمع در زدند بعضی برای حمایت و مقاتله
یکدیگر آماده و مستعد گردیدند اراده کردی که ایشان را ترک کنی و بهر و بخت تو احساس رایات
علی بن ابی طالب نمودی و دیدی اجلها از آن و از تحت آن دیدی و دریافتی که آن رایات را بر داشته اند
جوانان انجاد که سیوف شان حداد است بجواب این اغوا و اضلال آن شیطان بی عدیل و دیو مثال زبیر گفته
که وای بر تو بادمن قسم خورده ام که با علی بن ابی طالب علیه السلام مقاتله نکنم چون ابن زبیر این حرف
بشنید از در اضلال و اغوای دیگر در آمد یعنی گفت که کفاره قسم خود بده و از مخالفت و قتال امیرالمؤمنین
علیه السلام باکی مدار و بلکه همت را بادخال خود در نار و استحقاق عذاب جبار و نهایت ایذاء اهلبیت
اطهار و ایلام روح اقدس سرور مختار بگمار آخر کار زبیر غدار حرف پر تدلیس و اضلال پسر نابکار خود لعین
بسمع اصغاء قبول و اعتبار رسانید و بکمال شقاق رجوع بنفاق نمود و باعتاق مکحول رجوع بمقاتله نفس
رسول کرده دید که [illegible] بکحول ایذاء اهلبیت علیهم السلام مکحول فرمود و عبدالرحمن بن سلیمان تیمی این
واقعه عجیبه و حرکت غریبه که زبیر از قتال جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که باعث ارتداد و موجب دخول آتش شرر
افروز و وصول بعذاب جگرسوز و باعث عار دنیا و دین و استحقاق عقاب و سخط رب العالمین است
باکی بر نداده و با دادن کفاره یمین و معصیت جبار السموات والارضین و قتال امیرالمؤمنین اندک [illegible]
اقدس جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم پرداخته عجیبه و حیرت بر خود گذاشته

واشعار بلاغت شعار منظوم ساخت که حاصلش آنست که ازین کوز شر و افروز عجیب تری ندیدیم که زبیر
در معصیت الهی نذر طلاق و ادای کفاره باعتاق کرده یعنی اهتمام بادای کفارهٔ یمین می فرماید و از معصیت رب العالمین
و ایلام سرور مرسلین صلعم بایذاء و استخفاف و مقاتلهٔ امیر المومنین و اهلبیت طاهرین حسابی برنمی دارد و از قول سبط ابن
الجوزی و فی روایة ان الزبیر لما قال ابنه ذلک غضب فقال ابنه والله لقد فضحتنا فضیحة لا تغسل منها
ابدا انتهی که عداوت و شقاوت ابن زبیر بحدی رسیده بود که علاوه بر اضلال و اغوای پدر خود بر محاربه
و قتال جناب امیر المومنین علیه السلام کفر و الحاد و زندقه را تا آنمرتبه رسانید که ترک محاربه آنحضرت
و امتثال امر جهاد جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و امتناع از ایذای اهلبیت علیهم السلام نزد آن ناصبی
دشمن دین غایت رسوای و فضیحت و نهایت خواری و ذلت بود که پدر خود که اراده رجوع از محاربه
جناب امیر علیه السلام کرده بود گفت که تو فضیحت کردی ما را فضیحتی که نخواهیم شست سرهای
خود را از ان گاهی لحال یقین ست که کسی از اهل ایمان و انقیاد و احدی از منصفین نقاد در کفر و الحاد و شقاق و عناد
ابن زبیر ارتیاب نکند که انواع کفریات شنیعه و اقسام الحادات قبیحه و نهایت عداوت و بغض او با وصی
سرور انام علیه و آله الاف التحیة و السلام بکمال ظهور و وضوح رسیده و خود جناب امیر المومنین علیه السلام
بغض و عداوت ابن زبیر و منحرف ساختن او زبیر را از موالات آنجناب بیان فرموده چنانچه در تذکرة خواص
الامة بعد عبارت سابقه مذکورست و فی روایة ان علیا رض لما التقی بالزبیر قال له کنا
نعده من خیار بنی عبد المطلب حتی بلغ ابنک ابن السوء ففرق بیننا و بینک الی رسول الله صلی الله
علیه و سلم قال لله کذا و کذا و ذکر الحدیث انتهی ازین عبارت ظاهرست که جناب امیر المومنین
علیه السلام ابن زبیر را ابدی موصوف ساخت و از زمره خیار و صالحین بجگر اشرار و طالحین انداخت
و تصریح فرموده که ابن زبیر پدر خود و آنجناب تفریق کرد یعنی او را از موالات آنحضرت برگردانید و در
جمله اشرار منحرفین از اهلبیت اطهار علیهم السلام داخل ساخت و در کتاب اسد الغابة لابو الحسن ابن اثیر جزری مسطورست
و کان علی رضی الله عنه یقول ما زال الزبیر منا اهل البیت حتی نشأ له عبد الله
و در استیعاب ابن عبد البر مذکورست قال علی بن ابیطالب رضی الله عنه ما زال الزبیر یعد منا
اهل البیت حتی نشأ عبد الله ازین عبارت مستفادست که عبد الله بن زبیر آنمرتبه عداوت اهلبیت
علیهم السلام داشت که باضلال پدر خود پرداخت و او را نیز هم مشرب خود ساخت و از اعانت اهلبیت

قدح ابن زبیر

علیهم السلام والسلاک در زمرهٔ اشیاع آنها باز داشت و از دلائل کمال ضلالت و خسارت و نهایت
عداوت ابن زبیر با اهلبیت عصمت و طهارت علیهم السلام آنست که زیادت حسن و بهار بلکه معظم یا تمام بهجت
سرایا برکت و افادت ریحانهٔ رسول خدا و جگرگوشهٔ بتول عذرا جناب سید الشهدا علیه و علی جده و ابیه و ابنائه
النجبا آلاف التحیة والثنا ناخوش و مکروه میداشت و سبب کمال خباثت سریرت و فقد بصیرت و انهماک
در شقاق و ضلال و تسلط و استیلای حب جاه و جلال و تغطی چشم استبصار باغشیهٔ هوای دنیای غدار
و انمحا و انمحاق نور ایمان بظلمات متراکمهٔ هوس ریاست تا پایداری خواست که آنجناب بعد ترک مدینهٔ منوره
ازعاج از جوار مالوف هم عنان اراده معطوف و عزم رونق افروزی آن نواحی مصروف فرموده سر به بیابان
غربت و کربت نهند و داغ فراق بر قلوب موالیان رسد و برکات انفاس مبارکه از قاطنین حجاز منقطع گردد
و ایشان از استضائت بانوار زیارت ممنوع شوند تا تا آن بی دین از اهل بدعا روغن افتراء و احتیال
و اضلال او کارگر شود و تیر او بر نشانه نشیند که عوام جهال بدام جمعیت خود گرفتار و از جادهٔ سلامت
منحرف و بیزار گرداند علامه محمد بن فهد مکی در کتاب اتحاف الوری باخبار ام القری در وقائع سنهٔ ستین گفته
وفيها خرج الحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنه من المدينة الى مكة فلقيه عبد الله
بن مطيع فقال جعلت فداك اين تريد فقال اما الآن فمكة واما بعد فاني استخير الله تعالى
قال خار الله لك وجعلنا فداك فاذا اتيت مكة فاياك ان تقرب الكوفة فانها بلدة مشومة
بها قتل ابوك وخذل اخوك واغتيل بطعنة كادت تاتي على نفسه الزم الحرم فانك سيد العرب
لا يعدل بك اهل الحجاز احدا ويتداعى اليك الناس من كل جانب لا تفارق الحرم فداك
عمي وخالي فوالله لئن هلكت لنسترقن بعدك فاقبل حتى نزل مكة واهلها يختلفون اليه
ويأتونه ومن بها من المعتمرين واهل الآفاق وابن الزبير بها قد لزم جانب الكعبة فهو قائم
يصلي عندها عامة النهار ويطوف ويأتي الحسين فيمن يأتيه ولا يزال يشير عليه بالرأي
وهو اثقل خلق الله على ابن الزبير قد عرف ان اهل الحجاز لا يبايعونه ما دام الحسين بالبلد وارسل
اهل الكوفة الى الحسين في المسير اليهم فلما اراد المسير الى الكوفة اتاه عمر بن عبد الرحمن بن الحارث
بن هشام فقال اني اتيتك لحاجة اريد ذكرها نصيحة لك فان كنت ترى انك مستنصحي قلتها
واديت ما علي من الحق فيها وان ظننت انك لا مستنصحي كففت عما اريد فقال قل فوالله

لمّا علم

ما استغشك ولا اظنك بشي من الهوى قال له قد بلغني انك تريد العراق واني مشفق عليك ان
تاتي بلدا فيه عماله وامراؤه ومعهم بيوت الاموال وانما الناس عبيد الدنيا والدرهم فلا امن
عليك ان يقاتلك من وعدك نصره ومن انت احب اليه ممن يقاتلك معه فقال له الحسين
جزاك الله خيرا يا ابن عم قد علمت انك مشيت بنصح وتكلمت بعقل ومهما يقض من امر يكن
اخذت برايك او تركت فانت عندي احمد مشير وانصح ناصح واتاه عبد الله بن عباس ثم
فقال قد ارجف الناس انك سائر الى العراق فبين لي ما انت صانع فقال له قد اجمعت
السير في احد يومي هذين ان شاء الله تعالى فقال له ابن عباس رض فاني اعيذك بالله من ذلك
اخبرني انسير الى قوم قتلوا اميرهم وضبطوا بلادهم ونفوا عدوهم فان كانوا فعلوا فسر اليهم
وان كانوا انما دعوك اليهم واميرهم عليهم قاهر عليهم وعماله تجبي بلاده فانما دعوك الى الحرب
ولا امن عليك ان يغروك ويكذبوك ويخالفوك ويخذلوك ويستنفروا اليك فيكونوا
اشد الناس عليك فقال الحسين اني استخير الله وانظر ما يكون فخرج ابن عباس واتاه ابن الزبير
فحدثه ساعة ثم قال ما ادري ما تركنا هؤلاء القوم وكففنا عنهم ونحن ابناء المهاجرين
وولاة هذا الامر دونهم خبرني ما تريد ان تصنع فقال الحسين رض لقد حدثت نفسي باتيان
الكوفة ولقد كتب الي شيعتي بها واشراف الناس واستخير الله تعالى فقال له ابن الزبير اما لو كان
لي بها مثل شيعتك لما عدلت عنها ثم خشي ان يتهمه فقال اما انك لو اقمت بالحجاز ثم اردت
هذا الامر ههنا ما خولف عليك وساعدناك وبايعناك ونصحنا لك فقال له الحسين ان ابي
حدثني ان بها كبشا يستحل حرمتها فما احب ان اكون انا ذلك الكبش قال فاقم ان شئت وتوليني
انا الامر فتطاع ولا تعصى قال ولا اريد هذا ايضا ثم انهما اخفيا كلامهما فالتفت الحسين
الى من هناك وقال اتدرون ما يقول قالوا لا ندري جعلنا الله فداك قال انه يقول اقم في
هذا المسجد اجمع لك الناس ثم قال له الحسين والله لئن اقتل خارجا منها بشبر احب الي من ان اقتل
فيها ولان اقتل خارجا منها بشبرين احب الي ان اقتل خارجا منها بشبر وايم الله لو كنت في جحر هامة
من هذه الهوام لاستخرجوني حتى يقضوا بي حاجتهم والله ليعتدن علي كما اعتدت اليهود في السبت فقام ابن
الزبير فخرج من عنده فقال الحسين ان هذا ليس شيء من الدنيا احب اليه من ان اخرج

ج ٢ ص ١٥٥

من الحجاز وقد علم ان الناس لا یعدلونه بی فود انی خرجت حتی یخلو له فلما کان من العشی
او من الغداة اتاه ابن عباس فقال یا ابن عم انی اتصبر ولا اصبر انی اتخوف علیک فی هذا الوجه
الهلاک والاستیصال ان اهل العراق قوم غدر فلا تقربنهم اقم بهذا البلد فانک سید اهل
الحجاز فان کان اهل العراق یریدونک کما زعموا فاکتب الیهم فلینفوا عاملهم وعدوهم ثم اقدم
علیهم فان ابیت ان لا تخرج فسر الی الیمن فان بها حصونا وشعابا وهی ارض طویلة عریضة ولابیک
بها شیعة وانت عن الناس فی عزلة فتکتب الی الناس وتبث دعاتک فانی ارجو ان یاتیک
عند ذلک الذی تحب فی عافیة فقال له الحسین یا ابن عم انی اعلم والله انک ناصح مشفق وقد
ازمعت واجمعت المسیر فقال له ابن عباس فان کنت سائرا فلا تسر بنسائک وصبیتک
فانی خائف ان تقتل کما قتل عثمان ونساؤه وولده ینظرون الیه ثم قال له ابن عباس لقد
اقررت عین ابن الزبیر بالخروج من الحجاز وهو الیوم لا ینظر الیه احد معک والله الذی
لا اله الا هو لو اعلم انک اذا اخذت بشعرک وناصیتک حتی یجتمع علینا الناس
اطعتنی لفعلت ذلک ثم خرج ابن عباس من عنده فمر بابن الزبیر فقال قرت
عینک یا ابن الزبیر ثم قال یا لک من قبرة بمعمر خلا لک الجو فبیضی واصفری ونقری
ما شئت ان تنقری هذا حسین یخرج الی العراق ویخلیک والحجاز انتهی این عبارت صریحه
بکمال صراحت دلالت بر غایت عداوت و خسارت و ضلالت ابن زبیر دارد چه پیدا و آشکار از قول او وهو
یشیر علیه بالرای وهو اثقل خلق الله علی ابن الزبیر ظاهر است که امام حسین علیه السلام اثقل خلق خدا بر ابن زبیر بود
یعنی بر ابن زبیر از تشریف داشتن آنحضرت در مکه معظمه بحدی گرانی و ناگواری میبود که انفاس مستعار بحیثیکه
بالکلیه ناخوش نبود پس ثابت شد که ابن زبیر باقصای مراتب عداوت امام حسین علیه السلام داشت
که آنحضرت از جمیع مردم مسلمین کابر و اکابر بر او گران تر بود و ظاهر است که اگر ابن زبیر را ادنی شمه از
ایمان و اسلام مشرف میگردید و بمشام او رائحه از مودت و اخلاص میرسید حضرت امام حسین علیه السلام را
از جمیع خلق دوست تر میدانست و از اقامت آنحضرت در مکه معظمه هرگز کراهت نمیکرد و بحمد الله که حضرات
اهلسنت بعد ثبوت عداوت ابن زبیر با امام حسین علیه السلام باین مرتبه که آنحضرت گران ترین خلق
خدا بر او بود در باب کدام تاویل و تسویل معتقد خواهند ساخت و بکدام تکلف و تخدیع دست خواهند انداخت

۱۵۵

ولله الحمد که بعد ثبوت غایت عداوت ابن زبیر با امام حسین علیه السلام در کفر و نفاق و ضلال و هلاک و خسران
او احدی از اهل ایمان را ارتیاب نخواهد کرد دوم آنکه ابن زبیر بمفاد اصل الاصول اهل نفاق که در دل چیزی دیگر و بر زبان
چیزی دیگر کذب و دروغ و خداع و تزویر و نفاق و شقاق را بغایت قصوی رسانید که اولاً بغلبه لسانی ترغیب
امام حسین علیه السلام بر تشریف بکوفه کرد و چون بغرض فاسد این ترغیب از وی سر زده بود و خوف اتهام خود کرده
بکذب و دروغ و نفاق و اخلاص خود ظاهر ساخت و چنان وانمود که او اقامت آنحضرت را بحجاز دوست
میدارد و اگر آنجناب درین نواحی تشریف دارد مخالفت و مساعدت آنحضرت کند و متابعت و نصح آنجناب
بعمل آرد و هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام بجواب این سخن سازی ابن زبیر برای خبر دو توبیخ او اخبار جناب
امیر المؤمنین علیه السلام که مصداق آن ابن زبیر بود و کما ستطلع علیه عنقریب نقل کرد بجواب آن ابن زبیر گفت که اگر تو
درینجا بقر باشی و والی امر هم امکان آنجناب این را هم قبول نفرمود بعد از آن ابن زبیر باخفا و هشیار با امام حسین علیه السلام
گفت که در مسجد اقامت بکن که جمع کنم برای تو مردم را آنحضرت این را هم قبول نفرمود و هرگاه ابن زبیر
از نزد آنحضرت رفت آنجناب بتصریح تمام فرمود که نزد ابن زبیر هیچ چیز از دنیا دوست تر از آن نیست که من
از حجاز بیرون روم زیرا که او دانسته است که مردم حجاز او را مقابل من نخواهند ساخت باین سبب دوست
میدارد که من از حجاز بیرون روم تا ملک حجاز برای وی خالی گردد و این همه صریحست در آنکه ابن زبیر کاذب
و خداع و منافق بود و جناب سید الشهداء ریحانه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را فریب میداد
که اظهار محبت و وفاق ظاهر میکرد و در دل خبیث منزل پنهان میداشت که آنحضرت از حجاز بیرون روند تا میدان
برای وی خالی گردد و مردم باو رجوع آرند مقام کمال استعجاب است که حضرات سنیه اهل حق را بسبب تجویز
تقیه که باحادیث و آیات ثابت است بنفاق منسوب سازند و ازین نفاق و عداوت امام خویش که بلا ضرورت
با جگرگوشه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم طریق نفاق پیموده و در دل چیزی دیگر و بر زبان چیزی
دیگر بکذب و بهتان آورده غفلت می نمایند سوم آنکه از قول ابن عباس لقد اقررت عین ابن الزبیر الخ
صاف ظاهر است که ابن عباس با امام حسین علیه السلام گفت که تو چشم ابن زبیر را به بیرون
رفتن از حجاز خنک ساختی زیرا که با وجود اقامت تو کسی بسوی او نظر نمیکند و این دلیل قاطع و برهان ساطع
بر کذب و نفاق و عداوت و کفر و خبث سریرت و کمال بی دینی و بی آزرمی ابن زبیر است که او با وصف
اظهار خوشی باقامت امام حسین علیه السلام در حجاز و اقرار نصح و خدمت و مساعدت و مخالفت

ازین عبارت هم واضحست که هرگاه حضرت امام حسین علیه السلام تصمیم عزم مسیر بسوی عراق فرمود ابن عباس بخاطبه
امام حسین علیه السلام گفت که تو چشم ابن زبیر را خنک ساختی و هرگاه ابن زبیر او را دید گفت که آمد چیزی که دوست
میداشتی اینک امام حسین علیه السلام بیرون میرود و ترا با حجاز ترک می فرماید و شعری انشاد کرد که ازان فهم
ابن زبیر و مسرور شدن او بتشریف بری امام حسین علیه السلام از حجاز ظاهر میشود و چون نهایت بغض و عداوت
ابن زبیر با جناب امیر المومنین ع و اولاد طاهرین آنحضرت علیهم السلام بغایت وضوح رسید الحال مناسب می نماید
که بعض احادیث که اهل سنه در ذم و لوم مبغض آنحضرت روایت کرده اند نقل کرده شود تا علو درجه ابن زبیر
ببغض روایات معتقدان این قوم که بجبال الخرافات ازان ندارند واضح شود و میرزا محمد بن معتمد بدخشانی در کتاب مفتاح النجا
گفته اخرج الطبرانی عن علی کرم الله وجهه قال ان خلیلی صلی الله علیه وسلم قال یا علی انك
ستقدم علی الله و شیعتك راضین مرضیین و یقدم علیه عدوك غضابا مقمحین ثم جمع علی
یده الی عنقه یریهم الاقماح واخرج الدیلمی عن ابن عمر رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه وسلم
علی بن ابی طالب باب حطة من دخل منه کان مومنا ومن خرج منه کان کافرا واخرج
مسلم والترمذی والنسائی عن زر بن حبیش قال قال علی کرم الله وجهه والذی فلق الحبة
وبرأ النسمة انه لعهد النبی الامی صلی الله علیه وسلم الی ان لا یحبنی الا مومن ولا یبغضنی الا منافق
واخرج احمد والترمذی وحسنه عن ام سلمة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم لا یحب علیا منافق ولا یبغضه مومن وفی روایة ابن ابی شیبة عنها بلفظ لا یبغض علیا
مومن ولا یحبه منافق وعند الطبرانی فی الکبیر عنها لا یحب علیا الا مومن ولا یبغضه الا منافق
واخرج الترمذی عن ابی سعید الخدری والبزار والطبرانی فی الاوسط عن جابر بن عبد الله
رضی الله عنهما قالا کنا نعرف المنافقین ببغضهم علیا واخرج الطبرانی فی الکبیر عن سلمان
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی محبك محبی ومبغضك مبغضی
واخرج عبد الرزاق والرسعنی عن انس رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لعلی کذب من زعم انه یحبنی و یبغضك واخرج الطبرانی فی الکبیر عن ام سلمة رضی الله عنها
عن رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من احب علیا فقد احبنی ومن احبنی فقد احب الله ومن
ابغض علیا فقد ابغضنی ومن ابغضنی فقد ابغض الله واخرج ابن عدی عن سلمان رضی الله

عنه قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ضاربا بفخذ علی بن ابی طالب صدره وسمعته
یقول محبک محبی ومبغضک مبغضی ومبغضی مبغض الله واخرج الحاکم والخطیب عن ابن عباس رضی الله
عنهما قال نظر رسول الله صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال انت سید فی الدنیا والآخرة
من احبک فقد احبنی وحبیبی حبیب الله وعدوک عدوی وعدوی عدو الله فالویل لمن ابغضک بعدی
واخرج الطبرانی فی الکبیر والحاکم والخطیب عن عمار بن یاسر رضی الله عنه قال قال النبی صلی الله علیه
وسلم یا علی طوبی لمن احبک وصدق فیک وویل لمن ابغضک وکذب فیک واخرج ابن مردویه
عن انس رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من حسد علیا فقد حسدنی ومن حسدنی
فقد کفر واخرج ابو یعلی والبزار عن سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من اذی علیا فقد اذانی نیز در تفاح النجا مذکورست واخرج الحاکم عن جابر رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال علی امام البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره مخذول
من خذله واخرج الطبرانی فی الکبیر عن عمرو بن شراحیل رضی الله عنه ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال اللهم انصر من نصر علیا اللهم اکرم من اکرم علیا اللهم اخذل من خذل علیا
واخرج عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللهم اعنه واعن
به وارحمه وارحم به وانصره وانصر به اللهم وال من والاه وعاد من عاداه یعنی علیا
واخرج عبد الرزاق الرسعنی عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه قال رأیت رسول الله
صلی الله علیه وسلم آخذا بید علی وهو یقول الله ولیی وانا ولیک ومعادی من عاداک ومسالم
لمن سالمک واخرج الحافظ ابو بکر احمد بن عبد الرحمن الجولی الشیرازی فی کتاب القاب
الرجال وابن النجار فی تاریخه عن ابن عمر رضی الله عنهما ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اشهد لهم اللهم قد بلغت هذا اخی وابن عمی وصهری وابو ولدی اللهم کب من عاداه فی النار
واخرج ابن عدی عن جابر رضی الله عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی یا علی لو ان امتی
ابغضوک لکبهم الله علی مناخرهم فی النار واخرج الدیلمی عن الحسین رضی الله عنه عن النبی
صلی الله علیه وسلم قال لو ان عبدا عبد الله مثل ما قام نوح فی قومه وکان له مثل احد
ذهبا فانفقه فی سبیل الله ومد فی عمره حتی حج الف عام علی قدمیه ثم قتل مظلوما بین

السفاو المرجوة لم ایوالك یا علی لم یشم رائحة الجنة ولم یدخلها واخرج ابن مردویه عن عطیة
بن سعد قال دخلنا علی جابر بن عبد الله رضی الله عنه وهو شیخ کبیر فقلنا اخبرنا عن هذا
الرجل علی بن ابیطالب فرفع حاجبیه ثم قال ذاك من خیر البشر فقیل له ما تقول فی رجل یبغض
علیا فقال ما یبغض علیا الا کافر واخرج عن سالم بن ابی الجعد قال تذاکروا فضل علی عند
جابر ابن عبد الله رضی الله عنه فقال وتشکون فیه فقال بعض القوم انه احدث قال وما
یشك فیه الا کافر او منافق واخرج عن عطا قال سألت عائشة عن علی رضی الله عنه فما
فقال ذاك من خیر البریة ولا یشك فیه الا کافر واخرج احمد والبزار وابو یعلی وابن سعد
والحاکم وابو نعیم فی فضائل الصحابة عن علی کرم الله وجهه قال دعانی رسول الله صلی الله
علیه وسلم فقال ان فیك مثلا من عیسی ابغضته الیهود حتی بهتوا امه واحبته النصاری
حتی انزلوه بالمنزل الذی لیس به الا وانه یهلك فی اثنان محب مفرط یقرظنی بما لیس
فی ومبغض یحمله شنأنی علی ان یبهتنی ومعائب شالب عبد الله بن الزبیر بآن مرتبه رسیده که خود
رئیس اهل سنت باوصف این همه جان نثاری و هواخواهی صحابه که حتی الوسع والامکان در تقیه از و تلافی
در اصلاح و توجیه شنائع و قبائح این بزرگان فرو نمیگذارند تا آنکه اگر کفری هم از ایشان ثابت شود آنرا در
رنگ فضائل و محاسن جلوه دهند از توجیه تاویل افعال شنیعه این بزرگ عاجز آمده ناچار اقرار کرده اند که او چنان
خبیث بود که با این همه لیاقت خلافت نداشت در استیعاب مذکور ست قال علی بن زید الجدعانی
کان عبد الله بن الزبیر کثیر الصلوة شدید الباس کریم الجدات والامهات والخالات الا انه
کانت فیه خلال لا تصلح معها الخلافة لانه کان بخیلا ضیق العطن سیئ الخلق حسودا کثیر
الخلاف اخرج محمد بن الحنفیة ونفی عبد الله بن عباس الی الطائف انتهی ازین عبارت ظاهرست که
عبد الله بن زبیر چنان خبیث بود که او را از صلاحیت خلافت برکنار انداخته زیرا که او بخیل و ضیق العطن
و سیئ الخلق و شدید الحسد کثیر الخلاف بود و هرگاه عدم لیاقت ابن زبیر ازین عبارت و دیگر فضائح و
معائب او ثابت شد بسبب کفر او ریبی نماند زیرا که او با وجود عدم لیاقت خلافت و انهماك در قبائح
متصدی خلافت گردید و ادعای امامت کرد و بر امام باطل بنص ائمه سنیه کفرست لیکن اهل باطل الا ولی کافر باشد لیکو
[illegible] رد لو انهم خلافة ابی بکر رضی الله عنه ولا با [illegible]

الی ملیکة حین وقع بینه وبین ابن الزبیر وقوله من الطریق الاخری فغدوت علی ابن عباس
فقلت ترید ان تقاتل ابن الزبیر وقد قال ابن عباس قال الناس بایع لابن الزبیر فقلت واین
بهذا الامر عنه ای انه مستحق لذلك لما له من المناقب المذکورة ولکن امتنع ابن عباس من
المبایعة له لما ذکرناه وروی الفاکهی من طریق سعید بن محمد بن جبیر بن مطعم عن ابیه
قال کان ابن عباس وابن الحنفیة بالمدینة ثم سکنا مکة فطلب منهما ابن الزبیر البیعة فابیا
حتی یجتمع الناس علی رجل فضیق علیهما فبعثا رسولا الی العراق فخرج الیهما جیش فی اربعة
الاف فوجدوهما محصورین وقد احضر الحطب فجعل علی الباب یخوفهما بذلك فاخرجوهما
الی الطائف وذکر ابن سعد ان هذه القصة وقعت بین ابن الزبیر وابن عباس فی سنة ست وستین
از ملاحظهٔ این عبارات واضحست که ابن زبیر و ربذی واساءت جوار ابن عباس ومحمد بن الحنفیه کوشیده وایذا
وایلام ایشان برسندیده وبحصر وحبس شان پرداخته وتخویف وارعاد شان باحراق نار ساخته
وظاهرست که این همه نهایت ظلم وجور وحیف وقساوت ست وهیچ وجهی از وجوه ابن عباس ومحمد بن الحنفیه
استحقاق این ظلم وجفا نداشتند وکو حضرات متعصبین کثیر الحیا را اسیر سدید بفرمایند که ابن زبیر در احضار حطب
بر در وازهٔ ابن عباس ومحمد بن الحنفیه وتهدید شان باحراق اسوه حسنه است بجناب خلیفهٔ ثانی که حضرت
او احضار حطب بر آشیانه فیض کاشانه اهل بیت علیهم السلام نموده وتهدید حضرت فاطمه علیها السلام باحراق بیت
آنحضرت علی رغمها کرده وودر اخراج واجلای این هر دو بزرگ اقتدا است بحضرت خلیفهٔ ثالث که نفی واجلای
حضرت ابی ذر رسیده کرده لکن حیرانم که در حصر وحبس ابن عباس ومحمد بن الحنفیه اقتدا بکدام کس از خلفا ظاهر
خواهند ساخت که این ظلم شدید وجور عنید سدید اختراع جدید آن ظالم بلید ست کما لا یخفی علی من القی السمع
وهو شهید واز عجائب افترات این بزرگان ناعاقبت اندیش قطع الله دابر الکفا ذهب انحضرات جفاکیش آنست
که با وصف ظهور این همه مثالب وفضائح ابن زبیر ووضوح عدم صلاحیت او برای خلافت وامامت دراز
کردن دست جور وجفا وظلم وستم وتعدی بر آل پیغمبر ابن عباس وحبس وحصر وایذای ایشان بار زبیر ابن عباس
افترا کرده اند که وابن الزبیر لائق خلافت میگفت ومدائح ومناقب او میشمرد واین افترای ظاهر را
که بحیا ان بهم لطلانش مخفی نخواهد بود بخاری در صحیح خود که آنرا اصح الکتب بعد کتاب الله می پندارند
درج ساخته وهذه الفاظه فی کتاب التفسیر حدثنی عبد الله بن محمد قال حدثنی یحیی

١٦٢

بن معين قال حدثنا حجاج قال ابن جريج قال ابن ابي مليكة وكان بينهما شي فغدوت على ابن
عباس فقلت اتريد ان تقاتل ابن الزبير فتحل حرم الله فقال معاذ الله ان الله كتب ابن الزبير وبني
امية محلين واني والله لا احله ابدا قال قال الناس بايع لابن الزبير فقلت واين بهذا الامر عنه
اما ابوه فحواري النبي صلى الله عليه وسلم يريد الزبير واما جده فصاحب الغار يريد ابا بكر وامه فذات النطاق
يريد اسماء واما خالته فام المؤمنين يريد عائشة واما عمته فزوج النبي صلى الله عليه وسلم يريد خديجة
واما عمة النبي صلى الله عليه وسلم فجدته يريد صفية ثم عفيف في الاسلام قارئ للقرآن والله ان وصلوني
وصلوني من قريب وان ربوني ربوني اكفاء كرام فآثر التويتات والاسامات والحميدات
يريد ابطنا من بني اسد بني تويت وبني اسامة وبني اسد ان ابن ابي العاص برز يمشي القدمية
يعني عبد الملك بن مروان وانه لوى ذنبه يعني ابن الزبير انتهى وفي فتح الباري قوله قال ابن مليكة
وكان بينهما شي كذا اعاد الضمير بالتثنية على غير مذكور اختصارا والمراد ابن عباس وابن الزبير
وهو صريح في الرواية الاولى الخ وفيه ايضا قوله محلين اي انهم كانوا يبيحون القتال في الحرم
وانما نسب ابن الزبير الى ذلك وان كان بنو امية هم الذين ابتدؤه بالقتال وحصروه وانما
بدا منه اولا دفعهم عن نفسه لانه بعد ان ردهم الله عنه حصر بني هاشم ليبايعوه
فشرع فيما يوذن باباحته القتال في الحرم وكان بعض الناس يسمي ابن الزبير المحل لذلك الخ و
ايضا فيه قوله لا احله ابدا اي لا ابيح القتال فيه وهذا مذهب ابن عباس انه لا يقاتل في الحرم ولو قوتل فيه قوله قال
الناس القائل هو ابن عباس وناقل ذلك عنه ابن ابي مليكة والمراد بالناس من كان في جهة ابن الزبير وقوله بايع
الاهم قوله واين بهذا الامر عنه اي الخلافة اي ليست بعيدة عنه لما له من الشرف باسلافه الذين ذكرهم ثم صفته التي اشار اليها بقوله
عفيف في الاسلام قارئ للقرآن وايضا فيه قوله وانه لوى ذنبه يعني ابن الزبير لوى بتشديد
الواو وتخفيفها اي ثناه وكنى بذلك عن تاخره وتخلفه عن معالي الامور وقيل كنى به عن الجبن
وايثار الدعة كما تفعل السباع اذا ارادت النوم والاول اولى انتهى وفيه ايضا قال الداودي
المعنى انه وقف فلم يتقدم ولم يتاخر ولا وضع الاشياء مواضعها فادنى الكاشح واقصى الناصح
پس ظاهر است کسیکه مثالب و فضائح او باین مثابه باشد که حضرات اهلسنت خود ناچار اعتراف بعدم لیاقت
او برای خلافت دارند و اوصاف ذمیمه او از قبیل بخل و شدت غلظت و سوء خلق و مبالغه در حسد

جریٔ اندامی میگفت خاکش بدهان که او بر جناب ام المومنین حجر خواهد نمود یعنی جناب او را ممنوع از تصرف خواهد کرد
تا آنکه جناب ام المومنین با وصف آن مکارم اخلاق که شهرهٔ آفاق است و آن اختصاص و تقرب که ابن الزبیر را حاصل بود
که با همراه او سرگرم مقاتله جناب امیر المومنین علیه السلام گردیده بود با وصف تنبیه ام سلمه از ارادهٔ قتال مقتضی سوال
باز نه آمد کما فی روضة الاحباب وغیره ترک مکالمه او اختیار کرده نذر بر ترک آن با خدا بست کو در آخر حیات
آن به وقوع پیوسته باشد که بعد کفاره دادن آن نذر زار زار میگریست که خمار مبارکش بقطرات اشک تر میشد
همیشه کما فی صحیح البخاری وغیره لیکن بلا شبهه نادرست چه هجران او که در میان مسلمین زیاده از سه روز روا نیست
واقع شده سببش همین بود که نفس الامر تنبیه او که جاذب قلوب است بر زبان شیخ دهلوی در جذب القلوب سابقا
شنیدی و تشرید او بسط در شفاء العلیل فرموده و در رسائل نقل الوالد الماجد قدس الله نفسه در جواهر العقدین گفته
وفی الصحیح ایضا قول عائشة علی نذر ان لا اکلم ابن الزبیر ابدا قال ابن التین التقدیر علی نذر ان
کلمته انتهی وهو موافق للروایة الاخری لله علی نذر ان کلمته فالنذر معلق علی کلامها له
لا انها نذرت ترک کلامه وجعلت الترک قربة یلزم بالنذر وقصتها فی ذلک انها ارادت ان ابن
الزبیر قد ارتکب امرا عظیما حیث قال اما والله لتنتهین عائشة عن بیع رباعها او لاحجرن
علیها فکانت لا تمسک شیئا مما جاءها من رزق بل تتصدق به فان فی قوله ذلک ازراءً علیها و
لقدرها ونسبتها الی ارتکاب التبذیر الموجب لمنعها من التصرف مع کونها ام المومنین وخالته
اخت امه ولم یکن احد عندها فی منزلته فرأت ذلک منه نوع عقوق فجعلت مجازاته ترک مکالمته
انتهی واز غرائب امور این است که فقهای تسنن که اصلا از کتاب و سنت خبری ندارند باین عمل کبیر ذریت
ابن الزبیر احتجاج و استدلال میکنند و از آزار روح مبارک حضرت ام المومنین نمی ترسند لیکن ابن حزم اندلسی
با وجود امروار تشنیع بلیغ بر این بزرگان زده و مخالفت و شناعت این قول ابن الزبیر بمرتبه کمال
ظاهر ساخته و مستفاد مضاف الیه ازان نموده چنانچه در محلی در کتاب الحجر گفته اما الروایة عن ابن الزبیر
فطامة الاید ما ندری کیف استحل مسلم ان یحتج بطیشة وهفوة وزلة کانت من ابن
الزبیر والله تعالی یغفر له اذا اراد مثله فی کونه من صاغر الصحابة ان یحجر علی مثال ام المومنین
التی اثنی الله تعالی علیها اعظم الثناء فی نص القرآن وهو لا یکاد یلحق منها فی الفضل عند الله تعالی
وهذا الخبر رویناه من طریق عبد الرزاق عن معمر عن الزهری عن عوف بن الحارث بن اخی عائشة ام المومنین

لا اماان عائشة ام المومنين حدثت ان عبد الله بن الزبير قال في بيع او عطاء اعطته والله لتنتهين عائشة او لاحجرن عليها فقالت عائشة او قال هذا قالوا نعم فقالت عائشة هو لله علي نذر ان لا اكلم ابن الزبير كلمة ابدا ثم ذكر الحديث بطوله وتشفعه اليها وبكاؤه وكلامه عبد الرحمن بن الاسود بن عبد يغوث والمسور بن مخرمة الزهري حتى كلمته واعتقت في نذرها ان لا تكلمه اربعين رقبة قال ابو محمد قد بلغت عائشة رضي الله عنها امر الانكار حيث بلغته فلا يخلو الامر من ان يكون ابن الزبير اخطأ واصابت هي وهو كذلك بلا شك فلا يحتج بقول اخطأ فيه صاحبه او يكون ابن الزبير اصاب واخطأت هي ومعاذ الله من هذا ومن ان تكون ام المومنين توصف بسفه وتستحق ان يحجر عليها نعوذ بالله من هذا القول فصح ان ابن الزبير اخطأ في قوله انتهى نقلا عن نسخة عتيقة

بالجمله از عبارت سمهودی و ابن حزم بنهایت وضوح ثابت گردیده که ابن الزبیر طعن عظیم و عیب جسیم بر قدر ام المومنین اجنب التعظیم فرا بسته یعنی بجناب او نسبت ارتکاب تبذیر و اسراف که قطعا حرام و ناجائز و بنص کتاب و سنت ممنوع و مذموم ست و عقل هم بر شناعت آن دلالت دارد نموده و سفه و حمق و بی تمیزی را که موجب حجر و منع از تصرف ست به جناب او راه داده بتصریح تمام گفته که او بر جناب ام المومنین حجر خواهد کرد و جناب او را ممنوع از تصرف خواهد نمود و شنا این جسارت و خسارت و بهتان و افترا و سوء ادب و بی ادبی مسلمیکه عارف بحقوق امهات مومنین باشند مخفی نیست و ذکر آن بمقابله اهل سنت حکمت بحکیم موضح و زیره بکرمان بردن ست لهذا اکتفا بتکرار افادات بعض حضرات که در تبیین شناعت طعن بر امهات مومنین خصوصا حضرت عائشه تلفیق کرده اند اعاده کرده میشود جناب مخاطب در مسلک اول بعد ذکر اینکه اهانت قبر پیغمبر ابتداع ندارد میفرماید پس معلوم شد که ایمان را هیچ بیم نباید که در ذکر مطاعن ازواج مومنین و مومنات به تصریحات و تعریضات گذشت از ایمان ابشو ند و هر چه مکنون خاطرشان باشد بگویند یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مومنین و نیز در مقام افترای عائشه در باب امامت صلوة ابی بکر بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بعد تقریری گفته پس اگر امامیه بهره از ایمان داشته باشند می باید که از ذکر این تهمت و نسبت این بدعمل بان عفیفه صالحه مطهره نادم و پشیمان شوند چه جای آنکه بتقریر و تحریر روبروی اهل ایمان گردن کشند انتهی عجب ست که جناب مخاطب از راه درد ایمان این مواعظ و نصائح بارده پیش اهل حق میخوانند و بمزعومات خویش ایشان را می نمایند وارعاد و ابراق بیحاصل بتقدیم میرسانند و نمیدانند که این همه کلمات بلاغت آیات که نزد اهل حق ناشی از اختلال دماغ و اختباط عقل ست اصلا ایشان را مفید نخواهد شد حیف ست که پاره ازین مواعظ بر روح مطهر ابن الزبیر کوره

بسبب نخواندن بیهقی پیدا که چرا دست از ایمان و اسلام بر داشتی و همت را بتکذیب خدا و رسول گماشتی و تهمت گران
از ارتکاب حرام بر ام المومنین گذاشتی و دامن آن عفیفه صالحه مطهره را بلوث این بهتان آلودی و باز بکبر شرزگی گردن کشیده
و اراده هجر را بجناب او بر زبان آوردی و ندامت از اهل ایمان نورزیدی بغایت عجیب است که امامیه اگر حرف دو
طعنی بر عائشه بر زبان آرند کافر و مرتد و واجب القتل کردند و اگر ابن زبیر و دیگر مقتدایان و ائمه سنیه تفسیق و تضلیل
و تسفیه و تحمیق جناب او کنند هیچ شکایتی و نکایتی فضلا عن التضلیل و التکفیر بسوی ایشان متوجه نشود بلکه
سزاوار بشارت و یاوه گوئی ماجور شوند و سعی ایشان درین باره مشکور فلا مغیث الا الی الله الذی تصیر الیه الامور
ولا مستغاث الا یوم النشور حین تبعثون و تحشرون فتحضرون بین یدی حاکم عادل و قضاء فصل فتحقق بیننا
من یفوز بالحبور و یلاقی السرور و من یدعو بالویل و الثبور و درین مقام سخنی لطیف باید شنید که ابن بطال شارح بخاری
خواسته که محبت باطل بغایت قصوی رساند یعنی حدیث بخاری را که از اول تا آخر صریحست در وقوع مهاجرت میان
عائشه و ابن زبیر محرومست (?) از حیا چنانچه کرمانی در شرح این حدیث گوید قال ابن بطال فان قلت لم هجرت عائشة
ابن الزبیر اکثر من ثلاثة ایام فان معنی الهجرة ترک الکلام عند التلاقی و عائشة رضی الله عنها لم تکن
تلقاه فتعرض عن السلام علیه و انما کانت من وراء حجاب و لا یدخل علیها احد الا باذن فلم یکن ذلک
من الهجرة و یدل علیه لفظ یلتقیان فیعرض اذ لم یکن بینهما التقاء فاعراض و وجه لزوم هوانها انما ساغ
لعائشة ذلک لانها ام المومنین لا سیما بالنسبة الی ابن الزبیر لانها خالته و ذلک الکلام الذی قال
فیها کان کالعقوق لها فهجرتها منه کانت تادیبا له و هذا من باب اباحة الهجران لمن عصی پر ظاهرست
که توجیه اول خیلی واهی و رکیک است و عجب است که چنین تحریر با ضلال تحریر کلام باطل متفوه شود و لکن العصبیه
والهوی عضال تعمی و تصم (?) یقینیه آنکه اصل هجر ترک ملاقات است و ابن بطال هجرت را مخصوص بترک سلام عند التلاقی نموده
و ذلک عجب عجاب است هرگز هجرت مخصوص بترک سلام عند التلاقی نیست و فقره یلتقیان فیعرض الخ هرگز بر عموم ابطال ابن
بطال دلالت ندارد زیرا که این فقره تعریف مهاجرت نیست بلکه بیان مهاجرت است و الفاظ این حدیث در بخاری آنست
ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا یحل لرجل ان یهجر اخاه فوق ثلث لیال یلتقیان فیعرض هذا و یعرض
هذا و خیرهما الذی یبدء بالسلام انتهی و بدیهی است که فقره یلتقیان تفریع بر هجرت است نه عین هجرت نه تقیید
بلکه بیان غالب اوقات این هجره است که اکثر مرتب میشود و از بیان آن و بیان آن رفته و اگر آن عین هجرت میبود یا تقیید آن
لازم می آید که در صورتیکه اعراض از یک طرف متحقق شود و شخص دیگر اعراض نکند مصداق هجرت متحقق گردد و شخص

فقال له معوية الست فعالة لا تزال تحب الخلافة ما بقيت از این عبارت ظاهر است که ابن زبیر باوصف
ظهور این معنی که کفتن لیا العصر اگرچه بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم خوانده لکن بعد بعضی از زمان فسیرده
انکار بیرا باطل کرده یعنی آنحضرت را درست نیاورده لهذا معاویه که هرگز باوصف سخن دلیل نمی توانست
استدلال بر ثبوت ترک لبین لیا العصر کرده و حیثیت ناطقه ... لهذا حضرت معاویه را تا
وضیا و وافقت قرار نماند که بجناب ابن زبیر گوید که او تنها له ... یعنی باوصف ظهور حق محض الان ... کینه و
ترویج مخالفت داد و سخنا اهی هراشت تا که باقی خواهی ما نشناختم ... لا تزال تحب الخلافة
و از قول الفضل تا کنون نیست که ائمه متعصبین کما ابن حجر ... نقل می کنند که جناب امیر المومنین
علیه السلام بر ابن زبیر طعن فرموده اگر باور نداری آنک کتاب الاحتفال ابن احسان در ریاض النضرة و امثال
آن رجوع آرد چنین که کو مسائل دین و ... سلام را بهم بازده وبلباس تسنن جز او ناصبیت
وعداوت اهلبیت علیهم السلام داد و افترای بر شیخ که از اجلاء آن مومنین اهل ایمان پیچیده بر جناب
امیر المومنین علیه السلام بافته اند لکن اولی آن است که ان در حق مقتدای خود هم چنین شنیعه عظیمه نقل کرده اند محب الدین
طبری که از ائمه محدثین شافعیه و شیخ مشایخ است وعلامه جمال الدین اسنوی در طبقات شافعیه ترجمه او گفته محب الدین
ابو العباس احمد بن عبد الله بن محمد الطبری ثم المکی شیخ الحجاز کان عالما عاملا جلیل القدر
عالما بالآثار والفقه اشتغل بقوص علی الشیخ مجد الدین القشیری وشرح التنبیه والف کتابا
فی المناسک وکتابا فی الالغاز وکتابا فی احادیث الاحکام ولد یوم الخمیس سابع عشر جمادی
الآخرة سنة خمس عشرة وستمائة وتوفی فی سنة اربع وتسعین قیل فی ذی القعدة وقیل فی جمادی
ذلک و امام المحدثین ابن اشان علامه ذهبی در معجم مختص ... احمد بن عبد الله بن محمد الامام العلامة الفقیه
شیخ الحرم محب الدین ابو العباس الطبری ثم المکی الشافعی مصنف الاحکام الکبری کان عالما
جلیل القدر عارفا بالآثار ومن نظر فی احکامه عرف محله من العلم والفقه مات فی ذی القعدة
الی وفاته فی ثلاث وتسعین و در ریاض النضرة نقلا عن کتاب الموافقة لابن السمان در قصه قتل
عثمان آورده و در آن مسطور است فبلغ ای خبر قتل عثمان علیا وطلحة والزبیر وسعدا ومن
کان بالمدینة فخرجوا وقد ذهبت عقولهم حتی دخلوا علی عثمان فوجدوه مقتولا
فاسترجعوا وقال علی لابنیه کیف قتل امیر المومنین وانتما علی الباب فرفع یده فلطم الحسن

وضرب صدر الحسين وشتم محمد بن طلحة ولعن عبد الله بن الزبير وخرج علی وهو غضبان ازین روایت
کردن فضل عثمان و جلالت او خاطر خواه خود درج کرده اند ظاهر ست که جناب امیر المومنین علیه السلام بر ابن زبیر لعن فرموده
پس کاش این حضرات اندک استحیا کار فرما شده نیمه جواب را راست و نیمه را دروغ نمی‌ساختند و هرگاه باین روایت فضل
عثمان را ثابت میکنند ملعونیت ابن زبیر را هم بمفاد آن اعتقاد میکردند و ظاهر ست که لعن کردن جناب امیر المومنین
علیه السلام بر ابن زبیر دلیل کفر و سوء خاتمه و موت او بر کفر ست زیرا که بتصریحات ائمه سنیه بر مرتکب کبیره لعن
جائز نیست بلکه بر کفار هم تا وقتیکه موت شان بر کفر ثابت نشود لعن جائز ندارند شاه صاحب در تحفه می
فرمایند نزد اهل سنت بر مرتکب کبیره لعن جائز نیست انتهی هرگاه بر مرتکب کبیره نزد اهل سنت لعن جائز نباشد
بلاشبهه لعن کردن جناب امیر علیه السلام بر ابن زبیر دلیل کفر او باشد و در صواعق محرقه از ائمه خود نقل میکند لا ینبغی
ان یلعن شخص بخصوصه الا ان علم موته علی الکفر کابی جهل وابی لهب واما من لم یعلم فیه ذلک
فلا یجوز لعنه حتی ان الکافر الحی المعین لا یجوز لعنه انتهی بنا برین در کفر ابن زبیر و موت او بر کفر
شکی و ریبی باقی نماند و اگر العیاذ بالله قائل شوند باینمعنی که لعن کردن حضرت امیر المومنین علیه السلام بر ابن زبیر بدون
استحقاق او واقع شده پس گو اثبات خطا بر آنجناب نزد متعصبین سنیه خلافا للامامیة فانهما کما ینطق به من اوتی
منهم قسطا من الحیاء بس سهل ست لیکن تنها عائیکه برین احتمال لازم می‌آید که ممکن ست که بخاطر دیندار
خطور کند فضلا عن ذکره زیرا که در صحیح بخاری مذکور ست لعن المومن کقتله و وعیدیکه در قتل مومن وارد ست
خود ظاهر ست قال الله تعالی فی کتابه العزیز ومن یقتل مومنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فیها وغضب الله
علیه ولعنه واعد له عذابا عظیما و نیز لعن غیر مستحق مستلزم عود آن بر صاحبش هست ملا علی متقی در کنز العمال
تبویب جمع الجوامع سیوطی می‌آرد اذا خرجت اللعنة من فی صاحبها نظرت فان وجدت مسلکا
فی الذی وجهت الیه والا عادت الی الذی خرجت منه هب عن عبد الله ان العبد اذا لعن شیئا
صعدت اللعنة الی السماء فتغلق ابواب السماء دونها ثم تهبط الی الارض فتغلق ابوابها دونها
ثم تاخذ یمینا وشمالا فاذا لم تجد مساغا رجعت الی الذی لعن ان کان اهلا والا رجعت الی
قائلها د عن ابی الدرداء ظاهر ست که بنا برین احادیث تخطیه جناب امیر علیه السلام در لعن ابن الزبیر عین
ناصبیت و خارجیت ست ولست ادری بر ضلالة [illegible] عجب تا بکی بعضی از ائمه سنیه از ذکر لعن کردن جناب
امیر المومنین علیه السلام بر ابن زبیر شرم کرده لفظ لعن را محذوف و عبد الله بن زبیر را بر محمد بن طلحه معطوف کرده

ابن زبیر را موجب شتم گردانیده اند در تاریخ الخلفا سیوطی و صواعق ابن حجر نقلا عن ابن عساکر در قصه قتل
عثمان مذکورست فقال علی لابنیه کیف قتل عثمان و امیر المؤمنین و انتما علی الباب و رفع یده فلطم الحسن و ضرب
صدر الحسین و شتم محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر و حسین علی در تفریح الاحباب آورده و
قال علی لابنیه کیف قتل امیر المومنین و انتما علی الباب و رفع یده فلطم الحسن و ضرب صدر الحسین و شتم
محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر و ابو حاتم محمد بن حبان التمیمی البستی که بتصحیح او جناب مخاطب در مسلک اول
استدلال کرده و او فاضل فهام و ثقه علام و مقتدای معتمد و امام مستند و حافظ کبیر و محقق شهیر و رئیس
در حدیث و عالم بفقه و کلام و غیر آن بوده کما دریت سابقا در تاریخ خود که از کتاب الثقات هم تعبیر کنند
در ذکر قتل عثمان روایت کند و بلغ الخبر علی بن ابی طالب و طلحة و الزبیر و سعد فخرجوا من منازلهم و قد ذهبت
عقولهم للخبر الذی اتاهم حتی دخلوا علی عثمان فوجدوه مقتولا و استرجعوا
و قال علی لابنیه کیف قتل امیر المومنین و انتما علی الباب قالا لم نعلم قال فرفع یده و لطم الحسن و ضرب صدر الحسین
و شتم محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر و محمد بن یوسف زرندی در کتاب الاعلام بسیرة النبی علیه السلام که مخاطب
مستقام آن در مسلک اول احتجاج و استناد کرده روایت میکند و بلغ الخبر علی بن ابی طالب رضی الله
عنه و طلحة و الزبیر و سعد و من کان بالمدینة فخرجوا و قد ذهبت عقولهم للخبر الذی اتاهم
دخلوا علی عثمان فوجدوه مقتولا و استرجعوا و قال علی للحسن و الحسین کیف قتل امیر المؤمنین
و انتما علی الباب و رفع یده فلطم الحسن و ضرب صدر الحسین و شتم محمد بن طلحة و عبد الله بن الزبیر
این عبارات دلالت دارد بر آنکه جناب امیر المومنین علیه السلام ابن زبیر را شتم فرموده و بنابرین هم ابن زبیر از
صحابه واجب التعظیم خارج و در زمره اشرار مستحقین سب و شتم داخل باشد و از غرائب امور این ست که ابن حجر از
روایت ضرب و لطم اکتفا کرده و شتم را بنا بر غیظ خود در آن نیافته کلمه از جناب امیر المومنین علیه السلام در حق
حسنین نقل میکند که تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا لیکن طرفه این ست که با این همه
جسارت و ضلالت شان لعن کردن جناب امیر المومنین علیه السلام بر طلحه که از عشره مبشره سنیان ست بهم نقل
میکنند و کفر و ضلال او علی زعمهم اخرا بهم ثابت میسازند در کتاب الاعلام بعد عبارت سابقه مذکورست
و خرج علی و هو غضبان یری ان طلحة قد اعان علی قتله فلقیه طلحة فقال له ما لک یا ابا الحسن ضربت الحسن
و الحسین فقال علیک و علیهم لعنة الله الا یسوءنی ذلک یقتل امیر المومنین رجل من اصحاب محمد صلی الله علیه

۱۷۱

فصل

لعن کردن جناب امیر المومنین علیه السلام بر طلحه

بن ابراهیم العدل ثنا السری بن خزیمة ثنا موسی بن اسماعیل ثنا الهنید بن القسم بن
عبد الرحمن بن ماعز قال سمعت عامر بن عبد الله بن الزبیر یحدث ان اباه
حدثه ان اباه حدثه انه اتی النبی صلی الله علیه وسلم وهو یحتجم فلما فرغ قال یا عبد الله
اذهب بهذا الدم فاهرقه حیث لا یراک احد فلما برزت عن رسول الله صلی الله علیه
وسلم عمدت الی الدم فحسوته فلما رجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم قال ما صنعت
یا عبد الله قال جعلته فی مکان ظننت انه خاف علی الناس قال فلعلک شربته
قلت نعم قال ومن امرک ان تشرب الدم ویل لک من الناس وویل للناس منک

در این کلام معجز نظام سرور انام علیه وآله الاف التحیة والسلام بالاجمال اخبار از سوء سلوک ابن زبیر
با امت آنحضرت ست که او بغایت قصوی انهماک در فساد و افساد و ایذا و اهلاک عباد داشت که اولاً
محل قباحت اعزائی آن کثیر الزلل واقع شد و صدها نفوس مردم در ان فانی گردید و فتنۀ عظیم در عالم
برخاست که شور قیامت در بندگان خدا انداخت و بعد ازان در وقت تصدی خلافت هم قتال
و جدال آغاز نهاد و خلق خدا را بکشتن در داد و غالباً حضرات تسننین بسبب کمال مکابره و بیباکی
خواهند گفت که قتال ابن زبیر در ایام خلافتش از راه درد دین و اصلاح مسلمین بود و آنرا ناشی از
هوای نفس دانستن عین مجازفت ست و ظاهر ست که هرگاه مقاتلۀ نفس رسول ناشی از درد دین
و اصلاح بین المؤمنین باشد که در ارتکاب آن عجائب فسق و فجور و غرائب شناعات واقع شده باشد
پس این قتال چگونه عین تدین و تورع نخواهد بود لیکن بصد ضراعت عرض میکنیم که این تقریر محض تخدیع
و تلبیس ست زیرا که ابو برزه صحابی ابن زبیر را قرین و مماثل خوارج و مروان شیطان کرده از اشد لئوام ست
و در الحاد و بی دینی او ریبی نه ساخته و تصریح صریح فرموده که ابن زبیر قتال نمیکند مگر برای دنیا و نیز جناب
ابن عمر در جواب شخصیکه از قتال همراه حجاج و ابن زبیر سوال کرد ارشاد فرموده آنچه محصلش اینست
که همراه هر فریق که قتال خواهی کرد سالک طریق حریق خواهی گردید و غالب که بسماع این حرف حضرات
اهل سنت زیاده تر متغیض شوند و زبان را بمزید تعیین این مستهام آلایند و سرکه بجبین مالیده فرمایند
که این همه محض کذب و بهتان ست معاذ الله که ابو برزه صحابی و حضرت ابن عمر بچنین جسارت
شنیع اقدام فرمایند و چنین صحابی جلیل ابن صحابی جلیل را که علاوه بر صحابیت حائز شرف قرابت

ہم بود و دو اثل اہل بیت کرام لقتال علی الدنیا منسوب فرمایند و قتل را در امانت و امداد و معاضدت
و اسعاد او باعث ہلاک ابدی و دخول جہنم دانند ناچار برائے تسکین غیظ و غضب این حضرات
عالی درجات رفع تحیر و استبعاد بی کامدنتایج معتقد و بہان مستعد کہ طرہ سکوت و صموت بر لب سبزہ
سراے تعصبین عاجلہ بین زند و لاف و گزاف بافد در ایان جملہ بے یقین با خاک سیاہ ہم ابرکنا
مسیکنرانم باید دانست کہ علامہ ابو عبداللہ الحاکم کہ در صواقع و تحفہ ہم احتجاج بروایت او
ورزیدہ باشند و ابتدی از فضائل و مناقب و علو مرتبہ و جلالت منزلہ او در علم حدیث نقاد واقف
در کتاب مستدرک میفرماید اخبرنی الحسن بن حکیم المروزی ثنا ابو الموجہ انبا عبدان
انبا عبد اللہ انبا عوف عن ابی المنہال عن ابی برزۃ الاسلمی رضی اللہ تعالی عنہ قال
ان ذلک الذی بالشام یعنی مروان واللہ ان یقاتل الا علی الدنیا وان ذلک الذی
بمکۃ یعنی ابن الزبیر واللہ ان یقاتل الا علی الدنیا وان الذین یدعون قراءکم واللہ
ان یقاتلون الا علی الدنیا فقال لہ ابی فما تامرنا اذا قال لا اری خیر الناس الا عصابۃ
ملبدۃ وقال بیدہ خماص البطون من اموال الناس خفاف الظہور من دماءھم
ازین حدیث واضح ست کہ ابو برزہ اسلمی ابن زبیر را مماثل و مقارن مروان و خوارج نمود و تصریح فرمود
کہ او قتال نمیکند مگر بر دنیا چنانچہ مروان و قراء کہ مراد ازان خوارج اند قتال نمی کنند مگر بر دنیا و
ہرگاہ ثابت شد کہ ابن زبیر قتال برائے دنیا می کرد و غرضے بدین نداشت نہایت عیب و ذلت
و غایت عدوان و عصیان و اقصای بعد او از رہ اخیار و نیک ثابت شد کہ بسیارے از فساق
و فجار ہم از اتلاف نفوس بلا وجہ احتراز می کنند و این امر را نہایت شنیع و عظیم مے دانند
نایت بے سبا لاسئہ و شدت قساوت قلب و بی رحمی ست کہ آدمی نفوس خلق را محض طمع دنیا
بکشتن دہد و فتنہ عظیمہ موجب تقاتل عظیم آغاز نہد و ابو برزہ اسلمی کہ ابن زبیر را لقتال علی الدنیا متہم
ساختہ و او را از جملہ اہل دین و ورع بکنار انداختہ از اکابر اصحاب کرام و اعاظم معینین الاسلام
و مجاہدین کفار لئام ست کہ در فتح خیبر و فتح مکہ و غزوہ حنین در رکاب سعادت انتساب حضرت
خیر الانام علیہ و آلہ آلاف التحیۃ والسلام حاضر شدہ و ہمراہ جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب
علیہ السلام شرف مجاہدہ مارقین و قاسطین دریافتہ ابن حجر عسقلانی در اصابہ بترجمہ ابو برزہ

اسلمے گفتہ قال ابو عمر وکان اسلامہ قدیما وشہد فتح خیبر وفتح مکۃ وحنینا وروی عنہ انہ قال قتلت ابن خطل روی عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم وعن ابی بکر روی عنہ ابنہ المغیرۃ وابنۃ منیۃ بنت عبید بن ابی برزۃ وابو عثمان النہدی وابو العالیۃ وابو الوازع وابو الوضی وابو المنہال سیار بن سلامۃ والازرق بن قیس وابو طالوت بن عبد السلام بن ابی حازم وابوہ واخرون وقال ابن سعد کان من ساکنی المدینۃ ثم نزل البصرۃ وغزا خراسان وقال غیرہ شہد مع علی قتال الخوارج بالنہروان وغزا خراسان بعد ذلک ویقال شہد صفین والنہروان مع علی روی ذلک من طریق ثعلبۃ بن ابی برزۃ عن ابیہ انتہی وچون برای ملاحظہ ترجمہ ابو برزہ اتفاق مراجعت اصابہ افتاد ازان واضح گشت کہ مطعون ومعیوب ساختن ابو برزہ ابن زبیر را بقتال علی الدنیا حضرت بخاری ہم روایت فرمودہ قال فی الاصابۃ فی ترجمۃ ابی برزۃ وقد اخرج البخاری فی صحیحہ انہ یعنی ابا برزۃ عاب علی مروان وابن الزبیر والقراء بالبصرۃ لما وقع الاختلاف بعد موت یزید بن معاویۃ فقال فی قصۃ ذکرہا حاصلہ ان الجمیع انما یقاتلون فی الدنیا انتہی وبعد ازین رجوع بصحیح بخاری کردم ودیدم کہ در کتاب الفتن صحیح مذکور ست حدثنا احمد بن یونس قال حدثنا ابو شہاب عن عوف عن ابی المنہال قال لما کان ابن زیاد ومروان بالشام ووثب ابن الزبیر بمکۃ ووثب القراء بالبصرۃ فانطلقت مع ابی الی ابی برزۃ الاسلمی حتی دخلنا علیہ فی دارہ وہو جالس فی ظل علیۃ لہ من قصب فجلسنا الیہ فانشأ ابی یستطعمہ الحدیث فقال یا ابا برزۃ الا تری ما وقع فیہ الناس فاول شیء سمعتہ تکلم بہ انی احتسبت عند اللہ انی اصبحت ساخطا علی احیاء قریش انکم یا معشر العرب کنتم علی الحال التی علمتم من الذلۃ والقلۃ والضلالۃ وان اللہ انقذکم بالاسلام وبمحمد صلی اللہ علیہ وسلم حتی بلغ بکم ما ترون وہذہ الدنیا التی افسدت بینکم ان ذاک الذی بالشام واللہ ان یقاتل الا علی الدنیا وان ذاک الذی بمکۃ واللہ ان یقاتل الا علی الدنیا وان ہؤلاء الذین بین اظہرکم واللہ ان یقاتلون الا علی الدنیا انتہی وفی فتح الباری لابن حجر العسقلانی قولہ ان ذاک الذی بالشام زاد یزید بن زریع یعنی مروان وفی روایۃ سکین عبد الملک بن مروان والاول اولی قولہ ان

ذالك الذی بمكة زاد یزید بن زریع یعنی ابن الزبیر قوله وان هؤلاء الذین بین اظهرا كم
فی روایة یزید بن زریع وابن المبارك بعنی ان الذین بین اظهر كم قرائكم وفی روایة سكین
وذكر نافع بن الازرق وزادنی اخره فقال لی فما تامرنی اذا فانی لا اراك تركت احداً
قال لا اری خیر الناس الیوم الا عصابة خماص البطون من اموال الناس خفاف الظهور من
دمائهم وفی روایة سكین ان احب الناس الی لهذه العصابة الخمیصة بطونهم من اموال الناس
الخفیفة ظهورهم من دمائهم ازین حدیث عجیب وندمت ابن زبیر وتوهین وتهجین او ظاهرست بچند
وجه اول آنكه از قول او انی احتسبت عند الله الخ واضحست كه این قتال بجدی قبیح ومنكر بود كه ابو برزه
اسلمی بسبب سخط وغضب بر ابن زبیر وامثال او مطالب اجر از حق تعالی بود در فتح الباری گفته قوله
انی احتسبت عند الله فی روایة الكشمیهنی احتسب كذا فی روایة یزید بن زریع
ومعناه انه یطلب بسخطه علی الطوائف المذكورین من الله اجرا علی ذلك لان
الحب فی الله والبغض فی الله من الایمان ازین عبارت ثابت شد كه بغض ابن الزبیر شعار
ایمان ست وموالات او خارج از ایمان كه سخط وغضب بر او وبغض او موجب اجر وثواب
ورضا با فعال ومحبت او كما هو شعار السنیة ودید نهم باعث خذلان وعقاب وابوحفص عمر
معروف بابن الملقن در شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته واما قول ابی برزة واحتسابه سخطه
علی احیاء قریش عند الله تعالی فكانه قال اللهم لا ارضی ما یصنع قریش من التقاتل
علی الخلافة فاعلم ذلك من نیتی وانی اسخط افعالهم واستباحتهم للدماء والاموال
فاراد ان یحتسب ما یعتقده من انكار القتال فی الاسلام عند الله اجرا وذخرا
فانه لم یقدر من التغییر علیهم الا بالقول والنیة التی بها یاجر الله عباده انتهی
این عبارت دلالت دارد بر آنكه ابن زبیر وامثال او مرتكب افعالی بودند كه غضب وسخط بر آن
موجب اجر وثواب ست وچسان چنین نباشد كه خون مردم ناحق می ریختند وبغصب اموال ناس
رشته دین ودیانت می گسیختند وچون ابو برزه قدرت انكار بالفعل برین افعال شنیعه نیافت ناچار
اكتفا بر رد وطعن وانكار بقول ساخت ودوم آنكه از قول او انكم یا معشر العرب الخ پیداست
كه اشتغال ابن زبیر وامثال او بقتال محض ضلال بود كه حق تعالی ببركت اسلام وهدایت

جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عرب را از ذلت و قلت و ضلالت رها ساخت و باز دنیا ایشان را
فاسد و تباه کرده از اوج رفعت و بزرگی ایشان بحضیض ذلت و ضلالت انداخت که خود هم از حد
در ضلال کرده برای تحصیل حطام دنیای سریع الزوال بجمیع انحاء من اموال القتل و قتال و جدال و نزال
اشتغال آغاز نهادند و نائرهٔ فتنه و فساد را باغراض نفسانی و اتباع وساوس شیطانی اشتعال دادند
سوم آنکه بعد این همه تخویف و تهویل بتوضیح و تفصیل بعد قسم بخدای جلیل بیان کرد که ابن زبیر
و امثال او قتال نمی‌کنند مگر بر دنیا و ظاهر است که قتال علی الدنیا از اقبح معائب و افظع مثالب
و اقبح نقائص و اشنع معاصی است که کمتر مؤمنی تن بمعصیتی مقابل آن در داده شده و کاشف است در تنقیص
مزید و شناعت آن را افاده والدهٔ ماجدهٔ ابن الزبیر قال ابن ... فی الاتحاف ثم دخل
ای ابن الزبیر علی امه اسماء بنت ابی بکر الصدیق رض فقال یا اماه قد خذلنی الناس
حتی ولدی واهلی ولم یبق معی الا الیسیر ومن لیس عنده اکثر من صبر ساعة وان
خصومی قالوا ان شئت سلم نفسک لعبد الملک بن مروان یرضیک وابیه ولک
الامان فما رایک فقالت له یا ولدی انت اعلم بنفسک ان کنت قاتلت لغیر الله فقد
هلکت واهلکت وان کنت قاتلت لله وتعلم انک علی حق والیه تدعو فامض له فقد
قتل علیه اصحابک ولا تمکن من رقبتک یتلعب بها غلمان بنی امیة وان کنت ما اردت
الدنیا فبئس العبد انت اهلکت نفسک ومن قتل معک وان قلت کنت علی حق فلما
وهن اصحابی ضعفت فهذا لیس فعل الاحرار ولا اهل الدین کم خلودک فی الدنیا
القتل احسن وان قلت الریق مع صعبین علی القتل فلم ها انک معذور ولکن شان
الکرام ان یموتوا علی ما عاشوا علیه فقال یا اماه اخاف ان قتلنی اهل الشام ان
یمثلوا بی ویصلبونی فقالت ای بنی ان الشاة لا تبالی بالسلخ فامض علی بصیرتک
واستعن بالله تعالی فقبل راسها وقال هذا رأیی ازین ارشاد با سداد اسماء رضیه که
استحسان آن تقبیل راس و اظهار موافقت با رای رشادت اساس آن عظمه آسمان کریاس خود
ابن زبیر هم نموده واضح است که اگر ابن زبیر قتال برای خدا نکرده بلکه برای غیر خدا قتال و جدال آغاز نهاده
پس او هالک و مهلک شده باشد که نفس خود را هم هلاک کرده و هم مقتولین همراه خود را بهلاک سپرده

یعنی بر قول جمیع او واتباع او بالکلیه فنا سر گرد دیدند وبدمره اشرار زیانکاران پیوسته‌اند وچون تصریح
ابو برزه ابن زبیر قتال بر دنیا کرده در ثبوت این اوصاف برای او ریبی نماند چهارم آنکه از قول
ابو برزه لا اری خیر الناس الیوم الا عصابة خماص البطون من اموال الناس خفاف الظهور من
دمائهم که ابن حجر عسقلانی بروایت مکین ذکر کرده دلالت واضح دارد بر آنکه ابن زبیر وامثال او بطون
خود را از اموال مردم پر میکردند یعنی بغصب اموال شان می نمودند وآنرا میخوردند ومصداق یاکلون
فی بطونهم الا النار میشدند وظهور خود را از خونهای مردم که ناحق می ریختند گرانبار کرده مستوجب غضب
قهار وعذاب نار میگردیدند وچون این حدیث که بخاری روایت کرده نص واضح ودلیل قاطع بر ذم
ولوم ابن زبیر بود ائمه سنیه که حتی الوسع خود را از دفع اطلاع واضحات وابطال اوضح بدیهیات
معذور نمیدارند وایجادات وبیانات سخیفه وتوجیهات رکیکه را برای حمایت مقتدایان خود لازم می شمارند
در شرح این حدیث ناچار شده توجیه وتاویل علیل ارتکاب ساخته اند بلکه بالجار حق کلمات تایید ذم ابن
زبیر گفته چنانچه از عبارت ابن حجر وابن ملقن دریافتی ونیز ابن حجر عسقلانی در فتح الباری در شرح این حدیث
گفته وفیه استشارة اهل العلم والدین عند نزول الفتن وبذل العالم النصیحة لمن یستشیره
وفیه الاکتفاء فی انکار المنکر بالقول ولو فی غیبة من ینکر علیه لیتعظ من یسمعه فیحذر من
الوقوع فیه انتهی از این عبارت لایح است که ابو برزه از اهل علم ودین بوده وبر ذم وهجو ولوم وعیب
ابن زبیر وامثال او طریق نصیحت مشیر بوده ودر انکار منکر یعنی افعال قبیحه ابن زبیر وامثال او اکتفا
بر قول نموده تا دیگر سامعین این نصیحت از وقوع در فضیحت محفوظ باشند یا از افعال شنیعه واعمال
قبیحه بغات آنها محفوظ شوند ونیز ابو حفص عمر بن الشیخ ابی الحسن علی المعروف بابن الملقن در شرح
صحیح بخاری در شرح همین حدیث گفته واما یعنیه بقوله یعنی ابا برزة ان الذی بالشام ما یقاتل الا علی
الدنیا وهو عبد الملک فوجهه انه کان یرید ان یاخذ بسیرة عثمان والحسن واما یعنیه
علی الذی بمکة یعنی ابن الزبیر فانه لما وثب بمکة بعد ان دخل فیما دخل فیه المسلمون
جعله نکثا وحرصا علی الدنیا وهو فی هذه اقوی رایا منه فی الاولین لذا القراء بالبصرة
لانه کان لا یری الفتنة فی الاسلام اصلا وکان یری ان یتولیه صاحب الامر حقه من النازعه
فیه لانه ماجور فی ذلک مهدر مع الایثار علی نفسه وکان یرید من المقاتل ان

۱۷۸

لا یقتحم النار فی قیامه ونفی یفقه الجماعة وتشتیتا لکلمة ولا یکون سببا لسفک الدماء
واستباحة الحرام امتثالا بقول النبی صلی الله علیه وسلم اذا التقی المسلمان بسیفهما فالقاتل
والمقتول فی النار فلو رای القتال البتة وخشی ان یقول فی ابن الزبیر شیئاً لانه کان من
العبادة بمکان ومما عیب علیه فی خلافته انه استاثر بشیء من مال الله انتهی ازین عبارت
مستفاد است که ابن زبیر بسبب حرص بر دنیای ناپایدار غدر و نکث عهد و مخالفت و منافقت مسلمین اختیار
اختیار کرد و نزد ابن الملقن رای ابو برزه اسلمی و تحسین و تقویم ابن زبیر اقوی است از رای او در توهین
عبد الملک و از قول او لانه کان لا یری القتال الخ واضح است که ابن زبیر و امثال او نزد ابو برزه از مثیرین
فتنه و فساد و مهوشرین اقتحام نار و مفرقین جماعت و مشتتین کلمه و سبب سفک دماء و استباحت حرام
بودند و بنا بر ارشاد حضرت خیر الانام علیه وآله الاف التحیة والسلام که هرگاه دو مسلم ملاقات کنند
بسیف خود پس قاتل و مقتول هر دو در نار اند داخل جهنم شدند و از قول او مما عیب علیه الخ ظاهر است که
ابن زبیر استیثار بمال خدا هم کرد یعنی مال خدا بلا استحقاق تصرف کرد و غصب حقوق مسلمین نمود و هل
هذا الا فعل العتاة السراق والمصوص لفساق الذی برایهم عند الله من خلاق و انچه
ابن الملقن تلقین استاذ اساتذه خود گفته و خشی ان یقول فی ابن الزبیر شیئاً لانه کان من العبادة بمکان
از عجائب افادات است زیرا که هرگاه ابو برزه بتقسیم شرعی ثابت فرمود که ابن الزبیر قتال بر دنیا می‌کند
حاجت بقدحی و جرحی دیگر نماند زیرا که قتال علی الدنیا بمقاد کل الصید فی جوف الفرا ام الخبائث و الشرور
و اصل الفسق و الفجور است و اکثر قبائح و فواحش و شنائع و مخازی همسنگ آن نمی تواند شد پس نسبت
خوف و خشیت از گفتن چیزی در حق ابن زبیر با بو برزه جز آنکه بر محض رمی السهام فی الظلام و بحث اختراع
و اسیجاد برای دنیا نیست محض مقتدایان فخام حمل کرده شود چاره نیست و ا کثرت عبادت پس ابد تسلیم و قتیکه
مانع از طعن نمی تواند شد که اعمال شنیعه مصدون نبوده هرگاه حرص او بر دنیای دنیه که راس هر خطیه است
باین مثابه باشد که برای تحصیل زخارف آن ارتکاب قتال نموده و استیثار بمال ایزد ذو الجلال کرده
باشد با کثرت عبادت مانع از قدح و جرح نمی تواند شد و اما ارشاد حضرت ابن عمر کرا از ان ظاهر
است که کسیکه همراه ابن زبیر مقتول شده او در جهنم رفته پس عبد الله اعصم باسناد صحیح ثابت است
ابو عبد الله حاکم در مستدرک باسناد خود آورده عن نافع عن ابن عمر رضی الله عنهما انه قال

رجل سأله عن القتال مع الحجاج او مع ابن الزبير فقال له ابن عمر مع اي الفريقين قاتلت
فقتلت ففي لظى هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه انتهى نقلا عن نسخة عتيقة

ازین حدیث ظاهرست کہ حضرت ابن عمر بجواب شخصیکہ از قتال با حجاج یا ابن زبیر سوال کرد فرمود
کہ با هر فریق کہ قتال کردی و مقتول شدی در نار خواهی رفت هرگاه معاونان ابن زبیر بسبب مقتول
شدن همراه او جهنمی بوند خود ابن زبیر بالاولی جهنمی خواهد بود کہ چنین فتنهٔ عظیمہ آغاز نهاده کہ باعث
هلاک نفوس بسیار و موجب دخول شان در نار گردیده و خود هم آخر درین قتال مقتول شده
بسقر خود رسیده و در مکافات آن کشیده انچه کشیده و قتال ابن زبیر علاوه بر آنکہ بغرض تحصیل زخارف
دنیا و اضلال مردم از دین خدا بود چون در حرم مکه معظمه واقع شده این معنی باعث اضاعت
حرمت حرم و احلال آن گردید علامه محمد بن علی الحکیم الترمذی کہ ابو الحسن شاذلی و مرسی کہ از عرفاء
سنیه اند او را نهایت تعظیم میکردند و میگفتند کہ او یکی از اوتاد اربعه است و حافظ ابن النجار ارشاد کرده
کہ او امامی ست از ائمه مسلمین برای او مصنفات کبار ست در اصول دین و معانی حدیث و ملاقات ائمه
کبار کرده و از ایشان اخذ نموده و سلمی تصریح کرده کہ برای او لسان عالی و کتب مشهوره است و قشیری
گفته کہ او از کبار شیوخ ست و در شان او تطویل نموده و حافظ ابو نعیم فرموده کہ برای او تصانیف
کثیره است و او مستقیم الطریقه و تابع اثر ست و برای او حکم علیة الشان ست در نوادر الاصول گفته
حدثنا ابراهيم بن المستمر الهذلي قال حدثني عبد الرحمن بن سليمان بن غياث ابو زيد
قال سمعت ابي يذكر عن ابيه قال صحبت ابن عمر من مكة الى المدينة فقال لنافع لا تمر بي
على المصلوب يعني ابن الزبير قال فما فجئه في جوف الليل الا ان صك محمله جذعه
فجلس فمسح عينيه ثم قال يرحمك الله يا ابا خبيب ان كنت وان كنت ولقد سمعت اباك
الزبير يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من يعمل سوءا يجز به في الدنيا
او في الاخرة فان يك هذا بذاك فهيه فهيه قال ابو عبد الله فاما في التنزيل فقد قاله
فقال من يعمل سوءا يجز به دخل فيه البر والفاجر والولي والعدو والمومن والكافر ثم ميز
رسول الله صلى الله عليه وسلم في هذا الحديث بين الموطنين فقال يجز في الدنيا
وفي الاخرة كانه اخبر بان يجزى بذلك السوء في احد الموطنين اما في الدنيا

وامّا فی الآخرة فلیس یجمع علیک الجزاء فی الموطنین الا تری ان ابن عمر قال فان
یک هذا بذاک فهم منه معناه انه قاتل فی حرم الله واحدث حدثاً عظیماً فیها حتی
احرق البیت ورمی الحجر الاسود بالمنجنیق فانصدع حتی ضبب بالفضة فهو الی یومنا
کذلک وسمع للبیت انین آه آه وقد قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم فتح مکة
انها لم تحل لاحد قبلی ولا تحل لاحد بعدی وانما احلت لی ساعة من نهار وانها
حرمت یوم خلقت السموات والارض فلما رای ابن عمر فعله ثم راه مقتولا مصلوبا
ذکر قول رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعمل سوءاً یجز به ثم قال ان یک هذا
القتل بذاک الذی فعله فهو ای کانه جوزی بذلک السوء من هذا القتل والصلب
ازین عبارت واضحست که ابن الزبیر حرمت حرم خدا بقتال دران نگاه نداشت وحدث عظیم دران
برپا ساخت وباعث احراق آن ورمی حجر اسود بمنجنیق واستخفاف واستهانت آن گردید تا آنکه از خانه
کعبه آواز آه آه شنیده شد ودر نهایت شناعت وعدم جواز احلال حرم ریبی نیست چنانچه خود حکیم ترمذی
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده وجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
از راه اعجاز اخبار فرموده که در خانه کعبه مردی الحاد خواهد کرد که بر او نصف عذاب عالم خواهد بود
ونام او عبد الله است چنانچه در کنز العمال مذکورست یلحد رجل من قریش بمکة یقال له عبد الله
علیه شطر عذاب العالم طب عن ابن عمرو انه سیلحد فی الحرم رجل من قریش لو توزن
ذنوبه بذنوب الثقلین لرجحت حم ک عن ابن عمرو یحلها ویحل به رجل من قریش
لو وزنت ذنوبه بذنوب الثقلین لوزنتها حم عن ابن عمرو انتهی ونیز در کنز العمال مذکورست
یلحد بمکة کبش ای سید من قریش اسمه عبد الله علیه مثل اوزار نصف الناس حم ز
عن عثمان یلحد رجل من قریش بمکة یکون علیه نصف عذاب العالم حم عن عثمان ...
الحدیث شین ثقات ازین احادیث ظاهرست که احلال حرم والحاد دران بحدی شنیع ست که بر
هر یکی آن شطر عذاب عالم باشد وذنوب او راجح بر ذنوب ثقلین خواهد بود وچون احلال ابن زبیر
خانه کعبه را واحداث حدث عظیم دران قطعاً ثابت شد ظاهر شد که مراد آنحضرت ازین رجل همین ابن الزبیر
وچون چنین نباشد که از نام ابن الزبیر هم آنجناب اخبار فرموده زنگ اشتباه زدوده ودر ... کلام

بلا عنت نظام فاضل نحریر وزہیر کبیر محمد بن طلحہ بخاطر باید آورد کہ در استدلال بر انیکہ امام مہدی حضرت
صاحب الزمان علیہ السلام ست بدلیل عقل و نقل و عمل خلیفہ ثانی و حضرت امیر المومنین علی بن ابیطالب
علیہ السلام ثابت فرمودہ کہ ہرگاہ علامات و دلالات مذکورہ در کلام شارع مطابق شود با عدے
لازم ست کہ قائل شوند کہ مراد شارع ہمان کس ست و احتمال دیگر را راہ ندہند پس ہمچنین ہرگاہ این
علامات و دلالات کہ درین احادیث مذکورست یعنی بودن آنکس از قریش و بودن نامش عبداللہ
و الحاد کردن او در مکہ در عبداللہ بن زبیر یافتہ شد بنا بر افادہ محمد بن طلحہ و عمل خلیفہ ثانی و جناب
امیر المومنین علیہ السلام لازم افتاد کہ قائل شوند بانیکہ مراد درین حدیث ازین رجل ابن الزبیر ست
و الا دلالت دلالت نمی ماند و اکثری از حجج کما افاد ابن طلحہ از صلوح حجیت ساقط میگردد و کدام دلیل
زیادہ تر خواہد بود بر انیکہ اہمال دلالت در وقت یافتہ شدن آن لازم ست از نیکہ ہرگاہ قوم موسے
و عیسے علیہما السلام بآن عمل نکردند در حق جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم و با وصف یافتہ شدن
علاماتی کہ حضرت موسیٰ از ان خبر دادہ بود در حضرت رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بہ نبوت
آنحضرت قائل نشدند و گفتند کہ موصوف باین صفات کہ نبی باشد شخص دیگرست و آن جناب باوصف
یافتہ شدن این اوصاف در آنحضرت آنکس کہ مراد حضرت موسیٰ ست نیست حق تعالے بر ایشان
انکار کرد پس اگر احتمال را مسقط اہمال دلالت گویند لازم می آید کہ نبوت آنحضرت ازین اخبارات
ثابت نشود و طعنی و انکاری بر یہود و نصاری باین جہت متوجہ نگردد بلکہ انکار بر ایشان قبیح
و منکر شود پس اختراع و ایجاد چنین احتمالات و ابطال دلائل بآن در حقیقت تایید و حمایت کفار
و قدح در دلائل نبوت سرور مختار صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ست العیاذ باللہ من ذالک و جناب ابن عمر
از غایت تفرس و نہایت ورود دین آن بیباک بد آئین را قبل از وقوع واقعہ تخویف از الحاد در
حرم نمودہ و ہمین حدیث کہ آخر مصداق آن ہم او ظاہر شدہ روایت فرمودہ و ارشاد نمودہ کہ بترس از انیکہ
تو ہمان کس باشی کہ جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم ازو خبر دادہ لیکن نصیحت مفید نیفتاد و آن بود کہ شنیدی
فی جمع الجوامع للسیوطی عن اسحاق بن سعید عن ابیہ قال اتی عبداللہ بن عمر عبداللہ بن
الزبیر فقال یا ابن الزبیر ایاک و الالحاد فی حرم اللہ فانی سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول انہ سیلحد فیہ رجل من قریش لو ان ذنوبہ توزن بذنوب الثقلین لرجحت

علیہ فانظر لا تکونہ‌ بش ازین ارشاد جناب ابن عمر رضی اللہ عنہ صحت گرد کہ جناب ابن الزبیر الحاد را در حرم کعبہ
رواہ ابن ابی شیبہ ۱۲
موجب انطباق این حدیث بر او خواہد بود چہ اگر عبداللہ بن الزبیر بہیچ وجہ مصداق آن نمی تواند شد
چرا او را ترسانیدند و گفتند کہ نظر بکن کہ تو آن مرد نباشی وچون الحاد او ثابت شد در انطباق این حدیث
بر او جای کلامی نماندہ اغلب کہ بہدایت ہمین ارشاد فیض بنیاد جناب ابن عمر حجاج بجواب مادر
ابن الزبیر الحاد ابن زبیر ظاہر کرد چنانچہ در انسان العیون مذکورست وبعد ان قتل ای ابن الزبیر
رضی اللہ عنہ وصلب علی الجذع فوق الثنیة ومضت ثلثة ایام جاءت امہ اسماء
رضی اللہ عنہا تقاد لان بصرہا کان قد کف حتی وقفت علیہ فدعت لہ طویلا
ولم تقطر من عینیہا قطرة وقالت للحجاج اما آن لہذا الراکب ان ینزل فقال لہا الحجاج المنافق
رایت کیف نصر اللہ الحق واظہرہ ان ابنک الحد فی ہذا البیت وقد قال تعالی ومن یرد
فیہ بالحاد بظلم نذقہ من عذاب الیم وقد اذاقہ اللہ ذلک العذاب الالیم بعو وعلی بدو
چون عمر بن فہد بکی قصہ ظلم وجور ابن زبیر بر محمد بن الحنفیہ واصحاب او بتفصیل زائد از ما سبق بیان کردہ
لہذا مناسب می نماید کہ عبارت او ہم نوشتہ شود وقال فی اتحاف الوری سنة ست وستین فیہا
دعا عبداللہ بن الزبیر محمد بن الحنفیة ومن معہ من اہل بیتہ وسبعة عشر رجلا من وجوہ
اہل الکوفة منہم ابو الطفیل عامر بن واثلة الصحابی لیبایعوہ فامتنعوا وقالوا لا نبایع
حتی تجتمع الامة فاکثر ابن الزبیر الوقیعة فی ابن الحنفیة وذمہ فاغلظ لہ عبداللہ بن
ہانی الکندی وقال لئن لم یضرک الا ترکنا بیعتک لا یضرک شیء وان صاحبنا یقول لو
بایعنی الامة کلہا غیر سعد مولی معاویة ما قاتلتہ وانما عرض بذکر سعد لان ابن الزبیر ارسل
الیہ فقتلہ فسبہ عبداللہ وسب اصحابہ واخرجہم من عندہ فاخبروا ابن الحنفیة بما
کان منہم فامرہم بالصبر ولم یلح علیہم ابن الزبیر فلما استولی المختار علی الکوفة وصارت
الشیعة تدعو لابن الحنفیة خاف ابن الزبیر ان یتداعی الناس الی الرضا بہ فالح علی ابن
الحنفیة وعلی اصحابہ علی البیعة لہ فحبسہم بزمزم وتوعدہم بالقتل والاحراق واعطی اللہ
عہدا ان لم یبایعوہ ان ینفذ فیہم ما توعدہم بہ وضرب لہم فی ذلک اجلا فاشار بعض
من کان مع ابن الحنفیة علیہ ان یبعث الی المختار والی من بالکوفة رسولا یعلمہم

حالهم وحال من معهم وما كان توعدهم به ابن الزبير فوجد ثلثة نفر من اهل
الكوفة حين نام الحرس على باب زمزم وكتب معهم الى المختار واهل الكوفة يعلمهم
حاله وحال من معه وما توعدهم به ابن الزبير من القتل والتحريق بالنار ويطلب
منهم النجدة ويسالهم ان لا يخذلوه كما خذلوا الحسين واهل بيته فقدموا على المختار فدفعوا
اليه الكتاب فنادى في الناس فقرا عليهم الكتاب الى ان قال في اخوانكم فوجه
المختار ابا عبد الله الجدلي في سبعين راكبا من اهل القوة ووجه ظبيان بن عمارة اخا بني تميم و
معه اربعمائة وبعث معه لابن الحنفية اربعمائة درهم وسير ابا المعتمر في مائة وهانی
بن قيس في مائة وعمير بن طارق في اربعين ويونس بن عمران في اربعين وكتب الى محمد بن علي
مع الطفيل بن عامر ومحمد بن قيس بتوجيه الجند اليه وخرج الناس اثرهم في اثر بعض وجاء
ابو عبد الله الجدلي حتى نزل ذات عرق في سبعين راكبا فاقام بها حتى اتاه عمير ويونس في ثمانين راكبا
فبلغوا مائة وخمسين رجلا فسار بهم حتى دخلوا المسجد الحرام ومعهم الكافر كوبات وهم ينادون
يا لثارات الحسين حتى انتهوا الى زمزم وقد اعد ابن الزبير الحطب ليحرقهم وكان قد بقي من
الاجل يومان فطردوا الحرس وكسروا اعواد زمزم ودخلوا على ابن الحنفية فقالوا خل
بيننا وبين عدو الله ابن الزبير فقال لهم اني لا استحل القتال في حرم الله
فقال ابن الزبير واعجبا لهذه الخشبية ينعون حسينا كاني انا قتلته والله لو قدرت
على قتلته لقتلتهم وانما قيل لهم خشبية لانهم وصلوا الى مكة وبايديهم الخشب
كراهة اشهار السيوف في الحرم وقيل لانهم اخذوا الحطب الذي اعده ابن الزبير وقال
ابن الزبير احسبون اني اخلي سبيلهم دون ان ابايع ويبايعون فقال ابو عبد الله الجدلي
اي ورب الكعبة والمقام ورب الحل والحرام لتخلين سبيله او لنجالدنك باسيافنا
جلادا يرتاب منه المبطلون فقال ابن الزبير هل انتم والله الا اكلة راس لو اذنت لاصحابي
ما مضت ساعة حتى تقطف روسهم فقال له قيس بن مالك اما والله اني لارجو ان رمت
ذلك ان يوصل اليك قبل ان ترى ما تحب فكف ابن الحنفية اصحابه وحذرهم الفتنة
ثم قدم ابو المعتمر في مائة وهانی بن قيس في مائة وظبيان بن عمارة في مائتين

ومعه المال حتى دخلوا المسجد الحرام فكبروا وقالوا يا لثارات الحسين فلما رآهم ابن الزبير خافهم فخرج محمد بن الحنفية ومن معه الى شعب علي وهم يسبون ابن الزبير ويستاذنون محمد بن الحنفية فيه فيابى عليهم واجتمع مع محمد في الشعب اربعة آلاف رجل فقسم بينهم ذلك المال ويقال ابن الزبير ارسل الى ابن عباس وابن الحنفية ان تبايعا فقالا حتى يجتمع الناس على امام ثم نبايع فانك في فتنة فعظم الامر بينهما وغضب من ذلك وحبس ابن الحنفية في زمزم وضيق على ابن عباس في منزله واراد احراقهما فارسل المختار جيشا كما تقدم از این عبارت واضحست که ابن الزبیر اکثار عصبیه و قیعت محمد بن الحنفیه نموده و اکابر را تهدید و لوم تناول کرده تا آنکه عبدالله بن هانی اورا بجزای این شنیعه بسبب شتم فضیحت ساخت و حاصل اعتراض ابن الحنفیه از مقابله ابن الزبیر وامرا و اصحاب خویش را بصبر و ابن ظلم و جور و طلب بیعت از محمد بن الحنفیه و از اصحاب او که از جمله ایشان عامر بن واثله صحابی بوده نمود که ایشان را بزمزم حبس کرد و تو عد ایشان بقتل و احراق نموده و بمزید جسارت با خدای تعالی عهد بست که اگر ایشان بیعت نخواهند کرد انفاذ وعید خود خواهد نمود یعنی ایشان را قتل خواهد کرد و خواهد سوخت و بدست ... اذیت و تهدید خود مقرر ساخت ولیکن محمد بن الحنفیه بحال خود مختار را مطلع کرده او مردم را برای ... اعانت محمد بن الحنفیه فرستاد و ایشان وقتی رسیدند که ابن الزبیر هیزم را برای احراق محمد بن الحنفیه و اصحاب او مهیا کرده بود پس معاونان محمد بن الحنفیه حارسان را دفع کردند و بنفر محمد بن الحنفیه ... اجازت مقاتله ابن الزبیر خواستند و ابن الزبیر را عدو خدا گفتند لیکن ابن الحنفیه ... حرم خدا کرده اجازت قتال نداد و نیز عمر بن فهد مکی در اتحاف الوری گفته سنة سبع وستين فيها حج بالناس عبدالله بن الزبير وفيها او في التي بعدها بعد ان قتل المختار بالكوفة استوسقت البلاد لابن الزبير وتضعضع حال ابن الحنفية واصحابه واحتاجوا فارسل ابن الزبير اخاه عروة الى ابن الحنفية ان ادخل في بيعتي والا نابذتك فقال ابن الحنفية لاخيك ما الحيه فيما اسخط الله تعالى واغفله عن ان الله عز وجل وقال لاصحابه ان ابن الزبير يريد ان يثور بنا وقد اذنت لمن احب الانصراف عنا فانه لا ذمام عليه ولا لوم فاني مقيم حتى يفتح الله بيني وبين ابن الزبير وهو خير الفاتحين فقام اليه

ابو عبد الله الجدلی وغیره فاعلموا انهم غیر مفارقیه وبلغ خبره عبد الملک بن مروان فکتب الیه
یعلمه انه ان قدم علیه احسن مقدمه وانه ینزل ای الشام اراد حتی یستقیم امر الناس
فخرج ابن الحنفیة واصحابه الی الشام الی ان قال فی اتحاف الوری فارتحل ابن الحنفیة الی مکة
ونزل شعب آل ابی طالب فارسل الیه ابن الزبیر یامره بالرحیل عنه وکتب الی اخیه مصعب
بن الزبیر الی العراق یامره ان یسیر بنساء من مع ابن الحنفیة فسیر بنساء منهن امرأة ابی الطفیل
عامر بن واثلة فجاءت حتی قدمت علیه فقال ابو الطفیل شعر ؎ وان یک سیرها مصعب ۞
فانی الی مصعب مذنب ۞ اقود الکتیبة مستلئما ۞ کانی اخو عزة اجرب ۞ وهی عدة ابیات
والح ابن الزبیر علی ابن الحنفیة بالانتقال عن مکة فاستاذنه اصحابه فی قتال ابن الزبیر فلم
یاذن لهم وقال اللهم البس ابن الزبیر لباس الذل والخوف وسلط علیه وعلی اشیاعه من یسومهم
الذی یسوم الناس ثم سار الی الطائف فدخل ابن عباس علی ابن الزبیر فاغلظ له
وجری بینهما کلام وخرج ابن عباس ایضا فلحق بالطائف وارسل الیه ابنه علیا الی عبد الملک
بالشام وقال لئن یربنی بنو عمی احب الی من ان یربنی رجل من بنی اسد یعنی ببنی عمه
بنی امیة لانهم جمیعهم من ولد عبد مناف ویعنی برجل من بنی اسد ابن الزبیر فانه من بنی اسد
بن عبد العزی بن قصی انتهی ازین عبارت ثابت میشود که ابن الزبیر نزد محمد بن الحنفیه نهایت مذموم وملوم
وملعون بوده محمد بن الحنفیه او را در نهایت مرتبه بیباکی وعناد وعدم خوف از عقاب الهی دانسته که بتصریح
تمام بخطاب بر او را وگفته که برادر یعنی ابن الزبیر چه قدر لجاج کننده است وچیزی که غضبناک ساخته
است خدای تعالی را او چه قدر غافل است از ذات خدای عز وجل وهرگاه اغراق وانهماک ابن الزبیر در
ایذای محمد بن الحنفیه بنهایت رسید محمد بن الحنفیه دعا کرد که بار الها بپوشان ابن الزبیر را لباس ذل وخوف
ومسلط کن بر او وبر اتباع او کسی را که تکلیف دهد ایشان را آنچه تکلیف می دهد او مردم را ونیز ازین عبارت
واضحست که ابن الزبیر برادر خود را بتسییر واخراج زنان اتباع محمد بن الحنفیه حکم داده واو بران عمل کرده واز
جمله زوجه ابو الطفیل عامر بن واثله صحابی را اخراج کرده واین هم ظلم قبیح وفسق صریح است وسیوطی بعد ذکر
فضائل بعض صحابه مذکورین وتفاسیر شان بعض ذکر صحابه را که از ایشان هم تفسیر منقول است گو قلیل باشد ذکر
نموده چنانچه در اتقان میگوید وقد ورد عن جماعة من الصحابة غیر هؤلاء الیسیر من التفسیر کانس وابی

۱۸۶

هریرة وابن عمر وجابر وابی موسی الاشعری ودر شرع عبد الله بن عمرو العاص اشیاء یتعلق
بالقصص واخبار الفتن والاخرة وما شبههما ان یکون مما یحمله عن اهل الکتاب کالذی
ورد عنه فی قوله تعالی فی ظلل من الغمام انتهی اگرچه بعد انکشاف حال صحابه که تفسیرشان کثیرست احتیاج
کثیر به بیان حال ایشان که تفسیرشان قلیل ست نبود لیکن تتمیما للکلام حال این حضرات هم بعرض میرسانم اما انس
بن مالک پس او هم متورط اشد ورطه هلاک یعنی سالک مسالک بغض و عداوت جناب امیر المومنین
صلوات الله وسلامه علیه ما اضاء اللیل الحالک بوده که با وصف استشهاد آنحضرت باخفاء حدیث غدیر
پرداخته بعذر کبر سن و نسیان در میان آورده و بکلمه حق از غایت ناحق کوشی زبان را والا نساخت واز حکم
لا تکتموا الشهادة ومن یکتمها فانه آثم قلبه حسابی برنداشت تا آنکه آنحضرت دعای بد در حق
او فرمود که اثر اجابت آن ظاهر شد که او مبروص گردید علامه جمال الدین محدث که از مشایخ اجازه صاحب
تحفه و والد ماجد اوست بتصریح فاضل مخاطب از اکابر محدثین ست وملا علی قاری در مرقاة تصریح کرده که
او از مشایخ کبار است و نیز در شرح مرقاة ابو الحسن سند سند موصوف ساخته و بلفظ مولانا او را یاد کرده
حیث قال ثم انی قرأت ایضا بعض احادیث المشکوة علی منبع بحر العرفان مولانا الشهیر
بمیر کلان وهو قرأ علی زبدة المتقین وعمدة المدققین میرک شاه وهو علی والده السید السند
مولانا جمال الدین المحدث صاحب روضة الاحباب وهو علی عمه السید اصیل الدین الشیرازی
انتهی در اربعین که دران چهل حدیث فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام ذکر کرده و در اول تصریح
نموده که آنها از کتب معتبره جمع کرده و نسخه عتیقه آن که در شهور سنه تسعمائة وسبعین نوشته شده پیش
فقیر حاضر در بیان تواتر حدیث غدیر گفته وروی زر بن حبیش فقال خرج علی علیه السلام
من القصر فاستقبله رکبان متقلدی السیف علیهم العمائم حدیثی عهد بسفر فقالوا السلام علیک
یا امیر المومنین ورحمة الله وبرکاته السلام علیک یا مولانا فقال علی علیه السلام بعد
ما رد السلام من ههنا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فقام اثنا عشر رجلا
منهم خالد بن زید ابو ایوب الانصاری وخزیمة بن ثابت ذو الشهادتین وثابت بن
قیس بن شماس وعمار بن یاسر وابو الهیثم بن التیهان وهاشم بن عتبة بن ابی وقاص و
حبیب بن بدیل بن ورقا فشهدوا انهم سمعوا رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم غدیر خم

یقول من کنت مولاه فعلی مولاه اللّهم فقال علی لانس بن مالک والبراء بن عازب ما منعکما

ان تقوما فتشهدا فقد سمعتما کما سمع القوم فقال اللّهم ان کانا کتماها معاندة

فابلهما فاما البراء فعمی فکان یسأل عن منزله فیقول کیف یرشد من ادرکته الدعوة

واما انس فقد برصت قدماه وقیل لما استشهده علی علیه السلام علی قول النبی صلی الله علیه

وآله وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه واعتذر بالنسیان فقال اللّهم ان کان کاذبا فاضربه

ببیاض لا تواریه العمامة فبرص وجهه فسدل بعد ذلک برقعا علی وجهه وبعض روات

اهل سنت باسم انس بن مالک تصریح نکرده باجمال وابهام ذکر اخفا را واین شهادت وابتلا

او باین فضیحت وشناعت روایت کرده اند یعنی او را بلفظ رجل تعبیر کرده علامه ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء

می فرماید حدثنا سلیمان بن احمد ثنا احمد بن ابراهیم بن کیسان ثنا اسمعیل بن عمرو البجلی ثنا

مسعر عن طلحة بن مصرف عن عمیرة بن سعد قال شهدت علیا علی المنبر ناشدا اصحاب

رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیهم ابو سعید وابو هریرة وانس وهم حول المنبر

وعلی علی المنبر وحول المنبر اثنا عشر رجلا هؤلاء منهم فقال علی نشدتکم بالله هل

سمعتم رسول الله صلی الله علیه وسلم من کنت مولاه فعلی مولاه فقاموا کلهم فقالوا

اللهم نعم وقعد رجل فقال ما منعک ان تقوم قال یا امیر المؤمنین کبرت ونسیت فقال

اللهم ان کان کاذبا فاضربه ببلاء حسن قال فما مات حتی رأینا بین عینیه نکتة بیضاء

لا تواریه العمامة غریب من حدیث طلحة تفرد به مسعر عنه [illegible] ورواه ابن عائشة

عن اسمعیل مثله ورواه الاجلح وهانی بن ایوب عن طلحة مختصرا انتهی نقلا عن نسخة

عتیقة ودر حاشیه تحفه بجواب حدیث طیر مذکور است نواصب گفته اند که انس سه بار دروغ گفته

که رسول خدا ابکار حاجت خود است چنانچه در کتاب شیخ مفید آمده ولیکن چگونه حدیث او قبول کرده اید منهاج

اگرچه بر عقلای روزگار مخفی نیست که قائل این مقوله در حقیقت کیست نسبت آن بنواصب محض

استهزا بالملة بیضا فراست از عه باید که اثبات آن از کتب نواصب نماید وانی لهم ذلک ولیکن قطع

نظر ازان کرده میگوئیم که فرض کردیم که این مقوله از نواصب است لیکن آیا نزد اهل سنت حق است

یا باطل اگر باطل است پس چرا آنرا ابتهاجا وافتخارا بجنابه اهل حق پیش کرده اند و چه فقره بجز اثبات باطل

استقصاء الافحام ج ... سلطان ۱۸۸

باطل جرح استدلال بحدیث صحیح خواستند و اگر حق ست پس صحت احتجاج بآن ظاهر علاوه برین
سکوت بعد نقل کلامی نزد خود شاه صاحب و تلمیذ رشید شان دلیل تسلیم ست فکیف درینمقام که آثار تسلیم
و رضا ازان ای بارد و بیرگاه ممهد شد که نزد حضرات سنیه اینکلام نواصب مقبول ست پس بعد این تجریح
روایات انس از حیز اعتبار و اعتنا دور دو و مقدوح و مجروح بودنش چه ارتیاب ست زیرا که گفتن انس
مقوله را که حوالهٔ آن بمجالس شیخ مفید کرده در روایات سنیه هم وارد شده اولا عبارت شیخ مفید باید شنید
و بعد آن روایات سنیه و هذه عبارة المجالس للشیخ السعید المفید کرمه الله بما یلیق علیه
من مزید ان الروایة جاءت عن انس بن مالک انه قال لما دعی رسول الله صلی الله علیه و آله
وسلم ان یاتیه الله باحب الخلق الیه قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار لتکون لی
الفضیلة بذلک فجاء علی فرددته و قلت له ان رسول الله علی شغل فمضی ثم عاد
ثانیة فقال لی استاذن لی علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فقلت له انه علی
شغل ثم عاد ثالثة فاستاذنت له و دخل الخ حالا روایات سنیه که در کتب ائمه ثقات اینها
ثابت شده ملاحظه باید کرد در کنز العمال مذکورست عن دینار عن انس قال کنت مع رسول الله
صلی الله علیه وسلم فی بستان فاهدی لنا طائر مشوی فقال اللهم ائتنی باحب الخلق
الیک فجاء علی بن ابیطالب فقلت رسول الله صلی الله علیه وسلم مشغول فرجع ثم
جاء بعد ساعة دق الباب فرددته مثل ذلک ثم قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا انس
افتح له فقال ما رددته فقلت یا رسول الله کنت اطمع ان یکون رجلا من الانصار فدخل علی بن ابیطالب
فاکل معه من الطیر فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم المرء یحب قومه کر (ابن عساکر) و ابن النجار ایضا و نیز در
کنز العمال در ضمن روایتی دیگر مذکورست قال انس فجاء علی بن ابیطالب فقال استاذن علی رسول الله
فقلت هو علی حاجة فرد و در ریاض النضره که از کتب معتبره اهلسنت ست کما لا یخفی علی ناظر الشوکة العمریة و صاحب تحفه
و والد ماجدش باخبار آن احتجاج و استدلال مینمایند و جناب مخاطب بمسالک اول بعض روایات خرافات ازان
در فضیلت شیخین نقل کرده بر خود بالیده از انس منقول ست قال قدمت لرسول الله صلی الله
علیه وسلم طیرا فسمی و اکل لقمة و قال اللهم ائتنی باحب الخلق الیک و الی فاتی علی فضرب الباب
فقلت من انت قال علی قلت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم علی حاجة ثم اکل لقمة و قال

مثل الاولی فضرب علی فقلت من انت قال علی قلت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم
علی حاجته ثم اکل لقمة وقال مثل ذلک قال فضرب علی ورفع صوته فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یا انس افتح الباب الخ وحاکم در مستدرک که از صحاح اهلسنت است در ضمن حدیث
طیر نقل کرده که انس گفته فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا انس انظر من علی الباب فقلت
اللهم اجعله رجلا من الانصار فذهبت فاذا علی بالباب فقلت ان رسول الله علی حاجته الخ
این روایات که اکابر محدثین معتمدین و اعاظم ائمه معتبرین حضرات اهلسنت آنرا نقل کرده اند صراحةً
ناطق است بمضمونیکه شیخ مفید علیه الرحمة نقل فرموده یعنی اظهار انس اینکه جناب رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم مشغول بحاجت خود است و در بعض روایات که تعدد این قول مذکور است آنرا بهم
بر تعدد حمل باید کرد لعدم التنافی و امکان الجمع با آنکه اثبات تعدد ضرور نیست که ثبوت آن یکدفعه کافیست
چه از عبارت حاشیه تحفه واضحست که این قول انس کذب و دروغ بود و کاذب مطلقا فاسق و مردود
الروایه است خواه یکدفعه مرتکب کذب شود و خواه هزار دفعه و در صحیح بخاری مذکور است عن انس بن مالک
قال اتی عبید الله بن زیاد براس الحسین فجعل فی طست فجعل ینکت وقال فی حسنه شیئا ۱۹۰
فقال انس کان اشبههم برسول الله صلی الله علیه وسلم وکان مخضوبا بالوسمة یعنی در عمدة القاری
علی النقل گفته قال سبط ابن الجوزی اما کان لرسول الله صلی الله علیه وسلم علی انس من الحقوق
ان ینکر علی ابن زیاد فعله ویقبح له ما وقع منه من قرع ثنایا الحسین بالقضیب کما فعل زید بن
ارقم انتهی وفی هذه العبارة دلالة واضحة علی ان انس بن مالک ترک الوفاء بالحقوق وآثر الجفا
والعقوق حیث لم ینکر علی ابن زیاد المغرور فعله الشنیع الذی تقشعر منه الصخور فلم یقبح له قرع
الثنایا المبارکة بالقضیب ولم یسلک مسلک زید بن ارقم اللبیب و ظرفه آنست که انس بن مالک
مثل ابو هریره و سمرة بن جندب نزد امام اعظم واتباع او مطعون و ملوم و مجروح و مذموم بوده و از مثل صحابه
و عمرو بن العاص و دیگر فساق که در صحابه داخل اند بدتر و اگر ناظر غیر ماهر سماع این عبارت از جا در آید و آنرا
محض لاف و گزاف پندارد لغایت آلی سند بسکت می آرم و تیر جگر دوز بسوی مخالف رها مینمایم
علامه زاهد و سبتی که از اجله علمای حنفیه و اعاظم مشایخ ایشانست و محمود بن سلیمان کفوی در کتاب
اعلام الاخیار بترجمه او گفته کان اماما فقیها ورعا اخذ عن ابی حفص السفکردری وعن

محمد بن ابراهيم الميدانى من رجال الكتيبة السابعة واخذ عن رجال الكتيبة السادسة
الشيخ الامام عبد الله بن المفضل الخيزاخزى عن ابى بكر محمد بن الفضل البخارى عن عبد الله
السندمونى عن ابى حفص الصغير عن ابيه ابى حفص الكبير عن محمد عن ابى حنيفة رحمهم الله
ولہٰذا بيت نهما النظم را الروايات ومعتمد الفقها در ديو صحيفة الزند و تم بذكر السند هذا الترجمة قال الحنفى فى فتاوى ذكر فى
روضة الزندنا واذا اذن يعنى الذى وقت الصلوة يصير مسلما لانه آية دليل الاسلام وان لم يكن فى وقت الصلوة
لا يصير مسلما لانه فى غيرها وانه ليس دليلا على الاسلام وله النظم ذكره فى الفتية انتهى، در
روضة العلما ميگويد روى عن ابى حنيفة رضى الله عنه انه سئل فقيل له اذا قلت قولا
وكان كتاب الله تعالى يخالف قولك قال اترك قولى بكتاب الله تعالى فقيل اذا كان خبر الرسول
يخالف قولك قال اترك قولى بخبر الرسول فقيل اذا كان قول الصحابة يخالف قولك فقال
اترك قولى بقول الصحابة فقيل له اذا كان قول التابعين يخالف قولك قال اذا كان التابعى رجلا
فانا رجل ثم قال اترك قولى بجميع قول الصحابة الا ثلثة منهم ابو هريرة وانس بن مالك
و [illegible] جندب [illegible] قال الفقيه ابو جعفر الهندوانى رحمه الله انما لم
يترك قوله بقول هؤلاء الثلثة لانهم مطعونون الخ و [illegible] عليه كتاب [illegible]
[illegible] صحت [illegible] تصحيح نقل كنم و فضل سكوت بر ايشان معاندين و اگر فاضل
[illegible] كتاب اعلام الاخيار كفوى كه خود از ان در از العين
نقل نموده پرواز [illegible] كلام [illegible] نقل نموده حيث قال بعد نقل كلام الصدر الشهيد
فى بيان وجه ترك ابى حنيفة انس بن مالك وابا هريرة وعدم تقليدهما ما اسمه فما وجدت
فى نسختى ثم ظفرت فى روضة الزند وسيتى فى الباب السابع والتسعين فى فضل الصحابة
قال فيه واختار ان تقليد الصحابة يجوز ام لا قال علماؤنا فى
ظاهر الاصول يجوز واقاويل جميع الصحابة حجة بغير معرفة
المعنى و [illegible] روى عن ابى حنيفة انه سئل فقيل له اذا قلت قولا وكتاب الله
يخالف قولك قال اترك قولى بكتاب الله وقول الرسول فقيل اذا كان قول
الصحابة يخالف قولك قال اترك قولى بقول الصحابة فقيل اذا كان قول

191

التابعین یخالف قولک قال هم رجال ونحن رجال ثم قال ابوحنیفة رحمه الله
اترک قولی بقول الصحابة الا بقول ثلاثة منهم ابوهریرة وانس بن مالک وسمرة بن جندب
قال الفقیه ابوجعفر الهندوانی وانما لم یترک قوله بقول هؤلاء الثلاثة لانهم مطعون
ونیز محمود بن سلیمان کفوی در کتاب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان المختار گفته قال الصدر الشهید
ایضا عن ابی حنیفة روایتان الاول انه قال اقلد من کان من القضاة المفتین من الصحابة
لقوله اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر وعمر وقد اجتمع فی حقهما القضاء و
الفتوی فمن کان بمثابتهما مثل عثمان وعلی والعبادلة الثلاثة وزید بن ثابت ومعاذ
بن جبل وغیرهم ممن کان فی معناهم فاقلدهم ولا استجیز خلافهم برایی وخرج عن هذا
جماعة منهم ابوامامة وسهل بن سعد الساعدی وابوحمید الساعدی والبراء بن عازب
وغیرهم الثانی قال اقلد جمیع الصحابة ولا استجیز خلافهم برایی الا ثلاثة نفر انس بن
مالک وابوهریرة وسمرة بن جندب فقیل له فی ذلک فقال اما انس فقد بلغنی انه
اختلط عقله فی اخر عمره وکان یستفتی من علقمة وانا لا اقلد علقمة فکیف اقلد من یستفتی من علقمة
واز مطاعن انس آنست که جامه حریری پوشید چنانچه ابن سعد در طبقات علی ما نقل عنه میگوید عن
عبد السلام بن شداد قال رایت علی انس عمامة حریر وجبة خز ومطرف خز فقالوا
مالک تنهانا عن الحریر وتلبسه انت فقال ان امراءنا یکسوننا فنحب ان یروه علینا حالانکه
در صحیح بخاری مذکورست عن ابی ذبیان خلیفة بن کعب سمعت ابن الزبیر یقول سمعت
عمر یقول قال النبی صلی الله علیه وسلم من لبس الحریر فی الدنیا لم یلبسه فی الاخرة ونیز
دران کتاب مسطورست عن عمران بن حطان قال سالت عائشة عن الحریر فقالت ائت ابن
عباس فاسأله قال فسالته فقال سل ابن عمر فسالت ابن عمر فقال اخبرنی ابوحفص
یعنی عمر بن الخطاب ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال انما یلبس الحریر فی الدنیا من
لا خلاق له فی الاخرة فقلت صدق وما کذب ابوحفص علی رسول الله صلی الله
علیه وسلم واز غرائب امور یکه دلالت بر کمال تفقه ونهایت ورع وتقدس وجلالت وعدالت
انس دارد این ست که هرگاه بولایت سابور رفت تا دو سال در تقصیر صلوة تقصیر نکرد وصیام

استقصاء ۱/۱۱۱

۱۹۲ جواہر مضیہ

رمضان را ترک نمود و گفت که می‌بایم کردی سفر و لهم میکنند ازینجا میروم یعنی پس نباید که تمام صلوة نخوانیم
روزه بگیریم چنانچه از کتاب الاوائل ابوهلال عسکری نقل شده آنچه محصلش اینست که حجاج انس بن مالک را والی
سابور که بزمین فارس ستاکرد پس اقامت کرد انس در اینجا دو سال و تقصیر میکرد و نماز را و افطار مینمود در
رمضان و میگفت که ما می‌بایم چند مدتست مقام من و کی میرسد مرا ترک و مخفی نماند که ابوهلال مذکور عالم
و فقیه مشهور و از اکابر ائمه و صدور ست سیوطی در بغیة الوعاة بعد ذکر حسن بن عبدالله بن سعید بن اسماعیل ابوا
العسکری گفته الحسن بن عبدالله بن سهل بن سعید بن یحیی بن مهران ابوهلال العسکری صاحب
الصناعتین قال السلفی هو تلمیذ ابی احمد العسکری الذی قبله موافقا فی الاسم واسم الاب
والنسب وکان موصوفا بالعلم والفقه والغالب علیه الادب والشعر وکان یتبرز احترازا من
الطمع والدناءة روی عنه ابوسعید السمان وغیره وقال یاقوت ذکر بعضهم انه ابن اخت
ابی احمد العسکری السابق وله من التصانیف کتاب صناعة النظم والنثر مفید جدا
التلخیص فی اللغة جمهرة الامثال شرح الحماسة من احتکم من الخلفاء الی القضاة لحن
الخاصة الاوائل نوادر الواحد والجمع تفسیر القرآن الدرهم والدینار رسالة فی
العزلة الاستیناس بالوحدة دیوان شعره وغیر ذلک قال یاقوت ولم یبلغنی شیء
من وفاته الا انه فرغ من املاء الاوائل یوم الاربعاء لعشر خلت من شعبان سنة
خمس وتسعین وثلثمائة و فاضل رشید در شوکت عمریه بجواب وجه سفاهم از وجوه دال بر عدم جنبیت مشتو
جواز متعه گفته جدا و اند که صاحب رساله درین مقام بر خلاف تصریح خود و تصریح والد بزرگوار خود اعتقاد
شیخ جلال الدین سیوطی را که درین وجه اورا از اعاظم محدثین اهل سنت او شمرد و اعتقاد عسکری را
که او هم از علمای اهلسنت ست قرینه تفهیمیده برانیکه او نیز مثل کافه علمای اهلسنت و یهود حسب عقیده
قدیم و جدید معنی حرم حلم بحرمته مراد داشته انتهی و از طرائف مجازفات و تعسفات و عجائب هفوات
و تعصبات جناب مخاطب عالی درجات آنست که بر خلاف افادات و تصریحات ائمه با کمالات خود
ابوهلال عسکری را از اهلسنت و جماعت خارج ساخته بزمره اهل بدعت و ضلالت انداخته چنانچه
در ازالة الغین گفته اگر از کتاب ابوهلال مجرد ذکر سنت شنیعه بر آید بجایه قدر مهمی ساند و مختصر
مجتهد چه نفع می رسد آیا ابوهلال از جمله علمای اهلسنت است که مصنفات او را تا مستنکر شنقه نفوذ بالسن

۱۹۳

البلادة مقابلة الفطانة ومن الافساد بعد الاصلاح والديانة انتهى عجب است که حضرت مخاطب بشوکت تحریر
راہم بنظر امعان ندیده تا نسبت ابوہلال در رایوت میکرد وخود را ازچنین عبارت شنیعه باز میداشت
نعوذ بالله من البلادة والاختيار من الفطانة والانهماک فی الافساد وترک الاصلاح والديانة اما ابوہریره
پس او ہم منحرف از جادۂ مستقیمۂ اطاعت جناب امیر المومنین علیه السلام ودشمن نخفر و موالی عدو سرور کائنات علیه
وآله آلاف التحیات بوده وہرگاه اصبغ بن نباته که از اصحاب جناب امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
بود تنبیه ابوہریره بر این معنی نمود انا لله وانا الیه راجعون که مشعر از عظمت مصیبت وشناعت فعل اوست خواند
سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامة میفرماید قال اصبغ فقلت له یا معویة لا تقتل بقتلة عثمان
ثائرات لا تطالب الا الملك والسلطنة ولو اردت نصرته لنصرته ولكنك تربصت به وتقاعدت
لتجعل ذلك سببا الى الدنيا فغضب فاردت ان ازيده فقلت يا ابا هريرة انت صاحب
رسول الله صلى الله عليه وسلم اقسم عليك بالله الذى لا اله الا هو وبحق رسوله هل سمعت رسول الله
صلى الله عليه وسلم يقول يوم غدير خم فى حق امير المؤمنين من كنت مولاه
فعلى مولاه فقال اى والله لقد سمعته يقول ذلك قال فقلت اذا انت يا ابا هريرة
واليت عدوه وعاديت وليه فتنفس وقال انا لله وانا اليه راجعون فتغير وجه
معوية وقال يا هذا كف عن كلامك فلا تستطيع ان تخدع اهل الشام عن الطلب
بدم عثمان فانه قتل مظلوما الخ ونیز ابوہریره شطرنج می باخت وبقمار بازی اشتغال بلیغ داشت
ودرین بازی دست حوذی باخت و ورع وامانت را ضائع میساخت در حیوة الحیوان در لغت عقرب مسطور است
وروى الصولى كى تجويزه اى الشطرنج عن عمر بن الخطاب رض وابو هريرة والحسن البصرى وابن سيرين
ين سعيد وابى قلابة وابى مجلز وعطا والزهرى وربيعة بن عبد الرحمن وابى الزناد
والمروى عن ابى هريرة رض من اللعب به مشهور فى كتب الفقه انتهى ودر نهایه ابن اثیر مسطور
است وفى حديث بعضهم قال رأيت ابا هريرة يلعب بالسدر والسدر لعبة يقامر بها وتكسر
سينها وتضم وهى فارسية معربة عن سه در اى ثلثة ابواب انتهى ودر مجمع البحار محمد طاهر
گجراتی مسطور است وفى حديث رأيت ابا هريرة يلعب بالسدر فهو لعبة يقامر بها وتكسر سينها وتضم
وهى فارسية معربة انتهى هرچند فضائح ومعائب شطرنج سابقا شنیدی لیکن دریخا ہم گوش

استقصاء الافحام (سلطانی) ص ۱۹۲

اجلۃ اصحابہ والسابقین الاولین الیہ فقصروہ وانکروا علیہ وقالوا کیف سمعت ہذا وحدک
ومن سمعہ معک وکانت عائشۃ اشدہم انکارا علیہ حتی تطاول الایام بہا وبہ وکان عمر شدیدا
علی من اکثر الروایۃ وسوای آنکہ افادہ ابن قتیبہ در دیگر کتب معتبرہ حضرات سنیہ نیز پیداست از انجملہ آنکہ
علامہ شمس الدین محمد بن مظفر الدین خلخالی در مفاتیح شرح مصابیح گفتہ قولہ انکم تقولون ان الخطاب للصحابۃ
اکثر ابوہریرۃ عن النبی ای اکثر الروایۃ عنہ علیہ السلام واللہ الموعد ای لقاء اللہ موعدنا فیفضح
من یحصنا یعنی بہ یوم القیامۃ فیظہر عندہ صدق الصادق وکذب الکاذب لا محالۃ لان
الاسرار تنکشف ہنالک ازین عبارت پیداست کہ صحابہ نسبت اکثار روایت با بوہریرہ میکردند
وظاہرست کہ مراد ازین اکثار نہ اکثار روایات صحیحہ ہست زیرا کہ این اکثار موجب مدح وستایش ست
نہ موجب قدح وتکوہش واگر این اکثار مراد بودے ابوہریرہ منکر آن نمیشد بلکہ خوشدل میشد در قول
او واللہ الموعد دلیل واضحست برانکہ مراد حضرات صحابہ قدح وملام وتکذیب ابوہریرہ بود کہ بجواب قدح
شان گفت کہ خدا موعد ماست یعنی مرجع ما روز قیامت ست پس ظاہر خواہد شد نزد خدا تعالی صدق
صادق وکذب کاذب لا محالہ زیرا کہ اسرار آنجا منکشف خواہد شد وبعض شراح چون توجیہ خطاب
انکم تقولون بحضرات صحابہ مزید تفضیح ابوہریرہ یافتہ اند از ان سرتافتہ بحضرات تابعین این خطاب
متوجہ ساختہ ملا علی قاری در مرقاۃ شرح مشکوۃ گفتہ وعنہ ای عن ابی ہریرۃ قال انکم ای
معشر التابعین وقیل الخطاب مع الصحابۃ والاصح المتاخرین تقولون اکثر ابوہریرۃ ای الروایۃ
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم واللہ الموعد ای موعدنا فیظہر عندہ صدق الصادق
وکذب الکاذب لان الاسرار تنکشف ہنالک وقال الطیبی ای لقاء اللہ الموعد ای
موعدنا یعنی بہ یوم القیمۃ فہو یحاسبنی علی ما ازید وانقص لا سیما علی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم وقد قال من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعدہ من النار مخفی نماند کہ شاہ عبد العزیز
در تحفہ تصریح فرمودہ کہ صدق وصلاح تابعین بارشاد حضرت خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وآلہ اجمعین
ثابت شدہ وافادات دیگر اکابر سنیہ نیز مصدق آنست پس تکذیب حضرات تابعین صادقین ہم مثل
تکذیب حضرات صحابہ عادلین کافیست واز افادہ طیبی کہ قاری نقل کردہ نیز ظاہرست کہ مراد از
اکثار قدح وتکوہش وتکذیب ابوہریرہ ہست کہ ابوہریرہ بجواب آن گفت کہ لقاء خدا موعد ماست

پس او تعالی حساب من خواهد کرد بر آنچه زیاده کنم یا کم سازم لاسیما بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
و حالانکه آنحضرت ارشاد فرموده که من کذب علی متعمدا فلیتبوء مقعده من النار و مسلم در صحیح خود علی
ما فی الجمع بین الصحیحین للحمیدی از ابی رزین روایت کرده قال خرج الینا ابو هریرة فضرب بیده الی
جبهته فقال الا انکم تحدثون انی اکذب علی رسول الله لتهتدوا و اضل الخ و فی هذا دلیل واضح
و برهان قاطع علی ان ابا هریرة کان عند ابی رزین و من معه مفتریا علی رسول الله صلی الله
علیه وآله وسلم کاذبا و عن طریق الهدایة ضالا و عن نهج الاستقامة ناکبا و اما رد و
انکار حضرت عائشه بر ابوهریره که نزد اهل سنت بنا بر افاده ابن قتیبه تطویل طویل گردید پس جابجا در کتب ائمه
حضرات سنیه مذکور و مسطور است از جمله آنکه هرگاه ابوهریره روایت کرد که حضرت رسول خدا صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود که من لم یوتر فلا صلاة له جناب عائشه این را شنید بابطال آن پرداخته فرموده که این کس
نشنیده این را از حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و عهد آنجناب بعید شده و نسیان کرده چنانچه سیوطی
علی ما نقل [illegible] الدیلمی در معجم اوسط از محمد بن عمرو از ابی سلمه از ابی هریره روایت کرده ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من لم یوتر فلا صلوة له فبلغ ذلک عائشة فقالت و من
سمع هذا من ابی القاسم ما بعد العهد و ما نسینا انما قال ابو القاسم من جاء بالصلوات الخمس
یوم القیمة حافظا علی وضوئها و مواقیتها و رکوعها و سجودها لم ینتقص منه شیئا کان له عند الله عهد
لا یعذبه و من جاء و قد انتقص منهن شیئا فلیس له عند الله عهد ان شاء رحمه و ان شاء عذبه
و نیز ابوهریره از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده ان ولد الزنا شر الثلاثة و انکار
نمود حضرت عائشه بر او بکمال اطلاع بر کتب سیر و ایمان خود بر این حدیث و امثال آن افترای محض و کذب
صریح است کما سبق و حضرت عائشه هم بطلان آن و استدلال با آیه قرآنی ساخته چنانچه شمس الائمه در کتاب الاصول
علی ما نقل بعض الفحول گفته لما سمعت ای عائشة ان ابا هریرة یروی ان ولد الزنا شر الثلاثة
قالت کیف یصح هذا و قد قال الله تعالی و لا تزر وازرة وزر اخری و عتاب ابن حجر هم بر ابطال
این حدیث و اشعار کرده که علی بن عمر [illegible] ابی هریرة ارشاد [illegible] ولد الزنا [illegible]
ذیل [illegible]
[illegible]

در تکمیل الصال مذکور است عن میمون بن مهران انه شهد ابن عمر صلی علی ولد الزنا فقیل له ان ابا
هریرة لم یصل علیه قال هو شر الثلاثة فقال ابن عمر هو خیر الثلاثة و جناب عائشه تکذیب بسیاری
از احادیث ابوهریره و ظاهر ساختن بطلان آنها خود ارشاد فرموده که آیا تعجب نمی کنی از کثرت روایت این مرد
حالانکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم ارشاد فرموده احادیثی که اگر کسی شمار آن کند احصای آن
می تواند کرد چنانچه در کتاب اصول شمس الائمه بعد عبارت سابقه علی ما نقل مذکور است و روی ان
عائشة قالت الا تعجبون من کثرة روایة هذا الرجل و رسول الله صلی الله علیه وسلم حدث
باحادیث لو عدها عاد لاحصاها و نیز حضرت عائشه ابطال حدیث اذا استیقظ احدکم من نومه
فلا یغمس یده فی الاناء که از مرویات ابوهریره است فرموده دلیل عقلی بر بطلان آن قائم ساخته و ابن عباس
هم در تکمیل الصال و استدلال اتباع جناب او اختیار نموده سالک این مسلک انتاج این منهج گردیده و
با مر [illegible] صاحب بعد ذکر عدم جواز تقدیم قیاس بر خبر گفته و ان
قیل هذا معارض بان ابن عباس رد حدیث ابی هریرة و هو قوله توضؤا مما مسته النار بالقیاس
فقال الا نتوضأ بماء الحمیم فکیف نتوضأ بما عنه نتوضأ و بان عائشة ردت روایته انه قال
قال علیه السلام اذا استیقظ احدکم من نومه فلا یغمس یده فی الاناء فانه لا یدری این
باتت یده بالقیاس فقالت کیف نصنع بالمهراس الذی کان فیه ماء ولم ندخل فیه الید فکیف
نتوضأ فالجواب انهما لم یردا لاجل القیاس بل لاستبعادهما الظاهر خلافه و لذلک صرحا بما
یدل علیه و هو قولهما فکیف نصنع بالمهراس و از جمله احادیث کذب ابوهریره بزعم این
حضرات اهلسنت که او روایت کرده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم جهر ببسم الله الرحمن الرحیم میکرده
این حدیث او را شاذ با وصف اشتهار حادثه موجب اشتهار و مخالفت ذکر احادیث صحیحه که قوی تر است از آن در
صحت نمی پندارند چنانچه صاحب کشف الاسرار کشف اسرار و هتک عوار ائمه خود نموده میفرماید فذلک
ای مثل ذلک الحدیث مع اشتهار الحادثة مثل حدیث الجهر بالتسمیة و هو ما روی ابوهریرة رضی الله
عنه ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و روی ابو قتادة عن انس ان النبی
صلی الله علیه وسلم کان یجهر ببسم الله الرحمن الرحیم و لما شذ مع اشتهار الحادثة مع انه
معارض باحادیث اقوی منه دل ذلک علی [illegible] به و نیز حضرت عائشه رد ابوهریره

در روایت نهی از مشی در نعل واحد ردّ بلیغ میفرمود تا آنکه در یک نعل رفتار میکرد و دیگر میرود که بهر آئینه
خواهم تر سانید ابوہریرہ را چنانچه حافظ ابو زرعه ولی الدین احمد بن عبد الرحیم عراقی در شرح احکام صغرا
پدر خویش گفته روی ابن ابی شیبة عن ابن عیینة عن عبد الرحمن بن القاسم عن ابیه ان عائشة کانت
تمشی فی خف واحد وتقول لاحیفن اباهریرة واسناده صحیح و چون ابوہریرہ تصریح کرده باینکه
او از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم شنیده که آنحضرت نهی از مشی در نعل واحد میکرد پس حضرت
عائشه بران جز تکذیب محملی دیگر ندارد اما امر اول پس از ملاحظه کتب حدیث ظاهر در صحیحین حمیدی
مذکورست عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا یمشی احدکم فی نعل واحدة
لینعلهما جمیعا او لیخلعهما جمیعا وفی روایة القعنبی لیحفهما جمیعا او لینعلهما جمیعا و
اخرجه مسلم من حدیث الاعمش عن ابی رزین قال خرج الینا ابو هریرة فضرب بیده الی
جبهته فقال الا انکم تحدثون انی اکذب علی رسول الله لتهتدوا واضل لا وانی اشهد
لسمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا انقطع شسع احدکم فلا یمش فی الاخری
حتی یصلحها اما اینکه رد بر مدعی سماع تکذیب است پس از افادات علامه نحریر و محقق شهیر ابن القیم تلمیذ
رشید ابن تیمیه واضح است که او در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد گفته ومعلوم قطعا ان تطرق
الوهم والغلط الی من اخبر عما فهمه هو من فعله وظنه کذلک اولی من تطرق التکذیب الی من قال سمعته
صلی الله علیه وسلم یقول کذا وکذا وانه لم یسمعه فان هذا لا یتطرق الیه الا التکذیب بخلاف خبر من اخبر
عما ظنه من فعله وکان واهما فانه لا ینسب الی الکذب ولقد نزه الله علیا وابن عباس والبراء وحفصة
عن ان یقولوا سمعناه یقول کذا ولم یسمعوه انتهی ولیکن هذه الافادة کامنة علی ذکره
فلها تقیید فائدة عظیمة فی مواقع شتی تثبت فیها رد بعض الصحابة علی بعض فیما رووه
من الاحادیث وادعوا سماعها عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم وجناب عائشه در
تفضیح وتقبیح وهتک ناموس ابوہریرہ داد اخراج او از جمله صحابه وثقات و پندار که از ارتکاب کذب
وافترا بر حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم احتراز دارند بدا هتمام تمام فرموده نهایت خسارت
وجسارت وحرمان او از خداترسی وتدین واتقا ع ظاهر کرده کما لا یخفی او را رسوا ساخته که هرگاه گوش
حق نیوش او رسید که ابوہریرہ حدیث الشوم فی ثلاث الفرس والمرأة والدار روایت میکند چنان

غیظ و غضب بر جناب او مستولی گردید که یک پاره او قدس او بآسمان پرید و یک پاره بقعر زمین رسید و این
اشان بزبان حق ترجمان ارشاد کرد که دروغ گفته است یعنی ابوهریره و اکتفا بر تکذیب نکرده آنرا تقسیم
اینچنین حدیث بجلال مؤکد و بنیان تفضیح ابوهریره را زیاده تر مشید ساخته حافظ ابو زرعه ولی الدین احمد بن الحافظ
زین الدین عبد الرحیم العراقی در شرح احکام و الدرر [illegible] در شرح حدیث الشؤم فی ثلاثة الفرس و المرأة و الدار
میگوید الثالثة اختلف الناس فی هذا الحدیث علی اقوال احدها انکاره و انه علیه الصلوٰة والسلام
انما حکاه عن معتقد اهل الجاهلیة رواه ابن عبد البر فی التمهید عن عائشة رضی الله عنها انها
اخبرت ان ابا هریرة رضی الله عنه یحدث بهذا الحدیث عن النبی صلی الله علیه وسلم فطارت
شقة منها فی السماء و شقة فی الارض ثم قالت کذب والذی انزل الفرقان علی ابی القاسم
من حدث عنه بهذا و لکن رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یقول کان اهل الجاهلیة
یقولون الطیرة فی المرأة و الدار و الدابة ثم قرأت عائشة ما اصاب من مصیبة
فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذلک علی الله یسیر انتهی
فانظروا معاشر المتسننین ممن انالکم الله من التعصب المهین لی احکم الصدق التی تروون الی
خاتم النبیین صلوات الله وسلامه علیه و آله اجمعین و عن اصحابه فضلا عن غیرهم بان یاخذوا
عنها شطر الدین و تزعمون ان الفاسق منها و المعرض بها و الطاعن علیها من اهل الدین
المعاند من الخاسرین الخائبین کیف التفت جلباب الاستتار و الخفاء عن انهماک ابی هریرة
فی الکذب و الافتراء حیث ابانت انه قد افتری علی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم
حکایة اهل الجاهلیة الجهلاء و عزی الیه صلی الله علیه و آله وسلم ما هو من مقولات الکفار و ترهاتها
الاشرار [illegible] رافعة عقیرتها بانه کذب فهل بعد ذلک التصریح الصریح مجال
لریبة من تائب او فسحة لتاویل مماحک کذاب لا بل [illegible] طارت الی السماء و غارت فی القعر
وقاموا و قعدوا و تغیروا و تربدوا و الما وجدوا حیلة و لما الفوا الی الخلاص سبیلة و ما
زادهم التعمق و التفکر الا انزعاجا و ما اورثهم الجد و الجهد فی التبرئة الا اختلاجا
و تکذیب صریح عائشه ابوهریره را علامه عبد الله بن مسلم بن قتیبه هم روایت کرده چنانچه در کتاب الرد
علی من قال بتناقض الحدیث علی ما نقل گفته حدثنی محمد بن یحیی القطعی قال حدثنا عبد الاعلی

تصریح عائشه بتکذیب ابوهریره در جواب رسول خدا

بن سعید عن قتادة عن ابی حسان الاعرج ان رجلین دخلا علی عائشة رضی الله عنها
فقالا ان اباهريرة يحدث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال انما الطيرة في
المرأة و الدابة والدار فطارت شقة منها في السماء وشقة في الارض فقالت كذب والذي انزل القرآن على ابي القاسم
من حدث بهذا عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
كان اهل الجاهلية يقولون ان الطيرة في الدابة والدار والمرأة ثم قرأت ما اصاب من مصيبة
في الارض ولا في انفسكم الا في كتاب من قبل ان نبرأها و از طرائف روزگار نیست که ابن عبد البر
غیر بار بعد روایت تکذیب حضرت عائشه ابوہریره را در کتاب التمهید تمهید تکذیب شدید و توطیه تعصب
غیر سدید نموده یعنی تاویل عجیب برای این تکذیب اختراع کرده قال ابو زرعة فی شرح الاحکام
بعد العبارة السابقة قال ابن عبد البر قولها كذب يعني اخطأ انتهى یعنی تاویل
کذب بتاویل غلط صریح بلکه کذب فضیح ست و اختلال آن بچند وجه ظاہر اول آنکه برای این تفسیر وجیه
و تاویل علیل شاہدی از قرآن یا حدیث یا استعمال عرب عربا یا تصریح ائمه موثقین فی اللغة ذکر نکرده
پس مجرد ادعا کفایت نمیکند دوم آنکه یقینی ست که معنی حقیقی لفظ کذب دروغ ست و متبادر از
اطلاق آن ہمین معنی ست پس اگر بالفرض مجی کذب بمعنی غلط ثابت ہم شود از معانی مجازیه خواہد بود
و ترک حقیقت و ایثار مجاز بی قرینه و دلیل غیر جایز و چون قرینه برین معنی درین روایت موجود نیست تاویل
بان معنی از جواز ندارد سوم ہم آنکه سیاق و سباق روایت مذکوره دلیل ساطع ست بر آنکه لفظ کذب
درین محمول بر معنای حقیقی ست نه آنکه مراد از آن غلط ست زیرا که غلط و خطای مجتہدین معفو و موجب
یک اجر و ثواب ست پس مخطی استحقاق غضب و سخط ندارد و حضرت عائشه بسماع روایت ابی ہریره
غضب شدید فرموده کما یدل علیه قوله طارت شقة منها فی السماء و شقة فی الارض و این غیظ و غضب شدید
دلیل ارتکاب کذب ست چه از خطا و غلط و ذہول خود حضرت عائشه ہم بری نبود پس این ہمه
غیظ و غضب بر آن یعنی چه دارد روایات امام احمد بن حنبل و ابن خزیمه و حاکم ہم ظاہر ست که ہرگاه
حضرت عائشه شنید که ابوہریره حدیث الطیرة فی الفرس و المرأة و الدار روایت میکند غضب شدید
فرموده و گفت که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم این را نگفته بلکه فرموده که اہل جاہلیت تطیر از
اشیاء مذکوره میکردند ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته روی احمد و ابن خزیمة و الحاکم من

۲۰۱
منتہی الکلام

طریق قتادة عن ابی حسان ان رجلین من بنی عامر دخلا علی عائشة فقالا ان ابا هریرة قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال الطیرة فی الفرس والمرأة والدار فغضبت غضبا شدیدا وقالت ما قاله وانما قال اهل الجاهلیة کانوا یتطیرون من ذلک انتهی چهارم آنکه شاه عبد العزیز در باب چهارم تحفه گفته باید دانست که اکثر پیشوایان این گروه از حضرات ائمه روایت کرده اند و آنرا تمسک باقوال العترة الطاهرة وافعالهم قرار داده آنرا فرزندان ائمه و برادران ایشان و بنی اعمام ایشان رد و تکذیب نموده اند و بر عاقل پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان و برادران و اقارب و عشائر او قسمی که مکشوف می باشند بر دیگری که گاه گاه بصحبت او رسد هرگز نخواهد بود علی الخصوص که فرزندان و اقارب هم مشرب و مناسبت در آئین و طریق هم باشند و این رد و تکذیب در کتب ایشان بروایات صحیحه موجود است برای نمونه یک دو مسئله ذکر کنیم تا دلیل واضح باشد بر کذب روایات ایشان زید شهید علیه الرحمه که از جمله فرزندان حضرت امام سجاد علیه السلام زهد و تقوی علم و بزرگی معروف و ممتاز است یاران امام سجاد را در روایات بسیار تکذیب فرموده و در مسائل بسیار تضلیل نموده مثل مسئله تفضیل ائمه بر انبیا علیهم السلام و مسئله سب خلفاء ثلثه و تبری از ایشان اما درینجا مسئله امامت که راس المسائل این فرقه است بیان نمائیم زیرا که این مسئله نزد ایشان از متواترات و اجماعیات اهل بیت است و می باید که علم این مسئله هر همه را ازین خاندان عالی شان بوجه اتم حاصل باشد روی الکلینی عن ابان قال اخبرنی الاحول ان زید بن علی بعث الیه وهو مختف قال فاتیته فقال یا ابا جعفر ما تقول ان طرقک طارق منا اتخرج معه قال فقلت له ان کان هو اباک او اخاک خرجت معه فقال لی ارید ان اخرج فاجاهد هؤلاء القوم فاخرج معی فقلت لا افعل جعلت فداک فقال اترغب بنفسک عن نفسی فقلت انما هی نفس واحدة فان کان لله فی الارض حجة فالمتخلف عنک والخارج معک سواء فقال یا ابا جعفر کنت اجلس مع ابی فی الخوان فیلقمنی البضعة السمینة ویبرد لی اللقمة حتی تبرد شفقة علی ولم یشفق علی من حر النار اذا اخبرک ولم یخبرنی قال فقلت جعلت فداک من شفقته علیک ان لا تقبل فتدخل النار واخبرنی فان قبلت نجوت وان لم اقبل لم یبال ان ادخل النار

این روایت دلیل صریح است برآنکه حضرت زید شهید احول را در تعیین امامت امام محمد باقر تکذیب نموده انتهی ازین

عبارت واضحست که شاهصاحب اعتراض زید شهید را که مومن الطاق دفع آن کرده و باز دفع آن دفع

درین روایت منقول نیست دلیل صریح تکذیب مومن الطاق قرار داده اند پس بنابرین رد حضرت عائشه

بر حدیث شوم اشیاء ثلثه اگر با تصریح بکذب ابی هریره هم مروی نباشد دلیل صریح کذب او می شد

چه جا که لفظ کذب صراحة مذکور باشد و نیز جناب خلیفه ثانی از کثرت اکاذیب ابوهریره بر جناب

رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بجان بتنگ آمده تهدید سخت فرمودند و وعید شدید نمودند و فرمودند

که ترک روایت از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بکن والا ترا بجبال دوس میرسانم یعنی

باجلا و اخراج تو از مدینه منوره عبرت عالمی میگردانم کما فی کتاب الاصول للسرخسی علی ما نقل و

لما بلغ عمر ان ابا هریرة یروی بعض ما لا یعرف قال لتکفن عن هذا او لالحقنک بجبال دوس و در کنز العمال

مذکورست عن السائب بن یزید قال سمعت عمر بن الخطاب یقول لابی هریرة لتترکن

الحدیث عن رسول الله صلی الله علیه وسلم او لالحقنک بارض دوس وقال لکعب

لتترکن الحدیث او لالحقنک بارض القردة انتهی در نهایت ظهور و انجلاست که منع فرمودن

جناب خلیفه ثانی ابوهریره را از روایت احادیث از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و تهدید
(کما رواه ابن عساکر)

و وعید بتعذیب شدید یعنی اجلا و اخراج از مدینه طیبه و الحاق بجبال دوس که اهانت صریح و ایذا

عظیم و ایلام فظیع ست دلیل صریحست بر آنکه ابوهریره روایات باطل و احادیث کذب و دروغ شایع

می ساخت و الا بکمال جور و ظلم و جفا و نهایت غلظت و فظاظت و اعتدای جناب خلیفه ثانی

قائل باید شد که چنین صحابی جلیل را که بحکم اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم مامور بالاقتدا بنص

آیات و روایات دیگر صادق و راست گو و قابل اتباع و اقتفا بچنین تهدید شدید ذلیل و رسوا

نمودند و باتباع تلبیس ابلیس لعین مانع از ترویج امر دین و اشاعت احادیث جناب خاتم النبیین

صلوة الله علیه وآله اجمعین گردیدند فهذا هو الهرب من المطر والوقوف تحت المیزاب کما لا یخفی علی

اولی الافهام و الالباب و نیز حضرت ابن خطاب که اهلسنت دل داده اعتقاد حقیت و صواب جناب او

در هر باب اند بعد دید حال خیانت ابی هریره او را از عاملی بحرین معزول کردند و در هتک ناموس

و تفضیح و تذلیل او نهایت کوشیدند و چندان در اظهار حق جوشیدند که بمشافهه او بزبان حق ترجمان

فرمودند که تو دشمن خدا و رسول او هستی که سرقه کردی از مال خدا و هر چند ابوهریره جواب

این ارشاد باسداد وبست وباز دو حیله و حواله پیش آورد لیکن هرگز بسخن سازی و دروغ پردازی وجاگزین خاطر اقدس خلافت مآب نگردید و تبری او را از سرقه محض کذب و دروغ دانستند و ده هزار درهم بطور مصادره و اغرام ازو گرفتند و آنرا در بیت المال انداختند علامه زمخشری در کتاب فائق که ائمه سنیه تحقیقات و افادات او را بر سر و چشم می نهند و فتوی باتباع و تقلید آن می دهند و مصنفش را امام جلیل و محقق نبیل می دانند گفته ابو هریرة استعمله عمر علی البحرین فلما قدم علیه قال یا عدو الله و عدو رسوله سرقت من مال الله فقال لست بعدو الله ولا عدو رسوله ولکنی عدو من عاداهما ولکنها سهام اجتمعت ونتاج خیل فاخذ منه عشرة آلاف درهم فالقاها فی بیت المال ثم دعاه الی العمل فابی فقال عمر فان یوسف قد سأل العمل فقال ان یوسف منی بری وانا منه براء واخاف ثلثا واثنتین قال فلا تقول خمسا قال اخاف ان اقول بغیر حکم واقضی بغیر علم واخاف ان یضرب ظهری ویشتم عرضی وان یوخذ مالی البراء البریٔ والمراد بالبراءة بعده عنه فی المقایسة لقوة یوسف علی الاستقلال باعباء الولایة وضعفه عنه واراد بالثلاث والاثنتین الخلال المذکورة وانما جعلها قسمین لکون الثلاثتین وبالا علیه فی الآخرة والثلاث بلاء وضرا فی الدنیا وفی ازالة الخفاء عن ابی هریرة قال استعملنی عمر علی البحرین ثم نزعنی وغرمنی اثنی عشر الفا ثم دعانی بعد الی العمل فابیت فقال لم وقد سأل یوسف العمل وکان خیرا منک فقلت ان یوسف نبی ابن نبی ابن نبی ابن نبی وانا ابن امیمة وانا اخاف ان اقول بغیر علم وان افتی بغیر علم وان یضرب ظهری ویشتم عرضی ویوخذ مالی ازین جا واضح شد که ابو هریره نزد جناب خلیفه ثانی مستحق عزل و مصادره و اغرام و مستوجب اهانت و تذلیل و ایلام و عدو خدا و رسول و ظالم جائر جهول و لص سارق و فاجر فاسق و معاند مارق مرتکب غش و خیانت و تارک دیانت و امانت بوده پس محل انصاف است و جای تدبر که کسی را که جناب خلافت مآب حضرت عمر بن الخطاب عدو خدا و رسول گویند و شهادات صادقه که مفید یقین است بر سرقه او از مال خدا ادا نمایند و مصادره ده هزار درهم ازو گیرند آیا چنین کسی را که نا کسی قابل اعتماد و اعتبار است و اعجباه که حضرات سنیه کلام صدق نظام جناب خلیفه ثانی هم بگوش اصغا نمی شنوند و در تبجیل و تعظیم ابو هریره دست

از اتباع و اقتدای جناب خلافمآب بر می دارند و با وصف ثبوت غایت خیانت و بی دینی او که عدو خدا
و رسول بوده او را از اجله اهل ایمان بلکه مقتدای اهل ایمان می پندارند آری حضرات سنیه را هم حسب این
مقتدایان اند و این طائفه سنیه را چنین امامان ائمة یدعون الی النار و نزد امام اعظم سنیه نیز ابو هریره
مطعون بوده چنانچه در روضة العلما در وجه ترک ابی حنیفه اقوال ابو هریره و انس و سمره و مطعون بودن
این اصحاب ثلاثه نقلا عن ابی جعفر الهندوانی میفرماید اما ابو هریرة فانه روی عن
رسول الله صلی الله علیه و سلم انه قال من اصبح جنبا فلا صوم له قالت عائشة
رضی الله عنها اخطأ ابو هریرة کان النبی صلی الله علیه و سلم کان یصبح جنبا من غیر احتلام
ثم یتم صومه و ذلک فی رمضان قال ابو هریرة هی اعلم کنت سمعته من الفضل بن
عباس و الفضل کان یومئذ میتا فقد احال خبره الی المیت فصار مطعونا انتهی و محمود بن سلیمان
کفوی در کتائب اعلام الاخیار من فقهاء مذهب نعمان المختار نقلا عن الروضة للزندویستی عبارتی که در
ترجمه انس بن مالک نقل کرده می آرد قال الفقیه ابو جعفر الهندوانی انا لم یترک یعنی ابا حنیفة
قوله بقول هولاء الثلاثة لانهم مطعونون اما ابو هریرة فانه روی عن النبی صلی الله
علیه و سلم انه قال من اصبح جنبا فلا صوم له قالت عائشة رضی الله عنها اخطأ ابو هریرة
کان نبی الله صلی الله علیه و سلم یصبح جنبا من غیر احتلام ثم یتم صومه یومه ذلک و ذلک
فی رمضان فقال ابو هریرة هی اعلم کنت سمعته من الفضل بن عباس و کان الفضل میتا
فصار مطعونا نیز محمود بن سلیمان کفوی در کتائب اعلام الاخیار نقلا عن الصدر الشهید در وجه عدم تقلید
ابو حنیفه ابو هریره را می آرد و اما ابو هریرة کان یروی کلما بلغه و سمع من غیر تامل فی
و عیسی بن ابان هم از تقلید ابو هریره سر تافته او را از زمره متروکین انداخته چنانچه زندویستی در روضة العلما
گفته و قال عیسی بن ابان اقلد اقاویل جمیع الصحابة الا ثلاثة منهم ابو هریرة و وابصة
بن معبد و ابو سنابل بن بعکک انتهی و حیرتم که حضرات حنفیه این زمان چرا از اقتدای خیال امام اعظم
و مرشد افخم دست بر میدارند و این مطعون و مردود را ملوم و مذموم نمیدانند غالبا باعث آن عدم
عثور بر متروک و مطعون ساختن جناب امام اعظم او را باشد و الا بسی مستبعد که دیده و دانسته با اینهمه هوا
خواهی و جان نثاری گوش بر حرف امام خود نه نهند و بر خلاف رای جنابش رای حسن عقیدت

۲۰۵

بحدیث ابی هریره زنند آری حنفیه متقدمین اتباع امام اعظم می نمودند و در اظهار امر حق استحیای نمیفرمودند
و بصراحت تمام ابوهریره را بلوم و جرح و طعن و عیب تناول میکردند و تکذیب او می نمودند ابن حزم که بعض
فضائل حمیده اش سابقا شنیدی و فاضل مخاطب هم در سلک اول بافاده او استناد کرده در محلی مسئله
خیار می گوید فاما احتجاج ابی حنیفة بحدیث المصراة فطامة من طوام الدهر وهو اول
مخالف له وزار علیه وطاعن فیه مخالف کل ما فیه فمرة یجعله ذوو التورع منهم
منسوخا بتحریم الربا وکذبوا فی ذلک ما للربا ههنا مدخل ومرة یجعلونه کذبا ویعرضون
بابی هریرة والله تعالی یجزیهم بذلک فی الدنیا والاخری وهم اهل لذلک لا الفاضل البر
ابو هریرة رضی الله عنه وعن جمیع الصحابة وکب الطاعن علی احد منهم لوجهه فی منخریه
ازین عبارت واضحست که علاوه برانکه حضرت امام اعظم بر حدیث مصراة که ابوهریره راوی آنست از راه بوده و
مخالفت تمام بآن کرده و طعن بر آن نموده قصب السبق بر دیگر طاعنین و جاحدین ربوده حضرات حنفیه
این حدیث را کذب و دروغ می گردانند و تعریض با بوهریره می کنند یعنی او را کاذب و مفتری اینحدیث
می دانند و ازین جاست که ابن حزم در پوستین آنحضرات فتاده زبان حقائق ترجمان بطعن و تشنیع
و تکذیب ایشان کشاده و بتضرع و زاری از جناب باری خواسته که این ائمه سنیه را در دنیا و آخرت جزا
دهد و پاداش کردار ایشان در کنارشان نهد یعنی در دنیا بکمال عیب و فضیحت و عار و شنار رسوا سازد
و در آخرت مکبین علی وجوههم و مناخرهم در جحیم شرربار اندازد و از افادات فخر الدین رازی هم ظاهرست
که حضرات حنفیه ابوهریره را بطعن و ملام تناول کرده مجروح و مقدوح ساخته اند و تساهل در روایت او را
معیوب و مذموم نموده خبر او را ساقط از اعتبار و اعتماد دانسته قال الرازی فی رسالة فضائل
الشافعی واما اصحاب الرای فان امرهم فی باب الخبر والقیاس عجیب فتارة یرجحون القیاس علی الخبر
وتارة بالعکس اما الاول فهو ان مذهبنا ان التصریة سبب مثبت للرد وعندهم لیس کذلک
ودلیلنا ما اخرج فی الصحیحین عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لا تصروا الابل
والغنم فمن ابتاعها فهو بخیر النظرین بعد ان یحلبها ثلثا ان رضیها امسکها وان سخطها
ردها ورد معها صاعا من تمر واعلم ان الخصوم لما سمعوا هذا الخبر تاولوا بان المبیتة
بسبب انه مفسر فی محل الخلاف اضطروا الی ان یطعنوا فی ابی هریرة وقالوا انه کان متساهلا فی الروایة

في الرواية وما كان فقيها والقياس على خلاف هذا الخبر لانه يقتضي تقدير ضمان العيب بالثلث
ويقتضي تقويم اللبن بصاع من تمر من غير زيادة ولا نقصان ويقتضي اتباع عوض في مقابلة لبن
حادث بعد العقد هذه الاحكام مخالفة للاصول فوجب رد ذلك الخبر لاجل القياس الخ
و ابن حجر عسقلانی هم طعن حضرات حنفیه در روایت ابی ہریرہ وتنقیص جناب او نقل کرده بمقام جواب بجوش
وخروش آمده وخذلان وبدعت وضلالت این حضرات ثابت فرموده چنانچه در فتح الباری در کتاب
البیوع گفته قال الحنابلة واعتذر الحنفية عن الاخذ بحديث المصراة باعذار شتى فمنهم من طعن
في الحديث لكونه من رواية ابي هريرة ولم يكن كابن مسعود وغيره من فقهاء الصحابة فلا يؤخذ
بما رواه مخالفا للقياس الجلي وهو كلام آذى قائله به نفسه وفي حكايته غنى عن تكلف الرد
عليه وقد ترك ابو حنيفة القياس الجلي لرواية ابي هريرة وامثاله كما في الوضوء بنبيذ التمر و
من القهقهة في الصلوة وغير ذلك واظن ان لهذه النكتة اورد البخاري حديث ابن مسعود
عقب حديث ابي هريرة اشارة منه الى ان ابن مسعود قد افتى بوفق حديث ابي هريرة
فلولا ان خبر ابي هريرة في ذلك ثابت لما خالف ابن مسعود القياس الجلي في ذلك وقال
ابن السمعاني في الاصطلام التعرض الى جانب الصحابة علامة على خذلان فاعله بل هو
بدعة وضلالة وقد اختص ابو هريرة بمزيد الحفظ لدعاء رسول الله صلى الله عليه وسلم
له يعني المتقدم في كتاب العلم وفي اول البيوع ايضا ومحمد بن الحسن تلمیذ رشید امام اعظم که شافعی بنا
بر دعاوی قوم دروغ بر گردن ایشان مبالغه تمام در مدح او داشته تا آنکه بروایتی نقل نموده مسلک او گفته
که اگر اهل کتاب از یهود ونصاری تصانیف امام محمد را ببینند بی اختیار ایمان آرند ونیز از غایت بی انصافی
بر نقل ایشان نگفت که اگر بخواهم بگویم که قرآن شریف العیاذ بالله بر لغت محمد بن الحسن نازل شده
بتوانم گفت بجهت فصاحت او شیخ عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة بترجمه او گفته کان اماما
مجتهدا من الاذكياء الفصحاء وكفاه منقبة قول الامام الشافعي لو اشاء ان اقول ان
القرآن بلغة محمد بن الحسن لقلت لفصاحته وقد حملت عنه وقر بعير [illegible] انتهى
اسند في الفقه محمد بن الحسن وذكر الامام النووي نقلا عن الخطيب البغدادي عن [illegible]
الشافعي رحمه الله عن محمد بن الحسن قال ما رأيت سمينا اعلم من محمد بن الحسن [illegible]

و مجروح و مقدوح می دانست و روایت او را قابل اعتماد و اعتبار نمی گرفت ابن حزم در محلی در مسئله حقیقت
بایع بمتاع المبتاع اذا افلس که حنفیین دران خلاف کرده اند گفته رویناه من طریق ابی عبید انه
ناظر فی هذه المسئلة محمد بن الحسن فلم یجد عنده اکثر من ان قال هذا من حدیث ابی هریرة
قال ابو محمد نعم والله من حدیث ابی هریرة البر الصادق لا من حدیث مثل محمد بن الحسن
الذی قیل لعبد الله بن المبارک من افقه ابو یوسف او محمد بن الحسن فقال قل ایهما اکذب
انتهی ازین عبارت مثل فلق صبح هویدا گشته که محمد بن الحسن ابوهریره را مقدوح و مجروح میدانست و حدیث او را
از پایه اعتماد و اعتبار و از درجه احتجاج ساقط می نمود الحال حضرات حنفیه خصوصا جناب مخاطب را که کمر ابطال
جان بر مدح محمد بن الحسن چسپت بسته لازم و واجب است که ابوهریره را مقدوح و مجروح سازند و دست از روایات
خرافات او بردارند و بر مساعی غیر مشکوره خویش در تبریه ساحت او از طعن و لوم ندامت بردارند و حرف
تعدیل و توثیق او بمقابله اهل حق مدت العمر بر زبان نیارند اما عبد الله بن عمر پس او هم انحراف
صریح از اتباع جناب امیر المومنین علیه السلام داشت و از تشبث بذیل اطهر آن امام الابرار ابا می ساخت
و باظهار عناد و هلاک و خسران خود می پرداخت که از بیعت آنحضرت سر می تافت و انرا امر غیر معروف
می پنداشت و شقاق و خلاف چندی از اهل نفاق و اجلاف را مانع از اطاعت آنحضرت می انگاشت
و احادیث ناصه را بر وجوب اتباع و امتثال و امر آنحضرت و ملازمت حق با جناب پس پشت می انداخت
و دین و ایمان و اسلام و ایقان را در هوای باطل و حب عصبیت لاحاصل می باخت ابو عبد الله الحاکم که
بنص سبکی در طبقات فقهای شافعیه علی ما فی فیض القدیر باتفاق علما از اعاظم ائمه است که حق تعالی باینان
حفظ دین کرده در مستدرک گفته ثم بعث الیه علی علیه السلام الی سعد بن ابی وقاص و عبد الله
بن عمر و محمد بن مسلمة فقال لقد بلغنی عنکم هنات فقال سعد صدقوا لا ابایعک و لا اخرج
معک حتی تعطینی سیفا یعرف المومن من الکافر فقال له ابن عمر انشدک الله والرحم
ان تحملنی علی ما لا اعرف والله لا ابایع حتی یجتمع المسلمون علی من جمعهم الله علیه ازین عبارت
ظاهر است که ابن عمر و من تابعه من اصحابه بنص جناب امیر المومنین علیه السلام مرتکب هنات یعنی امور شنیعه
و افعال قبیحه گردیده اند و ابن عمر جواب پیغام هدایت انجام آنحضرت انکار از بیعت آنجناب نمود و بیعت
آن امام واجب الاتباع را امر غیر معروف دانسته قسم خورد که او بیعت نخواهد کرد تا وقتیکه اجتماع کنند مسلمین

علی من تتبع آثار الاسلاف وا کتحل بکحل البصیرة ولا انصاف وتجرد عن المعاندة والاعتساف
ولجلها ان علیا رضی ارسل حسینا ابنه مع عمر حین خرج الی ارض الشام بالقتال مع کمال تأثره عن مفارقته فان قیل الامور المذکورة انما صدرت عن تقیة قلت من حمل اعمالهم علی التقیة فاما
هو عن وهم اذ یلزم من ذلک رفع الوثوق عن اقوالهم وافعالهم بجریان هذا الاحتمال
فی کل منها وبذلک یتهدم اکثر ارکان الشرع کما سیذکر این عبارت باواز بلند ندا میدهد که حمل
اعمال ائمه علیهم السلام بر تقیه عین عداوت با آنحضرت است که آنهم باعث رفع وثوق از اقوال و افعال
ایشان و موجب انهدام اکثر ارکان شرع است پس همچنین حمل بیعت ابن عمر بر تقیه عین عداوت با او خواهد بود
که همین سبب رفع وثوق از اقوال و افعال او بلکه دیگر صحابه هم خواهد شد و اکثر ارکان شرع منهدم خواهد
گردید و نیز در نوافض گفته ومن هفواتهم ایجاب التقیة حتی ان بعضهم فسر اتقاکم فی قوله تعالی
ان اکرمکم عند الله اتقاکم بمن هو اکثر تقیة وانشد شعرا وهذا لا یتم الاعلی الوثوق بقولهم
اما مفالیا فان علیا الامور مما یجوز فیه التقیة ومن اراد ان یطلع علی ذلک اکثر الضلالة فی
هذه المسئلة فلینظر الی رسالة التقیة التی الفها الضال المضل علی بن عبد العال والذی
ماصنف فیها بالائمة البررة من نسبة القبایح وهو بزعمهم انما صنفها بامر اسماعیل المحقق البلیغ الدلیس
یکل فعل من الخبیث خبیثی وکل شیء من الخبیث خبیث دیدنی این عبارت هم بر کمال فهم وکم فهمی قادحین تقیه صریح است
متحیرست که چگونه بعد تفوه باین هفوات بمقابله اهل حق حرفی از تقیه ابن عمر بر زبان می آرند و بنا بر ادا و اتشاع
حوایش ضلال و جهالت و عناد و عداوت خود با حضرت ابن عمر و دیگر صحابه ثابت می سازند و خبث
خباست و دناست و دنارت خود پیشکش اهل حق مینمایند و عجیب تر آنست که فاضل رشید و نجابت
سدید افادات رنگین سخریه آمیز و تقریرات دلنشین طربخیز صاحب تحفه هم ملاحظه نکرده که جناب او
در ابطال تقیه و اثبات کمال شناعت و فظاعت و قباحت آن چها ستم ظریفی که بکار برده که بملاحظه
آن حضرات اهلسنت بوجد میآیند بلکه مغنیات شوقیه بهای رقص باتباع اکابر ائمه کابن عبد السلام وغیره فی حیز
تحریک الکلام و تیز اقدام می نمایند بالجمله از مطالعه هفوات تحفه واضح میشود که تقیه عین نفاق و اضلال و تلبیس
خصلت ذمیمه و طریقه غیر کریمه و خلاف عادت صالحان و صابران و از محل شقعت گریختن و دل فرودیگر نسبت
دیگر که تقیه کنند ایمان ندارد الی غیر ذلک من الفضایح والقبایح التی سردها بالتشادق والتفاصح واز دلائل

قاطعه بر اینکه بیعت ابن عمر با یزید از راه اختیار بود نه اضطرار قول زهری امام الائمه اهلسنت است که در مقام
استعجاب از حال این بزرگ و سعد بن ابی وقاص گفته سبط ابن الجوزی در تذکره خواص الامه گفته قال الزهری
فالعجب ان عبد الله بن عمر و سعد بن ابی وقاص لم یبایعا علیا و بایعا یزید بن معاویة انتهی کلام
زهری برهان و دلیل باهر است بر آنکه بیعت ابن عمر با یزید از خلوص اعتقاد و طیب نفس بلا الجاء و اضطرار بمحض رضا
و اختیار واقع شده و نیز این کلام بصفت نظام که از مزید حق پژوهی بر زبان زهری جاری شده واضح
است که ابن عمر چنانچه در مبایعت یزید پلید مجبور نبوده هم چنان در ترک بیعت جناب امیر المؤمنین علیه السلام
معذور نبوده بلکه از کلامش صاف می تراود که ابن عمر و سعد بن ابی وقاص را محض هوای نفس و عصبیت ناحق
بر این آورد که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را ترک گفتند و با یزید عنید مبایعت نمودند پس اعذار مبهمه
و علل مستقذره اولیای ایشان که رجما بالغیب بجهت تخلیص خود از مضائق الزام علمای کرام ساخته و بافته
اند همه باد هوا و عین بهتان و افترا است و لله الحمد علی ذلک و از طرفه عجائب اولی الابصار و [illegible]
نوادر افکار است که حضرت مخاطب والا تبار بعد آنکه در رساله بصارة العین اعتراف صریح و اقرار صحیح ببیعت
ابن عمر با یزید پلید کرده اند نموده و تاویل آن بعذر ضرورت و اضطرار فرموده چون سر گریبان تامل برده و طریق تکلیف
هیچ ور است سپرده و این تاویل علیل را در غایت وهن و سخافت و نهایت بطلان و رکاکت یافته
و دانسته که هرگز احدی از عقلا خصوصا ناظر بنواصب ائمه و مشایخ متسننین ملاحظه روایات حذاق محققین
و متدینین شان قبول آن نخواهد کرد بلکه هر کسیکه ادنی تامل و تثبت و تامل و تدبر خواهد نمود بیقین واثق خواهد نمود
بانکه این تاویل محض تلمیع و تلبیس و تدلیس و تزویق و تخدیع و هزل فضیح و جزاف قبیح و مجون صریح و فضول
قطیع و تشدق شنیع است که بنای آن بر کذب بحت و افترای صرف و جسارت فاحشه و خیانت عظیمه است
لهذا حضرت مخاطب از تکذیب خود و تکذیب فاضل رشید و دیگر ائمه و مشایخ خویش که تصریح ببیعت ابن عمر با یزید پلید کرده اند
حسابی بر نداشته رنگی دیگر ریخته و حیله شنیع تر از تاویل سابق انگیخته رشته دین و دیانت گسیخته آبروی ائمه و مشایخ خویش ریخته
خاک ذلت و فضیحت بر سر خود و سر ایشان بیخته و وقاحت و صفاقت را با طلاقت و ذلاقت آمیخته بسوراخ انکار و فرار عن
الاقرار که نهایت مستهجن و مستقبح است نزد اولی الایدی و الابصار گریخته چنانچه [illegible] در کتاب
ازالة العین بعد تاویل لا طائل در تاویل لفظ بایعنا که در حدیث ابن عمر در صحیح بخاری و غیره وارد است گفته انه
الحق بعد [illegible] صیغه متکلم مع الغیر بالاطلاق میکنند و خود متکلمین در آن شریک نمی باشند پس لفظ بایعنا در کلام

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما منتسب بدعای شیعه نخواهد بود و هو المطلوب فکیف که در کتب فن تاریخ بلکه شروح کتب حدیث
مثل صحیح بخاری وغیره علمای متبحرین نص صریح کرده باشند که عبد الله بن عمر زنهار بیعت یزید نکرده نه در ابتدا
و نه در انتها و نیز در ازالة الغین گفته از سابق و لاحق عیانست که هر چند در کتب قدیم و جدید تتبع بالغ رود جز انکار
بیعت یزید از عبد الله بن عمر چیزی بر نمی آید الا لفظ بالعنا که حالش مفصلا در منهج اول دانستی فلا تکن
من الذاهلین انتهی عاقل بصیر را درین کذب و بهتان و انکار مخاطب عالی تبار بنظر امعان و اعتبار باید نگریست که آیا
دولت او را اگر بهزار نزار باید نگریست که حضرت او بنا بر چه وجه بیعت ابن عمر را با یزید انکار می نماید و در پی رد
و ابطال آن بر می آید و لا بسبب جز بد افترا و بهتان بر می آید که علمای متبحرین در شروح کتب حدیث مثل صحیح بخاری
وغیره نص صریح کرده اند که عبد الله بن عمر زنهار بیعت یزید نکرده و نیز میگوید که هر چند در کتب قدیم و جدید
تتبع بالغ رود جز انکار این بیعت بر نمی آید سبحانک هذا بهتان عظیم و لله الحمد و المنة که برای تکذیب مخاطب جید
افاده فاضل رشید کافی بلکه برای اظهار انهماک او در کذب و بهتان کلام خودش وافی ست مگر نمی بینی که فاضل
رشید بجواب شرح استفتا جناب مصنف طاب ثراه که متعلق بافضلیت سادات رفیع الدرجات
ست در تقیه از انفصال بیعت ابن عمر با یزید می فرماید چون متغلب شد و از اهل مدینه اولا علی بیعة الله و الرسول
علی ما فی جامع الاصول اخذ صفقه نموده بود و بنای تغلب او از وقت پدرش پا در استحکام و او را اطراف خفه
بیعت از کرام اهتمام تمام و اعوان او با دنی شبهه مخالفت سفک دماء اکابر نموده اند و این طریقه در قوم او
مستمر ماند تا آنکه ابن عمر نیز مثل دیگر اخیار باشاره حجاج از دست ظالمی که سنان زهر آلود با پایش خلانید شربت
شهادت چشید علی ما فی الاستیعاب لابن عبد البر و تاریخ الخلفاء للشیخ السیوطی لهذا ابن عمر تن به بیعت در داد
و از کشته شدن با این جور یکسو افتاد انتهی این عبارت بکمال صراحت دلالت دارد بر آنکه ابن عمر به بیعت یزید تن در
داده بود پس عجب باد که چگونه حضرت مخاطب از تکذیب حضرت رشید باکی برنداشته بصد کمال تشدد در انکار
و رد بیعت ابن عمر با یزید در آمده و بکذب و بهتان صریح گرائیده که در کتب قدیم و جدید جز انکار بیعت
ابن عمر با یزید بر نمی آید بحیرتم که آیا کتاب فاضل رشید را از جمله کتب خارج می سازد یا حجیت تصدی باثبات
بیعت می نماید و تکذیب خود درین تکذیب می فرماید و چسان چنین نباشد که خود در رساله بصارة العین که ازالة
الغین را ابراسی تشبیه خرافات آن تصنیف کرده به مباهات و افتخار زائد المقدار بران دارد تصریح فرموده است
آنکه ابن عمر با یزید بیعت کرده حیث قال و بیعت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما علی کتاب الله

وسنة رسوله ومنع مردم از خلع بیعتش بعد از خروج شهید کربلا و ملاحظه جور و جفای او در حق سلاله خاندان
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بجهت صیانت نفوس و محافظت ناموس بود فلا یوصلنا ضرر کما لا یجدینا نفعا انتهی
عجب است که در ازالة الغین چنان مصعوق و مدهوش و حیران و بی هوش گردیده که از مضامین اصل رساله خود
هم غفلت ورزیده بر سر تکذیب آن رسیده غرائب خرافات بسیار که بتقریر کشیده مرتکب تهافت و تناقض
فاحش گردیده بحیرتم که بعد این همه تنبیه و ایقاظ بکدام شق تن خواهد در داد و در پی تکذیب کدام کلام خود خواهد افتاد
آیا افادهٔ بصارة العین بر قرار می دارد و این هفوات تازه را باطل می سازد یا آنکه حمایت حضرت ابن
عمر و تطهیر ذیل او را مقدم تر از تکذیب میگذارد و از افادهٔ سابقه سر تافته رو باستبداد و اصرار بر تکذیب
خود و تکذیب ائمه و مشایخ خویش می آرد و نیز کافی است برای تکذیب مخاطب لبیب تصریح حضرت
زهری که حائز فضائل زاهره و حاوی مناقب فاخره است باینکه ابن عمر بیعت با یزید کرده و با جناب امیر
المؤمنین علیه السلام بیعت نکرده و اعجب از این عبارت که سبط ابن الجوزی که از اکابر و اعاظم ائمه حنفیه
است و حضرت مخاطب فاضل رشید و مولف تحفه و صاحب صواقع بافادات او احتجاج و استدلال می کنند
در محامد علیه و مفاخر سنیه او سابقا شنیدی جزما بآن نقل فرموده و آنچه مخاطب افاده فرموده که در شروح
کتب حدیث مثل صحیح بخاری و غیره علمای متبحرین نقل کرده اند که عبد الله بن عمر زنهار بیعت یزید نکرده نه
در ابتدا و نه در انتها پس از غرائب هفوات آنحضرت است و محض کذب و بهتان و افترا بحمد الله تعالی
شروح صحیح بخاری موجود است هر کس خواهد رجوع بآن آورده ملاحظه سازد که شراح اعتراف بوقوع بیعت ابن
عمر می نمایند یا انکار می کنند کما اقتضاه الشیء للبیان فرط حیاءه و غایة تورعه و شدة تحرزه و تحفظه و مزید تحرجه و تأثمه
ابو حفص عمر بن الشیخ ابی الحسن علی الشافعی الانصاری المعروف بابن الملقن در شواهد التوضیح شرح صحیح بخاری
در شرح حدیث نافع متضمن اعتراف ابن عمر ببیعت یزید و منع اتباع خود از نقض بیعتش که در باب اذا قال عند
قوم شیئا ثم خرج فقال بخلافه از کتاب الفتن مذکور است میفرماید الشرح معنی الترجمة انما هو فی خلع
اهل المدینة لیزید بن معاویة و رجوعهم عن بیعته و ما قالوا له و قالوا بغیر حضرته خلاف
ما قالوا بحضرته وذلک ان ابن عمر بایعه فقال عنده بالطاعة بخلافته ثم خشی علی بنیه
وحشمه النکث مع اهل المدینة حتی نکثوا بیعة یزید فوعظهم وجمعهم واخبرهم ان النکث
اعظم الغدر انتهی وابن حجر عسقلانی در فتح الباری در شرح این حدیث گفته و قد وقع عند الاسماعیلی

من طریق مؤمل بن اسمعیل عن حماد بن زید فی اوله من الزیادة عن نافع ان معاویة اراد ابن عمر علی ان یبایع لیزید فابی وقال لا ابایع لامیرین فارسل الیه معاویة بمائة الف درهم فاخذها فدس الیه رجلا فقال له ما یمنعک ان تبایع فقال ان ذلک لذاک یعنی عطاء ذلک المال لاجل وقوع المبایعة ان دینی عندی اذا لرخیص فلما مات معاویة کتب الی یزید ببیعته فلما خلع اهل المدینة فذکره الخ ونیز ابن حجر در فتح الباری در باب ما کان اصحاب النبی صلی اللہ علیه وسلم یواسی بعضهم بعضا فی الزراعة والثمرة از کتاب المزارعة در شرح حدیث نافع ان ابن عمر کان یکری مزارعه علی عهد النبی صلی اللہ علیه وسلم وابی بکر وعمر وعثمان وصدرا من امارة معاویة گفته وصدرا من امارة معاویة ای خلافته وانما لم یذکر ابن عمر خلافة علی لانه لم یبایعه لوقوع الاختلاف علیه کما هو مشهور فی صحیح الاخبار وکان رای ابن عمر انه لا یبایع لمن لم یجتمع علیه الناس ولهذا لم یبایع ایضا لابن الزبیر ولا لعبد الملک فی حال اختلافهما وبایع لیزید بن معاویة ثم لعبد الملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر وقسطلانی در ارشاد الساری شرح صحیح بخاری گفته عن نافع مولی ابن عمر انه قال لما خلع اهل المدینة یزید بن معاویة وکان ابن عمر لما مات معاویة کتب الی یزید ببیعته الخ فالعجب کل العجب من المخاطب المختال المتحذلق المفوس المتفیهق المغرور المتشدق المائس فی ملابس التعزز والاستکبار الرافل فی حلل الاستعلاء والاستعظام الکبار الذی یبالغ فی الازراء والازراب علی العلماء الاطیاب ویذهب عریضا فی الخیلاء والاعجاب کیف یلج فی اعماق الکذب والفریة علی علمائه فضلا عن افاضلنا الانجاب وینکص عن اعترافه ونقل ما اثره سادات اسلافه من خرافات الخطل والشطط متن البهتان الصریح المختلق والمحض الفحش والافتراء والمذلل اشاع الکذب والفریة فی الامة ولم یرقب فی الله الا ولا ذمة وسنی دیگر گفتن باید شنید که جناب ابن عمر محض بیعت یزید اکتفا نکرده تصریح فرموده با بنی و اخوان واقران او از طلبید گفتند که درجور و فی بانی نیکرد و عایل خود را ندا گفتند سهما صالحان بی نظیر بود وسیوطی در تاریخ الخلفا بکمال انبساط و ثبات جنان این نهایات می آرد که از ذهبی ذهب الله بنوره تقویت آن نبود ومد سلطانی شنیده و نقل می نماید و هذه عبارته اخرج ابن عساکر عن عبد الله بن عمر قال ابو بکر الصدیق اصبتم اسمه عمر الفاروق قرن من حدید اصبتم اسمه ابن عفان

استقصاء الافحام جلد ثانی ۳۴۳

ذو النورين قتل مظلوما يؤتى كفلين من الرحمة معاوية وابنه ملكا الارض المقدسة والسفاح
وسلام ومنصور وجابر والمهدي والامين وامير العصب كلهم من بني كعب بن لؤي كلهم
صالح لا يوجد مثله قال الذهبي له طرق عن ابن عمر لم يرفعه احد انتهى و پیدا که جناب ابن عمر از بیعت
جناب امیر المومنین علیه السلام دست کشیده بسوی یزید پلید پیمان بیعت خود را دراز سازد و بکمال طیب خاطر بیعت
او نماید و برآن اکتفا نکرده از اهل ایمان و اسلام شرم و آزرم نیاورده از غایت بی‌حسی حتی چنین بی‌حس کافر
عنید را قرآن گوید که هر یکی از ایشان صالح است که مثل او یافته نمیشود و با این همه حضرات اهل سنت ابن عمر را از
ممادح انکار نموده سمت را بحسن اعتقاد در خیارش گمارند و مزید وقاحت ابن عمر بچشم بصیرت ملاحظه باید کرد که
یزید و امثال او را از شیاطین عنید خلیفه می گوید و جناب امیر المومنین علیه السلام را بمرتبه چهارم هم از خلفا نمی گیرد
و در کنز العمال مذکورست عن عبد الله بن عمر قال یکون علی هذه الامة اثنا عشر خلیفة ابو بکر الصدیق اصبتم
اسمه عمر الفاروق قرن من حديد اصبتم اسمه عثمان بن عفان ذو النورين قتل مظلوما
اوتي كفلين من الرحمة ملك الارض المقدسة معاوية وابنه ثم يكون السفاح ومنصور و
جابر والامين وسلام وامير العصب لا يرى مثله ولا يدرى مثله كلهم من بني كعب بن لؤي
فيهم رجل من قحطان منهم من لا يكون الا يومين منهم من يقال له لتبايعنا او لنقتلنك فان لم
يبايعهم قتلوه نعيم انتهى نقلا عن نسخة قوبلت بنسخة على المتقى اين كلام خسارت نظام بد فرجام
انجام بوضوح تمام و ظهور با کلام دلالت دارد بر آنکه ابن عمر حشره الله تعالی مع موالیه و ائمته تفسیر خلفای
اثنا عشر که در بعض احادیث مذکور است بغیر مشکورین نموده و جناب امیر المومنین علیه السلام را از خلفا نشمرده پس
واضح شد که او جناب امیر المومنین علیه الصلوة والسلام را هرگز خلیفه برحق نمی دانست و کفی به شقاوة و خسارة
وعداوة لاهل البيت اصحاب الطهارة و مخفی نماند که در بعض نسخ تاریخ الخلفا بجای عبد الله بن عمر عبد الله
بن عمرو واقع است یعنی واو هم بعد عمر مرقوم است پس بنابرین قائل کلهم صالح لا یوجد مثله عبد الله بن عمرو بن عاص
باشد نه ابن عمر و چون قدح و جرح عبد الله بن عمرو بن عاص هم مطلوب است لهذا ایراد عبارت تاریخ الخلفا
بنابرین نسخه هم بکار می آید که ازان یا قدح ابن عمر ثابت خواهد شد و یا قدح عبد الله بن عمرو بن عاص و بهر دو تقدیر مطلوب
فقیر حاصل است ولله الحمد علی ذلک و نیز جناب عائشه در روایات مسائل عدیده بر ابن عمر رد نموده چنانچه مسلم در صحیح خود
گفته حدثني هارون بن عبد الله اخبرنا محمد بن بكر البرساني اخبرنا ابن جريج قال سمعت

عطاء عن مجاہد اخبرنی عروة بن الزبیر قال کنت انا وابن عمر مستندین الی حجرة عائشة وانا لنسمع ضربہا
بالسواک تستن قال فقلت یا ابا عبد الرحمن اعتمر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی رجب قال نعم فقلت لعائشة
یا امتاہ الا تسمعین ما یقول ابو عبد الرحمن قالت وما یقول قلت یقول اعتمر النبی صلی اللہ علیہ وسلم
فی رجب فقالت یغفر اللہ لابی عبد الرحمن لعمری ما اعتمر فی رجب وما اعتمر من عمرة الا وانہ لمعہ قال
وابن عمر یسمع فما قال لا ولا نعم سکت وابن القیم در زاد المعاد گفتہ اما عبد الرحمن قال اعتمر فی رجب فحدیث
عبد اللہ بن عمر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اعتمر فی رجب متفق علیہ وقد غلطتہ عائشة
وغیرہا کما فی الصحیحین عن مجاہد قال دخلت انا وعروة بن الزبیر المسجد فاذا عبد اللہ بن عمر
جالس الی حجرة عائشة والناس یصلون فی المسجد صلوة الضحی قال فسألناہ عن صلاتہم فقال بدعة
ثم قال کم اعتمر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اربعا احدہن فی رجب فکرہنا ان نرد علیہ قال وسمعنا
استنان عائشة ام المومنین فی الحجرة فقال عروة یا امة یا ام المومنین الا تسمعین ما یقول ابو عبد
استنان استیاک دندان مالیدن ۱۲
الرحمن قالت ما یقول قال یقول ان رسول اللہ اعتمر اربع عمرات احدہن فی رجب قالت یرحم اللہ ابا عبد
الرحمن ما اعتمر رسول اللہ عمرة قط الا وهو شاهد وما اعتمر فی رجب قط وکذلک قال انس وابن عباس
ان عمرہ کلہا کانت فی ذی القعدة وهذا هو الصواب و در صحیح بخاری مذکور است عن مجاہد قال دخلت
انا وعروة بن الزبیر المسجد فاذا عبد اللہ بن عمر جالس الی حجرة عائشة واذا ناس یصلون فی المسجد صلوة
الضحی قال فسألناہ عن صلوتہم فقال بدعة ثم قال لہ کم اعتمر النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اربع احدہن فی رجب
فکرہنا ان نرد علیہ قال وسمعنا استنان عائشة ام المومنین فی الحجرة فقال عروة یا اماہ یا ام المومنین الا تسمعین
ما یقول ابو عبد الرحمن قالت ما یقول قال یقول ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتمر اربع عمرات احدہن
فی رجب قالت یرحم اللہ ابا عبد الرحمن ما اعتمر عمرة الا وهو شاهدہ وما اعتمر فی رجب قط وعلاوہ براں در زمرہ روایات دیگر
منقضین و عائشہ بر ابن عمر ذکر کردہ لہذا از نزد یقل آن کردہ میشود دارقطنی در سنن خود از طریق ہشام بن عروہ از پدرش از عائشہ روایت
کردہ بلغہا قول ابن عمر فی القبلة الوضوء فقالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقبل وہو صائم ثم لا یتوضأ
بالتخیم تصغیر ۱۲
ونیز بخاری ومسلم از عبد اللہ بن ابی ملیکہ روایت کردہ اند قال توفیت ابنة لعثمان بن عفان فجئنا لنشہدہا وحضرہا ابن عمر وابن عباس
فقال عبد اللہ بن عمر لعمرو بن عثمان الا تنہی عن البکاء فان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ان المیت لیعذب
ببکاء اہلہ علیہ فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک فذکرت ذلک لعائشة فقالت

رحم الله عمر والله ما حدث رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله يعذب المؤمن ببكاء
احد ولكن قال ان الله يعذب الكافر ببكاء اهله عليه قال وقالت عائشة حسبكم
القرآن ولا تزر وازرة وزر اخرى قال ابن ابی مليكة فوالله ما قال ابن عمر شيئا و نیز طبرانی در اوسط
موسی الجهنی روایت کرده قال بلغ عائشة ان ابن عمر يقول ان موت الفجأة سخطة على المؤمنين فقالت
يغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم موت الفجأة تخفيف على المؤمنين وسخطة
على الكافرين و احمد از یحیی بن عبد الرحمن از ابن عمر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت کرده الشهر
تسع وعشرون فذكروا ذلك لعائشة فقالت يرحم الله ابا عبد الرحمن انما قال الشهر قد يكون تسعا وعشرين
و بخاری از ابن عمر روایت کرده ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ان بلالا يؤذن بليل فكلوا و
اشربوا حتى يؤذن ابن ام مكتوم و بیهقی علی ما فی الدر المنثور از عروه از عائشه روایت کرده قالت قال رسول الله صلى الله
عليه وسلم ان ابن ام مكتوم رجل اعمى فاذا اذن فكلوا واشربوا حتى يؤذن بلال قال وكان بلال يبصر
الفجر وكانت عائشة تقول غلط ابن عمر انتهى و در فتح الباری در شرح این حدیث مذکور است
جاء عن عائشة ايضا انها كانت تنكر حديث ابن عمر وتقول انه غلط اخرج ذلك البيهقي
من طريق الدراوردي عن هشام عن ابيه عنها فذكر الحديث وزاد قالت عائشة وكان بلال
يبصر الفجر قال وكانت عائشة تقول غلط ابن عمر و دیگر صحابه نیز بعض افادات ابن عمر را رد فرموده اند سیوطی
در اتقان میگوید وان سالوا احدا بقوله نزلت فی كذا او صرح الاشتراك بسبب نقلا انفس المعتمد و
ذلك استنباطا مثاله ما اخرجه البخاري عن ابن عمر قال انزلت نساؤكم حرث لكم في اتيان النساء
في ادبارهن وتقدم عن جابر التصريح بذكر سبب خلافه فالمعتمد حديث جابر لانه نقل
وقول ابن عمر استنباط منه وقد وهمه فيه ابن عباس وذكر مثل حديث جابر كما اخرجه ابو داود
والحاكم و شاه صاحب در تحفه تقلید خواجه کابلی تصنیف نموده تمام بن الحکم در جواب البیهقی وغیره را که تنقیص
معلوم نیست که در ان رد بر چیز ذکر کرده دلیل تضلیل وتکفیر وتکذیب صحابه بعضی با همدیگر وتخاصم ایشان باهم
قرار داده بر این متفرع ساخته اند که اخبار جمیع ایشان از حیز اعتبار ساقط شده و تعارض پذیرفته و
بنابرین افاده بالبداهة لازم آمد که رد کردن حضرت عائشه بر ابن عمر در این احادیث عدیده
و روایات کثیره و همچنین رد ابن عباس هم ابن عمر دلیل تضلیل وتکذیب وتکفیر وتخاصم عائشه و ابن عباس و ابن عمر

باہم دگر خواہند بود موجب سقوط جمیع اخبار اینہا از حیز اعتبار و بلیہ برفتن تعارض و تساقط خواہد گردید و وجہ
مکرر ذکر ساختن سیوطی ابوموسی شعری را با آنکہ این تکرار تہافت و تناقض و تنافی صریحست بلکہ مفضی بتنقیص
فضل ابوموسی ست کہ بعد تعدید او از مکثرین در مقلین داخلش ساختہ بجز آنکہ از قبیل ہو المسک ما کررتہ
یتضوع و محمول بر فرط شغف و ولہ او بمحبت صحابہ بودہ باشد کہ جا و بیجا اسامی شہرہ شان بر زبان او جاری میشود
بر فقید الادراک ظاہر نمیشود و اما عبد اللہ بن عمرو بن عاص پس آن گرچہ خود سیوطی در بارۂ تفاسیر او گفتہ و ما [illegible]
بان تکون مما حملہ عن اہل الکتاب و بس تا آن در عدم اعتبار و اعتماد تفسیرات لیکن اندکی تفصیل آن ہم باید شنید
بیانش آنکہ در جنگ یرموک کتب بسیاری از اہل کتاب بدست عبد اللہ بن عمرو آمد از آن کتب [illegible] میکرد
بعض اصحابش ہم انکار برین فعلش می نمودند و میگفتند کہ از جناب سرور کائنات صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
روایت کن و از [illegible] یعنی کتب اہل کتاب را حدیث مکن چنانچہ در شرح الشرح نخبۃ الفکر تصنیف علی قاری مذکور ست
مثال مرفوع من القول حکما لا تصریحا تصریح بما علم فی ضمن قولہ حکما و ہو تاکید کما یقید
الصحابی قیل ما مصدریۃ و الاظہر ان ما موصولۃ او موصوفۃ ما یقول الصحابی ای
الحدیث الذی یقولہ الصحابی او حدیث یقولہ الصحابی الذی عرف بالنظر فی الاسرائیلیات
ای من کتب بنی اسرائیل و من افواہہم و ہو احتراز من الصحابی الذی عرف بالنظر فی الاسرائیلیات
کعبد اللہ بن سلام و کعبد اللہ بن عمرو بن العاص فانہ کان حصل لہ فی وقعۃ الیرموک کتب
کثیرۃ من اہل الکتاب و کان یخبر بما فیہا من الامور الغیبیۃ حتی کان بعض اصحابہ ربما
قال حدثنا عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم و لا تحدثنا من الصحیفۃ ذکرہ السخاوی انتہی و در قضاء
الوطر من نزہۃ النظر فی توضیح نخبۃ الفکر فی مصطلح اہل الاثر تصنیف ابو الامداد ابراہیم لقانی مالکی مذکور ست
و مثال الصحابی الذی لم یاخذ عن الاسرائیلیات ابو بکر و عمر و عثمان و علی و مثال من اخذ عنہا
عبد اللہ بن سلام و قیل عبد اللہ بن عمرو بن العاص فانہ لما فتح الشام اخذ حمل بعیر من کتب
اہل الکتاب و کان یحدث منہا فلذا اتقاہ الناس فقل حدیثہ و ان کان اکثر حدیثا من
ابی ہریرۃ باعترافہ و المراد بہا قصص بنی اسرائیل و ما جاء فی کتبہم ہر گاہ عبد اللہ بن عمرو بن عاص
سفاہۃً حمل اسفار احمل بعیر از کتب اہل کتاب بر داشتہ و آن را مطمح نظر الوالعزمی خویش ساختہ بتحدیث و روایت از آن
ہم وا نمودہ باشد و معتقدین خاص و جان نثاران با اخلاص او کہ حضرات اہلسنت اند روایات او را الخ

۲۱۸

[illegible]

قال السخاوی [illegible] حاشیۃ الشیخ ابراہیم اللقانی ۱۲

اصغاو اعتماد و اعتبار نداشته اند و احتراز از آن نموده باشند باز کدام تفضیح او زیاده ازین میخواهی
مگر اینکه برای انتعاش خواطر اهل ایمان و احتراق قلوب اهل عدوان فسق و فجور آن مغرور و ارتکاب او اشد کبائر
و اعظم معاصی را بلکه کفر و ضلال و خسران و هلاک بوار آن رئیس الاشرار با ثبات میرسانم بیانش آنکه آن اسوهٔ
اهل ضلال بسبب انهماک در عداوت آل رسول رب متعال مرتکب قتال وصی نبی ذو الجلال گردیده و بمزید قساوت
و خسارت اشعار رکاکت شعار متضمن افتخار و اعتراف و اقرار بارتکاب انکار رکاک فساق و فجار بلکه معاندین
کفار ست انشا نموده علامه ابو عبدالله الحاکم که در فیض القدیر بترجمه او گفته قال اللیس اتفق العلماء علی انه من
اعظم الائمة الذین حفظ الله بهم الدین و عبد الغافر علی ما نقل تقی الدین ابوبکر بن احمد الاسدی فی طبقات الشافعیة
باطناب درج او ذکر فضائل و فوائد محاسن او نموده تا آنکه گفته سبقنی الی رحمة الله تعالی ولم یخلف بعده مثله و ابن
اثیر در جامع الاصول او را عالم بفن حدیث و خبیر بغوامض آن و عارف باسرار آن گفته و بقول او در حق صحیحین احتجاج
و استناد نموده کما سبق در مستدرک آورده قال له یعنی لعبد الله بن عمرو بن العاص ابوه یا عبد الله
اخرج فقاتل وکان من عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم ما قد سمعت قال
یا ابتاه اتأمرنی ان اخرج فاقاتل وقد سمعت ما سمعت من عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم الیک قال انه اخذ بیدک
فوضعها فی یدی فقال اطع اباک عمرو بن العاص قال نعم قال فانی آمرک ان تقاتل قال فخرج یقاتل فلما
وضعت الحرب قال عبد الله لو شهدت بجمل مقامی و مشهدی بصفین ما شانی منها الذی ادری ان عشیة
العراق کانهم به سحاب ربیع رفعته الشمس اذا قلت قد ولوا سراعا ثبت لنا کتائب منهم وان حملت
لنا کتائب فقالوا لنا الا ان تری ان تبایعوا علیا فقلنا بل تری ان نضاربها انتهی لله الحمد والمنة که هیچ
تمامی درانکه عمرو بن العاص کثیر الوسواس باغواء و ضلال پسر خود پرداخته و او را بر مقاتله و محاربه جناب امیر المومنین
علیه السلام رب العالمین مستعد و آماده ساخته تا آنکه آن سفیه بی مغز سخن او را بسمع رضا شنیده و مرتکب
این مقاتله و محاربه که اعظم فضائح و قبائح و معاصی ست گردیده و هرگاه جنگ باختتام رسید اشعار ضلالت
آثار متضمن افتخار بقتال و مضاربه حیدر کرار و اباء از بیعت و اطاعت آن امام اخیار انشاد فرموده زنگ
ارتیاب از کمال نفاق و ضلال و خسران و هلاک و کفر و عناد خویش زدوده مگر سابقا از کلام خود عمرو بن
العاص که علامه ابو المظفر سبط ابن الجوزی که از اعاظم ائمه حنفیه است نقل آن نموده ندریافتی که مقاتله جناب امیر
علیه السلام خلع ربقه اسلام و تهور در ضلالت و اعانت بر باطل مخالف عقل و دین ست و معذلک این تم خنزیری

۹

لعل ابر حق
ابرجا
مائل گردید
دگر ایسید ۱۲

که شاه عبدالعزیز در تحفه کما نقل الرشید ایضا فی الایضاح افاده فرموده که محاربه جناب امیرالمومنین
علیه السلام اشد کبائر است و فاضل رشید تصریح کرده که اکثر اعاظم علمای اهلسنت محاربه را بحکم حدیث
صحیح و صریح عمار الخ مرتکب کبیره می دانند و نیز تصریح فرموده که محققین اهلسنت والی شام را مرتکب اشد کبیره
میگویند پس قطعا و حتما باعتراف عمرو بن العاص که مزید ضلالت عبدالله پسر او ثابت شده باعتراف صاحب تحفه
و فاضل رشید و دیگر محققین اهلسنت واضح گردید که عبدالله مذکور مرتکب اشد کبائر گردیده یعنی اشد کبائر
بخاطر باید گذرانید که از ان ثابت میشود که این کبیره از دیگر کبائر موبقه و عظائم فاحشه مثل زنا و لواطه و شرب خمر
و امثال آن شنیع و قبیح تر بوده و ابوموسی عبدالله بن عمرو بن عاص را لائق ولایت خلافت ندیده و فخار
او را در فتنه مقاتله قادح فضل و صلاح او دانسته بجواب عمرو عاص که از ابوموسی درخواست قول به خلافت
پسر او نموده و فضل و صلاح او را بیان کرده گفته که تو غمس کردی پسر خود را درین فتنه یعنی باین سبب او
لائق ولایت خلافت نیست در کتاب فصول مهمه ابن الصباغ مالکی مذکور است قال له یعنی لابی موسی
عمرو فما تقول فی ابنی عبدالله و انت تعلم فضله و صلاحه فقال قد غمست ابنک هذا فی
الفتنة ولا یکون ذلک و در تذکرة خواص الامة تصنیف سبط ابن الجوزی مسطور است و کان فی عزم
ابی موسی تولیة عبدالله بن عمر فقال له عمرو ان کنت ترید الفضل والصلاح فما یمنعک من ابنی
وقد عرفت فضله و صلاحه فقال ابنک رجل صدق و لکنک غمسته معک فی هذه
الفتنة و در اسد الغابه در ترجمه عبدالله بن عمرو گفته و کانت معه رایة ابیه یوم الیرموک
و شهد معه ایضا صفین و کان علی المیمنة قال له ابوه یا عبدالله اخرج فقاتل فقال
یا ابتاه اتامرنی ان اخرج فاقاتل و قد سمعت رسول الله یعهد الی ما عهد قال انی انشدک
الله یا عبدالله الم یکن آخر ما عهد الیک رسول الله صلی الله علیه و سلم ان اخذ بیدک
و وضعه فی یدی و قال اطع اباک قال اللهم بلی قال فانی اعزم علیک ان تخرج فتقاتل فخرج
فقاتل متقلدا سیفین و ندم بعد ذلک فکان یقول مالی و لصفین مالی و لقتال المسلمین لوددت
انی مت قبله بعشرین سنة انتهی بقدر الحاجة بعد ملاحظه این عبارت هیچ نمی ماند در آن که اسوه
اهل ضلالت بقتال مقتدای سرداران هدایت و سرور کشور امامت و ولایت پیدا کرده و سلاح و حربات
جنگ بر تن نحس خویش آراسته بسوی قتال وصی رسول رب متعال شتافته خود را در مهاوی الاکـ

وایں اند اختند و تا امسی که بعد از این ظاهر ساخته آید بروی کار نیاورده که توبه در حقوق عباد بغیر استعفا و عفو
غیر مقبول کما لا یخفی علی من له قلب و قول در انچه بعض متعصبین از راه فراست غلط گفته نوابت و قاحت برای
تبریه او از مباشرت قتال دست و پا زده گفته اند که او گویا همراه ایشان بود لیکن مباشر قتال نشد هم پس
سودی ندارد که او اسلحه بر تن پوشید بر ما غیر لازم و قادح استدلال ما باقوال و روایات مباشرت او نمی تواند شد
خصوصا هرگاه اعتراف خود به ابتلا کو بجناب امیر المؤمنین علیه السلام به ثبوت پیوسته انکار دیگران
بکاری نمی گشاید و ثانیا آنکه مجرد مشارکت مقاتلین سید الوصیین که مستلزم اعانت باغیان و انحراف و تخلف
از اتباع و اطاعت آنجناب نیز ثبت فسق و فجور و هلاک و ضلال بحکم احادیث و آیه با طلب نجات و فلاح باتباع
آنجناب و هلاک و بوار بتخلف از اطاعت آنحضرت خواهد شد علاوه برین همچنانکه تکذیب عبد الله بن عمرو
می پرداختند و او را از مضلین جهال می دانستند در صحیح بخاری مذکور است عن الزهری قال کان محمد بن جبیر بن مطعم
یحدث انه بلغ معویة وهو عنده فی وفد من قریش ان عبد الله بن عمرو بن العاص یحدث انه
سیکون ملک من قحطان فغضب معویة فقام فاثنی علی الله بما هو اهله ثم قال اما بعد فانه
بلغنی ان رجالا منکم یتحدثون احادیث لیست فی کتاب الله ولا تؤثر عن رسول الله فاولئک
جهالکم فایاکم والامانی التی تضل اهلها فانی سمعت رسول الله یقول ان هذا الامر فی
قریش لا یعادیهم احد الا کبه الله علی وجهه ما اقاموا الدین و بر عاقل بصیر مخفی نیست که قدح
و جرح حضرات صحابه احتیاج بطرف قدح و جرح طبقات باقیه نیست که اگر این همه ثقات و عدول و ممدوح و مقبول
باشند کاری نمی گشاید و اعتماد و اعتبار ایشان با وصف قدح و جرح اوائل بکاری نمی آید چه در اخذ احکام دین و تفسیر کلام
یا حدیث مقبولیت جمیع وسائط و اوائل و اواخر شرط است و لیکن تبرعا قدح بسیاری از مفسرین طبقات اخیره هم
بعنایت الهی ثابت می نمایم پس اولا احوال طبقهٔ ثانیه که عبارت از طبقه تابعین و قدمای مفسرین مانند مجاهد و عکرمه
و حسن بصری و عطا بن ابی رباح و ضحاک بن مزاحم و عطیه عوفی و قتاده و زید بن اسلم است باید شنید در اتقان مذکور است
ومن ذلک طبقة التابعین قال ابن تیمیة اعلم الناس بالتفسیر اهل مکة لانهم اصحاب ابن
عباس کمجاهد وعطا بن ابی رباح وعکرمة مولی ابن عباس وسعید بن جبیر وطاؤس
وغیرهم وکذلک فی الکوفة اصحاب ابن مسعود وعلماء اهل المدینة فی التفسیر مثل زید
بن اسلم الذی اخذ عنه ابنه عبد الرحمن بن زید ومالک بن انس انتهی فمن المبرزین

منهم مجاهد قال الفضل بن ميمون سمعت مجاهدا يقول عرضت القرآن على ابن عباس
ثلاثين مرة وعنه ايضا قال عرضت المصحف على ابن عباس ثلاث عرضات اقف عند
كل اية منه واساله عنها فيم نزلت وكيف كانت وقال خصيف كان اعلمهم بالتفسير مجاهد
(بالصاد المهملة مصغرا)
وقال الثوري اذا جاءك التفسير عن مجاهد فحسبك به وقال ابن تيمية ولهذا يعتمد على
تفسيره الشافعي والبخاري وغيرهما من اهل العلم قلت وغالب ما اورده الفريابي في تفسيره
وما اورده فيه عن ابن عباس او غيره قليل جدا ومنهم سعيد بن جبير قال سفيان الثوري
خذوا التفسير عن اربعة عن سعيد بن جبير ومجاهد وعكرمة والضحاك وقال قتادة كان اعلم
التابعين اربعة كان عطاء بن ابي رباح اعلمهم بالمناسك وكان سعيد بن جبير اعلمهم
بالتفسير وكان عكرمة اعلمهم بالسير وكان الحسن اعلمهم بالحلال والحرام ومنهم عكرمة مولى
ابن عباس قال الشعبي ما بقي احد اعلم بكتاب الله من عكرمة وقال سماك بن حرب سمعت
عكرمة يقول لقد فسرت ما بين اللوحين وقال عكرمة كان ابن عباس يجعل في رجلي
الكبل ويعلمني القرآن والسنن واخرج ابن ابي حاتم عن سماك قال قال عكرمة كل شيء احدثكم
في القرآن فهو عن ابن عباس ومنهم الحسن البصري وعطاء بن ابي رباح وعطاء بن ابي سلمة الخراساني
ومحمد بن كعب القرظي وابو العالية والضحاك بن مزاحم وعطية العوفي وقتادة وزيد بن اسلم
ومرة الهمداني وابو مالك ويليهم الربيع بن انس وعبد الرحمن بن زيد بن اسلم في آخرين فهؤلاء قدماء
المفسرين وغالب اقوالهم تلقوها من الصحابة انتهى اما مجاهد كه امام ائمهٔ مفسرین وقدوهٔ علمای تابعین
وسیوطی ... ستائش وثنا او داده زبان گوهرفشان را باطراء او کشاده ونقل کرده که او سی نوبت قرآن مجید
وفرقان حمید را بر ابن عباس عرض کرد واز هر آیت سوال نمود که در چه چیز نازل شده وچگونه بوده وخصیف
او را اعلم تابعین به تفسیر گفته وثوری تفسیر او را کافی وبسند دانسته وشافعی وبخاری ودیگر اهل علم آن را معتمد انگاشته
ودر اقتدای خود دیده ... ازو دیده اند وتصریح ذهبی در میزان الاعتدال است باجماع
بر امامتش وصحت احتجاج باو نموده ویکی از اعلام اثبات بوده وبنقل شیخ عبد الحق دهلوی در تحصیل
الکمال جلالت مرتبه اش بایں مرتبه رسیده که ابن عمر رکابش میگرفت ودامن جامه او درست میساخت
حال این بزرگ وتفسیرش ناگفته بهست که خود مجاهد را علامه ابن حبان بستی که از اکابر واعاظم ائمه سنیه است

ولبعض فضائل و محامد او سابقا دریافتی در ضعفا ذکر کرده فی المیزان للذهبی وقال البنانی ذکر مجاهد فی کتاب
الضعفاء لابن حبان البستی انتهی و تفسیر جلیل او که معتمد علیه امام شافعی و بخاری ست بنا بر افادات متقدمین سنیه
بمخالفت حق معیوب و روایاتش از اهل کتاب خود بایشان منسوب به میزان الاعتدال مذکور است قال ابو بکر
بن عیاش قلت للاعمش ما بال تفسیر مجاهد مخالف او شیء نحوه قال اخذها من اهل الکتاب و نیز
در همان کتاب مذکور است و من انکر ما جاء عن مجاهد فی التفسیر فی قوله عسی ان یبعثک ربک مقاما
محمودا قال یجلسه معه علی العرش سبحان الله عمده تفاسیر سنیه که صاحبش اعلم تابعین بوده و سی مرتبه قرآن را بر ابن عباس
خوانده و شان نزول تحقیق کرده باین رسوائی کشیده که مخالف حق و ماخوذ از اهل کتاب و مشتمل بر منکرات شدیده است
و صاحبش داخل ضعفا و متقدمین است پس از حال دیگر تفاسیر سنیه آنچه توان فهمید و نیز مجاهد از جمله آنکسانست که بحضرت
یوسف علی نبینا و آله علیه السلام معصیت را نسبت میکنند چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر گفته فاما الذین نسبوا
المعصیة الی یوسف علیه السلام فقد ذکروا فی تفسیر ذلک البرهان امورا الاول
قالوا ان المرأة قامت الی صنم مکلل بالدر والیاقوت فی زاویة البیت فسترته بثوب فقال یوسف لم فعلت ذلک قالت
استحیی من الهی هذا ان یرانی علی معصیة فقال یوسف تستحیین من صنم لا یعقل ولا یسمع ولا استحیی
من الهی القائم علی کل نفس بما کسبت فوالله لا افعل ذلک ابدا قالوا فهذا هو البرهان الثانی نقلوا
عن ابن عباس انه تمثل له یعقوب فرآه عاضا علی ابهامیه ویقول له اتعمل عمل الفجار وانت مکتوب
فی زمرة الانبیاء فاستحیی منه وهو قول عکرمة ومجاهد والحسن وسعید بن جبیر ومقاتل
وقتادة والضحاک وابن سیرین قال سعید بن جبیر تمثل له یعقوب فضرب فی صدره فخرجت
شهوته من انامله انتهی ازین عبارت بصراحت واضح است که این قول ثانی در تفسیر برهان از جمله اقوال
کسانیست که بحضرت یوسف معصیت را نسبت میکنند و این هم واضح که این قول مجاهد و عکرمه و حسن
و مقاتل و قتاده و ضحاک و ابن سیرین قائل آن اند پس اینهم از جمله کسانی باشند که معصیت را بحضرت یوسف
نسبت میکنند و حال آنکه بنا بر افادات خود امام رازی این کسان که معصیت را بحضرت یوسف نسبت میکنند
از ابلیس هم بدتر اند چنانچه بعد ذکر شهادت زن عزیز و ... و خدای تعالی ببرائت حضرت یوسف
و اقرار ابلیس ببرائت ایشان گفته و عند هذا نقول هولاء الجهال الذین نسبوا الی یوسف هذه
المعصیة ان کانوا من اتباع دین الله فلیقبلوا شهادة الله علی طهارته وان کانوا من اتباع

ابلیس فی جنوده فلیقبلوا شهادة تلامذة ابلیس علی طهارته فلعلهم یقولون کما قال الکاهن
تلامذة ابلیس الی ان جاوزنا علیه فزدنا علیه فی السفاهة الخ ازین جا واضح میگردد که مرتابین
معصیت بحضرت یوسف از اتباع خدا تعالی و اطاعت اقوال و ارشادات او که خود ابلیس را ورطهٔ فساد و
بخلاف شهادت او تعالی بطهارت و عصمت حضرت یوسف نسبت معصیت بجناب آن حضرت نمایند لیکن در شقا
و شقاوت و خسارت از ابلیس لعین هم گوی مسابقت ربوده اند و بمرتبهٔ والا تر از و تمکن شده اند و درین
مراتب رفیعه خویش پیشتر گذاشته ابلیس مبارکباد جناب مخاطب را که ائمه و اساطین دین او باین شیوه دولت
هنا ذکاء کامل بودند که بنا بر افادات امام رازی شیطان از طهارت ایشان خجل و از حسرت و ندامت دل
شان دست تأسف بر دل و پای ندامت در گل ست اما عکرمه پس اگر چه خود سیوطی در توصیف او ایشان
کرده که بکاسه چند نقلا عن الشعبی ما بقی احد اعلم بکتاب الله من عکرمه و استیعاب فضائل و محامد او کرده لیکن هم
قلم شکسته رقم را درین وادی ناپیدا کنار جولان بسیار و نیز ذکر مفاخر و مناقب و محاسن او ذکر مآثر بسیار باید دانست
که او از کبار تابعین و اجلهٔ علما و افاضل بست و متقدمین و متأخرین متعصبین اهل سنت در مدح و ستائش او کوشیده
توثیق و تعدیل او گردیده اند و چسان چنین نباشد که صحیح بخاری و دیگر صحاح از روایات او مملو ست سعید بن جبیر
که جلالت فضلش خود مخفی نیست میفرماید که او عالم تر از من بوده فی تحصیل الکمال للشیخ الدهلوی فی ذکر
احد فقهاء مکة و تابعیها قیل لسعید بن جبیر هل احد اعلم منک قال عکرمة کذا فی
جامع الاصول بخاری میفرماید که جمیع اصحاب ما احتجاج بعکرمه میکنند و ابو حاتم و عجلی و دیگران او را ثقه میدانند
کما لا یخفی علی من نظر تحصیل الکمال و غیره من کتب الرجال و یافعی در حقش میگوید احد الاعلام المستفتی بها
الامام و انا ابن عباس نقل میکند که او بعکرمه اجازت فتوی داده و اعتراف سعید بن جبیر باعلمیت او نیز
نقل میکند و می آرد که روزیکه او بمقر خود شتافت مردم گفتند مات افقه الناس و ابو الخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان
بن ابی محمد فضل الله بن محمد بن اسمعیل بن علی در شرح شمائل ترمذی گفته عکرمة بن عبد الله مولی
ابن عباس اصله بربری ثقة ثبت عالم الی ان قال فذکر الشیخ فی التقریب انه اخرج حدیثه
الائمة الستة فی صحاحهم کذا یفهم من الرقم والله اعلم والحاصل ان اکثر العلماء اختاروا ان
عکرمة ثقة و اصحاب الصحاح اخرجوا عنه الحدیث و فضائله کثیرة انتهی و از مطالعهٔ معجم الادباء یاقوت
حموی دیگر فضائل جمیله ... و شمائل پسندیده او نیز دریافت میگردد که ابو احمد حافظ گفته که بحدیث عکرمه حامد المحد

قدمای اہلسنت بعد از نام حضرت امام محمد باقر تنها هرگاه اہم شنیدی ونہایت جالست وفضل این بزرگ ریافتی
اند که از حالات حسن اعتقاد وصدق لہجه وتورع وتقدس او بکمال اختصار از زبان اکابر قوم باید شنفت
وحال او نزد آنحضرت باید دریافت که جناب او بنابر افادات یحیی بن بکیر ومصعب زبیری وعطاء الخراسانی
وابن المدینی وامام احمد بن حنبل وابو عبدالله حاکم وقاضی ابوبکر جعابی وابو علی سوانی وابن سلام والنوی
ریاشی وذہبی وعبد الحق دہلوی وابن خلکان ویاقوت حموی وکرمانی وغیر ایشان که یاد کردن اسامی جمله ایشان
دفتری باید طویل از خوارج ومبغضان جناب امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام که حب آنجناب از ضروریات
دین اسلام است بوده وخوارج مغرب شاگردان رشید جناب او بند که وقت قدوم میمنت لزوم او در مغرب این اعتقاد
اعتقاد او حرز تشبث کردند وباوصف این اعتقاد صریح الفساد او کذب بے اختلاق وافترا بر سیدنا ابن عمر وبر مولای خود ابن
عباس از راه کافر نعمتی افترا یامی بست بلکه خدا کش بهان تہمت خروج ونصب آقای خویش ملہم بود وعلی
بن عبدالله او را بسلاسل ذلت وخواری بر دروازه بیت الخلا مقید ساخته بود وبر کاذب بودن او نیز یحیی
بن سعید انصاری وعلی بن عبدالله بن عباس وابن المسیب وعطا وابراهیم بن میسره ومحمد بن سیرین وقاسم
وجناب عبدالله بن عمر تصریحات کرده اند وقاسم آن مرتبه تفضیح وتقبیح او نموده که گفته عکرمه کذاب است صبح حدیثی بیان
میکند وشام مخالفت آن مینماید وجناب ابن عمر وسعید بن المسیب او را ضرب المثل در کذب وافترا نموده
بموالی خود ارشاد میکردند که بر ما مانند عکرمه مولای ابن عباس افترا مکنید ونیز نسبت ضلال بحق سبحانه وتعالی
عما یقول الظالمون میکرد ومیگفت که حق تعالی متشابهات قرآن را نازل نکرده مگر برای اضلال وذهبی
نقل آن بهم می آید وآنرا در نهایت سوء وکمال خبث شمرده اند وبا این همه مجاهد ومناقب مسلمین او را فریب
حاجبان حرم میداشت وبپاداش همین اعمال اهل اسلام بر جنازه او نماز نکردند وعبارات کتب معتبره واسفار معتمده
حضرات اہلسنت که بنصوص صریحه برین دعاوی است حقیر در کتاب عبقات الانوار ایراد کرده ام لیکن بہر
تنشیط نظار واحراق قلوب اشرار بعض عبائر التقاطا درینجا هم ذکر کنیم پس باید دانست که ذهبی در میزان بترجمه عکرمه میفرماید
عفان ثنا وهيب قال شهدت يحيى بن سعيد الانصاري وايوب فذكرا عكرمة فقال يحيى
كذاب وقال ايوب لم يكن بكذاب جرير بن يزيد عن يزيد بن ابي زياد عن عبد الله بن الحرث قال
دخلت على علي بن عبد الله فاذا عكرمة في وثاق عند باب الحش فقلت له الا تتقي الله
فقال ان هذا الخبيث يكذب على ابي ويروى عن ابن المسيب انه كذب عكرمة

الخصيب بن ناصح ثنا خالد بن خداش شهدت حماد بن زيد في آخر يوم مات فيه فقال
احدثكم بحديث لم احدث به قط لاني اكره ان القى الله ولم احدث به سمعت ايوب
عن عكرمة قال انما انزل الله متشابه القرآن ليضل به قلت ما اسوءها عبارة وخبثها
بل انزله ليهدي به وليضل به الفاسقين فطر بن خليفة قلت لعطاء ان عكرمة يقول
قال ابن عباس سبق الكتاب الخفين فقال كذب عكرمة سمعت ابن عباس يقول
لا باس بمسح الخفين وان دخلت الغائط قال عطاء والله ان كان بعضهم ليرى ان المسح على
القدمين يجزي ابراهيم بن ميسرة عن طاوس قال لو ان عبد الله بن عباس اتقى الله وكف
عن حديثه لشدت اليه المطايا مسلم بن ابراهيم ثنا الصلت ابو شعيب قال سألت
محمد بن سيرين عن عكرمة فقال ما يسوءني ان يكون من اهل الجنة ولكنه كذاب ابراهيم
بن المنذر ثنا هشام بن عبد الله المخزومي سمعت ابن ابي ذئب يقول رأيت عكرمة وكان
غير ثقة قال محمد بن سعد كان عكرمة كثير العلم والحديث بحرا من البحور وليس يحتج
بحديثه ويتكلم الناس فيه وقال مطرف بن عبد الله سمعت مالكا يكره ان يذكر
عكرمة ولا يرى ان يروى عنه قال احمد بن حنبل ما علمت ان مالكا حدث
بشيء لعكرمة الا في الرجل يطأ امرأته قبل الزيارة رواه عن ثور عن عكرمة احمد بن ابي
خيثمة قال رأيت في كتاب علي بن المديني سمعت يحيى بن سعيد يقول حدثوني والله
عن ايوب انه ذكر له ان عكرمة لا يحسن الصلوة فقال ايوب وكان يصلي الفضل السيناني
عن رجل قال رأيت عكرمة قد اقيم قائما في لعب النرد يزيد بن هارون قدم عكرمة البصرة
فاتاه ايوب ويونس وسليمان التيمي فسمع صوت غناء فقال اسكتوا ثم قال قاتله الله لقد اجاد
فاما يونس وسليمان التيمي فما عادا اليه عمرو بن خالد المصري حدثنا خلاد بن سليمان الحضرمي
عن خالد بن ابي عمران قال كنا بالمغرب وعندنا عكرمة في وقت الموسم فقال وددت
ان بيدي حربة فاعترض بها من شهد الموسم يمينا وشمالا ابن المديني عن يعقوب
الحضرمي عن جده قال وقف عكرمة على باب المسجد فقال ما فيه الا كافر قال وكان يرى
رأي الاباضية يحيى بن بكير قال قدم عكرمة مصر وهو يريد المغرب قال فالخوارج الذين

امر حسن بصری

موثق على باب الكنيف قلت اتفعلون هذا بمولاكم فقال ان هذا يكذب على ابي وقد قال ابن المسيب لمولاه لا تكذب علي كما كذب عكرمة على ابن عباس وقال يزيد بن هارون قدم عكرمة مولى ابن عباس البصرة فاتاه ايوب السختياني وسليمان التيمي ويونس بن عبيد فبيناهو يحدثهم اذ سمع غناء فقال عكرمة اسكتوا فتسمع ثم قال قاتله الله فلقد اجاد او قال ما اجود ما قال فاما سليمان ويونس فلم يعودا اليه وعاد اليه ايوب فقال يزيد بن هارون لقد احسن ايوب الرياشي عن الاصمعي عن نافع المدني قال مات كثير الشاعر وعكرمة في يوم واحد قال الرياشي حدثنا ابن سلام ان اكثر الناس كانوا في جنازة كثير لان عكرمة كان يرى راي الخوارج وتطلبه بعض الولاة فتغيب عند داود بن الحصين حتى مات عنده سنة سبع ومائة في ايام هشام بن عبد الملك وهو يومئذ ابن ثمانين سنة حماد بن زائدة ثنا عثمان بن مرة قلت للقسم ان عكرمة مولى ابن عباس قال ثنا ابن عباس ان رسول الله صلى الله عليه وسلم نهى عن المزفت والمقير والدباء والحنتم والجر فقال يا ابن اخي ان عكرمة كذاب يحدث غدوة حديثا يخالفه عشيا يحيى بن البكاء ابن عمر يقول لنافع اتق الله ويحك يا نافع ولا تكذب علي كما كذب عكرمة على ابن عباس يزيد بن زياد قال دخلت على علي بن عبد الله بن عباس وعكرمة مقيد على باب الحش قلت ما لهذا كذا قال انه يكذب على ابي اما حسن بصری پس که از ائمه مشاهیر و ثقات نحاریر است و دلالت فضائل و محاسن او محتاج بیان نیست از ایام قتاده منقول است تابعین و توضیح و اشاره و تعلیم ندارد و علامه سیوطی در طبقات و جلال الدین دوانی نقل کرده و جناب عمر بن الخطاب در حق او گفته اللهم فقهه في الدين وحببه الى الناس فرموده و بلال بن ابی برده گفته ما رأيت احدا اشبه باصحاب محمد صلى الله عليه وسلم من هذا الشيخ يعني الحسن الى غير ذلك من المناقب المذكورة في تهذيب الكمال وتذهيب التهذيب وغيرهما من كتب الرجال حيف است که این بزرگ با این همه علو مقام و امامت انام بنابر خرافات ائمه بدنیه کافر بوده زیرا که او منکر تقدیر الهی میبالست و این مذهب نزد سنیه کفر است في تذهيب التهذيب للذهبي روى معمر عن قتادة عن الحسن قال الخير بقدر والشر ليس بقدر قلت هذه زلة واذا بلغ ما الفضل عن الحسن في القدر

۲۳۹

ومعائب ومثالب قدریه که بزعم اهل غرور مرادا زان منزهین ایزد غفور را ازقبائح وشرور اندخود دیز بتبیین مخفی ومستور نیست اندکے ازبسیار ومشتی ازخروار درا اینجا نوشته می شود درصحیح ترمذی مذکورست عن عکرمة عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صنفان من امتی لیس لهما فی الاسلام نصیب المرجیة والقدریة وفی الباب عن عمر وابن عمر ورافع بن خدیج هذا حدیث حسن غریب وابوداود درسنن خود آورده عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشهدوهم ونیز آورده عن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لکل امة مجوس ومجوس هذه الامة الذین یقولون لاقدر من مات منهم فلا تشهدوا جنازته ومن مرض منهم فلا تعودوهم وهم شیعة الدجال وحق علی الله ان یلحقهم بالدجال ودرتمهید ابوشکور مذکورست روی ان رجلا دخل علی علی بن ابی طالب کرم الله وجهه وقال اخبرنی عن القدر فقال له طریق مظلم فلا تسلکه فسکت ساعة ثم قال اخبرنی عن القدر فقال بحر عمیق لاتلجه فسکت ساعة ثم قال له اخبرنی عن القدر فقال سر الله فلا تفتشه فسکت ساعة ثم قال اخبرنی عن القدر ردا علی رضی بالسؤال فقال له اخبرنی مشیئتک مع مشیئة الله او دون مشیئة الله فتحیر الرجل فقال له علی قل نت فقال له ان قلت بان مشیئتی مع مشیئة الله تعالی فقد ادعیت المشارکة مع الله تعالی وان قلت بان مشیئتی دون مشیئة الله فقد ادعیت الالوهیة فعلمت ان مشیئاتک تحت مشیئة الله فقال الرجل تبت الی الله وقام فقال علی رضی الله عنه لاصحابه قوموا وصافحوه فانه الان اسلم ففی هذا دلیل علی ان من انکر القدر یصیر کافرا ولان النبی صلی الله علیه وسلم قال القدریة مجوس هذه الامة ان مرضوا فلا تعودوهم وان ماتوا فلا تشیعوا جنائزهم واولئک هم شیعة الدجال وحق علی الله ان یلحقهم بالدجال ولانهم انکروا النص لان الله تعالی قال وما تشاؤن الا ان یشاء الله وفیه ایضا فان قال بان الله تعالی لم یخلق الشر والکفر وذلک مخلوق غیر الله فقد اثبت صانعا وخالقا غیر الله فیکون مشرکا بالله تعالی ویکون کافرا وان قال بان الشر مخلوق الله تعالی بدون ارادته ومشیئته فقد اعتقد بان الله تعالی مجبور مکره فی تخلیقه وهذا کفر فثبت ان الکل بمشیئة الله وبارادته وقضاءه وقدره ومن انکر القدر فهو کافر بالله العظیم

۲۳

نووی در شرح صحیح مسلم گفتہ قال الامام یعنی امام الحرمین فی کتاب الارشاد فی اصول الدین وقد قال رسول اللہ صلے اللہ علیہ وسلم القدریۃ مجوس ہذہ الامۃ شبههم لتقسیمهم الخیر والشر فی حکم الارادۃ کما قسمت المجوس فصرفت الخیر الی یزدان والشر الی اهرمن ولا خفاء باختصاص هذا الحدیث بالقدریۃ و در کنز العمال مذکور ست ان اللہ عز وجل لم یبعث نبیا قبلی الا کان فی امتہ من بعدہ مرجئۃ وقدریۃ یشوشون علیہ امر امتہ من بعدہ الا ان اللہ عز وجل لعن المرجئۃ والقدریۃ علے لسان سبعین نبیا الا وان امتی لا ہمۃ مرحومۃ لا عذاب علیها فی الاخرۃ وانما عذابها فی الدنیا الا صنفین من امتی لا یدخلون الجنۃ المرجئۃ والقدریۃ ابن عساکر عن ابن معاذ صنفان من امتی لعنهم اللہ علی لسان سبعین نبیا القدریۃ والمرجئۃ الذین یقولون الایمان اقرار لیس فیہ عمل الدیلمی عن حذیفۃ و از لطائف آنست کہ ذہبی تبریۂ حسن بصری از قدریت در میزان می خواہد و میفرماید کہ از حسن ہفوۂ در قدر پدید آمدہ بود کہ قصد آن بالذات نکردہ پس تکلم کردند یعنی ائمہ سنیہ قدح او نمودند و من التفات بکلام شان حیث قال الحسن بن یسار مولے الانصار سید التابعین فی زمانہ بالبصرۃ کان ثقۃ فی نفسہ حجۃ راسا فی العلم والعمل عظیم القدر وقد بدت منہ ہفوۃ فی القدر لم یقصدها لذاتها فتکلموا فیہ فما التفت الی کلامهم لانہ لما حوقق علیها تبرأ منها محصل این کلام عجیب النظام اسلاف قاصر این مستہام نمیرسد و واضح نیست کہ معنی قصد بالذات درین مقام چیست اگر غرض او آنست کہ چون مقصودش بالذات اضلال خلق و مخالفت حق بنا بر ہفوات سلبیہ بودہ پس این ہفوہ مقصود بالذات نباشد البتہ این سخن لاجواب ست و اگر غرضش آنست کہ نفی تقدیر شرعی ہرگز قصدا و ختیار مانند ضرطہ کہ از حضرت خلیفۂ ثانی بر منبر وقت خطبہ خوانی سرزدہ بود کما ہو مذکور فی المحاضرات للراغب الاصفہانی از زبانش بر آمدہ پس این وصفیکہ دعوی بے دلیل و محض خرص و تخمین بلکہ با نا ہمہ ذیان مجانین تکذیب او ست آنچہ خودش در تہذیب از ایوب نقل کردہ حیث قال بعد العبارۃ السابقۃ قال حماد بن زید عن ایوب قال کذب علے الحسن ضربان من الناس قوم رایهم القدر لینفقوا فی الناس بالحسن وقوم فی صدورهم بغض لہ وانا نازلتہ فی القدر غیر مرۃ حتی خوفتہ بالسلطان فقال لا اعود فیہ بعد الیوم وقال ایوب ولا اعلم احدا یستطیع ان یعیب الحسن الا بہ وقد ادرکت

۱۳۲

الحسن والله فیما یقوله ازین عبارت واضحست که بیچاره ایوب چندبار جنگ و پیکار با حسن علی انبار
دامرا قرار کرده و جناب شان از آن دست بردار نشدند بلکه بتنبیه او و اصرار بران ورزیدا تا آنکه هرگاه ایوب تخویف
بمواخذه سلطان و عذاب و هوان اینها کرد بخوف فضیحت دنیا گفت که بعد الیوم عود بآن نخواهم کرد پس اگر
با وصف این اهتمام و اصرار که مستعد نزال و جنگ و جدال دران امر گردید نیز آنرا بی قصد جاری در زبان
ازین بزرگان محض بهتانست که وقوع جنگ جدل را بلا قصد عارفین از راه مباهتت و سفسطه وا می نمایند
اگر این قیل و قال و نزال و جدال را هم بی قصد گویند بعید نیست که زبان شان نیز گویا باقی باشد اینکه جناب ایوب او
ازین عقیده تبری نموده و خلاف این عقیده نصوص عدیده ازو منقول شده کما اورده الذهبی پس
آنهم دافع طعن نمی تواند شد زیرا که نزد اهلسنت توبه کسیکه قائل بقدر باشد مقبول نیست چنانچه از تفسیر عزیزی
هم واضحست و چون حسن بصری هم قائل بقدر بوده کما فی صحیح البخاری قال الحسن القدریة الی یوم القیمة
پس توبه حسن بصری هم مقبول حضرات سنیه نباشد و اگر بالفرض رجوع و توبه حسن ازین اعتقاد ثابت
شود و مقبول هم شود باز هم کار سنیه اصلا بوجه حل اشکال نمی تواند زیرا که هرگاه مذاهب خواطف باختراع روایات
ابو البجار بوده که وبا از حال مستقیم و صحیح المذهب بوده بجهت فساد عقیده اش در آخر بلحاظ طعن و تشنیع
بنماید و آنرا بجهت و شناعت و فظاعت و نکارت مرتبه نه می بینند که مثل طلوع شمس از مغرب بلا فصل
باب توبه مسدود دارند پس همچنین روایت از حسن بصری واضح نیست که مظالم ابتداء او که بعضی از زمان ها
العقیده و بی ایمان بوده تضییع بلاسلام بلا فشت و عالم موجب سعی بعض قدریت می افراخت که در بعض اوقات
صحیح المذهب باشد موجب انعکاس این طعن و تشنیع خواهد بود و نیز حسن بصری تدلیس بکثرت میکرد چنانچه
در میزان الاعتدال ذهبی مذکورست ثم کان الحسن کثیر التدلیس انتهی و در تقریب ابن حجر عسقلانی مذکورست
الحسن بن ابی الحسن البصری واسم ابیه یسار بالتحتانیة والمهملة الانصاری مولاهم
ثقة فقیه فاضل مشهور فکان یرسل کثیرا و یدلس قال البزار کان یروی عن جماعة
لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا یعنی قومه الذین حدثوا و خطبوا بالبصرة
و فضل بن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته الحسن البصری هو ابن ابی الحسن واسمه یسار بالتحتانیة
والمهملة الانصاری مولاهم ثقة فقیه فاضل مشهور وکان یرسل کثیرا و یدلس قال البزار
کان یروی عن جماعة لم یسمع منهم فیتجوز و یقول حدثنا و خطبنا یعنی قومه الذین حدثوا

حدثوا وخطبوا بالبصرة در تهذیب التهذیب ابن حجر عسقلانی مذکور ست و قال ابن المدینی سمعت یحیی یعنی القطان قیل له کان الحسن یقول سمعت عمران بن حصین قال اما عن ثقة فلا وقال ابن المدینی و ابو حاتم لم یسمع منه ولیس یصح ذلک من وجه یثبت و ابن حجر عسقلانی در شرح نخبة الفکر تصریح کرده بآنکه تدلیس بصیغه صریحه کذب ست حیث قال ومتی وقع التدلیس بصیغة صریحة کان کذبا و ملا علی قاری در شرح الشرح نخبة الفکر در بیان صیغه صریحه گفته وهی لفظة اخبرنی او حدثنا و سمعت و بنابر ارشاد علامه نقاد ابن الجوزی مدلسین از اصحاب تلبیس ابلیس ست حیث قال فی کتاب تلبیس ابلیس و من تلبیس ابلیس علی علماء المحدثین روایة الحدیث الموضوع من غیر ان یبینوا انه موضوع وهذا خیانة منهم علی الشرع و مقصودهم تنفیق احادیثهم و کثرة روایاتهم وقد قال النبی صلی الله علیه وسلم من روی عنی حدیثا یری انه کذب فهو احد الکاذبین و من هذا الفن تدلیسهم فی الروایة فتارة یقول احدهم فلان عن فلان او قال فلان عن فلان یوهم انه سمع منه و لم یسمع و هذا قبیح لانه یجعل المنقطع فی مرتبة المتصل و حافظ ابو زکریا یحیی بن شرف النووی الشافعی در شرح صحیح مسلم گفته التدلیس قسمان احدهما ان یروی عمن عاصره ما لم یسمع منه موهما سماعه قائلا قال فلان او عن فلان او نحوه و ربما لم یسقط شیخه و اسقط غیره ضعیفا او صغیرا تحسینا لصورة الحدیث و هذا القسم مکروه جدا ذمه اکثر العلماء و کان شعبة من اشدهم ذما له و ظاهر کلامه انه حرام و تحریمه ظاهر فانه یوهم الاحتجاج بما لا یجوز الاحتجاج به و یتسبب ایضا الی اسقاط العمل بروایات نفسه مع ما فیه من الغرور ثم ان مفسدته دائمة و بعض هذا یکفی فی التحریم فکیف باجتماع هذه الامور و نیز سابقا از عبارت حیوة الحیوان دریافتی که حسن بصری تجویز لعب شطرنج می نمود و فضائح و قبائح این لعب شنیع و فعل فظیع بسیار ست که هر یکی از ان برای قدح و جرح و توهین و تقبیح کفایت میکند فکیف باجتماعها مگر سابقا بنص احادیث ندریافتی که لاعب شطرنج ملعون ست و نظر کننده بسوی آن مثل اکل لحم خنزیر ست و نیز از اسلام کردن بر لاعبین شطرنج بلکه از رد اسلام ایشان هم نهی وارد شده و نیز مرویست که اصحاب شاه یعنی شطرنج در نار اند و برای خدا تعالی در هر روز سه صد و شصت نظر رحمت ست مگر بسوی صاحب شاه یعنی شطرنج نظر نمیکند و او را درین نظر نصیبی نیست و نیز وارد شده که نزد شطرنج از میسر ست و هر که لعب آن میکند و بعد از ان نماز خواند مثل کسی ست که وضو به قیح و خون خوک کند الی غیر ذلک مما سمعت و تسمع فیما بعد ان شاء الله تعالی و نیز آنفا دریافتی که حسن بصری نسبت معصیت بحضرت یوسف کرده ناسبین معصیت بحضرت یوسف بالبداهة باد شهادت الهی می باشند و حسب افاده امام رازی بشهادت عقل و نقل بدتر از ابلیس

و باوصف تلمذ و فائق بر او در سفاہت و خسارت و شقاوت و ضلالت می باشند و اگر کدامی مبتلا
عصبیت و عناد را اینہمہ کافی و بسند نباشد و از رسوخ حسن اعتقاد در خدمت حسن بصری باز نگردد
ناچار خفیر سندی بسکت صریح در کفر و فساد مذہب حنابلہ وارد کنم و قفل خموشی بر لبہا ہرزہ درایان
متعصبین زنم و بمقتضای عیان را چہ بیان واضح گردانم کہ کفر و فساد مذہب او محتاج بحشتم مونث استدلال
کہ خود اہل حدیث تصریح فرمودہ اند کہ ہر کسیکہ بر مذہب این بزرگ باشد کافر ست چنانچہ علامہ
عبد العزیز بن احمد بن محمد البخاری شارح اصول بزدوی کہ جناب مخاطب ناداتی او را در مسلک اہل
علاق نفیس انگاشتہ بمساعی جمیلہ او در بارہ حمایت امام اعظم دست انداختہ و کفوی کہ در کتاب اعلام الاخیار
بمدح او گفتہ الشیخ الامام العلامۃ فی الفروع والاصول الخ تصریح کردہ باینکہ بسیاری از اصحاب حدیث قبول
قبول کردہ اند روایات اسلاف را مثل حسن و قتادہ و عمرو بن عبید را با وصفیکہ حال مذہب ایشان می دانستند
و تکفیر قائلین بقول اینها می نمودند و ہمینی نص فرمودہ اند چنانچہ در کشف الاسرار کہ بتصحیح کفوی در کتاب
اعلام از جملہ تصانیف مقبولہ او ست مسطور باید و کثیر من اصحاب الحدیث قبلوا روایۃ سلفنا کالحسن
و قتادۃ و عمرو بن عبید مع علمہم بمذہبہم و اکفارہم من یقول بقولہم و قد نصوا علی
ذلک انتہی انصاف این بزرگ دیدنی ست کہ چسان بکشف عورات ائمہ خود پرداختہ اسرار
ایشان را بر ملا انداختہ و واضح ساختہ کہ اسلاف مثل حسن بصری وغیرہ فاسد المذہب و قائل باقوال کفر و زندقہ
و الحاد بودند کہ ہر کسیکہ بقول ایشان قائل باشد نزد اصحاب حدیث کافر ست چنانچہ نص بر آن کردہ اند
پس للہ الحمد و المنۃ کہ کفر و بیدینی و زندقہ و الحاد حسن بصری و دیگر اسلاف سنیہ بزبان ائمہ قوم ثابت شد
اما عطاء بن ابی رباح کہ شیخ امام اعظم و استاد مرشد ائمہ حضرات ابو حنیفہ کوفی ست و نسبت برامی فضل و فخار او
کہ امام اعظم در حق او فرمودہ کہ ما رایت فیمن لقیت افضل من عطاء ابن ابی رباح کما فی تحصیل الکمال وغیرہ
و ذہبی در تقسیم المیزان مسطور باید عطاء ابن ابی رباح سید التابعین علما و عملا و اتقانا فی زمانہ بمکہ
یروی عن عائشۃ و ابی ہریرۃ و الکبار و عاش تسعین سنۃ او ازید کان حجۃ اماما کبیر الشان
اخذ عنہ ابو حنیفۃ و قال ما رایت مثلہ انتہی عجب ست کہ این بزرگ دین و ایمان ایشان نسبت می اندازد
و تجویز لعب شطرنج بساخت چنانچہ دمیری در حیوۃ الحیوان نقل کردہ و قد سبق عبارتہ فی قدح ابی ہریرۃ
فالتذکر و فضائح و معائب و قبائح و مثالب شطرنج ہر چند سابقا بعرض عرض آمدہ لیکن در اینجا بار منقول میشود

فی کنز العمال ملعون من لعب بالشطرنج والناظر الیها کالآکل لحم خنزیر عبد بن حمید
والروبانی وابن حزم عن حبة بن مسلم فیه ایضا ملعون من لعب بالشطرنج الدیلمی عن انس فیه ایضا
اذا مررتم بهولاء الذین یلعبون بهذه الازلام والشطرنج والنرد وما کان من هذه فلا تسلموا
علیهم وان سلموا علیکم فلا تردوا علیهم الدیلمی عن ابی هریرة وفیه ایضا الا ان اصحاب الشاه
فی النار الذین یقولون قتلت والله شاهک الدیلمی عن ابن عباس ان لله تعالی فی کل یوم
ثلاثمائة وستین نظرة لا ینظر فیها الی صاحب الشاه یعنی الشطرنج الدیلمی عن واثلة وفیه
ایضا ان لله تبارک لوحا ینظر فیه فی کل یوم ثلاثمائة وستین نظرة یرحم بها عباده
لیس لاهل الشاه فیها نصیب الخرائطی فی مساوی الاخلاق عن واثلة فیه ایضا عن
علی النرد والشطرنج من المیسر ش و ابن المنذر و ابن ابی حاتم ق وفیه ایضا من لعب بالمیسر ثم قام
یصلی فمثله کمثل الذی یتوضأ بالقیح ودم الخنزیر فیقول الله لا یقبل له صلواة طب عن ابی
عبد الرحمن الخطمی وفیه ایضا عن علی انه مر علی قوم یلعبون بالشطرنج فوثب علیهم فقال
اما والله لغیر هذا خلقتم ولولا ان تکون سنة لضربت بها وجوهکم ق کر عن علی انه مر
علی قوم یلعبون الشطرنج فقال ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون لان یمس احدکم جمرا
حتی یطفی خیر له من ان یمسها ش وعبد بن حمید و ابن ابی الدنیا فی ذم الملاهی و ابن المنذر
و ابن ابی حاتم ق عن علی قال لا تسلم علی اصحاب النردشیر والشطرنج کر و ایضا فیه یاتی علی
الناس زمان یلعبون بها ولا یلعب بها الا کل جبار و الجبار فی النار یعنی الشطرنج ولا یوقر فیه
الکبیر ولا یرحم فیه الصغیر ویقتل بعضهم بعضا علی الدنیا قلوبهم قلوب الاعاجم والسنتهم
السنة العرب لا یعرفون معروفا ولا ینکرون منکرا یمشی الصالح فیهم مستخفیا اولئک شرار خلق الله
لا ینظر الله الیهم یوم القیمة الدیلمی عن علی از ین احادیث که اساطین دین ازحضرات نقل کرده اند ثابت میگردد
که مرتکب شطرنج ملعون و فاسق و مردود و مارق سنت و سلام کردن براو بلکه رد سلام او ممنوع و مستوجب
دخول نار و موسوم بغضب پروردگار که حق تعالی نظر سوی او نمی کند و از عاکفین تماثیل است و وزیر
جبار ست و جبار در نار ست و نیز از جملهٔ انکسانی ست که قلوب ایشان قلوب اعاجم ست و معروف را نمی شناسند
و منع از منکر نمی کنند و شرار خلق الله اند که حقتعالی نظر بایشان نمی کند نیز روز قیامت و هرگاه امر او و ثبتا

ذکره و بان علی الشهوة و النحیب
بغایته الالطاف الغریبین
بالاکابر الیستعف
بانیه الارعاف و العصیبین
الغیر المعصیین ان کان
الشهید ان الی علی فی التعقیب
من الحق و الاصداق علی
حبان النیبیین علی النبی
ما ابی فاقسم ربی لبیک
و الالطاف الاحباب الاهی
العاصی
الالباب و یجتنب
البیج عن المعین
خوانگاه الواعین
العابدین
اما امر السابقین
الساعین ما ابا
وسلام علیه و علی ابائه
۲۳۵
الطاهرین و الائمة
تدبرین ان تقسم القرآن بالرای
ثم نسبته الی رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم
السموات تنشق منه الارض
و تخر الجبال

برای مجرد مرتکب لعب شطرنج ثابت میشود برای مجوزان که بالاولی مع شی زائد محقق خواهد شد و صاحب
صواقع هم بآن بی باکی اقرار شناعت شطرنج و ورود احادیث بحرمت آن کرده و از غایت وقاحت
باوصف تجویز اکابر ائمه سنیه آنرا نسبت تجویز آن باهلسنت از مکاید و افتراءات شیعه قرار داده چنانچه
در مکاید خود گفته الثلثون والمائة طعنوا اهل السنة بانهم یجوزون اللعب بالشطرنج فانه
یخادع به امر قحبان وهو افتراء فان اللعب بالشطرنج حرام عند ابی حنیفة ومالک
واحمد علی الصحیح وورد فی حرمته احادیث واثار وعند الشافعی فی القول الاول مکروه
بشرط عدم اخراج الصلوة عن وقتها واخلال تحفظ الواجبات بواسطة الاشتغال به
وان یخلو عن القمار وان لا یصیر سببا للنزاع والکذب وان لا یکون اسبابه مصورة
بصورة الحیوانات فان فقد شیء من هذه الشروط صار حراما وبالاصرار یصیر کبیرة
کذا فی الاحیاء وقد صح عن الشافعی انه رجع الی قول الائمة الثلثة نص علیه الامام
ابو حامد الغزالی فی اللعب کله حرام عند اهل السنة الخ فظهر من هناک ان عطاء بن
ابی رباح کان بعیدا عن الفضل والصلاح مهجورا عن الرشد والفلاح منحازا عن جبلة مغانم
الارباح منهمکا فی الضلال والفسق والطلاح حیث جوز ما یلعن علی مرتکبه بالغداء
والرواح و نیز عطا نهی عن المنکر را که واجب موکد ست ترک میساخت که بدعت منکره خالد بن عبد الله
قسری را که در مکه مشرفه ابتداع کرده حاضر میشد و ملاحظه میکرد و بانکار آن نمی پرداخت علامه عمر بن فهد مکی
که فضائل جلیله و مناقب عظیمه او سابقا شنیدی در کتاب اتحاف الوری در سنه ثلث و تسعین گفته
وقد فعل خالد بن عبد الله القسری بمکة المشرفة افعالا من غیر معرفة للسنة التی فعل فیها فاحببت
ذکر ذلک هنا لئلا یخلو منه هذا الکتاب فمن ذلک ان الناس کانوا یقومون قیام شهر رمضان
فی اعلی المسجد ترکز حربة خلف المقام بربوة فیصلی الامام خلف الحربة والناس وراءه فمن اراد
صلی مع الامام ومن اراد طاف و رکع خلف المقام فلما ولی خالد بن عبد الله القسری مکة
لعبد الملک بن مروان وحضر شهر رمضان امر خالد الائمة ان یتقدموا فیصلوا خلف المقام
وادار الصفوف حول الکعبة وذلک ان الناس ضاق علیهم اعلی المسجد فادارهم حول الکعبة
فقیل له یمنع بذلک الناس من الطواف قال فانا امرهم یطوفون بین کل ترویحتین بطواف

سبعاً فامرهم فتفصلوا بين كل ترويحتين فقيل له فانه يكون في مؤخر الكعبة وجوانبها من لا يعلم
بانقضاء طواف الطائفين من فصل وغيره فيتهيأ للصلوٰة فامر عبيد الكعبة ان يكبروا حول الكعبة
ويرفعوا اصواتهم في الطواف بالتكبير فاذا بلغوا الركن الاسود في الطواف السادس سكتوا فيكون ذلك
اعلاماً للناس ان الطواف على انقضاء فيتهيأ من في الحجر ومن في جوانب المسجد من مصل وغيره كان يخفف صلوته
ثم يعود الطائفون للتكبير حتى يفرغوا من السبع ثم يقوم مناد فينادي الصلوٰة رحمكم الله ولا تنقضي
صلوتهم حتى يطلع الفجر وكان على جبل ابن قبيس ربية يرقب طلوع الفجر للمستحرين فاذا بان له نادى
امسكوا رحمكم الله وكان عطا ابن ابي رباح وعمرو بن دينار ونظراؤهم من العلماء يحضرون ذلك
فلا ینکرونه واگر اسولی همت قاصر ابن تاویل وتوجیه بکار رود حرف تقیه وخوف بر زبان آرد پس اتقادات
صاحب نواقض وتشنیعات شاه عبدالعزیز بلکه خرافات جناب مخاطب نحریر که تقیه را بنفاق موسوم ساخته
دنبالش میگزارد و عطا بن ابی رباح را از زمره فجار و فساق بس ساخته بجرگه اهل کفر ونفاق می آرد ونیز عطا
بن ابی رباح در اخذ روایات واحادیث که مدار دین وایمان امریست نهایت مهتم بالشان چنان تساهل
ودرین امر اعظم وخطب افخم که اهل علم وفضل را غایت سعی واحتیاط درا لسنت چندان متغافل بود که احادیث را
از هر کس وناکس میگرفت واکثر الطرق ارسال روایت میکرد وازینجاست که حضرت ابن المدینی ارشاد کرده
که عطا اخذ میکرد از هر قسم مرسلات مجاهد زیاده درست است بسوی من از مرسلات عطا وحضرت امام احمد
بن حنبل فرموده که در مرسلات اضعف از مرسلات حسن وعطا ابن ابی رباح نیست که این هر دو اخذ میکردند
از هر کس سیوطی در تدریب الراوی شرح تقریب النواوی گفته تکلم الحاکم علی مراسیل سعید فقط
دون سائر من ذکر معه ونحن نذکر ذلک فمراسیل عطا قال ابن المدینی کان عطا یاخذ
من کل ضرب مرسلات مجاهد احب من مرسلاته بکثیر قال احمد بن حنبل مرسلات سعید
بن المسیب اصح المرسلات ومرسلات ابراهیم النخعی لا باس بها ولا فی المرسلات اضعف
من مرسلات الحسن وعطا بن ابی رباح فانهما کانا یاخذان من کل احد وذهبی در میزان الاعتدال
گفته قال یحیی القطان مرسلات مجاهد احب الینا من مرسلات عطا بکثیر کان عطا
یاخذ من کل ضرب وقال احمد لیس فی المرسل اضعف من مرسل الحسن وعطا کانا یاخذان
عن کل احد ازینجا بنابر تشنیعات غلیظه وتهجینات شدیده امام الائمه سند مسلم بن الحجاج بروایت

احادیث غیر صحیحه و اخذ از غیر معتمدین و موثوقین که سابقاً شنیدی ثابت شد که عطا بن ابی رباح که اقتصار بر اخذ از ثقات میکرد و از غیر معتمدین احادیث گرفته بطریق ارسال روایت می نمود نزد مسلم بن الحجاج سالک مسالک اعوجاج و منحرف از سوی منهاج بود که امری را که بر او لازم بود اعنی طرح احادیث ضعیفه و اقتصار بر اخبار صحیحه مشهوره که ثقات معروفین بصدق و امانت نقل کرده باشند ترک میکرد و باین صنیع شنیع مرتکب اثم و غش باعوام مسلمین میگردید و نصیبی از علم نداشت می باید که او را بجرگه جهلا اندازند و از اهل علم و فضل خارج سازند علاوه برین همه محمد بن عبد الرحیم از علی بن مدینی می آرد که ابن جریج و قیس بن سعد عطا را ترک کرده اند که ذهبی برای حفظ و صیانت آبروی ائمه خود ترک نه بر کرده ترک را بمعنای آخر از پیش خود تراشید قلوب اهل انصاف و فضل و علم خراشید در میزان الاعتدال میفرماید مروی محمد بن عبد الرحیم عن علی بن المدینی قال کان عطا بآخره قد ترکه ابن جریج و قیس بن سعد قلت لم یعن الترک الاصطلاحی بل عنی انهما بطلا الاکثار عنه و الا فعطا ثبت رضی رحمه الله و بر عاقل بصیر مخفی نیست که هرگاه ارباب رجال میگویند ترک فلان فلانا متبادر از آن همین می باشد که فلانی فلانکس را قابل و لائق اخذ روایت گذاشته پس لفظ ترک درین معنی از قبیل دیگر منقولات اصطلاحیه در معانی منقول الیها گردیده که معنای حقیقی آن همین ست و اراده خلاف آن را دلیلی باید و هو مفقود فی هذا المقام فلا بد ان یراد منه ما یتبادر الی الافهام **و اما عطای ثانی** یعنی ابن ابی مسلمه خراسانی پس باین عنوان منظر بین بادیه پیمای حیرانی در کتب رجال حاضره طرفنانی نرسیده عجب نیست که غرض سیوطی ذکر عطا بن ابی مسلم خراسانی باشد که علی یافی فتح الباری و غیره مصنف تفسیر قرآنی ست حال زهد و عبادت و فضل و جلالت او بر ناظر تحصیل الکمال و دیگر کتب رجال غیر مخفی ست شیعه شمه از فضائلش علی یافی تحصیل الکمال نقل میکند و می گوید انا کنا نغزو معه فیحیی اللیل صلوة الا نومة السحر و فیه ایضا نقلا عن التهذیب فی حقه قال یحیی ثقة و قال ابو حاتم صدوق و قال النسائی لیس به باس و قال الدارقطنی ثقة فی نفسه انتهی و از ملاحظه میزان ظاهر ست که معنی ورا از کبار علما میداند و یعقوب بن شیبه او را ثقه و صاحب سداد و معروف بتقوی و جهاد و امی نماید با این همه جلائل اوصاف محموده و عوالی صفات مستوده عقیلی ورا در ضعفا میشمارد و او را مفتری و دروغ گو میداند و همچنین ابن حبان او را در کتاب ضعفا مذکور میسازد و احتجاج را باو باطل می داند و بخاری هم بتضعیفش می پردازد و کاذب و مفتری بودن او از سعید بن المسیب می آرد فی المیزان

فی ترجمته وذکره العقیلی فی الضعفاء منتسبا بهذه الحکایة التی رواها ابن بلال عن ابی
حدثنی القسم بن عاصم قلت لسعید بن المسیب ان عطاء الخراسانی حدثنی عنک ان النبی
صلی اللہ علیه وسلم امر الذی واقع اهله فی رمضان بکفارة الظهار فقال کذب ما حدثته
انما بلغنی ان النبی صلی اللہ علیه وسلم قال له تصدق تصدق وذکره البخاری عطاء الخراسانی
فی الضعفاء فروی له هذا عن سلیمان بن حرب عن حماد احمد بن حنبل ثنا عفان ثنا همام انا
قتادة ان مجاهدا وعونا حدثاه انهما قالا لسعید ان عطاء الخراسانی حدثنا عنک فی الذی
واقع باهله فی رمضان فامره النبی صلی اللہ علیه وسلم ان یعتق رقبة فقال کذب عطاء انما
قال له تصدق تصدق قال ابن حبان فی الضعفاء اصله من بلخ وعداده فی البصریین
وانما قیل له الخراسانی لانه دخل خراسان اقام بها مدة طویلة ثم رجع الی العراق فنسب الی
خراسان کان من خیار عباد اللہ غیر انه کان ردی الحفظ کثیر الوهم یخطی ولا یعلم فیحمل عنه
فلما کثر ذلک فی روایته بطل الاحتجاج به ونیز درمیزان گفته قال الترمذی فی کتاب العلل قال محمد بن
البخاری لا اعرف لمالک رجلا یروی عنه مالک یستحق ان یترک حدیثه غیر عطاء الخراسانی
قلت ما شانه قال عامة احادیثه مقلوبة انتهی وسمعانی در انساب نیز حکم به بطلان احتجاج بعطا نموده حیث قال فی
نسبة الخراسانی فی ترجمته وکان من خیار عباد اللہ غیر انه کان ردی الحفظ کثیر الوهم یخطی ولا یعلم
فیحمل عنه فلما کثر ذلک فی روایته بطل الاحتجاج به اما رفیع ابو العالیه که جامع فضائل عالیه و حاوی
محامد غالیه بوده در اجله تابعین ثقات وعمده رواة اثبات معدود تا آنکه شیخ عبد الحق دهلوی
در تحصیل الکمال نقل کرده که او سه مرتبه قرآن را بر حضرت خلیفه ثانی برخوانده و در دنیا زاهد و بی رغبتی
داشت و بادای پنج وشصت حج پرداخت حیث قال فی ترجمته قالت حفصة بنت سیرین
سمعته یقول قرأت القرآن علی عمر ثلاث مرات وزهد فی الدنیا وحج خمسا وستین حجة انتهی
وابو بکر بن ابی داود میگوید که بعد صحابه کسی اعلم از ابو العالیه نبود چنانچه یافعی در مرآة الجنان
می گوید ابو العالیة رفیع بن مهران الریاحی مولاهم البصری المقری المفسر وقد
دخل علی ابی بکر وقرأ القرآن علی ابی قال ابو العالیة کان ابن عباس یقعدنی علی السریر
وقریش اسفل قال ابوبکر بن ابی داود لیس احد بعد الصحابة اعلم بالقرآن من ابی العالیة

وبعده سعید بن جبیر وسیوطی در تدریب گفته وقال ابوبکر بن ابی داود لیس احد بعد الصحابة اعلم بالقرآن
من ابی العالیة وبعده سعید بن جبیر با وصف این فضائل حمیده وفواضل عدیده قادحان وخورده
گیران ومتجسسین عیوب بزرگان که ناقدین رجال حضرات اهل سنت باشند شیوه روافض اختیار کرده
قیل وقال درباره چنین عالم باکمال دارند چنانچه ذهبی در میزان ترجمه او گفته قال ابن عدی تکلم فیه
من اجل حدیث الضحک فی الصلوة انتهی بلکه امام شافعی حدیث او را بکلام بلاغت نظام که رعایت
تجنیس هم در آن بکمال لطافت ادا فرموده ساقط از اعتبار و داخل جمله حکایات وخرافات انگاشته گفته نموده
حدیث ابی العالیة الریاحی ریاح واگرچه ذهبی بتاویل این کلام پرداخته دو دست و قلم را در حفظ ناموس
ائمه خود برنجه انداز دلیکن سعی او بجای نمیرسد زیراکه سمعانی در انساب تصریح کرده باینکه جناب شافعی در حق
رفیع ورود ایات او رای بد داشت حیث قال فی ترجمة فی نسبة الریاحی کان الشافعی سیئ الرای فیه وفی روایاته
انتهی وفخر الدین رازی در کتاب ترجیح مذهب شافعی گفته واستدلوا علی ضعف حرام بن عثمان
بقول الشافعی حدیث حرام کاسمه حرام وحدیث الریاحی ریاح ومن روی عن ابی بکر
البیاضی بیض الله عینیه ولما ثبت ان العلماء رجعوا الی فتواه فی الجرح والتعدیل علمنا
ان تقدمه فی علم الحدیث کان معروفا مسلما فیما بین الناس وابن سیرین که از اعاظم ائمه سنیین
وافاضل تابعین موثقین است بآن مرتبه در تهجین وتوهین ابوالعالیه کوشیده که صراحةً ارشاد فرموده که از
هر کسی که خواهی روایت حدیث کن مگر از ابوالعالیه یعنی از و روایت نباید نمود در عنایه شرح هدایه بعد ذکر حدیث
لا وضوء علی من نام قائما او قاعدا او راکعا او ساجدا انما الوضوء علی من نام مضطجعا الخ مذکور است فان قیل هذا
الحدیث غیر صحیح لان مداره علی ابی العالیه وهو ضعیف عند النقلة روی عن ابن سیرین
انه قال حدث عمن شئت الا عن ابی العالیة فانه لا یبالی ان یروی عن کل احد الخ
غالباً فاضل مخاطب که رسوخ اعتقادش در خدمت ابن سیرین الی غیر النهایه است که محتاج به بیان نبوده باشد در اینجا هم
اقتدا بافاده او فرماید وگوش باصغای نزهات صاحب عنایه که از راه عنایت بحال ابی العالیه بمقابله کلام
متین ابن سیرین بعد این وارد کرده ننهد حرف او را در جنب ارشاد باسداد چنین امام عظیم الشان را بمقام قبول نه بود فضائل
فاخره ومناقب باهره ابن سیرین بتتبع مستغنین کتب رجال سنیین مخفی نخواهد بود عبد الحق دهلوی در رجال مشکوة گفته محمد بن سیرین ابوبکر البصری
احد الاعلام کان فقیها عالما فاضلا زاهدا ورعا محدثا من مشاهیر التابعین وفضلائهم ثقة حجة حافظا متقنا یعبر الرؤیا کثیر العلم

استقصاء الافحام جلد ثانی ص ۲۴۳

اما ضحاک بن مزاحم که نزد سنیه بلا مزاحمت مزاحم حائز شرائف مکارم و از عمده مفسرین اعاظم و زبده
مشیدان معالی معالم بوده سیوطی او را از قدمای مفسرین می‌شمارد و او را همپایه دیگر اکابر تابعین میداند
و امام احمد بن حنبل او را ثقه و مامون دانسته و یحیی بن معین و ابوزرعه بتوثیق او پرداخته کما فی میزان
الاعتدال وغیره من کتب الرجال و در ترویج معالم دین و تعلیم و تربیت اطفال مسلمین آنقدر اهتمام و عنایت
داشت که در مکتب او سه هزار کودک بودند و چون از کثرت شان در مانده میشد بر خری سوار شده بر الصبیان
دوره میکرد کما هو مذکور فی تاریخ الیافعی حیث قال فیه الضحاک بن مزاحم الهلالی صاحب التفسیر
فقیه مکتب عظیم فیه ثلثة الاف صبی و کان یرکب حمارا و یدور علیهم اذا اعیی و ابن حجر
عسقلانی هم مدح او مینماید چنانچه در تقریب گفته الضحاک بن مزاحم الهلالی ابوالقاسم و ابو محمد الخراسانی
صدوق الخ با اینهمه جلالت قدر و رفعت فخر یحیی بن سعید که امام سنت اجل و مقتدای
نبیل و در رجال مشکوة شیخ عبدالحق دهلوی در حقش گفته امام کبیر ثقه حافظ عالم عارف بالحدیث
مشهور مکثر و کان راسا فی العلم و العمل و قال ابن المدینی ما رایت اعلم بالرجال منه
و لا اعلم بصواب الحدیث و الخطاء من ابن مهدی فاذا اجتمعا علی ترک حدیث رجل
ترکت حدیثه و اذا حدث عنه احدهما حدثت عنه و قال مرة لم ار احدا اثبت من
القطان و قال ابن معین قال ابن مهدی لا تری عینک مثل یحیی القطان و قال احمد ما رایت
مثله و قال بندار امام اهل زمانه یحیی القطان اختلفت الیه عشرین سنة فما اظن
انه عصی الله قط انتهی بتضعیف او می پردازد چنانچه در میزان مذکورست قال یحیی بن سعید
الضحاک ضعیف عندنا و ابن عدی هم او را از ضعفا میشمارد و در روایاتش نظر دارد فی المیزان قال
ابن عدی الضحاک بن مزاحم انما عرف بالتفسیر فاما روایاته عن ابن عباس و ابی هریرة
و جمیع من روی عنه ففی ذلک کله نظر و شعبه هم ضحاک را ضعیف میگوید چنانچه در کاشف
ترجمه او گفته و قال شعبة کان عندنا ضعیفا انتهی بلکه خود سیوطی در ذکر مصنفات خود تضعیف
ضحاک که در اتقان او را [illegible] یعنی از جمله اخیار تابعین و قدمای مفسرین شمرده
کرده نقل می سازد چنانچه در لآلی مصنوعه فی الاحادیث الموضوعه بعد ذکر حدیثی از ضحاک از ابن عباس
در شان نزول آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا الآیة نقلا عن ابن الجوزی [illegible] الضحاک

ولم یسمع من ابن عباس اما عطیه پس گو نزد سیوطی و دیگر سنیه حاوی فضائل سنیه و جامع محامد
جلیله و حائز محامد علیه باشد و چه‌سان چنین نباشد که او را از قدمای مفسرین محسوب می‌شمارند و از حاملین
اسرار دین مبین پندارند لیکن نزد ناقدین فن رجال این بزرگ هم مقدوح و مجروح است و اکثری از ائمه نقاد و اعلام امجاد
پرده ناموس او را دریده خط تضعیف و توهین بر ناصیه او کشیده اند چنانچه از مطالعه میزان الاعتدال ذهبی
ظاهر است که عطیه عوفی اگرچه تابعی شهیر است لیکن ضعیف است و ابوحاتم گو کتابت حدیثش را جائز دیده رفع
اما از تضعیف او دست برنمی‌دارد و سالم مرادی نیز او را سالم از جرح و قدح نمی‌گذارد و مراد او طاعنین تابعین
صالحین همان قبیل بر می‌آرد که او را منسوب بتشیع می‌سازد و بهیچ تهم در او کلام می‌نماید و یحیی گو یکبار او را بوصف
صالح می‌ستاید لیکن این اعتبار را نشاید که بار دیگر تضعیفش می‌نماید و بنقل ابن مدینی می‌فرماید که عطیه و
ابوهارون و بشر بن حرب نزد من برابر اند و امام احمد بن حنبل می‌فرماید که عطیه ضعیف الحدیث است
و نزد کلبی می‌آمد و از او اخذ تفسیر می‌کرد و تدلیس می‌نمود که کلبی را بکنیت ابی سعید تعبیر می‌کرد و می گفت
قال ابوسعید و بآن ایهام این معنی می‌نمود که ابوسعید خدری چنین فرموده و نسائی و جماعتی دیگر هم بر ضعف او
نص کرده اند و هذه عبارة المیزان عطیة بن سعد العوفی الکوفی تابعی شهیر ضعیف عن ابن
عباس و ابی سعید و ابن عمر و عنه مسعر و حجاج بن ارطاة و طائفة و ابنه الحسن قال ابوحاتم
یکتب حدیثه ضعیف و قال سالم المرادی کان عطیة یتشیع و قال ابن معین صالح و قال
احمد ضعیف الحدیث و کان هشیم یتکلم فی عطیة و روی ابن المدینی عن یحیی قال عطیة و
ابوهارون و بشر بن حرب عندی سواء و قال احمد بلغنی ان عطیة کان یاتی الکلبی فیاخذ عنه
التفسیر و کان یکنیه بابی سعید فیقول قال ابوسعید قلت یعنی یوهم انه الخدری و قال النسائی
و جماعة ضعیف و ابن الجوزی در کتاب الموضوعات ادعای اجماع تضعیف عطیه نموده که بابت حدیث
او استدلال نمی‌واند کرد در سبیل تعجب حیث قال اما عطیة فاجمعوا علی تضعیفه و قال ابن
حبان کان یجالس الکلبی فیقول قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فیروی ذلک عنه
و یکنیه ابا سعید فیظن انه اراد الخدری لا یحل کتب حدیثه الا علی التعجب و اما قتاده
پس اگرچه سیوطی او را از قدمای مفسرین می‌شمارد و از مقتدایان خود می‌داند و مناسبی او را بوصف حافظ
می‌ستاید و می‌فرماید که او یکی از ائمه اعلام است چنانچه در فیض القدیر او بوصف او می‌گوید هو

ابو الخطاب السدوسی الاعمی البصری الحافظ احد الائمة الاعلام و ذهبی عبارتش غیره
و مرزا محمد بن معتمد خان نیز او را از ائمه تابعین میگیرد حیث قال فی تراجم الحفاظ قتادة بن دعامة
السدوسی البصری احد ائمة التابعین انتهی و ابن حجر عسقلانی هم او را از اثبات ثقات رئیس
طبقه رابعه میداند چنانچه در تقریب میگوید قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسی ابو الخطاب
البصری ثقة ثبت یقال ولد اکمه و هو راس الطبقة الرابعة و چگونه چنین نباشد که قریب
هفتاد و هشتاد کس از ثقات اعلام و محدثین فخام اهلسنت از خرمن افادات جنابش خوشه چینی نموده اند
و اخذ روایات از حضرتش میکردند و صحاح اهلسنت از روایاتش مملو و مشحون است و عمده کتب دینیه از
احتجاج باخبار او غیر مصون و ابن سیرین او را احفظ الناس گفته و او را تمثیل بکبوتری که هر روایت که شنوده
و چنانچه فرو برده همچنان از دهانش بیرون آمده داده یعنی حدیث را چنانکه می شنید بعینها بی هیچ زیادتی روایت
میساخت و زهری او را از مکحول عالم تر میداند و عبد الرحمن او را از پنجاه کس مثل حمید الطویل احفظ میگوید
و ابو حاتم او را دیدن مقال صادق میداند کما لا یخفی کل ذلک علی من طالع تهذیب الکمال و غیره من
کتب الرجال و امام احمد بن حنبل هم در مدح و ثنای او اطناب کار میفرماید و بنشر محامد و مناقب او از شوق با
می نماید و بعلم و فقه و تفسیر و معرفت اختلاف و غیر آن می ستاید و لا تعلیت و صدان بهتری از او یقین واثق دارد بلکه
در عدیل و نظیر او هم ریب و تردد می آرد چنانچه ذهبی در مختصر تهذیب الکمال گفته قال ابو حاتم سمعت احمد
بن حنبل و ذکر قتادة فاطنب فی ذکره فجعل ینشر من علمه و فقهه و معرفته بالاختلاف
والتفسیر و غیر ذلک و جعل یقول عالم بتفسیر القرآن و باختلاف العلماء و وصفه
بالحفظ و الفقه فقال قل ما تجد من یتقدمه و اما المثل فلعل و نظر بهمین فضائل حضرات
اهلسنت میخواهند که حتی الوسع از اظهار فضائح و قبائح او خود را معذور دارند و تخلید ارباب صحاح سته
که کافه ایشان باو احتجاج کرده اند بر بلا اندازند چنانچه بر ناظر تحصیل الکمال و مرآة الجنان
و تقریب و غیر آن مخفی نیست که او را بجز اوصاف جمیله ذکر کرده اند در تحصیل الکمال باین اوصاف
می ستاید الحافظ المفسر و کان اکمه و کان احفظ اهل زمانه و قال کل ما سمعه اذنی
وعاه قلبی ذکره ابن سعد فی الطبقة الثالثة من تابعی البصرة الخ و یافعی میگوید الحافظ
ابو الخطاب قتادة بن دعامة السدوسی عالم اهل البصرة قال اقمت عند سعید

المسیب ثمانیة ایام فقال لی فی الیوم الثالث ارتحل یا اعمی فقد انزفتنی قال قتادة ما قلت لمحدث قط اعد علی و ما سمعت شیئا الا وعاه قلبی انتهی و ابن روزبهان در شرح شمائل ترمذی قتاده را با سمان هفتم رسانیده اجماع بر جلالت و توثیق و حفظ و اتقان و فضل او نقل کرده و ذکر کرده که علمای کبار مثل احمد بن حنبل و ابن المدینی و ابن المسیب و غیرهم بر او و بر حفظ او ثنای بسیار کرده اند چنانچه گفته قتادة بن دعامة بن قتادة السدوسی ابو الخطاب البصری ثقة ثبت الی ان قال و اجمعوا علی جلالته و توثیقه و حفظه و اتقانه و فضله قال بکر بن عبد الله من سره ان ینظر الی احفظ رجل ادرکنا و احری ان یودی الحدیث کما سمعه فلینظر الی قتادة و قال سعید بن المسیب ما اتانا عراقی احفظ من قتادة و قد اکثر العلماء من الثناء علیه و علی حفظه کاحمد بن حنبل و ابن المدینی و ابن المسیب من المتقدمین و ابن جبیر و قد اتفقوا علی انه احفظ اصحاب الحسن البصری انتهی و ابن روزبهان باین بیان متفرد نیست بلکه شیخ الاسلام و عمدة محققین عظام الیشان نووی هم سالک همین سبیل ست چنانچه در تهذیب الاسماء بترجمه قتاده گفته و اجمعوا علی جلالته و توثیقه و حفظه و اتقانه و فضله قال بکر بن عبد الله من سره ان ینظر الی احفظ رجل ادرکناه و احری ان یودی الحدیث کما سمعه فلینظر الی قتادة و ایضا فیه قال ابن سعد کان قتادة ثقة مامونا حجة فی الحدیث الیٰ فیه و ذکره احمد بن حنبل فاطنب فی الثناء علیه و نشر من علمه و فقهه و معرفته بالتفسیر و الاختلاف و غیر ذلک و قل من یتنبه له الخ لیکن فرکرا قدین و متدینین که از اظهار امر حق استحیا نکنند از قدح و جرح خویش و بیگانه و وضیع و شریف و حقیر و جلیل حسابی برنمی دارند بنهایت تفضیح او پرداخته بدعتی و کفر و ضلال او ثابت ساخته اند یعنی ذکر کرده اند که آواز قدریه بود که بعض احادیث کثیره خارج از اسلام و مجوس این امت اند و نیز ان ابو الخطاب پیر و ابن خطاب بخطاب حاطب اللیل که نزد عزیز دهلوی دلیل رشید ش دلیل تضعیف و جرح و توهین و قدح ست معزز ساخته اند پس تمسک و احتجاج بروایات قتاده از قبیل خرط قتاد و مخالفت حق و سداد و میل بطرف ضلال و عناد باشد ذهبی در مختصر تهذیب الکمال گفته و کان قتادة یتهم بالقدر و قال علی بن المدینی قلت لیحیی بن

سعید ان عبد الرحمان یقول اترک کل من کان رأسا فی بدعة یدعو الیها قال کیف یصنع
بقتادة و ابن ابی رواد و عمر بن ذر و ذکر قوما ثم قال یحیی ان ترک هذا الضرب ترک ناسا
کثیرا و قال جریر بن عبد الحمید عن مغیرة عن الشعبی قیل له هل رایت قتادة قال نعم
رایته کحاطب لیل قال سفیان بن عیینة قال الشعبی لقتادة حاطب لیل قال سفیان
قال لی عبد الکریم الجزری ما حاطب لیل قلت الا ان تخبرنی قال هو الرجل یخرج فی
اللیل یحتطب فیقع یده علی افعی فیقتله هذا مثل ضرب لطالب العلم ان طالب العلم
اذا حمل من العلم ما لا یطیقه قتله علمه کما قتل الافعی حاطب لیل انتهی مختصرا و ذهبی در
میزان با وصف آنکه سعی بلیغ در توثیق و تعدیل او بیما زده و او را حجت و ثقه و ثبت میداند و بخلاف دأب خود
نهایت اختصار در نقل قوادح او بنماید لیکن از اعتراف بآنکه او را منسوب بقدریت کرده اند چاره ندیده
و تدلیس او را بالقطع ذکر میکند حیث قال فی المیزان قتادة بن دعامة السدوسی حافظ
ثقة ثبت لکنه مدلس و رمی بالقدر قاله یحیی بن معین و مع هذا فاحتج به ارباب
الصحاح و لا سیما اذا قال حدثنا انتهی کلامه و در حاشیه کاشف مذکور است قال حماد قتادة
احفظ اهل البصرة لا یسمع شیئا الا حفظه و قری علیه صحیفة جابر مرة واحدة فحفظها
و مات و هو ابن ست و سبع و خمسین و رمی بالقدر و ابن خلکان میفرماید و قال معمر سألت ابا عمرو بن
العلا عن قوله تعالی و ما کنا له مقرنین فلم یجبنی فقلت انی سمعت قتادة یقول مطیقین
فسکت فقلت له ما تقول یا ابا عمرو فقال حسبک قتادة فلو لا کلامه فی القدر و قد
قال صلی الله علیه و سلم اذا ذکر القدر فامسکوا لما عدلت به احدا من اهل دهره و گمان نکنی
که قتاده اگرچه باین همه فضائح و قبائح موصوف و باین فظائع و شنائع معروف باشد لیکن در علوم دین
یا مسائل شرع مبین مهارتی داشته یا علم حذاقت در فنون روایت و درایت افراشته ازین جهت اهل
سنت او را مقتدی و امام خود گردانیده در زمره موثقین اکابر و معتمدین نحاریر بصائر گنجانیده اند زیرا که
از نقل ثقات و روایت اثبات بوضوح پیوسته که روزی او از غایت کبر و غرور که در دل عزیزش جاگیر بود
در مجمع خلقی کثیر قسم دروغ بخدای قهار یاد کرد و گفت که کسی از من سوالی از حلال و حرام نخواهد کرد مگر اینکه
او را جواب خواهم داد یعنی کسی مشکلی پیش من نخواهد آورد مگر آنکه بناخن دانش عقده او را خواهم کشاد اتفاقا

۲۴۵

جناب امام اعظم درین جمع رونق افزا بودند و تحقیق بر نور خود زینت این مرہ می افزودند اینہ حوی
رکیک بر طبع اقدسش سخت ناگوار آمد تشمیر ذیل تفضیح او فرمودند و طریق تحقیق ایمود ند اولا مسئلہ
فقہیہ از وی پرسیدند و بیاران خود زیر لب فرمودند کہ اگر قتادہ در جواب این مسئلہ حدیثی نقل کرد مرتکب کذب
افترا در و خواہد شد و اگر برای خود چیزی گفت راہ خطا خواہد سپرد آخر الامر قتادہ از جواب آن مسئلہ
عاجز و درماندہ و پای دعوی دور و دراز بر روی خود افگندہ گردید و از غایت عجز و زبونی و حیرانی
و پریشانی مثل جہال بے بصیرت الیقل سوال مسئلہ را قبل از وقوع واقعہ حاصل انگاشت لیکن امام اعظم درین باب
ہم دنبالش گرفتند و تحقیقش ساختند و گفتند کہ استعداد برای قبل نزول آن می باید و تہیا و آمادگی برای
آفت قبل حلول آن میشاید تا وقت وقوع آن واقعہ جان گسل معرفت دخول دران و خروج ازان حاصل بودہ باشد
بعد ازین قتادہ از بیان مسائل حلال و حرام پیش خواص و عوام دفا تخطی داد و اعتراف بعجز و واماندگی فرانہاد
لیکن از فرید و قاحت با وصف آنہمہ تخجالت و تشویر بکلمہ سلونی عن التفسیر مترنم گردید و پنداشت کہ شاید
امام اعظم را درین باب غلبہ دست ندہد لیکن آن حاوی علوم در مسئلہ تفسیر ہم او را ملزم و ملوم گردانید
و خرافت و سخافت قول او بمنصہ ظہور رسانید تا آنکہ قتادہ از تفسیر ہم قرار کرد و در بابچہ علما دران اختلاف
کردہ اند آورد و امام اعظم دران ہم ابطالش نمودند و دلیلی برای او نگذاشتند تا آنکہ قتادہ را چارہ جز از
مجلس مردم برخاستن و دست از دعاوی باطل برداشتن و بادر حریم تستر کشیدن کاسات غیظ و غضب نوشیدن
و بہ لہف بر عدم تحدیث مردم نمودن و ابا از افادہ ایشان فرمودن باقی نماند این خرافہ در مختار مختصر تاریخ
بغداد میگوید و دخل قتادۃ الکوفۃ و نزل فی دار ابی بردۃ فخرج یوما و قد اجتمع الیہ خلق کثیر
فقال قتادۃ واللہ الذی لا الہ الا ہو ما یسئلنی احد عن الحلال والحرام الا اجبتہ فقام الیہ
ابو حنیفۃ فقال یا ابا الخطاب ما تقول فی رجل غاب عن اہلہ اعواما فظنت امرأتہ ان
زوجہا مات فتزوجت ثم رجع زوجہا الاول ما تقول فی صداقہا و قال لاصحابہ الذین
اجتمعوا الیہ لئن حدث بحدیث لیکذبن و لئن قال برایہ لیخطئن فقال قتادۃ ویحک
او قعت ہذہ المسئلۃ قال لا قال فلم تسئلنی عما لم یقع قال ابو حنیفۃ انا لنستعد للبلاء
قبل نزولہ فاذا وقع عرفنا الدخول فیہ والخروج منہ قال قتادۃ واللہ لا احدثکم
بشیء من الحلال والحرام سلونی عن التفسیر فقام الیہ ابو حنیفۃ فقال یا ابا

الخطاب ما تقول فی قوله تعالی قال الذی عنده علم من الکتاب انا اتیک به قبل ان یرتد
الیک طرفک قال نعم هذا اصف برخیا بن سمعیا کاتب سلیمان بن داود کان یعرف
اسم الله الاعظم فقال ابو حنیفة وهل کان یعرف الاسم سلیمان قال لا قال فیجوز ان یکون فی زمن
نبی من هو اعلم من النبی قال قتادة والله لا احدثکم بشیء من التفسیر سلونی عما اختلف فیه
العلماء قال فقام الیه ابو حنیفة فقال یا ابا الخطاب مومن انت قال ارجو قال ولم قال
لقول ابراهیم والذی اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین فقال ابو حنیفة هلا قلت کما قال
ابراهیم علیه السلام قال اولم تومن قال بلی فهلا قلت بلی قال فقام قتادة مغضبا و
دخل الدار و حلف ان لا یحدثهم و اما زید بن اسلم پس اسلم شطر و فور فضائل خانه قمریست تا
و مفاخر او کما فی تهذیب الاسماء للنووی وغیره آنست که از شرح ان اعراض کم و بس بنا بر جلالت
شان و رفعت مکان او که خادم و مولای جناب ابن الخطاب بوده و علاقه مولائیت نزد شاه صاحب
موجب اتحاد مشرب و عقیدت مالک و مولی ست قطع نظر از توصیف او بانیکه از اکابر تابعین بست
عالم و فقیه عابد بوده و در حلقه درس او جهل فقیه زانوی ادب میکرد قیامت این ست که آنحضرت
نقاب حیا از رخ برافگنده دادبهین حشمی و وقاحت داده چنان ادعا کرده اند که شاهنشاه علما و زیاد و سرور فضلا
و عباد جناب سید سجاد علیه و علی ابائه الامجاد الف الف تحیة و سلام الی یوم التنا و نزد زید
میرفت و سماع احادیث از او میکرد و چون کسی با آنحضرت گفت غفر الله لک انت سید الناس
و افضلهم تذهب الی زید بن اسلم و هو مولی عمر فتجلس معه در جوابش فرمود ینبغی للعلم ان یتبع
حیث هو و کان یتخطی حلق قومه حتی یاتی زید بن اسلم فیجلس عنده و یقول انما یجلس
الرجل الی من ینفعه فی دینه هکذا فی تحصیل الکمال فاعوذ بالله من هذا البهتان الذی
افتراه اهل الضلال پر ظاهر ست که رفتن حضرت سید سجاد نزد زید و سماع احادیث از او اگر نزد
الحق بالفرض ثابت هم میشد میتوانست که محمول بر تقیه باشد اما نزد مخالفین پس بجز آنکه اعلمیت زید
و عدم علم آنحضرت العیاذ بالله بمسائل شرعیه و احادیث نبویه احتیاج در اخذ آن بدیگران کرده خود
مجلی نماید خصوصا بلحاظ کلماتیکه از آنجناب نقل کرده اند غالبا باعث بر این وضع و اختراع آنست
که در انظار عوام کالانعام رفعت جلالت خلیفه خود بلحاظ رتبه اهلبیت نبوی ثابت سازند که مولی عمر ...

جناب شان با آنهمه تبحر که بود که یکی از موالی و مملوکان آل و آنقدر وفور علم داشت که بهترین اهلبیت و امام و سردار ایشان
در وقت هجوم مهمات و حاج او بوده در استفاده احکام شرعیه بایین وسیله جهل خاص خویش گونه رنگ عار و شنار جهالت
و احتیاج او بجناب امیر المؤمنین علیه السلام در مسائل کثیره که ظاهر است ازبام افتاده و لسان قیل و قال و زبان
مقطوع ست که خود اعتراف بآن دارند کما فی الصواعق و غیره زوائد و شفاء غیظ خود باین بهتان فاسد
البنیان نمایند لیکن قربان برهان الهی که با وصف اینهمه اختلاق و افترای بآنحضرت پاک مبالغه و اطراد
مدح و ثنای این غلام ناپاک برسانیدند و لولاک لما خلقت الافلاک علامه جلیل و محقق نبیل و نحریر بی نظیر و عدیل
اعنی ابن عدی تفضیح و توهین او کما ینبغی فرموده که او را در زمره مقدوحین و مجروحین داخل ساخته از مدح و ثنا
قبول و جهالت دور تر انداخته معتقدین او را شرمسار و خجل و ذلیل و منفعل نموده حق بحقدار داده ذکر او
کرده و او در کتاب کامل که موضوع ست برای ذکر مقدوحین و ضعفا و مناوی در فیض القدیر در حق او گفته کتاب الکامل الذی [الفه]
فی معرفة الضعفاء هو احد الاصول المعول علیها المرجوع الیها طابق اسمه معناه و وافق لفظه
فحواه من عینیه انتجع المنتجعون و بشهادته حکم الحاکمون و الی ما قاله رجع المتقدمون و المتاخرون
کو ذهبی در میزان بسوره برین انصاف ذهبی ابن عدی شورش کند لیکن خود هم از حماد بن زید تکلم اهل مدینه یعنی قدح و جرح
شان در زید بن اسلم نقل میفرماید و از حضرت عبید الله بن عمر می آرد که او را بتفسیر بالرای مطعون و ملوم و معیوب و نامعلوم
ساخته در میزان الاعتدال مذکور ست زید بن اسلم مولی عمر تکلم ذکره ابن عدی فی الکامل فانه ثقة
حجة یروی عن حماد بن زید قال قدمت المدینة وهم یتکلمون فی زید بن اسلم فقال لی عبید الله بن عمر
ما نعلم به باسا الا انه یفسر القرآن برایه ازین عبارت ظاهر ست که اهل مدینه تکلم در زید بن اسلم میکردند
یعنی او را مقدوح و مجروح میساختند و حضرت عبید الله بن عمر تصریح فرموده که زید تفسیر قرآن برای خود میکند
و مذمت شدید کسیکه تفسیر قرآن برای خود نماید بر متتبعین خصوصا ناظرین سنن ابو داود و نسائی و صحیح ترمذی و غیر آن
پوشیده نیست در صحیح ترمذی مذکور ست عن سعید بن جبیر عن ابن عباس عن النبی صلی الله
علیه و سلم قال اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده
من النار و من قال برایه فی القرآن فلیتبوأ مقعده من النار هذا حدیث حسن و شیخ
عبد الحق دهلوی در مدارج النبوة گفته از رعایت حقوق کتاب الله ترک تکلم در ان و تفسیر آن از پیش
نفس خود بی سند نقل از سلف و موافقت شرع شریف چنانکه بعضی از جاهلان و الفضول این

والآخران ضعیفان ودر کاشف مذکورست عبد الرحمن بن زید بن اسلم المدنی عن ابیه وابن
المنکدر وعنه اصبغ وقتیبة وهشام ضعفوه له تفسیر ودر حاشیه کاشف که از شیخ عبد الحق
دهلوی در تحصیل الکمال از ان نقلها می آرد مسطورست قال خ وابو حاتم ضعفه ابن المدینی جدا
قال د اولاد زید بن اسلم کلهم ضعیف امثلهم عبد الله وقال س ضعیف قال یحیی
لیس بشئ وقال احمد ضعیف ودر تقریب ابن حجر میفرماید عبد الرحمن بن زید بن اسلم العدوی
مولاهم ضعیف من الثامنة مات سنة اثنتین وثمانین وعلامه ابن القیم در زاد المعاد گفته قال
الترمذی لیس فی ولد زید بن اسلم ثقة حالیا طبقه ثالثه که عبارتست از مصنفین تفاسیری است
که از اقوال صحابه وتابعین مرتب شده باید شنید جلال الدین سیوطی در اتقان بعد عبارت سابقه
میفرماید ثم بعد هذه الطبقة الفت تفاسیر تجمع اقوال الصحابة والتابعین کتفسیر
سفیان بن عیینة ووکیع بن الجراح وشعبة بن الحجاج ویزید بن هارون وعبد الرزاق
وآدم بن ابی ایاس واسحاق بن راهویه وروح بن عبادة وعبد بن حمید وسنید وابی بکر
بن ابی شیبة وآخرین انتهی تفاسیر این طبقه هم مقدوح ومجروح ومطعون ست وکتب رجال بقدح
جرح مصنفین آن شموس کمال بعضی از ایشان باید دریافت اما سفیان بن عیینه پس اگر عین بصیرت
وا نمائی واندک تفحص وتتبع بکار بری قدح وجرح او دریابی زیرا که او بتصریح ائمه سنیه تدلیس اسناد می نمود
چنانچه در شرح الشرح نخبة الفکر ملا علی قاری مذکورست قال الشیخ شمس الدین محمد الجزری
التدلیس قسمان تدلیس الاسناد وتدلیس الشیوخ اما تدلیس الاسناد فهو ان یروی
عمن لقیه او عاصره ما لم یسمعه منه موهما انه سمعه منه ولا یقول اخبرنا وما فی معناه
بل یقول قال فلان او عن فلان او ان فلانا قال وما اشبه ذلک ثم قد یکون بینهما
واحد وقد یکون اکثر وربما لم یسقط المدلس شیخه لکن یسقط من بعده رجلا ضعیفا
او صغیر السن یحسن الحدیث بذلک کان الاعمش والثوری وابن عیینة وابن اسحق
وغیرهم یفعلون هذا النوع ومن ذلک ما حکی ابن خشرم کنا یوما عند سفیان بن عیینة
فقال عن الزهری فقیل له حدثک الزهری فسکت ثم قال قال الزهری فقیل له سمعته من
الزهری فقال حدثنی عبد الرزاق عن معمر عن الزهری هرگاه ثابت شد که ابن عیینه تدلیس

میکرد بنابر افادہ ابن الجوزی کہ سابقا شنیدی واضح گردید کہ اتباع تلبیس ابلیس و اقتفای وساوس آن خبیث
خسیس میکرد و مرتکب امر قبیح و فعل شنیع میگردید و نیز از عبارت علامہ نووی ظاہر گردید کہ تحریم تدلیس ظاہرست
کہ آن مجمع مفاسد و معدن شنائع ست کہ ہر واحد از آن در تحریم کافی ست فکیف باجتماعہا چہ از جملہ مفاسد
تدلیس ایہام احتجاج ست بما لا یجوز الاحتجاج بہ و نیز تدلیس سبب اسقاط عمل بروایات مدلس ست و نیز در آن غرور
و فریب ست نیز مفسدہ آن دائم ست و حضرت شعبہ سالک شعب تنقید و درایت و حامل لوای اہل سنت
و جماعت چندان در ذم و نکوہش و تہجین و تقبیح تدلیس مبالغہ فرمودہ کہ آنرا بدتر از زنا و برادر کذب و افترا گردانیدہ
علامہ سیوطی در تدریب بعد بیان تقسیم مدلس گفتہ اما القسم الاول فمکروہ جدا ذمہ اکثر العلماء
و بالغ شعبہ فی ذمہ فقال لان ازنی احب الی من ان ادلس وقال التدلیس اخو الکذب واما ارشاد
حضرت ابن صلاح کہ این قول شعبہ افراط ست و محمول بر زجر و تنفیر کما نقلہ السیوطی التحریر پس اگر غرض از ان اینست
کہ قول شعبہ مثبت تحریم تدلیس نیست بلکہ غرض از ان محض زجر و تنفیر فہو محض الکذب والتزویر زیرا کہ الفاظ شعبہ
دلالت صریحہ بر تحریم دارد و چہ ہرگاہ تدلیس بدتر از زنا و برادر کذب باشد بیہی در تحریم آن نمی ماند با آنکہ آنکہ
زنا و کذب را حرام ندانند و منع آنرا ہم محمول بر مجرد زجر و تنفیر سازند و معہذا برای صرف کلام از مدلول آن
دلیلی می باید و لیس الیہ من سبیل آنفا دانستیکہ علامہ ابن الجوزی سبب تدلیس تلبیس ابلیس دانستہ و تصریح بتقبیح بودنش نمودہ
و رئیس المحققین ایشان حضرت نووی ارشاد نمودہ کہ تحریم آن ظاہرست و مفاسد آن بیان کردہ و نیز نزد
جمعی از فقہا و محدثین اہلسنت ارتکاب تدلیس و لو کان مرۃ واحدۃ موجب جرح و قدح ست و روایت مرتکب آن
مردود ست کما فی الایضاح لشرح نخبۃ الفکر قال فریق من المحدثین و الفقہاء من عرف بارتکاب التدلیس و لو مرۃ صار
مجروحا مردود الروایۃ وان بین السماع واتی بصیغۃ صریحۃ فی ہذا الحدیث او فی غیرہ من احادیثہ و محمد اکرم بن
عبد الرحمن در امعان النظر فی توضیح نخبۃ الفکر کہ برای عالمگیر تصنیف کردہ گفتہ و قال فریق من المحدثین
والفقہاء من عرف بارتکاب التدلیس و لو مرۃ صار مجروحا مردودا وان بین السماع واتی بصیغۃ
صریحۃ فی ہذا الحدیث او فی غیرہ من احادیثہ و سیوطی در تدریب گفتہ ثم قال فریق منہم من
اہل الحدیث والفقہاء من عرف بہ یعنی بتدلیس الاسناد صار مجروحا مردود الروایۃ
مطلقا وان بین السماع و محمد بن ابراہیم بن سعد اللہ بن جماعۃ الکنانی در منہل الروی فی علم اصول حدیث النبی
گفتہ النوع الرابع التدلیس وہو قسمان تدلیس الاسناد و تدلیس الشیوخ الاول تدلیس

الاسناد وهو ان یروی عمن لقیه او عاصره ما لم یسمعه منه موهما انه سمعه منه ولا یقول
اخبرنا وما فی معناه ونحوه بل یقول قال فلان او عن فلان او ان فلانا قال وشبه
ذلک ثم قد یکون بینهما واحد وقد یکون اکثر وهذا القسم من التدلیس مکروه جدا
وفاعله مذموم عند اکثر العلماء ومن عرف به مجروح عند قوم لا یقبل روایته
بین السماع او لم یبینه و در شرح نزهة النظر شرح نخبة الفکر تصنیف ملا علی قاری بعد عبارتیکه
انفا گذشته مذکور است وهذا القسم من التدلیس مکروه جدا فاعله مذموم عند اکثر العلماء
ومن عرف به فهو مجروح عند جماعة لا یقبل روایته بین السماع او لم یبینه ازینجا واضح ولائح میشود
که نزد جمعی از فقها و محدثین اهلسنت سفیان بن عیینه ساقط الاعتبار و مقدوح و مجروح و مردود الروایة بوده و نزد اکثر
علمای ایشان مذموم و مطعون و معیوب و از طرائف آنست که حضرت شاه عبدالعزیز هم نسبت خبر مسموع را از شخصی بپدر
یا جد او عین کذب و افترا می دانند چنانچه در تحفه می فرمایند و نیز اطلاق کنند بر خبر کاذب الاسناد که راوی سماع آن خبر از
شخصی دارد و نسبت میکند او را به پدر او یا جد او انتهی بعد ملاحظه این افاده و ظهور تدلیس سفیان
بن عیینه در کاذب و مجروح و مقدوح بودن او نزد شاه صاحب هم ریبی باقی نمی ماند و کذب حسن بصری
و دیگر ائمه سنیه مدلسین و مقدوح و مجروح و بی اعتبار بودن شان هم بنا برین افاده ثابت میگردد والحمد
علی ذلک حمدا حمیدا و نیز سفیان بن عیینه در آخر مختلط گردیده و از حیز اعتبار و اعتماد و وثوق بدر آمده بزمره
مجروحین و مقدوحین داخل گردیده در حاشیه کاشف که شیخ عبدالحق در تحصیل الکمال ازان نقلها می آرد
مسطور است قال یحیی بن سعید اشهد ان ابن عیینة اختلط فی سنة سبع وتسعین فمن
سمع منه فی هذه السنة والتی بعد هذا فسماعه لا شیء پس بنا بر افادات مخاطب که بر نقل روایات
الی البحار دلم در آخر فاسد المذهب و مقدوح گردیده طعن و تشنیع بلیغ می نماید اخراج روایات سفیان بن عیینه
هم که در آخر مختلط و مخلوط گردیده باعث طعن و تشنیع خواهد گردید و حضرت ذهبی در میزان و غیره بعد آنکه
شهادت یحیی بن سعید باختلاط سفیان بن عیینه از محمد بن عبدالله بن عمار که تصریح نموده بآن حافظ
صدوق و ثقه صاحب حدیث است و عیینه عجلی بتعظیم امر و رفع قدر او میکرد نقل کرده بعض استبعادات
و خیالات واهیه پیش کرده لیکن آخر ازان بخود تنبه برکاکت و وهن آن گردیده بعدم تمامیت آن ظاهر نموده
و دست ازان برداشته بتایید ناموس حضرت یحیی بن سعید همت گماشته قال فی المیزان

الاعتدال روی محمد بن عبد الله عمار الموصلی عن یحیی بن سعید القطان قال اشهد ان
سفیان بن عیینة اختلط سنة سبع وتسعین ومائة فمن سمع منه فیها فسماعه لا شیء
قلت سمع منه فیها محمد بن عاصم صاحب ذاك الجزء العالی ویغلب علی ظنی ان سائر شیوخ
الائمة الستة سمعوا منه قبل سنة سبع فاما سنة ثمان وتسعین ففیها مات ولم یلقه
احد فیها لانه توفی بمکة قبل قدوم الحاج باربعة اشهر وانا استبعد هذا الکلام
من القطان واعده غلطا من ابن عمار فان القطان مات فی صفر سنة ثمان
وتسعین وقت قدوم الحاج ووقت تحدثهم عن اخبار الحجاز فمتی یمکن یحیی بن سعید
ان یسمع اختلاط سفیان ثم یشهد علیه بذلک والموت قد نزل به فلعله بلغه
ذلك فی اثناء سنة سبع مع ان یحیی متعنت جدا فی الرجال وسفیان ثقة مطلقا
والله اعلم و تعجب است از ذهبی که یحیی بن سعید را با آن ورع و جلالت و فضل و امامت که از آفتاب
روشن‌تر است متعنت در رجال گفته تعنت خویش ظاهر فرموده و اگرچه مدائح جلیله و مناقب جمیله
ابن سعید بیان و بیان آن خارج از حیز قوت من ناتوان و بعض محامد سابقا بعرض عرض آمده لیکن
بمفاد هو المسک ما کررته یتضوع شمه‌ای از خروار و قطره‌ای از بحار در اینجا هم باید شنید که امام احمد بن حنبل که
شاگرد رشید او است میفرماید که چشم من مانند او در جمیع احوال کسی را ندیده و بصره در تثبت منتهی بسوی
او است و ابن معین میگوید که تا بیست سال در هر روز و شب بختم قرآن می‌پرداخت و قریب زوال
بمسجد میشتافت و ابن منجویه میفرماید که از سادات اهل زمان خود در حفظ و ورع و فهم و فضل بود و برای
اهل عراق رسم حدیث او تمهید نمود و امعان نظر در بحث از ثقات و ضعفا فرموده و بندار میگوید که
تا بیست سال نزد وی تردد میکردم گمان ندارم که گاهی گناهی کرده باشد و اصحاب صحاح ستة از او
روایت کرده‌اند و امام احمد بن حنبل و علی بن مدینی و ابن معین و غیر ایشان از راه ادب ایستاده اخذ حدیث
از وی میکردند و بهیبت عظمت او نمی‌نشستند چنانچه عبد الرحمان [illegible] در حاشیه صحیح بخاری
نقلا عن زینة القاری میفرماید ابو سعید القطان الاحول البصری المتفق علی جلالته سمع هشام
بن [illegible] و حمید الطویل و اسمعیل بن ابی خالد و یحیی بن سعید الانصاری و جماعة
[illegible] علی بن المدینی و بیان بن عمرو و بندار روایة و هو [illegible] قال

۲۵۳ اعتدال [illegible]

القطان بفتح القاف وتشدید الطاء المهملة فی آخرها نون نسبة الی [illegible] القطن ۱۲ [illegible] ۶۰۸
بیان بن عمرو البخاری ابو محمد العابد صدوق جلیل من الحادیة عشرة مات سنة اثنتین و عشرین ۱۲ تقریب

احمد بن حنبل ما رایت مثله فی کل احواله وقال ابیه المنتهی فی التثبت فی البصرة وقال
ابن معین اقام یحیی عشرین سنة یختم القرآن فی کل یوم ولیلة ولم یفته الزوال فی
المسجد اربعین سنة وقال قال لی عبد الرحمن بن مهدی لا تری بعینک مثل یحیی وقال
ابن منجویه کان یحیی من سادات اهل زمانه حفظا وورعا وفهما وعلما وفضلا وهو
الذی مهد لاهل العراق رسم الحدیث وامعن النظر فی البحث عن الثقات وترک الضعفاء وروی
له اصحاب الکتب الستة نقل انه کان یصلی العصر فیستند الی اصل منارة مسجد
بین یدیه الامام احمد وعلی بن المدینی وابن معین وغیرهم یسألونه الحدیث وهم قیام علی
ارجلهم الی المغرب لا یجلسون هیبة له واعظاما ثقة متقن حافظ امام قدوة من کبار
التاسعة قال بندار اختلفت الیه عشرین سنة فما اظنه عصی الله قط وکان یساوی العدوا
انتهی وبعد سماع این مدائح هوش ربا ومناقب حیرت فزا ایا ممکن است که حضرت سنیه بر نسبت ذهبی تعنت را
بسوی چنین امام جلیل الشان که ممدوح اکابر ائمه اعیان است دل شاد کرده در حکم او بانتقال سفیان بن عیینه
قیل وقال آغاز نهند و نعت اورا مسلم داشته داد تفضیح و تقبیح چنین مقتدای متورع بمقابله الحق و هذا اما وکیع
پس کوا امی ست رفیع و فضلش ظاهر بر هر شریف و وضیع تا آنکه امام احمد بن حنبل در مدائح او میفرماید
که چشم من مثل وکیع ندیده و نیز ارشاد نموده که حافظ تری از و برای علم ندیده ام و یحیی بن اکثم ابو ن
قاضی مامون غیر مامون در حال زهد و عبادت او نقل میکند که صائم الدهر بود و هر شب ختم قرآنی می پرداخت
و شب زنده میداشت یافعی در سنه سبع و تسعین ومائة میگوید و فیها الامام العالم ابو سفیان وکیع
بن الجراح روی عن الاعمش قال احمد ما رایت اوعی للعلم ولا احفظ من وکیع قلت وهو الذی
اشار علیه القائل بقوله شکوت الی وکیع سوء حفظی فاوصانی الی ترک المعاصی وقال بان
العلم فضل وفضل الله لا یعطی لعاصی وقال یحیی بن اکثم صحبت وکیعا وکان یصوم الدهر ویختم
القرآن کل لیلة وقال احمد ما رات عینی مثل وکیع انتهی عجب آنست که چنین امام جلیل را مروان بن معویه
که ذهبی او را در میزان عالم و ثقه و صاحب حدیث میگوید رافضی می پندارد و بنا بر افاده ابن حجر و صلواتی نیز او بدتر از یهود و نصاری
قرار میدهد و ابن المدینی او را مشعر لحن میسازد و کلمات لحن آیات او را مایه حیرت خلائق و تعجب عالم میداند
ذهبی در میزان میفرماید قال ابن المدینی کان وکیع یلحن ولو حدثت بالفاظه لکانت عجبا کان

يقول نا شيعي عن عايشة وسئل احمد بن حنبل اذا اختلف وكيع وعبد الرحمن ابن مهدي
بقول من نأخذ فقال عبد الرحمن يوافق اكثر وخاصة في سفيان وعبد الرحمن يسلم منه
السلف ويجتنب شرب المسكر وكان لا يرى ان يزرع ارض الفرات قال المدينى في التهذيب
كان فيه تشيع قليل قال حنبل سمعت يحيى بن معين يقول رأيت عند مروان بن معوية
لوحا فيه فلان كذا وفلان رافضي ووكيع رافضي فقلت له وكيع خير منك قال مني قلت نعم
فما قال لي شيئا ولو قال شيئا لوثب عليه اصحاب الحديث فبلغ ذلك وكيعا فقال يحيى
صاحبنا ونيز در ميزان الاعتدال بترجمه مروان بن معاويه مذكورست قال يحيى بن معين وجدت
عند مروان بخطه وكيع رافضي فقلت له وكيع خير منك انتهى ازين تعبير ديگر افادات اين كه آن
ظاهر ميشود كه نسبت مروان بن معويه رفض را بوكيع مستند بحجتی وارد نيست او عثمان را تشبيه وتمثيل بحجاج
فاسق وملعون ميداد وكسی را كه بر عثمان رحمت نفرستد او را معذور ميداشت واحتجاج واستدلال برای
تصويب فعلش می نمود وترحم را بر عثمان مثل ترحم بر حجاج تشنيع وتقبيح می دانست تهذيب الكمال على ما نقل
الوالد الماجد قدس الله نفسه وروح روحه بترجمه حسن بن صالح مذكورست قال وكيع هو اى حسن بن صالح
عندی امام فقيل له انه لا يترحم على عثمان فقال وكيع اتترحم انت على الحجاج انتهى وذهبی در
ميزان بترجمه او گفته قال وكيع هو عندی امام فقيل له انه لا يترحم على عثمان فقال اتترحم انت
على الحجاج قلت هذا التمثيل مردود وغير مطابق اما عبد الرزاق كه از كبار [illegible] و
مقتدای امه على الاطلاق وفضلش مشهور در آفاق ودر علوم حديث وتفسير يكتا وطاق بود واصحاب
صحاح كافه او را معتمد دانند وروايات او را در صحاح خود آرند ومرجع اعلام كرام وملجای محدثين فخام
بود تا آنكه گفته اند كه بعد حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله وسلم بقدر مردم كه بسوی او شتافتند
بسوی ديگری هرگز اينقدر نرفتند وای حديث ابلغ من ذلك يافعی در مرآة الجنان در وقايع سنه احدى عشره
ومائتين ميگويد وفي السنة المذكورة توفي الحافظ العلامة المرتحل اليه من الآفاق الشيخ
الامام عبد الرزاق بن همام اليمني الصنعاني الحميري صاحب المصنفات عن ست وثمانين
سنة روى عن معمر وابن جريج والاوزاعي وطبقتهم ورحل اليه الائمة الى اليمن قيل ما رحل
الناس الى احد بعد رسول الله مثل ما رحلوا اليه روى عنه خلائق من ائمة الاسلام

منهم الامام سفیان بن عیینة والامام یحیی بن معین واسحاق بن راهویه وعلی بن المدینی ومحمود بن غیلان انتهی وابن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته وقد اثنی العلماء علی عبد الرزاق هذا وکان شیخا للجماعة من اصحاب الحدیث وفضائله کثیرة شهیرة و ذهبی که از ائمه تحقیق و تنقید است او را باین اوصاف کریمه و مناقب عظیمه در میزان می ستاید عبد الرزاق بن همام بن نافع الامام ابوبکر الحمیری مولاهم الصنعانی احد الاعلام الثقات ولد سنة ست وعشرین ومائة وطلب العلم وهو ابن عشرین سنة فقال جالست معمرا سبع سنین وقدم الشام تاجرا وسمع من ابن جریج وعبید الله بن عمر وعبد الله بن سعید بن ابی هند وثور بن یزید والاوزاعی وخلق وکتب شیئا کثیرا وصنف الجامع الکبیر وهو خزانة علم ورحل الناس الیه احمد واسحاق ویحیی والذهلی والرمادی وعبد بن حمید مقام استعجاب اولی الالباب است که ائمه این حضرات بسبب کثرت تعصبات از تفضیح و تقبیح چنین امام جلیل خود در اسعد ورنمی وارند و در حقیقت بنیان غیر مرصوص مذهب خود را از پا در می آرند مگر نه بینی که ارباب رجال می آرند که ابن عیینه سفیه دین عبد الرزاق را کذاب خطر کثیر بودند بلکه خود ش هم از جهله ایشانست مصداق ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا گمان میکند عباس بن عبد العظیم نیز که عالم عظیم و محدث فخیم است عبد الرزاق را لقب بلقب کذاب میسازد و ذهبی در میزان الاعتدال میفرماید ابو زرعة عبید الله السندی قال ودعنا ابن عیینة فقلت ارید عبد الرزاق قال اخاف ان تکون من الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وایضا فیه العقیلی حدثنی احمد بن زکیر الحضرمی ثنا مخلد بن اسحاق بن یزید البصری سمعت مخلد الشعیری یقول کنت عند عبد الرزاق فذکر رجل معویة فقال لا تقذر مجلسنا بذکر ولد ابی سفیان محمد بن عثمان الثقفی البصری قال لما قدم العباس بن عبد العظیم من صنعاء من عند عبد الرزاق اتیناه فقال لنا ونحن جماعة الست قد تجشمت الخروج الی عبد الرزاق ودخلت الیه واقمت عنده والذی لا اله الا هو ان عبد الرزاق کذاب انتهی اسحاق بن راهویه پس گویا که از ائمه اعلام محدثین عظام حضرات اهل سنت لیکن در آخر متغیر گردیده چنانچه در میزان ذهبی مذکورست قال ابو عبد الله الاجرای سمعت ابا داود یقول اسحاق بن ابراهیم تغیر قبل ان یموت بخمسة اشهر سمعت منه فی تلک الایام فرمیت به وایضا فی المیزان وذکر شیخنا ابو الحجاج حدیثا فقال تبین ان اسحاق اختلط [illegible]

۲۵۶

لطف شرح قصیدة ... محمود بن غیلان الحافظ الموت المروزی ... سکن بغداد ... من العاشرة مات سنة تسع وثلاثین تقریب

استقصاء الافحام ... طبع اول

علی الاجرای ... ابو داود ... سلیمان بن الاشعث السجستانی

و آنکه آنچنانکه مخالفت ابتدا الی الجارود در آخر موجب قدح روایات او و باعث کمال طعن و ابهام در روایات احادیث اوست پس اختلاط و تغیر اسحاق بن راهویه در آخر نیز موجب قدح مرویات او و باعث توجه تشنیع و تفظیع بر حضرات اهلسنت که روایات اسحاق را اخراج کنند و تفتیش مختلط بودنش ننمایند خواهد بود اما روح بن عبادة که فضائل و محامد او مروج قلوب و مناقب و مدائح او مزیح کروب سنیه است پس بتصریح ذهبی ثقه و مشهور و در علمای اهل بصره و حفاظ و رؤسای اهل سنت معدود و نزد ابن معین صدوق است و نزد یعقوب بن شیبه بفضائل عدیده محمود و ابن المدینی او را از جمله محدثین می شمارد که از ابتدای عمر عزیز خود را در حدیث صرف کردند و او را طلب حدیث نمودند و بعد از آن بتصنیف پرداختند و بعد آن تحدیث و ترویج آن ساختند چنانچه در تهذیب التهذیب ذهبی مذکور است روح بن عبادة بن العلاء بن حسان القیسی ابو محمد البصری احد الحفاظ والرؤساء عن حسین المعلم و ابن عون و هشام بن حسان و حاتم بن ابی صغیرة و زکریا بن اسحاق و ابن جریج و عوف الاعرابی و خلق کثیر و عنه احمد و ابن راهویه و اسحاق الکوسج و ابراهیم الجوزجانی و عبد بن حمید و ابوبکر الصاغانی و یحیی بن ابی طالب و خلائق من اخرهم الکدیمی قال الکدیمی سمعت علی بن المدینی یقول نظرت لروح بن عبادة فی اکثر من مائة الف حدیث کتبت منها عشرة آلاف قال یعقوب بن شیبة کان روح احد من یحتمل الحالات و کان سریا کثیر الحدیث جدا صدوقا و سمعت ابن المدینی یقول من المحدثین قوم لم یزالوا فی الحدیث فطلبوا ثم صنفوا ثم حدثوا منهم روح بن عبادة و قال ابن معین صدوق و بنابر افاده ابن حجر عسقلانی در تقریب ثقه و فاضل و صاحب تصانیف است حیث قال روح بن عبادة بن العلاء بن حسان القیسی ابو محمد البصری ثقة فاضل له تصانیف انتهی و ابن روزبهان در شرح شمائل ترمذی گفته روح بن عبادة بن العلاء بن حسان القیسی ابو محمد البصری ثقة فاضل له تصانیف بالبصرة و لائل فضائل قواریری در او قبیل تکلم دارد و باو جود روایت کردن خودش از لیست کذاب روایت از و جائز نمیدانند و نصد حدیث را برو انکار میسازد و ابو حاتم او را قابل احتجاج نمیگیرد و نسائی او را قوی نمیداند و عفان او را بسند نمیکند و دوازده کس از اصحاب جرح و تعدیل بر او طعن مینمایند قال الذهبی فی المیزان روح بن عبادة بن العلاء بن حسان البصری القیسی ثقة مشهور را حافظ من علماء اهل البصرة عن حسین المعلم و ابن عون

وخلق وعنه احمد وعبد بن حميد وابو بكر الصاغاني وخلق آخرهم الكديمي عن ابن المديني قال
نظرت لروح في اكثر من مائة الف حديث كتبت منها عشرة آلاف وقال ابن معين
وغيره صدوق وتكلم فيه القواريري بلا حجة وقال ابن المديني ذكر عبد الرحمن روح بن
عبادة فقلت لا تفعل فان سمعنا قوما يحملون كلامك فقال استغفر الله قال شيخنا فروح
بين هديا الى ان الغيبة تنقض الوضوء وقيل ان عبد الرحمن تكلم فيه لكونه لم يزل نادره
فلم يضره وقال يعقوب بن شيبة قال محمد بن عمر قال يحيى بن معين حدثنا القواريري حديث
عن عشرين شيخا من الكذابين ثم يقول لا احدث عن روح ثم قال يعقوب سمعت
عفان لا يرضى امر روح بن عبادة ثم بلغني عنه انه قواه وقال احمد بن الفرات طعن على
روح اثنا عشر رجلا فلم ينفذ قولهم فيه وروى الكناني عن ابي حاتم قال لا يحتج به وقال
س في العلل في الكنى روح ليس بقوي قلت نعم عبد الرحمن بن مهدي اقوى منه وهو صدوق
وصاحب حديث وقال يعقوب بن شيبة كان روح احد من يحمل لعلم الانت وكان سريا
مريا صدوقا كثير الحديث جدا وقال ابن المديني لم يزل روح في الحديث منذ نشأ
قال علي وكان ابن المهدي يطعن على روح وينكر عليه احاديث ابن ابي ذئب عن الزهري
مسائل فلما قدمت على معن اخرجها الي وقال هي عند بصري لكم سمعها منا فاتيت
عبد الرحمن فاخبرته فاحسبه قال استحله لي قال يعقوب بن شيبة سمعت عن عفان
انه لا يرضى امر روح بن عبادة وقال ابو عبيد الآجري سمعت ابا داود يقول اكثر ما انكر
القواريري على روح تسعة احاديث حدث بها عن مالك سماعا مات روح سنة خمس
ومائتين اما عبد بن حمید کہ جلالت قدر وفضیلت مرتبہ او از انساب سمعانی و تراجم الحفاظ
مرزا محمد بدخشانی و تذکرة الحفاظ ذهبی و طبقات الحفاظ ابن ناصر الدین و شروح بخاری دریافت
میتوان کرد و در مفتاح کنوز الدرایة بترجمہ اش میفرماید قال الحافظ الذهبی فی تذکرة الحفاظ
هو الامام ابو محمد عبد بن حميد بن نصر الكشي مصنف المسند الكبير والتفسير وغير
ذلك واسمه عبد الحميد فخفف رحل على راس المائتين في شبيبته فسمع يزيد بن هارون
ومحمد بن بشر العبدي وابن ابي فديك وعبد الرزاق وطبقتهم حدث عنه مسلم

می پندارند و چنین بطلت را که ادانی طلبه از ان استحیا کنند علق نفیس میشمارند و کمال فخر و مباهات بران میدارند فاعوذ بالله من مکاید النفس و وساوسها اما سنید پس اگرچه سنا و مفسرین و عماد محدثین بوده و با وصف مصغر بودنش از اکابر و اعاظم اینهاست که ابوزرعه و اثرم و جماعتی از اعیان و ائمه اهلسنت از او روایت میکنند و خطیب در حق او میگوید که اکابر از و روایت کرده اند و احتجاج باو نموده اند و جز خیر از ایشان در حق او نشنیده ام و برای او معرفت بحدیث و ضبط هم ثابت میکنند و ابن ابی حاتم او را صدوق میگوید و ابن حبان او را در ثقات ذکر میکند چنانچه در حاشیه کاشف بترجمه او مذکورست قال ابن ابی حاتم صدوق وذکره ابن حبان فی کتاب الثقات قال کان صنف التفسیر روی عنه ابنه والناس ربما خالف وقال ابوبکر الخطیب لا اعلم ای شیء غمضوا علی سنید وقد رایت الاکابر من اهل العلم رووا عنه واحتجوا به ولم اسمع عنهم فیه الا الخیر وقد کان له معرفة بالحدیث والضبط فالله اعلم انتهی لیکن ابوداود بتضعیف او میپردازد و نسائی او را لا ثقه مینامند و ابوحاتم او را تضعیف می نماید و ذهبی روایت منکر برای او ثابت میسازد و در میزان الاعتدال میگوید سنید بن داود المصیصی المحتسب واسمه الحسین عن حماد بن زید وهشیم والطبقة حافظ له تفسیر وله ما ینکر انبانا ابن علان انا الکندی عن القزاز انا الخطیب انا ابن شاذان ثنا ابوسهل القطان ثنا عبد الکریم بن الهیثم ثنا سنید نا فرج بن فضالة عن معویة بن صالح عن نافع قال سرت مع ابن عمر فقال طلعت الحمراء قلت لا ثم قلت قد طلعت فقال لا مرحبا بها ولا اهلا قلت سبحان الله نجم سامع مطیع قال ما قلت الا ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الملائکة قالت یا رب کیف صبرک علی بنی ادم قال انی ابتلیتهم وعافیتکم قالوا لو کنا مکانهم ما عصیناک قال فاختاروا ملکین منکم فاختاروا هاروت وماروت فنزلا فالقی الله علیهما الشبق فجاءت امراة یقال لها الزهرة وذکر الحدیث بطوله ثم روی عنه ابوزرعة والاثرم وجماعة وصدقه ابن ابی حاتم وقال ابوداود ولم یکن بذاک وقال س الحسین بن داود لیس بثقة توفی سنید سنة ست وعشرین ومائتین انتهی و در کاشف مذکورست سنید بن داود ابوعلی المصیصی الحافظ عن حماد بن زید وشریک وعنه ابوزرعة والاثرم ضعفه ابوحاتم وقواه غیره انتهی و ابن حجر عسقلانی هم اگرچه او را با وصف اقرار بامامت و معرفت او ضعیف میگوید چنانچه در تقریب گفته

۲۶۰

سنید بنون ثم دال مصغر ابن داود المصیصی المحتسب واسمه حسین ضعیف مع امامته ومعرفته
کان یلقن حجاج بن محمد شیخه انتهی بلکه خود سیوطی در لآلی مصنوعه تضعیف کردن ابو داود و نسائی
سنید را از کتاب الموضوعات ابن الجوزی نقل میسازد کما لا یخفی علی المتتبع اما ابوبکر بن ابی شیبه
پس فضائل علیه و محاسن جلیله و جلالت قدر و سمو ذکر او زبان زد خلائق است احتیاج اظهار ندارد و بخاری و
مسلم و ابو داود و نسائی و ابن ماجه از خوشه چینان افادات و مستند که روایات او را در صحاح خود می آرند
و آنرا معتمد و معتبر میدانند مناوی در فیض القدیر میفرماید ابن ابی شیبة الحافظ الثبت العدیم النظیر
عبد الله بن محمد بن ابی شیبة العبسی الکوفی صاحب المسند والاحکام والتفسیر وغیرهما سمع من
ابن ابی شیبة المبارک وابن عیینة وتلک الطبقة وعنه الشیخان وابو داود وابن ماجة وخلق
قال الفلاس ما رایت احفظ منه چون این بزرگ بالجار حق روایت شدید فاسیدة ثانی با حراق بیت
حضرت فاطمه علیها السلام بنا بر تصریح شاه ولی الله در ازالة الخفا روایت فرموده بنا بر ان این و زهری
مقدوح و مجروح خواهد بود هر گاه حال جمعی ازین افاضل بزرگان و اماثل اعیان که سیوطی تنها از تفحص و
تجسس بر آورده یکجا جمع ساخته بود دیدی و فضائح و قبائح ایشان از زبان ثقات مشهورین اعلام ناقدین
شنیدی حالیا حالات بعض معشرین دیگر هم که از همین طبقه یعنی طبقه ثانیه و ثالثه اند باید شنفت گو بعد ازان
حال این حضرات که سیوطی تنها بدقت نظر چیده و بر دیگران برگزیده بود احتیاج بذکر حال سائر اسلاف دیگر متقدمین
و رجال ائمه اهل ضلال نبود لیکن تتمیما للمرام خواستم که بذکر جمعی از باقی ماندگان هم بپردازم و بشیر مجاهد و مناقب
فضائل و مدائح و محاسن و مکارم ایشان اعراض مثوبات سازم پس بدانکه از انجمله است زهری که صاحب
فضائل باهره و مقامات باهره بود شیخ عبد الحق دهلوی در ستایش او در رجال مشکوة می سراید الامام
المعروف احد الفقهاء والمحدثین والعلماء الاعلام من التابعین بالمدینة المشار الیه
فنون علم الشریعة انتهی و اعور کفر تفسیر الملسنت را منسوب باو دانسته و از انتساب آن بجناب
امیر المومنین علیه السلام ابرو ترش کرده حالانکه با اینهمه فضل و علا بصحبت امرا مبتلا بوده و بسبب قلت دیانت
و اتیان خیانت و ترک امانت قبائح منکرات و شنائع حالات ایشان می دید و بران سکوت مینمود و ترک امر و
نهی عن المنکر دل می ورزید و بهمین جهت اقران و امثال او که علما و زهاد آن وقت بودند برادر مواخذه میکردند
و بسهام ملام و طعن برا و میزدند و تهجین و تفضیح و تحقیر و تعییر او مینمودند شیخ عبد الحق در تحصیل الکمال

بغير بابه ويقال له اى للزهرى يا قد ابتلى بصحبة الامراء الفتلة الدنيا بانه نضروريات ما عرضت له
وكان اقرانه من العلماء والزهاد ياخذون عليه وينكرون ذلك منه وكان يقول انما
شاركتهم في خيرهم دون شرهم فيقولون الا ترى ما هم فيه وتسكت انتهى قال الحافظ ابن الجوزى باره
در مذمت مخالطت امرا سخنها دارد ودران بهم تطويل بايد فرمود قال في كتابه تلبيس ابليس ومن تلبيس ابليس
على الفقهاء مخالطتهم الامراء والسلاطين ومداهنتهم وترك الانكار عليهم مع القدرة على
ذلك وربما رخصوا لهم فيما لا رخصة لهم فيه لينالوا من دنياهم فيقع بذلك الفساد لثلاثة
الاول الامير فيقول لولا اني على صواب لانكر علي الفقيه وكيف لا اكون مصيبا وهو
ياكل من مالي والثاني العامي فانه يقول لا باس بهذا الامير ولا بماله ولا بافعاله فان
فلانا الفقيه لا يزال عنده والثالث الفقيه فانه يفسد دينه بذلك وچون علامه مجد سجاوی
مفاخر معالی حجة الاسلام سفیان امام غزالی قدس سره در لوم وتهجین ازراه تقبیح وعیب وتفضیح علماء
ملازمین سلاطین کلامی طویل الذیل ملیح السیاق مزین باحادیث جناب خیر الانام علیه وآله آلاف التحیة
والسلام ومشحون باقوال علماء اعلام وفضلاء فخام فرموده اند نقل آن هم علی التفصیل موجب تطویل
والاطناب است اقرب بصواب چنین بنظر [illegible] مصنف آن را [illegible] که دران برای
[illegible] امرا وسلاطین ثابت کرده بر زهری تطبیق نماید قال الغزالي في احياء العلوم
في علامات علماء الآخرة فمنها ان يكون منقبضا عن السلاطين فلا يدخل عليهم البتة
ما دام يجد الى الفرار عنهم سبيلا بل ينبغي ان يحترز عن مخالطتهم وان جاؤا اليه
فان الدنيا حلوة خضرة وزمامها بايدي السلاطين والمخالط لهم لا يخلو عن تكلف في
طلب مرضاتهم واستمالة قلوبهم مع انهم ظلمة ويجب على كل متدين الانكار عليهم و
تضييق صدورهم باظهار ظلمهم وتقبيح فعلهم فالداخل عليهم اما ان يلتفت الى تجملهم
فيزدري نعمة الله عليه او يسكت عن الانكار عليهم فيكون مداهنا لهم او يتكلف في
كلامه كلاما لمرضاتهم وتحسين حالهم وذلك هو البهت الصريح او يطمع في ان ينال من
دنياهم وذلك هو السحت وسياتي في كتاب الحلال والحرام ما يجوز ان يؤخذ من اموال
السلاطين وما لا يجوز من الادرار والجوائز وغيرها وعلى الجملة فمخالطتهم مفتاح

لئلا يخدعوه وعلماء الاخرة طريقة مرضية احتياطا وقد قال صلى الله عليه وسلم من بدا جفا
يعني من سكن البادية جفا ومن اتبع الصيد غفل ومن اتى السلطان افتتن وقال صلى الله عليه
وسلم سيكون عليكم امراء تعرفون منهم وتنكرون فمن انكر فقد برئ ومن كره فقد سلم ولكن
من رضي وتابع ابعده الله تعالى قيل افلا نقاتلهم قال صلى الله عليه وسلم لا ما صلوا وقال
سفيان في جهنم واد لا يسكنه الا القراء الزائرون للملوك وقال حذيفة رضي الله عنه
اياكم ومواقف الفتن قيل وما هي قال ابواب الامراء يدخل احدكم على الامير فيصدقه
بالكذب ويقول له ما ليس فيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم العلماء
امناء الرسل على عباد الله تعالى ما لم يخالطوا السلطان فاذا فعلوا ذلك فقد خانوا الرسل
فاحذروهم واعتزلوهم رواه انس وقيل للاعمش لقد احييت العلم لكثرة من ياخذه عنك فقال لا تعجلوا
ثلث يموتون قبل الادراك وثلث يلزمون ابواب السلاطين فهم شر الخلق والثلث الباقي
لا يفلح منهم الا القليل ولذلك قال سعيد بن المسيب اذا رأيتم العالم يغشى الامراء
فاحترزوا منه فانه لص وقال الاوزاعي ما من شيء ابغض الى الله من عالم يزور
عاملا وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم شرار العلماء الذين يأتون الامراء وخيار الامراء
الذين يأتون العلماء وقال مكحول الدمشقي من تعلم القرآن وتفقه في الدين ثم صحب
السلطان تملقا اليه وطمعا فيما في يديه خاض في بحر من نار جهنم بعدد خطاه وقال
سمنون ما اسمج بالعالم ان يؤتى الى مجلسه فلا يوجد فيسأل عنه فيقال انه عند الامير
قال وكنت اسمع انه يقال اذا رأيتم العالم يحب الدنيا فاتهموه على دينكم حتى جربت ذلك
اذ ما دخلت قط على السلطان الا وحاسبت نفسي بعد الخروج فارى عليها الدرك
وانتم تعلمون ما القاه به من الغلظة والفظاظة وكثرة المخالفة لهواهم ولوددت
ان انجو من الدخول كفافا مع اني لا آخذ منهم شيئا ولا اشرب لهم شربة ماء ثم قال وعلماء
زماننا هذا شر من علماء بني اسرائيل يخبرون السلطان بالرخص وبما يوافق هواه ولو
اخبروه بالذي عليه وفيه نجاته لاستثقلهم وكره دخولهم عليه وكان ذلك نجاة لهم عند
ربهم وقال الحسن كان فيمن كان قبلكم رجل له قدم في الاسلام وصحبة لرسول الله صلى الله

قال عبد الله بن المبارك عنی به سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه وکان یغشی السلاطین فقعد
عنہم فقال له بنوه یاتی هولاء من لیس هو مثلك فی الصحبة والقدم فی الاسلام فلو اتیتهم
فقال بنی ان الدنیا جیفة وقد احاط بها قوم والله لئن استطعت لا اشارکهم فیها قالوا یا
ابانا اذ اتهلك هزلا قال یا بنی لان اموت مومنا مهزولا احب الی من ان اموت منافقا سمینا
قال الحسن رحمه الله تعالی خصمهم والله اذ علم ان التراب یاکل اللحم والسمن دون الایمان
وفی هذا اشارة الی ان الدخول علی السلطان لا یسلم فیه احد من النفاق البتة وهو مضاد للایمان
وقال ابوذر لسلمة یا سلمة لا تغش ابواب السلاطین فانك لا تصیب من دنیاهم شیئا
الا اصابوا من دینك افضل منه وهذه فتنة عظیمة للعلماء وذریعة صعبة للشیطان
علیهم لا سیما من له لهجة مقبولة وکلام حلو اذ لا یزال الشیطان یلقی الیه ان فی وعظك
لهم ودخولك علیهم ما یزجرهم عن الظلم ویقیم شعائر الشرع الی ان یخیل الیه ان الدخول علیهم
من الدین ثم اذا دخل لم یلبث ان یتلطف فی الکلام ویداهن ویخوض فی الثناء والاطراء
وفیه هلاك الدین وکان یقال العلماء اذا علموا عملوا فاذا عملوا شغلوا فاذا شغلوا
فقدوا فاذا فقدوا طلبوا فاذا طلبوا هربوا وکتب عمر بن عبد العزیز الی الحسن
رحمهما الله تعالی اما بعد فاشر علی باقوام استعین بهم علی امر الله تعالی فکتب الیه اما
اهل الدین فلن یریدوك واما اهل الدنیا فلن تریدهم ولکن علیك بالاشراف فانهم
یصونون شرفهم ان یدنسوه بالخیانة هذا فی عمر بن عبد العزیز وکان ازهد اهل زمانه
فاذا کان شرط اهل الدین الهرب منه فکیف یستتب طلب غیره ومخالطته ولم یزل السلف العلماء
مثل الحسن والثوری وابن المبارك والفضیل وابراهیم بن ادهم ویوسف بن اسباط یتکلمون فی علماء
الدنیا من اهل مکة والشام اما لمیلهم الی الدنیا او لمخالطتهم السلاطین حتی قال بعضهم لو
قیل من احمق الناس لاخذت بید القاضی وقلت هذا ونیز زهری تدلیس در روایت میکرد
وقال الذهبی فی المیزان محمد بن مسلم الزهری الحافظ الحجة کان یدلس فی النادر انتهی
واز انجمله جویبر بن سعید است که از تابعین در روایت ابن ماجه است وحضرات اہل سنت
اخذ تفسیر از او میکنند و درین باره بر او اعتماد مینمایند حالانکه ابن معین

٢٦٤

بن معول وسفيان الثوري وابن ابي خيثمه عمار بن محمد قال يحيى القطان لم ار احدا من اصحابنا

ترك ابا صالح مولى ام هاني وقال محمد بن قيس عن حبيب بن ابي ثابت كنا نسمي ابا صالح باذام

مولى ام هاني درغزن وقال زكريا بن ابي زائدة كان الشعبي يمر بابي صالح فيأخذ باذنه

فيهزها ويقول ويلك تفسر القرآن وانت لا تحفظ القرآن وقال اسمعيل بن ابي خالد كان ابو صالح

يكتب فما سالته عن شيء الا فسره لي وروى ابن ادريس عن الاعمش قال كنا ناتي مجاهدا

فنمر على ابي صالح وعنده بضعة عشر غلاما ما نرى ان عنده شيئا ابن المديني سمعت

يحيى بن سعيد يذكر عن سفيان قال قال الكلبي قال لي ابو صالح كل ما حدثتك به فهو كذب

مفضل بن مهلهل عن مغيرة قال انما كان ابو صالح صاحب الكلبي يعلم الصبيان ويعجب تفسيره

وقال ابن معين اذا روى عنه الكلبي فليس بشيء قال عبد الحق في احكامه ضعيف جدا

فانكر هذه العبارة عليه ابو الحسن بن القطان انتهى ونيز در ميزان مذكور است ابو صالح مولى

ام هاني اسمه باذام تركه ابن مهدي وقواه غيره وقال ابو احمد الحاكم ليس بالقوي عندهم

وانتصر له يحيى القطان فقال لم ار احدا من اصحابنا تركه وما سمعنا احدا يقول فيه شيئا

و از انجمله است ليث بن ابي سليم كه از جمله مفسرين و راويان صحاح سته است كه ائمه مستقيم الحال وقويم

الاقوال ممدوح الافعال و يكي از علماى كرام و فقهاى اعلام و اوعيه علم خير الانام عليه وآله آلاف التحية والسلام

بوده وموصوف است بمحامد كثيره ومعروفست بمناقب غزيره كه فضيل بن عياض او را اعلم اهل كوفه بمناسك

ميداند و دارقطني او را صاحب سنت ميداند و حكم باخراج حديث او ميكند و صوم و صلوة بسيار

او را بيان مي آورد تا آنكه در اكثر الناس صياما وصلوة محسوب گرديد يافعي در مرآة الجنان ميگويد ليث بن

ابي سليم الكوفي احد الفقهاء قال الفضيل بن عياض كان اعلم اهل زمانه في المناسك

و در اختصار تهذيب الكمال ذهبي مذكور است قال ابو عبيد الآجري عن ابي داود عن احمد بن

يونس عن فضيل بن عياض كان ليث بن ابي سليم اعلم اهل الكوفة بالمناسك قال وسمعت

ابا داود يقول سالت يحيى عن ليث فقال ليس به باس وفيه ايضا وقال ابو بكر البرقاني

سالت يعني الدارقطني عن ليث بن ابي سليم فقال صاحب سنة يخرج حديثه ومسلم هم در

صحيح خود او را از حاملين اسرار و ناقلين اخبار موصوفين بعلم وستر و معروفين نزد اهل علم ميداند

واسم صدق وتعاطی علم را شامل او میفرماید لیکن با اینهمه جلایل فضایل جرح او هم عیان مستغنی محتاج
به بیان تهذیب الکمال ومیزان الاعتدال وغیران از کتب رجال روباید آورد وحال این صاحب[ستیت]
که اعلم اهل کوفه بوده باید دریافت که احمد بن حنبل او را مضطرب الحدیث میگوید ونسائی بتضعیف او
پرداخته ویحیی بن سعید نهایت گمان بد درباره او دارد که درباره کسی از رجال مقدوحین
ومجروحین چنان سوء ظن ندارد که درباره او ومحمد بن اسحاق وهمام دارد تا آنکه احدی را اجمال جرح بالذین
درباره اینها بحضرتش نبود وابن معین او را از عطا بن السائب ضعیف تر میداند قال فی المیزان لیث
بن ابی سلیم اللیثی الکوفی احد العلماء قال احمد مضطرب الحدیث ولکن حدث عنه
الناس وقال یحیی النسائی ضعیف وقال ابن معین ایضا لا باس به وقال ابن حبان اختلط
فی اخر عمره وقال الدارقطنی کان صاحب سنة انما انکروا علیه الجمع بین عطا وطاوس
ومجاهد حسب وقال عبد الوارث کان من اوعیة العلم وقال ابوبکر بن عیاش کان لیث
من اکثر الناس صلوة وصیاما فاذا وقف حدث عنه شعبة وابن علیة وابو معویة الناس
وقال ابن ادریس ما جلست الی لیث الا سمعت منه ما لم اسمع منه وقال عبد الله بن احمد
حدثنا ابی قال ما رایت یحیی بن سعید سوء رایا فی احد منه فی لیث ومحمد بن اسحاق
وهمام لا یستطیع احد ان یراجعه فیهم وقال ابن معین لیث اضعف من عطا بن السائب
انتهی بالاقتصار ودر اختصار تهذیب الکمال که از ذهبی ست مذکورست قال عبد الله بن احمد
بن حنبل سمعت ابی یقول لیث بن ابی سلیم مضطرب الحدیث ولکن حدث منه الناس
وقال ایضا سمعت ابی یقول ما رایت یحیی بن سعید سیء رایا فی احد منه فی لیث
ومحمد بن اسحاق وهمام لا یستطیع احد ان یراجعه فیهم وقال ایضا سمعت عثمان
بن ابی شیبة قال سألت جریرا عن لیث عن عطا بن السائب وعن یزید بن ابی زیاد
فقال کان یزید احسنهم استقامة فی الحدیث ثم عطا وکان لیث اکثر تخلیطا قال
عبد الله وسالت ابی عن هذا فقال اقول کما قال جریر وقال ایضا قلت لیحیی بن معین لیث
بن ابی سلیم اضعف من یزید بن ابی زیاد وعطا بن السائب قال نعم قال وقال لی یحیی مرة
اخری لیث اضعف من یزید بن ابی زیاد ویزید فوقه فی الحدیث قال معاویة بن صالح

عن یحیی بن معین لیث بن ابی سلیم ضعیف الا انه یکتب حدیثه وقال ابراهیم بن سعید الجوهری حدثنا یحیی بن معین عن یحیی بن سعید القطان انه کان لا یحدث عن لیث بن ابی سلیم وقال علی بن المدینی سمعت یحیی یقول مجالد احب الی من لیث و حجاج بن ارطاة وقال ایضا قلت لسفیان ان لیثا روی عن طلحة بن مصرف عن ابیه عن جده رأی النبی صلی الله علیه وسلم یتوضأ فانکر ذلک سفیان و عجب منه ان یکون جد طلحة لقی النبی صلی الله علیه وسلم وقال ابو معمر القطیعی کان ابن عیینة یضعف لیث بن ابی سلیم وقال علی بن محمد الطنافسی سألت وکیعا عن حدیث من حدیث لیث بن ابی سلیم فقال لیث لیث کان سفیان لا یسمی لیثا وقال محمد بن طلحة التیمی عن قبیصة قال شعبة للیث بن ابی سلیم این اجتمع لک عطاء و طاؤس و مجاهد فقال اذ ابوک یضرب بالخف لیلة عرسه قال قبیصة فقال رجل کان جالسا لسفیان فما زال شعبة مبغضا للیث منذ یومئذ وقال عبد الرحمن بن ابی حاتم سمعت ابی و ابا زرعة یقولان لیث لا یشتغل به هو مضطرب الحدیث وقال ایضا سمعت ابا زرعة یقول لیث بن ابی سلیم لین الحدیث لا یقوم به الحجة عند اهل العلم بالحدیث انتهی عجب ست از مسلم که در صحیح خود بزرگ محدثین اہل نحله خویشتن را طعن و تشنیع در انداخته بر اخراج این بزرگان احادیث ضعیفه را در از نفسی آغاز نهاده و سلب وصف محدثیت از ایشان نموده و فعل ایشان را صنیع سوء نام گزاشته و روایت ایشان ان احادیث را که از روات غیر مرضیین مروی ست که مثل سفیان و یحیی بن سعید و دیگر ائمه بدست روایت آنها کرده اند قبیح و شنیع دانسته حالانکه از وعید کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون نا اندیشیده خود درین بلیه گرفتار آمده از لیث بن ابی سلیم که نزد یحیی بن سعید و سفیان بن عیینه و دیگر ائمه مقدوح و مجروح ست در صحیح خود روایت کرده کما لا یخفی علی من راجع الی تهذیب الکمال و تذهیب التهذیب و الکاشف و التقریب و غیرها من کتب الرجال و هم از روات تفسیر ائمه بخاری عبد الله بن ابی نجیح مکی ست که ذهبی او را از ائمه ثقات و ابن المدینی از محدثین اثبات می داند لیکن بخاری خاک تفضیح بر سرش مے ریزد که متهم بودن او بقدریت اظهار مے سازد و ابن المدینی صاف میگوید علی الجزم او را قائل بقدریت میداند و فضائح و قبائح و مثالب قدریه را قاشنیدی فلتذکر و امام احمد بن حنبل فاسد بودنش افاده میفرماید

وقطان او را از روس دعات بیشمار د قال فی المیزان عبد الله بن ابی نجیح المکی صاحب التفسیر اخذ عن مجاهد وعطاء وهو من الائمة الثقات وقال یحیی القطان لم یسمع التفسیر کله من مجاهد بل کله عن القاسم بن ابی بزة وقال العقیلی ثنا ابراهیم بن موسی سمعت البخاری قال عبد الله بن ابی نجیح کان یتهم بالاعتزال والقدر قال ابن المدینی کان یری الاعتزال قال احمد فسد بآخره وکان جالس عمرو بن عبید وقال علی سمعت القطان یقول ابن ابی نجیح من رؤس الدعاة وقال ابن المدینی ایضا اما الحدیث فهو فیه ثقة واما الرای فکان قدریا معتزلیا وذکره الجوزجانی فیمن رمی بالقدر هو وزکریا بن اسحاق وشبل بن عبادة وابن ابی ذئب وسیف بن سلیمان انتهی ونیز ذهبی در میزان نقلا عن النسائی وعسقلانی در تقریب تصریح نموده بآنکه او تدلیس می‌نمود وفضائح وقبائح تدلیس الظاهر لکن منک علی ذکره وازجمله است عیسی بن میمون که مثل سعادة از نامش واضح وفضل وثناقت فضائل او از آن است که چه تفسیر شریفی لیکن مخلص کبیر است ابو حاتم بتوثیق او پرداخته وابن معین نفی باس از او کرده لیکن ابو داود باوصف توثیق او تصریح بقدریت او نموده خارج از دائره اسلامش ساخته قال فی المیزان عیسی بن میمون ابو موسی المکی الجرشی المعروف بابن تایه له تفسیر صغیر اخذ عن مجاهد وقیس بن سعد ابن ابی نجیح روی عنه ابن عیینة وابو عاصم وقرأ القرآن عن ابن کثیر وثقه ابو حاتم وابو داود وزاد ابو داود الا انه یری القدر وقال ابن معین لیس به باس واز جمله مفسران اعیان مقاتل بن حیان است که عابدی جلیل القدر وزاهدی ست عظیم الفخر وببرکت دعوت او خلقی از کفار بشرف اسلام مشرف گردیدند واز تیه ضلالت بمنهاج هدایت رسیدند وجمعی از ناقدین مثل یحیی بن معین و ابو داود وغیرهما بتوثیق او پرداخته اند لیکن مقام حیرت و اضطراب آنست که ابو الفتح ازدی باب جرح وقدح این عابد جلیل المنزله وامام رفیع المرتبه مفتوح ساخته واز کمال تکذیبش نقل میکند و ذهبی دست و پا زده برای حفظ آبروی اعلام خود گفته که باشتباه ابو الفتح کرده این تکذیب را بمقاتل بن سلیمان که او هم در ضلالت کم از این مقاتل نیست بلکه بقول امام شافعی جمله مفسرین محکوم و زیردست وی بودند و برای اهل حق اجازت خواندن سر کافر یکشته شود و اسلام ست چه ابن خزیمه که بنظر و فور محامد و مناقب او ذو الشهادتین لقب النش خوانند بمقاتل بن حیان احتجاج نمیکنند و او را ثقه معتمد در روایت

والحسن وقتادة وحميد ... بن عبيد وسليمان التيمي ... ابو اسحاق ... ابی ... نجیح وابن جریج وسعید بن ابی عروبة ... وابن ... عسقلانی در تقریب گفته عبد الله بن ابی نجیح یسار المکی ابو یسار الثقفی مولاهم ثقة رمی بالقدر وربما دلس من السادسة مات سنة احدی وثلثین او بعدها ۱۲

نمیدانند قال الذهبی فی المیزان مقاتل بن حیان ابو بسطام البلخی الخراسانی الخزاز احد
الاعلام روی عن الضحاک و مجاهد و عکرمة والشعبی و شهر بن حوشب و خلق وعنه
ابن المبارک و بکیر بن معروف و عیسی غنجار و آخرون و روی عنه من شیوخه علقمة بن مرثد
وذلک فی صحیح مسلم وکان عابدا کبیر القدر صاحب سنة وصدق هرب ایام ابی مسلم الخراسانی
الی کابل ودعی خلقا الی الاسلام فاسلموا ووثقه یحیی بن معین وابو داود وغیرهما وقال
النسائی لیس به باس وقال ابو الفتح الازدی سکتوا عنه ثم ذکر ابو الفتح عن وکیع انه قال
ینسب الی الکذب کذا قال ابو الفتح احسبه التبس علیه مقاتل بن حیان بمقاتل بن سلیمان
فان ابن حیان صدوق قوی الحدیث والذی کذبه وکیع فابن سلیمان ثم قال ابو الفتح
ثنا ابو یعلی الموصلی ثنا عثمان بن ابی شیبة عن حمید الرؤاسی عن الحسین بن صالح عن
هارون ابی محمد عن مقاتل عن قتادة عن انس مرفوعا قال قلب القران یس فمن قرأها
کتب الله له بقراءتها قراءة القران عشر مرات قلت الظاهر انه مقاتل بن سلیمان وقد
جاء توثیق یحیی بن معین لابن حیان من وجوه عنه قال فیه الدارقطنی صالح الحدیث
نعم اما ابن خزیمة فقال لا احتج بمقاتل بن حیان قلت مات قبل الخمسین ومائة بما وراء النهر انتهی
واز جمله مفسران عظیم الشان مقاتل بن سلیمان ست که تفسیرش مشهور و جلالت وفضلش
درکمال ظهور تا آنکه شافعی او را مقتدای مفسرین مثل ابوحنیفه که مقتدای متعصبین اهل سنت است قرار داده
جمله مفسرین را بنابر قرار داد طالب الانزاد زیر دست تحکم او ساخته که در حقش فرموده الناس
کلهم عیال علیه فی التفسیر چنانچه صفدی در وافی و ابو علی یحیی البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد
ویافعی در مرآة الجنان و ابن تیمیه در منهاج و ذهبی در میزان الاعتدال آورده اند واللفظ للاخیر قال
الشافعی الناس عیال فی التفسیر علی مقاتل و جلالت این مرح عظیم و ثنای فخیم ...
افادات جناب طالب نرفته باشد که در مسلک اول در حق ابی حنیفه از شافعی مثل این فقره نقل
کرده جهابذه اعلام افتخار کنند ... مقاتل بن حیان که هم صدوق و ثقه است کما عرفت ثنای
او میگویند که ... علم مقاتل بن سلیمان را گر مثل دریا قال الذهبی فی المیزان عن مقاتل بن حیان
وهو صدوق قال ... علم مقاتل بن سلیمان ... وابراهیم ... باآن

فضائل و کمالات استفاده از کتب مقاتل میفرمود و دران نظر مینمود و راه حمایت و دفع مطاعن او می پیمود
و میگفت که طعن مرحوم در حق او از راه حسد است کما فی مختصر تاریخ الخطیب کان ابراهیم الحربی
ینظر فی کتبه فقیل ما للناس یطعنون علیه قال حسدا منهم له انتهی و یافعی او را از اجله علمای خود
میشمارد که در مرآة الجنان میگوید کان من العلماء الاجلاء و غریب و بدیع تر آنست که یوسف اعور که مولوی آقا
فاضل مخاطب است او مدح مقاتل بآن مرتبهٔ قصوی و درجهٔ علیا رسانیده که مزیدی بران غیر متصور است
چنانچه در هفوات و خرافات خویش جاییکه در احقاق الحق اخذ علما القول جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
ذکر کرده بجواب آن بسبب اشتمال نار نصب و عداوت و انهماک در کذب و وقاحت و خسارت براه کتمان
چنین امر ظاهر و ابطال چنین شرف باهر ره رو ده میگوید که اینک تفسیر منسوب است بابن عباس و مقاتل و مجاهد
و زهری و منسوب است بعلی اعاده مسائل آن یعنی بجناب امیرالمؤمنین علیه السلام سوای اعاده مسائل تفسیر
چنانچه اصل عبارتش سابقا منقول شد و باز درینجا اعاده میشود و قال اما قولهم ان العلماء و الحکماء
و النبیین یاخذون بقوله فذلک من البهت و التزویر و هذا التفسیر منسوب الی ابن عباس و الی
مقاتل الی مجاهد الی الزهری و منسوب الیه علی اعادة من مسائله انتهی این قولش صریح دلالت دارد
بر آنکه اخذ کردن اهل سنت تفسیر را از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام سرتا پا دروغ است و انکار صریح می نماید
و آنرا کذب و تزویر میداند و مقاتل تفسیر را منسوب میسازد و او را مقتدای علم تفسیر و مقتدای اهل سنت
دران میگرداند و از اقران ابن عباس و مجاهد و زهری میشمارد و پس زیاده ازین مدح و ثنا و توثیق و اطرا
در حق او نمی گنجد که خاکش بر دهان بمقابله جناب عالم علم لدنی و قائل سلونی ترجیح مقاتل بر او و در حقیقت
نصب و عداوت خود ظاهر ساخته حالا برای اعور جاهل و دیگر یاد نمیکرد مقاتل جامی او وصه ماتم است که قادحین
و مقتدیان اهل سنت قدح و جرح او و قصایت سبق ربوده اند بلکه تکفیر و تضلیلش نموده قبایح و فضایح او
ظاهر فرموده اند حاصلش این است که مقاتل با همه جلائل فضائل تفسیر خود را که بنا بر تصریح محمد طاهر گجراتی
در تذکرة الموضوعات اشهر تفاسیر اهل سنت است نزد امام شافعی تفسیر صالح است کما ذکره السیوطی
نقلا عن الارشاد للخلیلی فی الاتقان از آثار موضوعه و اخبار مصنوعه پر ساخته بلکه خودش هم ید طولی
و سابقه اولی در کذب و دروغ و وضع و اختلاق داشت و از یهود و نصاری اخذ علم قرآن می ساخت
و قائل بتشبیه حق تعالی با مخلوقین بود و ذهبی بمیزان ترجمه‌اش میفرماید قال ابو حنیفة افرط جهم

و نفی التشبیه حتی قال انه [illegible] و رحمه مقاتل بن الهی فی الاثبات حتی جعله [illegible]
خلقه وقال وکیع کان کذابا وقال البخاری قال سفیان بن عیینة سمعت مقاتلا
یقول ان لم یخرج الدجال فی سنة خمسین و مائة فاعلموا انی کذاب قال الجوزجانی
کان دجالا جسورا وقال ابن حبان کان یاخذ عن الیهود والنصاری من علم القرآن
مایوافق کتبهم وکان یشبه الرب بالمخلوق وکان یکذب فی الحدیث وقال ابو معاذ الفضل
بن خالد المروزی سمعت خارجة بن مصعب یقول لم استحل دم یهودی ولو وجدت مقاتل
بن سلیمان خلوة لشققت بطنه و در کتاب مختصر تنزیه الشریعه مذکورست مقاتل بن سلیمان
البلخی المفسر کذاب هو من المعروفین بوضع الحدیث و ابن جزله بغدادی در مختار مختصر تاریخ
بغداد میفرماید قال اسحق بن ابراهیم الحنظلی اخرجت خراسان ثلاثة لم یکن لهم فی الدنیا
نظیر فی البدعة والکذب جهم بن صفوان وعمر بن صبیح ومقاتل بن سلیمان و روی ابو یوسف
انه قال بخراسان صنفان ما علی الارض ابغض عندی منهما المقاتلیة والجهمیة پس الحال
ناظر با کمال بنظر انصاف و امعان در حال پر اختلال این قدوه اهل ضلال تامل نماید که بزرگان امام شان
در مدحش تا بمرتبه کوشیده که جمله مفسرین را محکوم و زیر دست او قرار داده او را سرگروه و مقتدای
مفسران نموده و تفسیرش را صالح گفته و اعور او را بمقابله جناب امیر المومنین علیه الصلوة والسلام درباره
تفسیر ترجیح داده و تفسیر اهلسنت را منسوب باو و السنة محدثین بزندیق صرف و ملعون و مطرود و مرجوم
و بکذب و دروغ و تمویه و تشبیه موسوم نموده ارباب کفر را سرده اهل ضلال در جعل و تلبیس مثل ابلیس
مجمل و دجال می دانند و اسحق بن ابراهیم حنظلی در کذب و بدعت بدبنیا نظیری برای او نمی یابد و امام اعظم ایشان
بجهت متصف می سازد بقبح و ذم او می پردازد و تلمیذ رشیدش مبغوض ترین خلق او را از اتباع عدن در عالم
کسی را نمی یابد و جوزجانی او را دجال جسور نام میگذارد و خارجة بن مصعب با وصف عدم استحلال دم یهودی
سران دارد که اگر او دست یابد مثل خلیفه ثانی شکم او را بشکافد و ازین جمله است سدی کبیر
که ائمه مشاهیر و مشایخ نحاریر مثل مسلم بن الحجاج و ارباب سنن اربعه از او روایات کثیره در صحاح خود
اخراج کرده اند و ائمه اهلسنت از سدی رفیع و عتبه علیه او فیض یاب شده اعلام و اعیان جلیل الشان
از او روایت نموده و بنابر ارشاد حلیمی در ارشاد علی ما نقل عنه السیوطی فی الاتقان تفسیرش

امثل و افضل تفاسیرست و ابن عدی که مناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر بحقش گفته احد الحفاظ الاعیان الذین طافوا البلاد و هجروا الوساد و واصلوا السهاد الخ او را مستقیم الحدیث و صدوق طائفه می داند و سمعانی او را ثقه و مامون میدانند و از اسمعیل بن ابی خالد نقل میکنند که سدی عالم تر بود بقران از شعبی و شریک با آن جلالت قدر که کمتر کسی در ان شریک و سهیم اوست میگوید که بر عدم کتابت جمیع ملفوظات احدی ندامت نکردم غیر سدی و یحیی بن سعید میگوید که نشنیدیم کسی را که ذکر کند سدی را مگر بخیر و احدی او را ترک نکرده و ابوبکر بن ادریس بعد سعید بن جبیر عالم تری از و بقران در جهان نمی یابد و بر سفیان ثوری او را مقدم میگذارد و در تدریب شرح تقریب مذکورست قال ابوبکر بن ادریس لیس احد بعد التابعین اعلم بالقران من ابی العالیة و بعده سعید بن جبیر و بعده السدی و بعده سفیان الثوری انتهی و یافعی در مراة الجنان میگوید الامام السدی المفسر الکوفی المشهور و در تهذیب التهذیب بترجمه او مسطورست قال ابن عدی هو عندی مستقیم الحدیث صدوق و در انساب سمعانی بنسبت سدی مذکورست والمشهور بهذه النسبة اسمعیل بن عبد الرحمن بن ابی ذویب و قیل ابن ابی کریمة السدی الاعور مولی زینب بنت قیس بن مخرمة من بنی عبد مناف حجازی الاصل سکن الکوفة یروی عن انس بن مالک رضی الله عنه و عبد خیر و ابی صالح و قد رای ابن عمر رضی الله عنهما و هو السدی الکبیر ثقة مامون روی عنه الثوری و شعبة و زائدة و سماک بن حرب و اسمعیل بن ابی خالد و سلیمان التیمی و مات سنة سبع و عشرین و مائة فی امارة ابن هبیرة و کان اسمعیل بن ابی خالد یقول السدی اعلم بالقران من الشعبی قال ابوبکر احمد بن موسی بن مردویه الحافظ اسمعیل بن عبد الرحمن السدی یعنی ابا محمد صاحب التفسیر و انما سمی السدی لانه نزل بالسدة و کان ابوه من کبار اهل اصبهان توفی سنة سبع و عشرین و مائة فی ولایة بنی مروان روی عن انس بن مالک و ادرک جماعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم منهم سعد بن ابی وقاص و ابو سعید الخدری و ابن عمر و ابو هریرة و ابن عباس حدث عنه الثوری و شعبة و ابو عوانة و الحسن بن صالح قال ابن الجحام اسمعیل بن عبد الرحمن السدی الاعور مولی زینب بنت قیس بن مخرمة اصله حجازی یعد فی الکوفیین و کان

سنہ ۱۲۷

مالک ابن هبیرة بضم الهاء وفتح الموحدة وسکون التحتانیة السکونی بفتح السین المهملة والکاف وبنون منسوب الی سکون ۱۲ تکمیل ۳۱۰

شریک یقول ما اذ مت علی رجل لقیته ان لا اکون کتبت کل شیء لفظ به الا السدی
قال یحیی بن سعید ما سمعت احدا یذکر السدی الا بخیر وما ترکه احد در اتقان نقلا
عن الحلیمی فی الارشاد مذکور ست و تفسیر اسمعیل السدی یورده باسانید الی ابن مسعود وابن عباس
وروی عن السدی الائمة مثل الثوری وشعبة لکن التفسیر الذی جمعه رواه عنه
اسباط بن نصر واسباط لم یتفقوا علیه غیر ان امثل التفاسیر تفسیر السدی انتهی وشاه
عبد العزیز صاحب در تحفه ابن سدی را از معتبرین و ثقات اہل سنت می شمارند چنانچه بتقلید کابلی میفرمایند
مثل سدی که دو کس اند سدی کبیر و سدی صغیر کبیر از معتبرین و ثقات اہل سنت ست و صغیر از وضاعین
و کذابین ست و رافضی غالی ست انتهی مقام حیرت ست که چنین مفسر کبیر و امام شہیر و مقتدای نحریر را
که تفسیرش افضل و امثل تفاسیر سنیه ست بجای مثالب فضائل نحریر و قبائح میبوارند ابن معین در
حدیث او ضعف اثبات میکند و ابو حاتم او را قابل احتجاج نمیداند و شعبی آنقدر در تجهیل او میکوشد
که باثبات ہیچ حظی از علم قرآن برای او راضی نمیشود و ہرگاه شخصی با او گفت که سدی را حظی از علم قرآن
داده اند بیہم آمده میفرماید که بتحقیق که او داده شده حظی از جہل بقرآن و ابن مہدی ہم او را ضعیف می نامد و لیث
او را بلقب کذاب موصوف میسازد و معتمر باید که در بصره دو کذاب بودند یکی از ایشان سدی و دیگری کلبی
ذہبی در میزان میگوید اسمعیل بن عبد الرحمن بن ابی کریمة السدی الکوفی عن انس و عبد الله
البہی و جماعة و عنه الثوری و ابو بکر بن عیاش و خلق وراٰی ابا ہریرة قال یحیی القطان
لا باس به و قال احمد ثقة و قال ابن معین فی حدیثه ضعف و قال ابو حاتم لا یحتج به و قال
ابن عدی هو عندی صدوق و روی شریک عن سلم بن عبد الرحمن قال مر ابراہیم النخعی
بالسدی وهو یفسر لهم القرآن فقال اما انه یفسر تفسیر القوم و به قال عبد الله بن حبیب بن
ابی ثابت سمعت الشعبی وقیل له ان اسمعیل قد اعطی حظا من علم القرآن قال قد اعطی
حظا من جہل بالقرآن وفی الفلاس عن ابن مہدی ضعیف و نیز در میزان مسطور ست و قال
الجوزجانی حدثنی معتمر عن لیث قال کان بالکوفة کذابان فمات احدهما السدی والکلبی و در کاشف
نیز او را گفته قال ابو حاتم لا یحتج به انتهی و در حاشیه آن مذکور ست قال الشعبی هو کذاب و شتم
السدی و قال ابن معین فلان فلان و اما ثانی پس جلالت شان محمد بن السائب کلبی که از اکابر

مدح کلبی

تفسیر و نسب مشتهر از آن شریف الحسب ابن خلکان در ترجمه او گفته صاحب التفسیر و علم النسب کان
اماماً فی هذین العلمین و جمعی غفیر و جمعی کثیر از ثقات اعلام اهلسنت ازو روایت دارند و ترمذی ازو
در صحیح خود روایت میکند و بر مقاتل بن سلیمان که جلالت شان او سابقا دریافتی ترجیح دارد و ثقات
اهلسنت او را درباره تفسیر بی‌نظیر دیده و روایاتش بسمع قبول شنیده اند و حسن بن عثمان قاضی تمام علم را
بعراق و حجاز تقسیم ساز و بعلم ابی حنیفه و تفسیر کلبی و مغازی محمد بن اسحاق فی تهذیب الکمال و حاشیه
الکاشف قال ابو احمد بن عدی و للکلبی غیر ما ذکرت احادیث صالحة خاصة عن ابی صالح
وهو معروف بالتفسیر و لیس لاحد تفسیر اطول منه و لا اشبع منه و بعده مقاتل بن سلیمان
الا ان الکلبی یفضل علی مقاتل بن سلیمان لما فی مقاتل من المذاهب الردیة و حدث عن الکلبی الثوری و شعبة وان کانا حدثا
بالشیء الیسیر بالمسند و حدث عنه ابن عیینة و حماد بن سلمة و هشیم و غیرهم من ثقات الناس و رضوه فی التفسیر
الاتقان للسیوطی قال ابن عدی فی الکامل للکلبی احادیث صالحة و خاصة عن ابی صالح و هو معروف
بالتفسیر لیس لاحد تفسیر اطول منه و لا اشبع و بعده مقاتل بن سلیمان الا ان الکلبی یفضل لما فی
مقاتل من المذاهب الردیة و در میزان مسطوریست قال ابن عدی و قد حدث عن الکلبی سفیان و شعبة
و جماعة و رضوه بالتفسیر و ابن جزله حکیم بغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد گفته قال الحسن بن عثمان
القاضی وجدت العلم بالعراق و الحجاز ثلثة علم ابی حنیفة و تفسیر الکلبی و مغازی محمد بن اسحاق
انتهی و ثعلبی که جلالت فضائلش و جمال ثقت و جلالتش در ما سبق شنیدی کلبی را همپایه مجاهد و سدی
گرفته و از مشایخ سلف ماضین و علمای سابقین گردانیده و از اهل حق قرار داده و غرض او را محمود و سعی او را
گفته چنانچه در دیباچه تفسیر خود میگوید و فرقة جردوا التفسیر دون الاحکام و بیان الحلال و الحرام
و الحل عن الغویصات المشکلات و الرد علی اهل الزیغ و الشبهات کمشایخ السلف الماضین
و العلماء السابقین من التابعین و اتباعهم مثل مجاهد و مقاتل و الکلبی
و السدی رضی الله عنهم اجمعین و لکل من اهل الحق منهم فی غرضه محمود و
سعی مشکور انتهی و بر ذوی فهم کلبی را ساقط الحدیث نمیدانند قال فی کتاب ضوء النقاد
لیس من انهم یوهنه ما یسقط به کل حدیثه مثل الکلبی و اشباهه و مقاتل بن سلیمان
الثوری و اصحابه مع جلالة قدره و تقدمه فی العلم بالورع و ...

در کشف الاسرار مطاعن کلبی را بالقطع ثابت ندانسته بلکه محض تهمت پنداشته بلکه کلبی را همپایهٔ عبد الله
بن لهیعه و حسن بن عماره و سفیان ثوری گرفته و گفته که او مثال ایشان اگرچه طاعنین در هر یکی از ایشان
زبان طعن دراز کرده اند لیکن علو درجهٔ ایشان در دین و تقدم رتبهٔ شان در علم و ورع مانع سمت از قبول
این طعن و رد حدیث ایشان و بصراحت تمام باز گفته که اگر حدیث کلبی و امثال او مردود شود انقطاع
روایت و اندراس اخبار لازم آید زیرا که بعد انبیاء علیهم السلام کسی یافته نشده مگر اینکه ادنی چیزیکه موجب
جرح باشد در ان یافته شود الامن شاء الله تعالی لازم بر مزید فراست و کمال حمایت این بزرگ که برای تصحیح
کلبی اکثر محدثین و روات و علما و فضلا و محققین و مدققین و متورعین و متقدسین و ائمه و اکابر خود را مقدوح
و مجروح ساخت حال اعتبار این بزرگ که سابقا هم مذکور شده باید شنید که ایا بر دعای حقیر دلالت وارد یا نه و هذه
عبارته قوله مثل الکلبی هو ابو سعید محمد بن السائب الکلبی صاحب التفسیر و یقال له ابو النضر
ایضا طعنوا فیه بانه یروی تفسیر کل آیة عن النبی صلی الله علیه وسلم و یسمی زواته الکلبی
و بانه روی حدیثا عند الحجاج فسأل عمن یرویه فقال عن الحسن بن علی رضی الله عنهما
فلما خرج قیل له هل سمعت ذلک من الحسن فقال لا و لکنی رویت عن الحسن غیظا له
و ذکر فی الانساب ان الثوری و محمد بن اسحاق یرویان عنه و یقولان حدثنا ابو النضر حتی
لا یعرف قال و کان الکلبی سبائیا من اصحاب عبد الله بن سبا من اولئک الذین
یقولون ان علیا لم یمت و انه راجع الی الدنیا قبل قیام الساعة و یملأها عدلا کما ملئت
جورا و اذا راوا سحابة قالوا امیر المومنین فیها و الرعد صوته و البرق سوطه حتی تبرأوا منهم علماء
و قال سه و من قوم اذا ذکروا علیا یصلون الصلوة علی السحاب مات الکلبی سنة
ست و اربعین و مائة و امثاله مثل عطاء بن السائب و الربیعة و عبد الرحمن و سعید بن عروبة
و غیرهم اختلطت عقولهم فلم یقبل روایاتهم التی بعد الاختلاط و قبلت الروایات
التی قبله فان قیل ما نقل عن الکلبی یوجب الطعن عاما فینبغی
ان لا یقبل روایاته جمیعا قلنا انما یوجب ذلک اذا اثبت ما نقلوا عنه
بطریق القطع فلما اذا اتهم به فلا یثبت حکمه فی غیر موضع التهمة و ینبغی ان
لا یثبت فی موضع التهمة ایضا الا ان ذلک یورث شبهة فی الثبوت

وبالشبهة ترد الحجة وينتفي ترجح الصدق في الخبر فلذلك لم يثبت ادعيناه
ليس كل من اتهم بوجه ساقط الحديث مثل الكلبي وعبد الله بن لهيعة والحسن بن عمارة
وسفيان الثوري وغيرهم فانه قد طعن في كل واحد منهم بوجه ولكن علو درجتهم
في الدين وتقدم رتبتهم في العلم والورع منع قبول ذلك الطعن في حقهم ومن رد
حديثهم به اذ لو رد حديث امثال هؤلاء بطعن كل احد انقطع الرواية واندرس
الاخبار اذ لم يوجد بعد الانبياء عليهم السلام من لا يوجد فيه ادنى شيء مما يجرح
الا من شاء الله تعالى فلذلك لم يلتفت الى مثل هذا الطعن فيحمل على احد الوجوه التي
فصلناها كما ذكرنا انتهى بلفظه وجمال الدين محدث شاه از اکابر مفسرين خود وسيد اجله در روضة الاحباب در حال حضرت
اسمعيل ميفرمايد که تو وعده کرد وبامر ديگر در موضع تمسين باشتباه آمده ونيز برد و آيد سه روز در آن موضع توقف کرد تا او نيز برود وامد در تفسير
معالم التنزيل از کلبي که از اکابر مفسرين سنيه است نقل کرده که يکسال در آن موضع توقف نمود انتهى وقاضي ابو عبد الله محمد بن سعيد بن علي
العامري در کتاب ناسخ ومنسوخ ميفرمايد قد خرجت هذا من التفاسير التي سمعتها من الائمة رحمهم الله منها ما
سمعته من الاستاذ الامام ابي اسحاق ابراهيم بن محمد الاسفرايني رحمه الله مثل تفسير
مقاتل بن سليمان والحلبي والكلبي وغيرهما ومنها ما سمعتها من الحاكم الامام ابي الحسن طاهر بن محمد بن محمد بن حسن
المعروف بابن السقاء الحافظ من ائمة الحديث الى ان قال ولم اعتمد الا بما صح عندي
بتواتر واستفاضة او روي في الصحاح بغير طعن الطاعن والله الموفق لذلك
انتهى ازين عبارت ظاهر است که قاضي مذکور در امر ناسخ ومنسوخ که مدار احکام اسلام ومناط
استنباط مسائل حلال وحرام است بر تفسير کلبي اعتماد نموده واحاديث آنرا از احاديث صحيحه
دانسته بامر ديگر متواتر واستفاضه يا مروي في الصحاح بغير طعن طاعن مقام تعجب است که
چنين امام جليل الشان را بمطاعن ومخازي وفضائح ومثالب آلوده انديکي او را کاذب
ميگويد وديگرے نزد جمهوري بکفر وبدعتي وضلال والحاد او ميبرد وامام احمد بن حنبل
نظر در تفسير او حلال نميداند وابن حبان فساد مذهب ووضوح کذب او ظاهر تر از آن ميداند
که محتاج باغراق در وصف داشته باشد في الميزان للذهبي قال احمد بن زهير
لاحمد بن حنبل يحل النظر في تفسير الكلبي قال لا عباس عن ابن معين قال ...

الکلبی لیس بثقة وقال الجوزجانی وغیره کذاب وقال الدارقطنی متروک وقال ابن حبان
مذهبه فی الدین ووضوح الکذب فیه اظهر من ان یحتاج الی الاغراق فی وصفه
ومحمد طاهر گجراتی در تذکرة الموضوعات گفته قد قال احمد فی تفسیر الکلبی من اوله الی آخره کذب لا
یحل النظر فیه واز آنجمله ست علی بن طلحه که یکی از رواة تفسیر ابن عباس ست وعلیحده
نسخه او را ستوده بجودت مع السنة وامام احمد بن حنبل بالمرتبه در ستایش آن کوشیده که ارشاد میفرماید
که اگر کسی برای قصد تحصیل آن رحلت بمصر بکند زیاده نباشد وجناب بخاری هم بران اعتماد نموده
چنانچه در اتقان مذکور ست وقد ورد عن ابن عباس فی التفسیر ما لا یحصی کثرة وعنه روایات
وطرق مختلفة فمن جیدها طریق علی بن ابی طلحة الهاشمی عنه قال احمد بن حنبل بمصر
صحیفة فی التفسیر رواها علی بن ابی طلحة لو رحل رجل فیها الی مصر قاصدا ما کان
کثیرا اسندها ابو جعفر النحاس فی ناسخه قال ابن حجر وهذه النسخة کانت عند
ابی صالح کاتب اللیث رواها عن معاویة بن صالح عن علی بن ابی طلحة عن ابن عباس
وهی عند البخاری عن ابی صالح وقد اعتمد علیها فی صحیحه کثیرا فیما یعلقه عن ابن عباس
واخرج منها ابن جریر وابن ابی حاتم وابن المنذر بوسائط بینهم وبین ابی صالح انتهی
حال بر اختلال این نسخه جیده بجیب خبیر ست اهل خبرت ست که اولا ارسال دران واقع ست که ابن ابی طلحه
از ابن عباس سماع نکرده چنانچه در اتقان گفته وقال قوم لم یسمع ابن ابی طلحة من ابن عباس التفسیر
انما اخذه عن مجاهد او سعید بن جبیر انتهی لیکن ابن حجر عسقلانی اینرا کوشش بلیغ وتدبر بسیار
ودست وپا زدن بجید وتامل بسیار جوابی برای آن آورده چنانچه سیوطی متصل عبارت سابقه گفته قال ابن حجر بعد ان
عرفت الواسطة وهی ثقة فلا ضیر فی ذلک انتهی ولکن بر متاملین پوشیده نیست که در این جواب گفته نیست زیرا که ثقه
بودن واسطه محل کلام ست چه مجاهد را ابن حبان بسبب کم جلالت فضائلش غیر مستور وعلو مقامش مشهور از
ضعفا شمار کرده وثانیا آنکه علی بن ابی طلحه را با این همه جلالت ذهبی در ضعفا ومجروحین می شمارد
وبسیاری از قبایح او را که معویه بن صالح ازو روایت کرده ممتنع ومحال یعنی در صحیح پیغمبر ع می داند
واز امام احمد بن حنبل نقل می آرد که جناب او فرموده که علی مذکور اشیاء منکره روایت میکند واز
ابوداود نقل میسازد که او ابن ابی طلحه را منسوب بخارجیت میکند که میگوید کان یری السیف

۲۷۸

قدح علی ابن ابی طلحه

فی المیزان للذهبی علی بن ابی طلحة عن مجاهد وابی الوداك وراشد بن سعد اخذ

تفسیر ابن عباس عن مجاهد فلم یذکر مجاهدا بل ارسله عن ابن عباس قال احمد بن محمد

بن عیسی فی تاریخ حمص اسم ابیه سالم بن مخارق اعتقه العباس ومات علی سنة ثلث

واربعین ومائة وقال احمد بن حنبل له اشیاء منکرات وقال ابو داود کان یری السیف

وقال النسائی لیس به باس قلت حدث عنه معویة بن صالح وسفیان الثوری واهل

حمص قال دحیم لم یسمع علی بن ابی طلحة التفسیر من ابن عباس قلت روی معویة

بن صالح عنه عن ابن عباس تفسیرا کبیرا ممتعا انتهی ودر حاشیه کاشف سطور است قال یعقوب

بن سفیان ضعیف الحدیث یری فی علی بن ابی طلحة انتهی لیس بمحمود المذهب پس بنگرند که ارباب بخاری چگونه

با وصف اینهمه تعنت و اعتساف که العیاذ بالله در باره جناب امام بر حق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام

هم پیش گرفته اند و آنحضرت را قابل اخذ روایت ندانسته اند و تنقیه دلائل احتجاج بسخن

اتکال شده بر تفسیر ابن ابی طلحه که آنرا ابو صالح از معویه بن صالح روایت کرده اعتماد نموده اند و روایات

آن در صحیح خود درج فرموده اند حالانکه ورای ملوم و مطعون بودن ابن ابی طلحه معاویه بن صالح خارج

از استقصا ست ذهبی در میزان فضائح این بزرگ نقل میکند مگر از راه فقدان اطلاع و قلت

تتبع و عدم وقوف بر حقیقت حال گمان میکنند که بخاری باو احتجاج نمیکند و این قدر نمیدانند که صریحا

بخاری از و روایت نکرده لیکن در پرده تعلیقات اعتماد بر او نموده کما صرح به ابن حجر الناقد

قال فی المیزان معویة بن صالح الحضرمی قاضی الاندلس ابو عمرو روی عن مکحول و الکبار

وعنه ابن وهب وعبد الرحمن بن مهدی وابو صالح وطائفة وثقه احمد وابو زرعة

وغیرهما وکان یحیی القطان یتعنت ولا یرضاه وقال ابو حاتم لا یحتج به ولم یخرج

له البخاری ولینه ابن معین وقال ابن عدی هو عندی صدوق وقال ابن مهدی بینا نحن بمکة

نتذاکر الحدیث اذا رجل قد دخل بیننا شیخ سعل بنا فقلت من انت قال انا معویة

بن صالح فاحتوشناه قلت وبعد هذا بیسیر توفی سنة ثمان وخمسین ومائة قال اللیث

بن عبدة قال یحیی بن معین کان ابن مهدی اذا حدث بحدیث معویة بن صالح

زجره یحیی بن سعید وکان ابن مهدی لا یبالی ومن یبالی لا ینفذ ان ناسا لم یسمعوها

بغير اسمها وبحديث اجلس فقد آذيت وآنيت وهو ممن احتج به مسلم دون البخاري في
الحاكم يروي في مستدركه احاديثه ويقول هذا على شرط البخاري فيهم في ذلك ويكرره
دربين قدر در تفضيح جناب بخاري اكتفا و اقتصار نتوان كرد زيرا كه از مطالعه كتب رجال ظاهر است كه ابو صالح
كاتب ليث كه از ابن صالح راوي اين شيخ ست و بر روايتش بخاري اعتماد كرده نيز غير صالح ست احمد بن صالح
او را متهم ميگويد و ليس بشي در حقش اطلاق ميكند و يحيى بن بكير هم در حقش چيزي ميگفت و سعيد بن منصور
بسبب كمال سعادت و شقاوت بحير فنا ابن معين گوش نميكند و از قدح او باز نمي آيد و صالح از غايت صلاح
و سداد توثيق ابن معين را بحساب نمي آرد و تكذيب ابن صالح پيش نظر دارد و ميفرمايد كه ابن معين توثيق او
مي نمود و نزد من مرتكب كذب در حديث ميشود و نسائي او را ثقه نميداند و يحيى بن بكير را دوست تر از و ميگير
و ابن المديني از روايت نمودن از و تحاشي دارد و ميگويد كه چيزي از و روايت نميكنم و ذهبي هم با وصف تشمير
ذيل در حمايت و رعايت او قباحت بر سرش بجهت روايت حديثي مكذوب مختلق در فضيلت خلفا بر پا ميكند
قال في الميزان عبد الله بن صالح بن محمد بن مسلم الجهني المصري ابو صالح كاتب الليث بن
سعد على امواله هو صاحب حديث وعلم مكثر وله مناكير حدث عن معاوية بن صالح والليث
وموسى بن علي وخلق وعنه شيخه الليث وابن وهب وابن معين واحمد بن الفرات والناس
قال عبد الملك بن شعيب بن الليث ثقة مأمون سمع من جدي حديثه وقال ابو حاتم
سمعت محمد بن عبد الله بن عبد الحكم وسئل عن ابي صالح فقال تسألني عن
اقرب رجل الى الليث لزمه سفرا وحضرا وكان يخلو معه كثيرا لا ينكر لمثله ان يكون
قد سمع منه لكثرة ما اخرج عن الليث وقال ابو حاتم سمعت ابن معين يقول اقل
احوال ان يكون قرأ هذه الكتب على الليث واجازها له ويمكن ان يكون ابن ابي ذئب
كتب اليه بهذا الدرج قال وسمعت احمد بن صالح يقول لا اعلم احدا روى عن الليث عن ابن
ابي ذئب الا ابو صالح وقال احمد بن حنبل كان اول امره متماسكا ثم فسد بآخره يروي عن ليث
عن ابي ذئب لم يسمع الليث من ابن ابي ذئب شيئا وقال ابو حاتم هو صدوق امين ما
علمته وقال ابو زرعة لم يكن عندي ممن يتعمد الكذب وكان حسن الحديث وقال ابو حاتم
اخرج احاديث في آخر عمره انكروها عليه نرى ان هذا افتعل خالد بن نجيح

٢٨٠

وكان ابو صالح يصحبه كان سليم الناحية لم يكن وزن ابي صالح الكذب كان رجلا صالحا وقال
احمد بن محمد بن الحجاج بن رشدين سمعت احمد بن صالح يقول متهم ليس بشيء يعني الحمراوي عبد الله
بن صالح وسمعت احمد بن صالح يقول في عبد الله بن صالح فاجز او كلمة اخرى وقال ابن
عبد الحكم سمعت ابي عبد الله يقول ما لا احصي وقد قيل له ان يحيى بن بكير يقول في ابي صالح
شيئا فقال قل له هل جئت الليث قط الا وابو صالح عنده وقد كان يخرج معه الى الاسفار
وهو كاتبه فلا ينكر ان يكون عنده ما ليس عند غيره وقال سعيد بن منصور كلمني يحيى بن
معين قال احب ان تسألك عن عبد الله بن صالح فقلت لا اسأله عنه وانا اعلم الناس
به انما كان كاتبا للضياع وقال احمد كتب الي وانا بحمص بما لي الزيادة قال الفضل
بن محمد الشعراني ما رأيت ابا صالح الا وهو يحدث او يكتب قال صالح جزرة كان ابن
معين يوثقه وهو عندي يكذب في الحديث وقال النسائي ليس بثقة يحيى بن بكير احب الينا
منه وقال ابن المديني لا اروي عنه شيئا وقال ابن حبان كان في نفسه صدوقا انما وقعت
المناكير في حديثه من قبل جار له فسمعت ابن خزيمة يقول كان له جار كان بينه
وبينه عداوة كان يضع الحديث على شيخ ابي صالح ويكتبه بخط يشبه خط عبد الله
ويرميه في داره بين كتبه فيتوهم عبد الله انه خطه فيحدث به وقال ابن عدي هو
عندي مستقيم الحديث الا انه يقع في اسانيده ومتونه غلط ولا يتعمد قلت وقد روى
عنه البخاري في الصحيح على الصحيح ولكنه يدلسه فيقول ثنا عبد الله ولا ينسبه وهو هو
نعم قد علق البخاري حديثا فقال فيه قال الليث حدثني جعفر بن ربيعة ثم قال لي
اخر الحديث حدثني عبد الله بن صالح ثنا الليث فذكره ولكن هذا عند ابن حمويه
السرخسي دون صاحبيه وفي الجملة ما هو دون نعيم بن حماد ولا اسماعيل بن ابي اويس
ولا سويد بن سعيد وحديثهم في الصحيحين ولكل منهم مناكير تغتفر في كثرة ما روى و
بعضها منكر واه وبعضها غريب محتمل وقد قامت القيامة على عبد الله بن صالح
بهذا الخبر الذي قال ثنا نافع بن يزيد عن زهرة بن معبد عن سعيد بن المسيب
عن جابر رفعه ان الله اختار اصحابي على العالمين سوى النبيين والمرسلين واختار من اصحابي

اربعة ابابكر و عمر و عثمان و عليا فجعلهم خير اصحابي و في اصحابي كلهم خيرة قال سعيد بن عمرو
عن ابي زرعة قلت ابو صالح بخالد بن نجيح في حديث زهرة بن معبد عن سعيد و ليس له
اصل انتهى و اگر كاتب ليث عبد الله بن صالح بن مسلم عجلي است چنانچه ابو الحجاج مزي آنرا تصحيح و اسقاط
كما في الميزان پس او هم مقدوح است عقيلي در او در كتاب الضعفاء ذكر كرده قال في الميزان قال الاثرم سئل
ابو عبد الله عن عبد الله بن صالح بن مسلم الذي كان ببغداد قال ما ادري ما كتبت عنه و كانه فيما ظننت
لم يعجبه قلت ذكره العقيلي في كتابه فلذا ذكرته و از انجمله ابن جريج است كه جامع كمالات
و حريم حبائل است و بادي طريقه تصنيف و تاليف و حاوي علوم دين شريف تا آنكه يحيى بن سعيد بر مالك
ترجيحش داده و با اين همه دست از تفضيحش برنداشته اند عبد الحق در رجال مشكوة در ترجمه او گويد احد الاعلام
المشهورين و الائمة المعدودين هو اول من صنف في الاسلام في قول قال ابن عيينة سمعته يقول
ما دون العلم تدويني احد و قال مخلد بن الحسين ما رايت من خلق الله اصدق لهجة
من ابن جريج و قال يحيى بن سعيد هو اثبت من مالك انتهى ذهبي او را در متكلم فيهم ذكر كرده و تحقيق
موضوعات و عدم مبالات در اخذ روايات و ارتكاب تدليس كه شناعت آن سابقا شنيدي براو ثابت نموده
حيث قال في ميزان الاعتدال عبد الملك بن عبد العزيز بن جريج ابو خالد المكي احد الاعلام
الثقات يدلس و هو في نفسه مجمع على ثقته مع كونه قد تزوج نحوا من تسعين امرأة
نكاح المتعة كان يرى الرخصة في ذلك و كان فقيه اهل مكة في زمانه قال عبد الله
بن احمد بن حنبل قال ابي بعض هذه الاحاديث التي كان يرسلها ابن جريج
احاديث موضوعة كان ابن جريج لا يبالي من اين ياخذها يعني قوله اخبرت و
حدثت عن فلان انتهى و از انجمله حجاج بن محمد مصيصي است كه تفسير او را سيوطي در ارشاد صحيح
و متفق عليه گفته كما في الاتقان نقلا عنه و روى لحجاج بن محمد عن ابن جريج نحو جزء و ذلك
صحيح متفق عليه انتهى حالانكه در آخر مختلط گرديده في الميزان و روى ابراهيم الحربي اخبرني
صديق لي قال لما قدم حجاج بغداد في آخر مرة خلط فرآه ابن معين يخلط فقال لابنه
لا تدخل عليه احدا و في حاشية الكاشف في ترجمته و كان قد تغير في آخر عمره حين قدم
الى بغداد و اختلاط راوي در آخر موجب تشنيع بر اخراج روايات او بنا بر افاده شهيد ثاني بارها

۲۸۳

ابو العباس و خواهد بود از انجمله سعید بن بشیر صاحب قتاده است که از رواة سنن اربعه است
و ابو مسهر در حق او میگوید که در دمشق کسی حافظ تر از او نبوده و ابو حاتم میفرماید که محل او صدق است ابن الجوزی
توثیق او از شعبه و دحیم نقل میسازد لیکن بخاری میگوید یتکلمون فی حفظه و ابن معین او را ضعیف می داند
و نسائی هم بتضعیف او می پردازد و ابو زرعه احتجاج باحادیث او جائز نمیداند چنانچه ذهبی در میزان الاعتدال
میفرماید سعید بن بشیر صاحب قتادة اسکن دمشق وحدث عن قتادة والزهری وجماعة وعنه
ابو مسهر و ابو الجماهر محمد بن عثمان الحافظ قال ابو مسهر لم یکن فی بلدنا احفظ منه وهو منکر
الحدیث وقال ابو حاتم محله الصدق وقال البخاری یتکلمون فی حفظه وقال بقیة سالت شعبة
عنه فقال ذاک صدوق اللسان وقال عثمان عن ابن معین ضعیف وقال عباس عن ابن
معین لیس بشیء وقال الفلاس حدثنا عنه ابن مهدی ثم ترکه وقال س ضعیف وقال ابن
الجوزی قد وثقه شعبة ودحیم وقال ابن عیینة ثنا سعید بن بشیر وکان حافظا
وقال ابو زرعة البصری قلت لابی الجماهر کان سعید بن بشیر قدریا قال معاذ الله
وسمعت ابا مسهر یقول اتیت سعیدا انا ومحمد بن شعیب فقال والله لا اقول ان الله
یقدر الشر ویعذب علیه ثم قال استغفر الله اردت انی لا اتقدم فی الشر و نیز میگوید
قال یعقوب الفسوی سالت ابا مسهر عن سعید بن بشیر فقال لم یکن فی جندنا
احفظ منه وهو ضعیف منکر الحدیث وقال ابن نمیر یروی عن قتادة المنکرات
وذکره ابو زرعة فی الضعفاء وقال لا یحتج به وکذا قال ابو حاتم و بعد قلیل میگوید
ولسعید تفسیر رواه عنه الولید قال ابن عدی لا اری بما یرویه باسا ولعله یهم ویغلط
وله عند اهل دمشق تصانیف رایت له تفسیرا مصنفا والغالب علیه الصدق قیل
مات سنة ثمان وستین ومائة از انجمله فریابی است که بسیار مستحق مدح
و ستایش او که شیخ و استاد جناب بخاری بوده و بر کثرت روایت او بالاتفاق بیشتر علمای
متقدمین که بالاتر از ایشان اهل الرا یاد نمایند و مبالغه در توثیق و ستایش او فرمایند چنانچه ذهبی در دول
میفرماید محمد بن یوسف بن واقد ابو عبد الله الفریابی ولد سنة عشرین ومائة کان
عابدا زاهدا ورعا من الطبقة السادسة قال رایت فی المنام انی دخلت کرما

فیہ عنب فاکلت من عنبہ کلہ الا الابیض فقصصت رویای علی سفیان الثوری فقال
تصیب من العلوم کلہا الا الفرائض فانہا جوہر العلم کما ان العنب الابیض جوہر العنب
وکان کما قال روی عن الثوری وغیرہ وروی عنہ الامام احمد وغیرہ قال البخاری
کان الفریابی من افضل اہل زمانہ وکان ثقۃ صدوقا مجاب الدعوۃ توفی سنۃ اثنتی
عشرۃ او ثلث عشرۃ ومائتین انتہی مقام حیرت است کہ چنین امام جلیل را کہ شیخ بخاری ست
وعالم وزاہد ومتورع وبشہادت بخاری از افضل اہل زمان ثقہ وصدوق اللسان ومجاب الدعوۃ عند
الرب المنان بود ویحیی بن معین کہ از اکابر ائمہ متقدمین واعاظم محققین ومتحجرین ومتشددین ست وجلائل فضائل او مسلم ثقات
ست نسبت بروی تصریح میں نواز دیعنی روایت حدیث باطل براو ثابت میسازد وعجلی خطاے او را ذکر مینماید وپنجاہ
حدیث نقل میکند چنانچہ در میزان مسطور ست محمد بن یوسف الفریابی شیخ البخاری احد الاثبات اورد
ابن عدی قال عباس سمعت یحیی بن معین یقول حدث الفریابی عن ابن عیینۃ عن ابن
ابی نجیح عن مجاہد الشعر فی الانف امان من الجذام قال یحیی وہذا حدیث باطل قلت انما
الباطل ان یجعلہ من قول النبی صلی اللہ علیہ وسلم اما ان یکون مجاہد قالہ فہذا صحیح
عنہ رواہ عباس الخلال وغیرہ عن محمد وہو ثقۃ فاضل عابد من جلۃ اصحاب الثوری
حدیثہ فی کتب الاسلام وقد ارتحل الیہ احمد بالقصد فبلغہ موتہ فعدل الی حمص
وقال ابن عدی صدوق لہ افرادات عن الثوری قلت لانہ لازمہ مدۃ فلا
ینکر ان ینفرد من ذلک البحر قال محمد بن سہل بن عسکر خرجت مع محمد بن یوسف
الفریابی الی الاستسقاء فرفع یدیہ فما ارسلہما حتی مطرنا وقال العجلی اخطأ الفریابی
فی مائۃ وخمسین حدیثا وازانجملہ است عثمان ابن ابی شیبہ کہ او ہم مثل برادر خود ابوبکر
بن ابی شیبہ یکی از ائمہ اعیان واعلام عالی شان ست قال الیافعی فی تاریخہ الحافظ عثمان بن
ابی شیبۃ العبسی الکوفی وکان اسن من اخیہ ابی بکر رحل وطوف وصنف التفسیر و
المسند ویقال مجلسہ ثلاثون الفا وفی المیزان عثمان بن ابی شیبۃ ابو الحسن احد ائمۃ
الحدیث الاعلام کاخیہ ابی بکر لیکن امام احمد بن حنبل این فرزند دلبند در مقام تعلیم وتلقین میفرماید
ورد صحیحین نمی نماید کہ احادیث او موضوعات یا گویا موضوعات ست ومراد ازان ابوبکر دوست ترست

بسوی من از رو از روایت چنین احادیث سطا است از خدامی طلبد قال فی المیزان قال عبد اللّٰه وقلت
لابی حدثنا عثمان ثنا جریر عن شیبة بن نعامة عن فاطمة بنت حسین بن علی عن فاطمة
الکبری عن النبی صلی اللّٰه علیه وسلم قال لکل بنی اب عصبة ینتمون الیه الا ولد فاطمة انا عصبتهم
وقلت له حدثنا عثمان ثنا ابو خالد الاحمر عن ثور بن یزید عن ابی الزبیر عن جابر عن النبی
قال تسلیم الرجل باصبع واحدة یشیر بها فعل الیهود فانکر ابی هذه الاحادیث مع احادیث من
هذا النحو انکرها جدا وقال هذه موضوعة او کانها موضوعة وقال ابی ابو بکر اخوه احب الی
منه فقلت ان یحیی بن معین یقول ان عثمان احب الی فقال ابی لا ورواها ابو علی بن الصواف عن عبد اللّٰه عن
ابیه وزاد فقال ما کان اخوه ابو بکر یطیب نفسه بشیء من هذه الاحادیث نسأل اللّٰه السلامة وقال کان
یتوهم هذه الاحادیث و از غرائب اینها آنست که سوره فیل را هم درست نمی توانست خواند چنانچه در میزان است قال یحیی ثقة
مامون قلت الا ان عثمان کان لا یحفظ القرآن فیما قیل فقال محمد بن کامل ثنا ابن الحسین العطار ان عثمان بن
ابی شیبة قرأ علیهم فی التفسیر الم ترکیف فعل ربک قالها الف لام میم انتهی لیکن ذهبی بعد نقل این نقیصه چشم
میکشد و طبیعت نقاد خویش را متوجه تاویل میفرماید چنانچه میفرماید قلت لعله سبق فی لسان والا فقد کان
یحفظ سورة الفیل وهذا تفسیره قد حمله الذاتی انتهی وگو این تاویل راه دارد وگنجایش پیداست
لیکن بطلان آن از اندک تامل هویدا زیرا که اگر این غلط از راه سبق لسان می بود هرگز آن را بحمل می آورد
و راوی نقلش میکرد ولهذا آنرا از جمله تصحیفات شمرده اند سیوطی در تدریب شرح تقریب میفرماید اورد
الدارقطنی فی کتاب التصحیف کل تصحیف وقع للعلماء حتی فی القرآن من ذلک ما رواه ان
عثمان بن ابی شیبة قرأ علی اصحابه فی التفسیر جعل السفینة فی رحل اخیه فقیل له انما
هو جعل السقایة فی رحل اخیه فقال انا واخی ابو بکر لا نقرأ لعاصم قال وقرأ علیهم فی
التفسیر الم ترکیف فعل ربک باصحاب الفیل قال الم کاول البقرة انتهی [illegible]
باینکه تصحیفاتی که از عثمان بن ابی شیبه در قرآن محفوظ شده زیاده بر آنست که از محدثین منقول نشده
کما فی المیزان قال الخطیب لم یحک عن احد من المحدثین من التصحیف فی القرآن اکثر
مما حکی عن عثمان بن ابی شیبة ثم ساق بسنده عن اسمعیل بن محمد التستری سمعت عثمان
بن ابی شیبة یقرأ فان لم یصبها وابل فطل وقال مرة من الجوارح مکلبین قال [illegible]

ثنا

ثنا

من عثمان

۲۸۵

سبق لسان

وقال ابو حامد الاسفرایینی لو سافر رجل الی الصین حتی یحصل له کتاب تفسیر محمد بن جریر لم یکن ذلک کثیرا و محاسن و محامد و مکارم و مناقب فوق و اعتماد خود ابن جریر بناظر طبقات سبکی و طبقات اسنوی و مدینة العلوم و تذکرة الحفاظ ذهبی و معجم الادبا حموی و تاریخ یافعی و وفیات ابن خلکان و طبقات تقی الدین ابو بکر اسدی و انساب سمعانی و تراجم الحفاظ میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و مختار مختصر تاریخ خطیب بغداد و تهذیب الاسماء نووی و غیر آن مخفی و محتجب نیست یاقوت حموی در معجم الادبا از زبان خطیب در بابین فضائل جاملہ بیست باید و ہوش از سر سامعین بپرد یا کان احد ائمة العلماء یحکم بقوله و یرجع الی رایه لمعرفته و فضله و کان قد جمع من العلوم ما لم یشارکه فیه احد من اهل عصره و کان حافظا لکتاب الله عز و جل عارفا بالقرات بصیرا بالمعانی فقیها باحکام القران عالما بالسنن و طرقها و صحیحها و سقیمها و ناسخها و منسوخها عارفا باقوال الصحابة و التابعین و من بعدهم من المخالفین فی الاحکام و مسائل الحلال و الحرام عارفا بایام الناس و اخبارهم و له الکتاب المشهور فی تاریخ الامم و الملوک و کتاب فی تفسیر القران لم یصنف احد مثله و کتاب سماه تهذیب الآثار لم ار سواه فی معناه لم یتمه و ایضا فی المعجم انه قال ابن خزیمة لما لاحظ تفسیر ابن جریر ما اعلم علی ادیم الارض اعلم من ابن جریر و ایضا فیه قال ابو محمد بن عبد العزیز بن محمد الطبری کان ابو جعفر من الفضل و العلم و الذکاء و الحفظ علی ما لا یجهله احد عرفه لجمعه من علوم الاسلام ما لم نعلمه اجتمع لاحد من هذه الامة و لا ظهر من کتب المصنفین و انتشر من کتب المولفین ما انتشر له و کان راجحا فی علوم القران و القرات و علم التاریخ من الرسل و الخلفاء و الملوک و اختلاف الفقهاء مع الروایة لذلک علی ما فی کتابه البسیط و التهذیب و احکام القرات من غیر تعویل علی المناولات و الاجازات و لا علی ما قیل فی الاقوال بل یذکر ذلک بالاسانید المشهورة و فیه ایضا و کان ابو جعفر کالقاری الذی لا یعرف الا القرآن و کالمحدث الذی لا یعرف الا الحدیث و کالفقیه الذی لا یعرف الا الفقه و کالنحوی الذی لا یعرف الا النحو و کالحاسب الذی لا یعرف الا الحساب و کان عالما بالعبادات جامعا للعلوم و اذا جمعت بین کتبه و کتب غیره

منتهی الکلام جلد اول

۲۸۸

جناب امیر المومنین علیه السلام نقل کرده الثالث ان هذا النص ان کان لذ بالمادة عالی روایته الا الهوی فکان ینبغی ان لا یرویه من لا یهوی مقتضاه وقد رواه اصحاب الحدیث کابن جریر الطبری وغیره ولیس هو من الامامیة فبطل ان یکون کذلک و در مقام جواب او لا گفته که ابن جریر این نص را روایت نکرده و بعد آن گفته ثم ان سلمنا انه ذکره فلعله رواه قبل ان تثبت عنده صحة هذا الحدیث فان من المحدثین من یروی کل غث وسمین ثم ان سلمنا ذلک فلا نسلم انه ما کان متهما بالتشیع انتهی و عفیف الدین در رساله مشتمله بر جرح و هتک ناموس این امام سنیه که بعضا ملتش بر خود هم بالشدید پیش نظر داشته بغرض ابطال روایات او در حلیت متعه از جناب امیر المومنین علیه السلام همت را بآزار روح اقدس او گماشته آبرو ریزی اکابر را از اقرار بحلیت متعه مسلم تر انگاشته چنانچه گفته وقد اجمع المحدثون علی ان محمد بن جریر یرید الغث والسمین والضعیف والسقیم ویکثر الاتیان روایته وانکانت مخالفة عن المدارک فکیف اذا قاومه امثال المنافی والمناقض انتهی و جای آنست که گریبان نامه خویش چاک کرده فاتل رشید با آنهمه دعای تحقیق و تدقیق و رشادت و سعادت از تفضیح چنین عالم جلیل الشان و مقتدای باهر البرهان باکی بر نمیدارد و از هتک حرمت امام خویش پیش اغیار استحیای نمی آرد و این عبارت سخیف عفیف را در شوکت عمر بمقابله اهل حق پیش میسازد چنین مهفوات که لایق ستر و اخفاست قابل اظهار و ابدا جواب اهل حق می نماید بهر کیف از عبارت عفیف ظاهر است که علمای سنیه در مقامات بسیار روایات طبری را مقبول ندارند اگرچه خالی از معارض باشد و رشید هم این خرافات ظاهر را بنظر رضا دیده است و هرگاه حال چنین امام جلیل الشان که مدایح و مناقب او و فاتر سنیه سیاه است باین فضیحت رسیده باشد که روایات او با وصف خلو از معارض مقبول نباشد از حال دیگران چه باید پرسید و عجب تر آنکه عفیف سنیه عفت و صلاح را ترک کرده بر این قدر از تفضیح بیچاره طبری اکتفا ننموده تلمیحی که ابلغ از تصریح است بکذب و افترای او کرده حیث قال بعد العبارة السابقة علی ما نقل الرشید فی الشوکة فعرفنا ان سیدنا علی رضی الله عنه مبرء عن ذلک وهو معروف الحق واعرف الخلق ولیس من دیدنه ان یسکت علی الباطل بل شأنه اظهار الحق للعالم والجاهل وانکان الامر علی ما یزعمون

استعمل المکر ومة المنیة فیری حالها فیجب علیه ان یظهر الحق بکلماته ویزیح الباطل ببیناته سیما فی اوان خلافته وزمان دولته ویعرف الحق لاصحابه وشیعته ولا اقل من ان یعلم اولاده وخواص اصحابه کابی الطفیل وعبیدة السلمانی وابی الحارث الاعور وقیس بن سعد والاشتر وغیرهم من الصحابة والتابعین وکیف خفی هذا الامر علی هؤلاء وظهر لمحمد بن جریر الطبری انتهی وظاهر ست که قوله وکیف خفی هذا الامر وظهر لمحمد بن جریر الطبری دلالت واضحه دارد برآنکه محمد بن جریر طبری از طرف خود روایت حلیت متعه را بر یافته ورنه اگر نزد او این روایت یافته دیگران بودی نام ایشان ذکر کردی و تخصیص استبعاد ظهور آن بر طبری وجهی نداشت واز غرائب تعصبات ابن تیمیه آنست که او صفیکه در بحث آیه انما ولیکم الله الآیه بزعم آنکه ابن جریر روایت نزول آن بحق جناب امیر المومنین علیه السلام اخراج نکرده بر ح وستایش او نموده واو را از روایت موضوعات منزه دانسته وگفته که او از کبار اهل علم واصحاب تفسیر ست لیکن در بحث نص جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام که در تفسیر آیه وانذر عشیرتک الاقربین مرویست وابن جریر روایت آنهم مثل اول کرده وابن تیمیه انکار آن نتوانسته ناچار ملجا شده تفسیر ابن جریر را که مدائح آن شنیدی از کتب مسلمین که استفاده علم ونقل از آن کنند خارج ساخته وبرای ابن جریر ادنی معرفت بحدیث هم ثابت ندانسته کما سیظهر علیک انشاء الله تعالی

اما ابن ابی حاتم که جلالت قدر ورفعت شانش مانند جود حاتم مشهور ومعروف وبجلائل فضائل ومحامد خصائل موصوف تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شهبة الاسدی الشافعی در طبقات فقهای شافعیه میگوید عبد الرحمن بن محمد بن ادریس ابو محمد بن ابی حاتم الحنظلی الرازی احد الائمة فی الحدیث والتفسیر والعبادة والزهد والصلاح حافظ ابن حافظ اخذ عن ابیه وابی زرعة وصنف الکتب المهمة کالتفسیر الجلیل المقدار فی اربع مجلدات غالبة آثار مسندة انتهی وشیخ صلاح الدین در فوات الوفیات میفرماید عبد الرحمن بن محمد بن ادریس بن المنذر بن داود بن مهران ابو محمد بن ابی حاتم التمیمی الحنظلی الامام ابن الامام الحافظ ابن الحافظ سمع اباه وغیره قال ابن منده صنف ابن ابی حاتم المسند فی الف جزء وکتاب الزهد وکتاب الکنی والفوائد الکبیر وفوائد

الرازیین و مقدمة الجرح والتعدیل وصنف فی الفقه واختلاف الصحابة والتابعین وعلماء الامصار
وله الجرح والتعدیل فی عدة مجلدات تدل علی سعة حفظه وامامته وکتاب الرد علی الجهمیة
فی مجلد کبیر وله تفسیر کبیر سائره آثار مسندة فی اربع مجلدات قال ابو علی الخلیلی کان یعد
من الابدال وقد اثنی علیه جماعة بالزهد والورع التام والعلم والعمل انتهی و جلال الدین
سیوطی در لآلی مصنوعه بعد ذکر حدیثی در کلام حق تعالی با موسی کلیم الله علی نبینا وآله وعلیه السلام میفرماید
واخرجه ابن ابی حاتم فی تفسیره وقد التزم ان یخرج فیه اصح ما ورد ولم یخرج فیه حدیثا
موضوعا البتة انتهی و در اتقان بعد ذکر تفسیر سدی گفته ولم یورد منه ابن ابی حاتم شیئا
لانه التزم ان یخرج اصح ما ورد و ابن تیمیه در هفوات وطامات خود با آنکه علامه حلی اعلی الله قدره [illegible]
حدیث خلافت وامامت جناب امیر المؤمنین علیه السلام که در تفسیر آیه وانذر عشیرتک
الاقربین مروی ست ذکر کرده و ابن ابی حاتم هم آنرا روایت کرده کما فی الدر المنثور للسیوطی
بل صرح ابن تیمیة ایضا بکونها فی تفسیره جرح وقدح این تفسیر کرده وهذه الفاظه فی الجواب
من وجوه الاول المطالبة بصحة النقل وادعاؤه من نقل الناس کافة من اظهر الکذب عند
اهل العلم بالحدیث فان هذا الحدیث لیس فی شیء من کتب المسلمین التی یستفیدون
منها علم النقل لا فی الکتب الصحاح ولا فی المسانید والسنن والمغازی والتفسیر التی یذکر فیها
الاسناد الذی یحتج به واذا کان فی بعض کتب التفسیر التی ینقل فیها الصحیح والضعیف مثل
تفسیر الثعلبی والواحدی والبغوی بل وابن جریر وابن ابی حاتم لم یکن مجرد روایة واحد
من هؤلاء دلیلا علی صحته باتفاق اهل العلم فانه اذا عرف ان تلک المنقولات فیها
صحیح وضعیف فلا بد من بیان ان هذا المنقول من قسم الصحیح دون الضعیف وهذا الحدیث
غایته ان یوجد فی بعض کتب التفسیر التی فیها الغث والسمین بل فیها احادیث کثیرة
موضوعة مکذوبة مع ان کتب التفسیر التی یوجد فیها هذا مثل تفسیر ابن جریر
وابن ابی حاتم والثعلبی والبغوی ینقل فیها بالاسانید الصحیحة ما یناقض هذا ونیز میگوید الثالث
ان هذا الحدیث کذب موضوع عند اهل المعرفة بالحدیث فما من عالم یعرف الحدیث
الا وهو یعلم ان هذا کذب موضوع ولهذا لم یروه احد منهم فی الکتب التی یرجع

الیها فی المنقولات لان ادنی من له معرفة بالحدیث یعلم ان هذا کذب بالجمله ازین هفوات و خرافات
ظاهرست که نزد ابن تیمیه تفسیر ابن ابی حاتم که در ان این حدیث مذکورست از زمره کتب مسلمین که از ان
استفاده علم نقل میکنند خارج ست چه او بسبب کمال غلو در تعصب فاحش و عناد شنیع بصراحت تمام
باز گفته که این حدیث در هیچ کتابی از کتب مسلمین که از ان استفاده علم نقل میکنند مذکور نیست و بتصریح
خود ابن تیمیه این حدیث در تفسیر ابن ابی حاتم مذکورست حیث قال مع ان کتب التفسیر التی یوجد
فیها هذا مثل تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم الخ پس تفسیر ابن ابی حاتم نزد ابن تیمیه از کتب مسلمین خارج
باشد و از قول او والثالث ان هذا الحدیث الخ واضح ست که کسانیکه معرفت حدیث دارند نزد ایشان این
حدیث موضوع و مفتری ست و هر عالم که تتبع وضع آن میداند بلکه هر کسی که ادنی معرفت بحدیث دارد میداند
که این حدیث حافا الله کذب ست و ازین جهت علما و اهل معرفت این حدیث را روایت نکرده اند از
انجا که ابن ابی حاتم آنرا روایت کرده و آنرا اصح روایات دانسته کما هو الحق الحقیق بالایقان از زمره
اهل معرفت بحدیث و علمای آن بقول ابن تیمیه خارج باشد بلکه ادنی معرفت حدیث هم برای او ثابت نباشد
فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا و از قول او و هذا الحدیث غایته ان یوجد بعض کتب التفسیر الخ واضح ست که ابن ابی حاتم
تفسیر خود را از غث و سمین پر کرده و نزد او نقل رطب و یابس و ایضاح این حقیقه موجب جرح و قدح و توهین و تضعیف
فاحش آنست پس جرح و قدح و توهین و تضعیف ابن ابی حاتم ثابت شد و فضائل و مناقبش بباد فنا رفت و از
قول او بل فیها احادیث کثیرة موضوعة الخ نیز ظاهر میشود که در تفسیر ابن ابی حاتم بسیار از احادیث موضوعه
و روایات منکره و بعد افترا آت مختلقه و اکاذیب مفتعله مذکورست و کفی به خزیا و فسادا و نیز ابن ابی حاتم
آنمرتبه سفیه و نادان و جاهل بی بهره از فقه و مسائل ایمان بود که بگفته یوسف بن الحسین الرازی بر تصنیف کتاب جرح
و تعدیل نادم و خجل بود و این تصنیف را از قبیل غیبت محرم گمان کرده و آنرا نهایت شنیع و قبیح
دانسته بکا و زاری آغاز نهاد ابن الجوزی در تلبیس ابلیس گفته و باسناد عن ابی الحسن علی بن محمد
الحنائی یقول سمعت محمد بن الفضل العباسی یقول کنا عند عبد الرحمن بن ابی حاتم و هو یقرأ
علینا کتاب الجرح والتعدیل فدخل علیه یوسف بن الحسین الرازی فقال یا ابا محمد ما هذا
الذی تقرأه علی الناس فقال کتاب صنفته فی الجرح والتعدیل فقال و ما الجرح والتعدیل
فقال اظهر احوال اهل العلم من کان منهم ثقة او غیر ثقة فقال له یوسف بن الحسین استحییت

۲۹۳ استقصاء الافحام

لك يا ابا محمد من هؤلاء القوم قد حطوا رواحلهم في الجنة منذ مائة سنة و مائتي سنة
تذكرهم و تغتابهم على اديم الارض فبكى عبد الرحمن و قال يا ابا يعقوب لو سمعت هذه
الكلمة قبل تصنيفي هذا الكتاب لم اصنفه انتهى و ابن كمال زاده في فهمي سست كه جرح و تعديل
رواة كه مدار اخذ احكام دين و شرائع اسلام بر آنست و بدون آن مفسده عظيم و شناعت فخيم يعني التباس
سالم بمجروح و ثقه بمجروح لازم مى آيد حرام و ناجائز و موجب مواخذه و عقاب مى داند و ازينجاست
كه ابن الجوزي بعد نقل اين حكايت سلب فقه از ابن ابي حاتم ميكند و دعاى عفو و مغفرت براى او مينمايد
و جرح و قدح رواة را غيبت گفتن از فسوقات مى داند چنانچه ميگويد قلت عفا الله عن ابن ابي حاتم
فانه لو كان فقيها لرد عليه كما رد امام القوم في الجنة احمد على ابي تراب لولا الجرح و التعديل
من اين كان يعرف الصحيح من الباطل ثم كون القوم في الجنة لا يمنع ان يذكرهم بما فيهم و تسمية
ذلك غيبة حديث فسوق ثم من لا يحسن الجرح و التعديل ما هو كيف يذكر كلامه
اما حاكم پس اگرچه ثقت و جلالت و عظمت و نبالت او كالشمس في كبد السماء و اعتماد و اعتبار
و فضل او كالشمس بين العلماء تا آنكه سبكي مى فرمايد كه اتفاق كرده اند علما كه او از اعظم ائمه اسلام است
كه حفظ كرده با ايشان حق تعالى دين را چنانچه مناوي در فيض القدير در ترجمه او گفته قال السبكي اتفق
العلماء على انه اي الحاكم من اعظم الائمة الذين حفظ الله بهم الدين و عبد الغافر [illegible]
و اسمعيل مدح حاكم و ذكر فضائل و محاسن او مى نمايند تا آنكه ميگويد كه رفت بسوى رحمت خدا و نگذاشت بعد
خود كسى كه مثل او باشد چنانچه تقي الدين ابو بكر بن احمد اسدي در طبقات شافعيه در ترجمه حاكم ميگويد و قال
عبد الغافر في مدحه اي الحاكم و ذكر فضائله و فوائده و محاسنه الى ان قال مضى الى رحمة
الله تعالى و لم يخلف بعده مثله انتهى و قبل ازين شنيدي كه ابن اثير در جامع الاصول بعد ذكر
شرط صحيحين گفته و هذا الشرط الذي ذكرناه قد ذكره الحاكم ابو عبد الله النيسابوري و قد قال
غيره ان هذا الشرط غير مطرد في كتابي البخاري و مسلم فانهما قد اخرجا فيهما احاديث
على غير هذا الشرط و الظن بالحاكم غير هذا فانه كان عالما بهذا الفن خبيرا بغوامضه
عارفا باسراره و ما قال هذا القول و حكم على الكتابين بهذا الحكم الا بعد التفتيش
و الاختبار و التيقن لما حكم به عليهما انتهى و صاحب صواقع و مؤلف تحفه باخبار احتجاج

نمیکنند و جناب مخاطب هم در مسلک اول او را از اجله محدثین اهلسنت شمرده و قرین ترمذی و احمد بن حنبل
گردانیده و روایات او را روایات سنیه دانسته و دیگر فضائل ظاهره و مناقب باهره او که در وفیات الاعیان
ابن خلکان و مراة الجنان یافعی و تاریخ بغداد خطیب و انساب سمعانی و تراجم الحفاظ ... احمد ... شافعی
و تبیان ابن ناصر الدین و تذکرة الحفاظ ذهبی و تکمیل الکمال عبد الحق و غیر آن مذکور است مخفی نماند ناظرین
مخفی نیست لیکن اینجا چه توان کرد که ابو اسمعیل عبد الله انصاری که از ائمه سنیه است بسبب کثرت تعصب و عناد
و نصرت باطل و مخالفت رشاد حاکم را بگناه اینکه بعض فضائل اهلبیت طاهرین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
تصحیح کرده بقدح و جرح نواخته و او را رافضی خبیث قرار داده در میزان الاعتدال ذهبی مسطور است فقد قال ابن
طاهر سألت ابا اسمعیل عبد الله الانصاری عن الحاکم ابی عبد الله فقال امام فی الحدیث رافضی خبیث
و ابن روزبهان هم از مزید دانشمندی بجواب اینکه بروایت حاکم استدلال اهل حق کرده وصل حاکم بتشیع کرده
کرده حالانکه بنظر محامد و مناقب و فضائل و محاسن او که ائمه محققین قوم ذکر کرده اند درست او تا این شدت
نرسیده و در مصداق الاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون
صنعا داخل گردیده حیث قال فی الکتاب الباطل و ذکر الامام الحاکم ابو عبد الله النیسابوری
المحدث الکبیر و الحافظ المتقن الفاضل النحریر فی کتاب معرفة علوم الحدیث باسناده عن
الامام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه و علی آبائه السلام انه قال ابو بکر
الصدیق جدی و هل یسب احد اباه لا قدمنی الله ان لا اقدمه و قد اشتهر بین المحدثین
و العلماء ان الحاکم ابا عبد الله المذکور کان مائلا الی التشیع انتهی این همه شیخی است
که اولا باتباع اکابر ائمه خود حاکم را بامام و محدث کبیر و حافظ متقن و فاضل نحریر ستاید و باز
بخیال محال صحت استدلال اهل حق بروایات او آن بیچاره را مائل بتشیع قرار میدهد حالانکه خود
آنچه فضائل و مناقب تشیع ذکر کرده مغایر آن هوش از سر می برد چه جا که بذکر مطاعن و شنائع
آن که دیگر بزرگان مثل ابن تیمیه و غیره ذکر کرده اند بالجمله ورود و قباحت و شناعت این اعتقاد
باعتقاد اهل عناد که نزد ایشان ارباب آن بدتر از یهود و امثال شان اند دریافت گردد اما آنچه
این حال بعضی از روات تفسیرش باید شنید پس بعضی از انها کذابین و وضاعین اند و بعضی از آنکه یحیی
بن قرطاس کوفی است که یحیی او را غیر ثقه میگوید و نسائی متروک الحدیث میفرماید و ساجی او را

قدح تفسیر ابن ...

فصل طعن بر راوی ابن ماجه القزوینی فی التفسیر ۱۲

کاذب و دروغ گو می دانند چنانچه بر ناظر کتاب میزان الاعتدال علامه ابو عبد الله الذهبی ظاهر است و حال ایشان
مخفی نیست درینجا برای اثبات تکذیب بعض عبارات تقریب که مختصر است باید شنید عیسی بن قرطاس
الکوفی متروک و قد کذبه الساجی من السادسة و از آنجمله محمد بن عبد الله الانصاری است که ابن حبان
و عقیلی او را منکر الحدیث میگویند و ابن طاهر و دیگر ارباب تنقید او را کذاب میفرمایند و میزان الاعتدال
می آرد محمد بن عبد الله الانصاری ابو سلمة شیخ بصری عن مالک بن دینار و غیره قال العقیلی
منکر الحدیث و قال ابن حبان منکر الحدیث جدا و قال ابن طاهر کذاب و له طامات
و عسقلانی در تقریب می آرد محمد بن عبد الله بن زیاد الانصاری ابو سلمة البصری مشهور بکنیته
و منهم من سماه محمد بن عمر بن عبد الله کذبوه من الثامنة جاوز المائة و از آنجمله نوح بن دراج
نخعی است که نسائی و غیر او تضعیفش می نمایند و ابن معین و ابو داود او را کذاب و وضاع می دانند
در تقریب می فرماید نوح بن دراج النخعی مولاهم ابو محمد الکوفی القاضی متروک و قد کذبه ابن معین من
الثامنة مات سنة اثنتین و ثمانین لم یثبت ان ابن ماجة فی روایته و ذهبی در میزان در ترجمه اش
میگوید قال النسائی و غیره ضعیف و قال ابو داود کذاب یضع الحدیث و از آنجمله نوح بن ابی
مریم است که او را هم ابن ماجه در تفسیر خود روایت نموده حالانکه کذاب و وضاع بود چنانچه عنقریب بتصریح ذهبی
از زبان اکابر قوم مبین خواهد شد و اما تفسیر ابن مردویه پس بتصریح شاه عبد العزیز صاحب در رساله اصول
حدیث از مشاهیر تفاسیر حدیثیه است یعنی شهرت بتصریح مطلب فیقام علی ما تسمع بعد بهذا المقام اعتماد و
تهدید ازالة الاسلام است ای معاشر مسلمین تعجب است که طلوع شمس از جانب مغرب و بود در باب توبه مسدود گردیده
که صاحب تحفه با وصف بیان خوبی تفسیر ابن مردویه در رساله اصول حدیث که آنرا از مشاهیر تفاسیر حدیثیه
گفته درین رساله عجاله نافعه تصانیف ابن مردویه را از کتب طبقه رابعه شمرده و تصریح کرده
که احادیث کتب این طبقه نام و نشان آنها در قرون سابقه نبود و احادیث آن هرگز قابل اعتماد نیست
که در اثبات عقیده یا عملی بآنها تمسک کرده شود و موضوعات و افتراءات که ابن الجوزی آنرا مجروح و مطعون
ساخته دلائل وضع و کذب آنها را مبرهن نموده درین کتب مذکور است اما ابن المنذر پس اگرچه
صاحب هدایت و انداز یکی از ائمه اخبار و ناقدین اخبار و مصنفین کبار است تقی الدین ابو بکر
بن احمد اسدی در طبقات شافعیه میفرماید محمد بن ابراهیم بن المنذر ابو بکر النیسابوری الفقیه

نزیل مکۃ احد الائمۃ الاعلام وممن یقتدی بنقلہ فی الحلال والحرام صنف کتبا
معتبرۃ عند ائمۃ الاسلام منہا الاشراف فی معرفۃ الخلاف والاوسط وھو اصل
الاشراف والاجماع والاقناع والتفسیر وغیر ذلک وکان مجتہدا لا یقلد احدا انتہی
قیام آنست کہ بتفصیل کہ فضائل و مناقب او ہوش عقل می رباید چنانچہ تقی الدین فاسی حسنی در عقد ثمین ترجمہ
اش می فرماید کہ مسلم بن قاسم فقال ثقۃ جلیل القدر عظیم الخطر عالم بالحدیث ما رایت
احدا من اہل بلدنا اعرف بالحدیث منہ ولا اکثر جمعا وکان حسن التالیف عارفا
بالتہذیب چنین امام نحریر مقتدای شہیر را کاذب مفتری قرار می دہد و قبح و حمق تفضیح و تقبیح او
پیش نظر انور می نہد و مسلمہ بن قاسم اندلسی ہم از اجلۂ منتقدین می باید دید کہ کلام لاجواب او
در میزان مسطور است محمد بن ابراہیم بن المنذر الامام الحافظ العلامۃ ابوبکر صاحب التصانیف
ثقۃ حجۃ فقیہ ما علمت فیہ مقالا الا ما قال ابو الحسن بن القطان لا یلتفت الی کلام العقیلی
فیہ وقال مسلمۃ بن قاسم الاندلسی کان لا یحسن الحدیث ثم نسبہ الی العقیلی ثم کان
یحمل علیہ وینسبہ الی الکذب قال کان یروی عن الربیع بن سلیمان عن الشافعی لم یر الربیع ولا
سمع منہ وذکر غیر ذلک توفی سنۃ ثمان عشرۃ وثلثمائۃ ولا عبرۃ بقول مسلمۃ فیہ واما
العقیلی فلہ کلام فیہ من قبیل کلام الاقران بعضہم فی بعض مع انہ لم یذکرہ فی کتاب
الضعفاء لہ و از جملہ مفسران کبار و محدثان عالی تبار کہ بعلو جلالت شان در نہایت اشتہار و تلالؤ
کمال شان کالشمس فی رابعۃ النہار ابوبکر عبد اللہ سجستانی ست کہ فرزند دلبند ابو داود صاحب
سنن کہ از صحاح ستہ معدود است بودہ و ائمۂ واساطین ثقات ثبت بودہ او ستایش بلیغ بیان نموده ...
او ستودہ است سمعانی او را از ائمۂ اصحاب حدیث کہ در بغداد بودہ اند مقدم می دارد و بودنش از
اہل فقہ و علم و اتقان مسلم مسگرداند و میفرماید کہ ہرگاہ باصبہان ورود فرمود زیادہ از سی ہزار حدیث
از حفظ خود روایت کرد و ملامت کردہ مگر در پنج حدیث و از میزان ظاہر میشود کہ در دو حدیث و ہم او را رد
دادہ بودہ و باقی را موافق سماع خود روایت کردہ و ذہبی او را از کبار حفاظ و ائمۂ اعلام میشمارد و از
محمد بن خلال بواسطۂ خطیب نقل میکند کہ او ابن بسیر را از پدرش حافظ تر گفتہ قال فی المیزان قد کان
ابوبکر من کبار الحفاظ والائمۃ الاعلام حتی قال الخطیب سمعت الحافظ ابا محمد الخلال

297

والله لا اخذت من يدك شيئا ابدا وعلي مائة بدنة ان اخذت منك شيئا وكان المقتدر بعد
يزن رزقه بيده دينه على بدن خادم وقال محمد بن عبد الله القطان كنت عند محمد
بن جرير فقال رجل ابن ابي داود يقرأ على الناس فضائل علي رضي الله عنه فقال ابن جرير
تكبيرة من حارس قلت وقد قام ابن ابي داود واصحابه وكانوا اخافوا كثيرا على ابن جرير
ونسبوه الى بدعة اللفظ فصنف الرجل معتقدا حسنا سمعناه يتنصل فيه عما قيل عنه
وتالم لذلك انتهى وبرين قدر اقتصار نتوان كرد كه از افادات ديگر ائمه كبار حضرات سنيه مثل افاده ابن
صاعد بوضوح پيوسته كه اين بزرگ از جمله كذابان و مفتريان بر سرور انس و جان عليه وآله الاف التحيات من الرب المنان بوده
وآيه واضح اعظم من ذلك تفصيلش آنكه ابن الجوزي كه امام ائمه محققين سنيه بفضل جليل ايشان حقيق در كتاب الموضوعات
خود تصريح كرده باينكه ابن ابي داود حديث موضوع را كه در فضائل سور هر سوره وارد شده و وضع آن كرده اند كه اراده
ابن المبارك در كتاب فضائل قرآن تفريق كرده و در اول هر سوره حصه از آن ازين حديث موضوع
ذكر نموده آورده باوصفيكه ميدانست كه اين حديث دروغ و بهتان است ليكن باز جمهور محدثين بس تحقيق
احاديث خود ميكنند اگرچه باكاذيب و اباطيل باشد و اين معني قبيح است زيراكه جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله
وسلم فرموده كه هركه روايت كند از من حديثي كه اراده نموده باشد كه آن كذبست پس وي يكي از كاذبين است
حالا اندراج عبارت ابن الجوزي بايد شنيد كه او بعد ذكر حديث طويل در فضائل سور قرآن گفته وانما عجبت من
ابي بكر بن ابي داود كيف فرقه يعني هذا الحديث على كتابه الذي صنفه في فضائل القرآن
وهو يعلم انه حديث محال ولكن شره جمهور المحدثين فان من عادتهم تنفيق
حديثهم ولو بالبواطيل وهذا قبيح منهم لانه قد صح عن رسول الله صلى الله عليه وسلم
انه قال من حدث عني حديثا يرى انه كذب فهو احد الكاذبين انتهى وسيوطي هم در لالي مصنوعه
عبارت ابن الجوزي وارد كرده ليكن انقيادا بسنيت وحفظا لناموس آن شيخ عبارت اخير را اسقاط نموده كه
آن صريح باينكه جمهور محدثين مبتلا بتنفيق احاديث خود بباطيل و اكاذيب ميكنند و اين فعل
ايشان بغايت قبيح است كه موجب دخول ايشان در زمره ارباب كذب و افترا است كما هو مخفي على الحاذق
عبارت سيوطي در لالي مصنوعه نقلا عن ابن الجوزي اين است وانما عجبت من ابي بكر بن ابي داود كيف فرقه
في كتابه الذي صنفه في فضائل القرآن وهو يعلم انه حديث محال موضوع

نزلت فی ابی بکر الصدیق الخ و سیوطی نیز در فوائد کامنه براه مدح وستایش او می رود و او را از کبار قرات
والمہ تفسیر می داند و از ابو عمرو والی ثنا مدح ش نقل میکند حیث قال بعد ایراد کلام ابن الجوزی
فی قدح حدیث ایمان آمنة ام النبی صلی اللہ علیه وسلم اما محمد بن زیاد فان کان هو النقا
ش کما ذکر فهو احد العلماء بالقرات واحد الائمة فی تفسیره قال الذهبی فی المیزان صار شیخ
المقرئین فی عصره علی ضعف اثنی علیه ابو عمرو الدانی و در الی سعد و سیگوید اما النقاش فهو
احد الاعلام بالقرات واحد الائمة فی التفسیر قال الذهبی صار شیخ المقرئین فی عصره علی
ضعف فیه اثنی علیه ابو عمرو الدانی وحدث بمناکیر انتهی و سبکی هم در طبقات خود [illegible]
وحمایت او مینماید و میگوید محمد بن الحسن بن محمد بن زیاد بن هارون بن جعفر بن سند
ابو بکر النقاش الموصلی ثم البغدادی الامام فی القراءة والتفسیر و کثیر من العلوم الی ان قال
وثقه ابو عمرو الدانی و قبله انتهی ملخصا الخ علمای رجال و ارباب تنقید بنهایت تضعیف و توهین
این بزرگ کرده اند بلکه تکذیب و تفسیق او نموده غایت فضیحت و رسوائی ظاهر ساخته اند و جمله احادیث
او را از مناکیر شمرده اند سمعانی در انساب و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی در تراجم الحفاظ گفته اند و ذکر
طلحة بن محمد بن جعفر النقاش فقال کان یکذب فی الحدیث والغالب علیه القصص و سئل
ابو بکر البرقانی عن النقاش فقال کل حدیثه منکر و قال البرقانی و ذکر تفسیر
النقاش فقال لیس فیه حدیث صحیح وکان هبة اللہ الطبری اللالکائی یقول تفسیر النقاش
ذلک شفاء الصدور لیس بشفاء الصدور انتهی و ذهبی در میزان گفته قال طلحة بن محمد الشا [85]
کان النقاش یکذب فی الحدیث والغالب علیه القصص قال البرقانی کل حدیث النقاش منکر
و قال ابو القاسم اللالکائی تفسیر النقاش شفاء الصدور لیس بشفاء الصدور و نیز ذهبی
در میزان گفته محمد بن الحسن روی عنه اسحاق بن محمد السوسی احادیث مختلقة فی فضل
معاویة لعله النقاش صاحب التفسیر فانه کذاب و در لسان المیزان عسقلانی مسطور ست
محمد بن الحسن روی عنه اسحق بن محمد السوسی احادیث مختلقة فی فضل معاویة ولعله النقا
ش صاحب التفسیر فانه کذاب وهو اخر من الدجاجیل الخ و شیخ رحمة اللہ در مختصر تنزیه الشریعة میگوید
محمد بن الحسن بن محمد بن زیاد النقاش المفسر اتهم بالوضع ورمی بالکذب و ابن خلکان

وقال ابوحیان فی البحر جمع الامام الرازی فی تفسیره اشیاء کثیرة طویلة لا حاجة بها فی علم
التفسیر ولذلک قال بعض العلماء فیه کل شیء الا التفسیر والمبتدع لیس له قصد الا
تحریف الآیات وتسویتها علی مذهبه الفاسد بحیث انه متی لاح له شاردة من بعید
اقتنصها او وجد موضعا له فیه ادنی مجال سارع الیه انتهی حال بعض مفسرین این جمع فرجمه
هم باید شنید و دست تاسف باید گزید اما زجاج که نحو و باج فضل رجال سنت و بدر مشرق علم و کمال
و محاسن مناقب و عوالی محامد او ازدول العبر و وفیات الاعیان و مرآة الجنان مختار مختصر تاریخ بغداد و وافی
صفدی و بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة و امثال آن پیداست ابن خلکان میگوید کان من اهل العلم
بالادب والدین المتین انتهی و سیوطی در بغیه گفته قال الخطیب کان من اهل الفضل والدین حسن
الاعتقاد جمیل المذهب انتهی و نووی در تهذیب الاسماء گفته ابو اسحق ابراهیم السری بن سهل البصری
النحوی صاحب کتاب معانی القرآن قال الخطیب فی تاریخ بغداد کان ابو اسحق الزجاج من
اهل الفضل والدین حسن الاعتقاد جمیل المذهب عجب که با این همه فضل و دین و حسن
اعتقاد و صلاح و سداد بطمع حطام دنیا بر کذب متصل اقدام میکرد چنانچه در بغیه سیوطی و وافی صفدی حکایتی طویله
مذکورست محصلش اینست که قاسم بن عبید الله در وقت تعلم با زجاج وعده کرده بود که اگر وزیر شود بیست هزار درهم
باو بدهد هرگاه وزیر شد زجاج گفت که حوائج مردم پیش من آورده باشی که من قدر ما آن یکنم و ترا در عوض
این مال حاصل شود و او با وصف حصول این قدر یعنی بیست هزار درهم بلکه زیاده از آن هرگاه وزیر سوال میکرد
که آیا وعده وفا شد در جوابش انکار میکرد و میگفت که هنوز تا تمام حاصل نشده و هذه عبارتها
من موضع الحاجة فقال ای القاسم للزجاج اجلس للناس وخذ رقاعهم فی الحوائج الکبار
واستجعل علیها ولا تمتنع من مسألتی فی شیء الی ان یحصل لک القدر قال ای الزجاج ففعلت
ذلک وکنت اعرض علیه کل یوم رقاعا فیوقع لی فیها وربما قال لی کم ضمن لک علی هذا
فاقول کذا وکذا فیقول لی غبنت هذا یساوی کذا وکذا ارجع فاستزده فاراجع القوم
واماکسهم فیزیدوننی حتی ابلغ الحد الذی رسمه فحصلت عشرین الف دینار فاکثر فی مدة
فقال لی بعد شهور حصل مال النذر فقلت لا وجعل یسألنی فی کل شهر هل حصل فاقول
لا خوفا من انقطاع الکسب الی ان سألنی یوما فاستحییت من الکذب له فقلت قد حصل

فتح ابن حیان

فتح عمل ببرکة الوزیر انتهی نقلا عن البغیة **امام فرید دوران و علامهٔ ثانی ابو حیان**

که تاج الدین سبکی در طبقات و صفدی در وافی و سیوطی در بغیة الوعاة و ابن حجر در درر کامنه و صلاح الدین

در فوات الوفیات و عبد الحی بیان و در طب البیان بذکر مدائح و مناقب او می باشند و بجمائل محامد او می ستایند

فی مفتاح کنز الدرایة قال ابن حجر کان ابو حیان یقول محال ان یرجع عن مذهب الظاهر من علق

بذهنه وکان ثبتا صدوقا حجة سالم العقیدة من البدع والفلسفة والاعتزال والتجسیم کثیر

الخشوع والبکاء عند قراءة القرآن انتهی و صفدی در وافی گفته محمد بن یوسف بن علی بن یوسف

بن حیان الشیخ الامام الحافظ العلامة فرید العصر و شیخ الزمان و امام النحاة اثیر الدین

ابو حیان الی ان قال وهو ثبت فیما ینقله محرر لما یقوله عارف باللغة ضابط

لالفاظها اما النحو والتصریف فهو امام الدنیا فیهما لم یذکر فی اقطار الارض غیره فی العربیة وله الید

الطولی فی التفسیر والحدیث الخ با اینهمه فضل و ورع و تقدس و نباهت ابن تیمیه را که باعتراف او امام عظیم است

و دیگر فضائل و محامد در کتب تحقیقات مذکور و مسطور است و صلاح الدین در فوات الوفیات او را باین الفاظ

ستوده الامام الربانی امام الائمة و مفتی الامة و بحر العلوم سید الحفاظ فارس المعانی والالفاظ فرید العصر

فرید الدهر شیخ الاسلام قدوة الانام علامة الزمان و ترجمان القرآن علم الزهاد و اوحد العباد قامع المبتدعین

و آخر المجتهدین الخ تحقیر و تذلیل میکرد و بهر بدی او را منسوب میساخت چنانچه در بغیة الوعاة و مفتاح کنز الدرایة

مذکور است وکان یعظم ابن تیمیة ثم وقع بینه و بینه فی مسئلة نقل فیها ابو حیان شیئا عن سیبویه

فقال ابن تیمیة و سیبویه ما کان نبی النحو لقد اخطأ سیبویه فی ثلاثین موضعا فاعرض

عنه و رماه فی تفسیره النهر بکل سوء انتهی و این هم از ملاحظهٔ بغیه ظاهر است که وقاحت ابن حیان

بمرتبهٔ عیان بود که بر بخل خود علم افتخار می افراشت و آنرا از محاسن خصال می انگاشت چنانچه دیگر مردم

بکرم افتخار میکنند و آنرا از اخلاق حمیده می دانند قال السیوطی فی ترجمته وکان یفتخر بالبخل کما یفتخر

الناس بالکرم انتهی و نیز او با اهل علم مسخرگی و مزاح و بی باکی مینمود و قرآن را بتقریب تلاوت میفرمود چنانچه

صفدی در وافی میفرماید کان الشیخ تقی الدین قد نزل عن تدریس مدرسة لولده نسیت انا

المدرسة واسم ابنه فلما حضر الشیخ اثیر الدین درس قاضی القضاة تقی الدین ابن بنت الاعز قراء

آیة نفسها درس الشاب و هی قوله تعالی قد خسر الذین قتلوا اولادهم الآیة فبادر

ابو حیان بین الحلقة وقال یا مولانا ابنی القضاة قدموا اولادهم قدموا اولادهم یکرر ذلک فقال قاضی القضاة ما معنی هذا قال ابن دقیق العید نزل لولده فلان عن تدریس المدرسة الفلانیة فنقل المجلس الی تقی الدین ابن دقیق العید فقال اما ابو حیان ففیه دعابة اهل الاندلس ومجونهم واما انت یا قاضی القضاة یبدل القرآن فی حضرتک وما انکر هذا الامر فما کان عن قلیل حتی عزل ابن بنت الاعز من القضاء وابن دقیق العید کان فی احال من الوظائف التی تلیق بالشیخ اثیر الدین ابی حیان یقول الناس هذه لابی حیان یخرجها الشیخ تقی الدین لغیره فهذا هو السبب الموجب لحط ابی حیان وشناعته علیه الخ اما فخر الدین رازی پس اگرچه فخر علماء وفضلاء ومعتمد علیه کملاء ونبلاست وتفسیرش در غایت اشتهار بلکه با مباهات و افتخار است لیکن خود ستمطی با آمر بته در تهجین وتنقیص وتعییر وتقبیح آن کوشیده که احتیاج تجشم توضیح بیان برای حقیر نگذاشته یعنی تصریح کرده باینکه تفسیر کلام الٰهی را باقوال فلاسفه پر کرده و آنقدر تطویل لاطائل بعمل آورده که از بحثی بحثی خروج کرده تا آنکه ناظر انگشت تعجب بدندان تحیر میگزد که این ابحاث طویله در تفسیر این کلام چه مناسبت دارد که این بزرگ آنرا باهتمام تمام در ذیل تفسیر آن می آرد وابو حیان هم با وصف آنکه بقول سیوطی از همین طبقه ست یعنی لفظ سیبویه مناسبت افتقار کرده زبان طعن بر امام رازی دراز کرده که جناب شان اشیای کثیره و مباحث طویله که اصلا احتیاجی بآن در تفسیر نیست در تفسیر خویش داخل ساخته واز همه لطیف تر که جامع محاسن غزیره با وصف کمال ایجاز حاوی معانی کثیره ست کلامی ست که ابو حیان از بعض علمای اعیان نقل کرده یعنی در تفسیر رازی هر چیز ست مگر تفسیر وبعد این کلام بلاغت نظام احتیاج باطالت نیست واز همه عجیب تر سخنی دیگر ست که حقیر را شرم از ذکر آن دامنگیر میشود لیکن بنا بر اتهزاز خاطر ناظر واحراق قلب فاضل معاصر بیرایه آن عبارت میکنم وآن این ست که ذهبی که بپایه تحقیق وتنقید او در رجال کس نرسیده ست جناب رازی را بکمال تهجین وتنقیص ولوم وجرح وذم وقدح یاد کرده یعنی او را معیوب بایراد شبهات در دین اسلام که مورث حیرت خواص وعوام ست وتصنیف کتابی در سحر که محض ضلال وحرام مبین بوده واسم شریفش را هم بکمال بی ادبی یاد فرموده حیث قال فی المیزان الفخر بن الخطیب صاحب التصانیف راس فی الذکاء والعقلیات لکنه عری من الآثار وله تشکیکات علی مسائل من دعائم الدین تورث حیرة نسال الله ان یثبت الایمان فی قلوبنا وله کتاب السر المکتوم فی مخاطبة النجوم سحر صریح فلعله تاب من تالیفه ان شاء الله

المکتوم

انتہی و ابن تیمیہ کہ امام ائمہ و مقتدی امہ و عالم ربانی و فاضل حقانی و شیخ اسلام و قدوہ انام و آخر مجتہدین
و جامع سید علوم است کما فی فوات الوفیات وغیرہ امام رازی را از جبریہ کہ فرقہ ہالکہ ضالہ است شمار کردہ
و اگر باور نیاید بمنہاج السنۃ النبویۃ فی نقض کلام الشیعۃ والقدریۃ رو آرد و قدرت حق تماشا کن در
سفر اول میفرماید والمثبتون للصفات منهم من يثبت الصفات المعلومة بالسمع كما يثبت الصفات
المعلومة بالعقل وهذا قول اهل السنة الخاصة اهل الحديث ومن وافقهم وهو قول ائمة
الفقهاء وقول ائمة الكلام من اهل الاثبات كابي محمد بن كلاب وابي العباس القلانسي وابي الحسن
الاشعري وابي عبد الله بن مجاهد وابي الحسن الطبري والقاضي ابي بكر الباقلاني ولم يختلف
في ذلك قول الاشعري وقدماء اصحابه لكن المتأخرين من اتباعه كابي المعالي وغيره لا
يثبتون الا الصفات العقلية واما الخبرية فمنهم من ينفيها ومنهم من يتوقف فيها كالرازي و
الآمدي وغيرهما ونفاة الصفات الخبرية منهم من يتأول نصوصها ومنهم من يفوض معناها
الى الله تعالى و علامہ ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان بعد عبارت میزان ذہبی دیگر فضائح و قبائح و مثالب شنیعہ
امام رازی کہ موجب التہاب سعیر اسیر گیر خطاب شاطب و گیا و حین رازی است ذکر فرمودہ حیث قال
الفخر ابن الخطيب صاحب التصانيف رأس في الذكاء والعقليات لكنه عري من الآثار وله تشكيكات
على مسائل من دعائم الدين تورث حيرة نسأل الله ان يثبت الايمان في قلوبنا وله كتاب
السر المكتوم في مخاطبة النجوم سحر صريح فلعله تاب من تأليفه ان شاء الله انتهى
وقد عاب التاج السبكي على المصنف ذكره هذا الرجل في هذا الكتاب وقال انه ليس من
الرواة وقد تبرأ المصنف من الهوى والعصبية في هذا الكتاب فكيف ذكر هذا وامثاله
ممن لا رواية لهم كالسيف الآمدي ثم اعتذر عنه بانه يرى ان القدح في هؤلاء من الديانة
وهذا بعينه التعصب في المعتقد والفخر كان من ائمة الاصول وكتبه في الاصلين شهيرة
سائرة وله ما يقبل وما يرد وقد تحصل له جماعة من الكبار بما لخصه ان مولده سنة ٥٤٣ واشتغل
على ابيه وكان من تلامذة البغوي ثم اشتغل على الكمال السمناني وتمهر في عدة علوم وعقد
مجالس الوعظ وكان اذا وعظ يحصل له وجد وذلك ثم اقبل على التصنيف فصنف التفاسير
الكبير والمحصول في اصول الفقه والمعالم والمطالب العالية والاربعين والخمسين والملخص

والمباحث المشرقية وطريقة في الخلاف ومناقب الشافعي وكان في اول امره فقيرا ثم اتفق انه
صاهر تاجرا مثريا وله ولدان فزوجهما ابنتيه ومات التاجر فلقب الفخر في ذلك المال
وصار من رؤساء ذلك الزمان يقوم على راسه خمسون مملوكا ممنطقا بالذهب وحال الوعظ قاله
ابن الربيب في تاريخه قال وكانت له اوراد من صلوة وصيام لا يخل بها وكان مع تبحره في
الاصول يقول من التزم دين العجائز فهو الفائز وكان يعاب بايراد الشبه الشديدة ويقصر في
حلها وبعد ذكر قول بعض مغاربه ودم رازی گفته وقد ذكره الشيخ الرازي بوجيه بالمدح ودم وكره
ابو شامة فحكى عنه اشياء ردية وكانت وفاته بهراة يوم عيد الفطر سنة ست وستمائة
رايت في الاكسير في علم التفسير للنجم الطوفي ما ملخصه ما رايت في التفاسير اجمع لغالب
علم التفسير من القرطبي ومن تفسير الامام فخر الدين الا انه كثير العيوب فحدثني شرف الدين
النصيبي عن شيخه سراج الدين السرمساحي المغربي انه صنف كتاب المآخذ في مجلدين بين فيهما
ما في تفسير الفخر من الزيف والبهرج وكان ينقم عليه كثيرا ويقول يورد شبه المخالفين في المذهب
والدين على غاية ما يكون من التحقيق ثم يورد مذهب اهل السنة والحق على غاية ما يكون من الوهاء قال الطوفي ولعمري ان هذا دابه في كتبه الكلامية
والحكمية حتى اتهمه بعض الناس ولكنه خلاف ظاهر حاله لانه لو كان اختار قولا او مذهبا
ما كان عنده من يخاف منه حتى يستر عنه ولعل سببه انه كان يستفرغ قواه في تقرير
دليل الخصم فاذا انتهى الى تقرير دليل نفسه لا يبقى عنده شيء من القوى ولا شك ان
القوى النفسانية تابعة للقوى البدنية وقد صرح في مقدمة نهاية العقول انه يقرر مذهب خصمه
تقريرا لو اراد خصمه ان يقرره لم يقدر على الزيادة على ذلك وذكر ابو خليل السكوني في كتابه الرد
على الكشاف ان ابن الخطيب قال في كتبه في الاصول ان مذهب الجبر هو المذهب الصحيح وقال بصحة
الاعراض وينفي صفات الله الحقيقية ويزعم انها مجرد نسب واضافات كقول الفلاسفة وسلك
طريق ارسطو في دليل التمانع ونقل عن تلميذه التاج الارموي انه بث كلامه عند اهل مصر فهموا باستتابته
فنقلوا عنه انه قال عندي كذا وكذا مائة شبهة على القول بحدوث العالم ومنها ما قاله شيخنا ابن
الخطيب في آخر الاربعين والمتكلمون يستدلون على القدم بوجوب تاخر الفعل ولزوم اوليته والفلاسفة
يستدلون على قدمه باستحالة تعطيل الفاعل عن افعاله وقال في شرح الاسماء الحسنى

٣٠٨٠٣

نقد
نفی

ان من اخر عقاب الجانی مع علمہ بانہ سیعاقبہ فہو المقود و قد تعقب بان المعقود
من اخر مع العجز او مع القدرۃ فہو الحکیم والمعقود انما یعقل فی حق المخلوق دون الخالق بالاجماع
ثم استشہاد ابن الطباخ ان الفخر کان شیعیا یقدم محبۃ اہل البیت لمحبۃ الشیعۃ حتی قال فی
بعض تصانیفہ وکان علی شجاعا بخلاف غیرہ وعاب علیہ تسمیتہ لتفسیرہ مفاتیح الغیب
والمتفرد فی المنطق الآیات البینات وتقریرہ لتلامذتہ فی وصفہ بانہ الامام المجتبی استاد
الدنیا افضل العالم فخر بنی آدم حجۃ اللہ علی الخلق صدر صدور العرب والعجم ہذا اخر
کلامہ انتہی فلیعلم ان المخاطب لاریب بالتوبیل والتعجیب حیث ظہر بمغازی امام الحبیب علی ان
صاحب اللسان اللبیب وشیخ عبد الوہاب شعرانی درکتاب ارشاد الطالبین الی مراتب العلماء العاملین
فرمودہ قیل للشیخ فخر الدین الرازی لما قال الی اللہ تعالی فقال لہ الشیخ نجم الدین الکبریٰ لا
تدلیق مفارقۃ صنمک الذی ہو علمک فقال یا سیدی لا ابدا ان شاء اللہ تعالی فادخلہ الشیخ الخلوۃ
وسلبہ جمیع ما معہ من العلوم وصاح فی الخلوۃ باعلیٰ صوتہ لا اطیق فاخرجہ وقال العجمی صدقک
وعدم نفاقک واز جملہ مفسران جلیل الشان سلطان ابو عبد الرحمن سلمی است
کہ از مشایخ کبار صوفیہ اخیار وعلمائے عالی مقدار ومحدثین عالی اتبار ست امام یافعی در مرآۃ الجنان میفرماید الشیخ
الکبیر العارف باللہ الشہیر الحافظ ابو عبد الرحمن محمد بن الحسین بن موسیٰ النیسابوری السلمی
الصوفی صحب جدہ ابا عمرو بن نجید وسمع الاصم وطبقتہ وصنف التفسیر والتاریخ وغیر ذلک و
بلغت مصنفاتہ مائۃ وقال الخطیب قدر ابی عبد الرحمن عند اہل بلدہ جلیل وسمعانی در انساب میفرماید
ابو عبد الرحمن محمد بن الحسین بن محمد بن موسیٰ السلمی الصوفی منسوب بسلمی لان امہ منہم صنف التصانیف الصوفیۃ
لم یسبق الیہا وکان مکثرا من الحدیث انتہی وحاکم در تاریخ نیسابور چنانکہ گفتہ کان کثیر السماع والحدیث متقنا
فیہ من بیت الحدیث والزہد انتہی وہمو انتہی علی ما نقل وعبد الغافر علی ما نقل سبکی گفتہ شیخ الطریقۃ فی
وقتہ الموفق فی جمیع العلوم الحقائق ومعرفۃ طریق التصوف وقد ورث التصوف عن ابیہ وجدہ
وجمع من الکتب ما لم یسبق الی ترتیبہ الخ وسبکی در طبقات علی ما نقل در تالیف او سرایدہ کان
شیخ الصوفیۃ وعالمہم بخراسان لہ الید الطولیٰ فی العلم الغزیر والسیر علی سنن السلف الخ و
ابو نعیم اصفہانی در حلیۃ الاولیاء گفتہ ومنہم ذو الصیام القیام مقرر الائمۃ والاعلام مدلل الذین

والاعوام في التعبد لبيبا في التعليم اريبا ابو عبد الرحمن السلمي انتهى نقلا عن نسخة عتيقة ومولانا
جامی که بر ذوق و اعتماد وی در ما سبق مطلع گشتی در نفحات میفرماید که صاحب کتاب فتوحات مکیه قدس سره
في الباب الحادي والستين وماتين في المقام الذي بين الصديقية والنبوة میگوید که در محرم سنه سبع وتسعين وخمسمائة
باین مقام یعنی مقامیکه در میان صدیقیت و نبوت است اندر آمدم و من در سفر بودم به بلاد مغرب بر من غالب شد و بجهت تنهائی و انفراد
وحشتی عظیم روی نمود ندانستم که نام این مقام چیست با وجود آنکه مرا حاصل بود و لیکن با خبر و وحشت از آن امر قلیله بود و طلبت کردم بعد
از نماز دیگر تجلی شخصی که در میان من و میان وی نسبتی تمام بود فرود آمدم و از آن حیرت و وحشت با وی سخن میگفتم ناگاه دیدم که سایه شخصی
ظاهر شد از جای خود برجستم گفتم شاید باشد که نزدیک مرا فرجی حاصل شود و مرا معانقه کرد چون تامل کردم دیدم که
شیخ ابو عبد الرحمن سلمی است که روح وی در صورت جسد متمثل شده است و حق سبحانه تعالی بجهت جمعیت خاطر من وی را فرستاده
با وی گفتم که در این مقام ترا میبینم گفت در این مقام قبض روح من کرده اند و در همین مقام از دنیا بیرون رفته ام تو نیستی
در این مقام بمن گفتم وحشت و عدم موانست خود در این مقام کردم گفت الغریب مستوحش پس گفت سبقت
لک العناية الالهية بالحصول في هذا المقام فاحمد الله یا اخی و راضی باش که خضر علیه السلام در این مقام مشارک
باشی دیگر گفتم یا ابا عبد الرحمن این مقام را هیچ نامی شنیده ام که آن نامش خوانم گفت هذا یسمی مقام القربة بتحقیق
انتهی و شاه عبد العزیز تفسیر خود را ماخوذ از جناب رسول مختار و ائمه اطهار صلوات الله و سلامه علیه و علیهم
می دانند و میفرمایند که او احادیث را در معامله با ایشان شفاها از زبان فیض ترجمان این حضرات شنیده بود
و خود او صاحب زهد و عبادت و دیانت قرار میدهند چنانچه در رسالة الاصول فی بیان وضاعین میفرمایند
فرقه دیگر اهل زهد و عبادت و دیانت که در منام یا در معامله چیزی از زبان رسول یا ائمه اطهار شنیده اند
و بجهت جزم و یقین بر خواب و بر معامله خود آنرا بعینه روایت کرده اند و مردم گمان نموده اند که اینها حدیث است انتهی
که از راه ظاهر بآنها رسیده ابو عبد الرحمن سلمی و دیگر صوفیان را که از مذاق حدیث آشنا نبودند
باین علت تهمت کرده اند در روایت اخبار از حیز اعتبار برآورده انتهی بمقام حیرتست که چنین
شیخ کبیر و عارف بالله شهیر کاذب و مفتری بود که وضع احادیث میکرد و افترای صریح بر جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم بر می بست ابن الجوزی در تلبیس ابلیس در حال صوفیه میگوید وما
زال ابلیس یخبطهم حتی حملوا الا انهم صم سننا وجاء ابو عبد الرحمن السلمی فصنف
لهم کتاب السنن وجمع لهم حقائق التفسیر فذکر عنهم فيه العجب من تفسیرهم

۳۱ استقصاء الافحام جلد ثانی

القران بما يقع لهم من غير اسناد الى اصل من اصول العلم وانما عملوا ذلك على مذهبهم
فالعجب ممن ورعهم في الطعام وانبساطهم في القران وقد اخبر ابو منصور بن
عبد الرحمان القزاز قال اخبرنا ابو بكر الخطيب قال قال لي محمد بن يوسف القطان النيسابوري
كان ابو عبد الرحمان السلمي غير ثقة ولم يكن سمع من الاصم الا شيئا يسيرا فلما مات
الحاكم ابو عبد الله بن البيع حدث عن الاصم بتاريخ يحيى بن معين وباشياء كثيرة
سواه وكان يضع للصوفية الحديث انتهى ومناوی در فیض القدیر شرح جامع صغیر در حال سلمی
میفرماید نقل الذهبی وغیره عن الخطیب عن القطان انه کان یضع للصوفیة وفي اللسان
كاصله انه ليس بعمدة وذهبی در میزان الاعتدال میگوید محمد بن الحسین ابو عبد الرحمان السلمی
النیسابوری شیخ الصوفیة وصاحب تاریخهم وطبقاتهم وتفسیرهم تکلموا فیه ولیس بعمدة
روى عن الاصم وطبقته عنى بالحديث ورجاله وسال الدارقطني قال الخطيب قال لي محمد بن
يوسف القطان كان يضع الاحاديث للصوفية ودر مختصر تنزيه الشريعة مذكور ست محمد بن الحسين
ابو عبد الرحمان السلمي النيسابوري الصوفي صاحب حقائق التفسير وغيره كان يضع الحديث
للصوفية انتهى ونیز سبکی در طبقات از ذهبی نقل کرده که او در ذکر سلمی گفته که کتاب سماه حقائق التفسير
ليته لم يصنفه فانه تحريف وقرمطة وقباحت آنست که امام واحدی بر تکذیب این بزرگ اکتفا نکرده
تصریح نموده بآنکه اگر او اعتقاد داشت بآنکه آنچه در حقائق التفسیر که بزعم امام غزالی در رساله لدنیه
جامع کلمات محققین ست ذکر کرده تفسیر ست پس او کافر ست جلال الدین سیوطی در اتقان میفرماید
قال ابن صلاح في فتاويه وجدت عن الامام ابي الحسن الواحدي المفسر انه قال صنف ابو
عبد الرحمان السلمي شيخنا القشيري حقائق التفسير فان كان قد اعتقد ان ذلك تفسير فقد كفر
انتهى وچون صدق مقدم ظاهر ست در حقیقت تالی ریبی باقی نماند وابن تیمیه در هفوات خود در ذکر منسوبات
اکاذیب باطله بجناب امام بحق ناطق حضرت جعفر صادق علیه السلام میفرماید ومنها نسب الیه انواع من تفسیر
القران على طريقة الباطنية كما ذكر ذلك عنه ابو عبد الرحمان السلمي في كتابه حقائق التفسير
فذكر قطعة من التفاسير التي هي من باب تحريف الكلم عن مواضعه وتبديل مراد الله عز وجل
بغير مراده وكل ذي علم بحال جعفر يعلم انه كان بريئا من هذه الاقوال الباطلة والاكا

علی الله ونیز میفرماید وما ینقل فی حقائق السلمی من التفسیر عن جعفر الصادق عامته کذب
علی جعفر کما قد کذب علیه غیر ذلک انتهی پس حیرت است که چگونه مخاطب نبیل روات فرقهٔ خود را
بسبب کمال اطلاع بانهایت تدین سالم از قدح وجرح گمان کرده بلکه ذم ولوم شان از محض لاف
گزاف پنداشته حیث قال ثم ناقضها ونبها فیها اکابر طائفه باید دید که لاف گزاف ذم ولوم در باره روات
اهلسنت وجماعت وافتادن ایشان در پوستین اهل حق بمیزان عقل باید سنجید انتهی بنابرین فقیر
حقیر برای تکمیل مطلب مخاطب نحریر درینجا حال کذابین و وضاعین روات اهل سنت که ارباب صحاح اخراج روایات
شان میکنند بیان میکنم واز ذکر دیگر اصناف مقدوحین ومجروحین که اهل بدعت وضلال و ارباب زیغ وانحلال
اند بسبب اختصار درینمقام اعراض مینمایم پس باید دانست که از انجمله ابراهیم بن بشار است که ابو داود وترمذی
از او در صحیحین خود روایت میکنند حالانکه بر ابن عیینه افترا میکرده وانچه ابن عیینه نگفته بود بنام ابن عیینه بر مردم ظاهر میکرده وامام احمد بن
حنبل بایں جهت او را مذمت شدید نموده وگفته لم یکن بشیء ذهبی در میزان الاعتدال میگوید ابراهیم بن
بشار الرمادی صاحب سفیان بن عیینة من اهل بصرة لیس بالمتقن وله مناکیر قال یحیی بن
معین رایته ینظر فی کتاب وابن عیینة یقرأ ولا یغیر شیئا لیس من والواحد لا ذا ولا ذا وقال عبد الله
بن احمد بن حنبل سألت ابی عنه فلم یعجبه وقال کان یکون عند سفیان فیقوم فیجیئون الیه
الخراسانیون فیملی علیهم ما لم یقل ابن عیینة فقلت له اما تتقی الله اما ترقب الله او کما قال انتهی وترمذی در تهذیب
التهذیب آورده وقال عبد الله بن احمد بن حنبل سمعت ابی یقول کان سفیان الذی یروی عنه
ابراهیم بن بشار لیس هو ابن عیینة کان ابراهیم یحضر معنا عند ابن عیینة فکان یملی لنا
ما سمعوه من سفیان وکان ربما املی علیهم ما لم یسمعوا فقلت له یوما الا تتقی الله ویحک
تملی علیهم ما لم یسمعوا ولم یحمد ابی فی ذلک وذمه ذما شدیدا وقال ابن معین لم
یکن بشیء واز انجمله ابراهیم بن محمد بن ابی یحیی الاسلمی است که ابن ماجه قزوینی در صحیح خود از او روایت
کرده مالک او را غیر ثقه در دین وحدیث میداند ویحیی بن معین او را ملقب بلقب کذاب میسازد وامام
احمد بن حنبل میفرماید که متروک الحدیث وقدری معتزلی بوده واحادیثی که روایت کرده آنرا اصلی ونشانی یافته
نمیشود بلکه امام موصوف او را معتزلی میداند وعثمان بن ابی شیبه از علی می آرد که او هم ابراهیم را کذاب
میگوید ویزید بن هارون هم او را کذب میشمرد وابن حبان او را قدری وجهمی میداند وهمچنین میگوید

کذا ابن صلاح در اصطلاحات

گرایا و صنف الی ابن ہم قرطبی کرده بیا در حدیث پیشند و بخاری میفرماید که ابن المبارک و دیگر مردم یعنی ارباب

تنقید او را ترک کرده اند و یحیی ... و در تهذیب التهذیب میفرماید قال یحیی القطان سألت مالکا

أکان ثقة قال لا ولا ثقة في دينه وقال عبد الله بن احمد عن ابيه كان قدريا معتزليا جهميا

كل بلاء فيه قال ابو طالب عن احمد بن حنبل ترك الناس حديثه وكان يأخذ احاديث

الناس فيضعها في كتبه وقال يحيى القطان كذاب وقال البخاري جهمي تركه ابن المبارك

والناس وقال عباس عن ابن معين ليس بثقة وقال احمد بن سعيد بن ابي مريم قلت

ليحيى بن معين فابن ابي يحيى قال كذاب وكان قدريا رافضيا قال ابي [illegible] انفقت على

كتبه خمسين دينارا ثم اخرج الينا يوما كتابا فيه القدر وكتابا فيه راي جهم فقراته فعرفته

فقلت هذا رايك قال نعم فخرقت بعض كتبه وطرحتها وقال النسائي لا يكتب حديثه انتهى و میزان

می گوید ابراهيم بن ابي يحيى هو ابو اسحاق ابراهيم بن محمد بن ابي يحيى الاسلمي المدني احد الضعفاء قال

ابراهيم بن عرعرة سمعت يحيى بن سعيد يقول سألت مالكا عنه أكان ثقة في الحديث

فقال لا ولا في دينه قال يحيى بن معين سمعت القطان يقول ابراهيم بن ابي يحيى كذاب وروى

ابو طالب عن احمد بن حنبل قال تركوا حديثه قدري معتزلي يروي احاديث ليس لها

اصل وقال البخاري تركه ابن المبارك والناس وقال ايضا كان يرى القدر وكان جهميا

وروى عبد الله بن احمد عن ابيه قال قدري جهمي كل بلاء فيه ترك الناس حديثه وروى

عباس عن ابن معين كذاب رافضي وقال محمد بن عثمان بن ابي شيبة سمعت عليا يقول

ابراهيم بن ابي يحيى كذاب وكان يقول بالقدر وفيه ايضا قال ابن حبان كان يرى القدر

ويذهب الى كلام جهم ويكذب مع ذلك في الحديث وفيه ايضا وقال ابو محمد الدارمي سمعت

يزيد بن هارون يكذب ابراهيم بن ابي يحيى و تمام استغراب آنست که امام شافعی با آنهمه

جلالت و امانت و سمو مکان و رفعت شان در تحقیق و تنقید و تمییز صحیح از سقیم هرگاه تا آخر عمر در مصر تصنیف

کتب مینمود و انشت چون کتب خود سابقه همراه نداشت باخبار این کذاب قدری جهمی سب بے ایمان که از محدثین

این است پرده مصنفات خود را پرساخت و بر ان اعتماد کلی نموده لیکن حیا باز مید حیا در ذکر او در راه

[illegible] در کنیت او اکتفا کرده نام او را صراحةً ذکر نفرموده ذهبی در میزان الاعتدال میگوید

کہ ابن حبان گفتہ فانہ کان یجالس ابراہیم فی حداثتہ ویحفظ عنہ حفظ الصبی للحفظ
الصغر کالنقش فی الحجر فلما دخل مصر فی اخر عمرہ واخذ یصنف الکتب المبسوطۃ احتاج
الی الاخبار ولم یکن معہ کتبہ فاکثر ما اودع الکتب من حفظہ وربما ذکر عنہ ولا یسمیہ
فی کتبہ از انجملہ احمد بن اسمعیل ابو حذافہ السہمی ست کہ ابن ماجہ از او روایت کردہ حالانکہ ابن عدی
تصریح میفرماید کہ او از مالک وغیر او بواطیل را روایت کردہ وفضل بن سہل الاعرج تکذیب او میسازد
در میزان الاعتدال بترجمہ او میفرماید قال ابن عدی حدث عن مالک وغیرہ بالبواطیل
وامتنع ابن صاعد من التحدیث عنہ مدۃ الی ان قال بعد ذکر حدیث ولم یتہم
علی ابی حذافۃ تمتنہ بل سنادہ ولم یکن ممن یتعمد قال ابو العباس السراج سمعت الفضل
بن سہل الاعرج ذکر ابا حذافۃ صاحب مالک فکذبہ از انجملہ احمد بن عبد الرحمن بن وہب ست
کہ مسلم بن حجاج در صحیح خود از او روایت ساختہ واز غرائب افادات او خوشہا بردا[شتہ] ابن عدی میفرماید
کہ شیوخ مصر را متفق بر تضعیف او یافتم ونسائی او را در ضعفا شمار کردہ حکم بکذاب بودنش میفرماید
وابن یونس او را لائق احتجاج نمیداند در میزان الاعتدال میفرماید احمد بن عبد الرحمن بن وہب
ابو عبید اللہ المصری ویعرف ببحشل قال ابن عدی رایت شیوخ مصر مجمعین علی ضعفہ
والغرباء لا یمتنعون عن الاخذ عنہ ابو زرعۃ وابو حاتم فمن دونہما الی ان قال وقال بن
فی الضعفاء لہ کذاب وقال ابن یونس لا یقوم بہ حجۃ از انجملہ احمد بن محمد بن ایوب صاحب مغازی
ست کہ ابو داؤد از او در سنن خود روایت کردہ وابن معین او را کذاب میگوید در میزان الاعتدال بترجمہ او
می فرماید وروی ابراہیم بن الجنید عن ابن معین قال کذاب از انجملہ ابو الولید بن عبد الرحمن
البسری ست کہ ترمذی ونسائی وابن ماجہ از او روایت نمودہ اند اسمعیل بن عبد اللہ السکری او را مردود
الشہادۃ میداند ومیفرماید کہ اگر نزد من گواہی میداد قبول نمیکردم وبعد ذکر بعض فضائح او میگوید کہ ایاکم
والسماع من الکذابین یعنی او را از جملہ کذابین میداند ذہبی در میزان میگوید احمد بن عبد الرحمن
البسری ابو الولید دمشقی صدوق روی عن الولید بن مسلم وقال اسمعیل بن عبد اللہ السکری
القاضی لم یسمع ابو الولید من ابن مسلم شیئا ولو شہد عندی ما قبلتہ وانما کان محلا یحل النساء
یعطی الشیء فیطلق وکان شیخ المحال بدمشق فاتقوا اللہ وایاکم والسماع من الکذابین از انجملہ

۴۳۱

است اسمعیل بن ابی اویس که بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی و ابن ماجه در صحاح خود از و روایت کرده
اند و جناب بخاری شغف تمام بمرویات او دارد و احادیث بسیار از احادیثش در صحیح خود می آرد و ابن معین
او را سارق الحدیث میداند و گاهی تصریح بکاذب بودنش میسازد و دولابی او را در ضعفا ذکر مینماید از مروزی
نقل میکند که او را بلقب کذاب یاد میفرماید ذهبی در میزان میگوید اسمعیل بن ابی اویس عبد الله
بن عبد الله بن اویس بن مالك بن ابی عامر الاصبحی ابو عبد الله المدنی محدث مکثر فیه لین
روی عن خاله مالك واخیه عبد الحمید وابیه واقدم من لقی عبد العزیز الماجشون
وسلمة بن وردان وعنه صاحبا الصحیح واسمعیل القاضی والکبار قال احمد لا بأس به وقال ابن عدی
قال احمد بن ابی یحیی سمعت ابن معین یقول هو وابوه یسرقان الحدیث وقال الدولابی فی
الضعفاء سمعت النضر بن سلمة المروزی یقول کذاب کان یحدث عن مالك بمسائل
ابن وهب وروی عنه خ الکثیر انتهی ملتقطا و در حاشیه کاشف بترجمه او مذکور است قال ابن معین
صدوق ضعیف العقل لیس بذاك وقال مرة هو وابوه یسرقان الحدیث وقال مرة هما
ضعیفان یعنی هو وابوه وقال مرة مخلط یکذب لیس بشیء از انجمله ایوب بن جابر بن سیار است
که ابوداود و ترمذی از او روایت نموده اند حالانکه یحیی او را لیس بشیء میگوید و ابوزرعه او را واهی
و نسائی ضعیف میداند و ابن المدینی تصریح میفرماید که او وضع حدیث میکرد و در میزان میفرماید ایوب بن
جابر بن سیار الیمامی عن سماك ابن حرب وغیره قال یحیی لیس بشیء وقال ابن المدینی
یضع الحدیث وقال ابو زرعة وغیره واه وقال س ضعیف از انجمله ثابت بن موسی ابو یزید است
که ابن ماجه از او روایت نموده مگر ابو حاتم او را ضعیف و غیر قابل الاحتجاج میداند و یحیی بن معین او را
بکذاب ملقب میفرمود چنانچه در میزان میگوید ثابت بن موسی الضبی الکوفی الضریر العابد
عن شریك والثوری وقال یحیی کذاب قال ابو حاتم وغیره ضعیف وقال ابو حاتم
لا یجوز الاحتجاج باخباره الی ان قال قال ابن معین الرازی سمعت یحیی بن معین یقول
ثابت ابو یزید کذاب از انجمله جبارة بن المغلس حمانی از رواة صحیح ابن ماجه است که بخاری
حدیث او را مضطرب میگوید و یحیی بن معین او را کذاب میفرماید در میزان الاعتدال مذکور است جبارة
بن المغلس الحمانی الکوفی عن کثیر بن سلیم وشبیب بن شیبة وعدة ومطین

وابو يعلى وضعفاه قال ابن نمير صدوق وما هو ممن يكذب قال حديثه مضطرب قال ابو حاتم
هو على يدي عدل وروى ابو معين الحسين بن الحسن عن يحيى بن معين كذاب وقال
ابن نمير يوضع له الحديث فيرويه ولا يدري ودر تهذيب التهذيب بترجمه او مسطورست قال
الحسين بن الحسن الرازي عن ابن معين كذاب ازانجمله جعفر بن زبير ست كه ابن ماجه قزوينى ازاو
در سنن خود روايت كرده واز رجال اوست كما في الكاشف ليكن ابن معين در حق او ليس بثقه ميگويد وبخاري
ميفرمايد كه او را ترك كرده اند وابن عدي ميگويد كه ضعف بر حديث او بين ست وشعبه او را كاذب ودروغگو
بلكه اكذب الناس ميدانند وانكذاب وافتراى او چنگه آمده صبر وقرار را ترك گفته بر خرى سوار شده براى
داد خواهى از داده بيداد او تشريف مى برد وارشاد مينمايد كه چهار صد حديث را بر سرور كائنات عليه
افضل الصلاة والتحيات وضع ساخته واز اجتماع مردم بر او وترك نمودن عمران تعجبهاى فراوان
مى نمود وقدح وجرح او بر ملا ارشاد ميفرمود تا آنكه مساعى جميله او بازار اكاذيب او كاسد گرديد ومردم
از حضور او دست كشيدند وبر عمران رو آوردند ودر ميزان الاعتدال مسطورست جعفر بن الزبير
عن القاسم ابي عبد الرحمن وجماعة وعنه وكيع ويزيد بن هارون وعدة كذبه شعبة فقال
غندر رأيت شعبة راكبا على حمار فقال اذهب فاستعدي على جعفر بن الزبير وضع على
رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعمائة حديث وقال ابن معين ليس بثقة وقال خ تركوه و
قال ابن عدي الضعف على حديثه بين قال القطان لو شئت ان اكتب عنه الفا لكتبتها عنه
ودر تهذيب التهذيب مذكورست قال احمد بن سعيد الدارمي عن يزيد بن هارون قال كان جعفر بن الزبير
وعمران بن حدير في مسجد واحد كان الزحام على جعفر بن الزبير وليس عند عمران احد
وكان شعبة يمر بهما فيقول يا عجبا للناس اجتمعوا على اكذب الناس وتركوا اصدق الناس
يعني عمران فما اتى علينا الا القليل حتى رأيت ذلك الزحام على عمران وتركوا جعفرا وليس
عنده احد وقال غندر رأيت شعبة راكبا على حمار فقال اذهب فاستعدي على هذا يعني جعفر بن
الزبير وضع على رسول الله صلى الله عليه وسلم اربعمائة حديث وقال ابن معين ليس
[illegible] قال البخاري تركوه وقال ابن عدي الضعف على حديثه بين وقال
الدارقطني متروك انتهى وغريب‌تر آنست كه اين حضرات در حق چنين كاذب ومفترى

۳۱۷

کذا فی منهاج السنة

کذاکذب خلق الله بود و چهار صد حدیث بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وضع نموده قفای

آثار او افترا کنند که العیاذ بالله او بعد مرگ بسیار از دنیا رفت و اهل ارض و ملائکه بفقد وی خوش وقت

گردیدند و تباشیر و ابتهاج نمودند و او را نیکوکار گفتند و بکرّه بر زبان آوردند که قد جاء الحسن قد جاء الحسن

چنانکه ذهبی در تذهیب بعد ذکر فضائح و مثالب او این حکایت مفتراة آورده از انجمله حارث بن عمران

جعفری ست که ابن ماجه ازو روایت کرده با وصف آنکه ابن حبان میگوید که وضع حدیث بر ثقات مینمود

و ابن عدی میفرماید که ضعف بر روایات او بین ست و ابوحاتم او را غیر قوی میدانند و ابو زرعه او را واهی

الحدیث می پندارد چنانچه در میزان الاعتدال مذکور ست الحرث بن عمران الجعفری عن محمد بن

سوقة و هشام عن عروة وعنه علی بن حرب و احمد بن سلیمان قال ابن حبان کان یضع الحدیث

علی الثقات الی ان قال بعد ذکر حدیث له قال ابن عدی الضعف علی روایاته بین و قال

ابوحاتم لیس بالقوی وقال ابو زرعة واهی الحدیث از انجمله حبیب بن ابی حبیب مصری کاتب

مالک ست که ابن ماجه ازو روایت کرده ابن معین او را لیس بشیء میگوید و ابوداود می فرماید که او از

اکذب الناس بود و ابوحاتم میگوید که از برادر زاده زهری احادیث موضوعه را روایت کرده و ابن عدی

میفرماید که کل احادیث او موضوع ست و ابن حبان میگوید که از ثقات موضوعات را مسند آورده

و بر او شان روایاتیکه نزد شان نبود داخل میکرد چنانچه در میزان الاعتدال ذهبی مذکور ست حبیب بن

ابی حبیب اسم ابیه رزیق وقیل مرزوق ابو محمد المصری وقیل المدنی کاتب مالک روی عن مالک

و ابی الغصن ثابت و ابن اخی [illegible] وعنه احمد بن الازهر و احمد بن سعد بن ابی مریم و مقدام بن

داؤد الرعینی قال احمد لیس بثقة وقال ابن معین کان یقرأ علی مالک ویتصفح ورقتین ثلاثة

فسألونی عنه بمصر فقلت لیس بشیء وقال ابوداود کان من اکذب الناس وقال ابوحاتم

روی عن ابن اخی الزهری احادیث موضوعة وقال ابن عدی احادیثه کلها موضوعة

وقال ابن حبان کان یورق بالمدینة علی الشیوخ ویروی عن الثقات الموضوعات

کان یدخل علیهم ما لیس عندهم از انجمله حارث بن عمیر بصری ست که بخاری

ازو در تفسیر و اصحاب سنن اربعه ازو در سنن خود ها روایت فرموده اند حالانکه از ثقات اشیاء

موضوعه و مکذوبات را روایت نموده چنانچه در میزان الاعتدال مرقوم ست الحرث بن عمیر البصری نزیل

کذا بین صحاح اهل السنت

مکة عن ایوب و ابی طوالة و عدة و عنه ابنه حمزة و عبد الرحمان بن مهدی و لوین و طائفة
روی عن الاثبات الاشیاء الموضوعات و قال الحاکم روی عن حمید و جعفر الصادق
احادیث موضوعة انتهی مختصرا و فی تهذیب التهذیب فی ترجمته ذکره ابن حبان فی کتاب
الضعفاء و قال روی عن الاثبات الاشیاء الموضوعات و قال ابو عبد الله الحاکم روی عن حمید
الطویل و جعفر الصادق احادیث موضوعة — از انجمله حسن بن عماره کوفی ست که ترمذی و
ابن ماجه ازو روایت نموده اند و بخاری نیز ازو در تفسیر روایت نموده حالانکه شعبه او را کاذب
و ابن المدینی او را واضع احادیث و جوزجانی او را ساقط میدانند و ابو حاتم و مسلم و دارقطنی و جماعتی دیگر
متروک میدانند در میزان میفرماید الحسن بن عمارة الکوفی الفقیه مولی بجیله عن ابن ابی ملیکة
و عمرو بن مرة و خلق و عنه السفیانان و یحیی القطان و شبابة و عبد الرزاق الی ان قال قال قاضی شعبه
روی الحسن بن عمارة احادیث عن الحکم فسألنا الحکم عنها فقال ما سمعت منها شیئا و روی ابو داود عن
شعبة قال یکذب و قال احمد متروک و قال ابن معین لیس حدیثه بشیء و قال ابن المدینی ما
احتاج الی شعبة فیه امره ابین من ذلک قیل کان یغلط قال ای شیء الغلط و ذهب الی انه
کان یضع الحدیث و قال الجوزجانی ساقط و قال ابو حاتم و مسلم و الدارقطنی و جماعة
متروک و در حاشیه کاشف مذکور ست قال شعبة یکذب و قال عیسی بن یونس شیخ
صالح تکلم فیه شعبة و اعانه علیه سفیان و قال احمد متروک الحدیث و قال ابن معین لیس
بشیء و قال ابن المدینی ما احتاج فیه الی شعبة امره ابین من ذلک قیل اکان یغلط قال ای شیء
الغلط و ذهب الی انه کان یضع الحدیث و قال الدارقطنی و س متروک الحدیث و کذلک قال م
و ابو حاتم و قال زکریا الساجی متروک اجمع اهل الحدیث علی ضعفه و در تهذیب التهذیب
میفرماید قال ابو داود عن شعبة یکذب فقلت له ما علامة ذلک فقال یروی عن الحکم
اشیاء لم نجد لها اصلا — از انجمله است حسن بن مدرک طحان که بخاری و نسائی و ابن ماجه ازو روایت
کرده اند حالانکه ابو داود او را کذاب میگوید چنانچه در میزان میفرماید الحسن بن مدرک البصری
الطحان ابو علی الحافظ عن یحیی بن حماد و عمرو بن الحسن و عنه خ و س ق و ابن صاعد و جماعة و کذبه ابو داود
و وثقه غیره فقال احمد بن الحسین الصوفی الصغیر کان ثقة و روی ابو عبید

عن ابی داود قال الحسن بن مدرک کذاب کان یاخذ احادیث فهد بن عوف فیقلبها علی یحیی
بن حماد و در کاشف میفرماید الحسن بن مدرک السدوسی الطحان ابو علی البصری الحافظ عن یحیی بن حماد و عبد الاعلی
الاویسی و عنه خ س ق و ابن عدی ثقہ و قال کذاب و در حاشیہ کاشف ماخوذ از تہذیب الکمال مذکور ست
و قال د کذاب کان یاخذ احادیث فهد بن عوف فیقلبها علی یحیی بن حماد از انجملہ حسین بن عمر
احمسی ست کہ ترمذی از او در صحیح خود روایت نموده بخاری او را منکر الحدیث میگوید و احمد تضعیف او می
پیرازد و ابن معین لیس بشیء در حق او میگوید و ابو حاتم او را در نہایت مرتبہ واہی میداند و بعض ارباب
رجال او را متہم بکذب میسازند چنانچہ در میزان میفرماید حصین بن عمر الاحمسی عن اسمعیل بن ابی
خالد و ابی الزبیر و عنہ مخول بن ابراہیم و محمد بن مقاتل و جماعۃ و قال خ منکر الحدیث ضعفہ
احمد و قال ابن معین لیس بشیء و قال ابو حاتم واہ جدا و اتہمہ بعضہم و قال ابن
عدی عامۃ احادیثہ معاضیل یتفرد عن کل من روی عنہ و از انجملہ
حمزۃ بن ابی حمزہ جزری راوی حدیث اصحابی کالنجوم ست کہ ترمذی از او در صحیح خود روایت کرده
بخاری او را منکر الحدیث میداند و دارقطنی او را متروک میسازد و ابن معین میگوید کہ برابر یک فلس ہم
نیست و ابن عدی میفرماید کہ عامہ روایات او موضوع ست در میزان الاعتدال میفرماید حمزۃ بن ابی
حمزۃ الجزری النصیبی عن ابن ابی ملیکۃ و مکحول و طائفۃ و عنہ علی بن ثابت و شبابۃ و جماعۃ
قال ابن معین لا یساوی فلسا و قال خ منکر الحدیث و قال الدارقطنی متروک و قال ابن عدی
عامۃ روایاتہ موضوعۃ قلت لہ فی جامع الترمذی تو بوا الکتاب علی بن ثابت عن ابی حمزۃ
النصیبی عن ابی الزبیر عن جابر مرفوعا من نسی ان یسمی علی طعامہ فلیقرأ اذا فرغ قل ہو اللہ
احد لابن حبان ثنا حسین بن سفیان ثنا سوید بن سعید ثنا حفص بن میسرۃ ثنا حمزۃ بن ابی حمزۃ عن
عطا عن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم صلی علی مقبرۃ فقیل یا رسول اللہ ای
مقبرۃ ہذہ قال مقبرۃ بارض العدو یقال لہا عسقلان یفتحہا ناس من امتی یبعث منہا
سبعین الف شہید یشفع الرجل منہم فی مثل ربیعۃ و مضر و عروس الجنۃ عسقلان
سفیان عن حمزۃ عن نافع عن ابن عمر اصحابی کالنجوم بایہم اخذتم بقولہ اہتدیتم رواہ عبد
بن حمید فی مسندہ انتہی و قد سبق نقلہ و ابن حجر در تقریب تصریح کرده بانکہ او متہم بالوضع ست

چنانچہ میگوید جمزۃ بن ابی حمزۃ الجعفی الجزری النصیبی اسم ابیہ میمون و قیل عمرو متروک متہم بالوضع من السابعۃ از انجملہ خارجہ بن مصعب سرخسی ست کہ ترمذی و ابن ماجہ ازو روایت کردہ اند احمد بن حنبل ورا واہی میگوید و ابن معین گاہی لیس بثقۃ ورحقش میگوید اند وگاہی اورا کذاب میداند و بخاری ترکش کردن ابن المبارک و وکیع اور انقل میسازد و دارقطنی بتضعیف اومی پردازد چنانچہ در میزان میفرماید خارجۃ بن مصعب الحجاج السرخسی الفقیہ عن بکیر بن الاشج و زید بن اسلم و ایوب طائفۃ و عنہ ابن مہدی و یحیی بن یحیی و طائفۃ وہاہ احمد و قال ابن معین لیس بثقۃ و قال ایضا کذاب و قال خ ترکہ ابن المبارک و وکیع و قال الدارقطنی و غیرہ ضعیف از انجملہ خالد بن عمرو قرشی ست ابن ماجہ و ابو داود ازو روایت کردہ اند حالانکہ صالح جزرہ بصراحت تمام حتما وجزما اورا بفضیلت وضع حدیث موصوف میسازد و ابن عدی ہم بعد ذکر بعضی از احادیث کہ بعض آن مشتمل بر فضیلت شیخین ست خالد غیر را متہم بجبت نہ بجہت خیرخواہی ائمہ خود او اکردہ آنرا بافتہ میگوید کہ نزد من آنست کہ خالد این احادیث را بربافتہ و دلیلی واضح ہم برین دعوی خویش وارد ساختہ و بخاری اورا منکر الحدیث میفرماید و احمد اورا غیر ثقہ میگوید و ابو زرعہ خط بر حدیث او میزند و از پایۂ اعتبار ساقط میکند چنانچہ در میزان الاعتدال مذکورست خالد بن عمرو القرشی الاموی السعیدی من ولد سعید بن العاص الکوفی عن مالک بن مغول و ہشام الدستوائی و جماعۃ و عنہ الحسن الحلوانی و الرمادی و جماعۃ قال احمد لیس بثقۃ و قال خ منکر الحدیث و قال مرۃ ابو زرعۃ یضع الحدیث و ضرب ابو زرعۃ علی حدیثہ ابو عبید ثنا خالد بن عمرو عن سفیان عن ابی حازم عن سہل ان النبی صلی اللہ علیہ و سلم و عظ رجلا فقال ازہد فی الدنیا یحبک اللہ وازہد بما فی ایدی الناس یحبک الناس تابعہ محمد بن کثیر الصنعانی عن سفیان قال العقیلی لیس لہ اصل من حدیث الثوری و قال ابن عدی لہ عن اللیث و غیرہ مناکیر ابو نعیم الحلبی ثنا خالد بن عمرو عن اللیث عن یزید بن ابی حبیب عن ابی قبیل عن ابی ہریرۃ و ابن عمر قالا ابتاع رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم من اعرابی قلائص الی اجل فقال ارأیت ان اتی علیک امر اللہ قال ابو بکر یقضی دینی و ینجز مواعدی قال فان قبض قال عمر یقوم مقامہ لا یاخذہ فی اللہ لومۃ لائم فان اتی علی عمر اجلہ فان استطعت ان تموت فمت و بہ عن یزید بن ابی الخیر عن ابی ہریرۃ مرفوعا

قـال الا ادلک علی صلۃ یحبہا اللہ قلت بلی قال ھبتک مرح ودۃ علیک لا
تجد ملاذا غیرک وبہ عن یزید عن ابی عبد اللہ الصنابحی عن ابی بکر مرفوعا یقول
اللہ ان کنتم تریدون رحمتی فارحموا خلقی وبہ عن یزید بن سالم عن ابنہ مرفوعا
یا نساء الانصار اختضبن غمسا واختفضن ولا تنہکن فانہ اسری للوجہ واحظی عند
الزوج قال بن عدی عندی الہ وضع ھذہ الاحادیث فان نسخۃ اللیث عن یزید بن ابی
حبیب عندی من روایۃ یحیی بن بکیر وقتیبۃ ویزید بن موھب وزغبۃ ما فیہا من
ھذا شئ وعجب تر آنکہ ابن حبان راچنان مجہول وزہد لج وداوہ کہ او صفیکہ ورکتاب الضعفا
جرح وقدح او نمودہ گفتہ کہ بروایت موضوعات از ثقات متفرد میشود باز اورا در کتاب الثقات آوردہ
چنانچہ ذہبی تا ب صبر نیاوردہ از پی مجہول وخرافت ابن حبان می نالد و در میزان میفرماید قال بن حبان
ینفرد عن الثقات بالموضوعات ثم غفل بن حبان وذکرہ فی الثقات از انجملہ خالد بن یزید دمشقی صاحب کتاب
الدیات ست کہ ابن ماجہ از او روایت کردہ اگرچہ احمد بن صالح او ابو صالح واند وابو زرعہ دمشقی حق مہملی اوا کردہ
او را ثقہ گویند لیکن نسائی راہ تضعیف او پی جوید واحمد او را ہیچکارہ میداند ودارقطنی تضعیف او میکند
وابن ابی الحواری از ابن معین نقل میکند کہ میفرمود کہ کتاب خالد بن یزید قابل دفن کردن زیر زمین ست
وخالد مذکور باکتفا بدروغ وافترا بر دازی بر پدر خود راضی نشدہ تا آنکہ بر صحابہ دروغ وکذب بافتہ
وخود ابن ابی الحواری با وصفیکہ در سماع این کتاب از خالد یحیی واقر بتقدیم رسانیدہ آنرا او را حوالہ نار
گردانید کہ آنرا پارہ پارہ کردہ چیزہا دران بستہ بر دم سپردہ باشد چنانچہ در میزان ذہبی مذکور ست
خالد بن یزید بن عبد الرحمن بن ابی مالک الدمشقی عن ابیہ وابی روق الہمدانی
وجماعۃ وعنہ سلیمان بن شرحبیل وھشام بن خالد وھاہ ابن معین وقال احمد
لیس بشئ وقال س لیس بثقۃ وقال الدارقطنی ضعیف وقال ابن عدی عن ابن ابی
عصمۃ عن احمد بن یحیی سمعت احمد بن حنبل یقول خالد بن ابی مالک لیس بشئ
وقال بن ابی الحواری سمعت ابن معین یقول بالعراق کتاب ینبغی ان یدفن تفسیر
الکلبی عن ابی صالح وبالشام کتاب ینبغی ان یدفن کتاب الدیات لخالد بن یزید
بن ابی مالک لم یرض ان یکذب علی ابیہ حتی کذب علی الصحابۃ قـال

احمد بن ابی الحواری سمعت هذا الکتاب من خالد ثم اعطیته للعطاء فاعطی للناس فمحوا اسمی
وقال دحیم صاحب فتیا وقال احمد بن صالح وابوزرعة الدمشقی ثقة ولد سنة خمس
ومائة وعاش ثمانین سنة ازانجمله داؤد بن زبرقان ست که ترمذی وابن ماجه ازاو
روایت کرده اند ابن معین او را هیچکاره میدانند وابوزرعه او را متروک میسازد وابوداؤد او را ضعیف
ومتروک الحدیث میداند وجوزجانی او را کذاب میفرماید وابن عدی احادیث او را منکر میداند وارشاد
میکند عامة ما یرویه لا یتابع علیه وابن المدینی او لا کتابت حدیث از و میسازد و بعد آن آنرا می اندازد
ونسائی او را غیر ثقه میگوید در میزان الاعتدال میفرماید داؤد الزبرقان الرقاشی البصری نزل بغداد
عن ثابت وزید بن اسلم وخلق وعنه ابن ابی عروبة وشعبة وهما من شیوخه واحمد بن
منیع وابن عرفة قال محمد یثه مقارب قال ابن معین لیس بشئ وقال ابوزرعة متروك
وقال ضعیف ترك حدیثه وقال الجوزجانی کذاب قد ذکره ابن عدی وساق له بضعة عشر
حدیثا استنکرها وقال عامة ما یرویه لا یتابع علیه قلت مات فی حدود نیف وثمانین
ومائة وقال ابن المدینی کتبت عنه ورمیت به وقال س لیس بثقة ازانجمله
داؤد بن المحبر بصری صاحب کتاب العقل ست که ابن ماجه در سنن خود از او روایت کرده ابوزرعه وغیره
او را ضعیف میگویند وابن المدینی وابوحاتم او را ذاهب الحدیث میدانند وازافاده دارقطنی ظاهر
ست که کتاب العقل را اول میسره وضع کرده بود بعد از آن این داؤد آنرا سرقه کرده واسانیدی
برای غیر اسانید میسره تراشیده وسالح جزره او را کاذب وواضع حدیث میگوید در میزان الاعتدال
در ترجمه او مذکور ست داود بن المحبر بن قحذم ابوسلیمان البصری صاحب کتاب العقل ولیته
لم یصنفه روی عن شعبة وهمام وجماعة وعن مقاتل بن سلیمان وعنه ابو امیة و
الحرث بن ابی اسامة وجماعة قال احمد کان لا یدری ما الحدیث وقال ابن المدینی ذاهب
حدیثه وقال ابوزرعة وغیره ضعیف قال ابوحاتم ذاهب الحدیث غیر ثقة وقال الدارقطنی
متروك واما عباس فروی عن ابن معین قال ما زال معروفا بالحدیث ثم ترکه
وصحب قوما من المعتزلة فافسدوه وهو ثقة وقال ابوداؤد بشبه الضعیف وروی
عبدالغنی بن سعید عن الدارقطنی قال کتاب العقل وضعه میسرة بن عبد ربه

٣٢٣

ثم سرقه منه داود بن المحبر فركبه باسانيد غير اسانيد ميسرة وفي تذهيب التهذيب
في ترجمته قال صالح جزرة يكذب ويضع از انجمله سری بن اسمعیل کوفی صاحب شعبی ست
که ابن ماجه ازو روایت ساخته مگر نسائی او را متروک میگوید و احمد بن حنبل میفرماید که مردم حدیث او را
ترک کرده اند و عباس دوری از یحیی در حق او لیس بشئ نقل میفرماید و یحیی القطان میفرماید که ظاهر
شد برای من کذب او در مجلس واحد چنانچه ذهبی در میزان میفرماید السری بن سمعیل الکوفی صاحب
الشعبی قال یحیی القطان استبان لی کذبه فی مجلس واحد قال س متروک وقال غیره لیس بشئ
وقال احمد ترک الناس حدیثه وروی عباس الدوری عن یحیی لیس بشئ و از انجمله سعد بن طریف اسکاف حنظلی ست که
ابوداود و ابن ماجه ازو روایت کرده اند ابن حبان میگوید که او علی الفور وضع حدیث میکرد و ابن معین
حکم میزند که احدی را روایت ازو حلال نیست و احمد و ابوحاتم او را ضعیف الحدیث میگویند و نسائی و
دارقطنی او را متروک میدانند چنانچه در میزان میفرماید سعد بن طریف الاسکاف الحنظلی الکوفی
عن عکرمة و ابی وائل قال ابن معین لا یحل لاحد ان یروی عنه وقال احمد و ابوحاتم ضعیف الحدیث وقال
النسائی والدارقطنی متروک وقال ابن حبان کان یضع الحدیث علی الفور
از انجمله سعید بن سنان حمصی ست که ابن ماجه ازو روایت کرده احمد بن حنبل تضعیف او میکند و یحیی
او را گاهی غیر ثقه و گاهی لیس بشئ میگوید و جوزجانی خوف آن دارد که احادیثش موضوعات باشند
و بخاری منکر الحدیث میداند و دارقطنی وغیر او او را نسبت بوضع حدیث میکنند چنانچه در میزان الاعتدال
میفرماید سعید بن سنان ابومهدی الحمصی ضعفه احمد قال یحیی لیس بثقة وقال مرة لیس بشئ
وقال الجوزجانی اخاف ان یکون احادیثه موضوعة وقال خ منکر الحدیث وقال س
متروک و ابن حجر در تقریب میفرماید سعید بن سنان الحنفی او الکندی ابومهدی الحمصی متروک
ورماه الدارقطنی وغیره بالوضع من الثامنة از انجمله سعید بن عبدالجبار زبیدی ست که
ابن ماجه ازو روایت کرده نسائی در حق او لیس بثقة میگوید و ابن المدینی لم یکن بشئ میفرماید و جریر
تکذیب او میکند چنانچه در میزان الاعتدال مذکور ست سعید بن عبدالجبار الزبیدی الحمصی عن روح
بن جناح قال س لیس بثقة وقال ابن عدی سکن البصرة یکنی اباعثمان وقال ابن المدینی لم یکن بشئ
وقال قتیبة رأیته بالبصرة وکان جریر یکذبه و در تقریب ابن حجر عسقلانی میفرماید سعید بن

عبد الجبار الزبیدی بضم الزاء ابو عثمان الحمصی هو سعید بن ابی سعید ضعیف کان
جریر یکذب به من الثامنة از انجمله مسلم بن ابراہیم وراق ست که ابوداؤد و ابن ماجه از او روایت
کرده اند ابن معین او را بلقب کذاب ملقب میسازد ذهبی در میزان میفرماید مسلم بن ابراهیم الوراق عن
مبارك بن فضالة ضعفه ابن معین بل قال کذاب از انجمله مسلم بن عبد الرحمن نخعی ست که مسلم و ابوداؤد
و ترمذی و نسائی و ابن ماجه از او در صحاح خود روایت کرده اند ابراہیم نخعی او را کذاب میگوید چنانچه
در میزان مسطور ست مسلم بن عبد الرحمان النخعی عن ابی زرعة البجلی قواه ابن معین فی انهم بعض الثقات
وقال ابراهیم النخعی هو کذاب از انجمله سهل بن صقیر ست که ابن ماجه از او در سنن خود روایت کرده خطیب او را
او را بوضع و اختلاق متهم میسازد چنانچه در تقریب مذکور ست سهل بن صقیر بالقاف وقیل بالمهملة
ابو الحسن الخلاطی اصله من البصرة منکر الحدیث اتهمه الخطیب بالوضع من العاشرة
از انجمله ست سیف بن محمد کوفی که ترمذی از او در صحیح خود روایت کرده احمد بن حنبل و ابن معین
و ابوداؤد او را کذاب میگویند و یحیی با وصف توصیف او بکذاب وصف خبیث هم می افزاید و زکریا بن
یحیی الساجی هم میفرماید که او وضع حدیث میکرد و در میزان مذکور ست سیف بن محمد الکوفی ابن اخت
سفیان الثوری روی عن عاصم الاحول والاعمش وطائفة وعنه محمود بن خداش و ابن ابی الثلج
وطائفة روی عبد الله بن احمد عن ابیه کذاب روی عثمان بن سعید عن یحیی کذاب خبیث
کان هیهنا وقال ابو حاتم لا یکتب حدیثه وعن ابن معین کذاب اخوه عمار ثقة وقال ضعیف
وقال مرة متروك لیس بثقة وقال الدار قطنی وغیره متروك وقال الجوزجانی سیف
وعمار ابنا اخت الثوری لیسا بالقویین وفی حاشیة الکاشف فی ترجمته وقال کذاب
وقال س ضعیف وقال فی موضع آخر لیس بثقة ولا مامون متروك وقال زکریا بن یحیی
الساجی یضع الحدیث و ابن حجر در تقریب میگوید سیف بن محمد الکوفی ابن اخت سفیان الثوری
نزل بغداد کذبوه من صغار الثامنة از انجمله سیف بن هارون برجمی ست که ترمذی
و ابن ماجه از او روایت کرده اند یحیی او را لیس بشیء میگوید و نسائی و دار قطنی ضعیف میدانند و ابن
حبان ارشاد میسازد که از اثبات موضوعات را روایت مینماید ذهبی در میزان میگوید سیف بن هارون
البرجمی عن اسمعیل بن ابی خالد و سلیمان التیمی قال یحیی لیس بشیء وقال مرة لیس بذاك

۳۲۳

وقال النسائی والدارقطنی ضعیف وقال ابن حبان یروی عن الاثبات الموضوعات ازانجمله
صالح بن ابی الاخضر ست که اصحاب سنن اربعه ازاو روایت نموده اند ابوزرعه اورا غیر صالح وضعیف الحدیث
وابوحاتم لین الحدیث میگویند وترمذی ویحیی القطان ویحیی بن معین وبخاری بتضعیف او می پردازند
وجوزجانی اورا متهم در احادیث میداند در میزان میفرماید صالح بن ابی الاخضر البصری صالح
الحدیث ضعفه یحیی بن معین وس خ وروی عباس عثمان عن ابن معین لیس بشیء وقال ابن
حبان هو مولی هشام بن عبدالملک الاموی بالحری ان لا یحتج به وقال العجلی یکتب حدیثه ولیس بالقوی
وقال الجوزجانی اتهم فی احادیثه وقال ابوزرعة ضعیف الحدیث وقال ابوحاتم لین الحدیث
وقال الترمذی یضعف فی الحدیث ضعفه یحیی القطان وغیره انتهی مختصرا
ازانجمله صباح بن محمد بجلی ست که از رواة ترمذی ست ابن حبان میگوید که موضوعات را روایت
میکند چنانچه در میزان مسطور ست صباح بن محمد البجلی عن مرة الطیبب عن ابن مسعود رفع
حدیثین هما من قول عبدالله قال ابن حبان یروی الموضوعات وقد ذکره ابن ابی حاتم
فقال روی عنه ابان بن اسحاق الاسدی لم یزد فلا تعرض له بجرح وتعدیل ومنذری
در ترغیب وترهیب گفته صباح بن محمد البجلی ذکره ابوحاتم ولم یذکر فیه جرحا ولا تعدیلا
وقال ابن حبان یروی الموضوعات وقال احمد العجلی صباح بن محمد کوفی ثقة انتهی
ازانجمله ضرار بن صرد ست که ابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه ازاو روایت نموده اند بخاری
اورا متروک میداند ونسائی اورا غیر ثقه میگوید وابوحاتم اورا قابل احتجاج نمیداند ودارقطنی بتضعیف
او می پردازد ویحیی بن معین اورا ملقب بلقب کذاب میسازد در میزان الاعتدال فرماید
ضرار بن صرد ابونعیم الطحان عن ابن ابراهیم بن سعد قال ابوعبدالله البخاری وغیره
متروک وقال یحیی بن معین کذابان بالکوفة هذا وابونعیم النخعی ازانجمله طلحه بن زید ست
که ابن ماجه ازاو روایت کرده بخاری اورا منکر الحدیث میداند ونسائی متروک میسازد وابن حبان
احتجاج بحدیث او حلال نمیداند وابن عدی احادیث موضوعه او می شمارد وعلی بن المدینی بتصریح
می فرماید که او وضع حدیث میکرد وصالح بن جزره ارشاد میسازد که لا یکتب حدیثه از همین اکتفا بانکه
او بعض احادیث در فضیلت ثانی وثالث بر بافته بلکه بتفضیل ثالث بر همه کس سر دراحادیث

۳۲۵ استقصاء الافحام

وایشان خود را نزد ہمہ کس باخته تعدیل و توثیق او نمایند احدی را مجال کلام نیست و در میزان میفرماید طلحة بن زید الرقی وقیل الکوفی وقیل الشامی نزیل واسط یقال انه قرشی و الظاهر انه الاول لکن فرق بینهما ابن ابی حاتم روی عن هشام بن عروة و ابراهیم بن ابی عبلة و الاوزاعی و عدة و عنه احمد بن یونس و جماعة قال خ منکر الحدیث و قال س متروک و قال ابن حبان منکر الحدیث جدا لا یحل الاحتجاج بخبره ابو یعلی ثنا حسین بن الحسن الشیبانی ثنا وضاح بن حسان الانباری ثنا طلحة بن زید عن عبیدة بن حسان عن عطا عن جابر ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لعمر انت ولیی فی الدنیا و ولیی فی الاخرة رواه ابن عدی عنه و قال ابن حسان ثنا ابو یعلی ثنا شیبان ثنا طلحة بن زید الدمشقی عن عبیدة بن حسان عن عطا الکیخارانی عن جابر قال بینا نحن مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی نفر من المهاجرین فیهم ابو بکر و عمر و عثمان و علی و طلحة و الزبیر و ابن عوف و سعد فقال لینهض کل رجل الی کفوه و نهض رسول الله صلی الله علیه وسلم الی عثمان فاعتنقه ثم قال انت ولیی فی الدنیا و الاخرة ابن عدی عن ثقتین عن ابی فروة الرهاوی عن ابیه عن طلحة بن زید عن الاوزاعی عن یحیی بن ابی کثیر عن انس مرفوعا من تکلم بالفارسیة زادت فی خبثه و نقصت من مروته و بالاسناد قد ذکر ستة احادیث و منهم محمد بن شعیب صدقة بن عبد الله عن طلحة بن زید عن موسی بن عبیدة عن سعید بن ابی هند عن ابی موسی مرفوعا یبعث الله العلماء فیقول انی لم اضع علمی فیکم الا لعلمی بکم و لم اضع فیکم لاعذبکم انطلقوا فقد غفرت لکم و هذا باطل قال ابن عدی محمد بن هامان ثنا طلحة بن زید عن عقیل عن الزهری عن عروة عن عائشة مرفوعا لا یبرمن احدا منکم امرا حتی یشاور و هذا باطل عن عقیل قال ابن المدینی کان طلحة بن زید یضع الحدیث و قال صالح جزرة لا یکتب حدیثه از انجمله یکی عامر بن صالح بن عبد الله بن عروه است که ترمذی از او در صحیح خود روایت نموده ابن معین او را کذاب و دارقطنی متروک و نسائی غیر ثقه میداند و احمد بن محمد بن محرز از ابن معین نقل میکند که او را کذاب و خبیث و دشمن خدا میدانست بلکه ابو داود می آرد که ابن معین احمد بن حنبل را بجهت روایت نمودن

از عامر نسبت بجنون می نمود در میزان میفرماید عامر بن صالح بن عبدالله بن عروة بن الزبیر بن العوام واه لعل ما روی احمد بن حنبل عن احد اوهی من هذا ثم سئل عنه فقال ثقة لم یکن یکذب قال ابن معین کذاب قال الدارقطنی یترک وقال س لیس بثقة وقال وسمعت یحیی بن معین یقول جن احمد یحدث عن عامر بن صالح وقال ابن معین ایضا لیس بشیء یروی عن هشام عن ابیه عن عائشة ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ایاکم والزنج فانه خلق مشوه وروی احمد بن محمد بن محرز عن ابن معین قال کذاب خبیث عدو الله از انجمله عباد بن راشد بصری ست که بخاری وابوداود ونسائی وابن ماجه از او روایت کرده اند حالانکه خود بخاری او را از ضعفا می شمارد ونسائی درحق او لیس بالقوی ارشاد مینماید وابن حبان ورا متهم بسیار دیده چنانچه در میزان مسطور ست عباد بن راشد بصری صدق عن الحسن وغیره وعنه عبدالرحمن وعفان وخلق اخرجه مقرونا بغیره ولکنه ذکره فی کتاب الضعفاء وقال ابن عدی له احادیث کما لا بیه احادیث وما یرویه لا یتابعان علیه وقال ابوحاتم صالح الحدیث وقال س لیس بالقوی واما ابن حبان فاتهمه از انجمله عباد بن کثیر الثقفی ست که ابوداود وابن ماجه از او روایت کرده اند امام احمد بن حنبل میفرماید که احادیث کذب روایت نمود که آنرا استماع نکرده بخاری او را متروک میگوید و یحیی لیس بشیء بحق او ارشاد مینماید ودر تقریب مذکور ست عباد بن کثیر الثقفی البصری متروک قال احمد روی احادیث کذب من السابعة ودر کاشف مذکور ست قال احمد عباد بن کثیر اسوء حالا من الحسن بن عمارة وابی شیبة ابراهیم بن عثمان روی احادیث کذب لم یسمعها ودر میزان الاعتدال در ترجمه اش میفرماید قال ابن معین لیس بشیء وقال خ سکتوا عنه ترکوه از انجمله عبدالله بن ابراهیم غفاری ست که ابوداود وترمذی از او روایت کرده اند ابن حبان میگوید که وضع حدیث میساخت ودارقطنی احادیث او را منکر می داند وذهبی انقدر در اظهار حق می کوشد که احادیث مرویه او را در شیخین هم باطل میگوید در میزان میفرماید عبدالله بن ابراهیم الغفاری وهو عبدالله بن ابی عمرو یدلسونه لوهنه روی عن عبدالله بن ابی بکر وعبدالرحمن بن زید بن اسلم وعنه الحسن بن عرفة وجماعة ونسبه ابن حبان الی انه یضع الحدیث وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابع علیه وقال الدارقطنی حدیثه

منکر وذکرله ابن عدی الحدیثین اللذین فی جزء ابن عرفة فی فضل ابی بکر وعمر وهما باطلان
وابن حجر در تقریب میگوید عبد الله بن ابراهیم بن ابی عمرو الغفاری ابو محمد المدنی متروک
ونسبه ابن حبان الی الوضع من العاشرة و در حاشیه کاشف مذکور ست قال شیخ منکر الحدیث
وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابعه علیه الثقات وقال الدارقطنی حدیثه منکر ونسبه
ابن حبان الی انه یضع الحدیث وقال یحدث عن الثقات بالمقلوبات از انجمله
عبد الله بن خراش ست که ابن ماجه از او روایت کرده دارقطنی وغیر او تضعیف میکنند و ابوزرعه
لیس بشیء در حق او میگوید و ابوحاتم او را ذاهب الحدیث میفرماید و بخاری منکر الحدیث میداند و ابو عمار
اطلاق کذب بر او مینماید در میزان الاعتدال مذکور ست عبد الله بن خراش بن حوشب عن عمه
العوام بن حوشب ضعفه الدارقطنی وغیره وقال ابو زرعة لیس بشیء وقال ابوحاتم
ذاهب الحدیث وهو اخو شهاب قال البخاری منکر الحدیث و در حاشیه کاشف مسطور ست
قال ابو زرعة لیس بشیء ضعیف الحدیث وقال ابوحاتم منکر الحدیث ذاهب الحدیث
ضعیف الحدیث وقال خ منکر الحدیث و در تقریب ابن حجر عسقلانی میفرماید عبد الله بن خراش
بالخاء المعجمة ابن حوشب الشیبانی ابو جعفر الکوفی ضعیف اطلق علیه ابو عمار الکذب
از انجمله عبد الله بن زیاد مخزومی ست که ابوداود در مراسیل و ابن ماجه در سنن خود از او روایت
کرده اند ابن معین گاهی او را غیر ثقه میگوید و گاهی ضعیف و گاهی حدیث او را لیس بشیء میفرماید و جوزجانی
او را ذاهب الحدیث میداند و ابراهیم بن سعد حلف بر کاذب بودن و منکر بودنش یاد مینماید و مالک هم
او را کذاب میگوید در میزان میفرماید عبد الله بن زیاد بن سمعان المدنی الفقیه ترکوه یکنی ابا
عبد الرحمن مولی ام سلمة قال خ سکتوا عنه وقال ابن معین لیس بثقة وقال مرة
ضعیف وقال مرة لیس حدیثه بشیء وقال حمد سمعت ابراهیم بن سعد یحلف ان ابن
سمعان یکذب وقال الجوزجانی ذاهب الحدیث وروی ابن القاسم عن مالک
کذاب و طرفه تر آنست که ابوداود هم با وصف آنکه از او روایت در مراسیل کرده بتکذیب او پرداخته
چنانچه در تقریب مذکور ست عبد الله بن زیاد بن سلیمان بن سمعان المخزومی ابو عبد الرحمن
المدنی قاضیها متروک اتهمه بالکذب ابوداود وغیره من السابعة از انجمله عبد الله

استقصاء الافحام جلد اول

عبد اللہ بن سعید بن ابی سعید کیسان مقبری ست کہ ابن ماجہ و ترمذی ازاو روایت کردہ اند ابن معین اورا گاہی لیس بشی میگوید و گاہی لیس بثقہ و فلاس اورا منکر الحدیث میداند و یحیی بن سعید ارشاد میساز و کہ دروغ و کذب او بر من در مجلس واحد ظاہر گردید در میزان میفرماید عبد اللہ بن سعید بن ابی سعید کیسان المقبری عن ابیہ واہ بمرۃ یکنی اباعباد قال ابن معین لیس بشیء وقال مرۃ لیس بثقۃ وقال الفلاس منکر الحدیث متروک وقال یحیی بن سعید استبان لی کذبہ فی مجلس وقال الدارقطنی متروک ذاہب وقال احمد مرۃ لیس بذاک ومرۃ قال متروک **ازانجملہ** عبد اللہ بن شریک عامری ست کہ نسائی ازاو روایت کردہ جوزجانی اورا کذاب میگوید چنانچہ در میزان میفرماید عبد اللہ بن شریک العامری حدث عن ابن عمر وجماعۃ وکان فی اول امرہ من اصحاب المختار ولکنہ تاب وثقہ احمد وابن معین وغیرہما ولینہ النسائی وقال الجوزجانی کذاب **ازانجملہ** عبد اللہ بن صالح ابو صالح کاتب اللیث کہ بخاری وابوداود وترمذی وابن ماجہ ازاو روایت کردہ اند وابن معین کہ توثیق او میکند لیکن صالح جزرہ بران گوش نہادہ زبان بتفضیح او کشادہ میفرماید کہ او نزد من مرتکب کذب در حدیث میشد در میزان بترجمہ او میفرماید قال صالح جزرۃ کان ابن معین یوثقہ وہو عندی یکذب فی الحدیث وقال النسائی لیس بثقۃ یحیی بن بکیر احب الینا منہ وقال ابن المدینی لا اروی عنہ شیئا **ازانجملہ** عبد اللہ بن محمد عدوی ست کہ ابن ماجہ ازاو روایت کردہ بخاری اورا منکر الحدیث میخواند وابن حبان احتجاج باحادیث او جائز نمیداند و وکیع میفرماید کہ او وضع حدیث میکند در میزان الاعتدال میفرماید عبد اللہ بن محمد العدوی وابو الحباب التیمی عن ابن عقیل والزہری قال البخاری منکر الحدیث وقال وکیع یضع الحدیث وقال ابن حبان لا یجوز الاحتجاج بخبرہ **ازانجملہ** عبد اللہ بن معاذ صنعانی ست کہ ترمذی وابن ماجہ ازاو روایت کردہ اند عبد الرزاق تکذیب او می پرداخت چنانچہ در میزان الاعتدال مذکور ست عبد اللہ بن معاذ الصنعانی عن معمر وثقوہ وکان عبد الرزاق یکذبہ **ازانجملہ** عبد اللہ بن ابی اویس ست کہ بخاری ومسلم وابوداود ونسائی وابن ماجہ ازاو روایت کردہ اند ازدی اورا کاذب ومفتری وواضع حدیث میداند چنانچہ در میزان مذکور ست عبد اللہ بن ابی اویس عبد اللہ بن عبد اللہ ابو بکر المدنی اخو اسمعیل

۳۲۹

استقصاء الافحام ... [illegible]

روی عن ابن ابی وهب سلیمان بن بلال وطلق وعنہ اخوہ وایوب بن سلیمان ابن ابی هویه
ووثقه یحیی بن معین غیرہ و اما الازدی فقال کان یضع الحدیث ازانجملہ عبدالرحمان
بن عبداللہ بن عمر بن حفص ست کہ ابن ماجہ ازاو روایت کردہ یحیی بن معین ورا ضعیف میگوید و
بخاری اورا تکلموا فیہ میداند و امام احمد بن حنبل اورا کذاب ظاهر مینماید و احادیث اورا پارہ پارہ میفرماید
و نسائی اورا متروک میداند چنانچہ در میزان مذکورست عبدالرحمان بن عبداللہ بن عمر بن حفص
العمری المدنی عن ابیہ هالك قال یحیی بن معین سمعت منہ مجلسا وهو ضعیف وقال احمد
لیس یسوی حدیثہ شیئا سمعت منہ ثم ترکناہ وکان ولی قضاء المدینة احادیثہ مناکیر
وکان کذابا فمزقت حدیثہ وقال البخاری هو واخوہ القاسم تکلموا فیهما وذکر
البخاری عبدالرحمان فی موضع اخر فقال سکتوا عنہ وقال النسائی متروك ازانجملہ
عبدالرحمان بن قیس ضبی ست کہ ارباب سنن اربعہ ازاو روایت کردہ اند احمد اورا لم یکن بشیء میگوید
و بخاری در حق او ذهب حدیثہ میفرماید و ابن مهدی و ابوزرعہ تکذیب او می پردازند در میزان الاعتدال
مذکورست عبدالرحمان بن قیس ابومعاویة الزعفرانی البصری روی بنیسابور و ببغداد
عن حمید و ابن عون وعنہ الصغانی وجماعة کذبه ابن مهدی و ابوزرعة وقال البخاری
ذهب حدیثہ وقال احمد لم یکن بشیء و در تقریب مذکورست عبدالرحمان بن قیس الضبی ابو
معاویة الزعفرانی متروك کذبه ابوزرعة وغیرہ من التاسعة ازانجملہ عبدالرحمان
بن هانی ست کہ ابوداود و ابن ماجہ ازو روایت نمودہ اند امام احمد بن حنبل اورا لیس بشیء میگوید و یحیی
کذاب میفرماید و در میزان میگوید عبدالرحمان بن هانی ابونعیم النخعی عن سفیان الثوری
قال احمد لیس بشیء وربما یحیی بالکذب وقال ابن عدی عامة ما یرویه لا یتابع علیه ازانجملہ
عبدالرحیم بن زید العمی ست کہ ابن ماجہ ازو روایت کردہ بخاری میگوید ترکوہ و جوزجانی میفرماید
غیر ثقہ و ابوحاتم اورا متروک الحدیث میداند و ابوزرعہ واهی میگوید و ابوداود ضعیف و یحیی کذاب
میخوانند در میزان الاعتدال میفرماید عبدالرحیم بن زید ابن الحواری العمی عن ابیہ وغیرہ قال
البخاری ترکوہ وقال یحیی کذاب وقال مرۃ لیس بشیء قال الجوزجانی غیر ثقة وقال ابوحاتم
ترك حدیثہ وقال ابوزرعة واهٍ وقال ابوداود ضعیف و در تقریب [illegible]

عبد الرحيم بن زيد العوارى العمى بفتح المهملة وتشديد الميم البصرى ابو زيد متروك كذبه
ابن معين من الثامنة انتهى ازانجمله عبد الرحيم بن هارون غسانى ست كه ترمذى ازاو روايت
نموده دارقطنى او را متروك الحديث و دروغگو و كاذب ميداند و ذهبى در ميزان ميگويد عبد الرحيم بن
هارون الغسانى الواسطى ابو هشام عن شعبة وعبد العزيز بن رواد قال الدارقطنى متروك
الحديث يكذب روى عنه الدقيقى واسحاق بن وهب وقد ساق له ابن عدى عدة
احاديث استنكرها منه ازانجمله عبد العزيز بن ابان ست كه ترمذى ازاو روايت كرده احمد بن حنبل
او را بعلت نقل او حديث مواقيت ترك نموده و ابو حاتم ميفرمايد كه حديث او قابل كتابت نيست و
بخارى ميگويد ترك كرده و يحيى ميگويد كه كذاب خبيث بوده باحاديث موضوعه تحديث كرده در ميزان الاعتدال
مسطور ست عبد العزيز بن ابان ابو خالد الاموى الكوفى احد المتروكين وهو عبد العزيز
بن ابان بن محمد بن عبيد الله بن سعيد بن العاص بن ابى احيحة سعيد بن العاص بن امية
القرشى السعيدى نزل بغداد وحدث عن مسعر وفطر وطائفة وعنه الحرب بن ابى اسامة
وجماعة قال احمد بن حنبل لما حدث بحديث المواقيت تركته قال يحيى كذاب خبيث
حدث باحاديث موضوعة وقال ابو حاتم لا يكتب حديثه وقال البخارى تركوه و در
تقريب مذكور ست عبد العزيز بن ابان بن محمد بن عبيد الله بن سعيد بن العاص الاموى السعيدى
ابو خالد الكوفى نزيل بغداد متروك كذبه ابن معين وغيره من التاسعة ازانجمله عبد الملك
بن قريب اصمعى ست كه ابو داود و ترمذى ازاو روايت كرده اند ابو زيد انصارى او را كذاب ميداند
در ميزان بترجمه او مذكور ست قد روى الحسين الكوكبى عن اصحاب عبيد قال سئل ابو زيد
الانصارى عن عبيدة والاصمعى فقال كذابان وسئلا عنه فقالا ما شئت من عفاف
وتقوى ازانجمله عبد الوهاب بن الضحاك بن ابان عرضى ست كه ابن ماجه ازاو روايت كرده نسائى او را
متروك ميگويد و دارقطنى منكر الحديث ميداند و بخارى ميگويد كه نزد او عجائب ست و ابو حاتم تكذيب
او مى نمايد و در ميزان ميفرمايد عبد الوهاب بن الضحاك الحمصى العرضى عن اسمعيل بن عياش
وبقية كذبه ابو حاتم وقال النسائى وغيره متروك وقال الدارقطنى منكر الحديث وقال
البخارى عنده عجائب و در تقريب ميفرمايد عبد الوهاب بن الضحاك بن ابان العرضى بضم

المهملة وسكون الزاي بعدها معجمة ابو الحارث الحمصي نزيل سلمية متروك كذبه ابو حاتم من
العاشرة دق حاشية الكاشف في ترجمته وقال صالح بن محمد الحافظ منكر الحديث
عامة ما يرويه كذب از انجمله عبد الوهاب بن مجاهد بن جبر مكی ست كه ابن ماجه ازو روايت
كرده يحيى ميگويد كه حديث او لائق كتابت نيست احمد ميفرمايد ليس بشيء ضعيف وابن عدی ميگويد كه عامه
آنچه روايت كرده بران متابعت نكرده شده وسفيان ثوری تكذيب او ميكند ودر ميزان الاعتدال
مسطورست عبد الوهاب بن مجاهد بن جبر المكي عن ابيه روى عن ابن ابي مريم عن يحيى قال ليس
يكتب حديثه وروى عثمان بن سعيد عن يحيى ليس بشيء وقال احمد ليس بشيء ضعيف وقال ابن المبارك كان وكيع
يقولون لم يسمع من ابيه وقال ابن عدي عامة ما يرويه لا يتابع عليه انتهى ودر تقريب
ميفرمايد عبد الوهاب بن مجاهد بن جبر المكي متروك وكذبه الثوري من السابعة
از انجمله عبيد الله بن زحر ست كه ارباب سنن اربعه وامام احمد بن حنبل ازو روايت كرده اند يحيى در حقش
گاهی ضعيف الحديث وگاهی ليس بشيء ارشاد ميسازد وابن المديني او را منكر الحديث ودارقطني ليس
بالقوی ميداند وابن حبان ارشاد ميسازد كه از اثبات موضوعات را روايت مي نمود چنانچه در
ميزان ميفرمايد عبيد الله بن زحر عن علي بن يزيد والاعمش كأنه مات شابا وروى عنه
الكبار يحيى بن سعيد الانصاري ويحيى بن ايوب المصري روى عثمان بن سعيد عن يحيى كل
حديثه عندي ضعيف وروى عباس عن يحيى ليس بشيء وقال ابن المديني منكر الحديث
وقال الدارقطني ليس بالقوي وشيخه علي متروك وقال ابن حبان يروي الموضوعات عن
الاثبات واذا روى عن علي بن يزيد اتى بالطامات واذا اجتمع في اسناد خبر عبيد الله
وعلي بن يزيد والقسم ابو عبد الرحمن لم يكن متن ذلك الخبر الا مما عملته ايديهم قلت اخرج
له ارباب السنن واحمد في مسنده انتهى مختصرا ومنذری در ترغيب وترهيب گفته عبيد الله بن زحر
قال ابن معين ليس بشيء وقال ابن حبان يروي الموضوعات عن الاثبات واذا روى عن
علي بن يزيد اتى بالطامات واذا اجتمع في اسناد عبيد الله وعلي بن يزيد القسم بن عبد الرحمن
لم يكن متن ذلك الحديث الا مما عملت ايديهم وقال الدارقطني ليس بالقوي از انجمله عبيدة بن [illegible]
اسدي همشيرزاده سفيان ثوری ست كه ابن ماجه ازو روايت كرده بخاری ليس بشيء در حق او

میفرماید ویحیی گاهی لیس بثقة میگوید وگاهی کذاب وابوحاتم ذاهب الحدیث می نامد وابو زرعه میفرماید که روایت از او سزاوار نیست وابن حبان میگوید که از هشام نسخه موضوعه روایت کرده ودارقطنی او را ضعیف ونسائی متروک می داند وصالح جزره ارشاد میسازد که او کذاب ست که وضع حدیث میکند وابوداود هم تصریح میفرماید که او وضع حدیث می نماید ودر میزان مذکورست قتیبة بن القاسم بن هشام بن عروة لیس بثقة قد حدث عنه احمد ویحیی واحمد بن المقدام قال البخاری لیس بشیء وقال یحیی لیس بثقة وقال مرة کذاب وقال ابوحاتم ذاهب الحدیث وقال ابو زرعة لا ینبغی ان یحدث عنه وقال ابن حبان روی عن هشام نسخة موضوعة قال الدارقطنی ضعیف وقال صالح جزرة کذاب یضع الحدیث وقال ابوداود کان یضع الحدیث وقال النسائی متروک الحدیث ازانجمله عثمان بن عبد الرحمان ست که ترمذی از او روایت کرده وبخاری او را در متروکین داخل میسازد وعلی بن المدینی تضعیف او در نهایت مرتبه میکند ونسائی ودارقطنی او را متروک میگویند وابن معین او را کاذب ودروغگو می داند ودر تقریب ابن حجر عسقلانی مذکورست عثمان بن عبد الرحمان بن عمر بن سعد بن ابی وقاص الزهری الوقاصی ابوعمرو المدنی یقال له المالکی نسبة الی جده الاعلی ابی وقاص مالک متروک وکذبه ابن معین من السابعة ودر میزان الاعتدال مسطورست عثمان بن عبد الرحمان القرشی الزهری الوقاصی المالکی ابوعمرو قال البخاری ترکوه حدثنی محمد ثنا ابوسلمة حدثنی اخی عثمان بن عبد الرحمان عن سهیل بن ابی صالح عن ابی هریرة مرفوعا الکذب ینقص الرزق والدعاء یرد القضاء ولله فی خلقه قضاء نافذ وقضاء محدث ابن ابی فدیک حدثنی عمرو بن حفص عن عثمان بن عبد الرحمان عن محمد بن علی عن ابیه عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم من صلی فی وضمت وحده فلا صلوة له قال ابن معین لیس بشیء وقال مرة یکذب وضعفه علی جدا قال النسائی والدارقطنی متروک ازانجمله عثمان بن فائد ست که ابن ماجه از او روایت نموده ابن حبان احتجاج باو جائز نمیداند وذهبی متهم بوضع احادیث میسازد وابن معین بحق او میگوید لیس بشیء ودر میزان مذکورست عثمان بن فائد عن جعفر بن برقان قال ابن حبان لا یحتج به سلیمان بن عبد الرحمان ثنا عثمان بن فائد عن جعفر بن

برقان عن نافع عن ابن عمر عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم کلام اهل الجنة بالعربية وكلام اهل
السماء بالعربية وكلام اهل الموقف بالعربية ثنا الحسن بن سفيان ثنا حميد بن زنجويه
عنه قلت هذا موضوع والآفة عثمان قال البخاري عثمان بن فائد القرشي بصري
روى عنه سليمان في حديثه نظر سليمان بن عبد الرحمان ثنا عثمان بن فائد ابو لبابة
ثنا صالح بن ابي الاخضر عن الزهري عن سعيد عن النبي صلی اللہ علیہ وسلم كان اذا اتى بالتمر
الرطب فيعلها على فمه وعينيه فهذا ارواه جرير بن حازم عن يونس عن الزهري عن
النبي صلی اللہ علیہ وسلم بهذا سليمان ثنا عثمان عن محمد بن اسحاق عن يزيد بن رومان
عن عروة عن عائشة قالت العجوة والمختارة انزلنا من السماء سليمان بن عبد الرحمان
عن جعفر بن برقان عن ميمون بن مهران عن يزيد بن الاصم عن ابي هريرة قال رسول الله
صلی اللہ علیہ وسلم نزلت رحمة وحفظه عذاب قلت المتهم بوضع هذه الاحاديث عثمان وقل ان يكون
رواه عنه البخاري فيه نظر والا فهو متهم وقال ابن معين ليس بثقة وقال ابن عدي
عامة ما يرويه ليس بمحفوظ انتہی عطا بن عجلان حنفی بصری ست کہ ترمذی ازاو روایت
کردہ با وصف آنکہ نقوش اور افواہی الحدیث گفتہ وابن معین یحیی اورا تنہا کردہ فلاس کذاب
وفلاس اورا بوصف کذاب موصوف ساختہ عمرو بن علی اورا بکذاب ملقب نمودہ بخاری
اورا منکر الحدیث میداند در میزان الاعتدال مذکور ست عطا بن عجلان الحنفی العطار عن انس وابي
عثمان النهدي وعنه حماد بن سلمة وسعد بن ابي الصلت قال ابن معين ليس بشئ كذاب
وقال مرة كان يوضع له الحديث فيحدث به وقال الفلاس كذاب وقال البخاري منكر الحديث
وقال ابو حاتم والنسائي متروك وقال الدارقطني ضعيف يعتبر به وقال مرة متروك
ودر تقریب ابن حجر مذکور ست عطا بن عجلان الحنفی ابو محمد البصری العطار متروك بل اطلق
عليه ابن معين والفلاس وغيرهما الكذب من الخامسة ودر حاشیہ کاشف ذہبی در ترجمہ اش مذکور ست
قال يحيى ليس بثقة وقال مرة كذاب وقال مرة ليس بشئ كان يوضع له الاحاديث
فيحدث بها وقال عمرو بن علي كان كذابا وقال ابو حاتم ضعيف الحديث متروك
الحديث وقال خ منكر الحديث وقال ت ذاهب الحديث وقال س

۵۷

یحیی کا ابن ادریس کہ نیز بضاد معجمہ و رااء مہملہ و یاء تحتانیہ بیان ... ۱۲ منہ

میگویند و ابن معین میگوید کہ وضع حدیث میکرد و سلیمانی فیہ نظر بر زبان می آرد چنانچہ در میزان مذکور ست
علی بن مجاہد الکابلی کذبہ یحیی بن الضریس مشاہ غیرہ و وثق وقال ابن معین کان یضع الحدیث
وقال السلیمانی فیہ نظر و در حاشیہ کاشف مسطور ست قال یحیی کان یضع الحدیث وقال ابو حاتم
سمعت محمد بن مہران قال یحیی بن الضریس علی بن مجاہد کذاب وقال ابو غسان محمد بن عمرو
ترکتہ از انجملہ عمارہ بن جوین عبدیست کہ ترمذی و ابن ماجہ در صحیحین خود از او روایت کردہ اند
و بخاری ورا افعال عباد از و روایت نمودہ حماد بن زید تکذیب او مینماید و شعبہ میفرماید کہ گردن زدن
و دوستر ست نزد من از انکہ از عمارہ روایت کنم و احمد او را لیس بشیٔ میگوید و ابن معین او را ضعیف غیر قابل التصدیق
در حدیث میداند و نسائی متروک الحدیث میگوید و جوزجانی او را کذاب و مفتری میداند و صالح محمد او را
از وضع حدیث ہم در و نمگوید چنانچہ مینماید در میزان میفرماید عمارۃ بن جوین ابو ہارون العبدی تابعی لین
بمرۃ کذبہ حماد بن زید وقال شعبہ لان اقدم فیضرب عنقی احب الی من ان احدث عن ابی ہارون وقال
احمد لیس بشیٔ وقال ابن معین ضعیف لا یصدق فی حدیثہ وقال النسائی متروک الحدیث
وقال الدارقطنی یتلون خارجی و شیعی فیعتبر بما روی عنہ الثوری وقال ابن حبان کان
یروی عن ابی سعید ما لیس من حدیثہ وروی معویۃ بن صالح عن یحیی ضعیف یحیی القطان
قال قال شعبۃ کنت اتلقی الرکبان اسأل عن ابی ہرون العبدی فقدم فرأیت عندہ کتابا
فیہ اشیاء منکرۃ فی علی رضی اللہ عنہ فقلت ما ہذا الکتاب قال ہذا الکتاب حق قال
القطان لم یزل ابن عون یروی عن ابی ہارون حتی قال الجوزجانی ابو ہارون کذاب
مفتر ابن عدی ثنا الحسن بن سفیان حدثنی عبد العزیز بن سلام حدثنی علی بن مہران
سمعت بہز بن اسد سمعت شعبۃ یقول اتیت ابا ہارون فقلت اخرج الی ما سمعتہ من
ابی سعید فاخرج الی کتابا فاذا فیہ ثنا ابو سعید ان عثمان ادخل حفرتہ وانہ
لکافر باللہ فدفعت الکتاب فی یدہ وقمت الاثرم ثنا احمد ثنا یحیی بن ادم ثنا معلی بن عبد اللہ
قال لی شعبۃ لو شئت ان یحدثنی ابو ہارون العبدی عن ابی سعید بکل شیٔ رأی اہل
واسط یصنعونہ باللیل لفعلت وقال ابن معین قال لی شعبۃ کان عند ابی ہارون العبدی
صحیفۃ یقول ہذہ صحیفۃ الوصی قال السلیمانی سمعت ابا بکر بن خلید یقول سمعت صالح

استقصاء الافحام ج ۳۳۳ سلطانی

صالح بن محمد ابا علی سئل عن ابی هارون العبدی فقال اکذب من فرعون و در تقریب مذکورست عمارة بن جوین بجیم مصغر ابو هارون العبدی مشهور بکنیة متروک ومنهم من کذبه **از انجمله** عمر بن ریاح بصری ست که ابن ماجه ازو روایت نموده فلاس اورا ملقب بدجال ملقب میگرداند و دارقطنی اورا متروک الحدیث می داند ذهبی در میزان میگوید عمر بن ریاح ابو حفص العبدی البصری وهو عمر عن ابی عمر العبدی عن عبد الله بن طاوس وعمرو بن شعیب وعنه ایوب بن محمد الهاشمی وعبد الله بن یوسف الجبیری وجماعة وقال الفلاس دجال وقال الدارقطنی متروک الحدیث وقال ابن عدی الضعف علی حدیثها بین واز حاشیه کاشف بوضوح می پیوندد که حضرت بخاری هم اورا دجال گفته وهذه عبارتها فی ترجمته قال خ هو دجال وقال س والدارقطنی متروک الخ وابن حجر عسقلانی هم تکذیبش از ارباب رجال نقل میسازد چنانچه میگوید عمر بن ریاح بکسر اوله وتحتانیة العبدی البصری الضریر متروک وکذبه بعضهم من الثامنة **از انجمله** عمر بن صبح خراسانی ست که ابن ماجه ازو روایت کرده ابن حبان میفرماید که او وضع حدیث بر ثقات میکرد وجائز نیست نوشتن حدیث او مگر بسبیل تعجب واز دی درحقش کذاب بر زبان می آرد واحمد بن سلیمانی هم اورا واضع ومفتری میداند واسحق بن راهویه اورا مثل جهم بن صفوان ومقاتل بن سلیمان در بدعت وکذب وافترا بی نظیر ویکتا واهی نماید در میزان می فرماید عمر بن صبح الخراسانی ابو نعیم عن قتادة ویزید الرقاشی وعنه عیسی بن موسی بن غنجار ومحمد بن یعلی بن زنبور وجماعة من المجاهیل لیس بثقة ولا مامون قال ابن حبان کان ممن یضع الحدیث محمد بن یعلی ثنا عمر بن صبح عن مقاتل بن حیان عن الاعرج عن ابی هریرة مرفوعا مهور الحور قبضات التمر وفلق الخبز قال الدارقطنی وغیره متروک وقال الازدی کذاب الی ان قال قال احمد بن علی السلیمانی عمر بن الصبح الذی وضع اخر خطبة النبی صلی الله علیه وسلم وفی حاشیة الکاشف قال ابو حاتم بن حبان یضع الحدیث علی الثقات لا یحل کتب حدیثه الا علی وجه التعجب وقال ابو الفتح الازدی کذاب وقال الدارقطنی متروک وقال اسحق بن راهویه ثلثة لم یکن لهم فی الدنیا نظیر فی البدعة والکذب جهم بن صفوان وعمر بن الصبح ومقاتل

بن سلیمان و ابن حجر در تقریب می‌فرماید عمر بن صبح بن عمران التمیمی العدوی ابو نعیم الخراسانی متروک
کذبه ابن راهویه من السابعة ق ازانجمله عمر بن هارون بلخی ست که ترمذی و ابن ماجه ازو روایت
کرده اند و با وصفیکه ازو فیه علم و بالمقرین امام القرائات بود و شدید تمام بر جهال امام داشت ابن مهدی
و احمد و نسائی او را متروک الحدیث می‌خوانند و علی بن مدینی و دارقطنی او را ضعیف می‌گویند و صالح جزره
او را ملقب بلقب کذاب میسازد و یحیی می‌فرماید که او کذاب خبیث ست و در میزان میفرماید عمر بن هارون
البلخی ابو حفص مولی ثقیف عن جعفر بن محمد و ابن جریج و عنه قتیبة و احمد و نصر بن علی
و خلق و قد تزوج ابن جریج باخته و جاور عنده و کان من اوعیة العلم علی ضعفه و قال
قتیبة کان شدیدا علی المرجئة من اعلم الناس بالقرائات و قال ابن مهدی و احمد و النسائی متروک
الحدیث و قال یحیی کذاب خبیث و قال ابو داود غیر ثقة و قال علی و الدارقطنی ضعیف جدا و قال
ابن المدینی ضعیف جدا و قال صالح جزرة کذاب و قال زکریا الساجی فیه ضعف
و قال ابو علی النیسابوری متروک انتهی باختصار ازانجمله عمرو بن جابر ابو زرعه
حضرمی ست که ترمذی و ابن ماجه ازو روایت کرده اند و ذهبی میگوید که او هالک ست و امام احمد بن
حنبل ارشاد می‌نماید که مرا خبر رسیده که او دروغگو بود و نسائی میفرماید که غیر ثقه بوده و ابراهیم بن
یعقوب جوزجانی هم او را غیر ثقه میگوید و جهل و حمق هم در اوصاف او می‌افزاید و ابو الفتح ازدی بتصریح
تمام او را بوصف کذاب می‌ستاید فی المیزان للذهبی فی ترجمة عمرو بن جابر ابو زرعة
الحضرمی عن جابر و غیره هالک قال سعید بن ابی مریم سمعت ابن لهیعة یقول عمرو بن
جابر ضعیف العقل کان یقول علی فی السحاب کان یجلس معنا فیبصر سحابة فیقول
هذا علی قد مر فی السحاب کان شیخا احمق و قال احمد روی عن جابر مناکیر و بلغنی انه کان
یکذب روی عنه سعید بن ابی ایوب و ابن لهیعة و قال س لیس بثقة و فی
حاشیة الکاشف قال ابراهیم بن یعقوب الجوزجانی غیر ثقة علی جهل و حمق
و قال ابو حاتم بن حبان لا یحتج بخبره و قال ابو الفتح الازدی کذاب
ازانجمله عمرو بن خالد قرشی ست که ابن ماجه ازو روایت نموده و وکیع میفرماید که در جوار ما بوده
و وضع حدیث می‌نمود هرگاه واقف بحال او شدند از اینجا بواسط رفت و عباس از یحیی آورده

کہ او را کذاب غیر ثقه گفت و احمد بن حنبل و دارقطنی و ابو داؤد نیز او را کذاب گویند و اسحق ابن راهویه
ارشاد میفرمایند که مجموع حدیثش می نمود فی المیزان عمرو بن خالد القرشی کوفی ابو خالد تحول
الی واسط قال وکیع کان فی جوارنا یضع الحدیث فلما فطن له تحول الی واسط و ایضا فیه
روی عباس عن یحیی قال کذاب غیر ثقة حدث عنه ابو حفص الابار وغیره فروی عن
زید بن علی عن ابائه روی عثمان بن سعید عن یحیی قال عمرو بن خالد الذی یروی
عنه الابار کذاب وروی احمد بن ثابت عن احمد بن حنبل قال عمرو بن خالد الواسطی
کذاب قال سلح روی عن حبیب بن ابی ثابت کوفی لیس بثقة وقال الدارقطنی کذاب فی
حاشیة الکاشف قال اسحق وابو زرعة کان یضع الحدیث وقال ابو حاتم متروک
الحدیث ذاهب الحدیث لا یشتغل به وقال وکذاب ازانجمله عمرو بن واقد دمشقی
ست که ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند ابو مسهر او را لیس بشیء گوید و بخاری بحق او منکر
الحدیث می فرماید و دارقطنی متروک میخواند و دحیم و مروان کذاب او را میخوانند و در میزان مذکور ست
عمرو بن واقد الدمشقی عن یونس بن میسرة وغیره و عنه ابو الجماهر و هشام بن عمار
وقال ابو مسهر لیس بشیء وقال خ منکر الحدیث وقال ابن عدی یکتب حدیثه مع ضعفه
وقال الدارقطنی متروک و روی الفسوی عن دحیم قال لم یکن شیوخنا یحدثون
عنه وقال الشاعر انه کان یکذب وکذبه مروان بن محمد ازانجمله عنبسه
بن عبد الرحمن است که ترمذی و ابن ماجه از او روایت نموده اند با وصفیکه خود ترمذی از بخاری
حسبش نقل مینماید که او را ذاهب الحدیث میفرمود و ابو حاتم میفرماید که وضع حدیث میکرد و او را
از جمله وضاعین حدیث شمار مینمود چنانچه در میزان الاعتدال میفرماید عنبسة بن عبد الرحمن
بن عنبسة بن سعید بن العاص القرشی الاموی عن الحسن وغیره قال خ ترکوه
روی الترمذی عن خ ذاهب الحدیث وقال ابو حاتم کان یضع الحدیث
ازانجمله قاسم بن عبد الله بن عمر العمری است که ابن ماجه از او روایت نموده امام احمد بن حنبل
او را لیس بشیء میگوید بلکه دروغگو و واضع حدیث می خواند و یحیی هم بحق او لیس بثقه میگوید و ابو زرعه
او را بوهن کذاب متهم میخوانند و ابو حاتم و نسائی متروک گویند که او

٣٣٩

متروک ست ودارقطنی می فرماید که ضعیف ست ودرمیزان میفرماید القاسم بن عبد الله بن عمر العمری
المدنی عن ابن المنکدر وعبد الله بن دینار قال احمد لیس بشیٔ کان یکذب ویضع الحدیث
وقال یحیی لیس بشیٔ وقال مرة کذاب وقال ابوحاتم وس متروک وقال الدارقطنی
ضعیف وقال خ سکتوا عنه **ازانجمله** کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف ست که ابوداود و
ترمذی وابن ماجه ازاو درسنن خود ها روایت کرده اند ابن معین او را لیس بشیٔ وابوحاتم لیس بالمتین
ونسائی لیس بثقه میگویند وشافعی وابوداود او را رکنی از ارکان کذب می دانند ودارقطنی وغیر او از
ارباب رجال او را متروک می دانند ودرمیزان میفرماید کثیر بن عبد الله بن عمرو بن عوف بن زید
المزنی المدنی عن ابیه عن جده وعن محمد بن کعب ونافع وعنه معن والقعنبی واسمعیل
بن ابی اویس وخلق قال ابن معین لیس بشیٔ وقال الشافعی وابوداود رکن من ارکان
الکذب وضرب احمد علی حدیثه وقال الدارقطنی وغیره متروک وقال ابوحاتم لیس بالمتین
وقال س لیس بثقة وقال مطرف بن عبد الله المدنی رأیته کان کثیر الخصومة لم یکن احد
من اصحابنا یاخذ عنه قال له ابن عمران القاضی یا کثیر انت رجل بطال تخاصم فیما لا تعرف
وتدعی فیما لیس لک وما لک بینة فلا تقربنی الا ان ترانی تفرغت لاهل البطالة وقال ابن
حبان له عن ابیه عن جده نسخة موضوعة **ازانجمله** محمد بن حسن بن زباله است که
ابوداود ازاو روایت نموده باوصف آنکه خود ش او را کذاب هم گفته ویحیی او را غیر ثقه میگویند ونسائی
وازدی متروک الحدیث میخوانند وابوحاتم واهی الحدیث ودارقطنی وغیر او منکر الحدیث میگویند
ودرمیزان میفرماید محمد بن الحسن بن زبالة المخزومی المدنی عن مالک وذویه قال ابوداود
کذاب قال یحیی لیس بثقة وقال النسائی والازدی متروک الحدیث وقال ابوحاتم واهی الحدیث
وقال الدارقطنی وغیره منکر الحدیث وابن حجر در تقریب میفرماید محمد بن الحسن بن زبالة
بفتح الزاء وتخفیف الموحدة المخزومی ابو الحسن المدنی کذبوه من کبار العاشرة **ازانجمله**
محمد بن عبد الرحمان قشیری ست که ابن ماجه ازاو روایت کرده ارباب رجال تکذیب او نموده اند
چنانچه ابن حجر در تقریب میفرماید محمد بن عبد الرحمان عن سلیمان بن بریدة وعنه بقیة هو القشیری
الکوفی نزیل بیت المقدس کذبوه من السابعة **ازانجمله** محمد بن الفرات تمیمی ست که ابن

ماجه از او روایت کرده اصحاب جرح وتعدیل او را منکر الحدیث ولیس بشئ ومتروک وغیر قوی میگویند
بلکه امام احمد ودیگران تکذیب او می نمایند در میزان مسطور است محمد بن الصلت ابو علی التیمی کوفی عن
ابی اسحاق ومحارب بن دثار کذبه احمد وابو بکر بن ابی شیبة وقال ابو داود روی عن محارب احادیث
موضوعة وقال البخاری منکر الحدیث وقال الدارقطنی لیس بالقوی وقال ابن معین
لیس بشئ شبابة وغیره ثنا محمد بن الفرات ثنا محارب عن ابی هریرة مرفوعا شاهد
الزور لا یزول قدماه حتی یجب له النار قال النسائی متروک وابن حجر عسقلانی
در تقریب میفرماید محمد بن الفرات التیمی او الجرمی ابو علی الکوفی کذبوه من الثامنة **ازانجمله**
محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن عکاشه است که ابن ماجه از او در سنن خود روایت کرده بخاری او را
منکر الحدیث میدانند وابن معین میفرماید که او کذاب است ودارقطنی ارشاد می نماید که او وضع حدیث میکند
در میزان ذهبی مسطور است محمد بن اسحاق بن ابراهیم بن محمد بن عکاشه بن محصن الاسدی
العکاشی هو محمد بن محصن ینسب الی الجد عن جعفر بن برقان والاوزاعی ویقال له
الاندلسی قال البخاری منکر الحدیث وقال ابن معین کذاب قال الدارقطنی یضع الحدیث
قال هاشم بن القاسم الحرانی ثنا محمد بن اسحاق من ولد عکاشة عن الاوزاعی عن هارون
بن محمد سمع قبیصة بن ابی ذیب سمعت ابا بکر الصدیق مرفوعا من سر مومنا فانما یسر الله
ومن عظم مومنا فانما یعظم الله وهذا کذب بین **ازانجمله** محمد بن بشار ملقب ببندار است
که بخاری ومسلم وابوداود وترمذی ونسائی وابن ماجه از او در صحاح خود ها روایت نموده اند ومرویات
او را حجت پنداشته فلاس تکذیب او می پردازد ویحیی تضعیف او میکند ودورقی او را
نمی پسندد وقواریری او را پسند نمیکند چنانچه ذهبی در میزان بترجمه او گفته کذبه فلاس ونیز گفته وقال عبد الله بن الدورقی
کنا عند یحیی بن معین فجری ذکر بندار فرأیت یحیی لا یعبأ به ویستضعفه ورأیت القواریری
لا یرضاه قال کان صاحب حمام قلت احتج به اصحاب الصحاح کلهم وهو حجة بلا
ریب **ازانجمله** مبارک بن حسان است که ابن ماجه از او در صحیح خود روایت نموده ابوداود او را
منکر الحدیث میداند ونسائی در حقش لیس بالقوی بر زبان می آرد وازدی رمی او بکذب ذکر میکند
چنانچه در میزان مذکور است مبارک بن حسان عن عطاء قال الازدی یرمی بالکذب قال

ابن معین ثقة ذکره البخاری فما ذکر فیه جرحا وقال ابو داود منکر الحدیث وقال
النسائی لیس بالقوی از انجملہ محمد بن الحسن بن ابی یزید ست کہ ترمذی ازاو روایت کردہ ابن معین او را
گاہی غیر ثقہ میگوید وگاہی کاذب و درونگو میفرماید و احمد بن حنبل او را برابر خاک سیاہ ہم نشمرده ابو داود
گاہی تضعیف او می پردازد وگاہی او را بلقب کذاب ملقب میسازد چنانچہ در میزان مے گوید
محمد بن الحسن بن ابی یزید الہمدانی الکوفی وقال ابن معین قد سمعته ولم یکن بثقة
وقال مرة کان یکذب وقال احمد ما اراه یسوی شیئا وقال النسائی متروک وقال
ابو داود ضعیف وقال مرة کذاب وقال ابو حاتم لیس بالقوی از انجملہ
محمد بن حمید بن حبان رازیست کہ ترمذی و ابو داود و ابن ماجہ قزوینی ازاو روایت کردہ اند ابو زرعہ
تکذیب او می پردازد و ابن خراش ہم قلب سفینہ می خراشد بعد یاد کردن حلف شرعی ارشاد
میفرماید کہ مرتکب کذب بوده وگفتیم ہم جسارت و تہور را کار فرمانده شہادت بر کذاب بودنش
او امیکند و صالح جزری میفرماید کہ ماہر تری در کذب از ابن حمید ندیدم و کسی ندہ اکثر فاجرا
در میزان الاعتدال میگوید محمد بن حمید بن حبان الرازی الحافظ عن یعقوب القمی و ابن
المبارک من بحور العلم وهو ضعیف قال یعقوب بن شیبة کثیر المناکیر وقال البخاری
فیه نظر وکذبه ابو زرعة وقال فضلک الرازی عندی عن ابن حمید خمسون الف حدیث
ولا احدث عنه بحرف وروی محمد بن شاذان عن اسحاق الکوسج قال قرأ علینا ابن حمید
کتاب المغازی من سلمة الابرش فقضی الی صرت الی علی بن مهران فرایته یقرئ المغازی
عن سلمة فقلت له قرأه علینا ابن حمید فتعجب علی وقال سمعه محمد بن حمید منی وعن
الکوسج قال اشهد انه کذاب وقال صالح جزرة کنا نتهم ابن حمید فی کل شیء یحدثنا ما
رأیت اجرأ علی الله منه کان یاخذ احادیث الناس فیقلب بعضه علی بعض قال ابن
خراش ثنا ابن حمید وکان والله یکذب وجاء عن غیر واحد ان ابن حمید کان یسرق
الحدیث وقال النسائی لیس بثقة وقال صالح الجزری ما رأیت احذق بالکذب من ابن حمید
از انجملہ محمد بن خالد بن عبد اللہ واسطی ست کہ ابن ماجہ ازاو روایت نموده ابو زرعہ او را ضعیف
میداند و یحیی بن معین او را کذاب میگوید در میزان مذکور ست محمد بن خالد بن

عبد الله الواسطي الطحان عن ابيه قال يحيى كان ليس بشيء وقال مرة لا شيء وقال ابن عدي
اشد ما انكر عليه احمد ويحيى روايته عن ابيه عن الاعمش ثم له مناكير غير ذلك وقال
ابو زرعة ضعيف توفي سنة اربعين ومائتين وقال ابن عدي سمعت محمد بن سعد سمعت
ابن الجنيد او صالح جزرة يقول سمعت يحيى بن معين يقول محمد بن خالد بن عبد الله
كذاب ان لقيتموه فاصفعوه وقد لحقه عبدان وكاس عن السماع منه ازانجمله
محمد بن سعید مصلوب شامی است که ترمذی و ابن ماجه از او روایت نموده و بعضی او را متهم بزندقه میسازند
و ابو احمد حاکم او را از وضاعین حدیث میداند و ثوری و امام احمد بن حنبل او را کذاب میگویند و حبان
میگویند که خود او افاده فرموده که اگر کلامی نیکو باشد هیچ باکی نیست که اسنادی برای آن وضع کرده شود
و نسائی او را از مشهورین وضاعین حدیث میشمارد در میزان میگوید محمد بن سعید المصلوب
الشامي من اهل دمشق هالك اتهم بالزندقة فصلب الله اعلم وكان من اصحاب مكحول
وروى عن الزهري وعبادة بن نسي وجماعة وعنه ابن عجلان والثوري ومروان الفزاري وابو
معوية والمحاربي وآخرون قال ابو احمد الحاكم كان يضع الحديث وقال ابو زرعة الدمشقي
حدثنا محمد بن خالد عن ابيه سمعت محمد بن سعيد يقول لا بأس اذا كان كلاما حسنا ان
تضع له اسنادا وروى عيسى بن يونس عن الثوري قال كذاب وروى ابو زرعة
الدمشقي عن احمد بن حنبل كان كذابا ازانجمله محمد بن عبد الله بن ابي سبرة است
که ابن ماجه از او روایت نموده حالانکه امام احمد بن حنبل حدیث او را از جعل و وضع میداند چنانچه
در میزان مذکور است محمد بن عبد الله بن ابي سبرة ابو بكر المدني شيخ الواقدي معروف
بكنيته قال احمد بن حنبل كان يضع الحديث ازانجمله محمد بن الفضل بن عطية مروزی است
که ترمذی و ابن ماجه از او روایت کرده اند امام احمد بن حنبل حدیث او را حدیث اهل کذب میداند
و یحیی کتابت حدیث او جایز نمیداند و ابن ابی شیبه او را منسوب بکذب میسازد و فلاس او را کذاب
میگوید چنانچه ذهبی در میزان نقل میسازد و هذه عبارته محمد بن الفضل بن عطية
المروزي وقيل الكوفي ابو عبد الله مولى بني عبس نزيل بخارا روى عن ابيه وزياد
بن علاقة ومنصور وعنه يحيى بن يحيى وعدة سماه الرواجني محمد بن عيسى [illegible]

حیان المدائنی وھو احد اصحابہ موتا قال احمد حدیثہ حدیث اھل الکذب وقال یحیی
لا یکتب حدیثہ وقال غیر واحد متروک ویقال حج بضعا وثلاثین حجۃ وعنہ قال
کنت وانا ابن خمس سنین حیث کان یذھب بی الی العلماء وقال البخاری سکتوا عنہ
سکن بخارا رماہ ابن ابی شیبۃ بالکذب وقال الفلاس کذاب وعسقلانی در تقریب میگوید
محمد بن الفضل بن عطیۃ العبدی مولاھم الکوفی نزیل بخارا کذبوہ من الثامنۃ ازانجملہ
مبشر بن عبید حمصی ست کہ ابن ماجہ ازو روایت کردہ امام احمد بن حنبل میفرماید کہ او وضع حدیث میکند
و بخاری میگوید کہ او منکر الحدیث ست ذہبی در میزان میگوید مبشر بن عبید الحمصی عن الزھری
قال احمد کان یضع الحدیث وقال البخاری روی عنہ بقیۃ منکر الحدیث وقد طول
ابن عدی ترجمتہ بالواھیات قال صاحب کوفی انتہی بالاختصار ازانجملہ معلی بن عبد الرحمان
واسطی ست کہ ابن ماجہ ازو روایت نمودہ دارقطنی او را ضعیف و کذاب میداند و ابوحاتم متروک
میسازد و ابن المدینی ارشاد می سازد کہ او وضع حدیث میکرد و ابوزرعہ میگوید کہ او ذاہب الحدیث
ست در میزان مذکور ست معلی بن عبد الرحمان الواسطی عن جریر بن حازم وعبد الحمید
بن جعفر وعنہ کردوس ومحمد بن عبد الملک الدقیقی قال الدارقطنی ضعیف کذاب قال
ابوحاتم متروک وذھب ابن المدینی الی انہ کان یضع الحدیث وقال ابوزرعۃ
ذاھب الحدیث ازانجملہ مقاتل بن سلیمان ازدی ست کہ ابوداود ازو در سنن خود روایت
کردہ ارباب رجال او را کذاب و دروغگو و دجال میدانند و بزمرہ متروکین ومجسمہ ومشبہہ وغیرہ می اندازند
وقدح تفصیلی او در طبقات مفسرین گذشت درینجا عبارت موجزہ تقریب ابن حجر اکتفا باید فرمود کہ میفرماید
مقاتل بن سلیمان بن بشیر الازدی الخراسانی ابوالحسن البلخی نزیل مرو کذبوہ وھجروہ
ورمی بالتجسیم ازانجملہ مینا بن ابی مینا ست کہ ترمذی ازو روایت نمودہ ابن معین ونسائی
او را غیر ثقہ میگویند ودارقطنی وجماعتی دیگر از اصحاب رجال او را متروک میسازند وابوحاتم او را
کاذب ومفتری میداند چنانچہ در میزان مسطور ست مینا بن ابی مینا الذی روی عن عثمان وابن
مسعود ما حدث عنہ سوی ھمام الصنعانی والد عبد الرزاق قال ابوحاتم یکذب ازانجملہ
نصر بن حماد وراق ست کہ ابن ماجہ ازو روایت کردہ نسائی وغیرہ در حق او لیس بثقۃ میفرمایند

۳۴۴

وبخاری ہم تکلم اصحاب رجال در حق او نقل میسازد و مسلم او را ذاہب الحدیث می داند و صالح جزرہ از کتابت
حدیث او منع میسازد و ابن معین او را بکذاب ملقب می نماید ذہبی در میزان الاعتدال میگوید نصر بن
حماد الوراق ابو الحرث حدث ببغداد عن شعبة وغيره قال النسائي وغيره ليس بثقة وقال
البخاري يتكلمون فيه وذكر له ابن عدي مناكير منها هص بن اسحاق بن يزيد الضبي
حدثنا نصر بن حماد البجلي ثنا شعبة عن السدوسي عن مقسم عن ابن عباس وقف
رسول الله صلى الله عليه وسلم على قتلى بدر فقال جزاكم الله من عصابة عني
شرا فقد خونتموني امينا وكذبتموني صادقا ثم التفت الى ابي جهل فقال هذا اعتى من
فرعون ان فرعون لما ايقن بالهلكة وحد الله وان هذا لما ايقن بالموت دعا باللات
والعزى ولنصر عن شعبة عن ثوير العنبري عن نافع عن ابن عمر مرفوعا اذا صليتم
فاتزروا وارتدوا ولا تشبهوا باليهود وقال فيه مسلم ذاهب الحديث وقال
صالح جزرة لا يكتب حديثه وقال عبد الله بن احمد عن ابن معين كذاب
از انجملہ نضر بن کثیر ابو سہل بصری ست کہ ابوداؤد و نسائی از او روایت نمودہ اند ابن حبان میفرماید
کہ از ثقات موضوعات را روایت میکند و ذہبی در میزان میفرماید النضر بن كثير ابو سهل البصري
عن ابن طاوس قال ابو حاتم فيه نظر وقال ابن حبان يروي الموضوعات عن الثقات
على قلة روايته وقال البخاري عنده مناكير از انجملہ نفیع بن الحارث نخعی ست کہ ترمذی و ابن ماجہ
از او روایت نمودہ اند بخاری متکلم فیہ بودنش نقل میکند و یحیی بن معین او را لیس بشیء میخواند و
نسائی او را متروک میداند و نزد دارقطنی متروک الحدیث ست و ابوزرعہ در حقش لم یکن بشیء
میگوید و ابن حبان روایت از او جائز نمی داند و قتادہ بتکذیب او می پردازد و ابن حجر عسقلانی
تکذیب او از یحیی بن معین ہم در تقریب آوردہ چنانچہ میفرماید نفیع بن الحارث ابو داود الاعمی
مشہور بکنیتہ کوفی ویقال له نافع متروك وقد كذبه ابن معين و ذہبی در میزان میفرماید
نفیع بن الحرث ابو داود النخعي الكوفي القاص الهمداني الاعمى عن انس بن مالك وابن
عباس وعمران بن الحصين وزيد بن ارقم وعنه سفيان وشريك وهمام وطائفة قال العقيلي
كان يغلو في الرفض وقال البخاري يتكلمون فيه وقال يحيى بن معين ليس بشيء وقال

النسائی متروک و یقال لابی داود هذا السبیعی لانهم موالیه وقدح لسه بعض الرواة فقال نافع بن ابی نافع کذبه قتادة وقال الدار قطنی و غیره متروک الحدیث وقال ابو زرعة لم یکن بشیء وقال ابن حبان لایجوز الروایة عنه هو الذی روی عن زید بن ارقم قالوا یا رسول الله ما لنا فی الاضاحی قال بکل شعرة حسنة رواه سلام بن مسکین عن عائذ الله عن ابی داود عفان ثنا همام قال قدم علینا ابو داود البصرة فجعل یقول ثنا البراء و زید بن ارقم فذکرناه لقتادة فقال کذب انما کان سائلا یتکفف الناس قبل طاعون الجارف^۱ ازانجمله نهشل بن سعید راوی ست که ابن ماجه ازو روایت کرده ابو حاتم و نسائی او را متروک میدانند و یحیی و دارقطنی ضعیف می گویند و اسحاق بن راهویه می فرماید که او کذاب ست در میزان مذکور ست نهشل بن سعید البصری عن الضحاک بن مزاحم و غیره قال اسحاق بن راهویه کان کذابا وقال ابو حاتم و النسائی متروک وقال یحیی و الدارقطنی ضعیف و در تقریب مذکور ست نهشل بن سعید بن وردان الوردانی البصری الاصل سکن خراسان متروک وکذبه اسحاق بن راهویه من السابعة ازانجمله نوح بن ابی مریم ابو عصمه ست که فقه از ابی حنیفه و ابن ابی لیلی و حدیث از حجاج بن ارطاة و تفسیر از کلبی و مقاتل و مغازی از ابن اسحاق فرا گرفته و ترمذی و ابن ماجه ازو روایت نموده اند مسلم او را متروک الحدیث و بخاری منکر الحدیث میگویند و ابن المبارک در جواب سوال از حال پر اختلال او کلمهٔ توحید می خواند و احمد بن حنبل تضعیف او می نماید و حاکم حکم بوضع نمودن حدیث فضائل القرآن برو میسازد و ابن المبارک او را از کذابین میداند و دیگران هم تکذیب او می نمایند در میزان می گوید نوح بن ابی مریم یزید بن عبد الله ابو عصمة المروزی عالم اهل مرو وهو نوح الجامع لانه اخذ الفقه عن ابی حنیفة و ابن ابی لیلی و الحدیث عن حجاج بن ارطاة و التفسیر عن الکلبی و مقاتل و المغازی عن ابن اسحاق وروی عن الزهری و ابن المنکدر و عنه نعیم بن حماد و سوید و نضر و حبان بن موسی المروزی و اخرون و ولی قضاء مرو فی خلافة المنصور و امتد حیوته قال نعیم سئل ابن المبارک عنه فقال لا اله الا الله وقال احمد لم یکن بذاک فی الحدیث وکان شدیدا علی الجهمیة وقال مسلم و غیره متروک الحدیث وقال الحاکم

^۱ طاعون یحرق القلوب اسـ[illegible] بمحلها فی زد ای بما یفسد و طرت ۱۲

۳۴۷

استقصاء الافحام جلد اول

وضع ابو عصمة حدیث فضائل القرآن الطویل وقال البخاری منکر الحدیث وابن حجر عسقلانی
در تقریب میفرماید نوح بن ابی مریم ابو عصمة المروزی القرشی مولاهم مشهور بکنیته ویعرف
بالجامع لجمعه العلوم لکن کذبوه فی الحدیث وقال ابن المبارک کان یضع من
السابعة از انجملہ ہارون بن ہارون ست کہ ابن ماجہ ازو روایت نمودہ حالانکہ ابن حبان نص صریح
میفرماید کہ از اثبات موضوعات را روایت میکرد و احتجاج باو جائز نیست ففی المیزان
هارون بن هارون بن عبد الله بن محرز بن الهدیر التیمی المدنی عن مجاهد والاعرج
وابن المنکدر وغیرهم وهو اخو محرز بن هارون قال البخاری لا یتابع فی حدیثه وقال
النسائی ضعیف وقال ابن حبان یروی الموضوعات عن الاثبات لا یجوز الاحتجاج به
از انجملہ ولید بن عبد اللہ بن ابی ثور ہمدانی ست کہ ابو داود و ترمذی و ابن ماجہ ازو روایت نمودہ
اند حالانکہ محمد بن عبد اللہ بن نمیر اورا کذاب میگوید و ابو زرعہ منکر الحدیث میداند و ابو حاتم قابل
احتجاج نمی شمارد چنانچہ ذہبی در میزان می آرد الولید بن عبد الله بن ابی ثور الهمدانی
الکوفی عن سماک و زیاد بن علاقة وعنه محمد بن الصباح الدولابی وسعید
بن محمد الجرمی وجماعة ضعفه احمد وصالح جزرة وغیرهما ولم یترک مات سنة
اثنتین وسبعین ومائة وقال فیه محمد بن عبد الله بن نمیر لیس بشیء کذاب وقال ابن
معین کذاب وقال ابو حاتم یکتب حدیثه ولا یحتج به وقال ابو زرعة منکر الحدیث یهم کثیرا
وقال مرة فی حدیثه وهاء وساق له ابن عدی احادیث مقاربة تحتمل ومتونها ثابتة
از انجملہ ولید بن محمد موقری ست کہ ترمذی و ابن ماجہ ازو روایت نمودہ اند حالانکہ نسائی اورا متروک
الحدیث میگوید و ابو حاتم ضعیف الحدیث و ابن المدینی کتابت حدیث ازو جائز نمیداند و ابن خزیمہ
احتجاج باو نمیسازد و یحیی بن معین اورا کذاب می گوید قال فی المیزان الولید بن محمد الموقری
صاحب الزهری یکنی ابا بشر البلقاوی مولی بنی امیة والموقر حصن بالبلقاء [illegible]
وعلی بن حجر والحکم بن موسی وعدة قال ابو حاتم ضعیف الحدیث وقال ابن المدینی لا یکتب حدیثه
وقال ابن خزیمة لا احتج به وکذبه یحیی بن معین وقال ابو زرعة الدمشقی
لم یزل حدیثه مقاربا یقال توفی سنة اثنتین وثمانین ومائة وقال النسائی

متروك الحديث وفي حاشية الكاشف قال ابن حبان روى عن الزهري اشياء موضوعة لم يروها الزهري قط ويرفع المراسيل ويسند الموقوف لا يجوز الاحتجاج به حال ازانجملہ یحیی بن عمرو بن مالک نکری ست کہ ترمذی ازاو روایت نمودہ ابوداود وجماعتی بتضعیف او می پردازند وحماد بن زید اورا از دروغگویان شمارد چنانچہ ذہبی در میزان میفرماید یحیی بن عمرو بن مالک النکری البصری عن ابیه وعنه ولده مالك ومسلم بن ابراهيم وجماعة ضعفه ابوداود وغيره ورماه حماد بن زيد بالكذب وعسقلانی میگوید یحیی بن عمرو بن مالك النكری بضم النون البصری ضعيف ويقال ان حماد بن زيد كذبه من السابعة ومنذری در ترغیب ترہیب گفتہ یحیی بن عمرو بن مالك النكری رماه حماد بن زيد بالكذب ضعفه ابن معين وابوداود والنسائی وغیرهم الخ ازانجملہ یحیی بن العلاء بجلی ست کہ ابوداود وابن ماجہ ازاو روایت ساختہ اند لیکن ابوحاتم در حقش لیس بالقوی میگوید وابن معین اورا ضعیف غیر ثقہ میداند ودارقطنی متروک واما احمد بن حنبل اورا کذاب وواضع حدیث می داند چنانچہ ذہبی در میزان می آرد یحیی بن العلاء البجلی الرازی ابو عمرو عن الزهری وزید بن اسلم وعنه عبد الرزاق وابو عمرو الحمصی وجبارة بن المغلس وطائفة وكان فصيحا مفوها من النبلاء قال ابو حاتم ليس بالقوی وضعفه ابن معين وجماعة وقال الدارقطنی متروك وقال احمد بن حنبل كذاب يضع الحديث وروى عباس عن يحيى ليس بثقة وقال الجوزجانی غير مقنع حدث عن عبد الرزاق ازانجملہ یزید بن عیاض ست کہ ترمذی وابن ماجہ ازاو روایت نمودہ اند مگر بخاری اورا منکر الحدیث میگوید ویحیی اورا غیر ثقہ میداند وعلی اورا ضعیف ومالک کاذب می داند ونسائی متروک وابن معین ہم اورا بصفت کذب ودروغ موصوف نمایند چنانچہ در میزان می آرد یزید بن عیاض بن یزید بن جعدبة اللیثی حجازی حدث بالبصرة عن نافع وابن شهاب والمقبری وعنه علی بن الجعد وشيبان وعدة قال البخاری وغيره منكر الحديث وقال يحيى ليس بثقة وقال علی ضعيف ورماه مالك بالكذب وقال النسائی وغيره متروك وقال الدارقطنی ضعيف وقال عباس عن يحيى ليس بشیء ضعيف وروى يزيد بن الهيثم عن ابن معين كان يكذب وروى احمد بن ابی مريم عن ابن معين ليس بشیء لا يكتب حديثه ازانجملہ یعقوب بن الولید کہ ترمذی

وابن ماجه از او روایت نموده اند حالانکه از اکابر کذابین بوده ووضع حدیث می نمود ابوداود او را غیر ثقه میفرماید
ودارقطنی او را ضعیف میگوید وابوحاتم ویحیی او را از کذابین می پندارند وجناب امام احمد بن حنبل او را
از کبار کذابین ووضاعین حدیث می انگارد چنانچه در میزان میفرماید یعقوب بن الولید ابو
یوسف الازدی المدنی عن ابی حازم وهشام بن عروة وعنه احمد بن منیع وابن
عرفة وطائفة قال احمد حرق حدیثه وکذبه ابوحاتم ویحیی وقال ابوداود غیر
ثقة وقال الدارقطنی ضعیف وقال احمد ایضا کان من الکذابین الکبار یضع الحدیث
وفی حاشیة الکاشف قال ابن حبان یضع الحدیث علی الثقات لا یحل کتب
حدیثه الا علی التعجب از انجمله یوسف بن ابراهیم تمیمی ست که ترمذی وابن ماجه از او روایت نموده
اند حالانکه ابن حبان میفرماید که از انس بن مالک چیزے را روایت نموده که از حدیث او نیست وروایت
کردن از او حلال نیست وابوحاتم فرموده که ضعیف ست ونزد او عجائب است چنانچه در میزان ذهبی
مذکور ست یوسف بن ابراهیم التمیمی ابو شیبة اللال الجوهری عن انس قال ابن حبان
یروی عن انس ما لیس من حدیثه لا یحل الروایة عنه وقال ابوحاتم ضعیف عنده عجائب
از انجمله یونس بن خباب اسدی ست که اصحاب سنن اربعه از او روایت کرده اند یگر ابن معین او را
مردود میدانند وابن حبان روایت را از او حلال نمی پندارد ونسائی تضعیف او می پردازد ودارقطنی
از تشیع مفرط او می نالد وبخاری او را منکر الحدیث میگوید ویحیی ابن سعید میفرماید که کذاب بود
چنانچه در میزان الاعتدال ذهبی مذکور ست یونس بن خباب الاسیدی مولاهم الکوفی عن
طاؤس ومجاهد وعنه شعبة ومعتمر بن سلیمان وعدة وکان رافضیا قال عباد بن عباد عثمان
قتل بنتی النبی صلی الله علیه وسلم فقلت له قتل واحدة فلم انکحه الاخری قال یحیی بن سعید کان
کذابا وقال ابن معین رجل سوء ضعیف وقال ابن حبان لا یحل الروایة عنه وقال النسائی
ضعیف وقال الدارقطنی رجل سوء فیه شیعیة مفرطة وقال البخاری منکر الحدیث
بالجمله از عجائب قصصها وغرائب فتنهای اکابر طائفه سنیه باید دید ولاف وگزاف قوم در باره روات اهل حق
وافتادن ایشان در پوستین آنها بمیزان عقل باید سنجید وعارف شیراز در دیوان فرخ فال خویش چه
سخن لطیف نظم فرموده شعر بس تجربه کردیم درین دیر مکافات ۞ با آل علی هر که در افتاد بر افتاد ۞ اگر

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود که البته خواهند آمد در روز قیامت گروهی از اصحاب من که از اهل شرف و منزلت پیش من بودند تا از پل صراط بگذرند پس در وقتیکه ببینم ایشان را و ایشان ببینند مرا و من بشناسم ایشان را و ایشان مرا ایشان را از نزدیک من بکشند و از من جدا سازند پس من خواهم گفت ای پروردگار اینها از اصحاب من اند و یاران من می باشند پس بمن جواب خواهند داد که تو نمیدانستی که بعد از تو چه بدعتها ایجاد کردند بتحقیق که ایشان برگشتند بطرف پشت سر خود از وقتیکه تو از ایشان مفارقت کردی پس من خواهم گفت دور باد دور باد انتهی بالفظه و در کتاب ثانی یعنی تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبهٔ نبوی بروایات اهل بیت اطهار چنین مرویست الا وانه سیرد علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم قد احدثوا بعدک وغیروا سنتک فاقول سحقا سحقا و شیخ صدوق امامیه در رسالهٔ اعتقادات می نویسد که اعتقادنا فی الحوض انه حق وان عرضه ما بین ایلة وصنعاء وهو للنبی صلی الله علیه وسلم وان فیه من الاباریق عدد نجوم السماء وان الساقی علیه امیر المومنین علی بن ابی طالب یسقی منه اولیاءه ویذود عنه اعداءه من شرب منه شربة لا یظمأ بعدها وقال النبی صلی الله علیه وسلم لیختلجن قوم من اصحابی دونی وانا علی الحوض فیؤخذ بهم ذات الشمال فانادی یا رب اصحابی اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک و ملا باقر مجلسی آنچه در حیات القلوب افاده نموده دلیل صحیح بر آنست که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت است کسی را در اعتبار و صحت آن کلامی نیست و عبارتش اینست مولف گوید که بدعتها و تقصیرها که در آیات و احادیث برای صحابه و تابعین و انصار وارد شده است برای آنها که از دین بدر رفته اند و منافق بوده اند و شاید عدم تخلفشان بعض امیر المومنین علیه السلام نکردند و آنها که کافر و مرتد شدند و مخالفت امیر المومنین نمودند و دشمنان او را یاری کردند از همه کفار بدتر اند چنانچه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر داد که بسیاری از اصحاب مرا از حوض کوثر دور خواهند کرد و من خواهم گفت که اینها اصحاب من اند حق تعالی خواهد فرمود که یا محمد نمیدانی که بعد از تو چه کردند از پس پاشنهای خود از دین بدر رفته اند و مرتد شدند و بعد از این در بیان احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی انتهی بالفظه و در رسالکی اول گذشت که مولف نیز قائل

۳۵۱

اغید بشیاست و صاحب کشف الغمہ عن معرفۃ الائمۃ که اظہار فضائل ارسستانی در کتاب اماست مرویات
او را از امہا عیاست و اتفاقیات شیعہ و سنی سہو و بیاشد از کفایۃ الطالب بروایت ابن عباس رضی اللہ
عنہا نقل کرده قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم انکم محشورون حفاۃ عراۃ غرلا ثم قرا کما
بدانا اول خلق نعیدہ وعدا علینا انا کنا فاعلین الا وان اول من یکسی ابراھیم الا
وان اناسا من اصحابی یوخذ بہم ذات الشمال فاقول اصحابی اصحابی قال فیقال انہم
لم یزالوا مرتدین علی اعقابہم منذ فارقتہم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی کنت
علیہم شہیدا ما دمت فیہم الی قولہ العزیز الحکیم و از ینمقام واضح شد که جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم بشفاعت اول که بعبیر بلفظ اصیحابی اصحاب سست و مصدر بذکر اسماء الرجال کما عرفتہ سابقا
اکتفا نفرموده باز تبادرت کریمه نکرده مشغول خواہند شد و رین لباس ہم سخن انجالہ شمون شد فاعت
او اخواہد بود اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل حال شگر کریه و تناقض و تہافت
خیر تناہی بغایت الی انقار یافتی که در نصیب حضرات اہل سنت افتاده و دیگری را چه مجال که
در ین مساہمت با ایشان تواند کرد و برارباب عرفان واضح و عیان سست که نسبت صحت تفسیر
علی بن ابراہیم بمحققین الحق محدودش و غیر مستقیم سست زیرا که ہرگز محققین اہل حق قائل بان نیستند ارشی صاحب
فواید تسییه دلیل صحت آن کرده اگر شاید مخاطب با محققین اہل حق را منحصر درین فرد واحد ساز دامر اختصر
که جز آنہا جز سکوت نیست و علاوه برین اختلاف در صحت این ہر دو کتاب یعنی کتاب سلیم و تفسیر علی بن ابراہیم
غیر محقق سست و ہرگز از کلمات الحق اشاره ہم بان ظاہر نشود فضلا عن التصریح حالانکه قول او و صحت
احدیہا علی سبیل بانجوا الخلاف مصرح سست باختلاف اہل حق در صحت این دو کتاب و پر ظاہر سست که
این کلام وقتی صحیح شود که بعضی از اعلام کتاب سلیم را صحیح میگفتند و بعضی از ایشان تفسیر علی بن ابراہیم
را حالانکه الحق ہرگز این معنی تصریح نکرده اند و نه مخاطب در سبق اثبات آن ولو بوجه ضعیف کرده نہایت
آنچه سابقا ذکر نموده ہمین سست که مولانا محمد تقی مجلسی و دیگران کتاب سلیم را معتمد می دانند و صاحب فوائد
مدنیه تفسیر علی بن ابراہیم را صحیح میدانند و این غایت الاختلاف فی صحتہا بالجملہ جناب مخاطب بہوس
انقلیب فقرات با نعمت آیات جناب مستطاب سید الاسلام قدس اللہ روحه فی الحجۃ حال الاستبرق و اخری بیان فقرات را
بر زبان می آرد و از تناقض حالی آن نزد اہل حق جناب مستطاب سید اند و طرفه تر آنکه ادعای بودن احادیث

استقصاء الافحام

این هردو کتاب بعلم الیقین از زبان وحی ترجمان جناب نبوی ست چه که علوم ائمه علیهم السلام منتهی بجناب سید الکائنات
صلی الله علیه وآله وسلم ست لیکن قطعیت صدور احادیث این هردو کتاب ازین حضرات علیهم الآف التحیات
والتسلیمات که ثابت شده تا این تصریح بران راست آید وهرگاه اینقدر باشد که باوصف ارادۀ اعجاز رونده قبه
بطول کشید و نزد عوام کالانعام بطلال ساعی وناظر انجا میدهد جا گزین در که ساسین گشته پس بحال امری
غریب وعجیب تماشا نمایند که جناب مخاطب باوصف اینهمه فضل و ذکا وتبحر وطول باع عجب خیالی فاسد
در سر کرده وباین توهم غریب در آویخته یعنی می خواهد که حدیث الحوض را که انطباق آن بر خلفای ثلثه
واشیاع واتباع ایشان بوجه رسیده و دلائل واضحه ظاهر بر مخلص اصحاب کرام که فضل وجلالت
ایشان مجمع علیه اهل اسلام ست مثل حضرت ابی ذر و سلمان و عمار حمل نماید این خیال
سست تر از محال ست شنودن وزبانی که مخاطب وهم با تقسیم سماع آن عاقل لبیب را
بزعفران زاری انداز و بقهقهه سرشار شغل تبلا می سازد وبعلم الیقین متیقن میگرداند که جناب
مخاطب در هوس تقلیب گسسته مهار رفته راه اعتساف پیش گرفته کجا انطباق حدیث حوض
بر اصحاب ثلثه واتباع واشیاع ایشان که مصداق واقعی آن اند و کجا تطبیق آن بر حضرت سلمان
وابوذر وامثالهم این یشبه الباطل بالحق واین یضاهی الکذب بالصدق فان لکل صدق رواء
وعلی کل صواب ضیاء ولعمری ان ما اتی به المخاطب فی هذه المباحث من خرافاته وما ذکره من ایراداته وعثراتها
اوهن من نسج العنکبوت وارق من ورق التوت لا یاتنا الا بصفر ید به ولا یحتج الیه الا کل متعصب
من اتبع الطعن علی عمدة الاسلام وخیار اصحاب خیر الانام علیه وآله الآف التحیة والسلام ولا یظن
توجیها وجیهة المخاطب النبیه الا کل عنکبوت رقیع سفیه من تامل بالحقیقة تامل ظهر له ما علیه وما فیه ولولا خوف زلل
الاقدام وخوض العوام وخروج الهمج الرعاع الی ما اشاع المخاطب واذاع من الترهات وجعله ائد السنة باکثر من
سباباته ومفاخرته بین اتباعه من اهل الجماعة والسنة لما قصدنا هتک استاره وکشف اسراره وابداء عواره
وافشاء عیبه وعیب امثاله والمجازی علی افعاله واقواله **قوله** در کتاب سلیم از امام الائمه وخیر الائمة یعسوب
المؤمنین الخ **اقول** اگر توصیف جناب امیر المؤمنین علیه السلام باین اوصاف از صمیم قلب وخلوص
اعتقاد ست فنعم الوفاق وحبذا الاتفاق و تبرا الشقاق ونفی النفاق واگر از راه تعریض و تشنیع و تهکم است
فتامیله به دلالة علی منافاة المعترض بامام اهل البیت علیهم السلام وصلوات الله

لهو لاء البررة الكرام وبجیر تم کرد تصیف جناب امیر المومنین علیہ السلام بوصف امام الائمہ کہ در مقام
تعریف ست کہ حضرت مخاطب ذکر آن درین مقام نموده وافضیلت جناب امیر المومنین علیہ السلام از آنست
پس این وصف بروایات عدیده واحادیث کثیرہ اہلسنت ثابت ست طاعن بران معرض بان
وحقیقت طاعن برجناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم وصحابہ آنجناب ست واگر چہ استیعاب روایات
واقوال صحابہ عدول واعلام فحول مفضی تطویل کلام وموجب مزید ملال خدام مخاطب والا مقام خواہد بود
لیکن بالاختصار بعض روایات درینجا نوشتہ می آید در کنز العمال ملا علی متقی مذکور ست ان وصیی وموضع
سری وخیر من اترک بعدی وینجز عدتی ویقضی دینی علی بن ابی طالب طب عن سلمان واه الطبرانی
فی المعجم الکبیر عن ابی سعید عن سلمان ازین حدیث شریف بہتر بودن آنحضرت از تمامی امت
مثل سفیده صبح روشن وواضح ست وافضلیت وخیریت آنحضرت از ہمہ کسانیکہ بعد جناب رسالتمآب
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بودند مثل آفتاب ساطع ظاہر وہویدا وسید علی ہمدانی کہ باعتراف فاضل رشید
از علمای اہل سنت ست ودیگر جلائل فضائل او از کتاب اعلام الاخیار کفوی ونفحات جامی
ظاہر و نہ یا دوات پن چہ نیکو اہی کہ از مشایخ اجازه والد ماجد صاحب تحفہ ست کما لا یخفی علی ناظر رسالۃ
الانتباه وغیرہا در کتاب مودۃ القربی کہ این کتاب مثل دیگر مصنفات علمای سنیہ مایہ فخر ومباہات
فاضل رشید ودلیل اثبات ولای اہل نحلہ او با اہلبیت علیہم السلام بزعم جنابش می باشد می آرد عن علی بن
ابی هاشم عن ابن عمر قال مر سلمان الفارسی وهو یرید ان یعود رجلا ونحن جلوس فی حلقة وفینا
رجل یقول لو شئت لانبأتکم بافضل هذه الامة بعد نبینا وافضل من هذین الرجلین ابی بکر
وعمر فقام سلمان فقال اما والله لو شئت لانبأتکم بافضل من هذه الامة بعد نبینا وافضل من
هذین الرجلین ابی بکر وعمر ثم مضی سلمان فقیل له یا ابا عبد الله ما قلت قال دخلت علی رسول الله
صلی الله علیه وسلم وهو فی غمرات الموت فقلت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم هل اوصیت
قال یا سلمان اتدری من الاوصیاء قلت الله ورسوله اعلم قال آدم وصیه شیث وکان افضل
من ترکه بعده من ولده وکان وصی نوح سام وکان افضل من ترکه بعده وکان وصی موسی یوشع
وکان افضل من ترکه وکان وصی سلیمان آصف بن برخیا وکان افضل من ترکه وکان وصی عیسی شمعون بن
فرخیا وکان افضل من ترکه بعده وانی اوصیت الی علی وهو افضل من اترکه بعدی انتهی

بعد استماع این حدیث که نص صریح ست بر وصایت و افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام معلوم نیست که حضرات اهلسنت بکدام تاویل و توجیه متشبث میشوند و کدام حیله می انگیزند و کدام رنگ تاویل و توجیه می ریزند غالبا چاره کار دران می بینند که جنان و لسان را در باب حضرت سلمان یکسان ساخته مجاهرة جناب او را ملعون سازند والعیاذ بالله تهمت تهمت بر جناب رسالتماب صلی الله علیه وسلم برا و بر بندند در کنوز الحقائق مناوی مذکورست علی خیر البشر من شك فیه فقد کفر ای رواه ابو یعلی و فیه ایضا علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر خط ای رواه الخطیب و در مودة القربی آورده عن عطا رض قال سالت النبی صلی الله علیه وسلم عائشة عن علی قالت قال ذلك خیر البشر لا یشك فیه الا کافر و فیها ایضا عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت خیر البشر ما یشك فیك الا کافر و عن حذیفة رض انه قال قال خیر البشر علی من ابی فقد کفر و فیه ایضا عن جابر رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر البشر من شك فیه فقد کفر و در کنز العمال مذکورست من لم یقل علی خیر الناس فقد کفر الخطیب عن ابن مسعود این احادیث متعدده دلالت واضح بر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام از جمیع مخلوقات و کائنات چه جا فقط امت مختار سرور کائنات کما اعترف به المخاطب فی المسلك الاول و خود تسرور بقاعده خروج متکلم از عموم کلام و دیگر ادله عقلیه و نقلیه در ین کلام غیر داخل و بحمد الله که ازین روایات این هم ظاهر شد که منکر افضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام کافرست پس کفر مخاطب کثیر الانصاف و دیگر اسلاف و اخلاف سنیان که انهماك بلیغ درین انکار شنیع دارند بالاموشت گفتگو ظاهر گردید و لطیف تر انیست که این حدیث علی خیر البشر را که ثقات اهلسنت بطرق متعدده روایت کرده اند و از مناقب بهیه جناب وصی خیر البریه علیه و آله الف الف تحیه شمرده حضرت مخاطب بسبب قصور باع و فقدان اطلاع و کثرت عناد و تعصب از موضوعات و اکاذیب و متفردات الحق شمرده در ضمن دیده خرافات رکیکه بر زبان آورده و شاه صاحب هم تبقلید او رفته اند و در حسام الاسلام شناعت شنیعه سبین و نیز در مودة القربی مذکورست عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل رجال العالمین فی زمانی هذا علی و افضل نساء العالمین و الاخرین فاطمة این حدیث شریف هم نص واضح ست بر افضلیت جناب امیر المومنین از رجال و مردان زمان سرور کائنات و نیز در مودة القربی مسطورست عن انس رض قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله

روز بری و خلیفتی فی اهلی و خیر من اترک بعدی یقضی دینی و ینجز موعدی علی بن ابیطالب
انتهی و نیز مثل حدیث کنز العمال دلالت واضحه دارد بر افضلیت و خیریت جناب امیر المؤمنین علیه السلام و نیز در مودة
القربی مسطور است عن ام هانی بنت ابی طالب قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
افضل البریة عند الله تعالی من نام فی قبره و لم یشک فی علی و ذریته انهم خیر البریة
و ایضا فیها عنه ای عن علی علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله
تعالی اشرف علی الدنیا فاختارنی علی رجال العالمین ثم اطلع الثانیة فاختارک علی رجال
العالمین ثم اطلع الثالثة فاختار الایمة من ولدک علی رجال العالمین ثم اطلع الرابعة
فاختار فاطمة علی نساء العالمین بالجمله این احادیث و روایات متعدده که بطور قطره
از بحار و مشتی از خروار بجهت تطفل بودن مبحث ایراد کردیم نصوص قاطعه و شواهد واضحه است بر حقیت
اعتقاد اهل حق و سداد و کمال وضوح از آن ظاهر است که کسیکه تعریض و تشنیع بر توصیف حضرت
بوصف خیر الامة نماید [illegible] و معرض بر جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که خود آنجناب
این وصف را برای آنحضرت ثابت کرده و بعد الحمد علی ذلک و اگر این روایات و احادیث که ائمه سنیه آنرا
روایت کرده بچشم رضا دیده اند موجب [illegible] جناب مخاطب از تعریض و تشنیع بر توصیف جناب
امیر المؤمنین علیه السلام بوصف خیر الامة نگردد اینک اقوال صحابه عظام که اقتدا بایشان موجب اهتدا است
نقل کنم که جماعتی کثیر و جمعی غفیر ازینها قائل بافضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بودند پس از آنجمله حضرت
سلمان است که قائل بودن شان سابقا هم گذشت و حضرت ابی ذر و مقداد و حذیفه و خباب و جابر و ابی سعید
خدری و زید بن ارقم که اینها قائل بودند باینکه جناب امیر المؤمنین اول الناس اسلاما است و از
همه افضل چنانچه ابن عبد البر در استیعاب میفرماید روی عن سلمان و ابی ذر و المقداد و حذیفة
و خباب و جابر و ابی سعید الخدری و زید بن ارقم ان علی بن ابیطالب اول من اسلم و فضله
هؤلاء علی غیره فلله الحمد که از استیعاب ثابت شد که این جماعه صحابه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را
اول من اسلم میدانستند و تفضیل آنحضرت بر غیر آنجناب می نمودند پس بطلان اولیت اسلام
ابی بکر که بعض یاران بآن تفوه میکنند و [illegible] جمیع خرافات و اکاذیب که در خیریت و افضلیت ابی بکر
[illegible] عثمان بر جناب امیر المؤمنین علیه السلام باقرار کالشمس فی وسط السماء بر ارباب فطانت و ذکا واضح گردید

استقصاء الافحام جلد ثانی ۳۵۴

جناب امیر المؤمنین اول ... منقبة ... من السابقین الی الاسلام ۱۷

وعباس عم جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم نیز قائل بافضلیت جناب امیر المومنین علیه السلام
بوده چنانچه شریک قاضی این معنے را پیش مهدی خلیفه عباسی بیان کرده چنانچه ابی علی یحیی بن عیسی بن جزلة الحکیم
البغدادی در مختار مختصر تاریخ بغداد سیفرماید وصل شریک علی المهدی فقال له ما ینبغی ان تقلد
الحکم بین المسلمین قال ولم قال بخلافک علی الجماعة وقولک بالامامة قال اما قولک
بخلافک علی الجماعة فعن الجماعة اخذت دینی فکیف اخالفهم وهم اصلی فی دینی واما
قولک قولک بالامامة فما اعرف الا کتاب الله وسنة رسوله واما قولک مثلک
لا یقلد الحکم بین المسلمین فهذا شیء انتم فعلتموه فان کان خطاء فاستغفروا الله فیه
وان کان صوابا فامسکوا عنه قال ما تقول فی علی بن ابی طالب قال ما قال فیه ابوک
العباس وعبد الله قال وما قالا قال اما العباس فمات وعلی عنده افضل الصحابة
وقد کان یری کبراء المهاجرین یسألونه عما نزل من النوازل وما احتاج هو الی احد
حتی لحق بالله واما عبد الله فانه کان یضرب بین یدیه وکان فی حروبه راسا
متبعا وقائدا مطاعا فلو کانت امامة علی جور اکان اولی ان یقعد عنها ابوک
لعلمه بدین الله وفقهه فی احکام الله فسکت المهدی واطرق ولم یمض بعد
هذا المجلس الا قلیل حتی عزل شریک انتهی عجب است از عقل ودانش حضرات اهل سنت
که باوصفیکه برای العین مے بینند که شیوخ ثلاثه ایشان بجناب امیر المومنین علیه السلام در مسائل
معضله ونوازل مشکله رجوع می آوردند وبالطاف حلال مشکلات از مضائق آفات نجات می یافتند
وآنجناب گاهی بکسی از صحابه رجوع نکرده وهرگز از کسی استفاده امرے نموده با آنجناب شیخین را از
مفضول گویند وایشان را از آنحضرت افضل دانند سبحانک هذا بهتان عظیم بلکه وقاحت را
بآنمرتبه رسانند که مدعی اعلمیت شیخین از آنجناب شوند کما لا یخفی علی من طالع خرافات صاحب القرة
وسلیله المعرضین عن الاستحیاء بالمرة واگر حضرات اهلسنت بکلام این صحابه کبار در اعتقاد عباس
عم جناب اشرف الناس اعتنا نکنند وآنرا بگوش اصغا جا ندهند باری باذعان والقان تصریح
حضرت عبد الله بن عمر تن دهند که چاره از تصدیق جناب شان نمی یابند وبا قحت ویا راقی شان
وتجهیل وتضلیل او هرگز ندارند پس مستتر مباد که جناب ابن عمر تقضاء الفضل باشهد به الاعداء

افضلیت جناب امیر المؤمنین علیه السلام از شیوخ ثلثه تصریح کرده چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن ابی وائل عن عبد الله بن عمر رض قال کنا اذا عددنا اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم قلنا ابو بکر و عمر و عثمان فقال رجل یا ابا عبد الرحمن فعلی قال علی من اهل البیت لا یقاس به احد هو مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی درجته ان الله یقول و الذین آمنوا واتبعتهم ذریتهم بایمان الحقنا بهم ذریتهم ففاطمة مع رسول الله فی درجته و علی معهما والحمد لله مجری الحق علی لسان الاعداء که جناب ابن عمر بصراحت تمام تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر شیوخ ثلثه خود بیان نموده و بآیه قرآنی بران استدلال فرموده و طومار عرایض موضوعه حضرات اهل سنت را در تفضیل شیخین و ثالث ثلثه بر آنجناب هبار منثور گردانیده حالا نمیدانم که جناب مخاطب بعد وضوح و ظهور حق باین مثابه که از زبان گوهر فشان جناب ابن عمر ثابت شده در دفع و ابطال آن بدامن کدام خرافات و تلمیعات دست خواهند زد و امام احمد بن حنبل که یکی از ارکان اربعه اسلام سنیت نیز جناب امیر المؤمنین علیه السلام را افضل از شیوخ ثلثه می دانست که باقتفای آثار جناب ابن عمر در حق آنجناب میگفت من اهل البیت لا یقاس بهولاء یعنی الشیوخ الثلثه چنانچه سید علی همدانی در مودة القربی گفته عن احمد بن محمد الکرزی البغدادی قال سمعت عبد الله بن احمد بن حنبل قال سألت ابی عن التفضیل فقال ابو بکر و عمر و عثمان ثم سکت فقال یا ابت علی بن ابی طالب قال من اهل البیت لا یقاس به هولاء و چون بحث استطرادی بودن این بحث از تطویل کلام و طالت کلام اندیشیدیم و کر تفصیل نکردیدیم و پاره ازین بحث را در کتاب عبقات الانوار بآئینی شریح و بسط داده ام که اهل سنت بملاحظه آن تا حشر انکار و افتراءات مفتریات و موضوعات و خرافات خود نمایند چاره نمی یابند و لو تظاهر و اهل السماء و غاصوا فی الارض و آنچه ذکر کردیم از نصوص صحیحه مذهبیه را کافی است فان العاقل یکفیه الاشارة و المعاند المجادل لا تهدیه الف عبارة اما وصف یعسوب المؤمنین بعد ثبوت افضلیت آنحضرت بدلائل و براهین واضحه در صحت آن ریبی نیست علاوه بالخصوص هم در روایات سنیه این وصف وارد شده و در کنز العمال مذکور است عن علی قال انا یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الظلمة ابو نعیم عن ابی مسعر قال دخلت علی علی یلو بالا ذهب فقال

انا يعسوب المومنين وهذا يعسوب المنافقين وقال لى يلوذ المومنون بي ويلوذ المنافقون
ابونعيم وابومحمد احمد بن على محمد بن على العاصم ورزين الفتى در تفسير سوره هل اتى گفته
واما اليعسوب الصديق الاكبر والفاروق فانه يجمعهما كلاهما حديث واحد خبرنى حيدى
احمد بن المهاجر رحمه الله قال حدثنا ابو العباس الاصم قال حدثنا ابراهيم بن سليمان
الخزاز الكوفى قال حدثنا اسحاق بن بشر الاسدى قال حدثنا خالد بن الحارث عن عوف
عن الحسن عن ابى ليلى الغفارى قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول سيكون من
بعدى فتنة فاذا كان ذلك فالزموا على بن ابى طالب فانه اول من امن بى واول
من يصافحنى يوم القيمة وهو الصديق الاكبر وهو فاروق هذه الامة يفرق بين الحق
والباطل وهو يعسوب المسلمين والمال يعسوب المنافقين قلت اراد الصديق الاكبر
فى زمان الفتنة لا قبلها وكذلك الفاروق واليعسوب قوله سلام الله عليه وعلى
اتباعه واشياعه المخلصين اقول نمی دانم که بنای این کلام بر تعریض و تشنیع اند اخته و
ائمه متعصبين مانعين سلام بر اهلبيت عليهم السلام كه نحو فيح آن سابقاً گذشته صحيح ودرست پنداشته يا آنكه
از هفوات و تعصبات مشايخ خود دست بر داشته تنبيهات الحق بسبيل الحق ساخته و كمال قباحت
و شناعت تعصب حضرات اهلسنت و جماعت در منع از سلام بر اهلبيت كرام عليهم السلام بشبهه
نرسيده كه بعض مصنفين ائمه سنيه تحقيقت آن وارسيده بيان كرده اند كه سلام مخصوص آل رسول است
و اين انكار اهلسنت بسبب تعصب است ورنه هيچ انكار نيست و در چهل مجلس احمد بن محمد بن احمد ابو المكارم علاء الدوله
كه نسخه عتيقه آن پيش فقير حاضر است مذكور است مجلس اول سنة اربع وعشرين وسبعمائه فرمود كه در اثنا
تلاوت قرآن بر خاطر افتاد كه حق عز اسمه مرتبه هر يك از نبى و آل او و اصحاب او عليهم السلام ياد كرده است
قوله عز وجل ان الله وملائكته يصلون على النبى يا ايها الذين امنوا صلوا عليه وسلموا
تسليما دليل است كه صلوات خاص رسول است صلى الله عليه وسلم وقوله عز وجل سلام على ال
ياسين دليل است كه سلام مخصوص آل رسول است بتبعيت رسول عليه السلام وقوله عز وجل
رضى الله عنهم ورضوا عنه دليل است كه رضى الله عنه مخصوص صحابه رسول است اهل سنت و جماعت
اگر بعد از نام فرزندان رسول عليه السلام سلام الله عليه مى بينند انكار ميكنند آن بسبب تعصب است و افض [illegible]

ویس دیگر ترجیح انکار نسبت انتہی عجب است که ذکر علاء الدولہ مذکور را اکابر و اعاظم علما و اماثل و افاخم نبلا ست
جمال الدین عبد الرحیم بن الحسن بن علی الاسنوی الشافعی در طبقات شافعیہ گفتہ علاء الدین ابو المکارم
احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدولہ و علاء الدین المعروف بالسمنانی نسبة الی سمنان
بسین مہملة مفتوحة ثم میم ساکنة و نونین بینہما الف و ہی مدینة بخراسان والمذکور
من بعض قراہا کان عالما مرشدا لہ کرامات و تصانیف کثیرة فی التفسیر و التصوف
و غیرہما توفی قبل الاربعین و سبعمائة بقلیل و تقی الدین ابو بکر بن احمد المعروف بابن قاضی شہبة الاسدی
الشافعی در طبقات شافعیہ گفتہ احمد بن محمد بن احمد الملقب بعلاء الدولة و علاء الدین
ابو المکارم السمنانی ذکرہ الاسنوی فی طبقاتہ و قال کان عالما مرشدا لہ کرامات و تصانیف
کثیرة فی التفسیر و التصوف و غیرہما توفی قبل الاربعین و سبعمائة بقلیل و ابن حجر عسقلانی
در دررکامنہ گفتہ احمد بن محمد بن احمد بن محمد السمنانی البیاضی المکی یلقب علاء الدین
و رکن الدین ولد فی ذی الحجة سنة ۶۵۹ و تفقہ و طلب الحدیث و سمع من الرشید بن ابی
القاسم و غیرہ و شارک فی الفضائل و برع فی العلم الی ان قال قال الذہبی کان اماما جامعا
کثیر التلاوة لہ وقع فی النفوس کان یحط علی ابن العربی و یکفرہ و کان ملیح الشکل حسن
الخلق غزیر الفتوة کثیر البر یحصل لہ من املاکہ فی العالم نحو تسعین الفا ینفقہا فی القرب
اخذ عنہ صدر الدین ابن حمویہ و سراج الدین القزوینی و امام الدین علی بن المبارک
البکری و ذکر ان مصنفاتہ تزید علی ثلثمائة و کان ملیح الشکل کثیر التلاوة کثیر البر و
الایثار و کان اولا قد داخل التتار ثم ہجر و سکن تبریز و بغداد و مات فی رجب لیلة
الجمعة من سنة ۷۳۶ قولہ در نسخہ کہ نزد فقیر ست بجاے قال یقول الخ اقول آری در کتاب سلیم بجاے
قال یقول واقع ست لیکن باین طور کہ در ضمن حدیث طویلی منقول از جناب امیر المومنین علیہ السلام
مذکور ست کہ آنجناب فرمود و سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم یقول لیبعثن قوم من اصحابی الخ
و مولانا محمد باقر مجلسی کہ در بحار بجاے لفظ یقول قال آوردہ غرض آنجناب نیست کہ در کتاب سلیم لفظ قال
موجود ست چنانچہ تعرض مخاطب باین لفظ موہم آنست بلکہ غرض جناب شان نیست کہ در کتاب سلیم منقول ست
کہ جناب امیر المومنین علیہ السلام فرمود کہ این حدیث را حضرت رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم

ارشاد فرموده و چون اختصار حدیث خواسته باشد بطوریکه موضع ضرورت را از ان قطع کند لهذا در قطع آن

ذکر اصل سیاق را منظور نظر نداشته بطوریکه در بحار مذکورست آورده و این امر شایع و ذایع ست که چون

حدیثی را از حدیثی قطع میکنند اصل سیاق را ملحوظ نمیدارند کما لا یخفی علی المتتبع للالی المصنوعة للسیوطی

وغیره من کتب الحدیث علاوه برین اگر مخاطب والا این لفظ پسند آمده بود می بایست که لفظ سمعت را

هم ذکر میکرد و میگفت که بجای قال رسول الله سمعت رسول الله یقول واقع ست الفاظ اصلی این حدیث

در نسخه کتاب سلیم که نزد حقیر حاضرست نیز موافق نقل بحار بی کم و کاست واقع ست نه مصحح کما ادعاه المخاطب المکابر الا

لفظ سمعتا و جبلا لیس آن البته در کتاب سلیم بوده است لیکن در بحار هم حرف عطف واقعست قوله

حالیا ترجمه این حدیث شریف از زبانی مجتهد الزمانی الخ اقول سابقا بیان کردم که ترجمه بحار هرگز تصنیف عالی

والا مقام جناب مجتهد العصر والزمان مروج ملت جناب خیر الانام ادام الله ظله العالی را اصلا لیاسی

در الایام نیست پس نسبت آن بلا ارتیاب جنابش کذب محض و افترای بحت ست و بطلان این نسبت بتصریح

صریح صاحب سوکة الارانا ظاهر قوله و در کتاب ثانی یعنی تفسیر علی بن ابراهیم قمی در ذیل خطبه نبوی بروایات

اهلبیت طاهرین بار و سیست الخ اقول انچه جناب مخاطب لا ثانی ادعا نموده که این حدیث در تفسیر علی

بن ابراهیم بروایات اهلبیت طاهرین علیهم السلام منقول ست عبارتی بیش نیست زیرا که در تفسیر

مذکور سناد این روایت غیر مسطور ست علی بن ابراهیم آنرا بغیر اسناد از جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم

نقل کرده و محتمل ست که این حدیث نزد وی بسندی مروی باشد که اهلبیت طاهرین علیهم السلام در ان داخل نباشند

پس ادعای جزمی مخاطب که بروایات اهلبیت طاهرین علیهم السلام این روایت در ان تفسیر مذکورست

داخل ادعای ست که قابل تماشای اولی الابصار ست و حیرتم که جناب مخاطب از چه راه امثال این دعاوی بیدلیل

می نماید و باب سوا حقیقت [illegible] ... تعدد روایات که مخاطب مدعی آنست از کجا ثابت خواهد کرد

چه درین تفسیر یک حدیث مرسل مذکورست و جناب مخاطب میفرماید که بروایات اهلبیت طاهرین انچه حدیث

در ان مذکورست و ان صریح ست بتعدد روایات و برای تنبیه ناظرین سیاق این خطبه که در ذیل آن انچه حدیث

مذکورست نوشته می آید پس باید که در تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه یا ایها الرسول بلغ ما انزل

الیک من ربک مذکورست قال نزلت هذه الایة فی منصرف رسول الله صلی الله علیه و سلم

من حجة الوداع و حج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حجة الوداع لتمام عشر حجج من مقدمه

المدینة وکان من قوله بعد ان حمد الله واثنی علیه ثم قال ایها الناس اسمعوا قولی فاعقلوه

عنی فانی لا ادری لعلی لا القاکم بعد عامی هذا ثم قال هل تعلمون ای یوم اعظم حرمة قال الناس هذا

الیوم قال فای شهر قال الناس شهرنا هذا قال فای بلد اعظم حرمة قالوا بلدنا هذا قال فان دماء

کم واموالکم واعراضکم علیکم حرام کحرمة یومکم هذا فی شهرکم هذا فی بلدکم هذا الی یوم تلقون

ربکم فیسالکم عن اعمالکم الا هل بلغت ایها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا

وکل ماثر او بدع کانت فی الجاهلیة او دم او مال فهو تحت قدمی هاتین لیس لاحد

اکرم من احد الا بالتقوی الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال الا وکل ربا فی الجاهلیة

فهو موضوع واول موضوع منه ربا العباس بن عبد المطلب الا وکل دم کانت فی الجاهلیة

فهو موضوع واول دم موضوع منه دم ربیعة الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم

قال الا وان الشیطان قد یئس ان یعبد بارضکم هذه ولکنه راض بما تحتقرون من

اعمالکم الا وانه اذا اطیع فقد عبد الا ایها الناس ان المسلم اخو المسلم حقا ولا یحل لامرء

مسلم دم امرء مسلم وماله الا ما اعطی بطیبة نفس منه انی امرت ان اقاتل الناس حتی یقولوا

لا اله الا الله فاذا قالوها فقد عصموا منی دماءهم واموالهم الا بحقها وحسابهم علی

الله الا هل بلغت ایها الناس قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال ایها الناس احفظوا قولی

تنتفعوا به بعدی وافهموه تنتعشوا الا لا ترجعوا بعدی کفارا یضرب بعضکم رقاب بعض

بالسیف علی الدنیا فان انتم فعلتم ذلک ولتفعلن لتجدنی فی کتیبة بین جبریل ومیکائیل

اضرب وجوهکم بالسیف ثم التفت عن یمینه فسکت ساعة ثم قال ان شاء الله او علی

بن ابی طالب ثم قال الا وانی قد ترکت فیکم امرین ان اخذتم بهما لن تضلوا کتاب الله

وعترتی اهل بیتی فانه قد نبانی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض الا من

اعتصم بهما فقد نجی ومن خالفهما فقد هلک الا هل بلغت قالوا نعم قال اللهم اشهد ثم قال

الا وانه سیرد علی الحوض منکم رجال فیدفعون عنی فاقول رب اصحابی فیقال یا محمد انهم

قد احدثوا بعدک وغیروا سنتک فاقول سحقا سحقا انتهی از ملاحظهٔ تمام این عبارت ظاهر است که این

خطبه جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم دران حدیث موقوف مذکور بصورت مرسل مذکور و نسبت

روایت آن باهلبیت طاهرین علیهم السلام غیر مسطور پس ادعای مخاطب که این حدیث درین تفسیر و روایات
اهلبیت طاهرین علیهم السلام منقول ست محض دعوی ست که دلیلی ندارد وادعای تعدد روایات علاوه برآن
واگر باعث براین توهم قول فاضل استرابادی ست که درباره این تفسیر فرموده که کل آن از اصحاب عصمت
مأخوذ ست پس مدفوع ست باینکه این قول دلالت ندارد برآنکه جمیع احادیث آن بروایات اهلبیت طاهرین
علیهم السلام ست زیراکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم هم از اصحاب عصمت ست پس این قول منافی نقل
حدیثی دران از جناب رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم بغیر اسناد اهلبیت علیهم السلام نباشد قوله شیخ صدوق
الخ اقول جناب مخاطب از عبارت سراسر افادات شیخ صدوق طاب ثراه لفظ اله از بین صلوة حذف
فرموده ولفظ ابدا نیز از فقره لا ابیطا بعدها ابدا که در نسخ اعتقادات صدوق مذکورست واز رجوع بشرح آن
هم واضح ست حذف فرموده قوله ملا باقر مجلسی آنچه در حیات القلوب افاده نموده دلیل صریح برآنست
که این حدیث نزد امامیه مسلم الثبوت ست کسی را در اعتبار وصحت آن کلامی نیست الخ اقول نمیدانم
که از کدام لفظ مولانای مجلسی استفاده نموده که کسی را از اهل حق در اعتبار وصحت این حدیث کلامی نیست
گو این معنی امر واقعی باشد لیکن کلام در دلالت عبارت مولانای مجلسی برآنست وآن غیر ظاهرست
زیراکه آنجناب اولا این حدیث را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده وبعد آن گفته
که درین باب احادیث بسیار از طرق عامه وخاصه بعد ازین مذکور خواهد شد واین هردو امر دلالت ندارد
که کسی را از اهل الحق در صحت واعتبار حدیث حوض کلامی نیست اما امر اول پس نهایت آنچه بران دلالت
دارد این ست که نزد مولانای مجلسی حدیث حوض معتمد ست که بالقطع آنرا بجناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم منسوب ساخته ولازم نیست که هر حدیثیکه نزد مولانای مجلسی معتمد باشد کسی از علمای اهل الحق
در صحت آن کلام نکرده باشد اما امر ثانی پس دران دو احتمال ست یکی اینکه مراد مولانای مجلسی از قول
خود که درین باب الخ اشاره بحدیث حوض باشد دوم دیگر آنکه مراد ازان امری باشد که در صدد آن کلام فرموده یعنی
آنچه که ازو صادر شد نه الخ واحتمال راجح همین ست بقرینه جمعیت لفظ احادیث وتوصیف آن ببسیار
چه ظاهر از جمعیت احادیث آنست که این احادیث مختلفه باشد واز کثرت هم ظاهر کثرت متعدد [illegible]
هر دو معنی در حدیث حوض مفقود ست چه حدیث حوض یک حدیث ست تعبیر ازان باحادیث خلاف ظاهرست گویا
تعدد طرق یا اختلاف الفاظ اطلاق جمع بران جائز باشد نه کثرت متعدد بهما [illegible]

عوض که نزد اهل حق منقول ست مفقود ست و پر ظاهر ست که بر تقدیر ثانی اصلا مطلوب مخاطب ثابت
نمیشود و بر تقدیر ثانی هم ثابت نمیشود که کسی از اهل حق در صحت حدیث عوض کلام نکرده زیرا که می تواند
که با وجود ورود روایات کثیره از طرفین و امری کسی کلام در صحت آن روایات کند که مجموع طرق آن
نزد وی بصحت نرسیده باشد گو بصحت تایید طرق بعضها ببعض و عدم مخالفت اصول مقبول باشد
بالجمله عبارت مولانای مجلسی بر مطلوب مخاطب دلالت ندارد و جناب مخاطب آنچه در دل می آید بعنوان عبارت
می نویسد و مرضی بدلالت عبارت بران ندارد و ذلک عجیب غریب بعد ما سمعت سابقا و آنفا ما ذکره من عجائبه الکاذبة
الحاکمة علی اولیائه و مقتدیه بالعویل و الوعیب قوله و مسلک اول گذشت الخ اقول مخاطب لقبول جناب
مصنف طیب الله رمسه که در باره تاویل لا تدری گفته و التاویل یجب علی الخصم کما یجب علینا استدلال کرده
بانکه این حدیث نزد جناب مصنف صحیح ست زیرا که قول بجواز تاویل بعد قبول ست چه جای سه و بهر آن
که بدون حکم بصحت و اعتبار روایت مقبول نمیگردد انتهی حالانکه وجوب تاویل هرگز مستلزم حکم
بصحت روایت نیست و علی المدعی الدلیل قوله و صاحب کشف الغمة الخ اقول صاحب کشف الغمه
این روایت را از کتاب کفایة الطالب نقل کرده چنانچه جناب مخاطب خود بان تصریح فرموده و مصنف
کفایة الطالب سنی شافعی ست چنانچه خود صاحب کشف الغمه حال این کتاب گفته کتاب کفایة الطالب فی
مناقب علی بن ابی طالب املاء الشیخ الامام الحافظ ابی عبد الله محمد بن یوسف بن محمد الکنجی الشافعی
و قرائته علیه باربل فی مجلسین آخرهما الخمیس سادس عشر جمادی الآخرة من سنة ثمان
و اربعین و ستمائة و اجاز لی و خطه بذلک عندی قراة علیه انتهی
پس این طرفه ماجراست که منقول از کفایة الطالب روایت عامیه منقول بطریق اهل سنت نبود و الفاظ آن که
بطریق اهل حق منقول شده پیش ایشان حجت نمیتواند شد و مخاطب بقصد تقلیب تقاریر جناب مصنف تحریر
این هوس باطل در سر کرده که حدیث عوض را بعین یا وصف طرق اهل السنة از کتب اهل حق ثابت کند و چون
ازان عاجز آمده ناچار روایت کفایة الطالب سنی شافعی که در کشف الغمه منقول ست نقل کرده بنای
الزام و احتجاج بران گذاشته و هذا من اعجب العجائب و اغرب الغرائب بخیالات و منامات امر الزام و احتجاج
سر نمیشود و درینجا از امور واقعیه تکلم باید نمود نه از خیالات موهومه و همه آنچه نفسها خبیثه و ثنا
المبنی جناب مخاطب در تصحیح تاویل این استناد و احتجاج غالبا آن خواهد بود که کلام

فاضل اردستانی را در باره کشف الغمه که اشاره بآن فرموده خواهد آورد و آن اینست که فاضل مذکور در باب
کشف الغمه گفته که آنچه در آن کتاب مستطاب مذکور است مقبول طایفتین موافق و مخالف است انتهی خواهد
گفت که هرگاه این عبارت ثابت میشود که مرویات کشف الغمه از اتفاقیات و اجماعیات شیعه و سنی
است پس این حدیث که از کفایة الطالب منقول شده نیز از روایات اهل حق باشد و احتجاج ایشان
بر ایشان صحیح و تغییر در جوابش خواهیم گفت که این توهم مردود است بچند وجه اول آنکه از این کلام اردستانی
نهایت آنچه مستفاد میشود نیست که آنچه در کشف الغمه مذکور است آنرا اهل حق هم قبول مینمایند و برو اتکال
آن می پردازند و این امر آخر است و بودن روایات کشف الغمه از اجماعیات و اتفاقیات اهل حق
و اهل خلاف که مخاطب مدعی آنست امر آخر زیرا که مفهوم ثانی آنست که اهل حق در روایت این
روایات شریک باشند و از قبول کردن آن روایات نمی مستفاد میشود چه قبول روایت باینوجه
هم متصور است که اهل خلاف روایت آن کرده باشند و اهل حق قبول آن نموده باشند و قبول گاهی
باین معنی است که این روایت را صحیح میدانیم و آنچه در آن مذکور است آنرا صحیح میگوییم و گاهی باین معنی
که چون بآن بر بعض مطالب خود احتجاج میکنیم پس برای این امر قبولش کرده ایم نه باین معنی که خصم بآن
بر ما احتجاج نماید دوم آنکه کلام اردستانی محمول بر اصول و مقاصد آن کتاب است یعنی آنچه
در آن کتاب برای احتجاج و استدلال از اهل خلاف نقل فرموده و مقصود بالذات است مقبول اهل حق است هم
نه اینکه آنچه مقصود بالذات نیست و بعض استطرادا و تبعا نقل شده آنهم مقبول است و لیاقت حجیت
نزد اهل حق دارد و حاشا و کلا که هرگز این معنی سمتی از امکان داشته باشد و نه هرگز عاقلی از این کلام می فهمد که
همه آنچه در آن است و لو کان استطرادا و الا تبعا بغرض آنهم مقبول اهل حق است آیا میتوان شد که بنا برین مثلا
اگر در کشف الغمه روایتی منقول باشد که در آن در حق یکی از خلفا مثلا ثلاثه لفظ رضی الله عنه و امثال آن از
الفاظ توصیف و مدح و ثنای ایشان مذکور باشد آنهم نزد اهل حق مقبول است یا اگر مشتمل باشد بر مدح و ثنا روات
آن روایت که از اهل خلاف اند آن هم مقبول اهل حق است یا اگر کلامی بغرض رد و ابطال آن در آن کتاب
مذکور است آنهم لائق قبول است هرگز هرگز قبول مثال این امور کلام اردستانی دلالت ندارد و هرگاه مثال این امور از آن
بفهمد ابلیس مثل او شکل کسی است که از تصنیفات قرآن الشریف استدلال بر حقیقت مقالات کفار که در قرآن الشریف مذکور
نماید یا قول او تعالی والله علی کل شیء قدیر بفهمد که او تعالی شانه قادر است بر ایجاد شریک خود والعیاذ ع

دیگر محالات بالجمله اگر انحدیث در کشف الغمه برای اثبات مطلبی منقول می بود ازین کلام آروستانی این قدر
ظاهر میشد که آن قدر که ازین حدیث مقصود بالذات ست مقبول الملحق ست نه جمیع قیود و الفاظ آن
سهو هم آنکه صاحب کشف الغمه انحدیث را برای استدلال بر مطلبی هم نقل نکرده بلکه از کفایة الطالب
او لا فضایل جناب امیر المومنین علیه السلام و بعض احادیث داله بر اراست آنجناب نقل نموده که آخران این
ولما نزلت هذه الآیة ندع ابناءنا و ابناءکم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم علیاً و فاطمة
و حسناً و حسیناً فقال اللهم هؤلاء اهلی هکذا رواه مسلم فی صحیحه وغیره من الحفاظ
قال محمد بن یوسف الکنجی نعوذ بالله من الحور بعد الکور و بعد این عبارت گفته وا ورد
صاحب کفایة الطالب بعد هذا الحدیث هذا الذی اذکره و هو عن سعید بن جبیر
عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انکم محشورون حفاة عراة غرلا ثم
قرء کما بدأنا اول خلق نعیده وعدا علینا انا کنا فاعلین الا و ان اول من یکسی ابراهیم
علیه السلام الا و ان ناساً من اصحابی یوخذ بهم ذات الشمال فاقول اصحابی قال فیقال
انهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم مذ فارقتهم فاقول کما قال العبد الصالح عیسی علیه
السلام و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم الی قوله العزیز الحکیم قلت هذا حدیث متفق
علی صحته من حدیث المغیرة بن النعمان رواه البخاری فی صحیحه عن ابن کثیر عن سفیان
و رواه مسلم فی صحیحه عن محمد بن بشار بندار عن محمد بن جعفر غندر عن شعبة
و رزقنا الله و ایاکم من هذا الطریق هذا آخر کلامه و لیس هذا موضع هذا
الحدیث و لعله ذکره من اجل قوله نعوذ بالله من الحور بعد الکور انتهی
و ازین عبارت بکمال وضوح ظاهر ست که صاحب کشف الغمه این حدیث را برای استدلال بر مطلبی
و احتجاج بر مدعای نیاورده بلکه برای محض اظهار عدم مناسبت آن با احادیث سابقه ذکر کرده و برای
اعتراض بر صاحب کفایة الطالب تعرض بآن نموده که چرا این حدیث را بعد احادیث سابقه بغیر
مناسبت ظاهره نقل کرده پس لیاقت تشنیع که جناب مخاطب حدیثی را که صاحب کشف الغمه
برای اعتراض بر صاحب کفایة الطالب و اظهار عدم مناسبت ظاهره در سیاق احادیث
ذکر کرده و قایل آن نیست بکشف الغمه می نهد که اروستانی در حق ان گفته که آنچه

دران مذکورست مقبول طبائع مخالف و موافق ست و بنابرین توهم سخیف لازم می آید که در بعض مقامات
که صاحب کشف الغمه کلام مخالفین نقل کرده و ردّ آن نموده آنهم مقبول اهل حق باشد و از حسن فهم
مخاطب و وقت نظرش بعید نیست که ازین کلام او دستاویز بر صحت و قبول آن کلمات سخیفه هم احتجاج
نماید لیکن بنابرین ملحدین خواهند گفت که آنچه از مطاعن کفار در حق انبیا و دیگر کفریات ایشان در قرآن
مجید مذکورست نیز برحق ست زیراکه برالسنه اهل اسلام روز و شب جاریست که آنچه در قرآن مذکورست
همه برحق و صواب ست و تصدیق آن مناط دین و اسلام ست پس لازم آید که این مطاعن و اقوال
کفار که در قرآن مجید مذکورست نیز برحق و صواب باشد پس در حقیقت چنین استدلالات سخیفه تمسک
نمودن ملحدین و ارباب ملل باطله مژده ظفر دادنست قوله و درین لباس هم سخن الحاد مضمون شفاعت واضح
فرموده انتهی اقول مخدوش ست بدو وجه اول آنکه در روایات اهل حق که مخاطب نقل نموده وارد نیست
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این آیت را در حق این اصحاب تلاوت خواهد فرمود و در
کفایة الطالب که مشتمل بر آنست کفایت در سرقات و نیکشف فانه ما اتم علا شیئا اخرجه علیه احجه و
دلیلا کما لا یخفی علی من له ادنی قسط من الدرایة والتقوی والیاس دوم آنکه اگر تسلیم هم کنیم که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم این آیت تلاوت خواهد فرمود و روایت مستدره اهل حق این معنی ثابت شود لیکن ثبوت
شفاعت ازان در حق این اصحاب صحیح چه نزد اهل حق هرگز این آیت متضمن شفاعت نیست عجب که
جناب مخاطب رجوع بتفسیرات ایشان ننموده محض ادعای مخترع بعض قاصران را متمسک انکار شفاعت نموده
استدلال بران گذاشته بالجمله علمای کرام تصریح فرموده اند که این کلام حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه
السلام برای تفویض و تسلیم امر خود بسوی باری تعالی و اظهار تبری نموده اند نه آنکه شفاعت ایشان نموده باشد
باشند انکه این کلام برای شفاعت در حق آنها ست چنانچه مولانا ابی علی طبرسی علیه الرحمه در مجمع البیان
در تفسیر قوله و ان تغفر لهم فانک انت العزیز الحکیم فرموده فی هذا التسلیم للامر الی
مالکه و تفویضه الی مدبره والتبری من ان یکون الیه شیء من امور قومه کما یقول الواحد
منا اذا تبرء من تدبیر امر من الامور و یرید تفویضه الی غیره هذا الامر لا مدخل لی فیه
فان شئت فافعله و ان شئت فاترکه مع علمه و قطعه علی ان احد الامرین لا یکون منه
انتهی کلامه علا في النقل مقلد جناب سید مرتضی در تنزیه الانبیاء فرموده ... فما منی

قوله تعالی حاکیا عن عیسی علیه السلام ان تعذبهم فانهم عبادک وان تغفر لهم فانک انت
العزیز الحکیم وکیف یجوز هذا القول مع علمه علیه السلام بانه لا یغفر الکفار الجواب قلنا
المعنی بهذا الکلام تفویض الامر الی مالکه وتسلیمه الی مدبره والتبری من ان یکون
الیه شیء من امور قومه وعلی هذا یقول احدنا اذا اراد ان یتبرء من تدبیر امر من الامور
ویسلم سنه ویفوض امره الی غیره هذا الامر لا مدخل لی فیه فان شئت ان تفعله وان
شئت ان تترکه مع علمه وقطعه علی ان احد الامرین لا بد ان یکون منه وانما حسن منه
ذلک لما اخرج کلامه مخرج التفویض والتسلیم قال الفاضل المتوحد
النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل عاقل فهمی را باید که معانی این روایات را
بجواهر الفاظها دقیقه وار در قلب خویش جا داده متوجه استماع دیگر مطالب مهمه ومقاصد تتمه شود و بر معائب
و دنایم مکثرین غلائق نظر نفرموده بر حدیث حضرت امیر انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال عمل کند پس
بدانکه چون اشکالی عظیم از فحوای این حدیث بر اهل تشیع وارد میشود یعنی ایقان جهنمی بودن بعض صحابه
وخلیان تعیین بعض اجله بلکه اکثر ارکان اربعه بقرائن جلیه بلکه دلائل عقلیه ونقلیه شیعه افروزکانون سفیه
میکردد مهما امکن در اطفاء این نائره افواه خود را سعد در کشیده اند و هیچ جایی جوابها میدهند وا بدو
علیه رحی الجواب ان هذه الاحادیث وردت فی حق الخلفاء الثلاثة ومن تبعهم وواسا هم دیگری
بجوابهم چنانچه بقوله حضرت ملا باقر مجلسی در استدلال ایشان باین حدیثها دلیل روشن بر نیرعا است
ونمونه آن از حیات القلوب برجای خویش گذارش یافته وملا محمد تقی اصفهانی در لوامع
صاحبقرانی بلکه قدمای ایشان مثل امام اعظم حلی در کشف الحق ودیگران در غیران سد بر این امر
شده اند بلکه برای تقدم باستحفاظ این قسم احادیث را جمعا وفرادی بدعوی ورود خلفای ثلثه ومطعونین
انها از کمال جسارت ودلیری بمناظره الحق یاد کرده اند تا باشد که ایشان در تاویل آن مشغول
شوند ودر فکر جواب ورد اعتراض مبتلا گردند ومعترضین از دار وگیر ابحاث وانتهی الحق ولقین
که قطعا سنیه مالی مذهب تشیع میکنند عیان ببطلانست بر نه عبارت امام اعظم در کتاب نهج
باین الفاظ حسن ترتیب یافته المطلب الخامس فیما رواه الجمهور فی حق الصحابة روی الحمیدی فی
الجمع بین الصحیحین فی مسند سهل بن سعد فی الحدیث الثامن والعشرین من المتفق

مصنوع تا سببا باسلافه کما اشرنا سابقا این احادیث را بر خلفای راشدین حمل نماید و در مقام استدلال
سیفرماید الا انکه گفتیم که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح بودند پس دلالت میکند بر آن آنچه روایت میکنند
حمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله بن عباس
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الا انه سیجاء برجال من امتی فیوخذ بهم ذات الشمال
فاقول یا رب اصحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا بعدک فاقول کما قال العبد الصالح
وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم انت علی
کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک فیقال لی فانهم لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم
منذ فارقتهم وفی الجمع بین الصحیحین ایضا فی الحدیث السابع والستین بعد المائتین من
المتفق علیه فی مسند ابی هریرة من عدة طرق قال قال النبی صلی الله علیه وسلم بینا
انا قائم اذا زمرة حتی اذا عرفتهم خرج رجل بینی وبینهم فقال هلموا فقلت الی این فقال
الی النار والله قلت ما شانهم قال انهم ارتدوا بعدک علی ادبارهم القهقری فلا اراه
یخلص منهم الا مثل همل النعم ومضمون این حدیث بتفاوت یسیر در اکثر صحاح ایشان بسط و بسط است انتهی بلفظه

۳۷۰

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل معانی روایات را بجواهر الفاظها و
قیود در قلب خود جا دادیم و گوش خود را باستماع این مطالب رکیکه و مقاصد سخیفه هم نهادیم و هرگز بر جلالت
قدر و فخامت شأن جناب مخاطب عمدة الاعیان نظر نکردیم بلکه بر حدیث حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
انظر الی ما قال ولا تنظر الی من قال عمل کردیم لهذا در اول وهله سخافت و وهن مقدمات و مقاصد مخاطب عالی
مقام ظاهر گردید هر قدر که امعان نظر بکار رفت آنا فانا و ساعة فساعة تزلزل اختلال آن بظهور انجامید
اما وسوسه ورود اشکال عظیم از فحوای این حدیث بر اهل حق همانا سفسطه ایست واهی و مخدوش
و مکابره ایست فاسد و ممنوع جناب مخاطب هر جا بخیال باطل تقلیب عبارات جزالت سمات
اصل رساله بنا بر اوهام و هواجس نفسانیه گذاشته آنچه در رساله شریف مدعا بر زبان رانده در ورود این اشکال
بر اهل سنت چنانچه جناب مصنف طاب ثراه ادعا فرموده و با برام و تشیید ارکان آن پرداخته نهایت ظاهر بود
تا آنکه شراح صحاح اهل سنت بتکلف آن در فکر دفع آن گشته اند اما ورود اشکال این حدیث بر اهل حق
پس هرگز متصور نیست مگر بخیال کسی که از حلیه انصاف عاری باشد و یا از سواد فهم گذشته و هرگز کسی اشاره هم نکرده

آن نکرده تا جناب مخاطب بمشاکلت عبارت جناب مصنف علام باشراه ادعای اشتعال نائره ورود
این اشکال بر اهل حق نماید و نسبت جواب دادن آن با یشان فرماید چه ادعای انطباق حدیث حوض
بر مثل سلمان و ابی ذر و عمار از بدائع افادات اصابع فیض منابع جناب مخاطب ست که از کمال دقت
نظر و غور تعمیق و فکر دقیق پی بآن برده اهل حق را کی این فکر بار یک خیال تاریک بهم رسیده که ذهان
شان بآن انتقال نماید و در پایه جواب آن تقریری کنند و بدفع و ازاله آن مشغول شوند پس بیان هر دو
تقریر یعنی کلام جناب مصنف تحریر و تقلیب مخاطب بی نظیر فرقی و تفاوتی ست باهر که اول امر واقع
و سخن حق ست و ثانی محض تکلف بارد بلکه بهتان فاسد ست زیرا که از کلام مخاطب نهایت صراحت
واضح ست که چون نزد اهل حق این اشکال یعنی العیاذ بالله حینی بودن بعض صحابه کرام مثل ابی ذر و
سلمان و عمار وارد میشد لهذا ایشان در جواب آن گفتند که این حدیث در حق خلفای ثلثه وارد ست
و این محض بهتان ست هرگز از کلمات و عبارات اهل حق بوجه من الوجوه و لو کان بعیدا مفهوم نمیشود
که نزد ایشان این اشکال وارد میشد و ایشان متوجه دفع آن شده اند **قوله** باید در علیه رحمه الجواب
اقول ایها الفاضل الاذیق هداک الله الی سواء الطریق لیس هناک جوابه و لا رحی
و لا دوران و انما تدیر انت رحی لکن بل البهتان المدیر علی صاحبه دائرة السوء و
الهوان این کان هناک ایراد و سوال حتی تعزی الی اهل الحق اجارة الجواب و المقال
و اما ادعاءهم ان حدیث الحوض منطبق علی الثلثة و اعوانهم و وارد فی حقهم و حق
اتباعهم فانما هو تبیین مراد و انشاء ایراد لیس هناک سوال و جواب کما لا یخفی
علی اولی البصائر و الالباب اعاذک من زعمات انک فطمت عن الکمال و الفضل لم یبین علیک
بعد عند الجواب المرار حتی تتحمل الایراد و انشاء الاشکال بالجواب و تختلی فی مثل
هذا الامر الظاهر مفارقا للصواب و لعمری انک تصدی مضاهاة کلام المصنف
العلامة فی حل المباحث تکلفا فتلفق مثل هذه الدعاوی الباطلة لقصدها و انی
الصارم الصمصام من الخشب الکهام و انی نقوش الثیاب من اسد الغاب این
النحاس من الابریز و این الصدف من اللجین و این الحدید من الذهب و این الوهمی
من المقتبس این البالی من الحدیث این النابی من الحدید این الجواد من الکابی

این انتشار چو اساس او بعد ملاحظهٔ جمیع روایات رو داده باشد پس کلام مخاطب بهم پیوسته می آید
و کرامت علامه حلی هم ظاهر میگردد که آنچه آنجناب خواسته بود که چو اساس علمای اهل سنت انتشار یابد
بظهور رسید فلیضحکوا قلیلا و لیبکوا کثیرا قوله و فاضل روزبهان انار الله برهانه و نقل آن گستاخی
بیبزانه در تجهیل امام اعظم امامیه مساعی بلیغ بتقدیم رسانیده اقول چون مخاطب نبیل باغوا و تسویل
نفس اماره دلیل حرف تجهیل علامه جلیل اسبغ الله علیه لطفه الجمیل بر زبان گهرفشان آورده همانا بیمن
کرامت جناب علامه اجزل الله علیه الانعام در شآمت مکافات و مجازات جسارت پرخسارت
خویش بجهالت تمام گرفتار و باظهار کمال جهل و قصور باع و فقد تمییز خود دچار گردیده که باین سن و
سال تا حال حال امام و مقتدای خویش فضل بن روزبهان که کابلی وغیره اکل فضلا الاوهی باشند
و با نتحال خرافات او گونه دین و انصاف می خراشند ندانسته و از نام او و نام پدرش خبرے نگرفته خود
او را به روزبهان که نام پدر اوست تعبیر میکند و اساس فضل و جلالت خویش میکند سبحان الله با وصف این
همه کبر و غرور و نازش و تعلی و احتقار علمای کبار که بتشنیعات فظیعه در حق ایشان بنا بر توهمات رکیکه و
خیالات سخیفه زبان خرافت توامان را بجا بجای آلاید نام امام خویش هم نمیداند و پسر را بعین پدر میگرداند
و احتمال غلط ناسخ غیر متطرق زیرا که قطع نظر از آنکه حضرت مخاطب بایراد تشنیعات شنیعه و استهزاآت
شنیعه بر جناب مصنف طاب ثراه بسبب نقل عبارت کتاب الاعلام و فتح الباری وغیره
در مسلک اول باب این اعتذار را برای خود داد لیاقت خود تا ابد مسدود ساخته و همت والا
با بطال آن قلع اصل آن من کل الوجوه گماشته این اعتذار درین مقام مقبول نمی تواند شد که حضرت مخاطب
عمدة الاعیان در دیگر مصنفات خود هم جا بجا فضل بو الفضول را به روزبهان تعبیر میکند چنانچه
در ازالة الغین گفته قاضی امامیه تمامی همت بر آن گماشته که منقوبات شیخ علی را که حقیقة امام سفها
و جماعت است نماید و اقوال شیخ صدر الدین روزبهان اگرچه صحیح علیها باشد باطل سازد و داد سخن سازی
داده و در حاشیه گفته و عبارت قاضی امامیه کتاب احقاق الحق جائیکه باثبات امامت بلا فصل مرتضوی بتقلید
عبد الله بن سبا انطاق همت بر بسته نیست ولهذا تری ان علماء الشیعة یحتجون علی جمهور اهل السنة
بان ابا حنیفة قال کذا و الغزالی قال هکذا الی غیر ذلک من احاد علمائهم و کذا العکس کما وقع
من هذا الناصب فی خطبة کتابه حیث احتج علی الامامیة قاطبة بان الحاکم ابا عبد الله

که حقیقت مسالک در تجربات و تارک سیولای(؟) جسمانی بودند آنجا رسید که بعض از یاران صحبت در وقت
خلوت به سر بیشتر می‌رفتند که بر دستور قدیم دوره قرآنی باری می نمودند چنانچه در کتب پاستانی شغل الف
هزار دور قرآن او مبسوط است انتهی و این حکایت سرا سر نیافت که جناب مخاطب بسبب اشتغال و باغ
بود احتیاج آن بقا باالحق میکند و از تشنیعات اهل علم نمی ترسد و در نفحات جامی و غیر آن در احوال
روزبهان بقلی صاحب عرائس که زمان بسیار متقدم برین روزبهان بلکه علامه حلی طاب ثراه بوده
مذکور است جامی در نفحات گفته شیخ روزبهان بقلی قدس الله تعالی سره کنیت او ابو محمد بن ابی
نصر البقلی الفسوی ثم الشیرازی سلطان عرفا بوده و برهان علما و قدوه عشاق در بدایت حال
سفر عراق و حجاز و شام کرده است با شیخ ابو النجیب سهروردی در سماع صحیح بخاری در ثغر اسکندریه
شریک بوده است و خرقه از شیخ سراج الدین محمود بن خلیفه بن عبد السلام بن احمد بن سالبه
پوشیده است و اشتغل بالریاضة الشدیدة فی اطراف شیراز و جبالها و کان
صاحب وجد و استغراق و وجد دائم لا تسکن لوعته و لا یرقا دمعته و لا یطمئن فی وقت
من الاوقات و لا یسلو ساعة من الحنین و الزفرات باکیة کل لیلة بالبکاء و العویل
و مراد او ازین سخنان که در حال غلبه وجد ازوی صادر شده است که هر کسی فهم آن نمی رسد و از
سخنان وی است شعر آنچه ندیدست دو چشم زمان ... و آنچه نشنید دو گوش زمین ... در گل ما
رسته است آن همه خیزد بیا در گل ما آن ببین ... و را مصنفات بسیار است چون تفسیر عرائس
و شرح شطحیات عربی و فارسی و کتاب الانوار و کشف الاسرار و غیر آن که تعداد آن طولی دارد الی ان قال
و نقل است شیخ ابوبکر بن طاهر که از اصحاب شیخ بوده گفته است که در حجره پیش شیخ قرآن میخواندیم یک
عشر وی و یک عشر من چون وی نوبت شد و نیابت من ... شد آخر شب بر خود آمدم و ... سنگ زار
پس بر تربت شیخ نشستم و نیم قرآن خواندن کردیم دیگر بر من افتاد که از وی تنها مانده بودم چون ختم
کردم آواز شیخ شنیدم که از قبر وی می آمد و عشر دیگر میخواند تا آن زمان که اصحاب جمع شدند آواز منقطع شد
در حال ... گفتم بعد از آن دیگر نشنیدم صاحب فتوحات مکیه رضی الله
تعالی عنه می آرد که شیخ روزبهان در مکه مجاور بود و کان کثیر الزعقات فی حال وجده فی الله بحیث
انه کان یتشوش علی الطائفین بالبیت فکان یطوف علی سطوح الحرم و کان صادق

الحال ناگاه محبت زنی مغنیه مبتلا شد که هیچ نسبت وان وجد و تهالک که در وجد الله می زد و هیجان

باقی بود اما اول از برای خدای تعالی بود و این زمان از برای مغنیه است که مردم را چنان اعتقاد شد ایشان که

وجد و هیجانات وی این زمان نیز برای خدای است مجالس صوفیه حرام آمد و گفته خود بیرون کرد و عشق

انگیخت و قصه خود را با مردم بگفت و گفت نخواهم که در حال خود کاذب باشم پس خدمت مغنیه لازم گرفت

حال عشق و محبت وی را با مغنیه گفتند و گفتند که وی از اکابر اولیاء الله است مغنیه توبه کرد و خدمت

وی را پیش گرفت محبت آن مغنیه از دل وی زائل شد بمجالس صوفیه آمد و خرقه درپوشید توفی رحمه الله فی

منتصف محرم الحرام سنه ست و ستمائه انتهی این است حال مزید تحیر و اطلاع مخاطب عمدة الاعیان که نام و نشان

مقتدای عالیشان خویش نمی داند و فضل بن روزبهان روزبهان می پندارد و بالحق بلکه علمای خویش

که او را فضل بن روزبهان تعبیر میکنند بغلط و خطای پندارد و باز مقابله الحق سر کبر و غرور پیش دارد و از

عیوب نفس اماره عسالی بر نمی دارد و تحیرم که کاش مخاطب صفر و آخر کتاب ابطال الباطل ابن روزبهان

که آنرا جواب نهج الحق قرار داده و در حقیقت داد تفضیح خود و مذهب خود بقول صاحب نوز ... رحیق

شهر الی که الجاهل اذا تصدی للمسائل فضح نفسه و فضیح مذهبه داده ملاحظه میکرد و نام ابن روزبهان یا

میساخت که او در آخر کتاب خود گفته تحریر هذا میں مولفه العبد فضل الله بن روزبهان بن فضل الله بن محمد

الخنجی محتدا الشیرازی مولدا بخارا الاصفهانی مسکنا و دارا غفر الله ذنوبه و محی بفضله حوبه از ملاحظه

شرح شمائل ابن روزبهان هم نام او و نام پدر و جد او بخوبی واضح میشد حیث قال یقول الفقیر الی الله

تعالی مولف هذا الشرح ابو الخیر فضل الله بن ابی محمد روزبهان بن ابی محمد فضل الله بن محمد

بن اسمعیل بن علی الانصاری اصلا و تبارا الخنجی محتدا الشیرازی مولدا الاصبهانی دارا المدنی

موتا و اقبارا ان شاء الله تعالی اخبرنا بکتاب الشمائل من مولفات الامام الجامع لیا ...

العلم والتقی الشیخ ... علامه سخاوی ابن روزبهان را در ضوء اللامع باین عنوان ذکر نموده فضل

بن روزبهان بن فضل الله الامین ابو الخیر ابن القاضی باصبهان امین الدین الخنجی الاصل الشیرازی

الشافعی الصوفی و یعرف بخواجه ملا الازهر جاعه کعمید الدین الشیرازی و نسا که بجمال الاردستانی و تجرد معه الی

ان قال و قال لی انه جمع مناقب شیخه الاردستانی و ان مولده فیما بین ستین و ستین هرگاه حال ...

جناب مخاطب معرفت ابن روزبهان صاحب نهج الحق دریافتی که او را بروزبهان تعبیر میکنند و صدر الدین ...

قرار داده و گرانیکه یاران برای روزبهان صاحب نواقض که به دو صد سال بلکه زیاده متقدم
بر او بوده ساخته و بافته اند بر او فرود می آرد و لیکن بحال باید دانست که نازش فخار حجا طیبه لی عبارت بر شهدا
و طامات ابن روزبهان از عجائب روزگار است و اگر از خرافات صریحه ابن روزبهان که نهایت فضوح
علی دلالت بر کمال تعصب و عدم مهارتش مینماید و بیک ناظرین ماهرین زعفران زار مینماید بلکه غبار ملال از
خاطر افسردگان می زداید حرف زهم و بلاغت سخنها نیست آن پیدایم باید که کتابی طویل به صفحه ده گرد آرم لیکن بهشتی نمونه
از خروارے بعضے از افادتش درینجا می نگارم پس مخفی نماند که ابن روزبهان در فضائل موهومه ابن الخطاب
حدیثی موضوع نقل کرده که مشتمل است بر تفضیح بلاذیان او زیراکه در آن حدیث مذکور است که او دو مقرّان ازواج
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم کلام بعد ما انفسهن بر زبان آورده و نیز از آن ظاهر است که این ازواج
عمر را بنهایت غلظت و فظاظت موصوف نموده گفتند انت افظ و اغلظ با این همه تحریر این حدیث
اهل خویشان و غرض این فقره وضع کرده اند که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم به عمر فرمود ما لقیک
الشیطان سالکا فجا قط الا سلک فجا غیر فجک ابن روزبهان بسبب کمال غفول و ذهول از مدلول
صدر این خرافت مجهول چون این فقره مخدوشه را مصدوق و مفروش گردیده بهت تمسک بان
انداخته مورد امر سوا ساخته و بعد نقل آن گفته و هذا احادیث نقلها جمهور ارباب الصحاح و لا شک
فی صحته لاحد هذا حجة علی الروافض حیث یقولون ان بیعة ابی بکر کان باختیار عمر بن الخطاب
فانه لو صح ما ذکروا انه کان باختیاره فهو حق لا شک بدلیل هذا الحدیث لانه سالک
فجا لیسالک الشیطان فجا غیره و کل فج یکون مقابلا و مناقضا لفج الشیطان فهو فج الحق
لا شک و هذا من الالزامیات العجیبة التی لیس لهم جواب عن هذا
البتة از این کلام سخافت نظام واضح میگردد که ابن روزبهان با وصف آنکه متصدی
مناظره و مکالمه جناب علامه علی اعلی الله مقامه در دار الکرامه گردیده هنوز معنای الزام هم نفهمیده و ندانسته که الزام
چه چیز است میگویند و تحقیق را چه معنی ست سبحان الله بعقل این حدیث مکذوب مفتری می نازد که در نظر
آن حضرات اهلسنت سرمایه و پیچ و پوچ بیانی تاویلات علیلات آن می انگیزند و مهفوات غریبه بر زبان
می آرند تا آنکه بعض امثال ما ساینه هندیه برای تصحیح این خرافات می خوانند کما فی التحفة و حقیر در کتاب
شوارق النصوص بتفصیل تمام وضع این آن ثابت کرده ام و خرافات این بزرگان را قلع و قمع کرده

نمود و بعید تر علم که چگونه ابن روزبهان چنین کذب فضیح را بطلاقت و ذلاقت یاد می نماید آیا بید اهل حق
حجت مستگردید و از الزامات عجیبه و افحامات غریبه می انگارد و مباهات و افتخار زائد الوصف بران
وارد و بوقاحت تمام پیش آرید که اهل حق را جوابی از ان نیست و بر عجز حیران فی و کذا فی اکتفا نکرده بلفظ
اللئیمه که تشنیعه بر پیشینیان بر بین زعم باطل و توهم صریح الفساد است می افزاید جناب مخاطب بجان آنها
قسم داده میپرسم که لله پرده ما ارشاد فرمایند که آیا این خبر غریب ابن روزبهان دلیل صریح بر نافهمی نا
بلدیت او از طریق مناظره و الزام نیست یا نه که حدیث مروی بطریق خوانش نقل کرده دل خود شاد میکند بر این
مباهات و افتخار می ورزد و آنرا موجب الزام و افحام اهل حق می پندارد و نعوذ بالله من سوء الفهم المکابره
و حیرت بر حیرت آنکه هرگاه نزد ابن روزبهان حدیث منقول بطریق اهل سنت لیاقت حجیت اهل حق
ندارد با تخصیص باین حدیث خاص چه مباهات و افتخار بران که نفهمیدیم چیست بملاحظه آنکه بیست درین
صورت بزعم باطلش می باید که جمیع فضائل بیناتی بما در صحاح موضوعه سفر اقتسطین ثالث باشند بلکه
نصوص خلافت آنحضرات هم که در این از خدا نرسیده بر خلاف دلائل قاطعه اعتراف ابیه ستیشنیه کرده اند
و بعضی از ان در روایات النضره و غیر آن مسطور بر اهل حق حجت باشد و اختلاف تاویلی تعلیقات ناحمدیه
بنصر تمام تثبیت خلافت ایشان ثابت شود و افضلیت آنحضرات هم بر جناب امیرالمؤمنین علیه السلام
واضح گردد و دیگر خرافات فضیحه و مجعولات قبیحه که بکمال صراحت ابطال مذهب اهل حق میکنند و مقتدایان اهل
سنت آنرا بافته در صحاح و غیر صحاح درج کرده اند همه بر اهل حق حجت باشند و تخصیص این حدیث خاص با تخصیص
آنرا ثمره غراب دانستن هرگز با وصف خوض غور بفهم قاصر نمیرسد غالبا که جناب مخاطب که ید طولی در اصلاح
هفوات اسلاف خود دارد افاده آن فرمایند دیگر آنکه بنا می احتجاج را باین حدیث بر انیقول گذاشته که
بیعت ابی بکر باختیار حضرت ثانی بود و آن را از روافض نقل کرده و باین را د
لفظ الوجیع تشکیک صریح در ان نموده و ظاهر کرده که صحت این معنی نزد اهل سنت غیر ثابت است اگر
غلط نکنم این مقوله اعجب ابلهانه اول است زیرا که بودن بیعت ابی بکر باختیار حضرت عمر امریست
روشن تر از آفتاب لا یخفی علی من فتح الله عینه من هذا الباب تا آنکه در کتب اعتقادات که هرکس عبور نشود هم
ممکن است نیز همین ذکر میکنند فتأمل و شارح آن اشاعره بعقد عمر برای ابی بکر احتجاج میکنند بر انکه
خلافت بیک کس هم ثابت میشود علاوه بیعت عمر با ابی بکر و متابعت دیگر مردم بر این

غلطی علامه کبری در صحیح بخاری و دیگر صحاح و غیر صحاح مسطور و بر افواه عوام و خواص مشهور شده اند
که ابن روزبهان را چه اختیار در رد داده که مثل این امر واضح را به رد فضول منقوض ساخته و شکوک واهیه بصرا
تمام در صحت آن بهم رسانیده نمیدانم که در این امر که ایشان اجماع صحابه را در اوقت چه یاد و جا گرفته که آنرا بردو
منقوض میسازد و تشکیک تشکیکات می ورزد شاید از عمر به سیه چیز که بهمچی را دلیل در این اساس خلافت ابی بکر به بنیه شده باشد
چه برابر با معقول ظاهرست که انعقاد بیعت ابی بکر باختیار حضرت عمر از قبیل شهادات بر او ست
بر نسب خود است یا من تراحامی بگویم تو مرا حاجی بگو لهذا از اعتراف بصحت آن دل دزدیده در تشکیک
و توهین آن کوشیده باشد لیکن غافل از آنکه محققین او باین معنی تصریح میسازند و بر آن می نازند و بآن استدلال
بر قواعد خود میکنند کما فی المواقف و شرحه پس حقیقت تحسین استقباح این بهمچی بر منصف فرزانه ظاهر باد
و بنیاد آن بر اساس خلافت ابی بکر به افتاده با اینهمه هرگاه این حدیث موضوع که محمد شهید صدر آن بر اهلسنت
و بال گردیده و موجب تفضیح ابن الخطاب برآمده برای الحق حجت باشد صحت استدلال بر حقیت خلافت
ابی بکر موقوف بر ثبوت این قول نیست که بیعت ابی بکر باختیار عمر بود بلکه بوجوه بسیار که تعداد ش
متعذر است صحت خلافت حضرت ابی بکر ثابت خواهد شد کما لا یخفی بالجمله هر قدر که درین کلام غرابت نظام
خوض و غور بکار می رود حیرت و تعجب افزاید و تازه بتازه تری می آید و از این مقوله هم غریب تر باشد
و حقیقت فضل و کمال فضل بن روزبهان باید دید که جای دیگر بزعم خود در طعن و تشنیع بر علامه حلی
السبق می ربایند و ایراد الزام و ایراد لبس مشکل و معضل بر انجناب می پردازند و خود را قبلای حیرانی و تعجب
میسازد و میفرماید والعجب ان هذا الرجل لا ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة لان
الشیعة لیس لهم کتاب ولا روایة ولا علماء مجتهدون مستخرجون للاخبار فهو فی اثبات
ما یدعیه عیال علی کتب اهل السنة انتهی و این کلامیست که بملاحظه آن ادنی طلبه علوم بلکه
عوام هم بسماع آن استهزا می نمایند و تمسخر می زنند که اد ریکه بر جهال هم مختفی نیست این روزبهان
با وصف تصدی مناظره علامه علی الاطلاق پی بآن نبرده سبحان الله این خوش فهمی و کمال
تبحر را ملاحظه باید کرد که نقل احادیث را برای استدلال از کتب اهلسنت که عین فضیلت است
موجب ایراد و اعتراض بر علامه حلی میداند این عجب تعامی را چه علاج است موضوع کتاب علامه حلی
همین است که اقوال و احادیث علمای اهل سنت نقل می فرماید و بآن بر مطالب خود احتجاج

احتجاج و استدلال می نماید و فضل بن روزبهان همین امر را موجب تعجب و ایراد و اعتراض می پندارد
ان هذا الشیء عجاب لم یقرع مثله سمع احد من اولی الالباب و لعمر الحق ان یموج المواج
علی عقل هذا الرجل الفاضل و تضحک علی فهمه الثقلا کل بالجمله پیدا و لیست که احتجاج و
استدلال باحادیث و روایات خصم موجب مزید افحام و اسکات است این محل ایراد و تعجب گرفتن موجب
هزاران عجب و تحیر است از اهلسنت و کسانیکه اندک مناسبتی بفن مناظره داشته اند خود تصریح کرده اند
باینکه در مقام الزام احتجاج بروایات خصم باید نمود و شاه صاحب تحفه سفیر را بیعه درین مسالة الزام کرده شد
که در نقل مذهب شیعه و بیان اصول ایشان و الزاماتی که عاید با ایشان میشود غیر از کتب معتبره ایشان
منقول عنه نباشند و الزاماتیکه عاید با اهلسنت میشود می باید که موافق روایات اهل سنت باشد و الا
هر یک را از طرفین تهمت تعصب و عناد لاحق است و با یکدیگر اعتقاد و وثوق غیر واقع انتهی پس امری که
شاه صاحب واجب و لازم میدانند ابن روزبهان از غایت تحیر موجب تعجب و ایراد می داند حالا که جناب
مخاطب از این هر دو کلام کدام کلام را صحیح میفرمایند و راه ترجیح و انتصار آن چه باید و کدام کلام را مورد
طعن و تشنیع میگردانند بلسیفه تحقیق قائل آن قلوب سنیه می رنجانند علی التقدیرین انا فتحنا علیهم حسرة
پس مخفی نباید شنید که این کلام ابن روزبهان که از اظهر ایراد طعن و تشنیع بر اهل حق است لیکن بمصداق مصراع
مشهور ع عدو شود سبب خیر گر خدا خواهد این کلام مژده عظیم و بشارت فخیم است باهل حق و موجب
نهایت منت و احسانست که اهل حق زبان شکر بپای آن ندارد و بیانش آنکه هرگاه ابن روزبهان از استناد و احتجاج
علامه باحادیث اهلسنت طعن مینماید و تعجب از آن میکند و آنرا معلل میسازد و باینکه اهل حق کتاب ندارند
و نه روایت و نه علما و مجتهدین که استخراج اخبار کنند پس اجسر احست تمام ازین کلام واضح گردید که نزد
ابن روزبهان اگر اهل حق را کتب و علما و متفردین اخبار باشند ایشانرا احتجاج بروایات آن بایست کرد
و آن موجب طعن و ایراد و اعتراض و عجیب نمی بود بلکه فضیلت اهل حق ظاهر میشد و واضح میگردید که برای ایشان
هم روایات و کتب و علما هستند پس این اجازت صریح است در باره استناد بروایات و کتب خود و
فی ذلک ما لنا و علیهم بالا تخفی علی اولی النهی زیرا که آنچه اهل حق اثبات آن از روایات اهلسنت می نمایند
مثل امامت بلافصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام و مطاعن ثلثه و امثال آن بتفصیل تمام در کتب
ایشان بطرق متکثره و اسانید متعدده ثابت و محقق است تا آنکه معاصرین اهل خلاف را که گونه قدرتی

و روایات اهل الحق پیدا نموده این را بالعلم الیقین پیدا نشده و اگر نوعی از ارتیاب درین باب داشته باشند اجازت دهند که این اخبار و روایات بجای عرضه دهیم که تفاصیل آن کتب طوال وفا نمی نماید بالجمله بعد سماع این کلام فضل بن روزبهان می باید که حضرات اهل سنت که بر آثار و اخبار مقتبسان انوار ائمه اطهار و مغترفان بحار آن اخیار صلوات الله وسلامه علیهم ما اتصل اللیل بالنهار واقف اند و مثل ابن روزبهان بیگانه محض نیستند قفل خموشی بر لب زنند و من بعد هوس مقابله و مکالمه در سر نکنند و شیمه اقتصاف را پس پشت اندازند و بابطال خرافات و ترهات خود نپردازند و راه اتباع حق بپویند و اقتفای آثار اهل صدق جویند بلکه کتب اولین و آخرین خود بشویند که ابن روزبهان بیک کلمه که بفرض باطل باشد کار تمام کرده و بعد الحمد علی فلان فلانی نیز بر کثرت اطلاع و تبحر و صدق و دیانت و کمال حزم و احتیاط و تورع ابن روزبهان بغور تمام ملاحظه نمود نسبت که چه کلام صدق نظام بر زبان آورده یعنی بصراحت تمام ادعا نموده که اصلا اهل الحق را هیچ کتابی و هیچ روایتی نیست و نه در زمره ایشان علما اند که استخراج اخبار نمایند العیاذ بالله من هذا الکذب و البهتان و التعامی و الخذلان نمیدانم که اگر کسی ادعا نماید که هرگز در اهل اسلام هیچ کتابی و هیچ روایتی و هیچ عالمی نیست جواب این ابن روزبهان و اولیای کش چه میدهند و بعد ادعای صدق خود درین کلام تکذیب این مدعی بچه طور می فرمایند و بعد ازین این کلام موجب ظفر عظیم اهل الحق و باعث بطلان جمیع استدلالات صاحب صواقع و صاحب تحفه و فاضل مخاطب که بکتب اهل الحق و روایات ایشان استدلالات و احتجاجات کرده اند زیرا که هرگاه بشهادت ابن روزبهان که عالم عادل محقق مدقق ثقه و معتمد و حجت و مستند سنت اهل الحق را اصلا کتابی و روایتی و عالمی نباشد ادعای آنحضرات که مرویات ایشان در کتب اهل الحق و بروایات ایشان ثابت شده طرفی از صحت ندارد بلکه بنا بر افاده ابن روزبهان هم کذب محض و افترای صرف است که اصلا بهره از صحت ندارد و بهتان صریح و اختلاق فضیح است که انسر شی پیدا نیست و طرفه تر این است که آنحضرات که استدلال و احتجاج بکتب اهل الحق میکنند و بزعم خویش بعد دعاوی باطله خود و قصر احتجاج بروایات اهل الحق می نمایند و از کتب خود بر ایشان حجت نمی آورند و اثبات فضیلت عظیم برای خود می پندارند بنا بر افاده ابن روزبهان مساعی ایشان بصورت ذلت ظاهر میشود و واضح میگردد که ایشان را کتابی نیست که بآن حجتی آرند بلکه ایشان برای اثبات دعاوی خود محتاج اند بکتب اهل الحق و ایشان کتابی و عالمی ندارند که استخراج اخبار کنند بالجمله این کلام سخافت نظام ابن روزبهان با وصف آنکه من حیث لا یشعر مفید اهل الحق است و موجب سرنگونی اهل باطل لیکن مشتمل است بر جهالات و اکاذیب غریبه که هوش از سر می رباید و دلیل

ساطع و برهان قاطع است بر آنکه این بزرگ را اصلا اطلاعی بر معنای الزام و تحقیق حاصل نیست و هرگز
اصل و مدار مناظره را نفهمیده تا باطلاع بر جزئیات و تفریعات و تحقیقات و تدقیقات این فن چه رسد
و نعم ما قال العلامة الشوشتری فی جواب حیث افاد و اجاد و اما قوله و العجب ان هذا الرجل لا
ینقل حدیثا الا من جماعة اهل السنة لان الشیعة لیس لهم کتاب و لا روایة و لا
علماء مجتهدون الخ فمن اعجب العجاب الذی قصد به خدعة العوام لظهور ان الشیعة
انما یحتجون علی اهل السنة باحادیثهم لکونه ادخل فی الالزام و اقوی فی الافحام و الا فلهم من الحدیث
ما هو اضعاف الصحاح الستة لاهل السنة کجامع الکافی للشیخ الحافظ محمد بن یعقوب الکلینی الرازی
و کتابی التهذیب و الاستبصار للشیخ ابی جعفر الطوسی و کتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الاقدم ابن بابویه
رحمهم الله و غیرها من الکتب المشحونة بالاحادیث الصحیحة و المسندة و المؤلفة المرویة من ائمة
اهل البیت علیهم السلام و قد ذکر الشهرستانی فی کتاب الملل و النحل جماعة من اکابر مصنفی
الامامیة کما مر و بالجملة لما علم المصنف قدس سره ان الخصم و هم اهل السنة لا یتلقون احادیث
الشیعة بالقبول عنادا و لجاجا بادر الی الاحتجاج علیهم باحادیثهم و روایاتهم لانه اوکد
فی الالزام کما ذکرنا و کما قال والدی قدس الله روحه
رباعی خواهی که شود خصم تو عاجز ز سخن ... چون خصم ز سخن تو چون نکرد ملزم ... از گفته خود خصم تو ملزم کن
و کان هذا الناصب الجاهل لم یفهم معنی البحث الالزامی و التحقیقی و مقام استعمالها و هذا غایة
الجهل و البعد عن مرتبة ارباب التحصیل کما لا یخفی علی المحصل انتهی کلامه زید اکرامه
هرگاه این پایه جهل و فهم و وقت نظر این روزبهان نزد ارباب انصاف عیان گشت و نمایان گردید که مثل این
بزرگ لیاقت مناظره و مجادله به علامه حلی هرگز ندارد کسیکه هنوز معنای الزام و تحقیق تحقیق نکرده باشد
او را مناظره علامه علی الاطلاق که باعتراف فضل و جلالت او مخالفین زبان میگشایند قرار دادن
مرتبه عجائب است و حرف تجهیل چنین عالم علامه بر زبان آوردن طره دستار غرائب سبحان الله اکابر علمای
علمای اهل سنت و اکابر ایشان جناب علامه حلی را بنهایت تعظیم و تجلیل یاد نمایند و تصریح بفضل و علم و کمال او نمایند
و جناب مخاطب که بخاک پای این حضرات نمیرسد بافادات ایشان اعتنای نکرده عیاذا بالله جناب او را
جاهل قرار میدهد و نمی داند که بنابر این تجهیل علمای کبار او که علامه حلی را از اکابر علما و فضلای دانسته

لازم می آید کرمانی شارح بخاری که از محققین معتمدین اینجناب است در نقود و ردود شرح علامه حلی را بر مختصر
ابن الحاجب نهایت مدح کرده آنرا از جملهٔ الشروح شمرده که در حق آن گفته که لائق آنست که نوشته شود
بر احداق و آن سبعه سیاره هست در آفاق و نیز در حق آن گفته که آن صحف مکرمه است و خود علامه حلی را
از اکابر فضلاء بالاستحقاق و بررهٔ علماء کرام معظمین شمرده و بالخصوص آنجناب را باین الفاظ یاد کرده المولی
الشیخ جمال الدین الحلی طابت تربته قال الکرمانی فی شروع النقود والردود شرح شرح العضد
علی مختصر ابن الحاجب وقد وقع لی من الشروح عشرة اخری حریة بان تکتب علی الاحداق
بل احری اشهرها السبعة السیارة فی الآفاق المنسوبات الی اکابر الفضلاء بالاستحقاق
المولی الاعظم شیخ الدنیا قطب الدین الشیرازی قدس نفسه والمولی السید رکن الدین
الموصلی روح رمسه والمولی الشیخ جمال الدین الحلی طابت تربته والمولی
القدوة زین الدین الخنجی زید درجته والمولی العلامة شمس الدین الاصفهانی نور
مضجعه والمولی الافضل بدر الدین التستری عظم مثوبته والمولی الاعلم شمس الدین
الخلخالی طیب مرجعه المذکور اسماء هؤلاء العلماء الکرام البررة المعظمة علی ترتیب وجود
الشروح التی کانها صحف مکرمة وایضا قال الکرمانی فی النقود واکتفیت فی اسماء
الشراح السبعة بما اشتهروا بها استغناء لکمالاتهم العالیة واحتقارا لمن لم
یعظم غیره لا یعظم انتهی فلله الحمد والمنة که ازین جا ظاهر شد که علامه حلی طاب ثراه باعتراف کرمانی
شارح صحیح بخاری از اکابر فضلاء بالاستحقاق و اصحاب تصانیف مشهوره فی الآفاق که لائق بلکه الیق
بالکتابة علی الاحداق است می باشد و نیز آنجناب از علماء کرام و بررهٔ عظام است که رتبه آن جناب
بلند و درجه او ارجمند است و هر که احتقار چنین علماء کبار کند موصوف بذلت و صغار و خارج از
زمرهٔ معظمین والابرار است پس ثابت که حضرت مخاطب نبیل که تحقیر و اهانت جناب علامه حلی
طاب ثراه بمبالغه تمام میکند لائق تعظیم و تبجیل نیست بلکه سزای تحقیر و تذلیل است فان من لم یعظم
غیره لا یعظم و بنابر مزید تحقیق امر و کشف حقیقت حال ضرور افتاد که آنچه ابن روزبهان و بعض [illegible]
نواصب یعنی بجواب حدیث حوض سراییده و مخاطب آنرا از علق نفیس انگاشته باتجهیل علامه علی
الاطلاق پیوسته نوشته نقل بردارم و بعد آن همت را بتفضیح و تجهیل او برگمارم تا واضح شود که تجهیل

که این سفیه و جاهل کیست و حقیقت حال ادعای باطل مخاطب چیست پس مخفی نماند که اولا ابن روزبهان

در جواب قول علامه حلی که ابتدای آن لفظ المطلب الخامس است و آخرش لفظ لکن بدل بعدی از روایت

اول حمیدی است این عبارت گفته که حقیر نقل کرده ام اعنی قوله اقول قد شرع ههنا فی مطاعن الصحابة و

بعد این حسب عادت خویش بعض آیات و احادیث منقوله در کتب اهل السنة که حال عمده ترین آنها که صحاح اند

سابقا معلوم گشت که بر چه پایه از اعتبار است و کافی است تا آنکه جناب مخاطب صحیحین را که عمده صحاح اند نیز مشتمل

بر موضوعات میدانند نقل کرده و تکثیر سواد و اضاعت مداد بعمل آورده و بعد آن در مقام جواب این

هفوات متمسک گردیده بما روی من الجمع بین الصحیحین ان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقال

لک لا تدری ما احدثوا بعدک فاتفق العلماء ان هذا فی اهل الردة الذین ارتدوا بعد

وفاة رسول الله صلی الله علیه وسلم وهم کانوا اصحابه فی حیوته ثم ارتدوا و یدل

علیه الاحادیث والاخبار التی سنذکر بعد هذا ولا شک ان هذا لم یرد فی شان

جمیع اصحاب محمد صلی الله علیه وسلم بالاجماع لان فیهم من لم یتغیر ولم یبدل بعد

الخلافة فهو من اهل النجاة بلا نزاع فان ارید به من بدل بعض التبدیل ولم یبلغ

الارتداد فلیس فی الاصحاب الا من بدل بعض التبدیل فیرجع الوعید الی الاکثر فلزم

ان لا یشرب من حوض محمد صلی الله علیه وسلم الا نفر معدود فی کل عصر من الاعصار وهذا

ینافی ما ذکره رسول الله صلی الله علیه وسلم من کثرة امته یوم القیامة وانه یباهی

بهم الامم کما ورد فی صحاح الاحادیث وان ارید به التبدیل الی حد الکفر فهو عین المدعی

فلزم من هذه المقدمات ان هذا الحدیث وامثاله فی هذا الباب واردة فی شان اهل الردة

کما قاله العلماء انتهی حالا منصف لبیب بنظر اعتبار درین کلام تامل نماید که با جمیل [illegible]

که از ابن روزبهان بوقوع آمده یعنی دست و پا گم کرده چاره بجز اعتراف بمقصود و مراد علامه حلی [illegible]

رب العباد نیافته زیرا که خود اتفاق و اجماع علمای خود نقل میکند که حدیث حوض در حق آنکسان است

که اصحاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حیات آنحضرت بودند و بعد ارتحال آنحضرت مرتد

گردیدند و همین است مقصود علامه حلی که کسانیکه در حیات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از

اصحاب معدود بودند بعد آن جناب مستحق طعن و ملام گردیدند و مستوجب عذاب نار [illegible]

شدند پس کلیه مدوحیت صحابه برهم خورد و بعلم الیقین معلوم گردید که مجرد صحابیت موجب مدح وثنا و تقریظ و اطرا نمی‌شود چنانچه اهلسنت نامی آنند باین وهم باطل از کفریات و فضائح و قبائح ایشان چشم پوشند و در تاویل و اصلاح آن کوشند و دیده را نادیده و شنیده را نشنیده انگارند و واقعیات را از وهمیات هم نشمارند و هرگاه این کسان که در حیات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از صحابه بودند و برزعم اهلسنت محامد و مناقب عامه شامل ایشان هم بوده باشد جهنمی گردیدند اگر دیگران هم جهنمی باشند کدام استبعاد است و چرا مجرد ثبوت صحابیت مانع لعن وطعن با وصف ثبوت افعال شنیعه از ایشان باشد و بچشم تامل باید نگریست که ابن روزبهان را درین مقام چنان اختلال حواس و انتشار آن که باعتراف مخاطب علامه صلی قصد آن کرده بود رو داده و کرامت آنجناب ظاهر شده که ابن روزبهان برای اولیای خود مصیبت عظمی و داهیه کبری برانگیخته خاک تفضیح بر خود و ائمه خود بیخته برغم سنیه مرشته ایمان را از هم گسیخته یعنی تصریح کرده که هیچ کس از صحابه نیست مگر اینکه از وی بعض تغییر و تبدیل واقع شده و این کلام اگر محمول بر جمیع صحابه است پس صریح است در اینکه از خلفای ثلثه هم بعد وفات سرور کائنات علیه وآله آلاف التحیات تغییر و تبدیل و احداث احداث واقع شده و هذا الحمد علی اعتراف الخصم بذلک مگر اینکه جناب مخاطب ثلثه را از اصحاب خارج نماید و فضیلت صحابیت از ینها مسلوب فرماید فذاک ضغث علی اباله و اگر این کلام محمول بر جمیع صحابه نیست پس باز هم اعتراف بصدور تغییر و تبدیل از مقبولین اهلسنت و حضرات ثلثه البته لازم می‌آید زیرا که اولا ابن روزبهان تصریح کرده که بعض صحابه بالاتفاق یعنی باتفاق شیعه و سنی تغییر کرده اند و تبدیل نکرده و این اتفاق را دلیل عدم ورود حدیث در حق جمیع صحابه گردانیده و این صحابه متفق علیهم را از تبدیل و تغییر مبرا ساخته و بعد آن گفته که اگر اراده کرده شود از ین حدیث کسیکه مرتکب بعض تبدیل گردیده و بحد ارتداد یعنی کفر نرسیده پس نیست در اصحاب مگر کسیکه مرتکب بعض تبدیل شده لیکن مدار این بآن صحابه شود یعنی همه آنکسان که سوای مجمع علیهم اند پس بنابرین صدور تغییر و تبدیل از جمیع صحابه سوای اینها که اتفاق بر برائت کلیه شان واقع شده ثابت خواهد شد فان قوله فلیس فی الاصحاب الا من بدل الخ اکان الاستثناء صریح فی العموم کما لا یخفی علی ارباب العلوم و کلامیکه مفید تقیید این عموم باشد درین کلام مذکور نیست سوای آنچه در سابق ذکر کرده که بعض صحابه باجماع مصدر تبدیل و تغییر گردیده اند و ظاهر است که حضرات ثلثه

داخل این صحابه نیستند که اجماع بر ایشان کجا متحقق ست و ازین جا کالشمس فی رابعة النهار روشن گردید
که از حضرات ثلثه هم نزد ابن روزبهان تغییر و تبدیل واقع شده و نیز واضح شد که سوای معدودی چند که اجماع
بر عدم صدور تغییر و تبدیل از ایشان واقع شده جمیع اصحاب مصدر تغییر و تبدیل گردیدند حالا از جناب مخاطب
می پرسیم که آیا تجهیل علامه جلیل همین ست که ازین فاضل جمیل بوقوع آمده که زبان طعن بر تمامی صحابه الا
من استثناه کشوده همه ایشان را مصدر تبدیل و تغییر بعد وفات جناب بشیر و نذیر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داده
و اما آنچه این فاضل فرموده که آن ارید به التبدیل الی حد الکفر فهو عین المدعی پس التبه این قول را
اگر جناب مخاطب تجهیل قرار دهند بلا ریب صحیح و درست ست لیکن متعلق این تجهیل میدانی که کیست بنا بر
ضرورت صاف میگوییم که ملا زبان مخاطب ست زیرا که این قول مع ملاحظه ما تقدم بهیچ صریح و واضح ست
که ابن روزبهان ادعای اجماع و اتفاق علمای خود نموده باین معنی که مراد از ارتداد در حدیث حوض ارتداد
شرعی و کفر ست و این حدیث در حق کفار و مرتدین واقع ست حالانکه جناب مخاطب ازین معنی تحاشی تمام
دارد و باهتمام مالاکلام باثبات میرساند که هرگز این حدیث در حق کفار وارد نیست و لفظ ردت هرگز بکفر
محمول نیست کما صرح به فی المسلک الاول مرارا و اجهر به اجهارا پس ابن روزبهان که ادعای اجماع علما بر
حمل ردت بر کفر کرده بر ملا از راه کرامت باوصف تقدم زمان تجهیل جناب مخاطب نموده و سخافت
انکارش ظاهر فرموده و در نهج الحق بعد عبارت سابقه که جوابش از ابن روزبهان منقول شد این عبارت
مذکور ست که مخاطب نقل فرموده و روی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین من المتفق علیه فی الحدیث الستین الخ
و ابن روزبهان در جواب این حدیث می نویسد اقول قد وقع التصریح فی هذا الحدیث
علی ما ذکرناه ان المراد منهم ارباب الارتداد الذین ارتدوا بعد رسول الله و قاتلهم ابو بکر الصدیق انتهی
و این کلام هم چنانچه سابقا دانستی منافی مطلوب علامه حلی نیست بلکه علامه حلی فقط دعوی
روایت نمودن اهلسنت مطاعن را در حق اصحاب کرده بود و این فاضل بر آن هم زیادتی کرده
کفر را در حق اصحاب جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم ثابت کرد و الکفر افضح المطاعن
و اشنعها و اقبح المثالب و افظعها پس نمیدانم که مخاطب تقام درین کلام که ادعای تجهیل
علامه حلی احله الله دار السلام قصد فرموده که سر آن نازش و فخار تمام آغاز نهاده از بن کلام
تجهیل جناب مخاطب البته هست زیرا که جناب او لفظ ارتداد و نص در ردت شرعی نمیداند

روزبهان لفظ ارتداد را نص صریح در ارتداد شرعی دانسته بلفظ مرتدین که در حدیث وارد است استدلال
بران کرده که این حدیث در حق مرتدین واقع است این بود حقیقت مساعی جمیله ابن روزبهان که در تجهیل خود
و تجهیل جناب مخاطب نبیل بکار برده و منجر بانتشار حواس او و اولیای ناحق شناس او گردیده و اغلب که
جناب مخاطب را بعد ملاحظه یادگر خیال خام مباهات و فخار از سر بدر رود و فکر اصلاح و [illegible]
ان شغص خوش وقتی و فراغ بالی جنابش گردد و حقیر متحیرم که جناب مخاطب چگونه با وصف این همه فهم و ذکا
بر این کلام ابن روزبهان که سراسر مبطل افادات مسلک اول او و موجب ظفر خدام جناب مصنف علام اسکنه الله
دار السلام ست علم مفاخرت و مباهات افراشته بدست خود بر پای خود تیشه زده در حقیقت بابطال
کلمات سابقه خود پرداخته ظاهرا جناب مخاطب بی مطالعه کلمات ابن روزبهان ابن بلند اکیها
فرموده و رجما بالغیب ادعا کرده که ابن روزبهان مساعی جمیله در تجهیل علامه حلی طاب ثراه بتقدیم رسانیده
و ندانسته که آخر با این تجهیل باکبر راجع میشود **قوله** قاضی نور الله **اقول** قسمیکه جناب علامه
شوستری طرق خلاص را بر ابن روزبهان بسته و از چهار سو ابواب چاره را بر او بند نموده و الزامات
صحیحه و ایرادات قویه بعبارات فصیحه جان خراش وارد نموده قلوب متسننین نیک میدانند که قسم جروح و
جروح در قلوب ایشان انداخته و جز زاژخایی و عناد اصلا جوابی برای ایشان نگذاشته نسبت
پیچ و تاب خوردن بآنجناب در جواب هفوات ابن روزبهان از غرائب مزخرفات ست و آنچه حواله
ببعض از اجوبه مزعومه این کتاب مستطاب نموده و نام یکی تبیین الحق و نام دیگری در رمز مرتبط
ظاهر فرموده پس پیش آنکه چون این هر دو جواب ظاهر و مشهور نیست و حضرات اهل سنت آنرا رو بروی
اعلام اهل حق پیش نکرده اند بلکه در صنادیق تقیه که باعتراف حسن زعم علی ما فی صحیح البخاری و غیره الی یوم القیمة
جائز ست گذاشته اند ذکر آن سودی نمی دهد که هر کس در کوچه خود شیر غران ست اگر در مقابله اهل حق
آنرا پیش کنند و نقل آن هر دو عنایت سازند با ایشان و بنمایند که نزد کدام کس از علمای ایشان ست که
استعاره از وی ممکن باشد البته حقیقت امر را تماشا نمایند ورنه چنین تهویلات و تسویلات اصلا
کاری نمی کشاید هر کس را میرسد که برای هر کتاب جوابی قرار دهد و گوید که از علمای آن سخافت و هذیان
ظاهر ست اما حواله جناب مخاطب بجواب ایضاح که در انجا باصل این با جبر الشعاری رفته پس
حقیقتش اینست که در آنجا از اشعار بجوابیکه مخاطب آنرا تبیین الحق موسوم میکند اثری نیست اری ذکر

ذکر در غزر التنبیه در آنجا یافته میشود لیکن از آن ثابت نمیشود که مجیب ایضاح بر این جواب مطلع گردیده و آن کتاب
نزدش رسیده بلکه چون فاضل رشید از آن بعض عبارات نقل کرده و مدعی وجود آن گردیده لهذا برای الزام
فاضل رشید باینکه اهلسنت جواب کتاب احقاق الحق که مشتمل بر تشنیعات بوده ننوشته اند ذکر آن نموده چنانچه جائیکه
فاضل رشید درباره رساله فضائل صحابه گفته که نسبت مملو بودن آن از تشنیعات قابلیت آن ندارد
که اعتنا بجواب آن پرداز و در متمم الکلام که جواب ایضاح است بجواب آن گفته چون کتب امامیه از تشنیعات صحابه کبار
مملو و مشحون است و ایشان را ازین چاره نیست چنانکه حکما از ابطال جزو لایتجزی برای اثبات ترکب جسم از هیولی
و صورت چاره ندارند امامیه را از ابطال خلافت خلفا بجهت اثبات خلافت بلافصل امیر المؤمنین
علیه السلام گزیری نیست و در ابطال خلافت بیان مطاعن و مثالب لابد است همین خواه تشنیع تعبیر نمایند
خواه مثالب نامند یا بلفظی دیگر تعبیر نمایند و جو این هیچ علمای اهلسنت بر این امر نظر نکرده بجواب امامیه کتابها تصنیف
کرده اند چنانکه فضل بن روزبهان بجواب نهج الحق و کشف الصدق علامه حلی علیه الرحمة که خالی از تشنیعات
بر صحابه کبار و اشاعره نیست ابطال نهج الباطل نوشته و قاضی نور الله شوشتری در احقاق الحق بجواب
آن شدت طعن و ملام و مذمت و هجو اصحاب و علمای عالیجناب اهلسنت دریغ نداشته و هجو بعض بزرگان و قائل
ایشان در تعریض مصنف نموده است چنانکه بنابر هم در بعض مواقع عبارات ایشان را منقول میسازیم انتهی
و این کلام چنانچه بمحض احتجاج از آن واضح است مسرود است برای الزام فاضل رشید باینکه علمای اهلسنت جواب
کتبهائی که مشتمل بر تشنیعات است ننوشته اند و مجرد آن ذکر در غزر که فاضل رشید از آن عبارات نقل کرده
نموده و خود مدعی اطلاع بر آن و ملاحظه آن نشده و حاصل این جواب علی ما سمع من بعض الاحباب آنست که
شاه عبد العزیز بعض مباحث اوائل کتاب احقاق الحق نسخ شبهات کرده لیکن چون اوراق چند
بیش نبود از ترویج و تشهیر آن دست کشیده بهمین سبب جز بنظر مثل فاضل رشید و غیره نرسیده قوله
فاضل جاپشی الخ اقول آیة الله فی العالمین انچه در رد النقار که صاعقه شریر بارای ان غرض [illegible] فاضل [illegible]
را پاک [illegible] دیانتی که صاحب تحفه صدیقی درباره دوست داشتن اصحاب و کاینات جالبه آل القبلیات نموده
فرموده است اگر مطلوب نیست که جمیع اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را دوست باید داشت زیرا که همه اینها
متصف بکمال [illegible] و حسن رفاقت و نصرت آنحضرت قربة الی الله بوده اند پس [illegible] بر خلاف [illegible] بل الائمه
و آیات و احادیث کثیره دلالت بر ذم بعض اصحاب فی الجمله وارد و در بیان شق ثانی میفرماید اما اینکه گفته اند

که جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند پس دلالت میکند بر آنچه روایت میکند حمیدی فی الجمع بین الصحیحین
من المتفق علیه فی الحدیث الستین من مسند عبد الله بن عباس قال النبی صلی الله
علیه وسلم قال الا انه سیجاء الخ ازین عبارت سراپا متانت بر اصحاب بصیرت و درایت در کمال
وضوح و ظهور رسیده است که جناب آیة الله فی العالمین بحدیث حوض ابطال ادعای خیریت جمیع صحابه جناب
رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم بخیر و صلاح و حسن خاتمت و فلاح فرموده و ثابت نموده که بعضی از ایشان
سالک خلاف این طریق و شاربان بحر این تحقیق بودند که براه ارتداد و احداث بعد ارتحال رسول
متعال صلی الله علیه وآله وسلم گردیدند و مستحق عذاب و نکال و سحقا سحقا شنیدند مراد آنجناب
درین مقام تطبیق حدیث حوض بر خلفای ثلثه نیست زیرا که نه آنجناب تصریح باین معنی در عبارت خود
فرموده و نه ابطال کلیت خوبی جمیع صحابه موقوف بر آنست بلکه این کلیه محض باین معنی که بعض صحابه
مرتد گردیدند و مستحق جهنم شدند بر هم میخورد خواه این صحابه خلفای ثلثه باشند خواه غیر ایشان پس کمال
عجب است از فاضل مخاطب که با وصف آنهمه بلند پروازیها و بالا خوانیها در فهم عبارات فارسیه که
نهایت سلیس است باین شورش و حیرانی دست و بغل میشود و مرتکب اینچنین خطاهای فاحشه و اغلاط واضحه
میگردد اگر ادنی عامی هم این کلام ذو الفقار را بشنود هرگز او را اشتباهی و اشتباهی رو نخواهد داد که
منظور درینجا بیان مثالب و معایب مطلق اصحاب است نه غرض تطبیق حدیث حوض بر ثلثه که بزعم فاضل
مخاطب خلفای راشدین اند متعلق نیست چه درین عبارت که مخاطب هم نقل آن کرده بصراحت تمام
مذکور است که حدیث حوض دلالت میکند بر اینکه جمیع اصحاب متصف بخیر و صلاح نبودند حیث قال
اعلی الله مقامه فی دار الکرامة اما اینکه گفتیم که جمیع اصحاب متصف بخیر و خوبی نبودند پس دلالت میکند
بر آنچه روایت میکند حمیدی الخ پس این عبارت را حمل نمودن بر اینکه آنجناب حدیث حوض را
بر خلفای ثلثه حمل فرموده اند غرابتی است که در بیان نمی گنجد ارا الیا اگر اینجناب مخاطب دیگر صحابه را
از شرف صحابیت بر آرد و لفظ اصحاب را منحصر در اصحاب ثلثه نماید از سیاق صریح کلام اعراض
فرماید و ارشاد سازد که معنای این کلام آنست که جمیع ثلثه متصف بخیر و خوبی نبودند فذلک مما یشکل
علیه الشکل بالجامع گردد المیشود که جناب مخاطب بچه جرأت ادعا گردد بر اینکه درین مقام اهتمام تمام
در اثبات حمل نمودن آنجناب حدیث حوض بر خلفای ثلثه بکار برده و من الغرائب النفس ادعا کرده

که علامه حلی جناب شیرا در حدیث حوض را بر خلفای ثلثه حمل نموده و ایشانرا مصادیق آن قرار داده حالانکه
هرگز در عبارت آنجناب ازین معنی نشانی یافت نشد و همچنین بجناب آیة الله فی العالمین نسبت داده که
جناب او هم این حدیث را بر ثلثه فرود آورده و در عبارت جناب او هم ازین ادعا اثری پیدا نیست
و غریب‌تر آنست که بر محض ادعا اکتفا نکرده از راه مزید جسارت عبارت این هر دو جناب هم نقل کرده
که از ملاحظه آن ابطال دعوی او ظاهر است چه درین هر دو عبارت محض ادعای دلالت این حدیث
بر طعن و جرح صحابه بغیر تعیین و تخصیص اعیان شان مذکور است که در ثبوت این قدر ازین حدیث اهل سنت
هم کلامی نمی‌توانند نمود که منطوق صریح حدیث است پس کاش جناب مخاطب بمحض ادعا اکتفا میفرمود
که صحت دعوی او و عدم صحت آن از کتابش بر ناظر ظاهر نمی‌شد بلکه موقوف می‌ماند بر مراجعت اصل
هر دو کتاب اما چون اصل عبارت هر دو کتاب ذکر کرده خود دست از ابطال دعوی خویش پیش برده تا توهم
نشود که چون تحقیر انکار دلالت عبارت نهج الحق و ذو الفقار بر حمل حدیث حوض بر خلفای ثلثه میکنم
انجناب مخاطب [illegible] این ادعا بعلامه حلی و آیة الله فی العالمین می‌نمایم پس گویا منکر [illegible] انطباق
حدیث حوض بر خلفای ثلثه نزد آنحضرات هستم و بنای [illegible] جناب مصنف را [illegible]
زیرا که کلام درین است که آنحضرات درین عبارات تطبیق حدیث حوض بر خلفای ثلثه نکرده‌اند و ادعای
دلالت آن بر طعن و ملام ایشان بالخصوص نفرموده‌اند گو این تطبیق و حمل این حدیث بر ثلثه بدلائل
دیگر و شواهد خارجیه از دیگر تصانیف [illegible] ثابت باشد لیکن درین عبارات مطمح نظر آنحضرات
این تطبیق و تعیین نبود چنانچه جناب مخاطب مدعی آن شده و ادعای دلالت نص حدیث بر طعن
بعض صحابه بغیر تعیین و تخصیص منافی ادعای دلالت آن بنظر دلالت دیگر بر این و نظر بر امارات
خارجیه بر اراده ثلثه نیست زیرا که خاص منافی عام نمی‌باشد و چون ایشان مدعی دلالت
حدیث بر ارتداد جماعتی از صحابه بغیر تعیین و تخصیص بغایت ظاهر و واضح است مطلوب جناب علامه و جناب
آیة الله فی العالمین درین مقامات همین قدر بوده تا ابطال عدالت و جلالت [illegible]
جمیع صحابه که اهل سنت مدعی آنند ثابت شود و لهذا بران اکتفا فرمودند و ازین اکتفا لازم نمی‌آید
که نزد ایشان انطباق حدیث حوض بر خلفای ثلثه چنانچه جناب مصنف تعیین آن فرموده صحیح نیست

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

ومتاخرین دیگر نیز چنین قیل وقال نموده اند قطع نظر از ایرادان گروه میگوئیم که جوابیکه محتوی بر نصوص وقرائن
وضمیمه فرمایم برای تسلیه حضرات امامیه باشد چنین تقریر توان کرد که مصداق فحوای این احادیث همین
خلفای ثلثه واعوان وانصار شان اند که بعد ارتحال جناب رسول متعال بعیاذا بالله مرتد گشتند وسند
این معنی اولا مقوله جناب شافع محشر ست اعنی اقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا الایه چه امت
حضرت عیسی علیه السلام بعد توفی جناب شان باعتقاد الوهیت جناب کلمة الله مشرک بالله شدند وهمچنان خلفای
راشدین اهلسنت که رئیس شان ابوبکر صدیق بود بعد ارتحال ختمی پناه مرتد گردیدند ولهذا جناب شفیع
المذنبین مقوله جناب عیسی علیه السلام را اعاده فرموده اند قال صاحب البحار وخبر هذا من لم یسمع النص علی
امیر المومنین ولم یبغضه ولم یعاده فان من فعل شیئا من ذلک فقد انکر قول
النبی صلی الله علیه وآله وکفر ظاهرا ایضا ولم یبق له شیء من احکام الاسلام ثم یجب قتله
مترجم میفرماید که این حکم یعنی بقاء بر ظاهر اسلام مخصوص بکسی ست که از رسولخدا صلی الله علیه وسلم نص
بر خلافت امیر علیه السلام نشنیده وبغض وعداوت آنحضرت نداشته چه هر که مرتکب این امور شد منکر قول پیغمبر ست
صلی الله علیه وسلم بحسب ظاهر هم کافر ست وهیچیک از احکام اسلام برای او ثابت نیست وقتلش واجب
ست انتهی بحروفه وثانیا در خاتمه حدیث بلفظ مرتدین صریح موجود ست واین نص ست در نزد امامیه
مثل احادیث اخر اعنی ارتدت الصحابة کلهم اجمعون الا ثلثة یعنی اهل رده وارد گردیده وسبب شده
پیچیدان با وصف بی استعدادی محض برکت تشیع فیها در اثبات حقیه بدلائل باهره وتقیسیه بکثرته
بدیهی اولی واضح میگردانم که استدلال ومذهب ملا باقر مجلسی کرسابقا اثبات القلوب وانفا از بحار
منقول شده وهمچنین اتحاد ومذهب تصوره صاحب امامیه که خلفا را وجمیع احکام اخروی در ذیل کفار
گرفته اند بدیهی البطلان ست بلکه احادیث در شان بعضی از کبرای اهل تشیع که بعضی از انها بنابر خفائن
دیرینه وبعضی بکمت ضعف ایمان وکثرت حب جاه وطمع زخارف کینه بحسب احادیث جعفری تردد یا امتناع
بلا فصل امیر نمودی وشرکت آنجناب بطلان خلافت غاصبین ومتغلبین بهم رسانیده مصداق خاص
بیعت شکنی شده بودند در کلام صادق القیام ائمه اعلام بصیغه گوساله پرستی ودرانده وشتی مهیب گردیده اند و
برفاقت علوی بهم نرسیده اند کما فی البحار وغیره من کتب الرجال بعیدتر بهمابه افنشا اله الکبیر المتعال
زردست بیچاره ابوبکر وعمر وعثمان ومن تقومهم متاهم وچه حساب اند واین در اتسبا رفیعه

که حدیث الحوض بروایت سلیم بن قیس هلالی و مانند او بران دلالت دارد و آنها را کی حاصل بوده فانظر ایها
ما اتیک بعین الانصاف مبرئیا عن الجدل والاعتساف غیر ناظر الی قلة بضاعة القائل بل الی قوة وثاقة الدلائل
فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء ومن یمیل الیهم نظرا الی ذلک الحدیث وانطباقه علیهم فغیر بیّنة بلا مریة چه
جواهر الفاظ این احادیث وقیود وکلمه وران مسرود ست ازین اراده معرض وابی ست وروایات امامیه درباره
خلفای ثلثه مصور خیالیه علمای اثنا عشریه وحی آسمانی واحادیث رسول ربانی نتوان گفت نیز ازین مدعا
مستنکف ست **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل** بر ارباب افکار صائبه
واصحاب اذهان ثاقبه مخفی ومحتجب نماند که مخاطب قمقام بقصد مماثلت کلام بلاغت نظام جناب مصنف همام
اعلی الله دار السلام درین جا تقریر انطباق حدیث حوض بر خلفای ثلثه متضمن ادعای دلالتش بر کفر
وارتداد مصادیق آن از طرف اهل حق وارد کرده وندانسته که ذکر این تقریر از طرف ایشان هرگز وجهی ندارد که اصلا تقریرات
ایشان نمی ماند بلکه سراسر خلاف تنصیصات ایشانست آری این تقریر وقتی لیاقت ذکر میداشت که اهل حق
ادعای صراحت لفظ ارتداد وارتداد شرعی وکفر ظاهری میکردند وچون بخلاف این معنی باعتراف
مخاطب قمقام تصریحات کرده اند چگونه ایجاد این تقریر از طرف ایشان متضمن ادعای دلالت این حدیث بر کفر
وارتداد شرعی معنی از جا از خواهد داشت وجناب مصنف که در رساله خود این تقریر از جانب حضرات
اهل سنت محتوی بر سند وقرینه تطبیق حدیث حوض بران جماعه که ابوبکر با آنها قتال کرده وارد
نموده بود وحاصلش این ست که حضرات اهل سنت ادعا فرموده اند که حدیث الحوض نص ست در کفر این
زمره چنانچه جناب شاه صاحب در تحفه در جواب طعن سوم از مطاعن صحابه که متضمن حدیث حوض ست
فرموده اند جواب ازین طعن آنکه این حدیث صریح ناطق ست که مراد از اشخاص مذکور مرتدین اند که موت
آنها بر کفر شد وهیچ کس از اهل سنت این جماعه را صحابی نمی گوید ومعتقد خوبی وبزرگی آنها نیست واکثر بنی حنیفه
وبنی تمیم که بطریق وفادت بزیارت آنحضرت مشرف شده بودند باین بلا مبتلا گشتند ونائب وخاسر شدند
انتهی وکلام ابن روزبهان که منقول شد نیز صریح ست درین دعوی که لفظ مرتدین را دلیل صریح بر اراده ایشان
گردانیده وچون این دعوی ناطق بودن این حدیث بصراحت در کفر این زمره عاری از دلیل وبرهان بود
جناب مصنف قدس الله روحه از راه تبرع واحسان که از اخلاق جمیله ماهرین ایقان ست از زبان ایشان
دلیل فرموده برهان وسند وقرینه آن از طرف ایشان ذکر کرده بانتظام براهین متین گذاشته لیکن جناب

مخاطب از راه قصور باع وقلت تتبع وعدم عثور بر افادات شاه صاحب وابن روزبهان تکلیف علی غیرها
از قبول بار این احسان جناب مصنف وابن روزبهان سر تافته بلکه مقابله احسان بکفران نعمت آن آغاز ساخته طعن
وتشنیع بر آنجناب نموده وادعا کرده که هرگز اهل سنت مدعی کفر این مرتدین که تطبیق حدیث حوض بر ایشان
میکنند نیستند تا محتاج باشند باین تقریر که جناب مصنف ذکر فرموده ولله الحمد که متانت ورزانت وجه ایراد
این تقریر از جانب حضرات اهلسنت ونهایت احسان وامتنان جناب مصنف قدس الله نفسه وطیب رمسه
بر ذمه ایشان ثابت گردید پس جناب مخاطب که بهوس اقتفای آثار مصنف تحریر وخیال تمام تقلیب عبارات
آن علامه فاقد النظیر بی تمییز لما یصلح للتقلیب ولا یصلح له عند الالباب این تقریر را از جانب اهل حق ذکر نموده
البته مورد آن تشنیعاتی ست که مخاطب بر تقریر جناب مصنف وارد کرده زیرا که اهل حق هرگز ادعا ندارند
که حدیث مذکور صریح ست در کفر این اصحاب چنانچه رجوع بکتب اهل حق شاهد عدل کلام این مستهام ست
بلکه خود مخاطب در مسلک اول باهتمام تمام این معنی را اثبات کرده چنانچه بعد نقل عبارت شاه صاحب
عبارت حضرت سید بدیه گفته بالجمله این همه عبارات ومعانی نص صریح ست درینکه نزد علمای فریقین لفظ
ارتداد که در احادیث حوض وامثالش واقع شده در ردت دینی ورجوع از اصل دین واسلام فرد نیست
انتهی وهرگاه اهل حق ادعا کرده باشند که حدیث حوض دلالت بر کفر اصحاب دارد باز تقریر مخاطب متضمن
استدلال واحتجاج بر این معنی از طرف اهل حق وکالت فضول ونیابت نامقبول ست بمقتضای کالای بد بریش
خاوند بر دهش مردود وپس هیچ جواب بقدح آن مبدل شد والحمد لله علی ذلک باقی ماند اینکه اگر حدیث را
اهل حق بر خلفای ثلثه منطبق میسازند وایشان نزد ایشان کافر بودند پس میگوییم که مجرد تطبیق وحمل این احادیث
بر ایشان مستلزم ادعای صراحت این حدیث در کفر مصادیق آن نیست بلکه کفر ایشان از امور دیگر ثابت ست
وحمل این حدیث بر ایشان امر آخرست مثلا اگر در حدیثی مجملا وارد شود که بعض صحابه مرتکب زنا وشرب
خمر وقتل نفس مومنه بودند وآنرا بجهت دلالت دلیلی بر خلفای ثلثه فرود آریم از آن لازم نمی آید که این امور را
نص در کفر دانسته باشیم وهو فی غایة الظهور کما لا یخفی علی ارباب الشعور قوله قال صاحب البحار الخ اقول
اگر غرض جناب مخاطب از نقل عبارت بحار انیست که مولانای مجلسی اجلسه الله فی المجالس القدسی حدیث
حوض را نص صریح بر کفر وارتداد شرعی مصادیق آن دانسته چنانچه کلام نابهنجارش بر آن دلالت صریحه
دارد فذلک فریة بلا مریة چه هرگز علامه مجلسی جعل الله الجنة مثواه حدیث حوض را نص صریح در کفر

وارتداد شرعی اصحاب نمی داند وهرگز این معنی را ادعا نکرده حسن فهم و وقت نظر مخاطب باعث بر این ایهام
میکرد دیا دیده و دانسته مرتکب این اکاذیب و افترا آت میشود و چون احتمال اول موجب تحقیر شان جناب شیخ واره
یا فتن حرف اندر فضل وکمالش ست ناچار و تتقدیش دل باحتمال دوم خواهند داد و وارستاد خواهند نمود
که برای تلبیس وتخدیع عوام واظهار این معنی که او تفرد برایت جناب مصنف را تقلیب کرده وکاری غریب
نموده ارتکاب امثال این اکاذیب سهل شمرده قریب الی اسی عبارت بر آن فرموده وبنا بر توضیح تمام
عبارت علامه مجلسی طاب ثراه نقل کرده میشود پس بدانکه آنجناب اولا از کافی این حدیث نقل کرده
عن ابان عن الفضیل عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام قال ان الناس لما صنعوا ما صنعوا
اذ بایعوا ابابکر لم یمنع امیر المؤمنین من ان یدعو الی نفسه الا نظرا للناس وتخوفا
علیهم ان یرتدوا عن الاسلام فیعبدوا الاوثان ولا یشهدوا ان لا اله الا الله وان
محمدا رسول الله صلی الله علیه وسلم وکان الاحب الیه ان یقرهم علی ما صنعوا من ان
یرتدوا عن الاسلام وانما هلک الذین رکبوا ما رکبوا فاما من لم یصنع ذلک ودخل فیما دخل
فیه الناس علی غیر علم ولا عداوة لامیر المؤمنین فان ذلک لا یکفره ولا یخرجه من الاسلام
فلذلک کتم علی امره وبایع مکرها حیث لم یجد اعوانا انتهی وبعد آن گفته بیان قوله
علیه السلام من ان یرتدوا عن الاسلام ای عن ظاهره والتکلم بالشهادتین فانقیادهم
علی ظاهر الاسلام کان صلاحا للامة لیکون لهم ولاولادهم طریق الی قبول الحق
والی الدخول فی الایمان فی کرور الازمان وهذا لا ینافی ما مر وسیأتی ان الناس ارتدوا الا
ثلثة لان المراد فیها ارتدادهم عن الدین واقعا وهذا محمول علی بقائهم علی صورة
الاسلام وظاهره وان کانوا فی اکثر الاحکام الواقعیة فی حکم الکفار وخص ذلک
بمن لم یسمع النص علی امیر المؤمنین علیه السلام ولم یبغضه ولم یعاده فان من فعل
شیئا من ذلک فقد انکر قول النبی صلی الله علیه وسلم وکفر ظاهرا ایضا ولم یبق له شیء من
احکام الاسلام ووجب قتله انتهی درین عبارت اصلا ذکری از حدیث حوض نیست تا تطبیق
آن بر خلفای ثلثه واتباع شان چه رسد بچه جا ادعای دلالت آن بر کفر ایشان وچه جا ادعای نص بودن
آن بر کفر ایشان واگر غرض از نقل این عبارت محض اثبات این معنی ست که صاحب بحار ثلثه واتباع

ایشان را کافر و مرتد میدانند پس البته این معنی بسر و چشم مقبول ست و اصلا جای استنکاف و انکار نیست لیکن
این معنی موجب ادعای نص بودن حدیث حوض در کفر صحابه در حق آن نمی تواند شد تا جناب مخاطب این تقریر را
حدیث حوض بر کفر ثلثه و اتباع شان از طرف اهل حق ایجاد کند و بعد آن مشغول جوابش گردد چنانچه جناب
مصنف طاب ثراه بسبب ادعای حضرات اهل سنت دلالت بلکه صراحت حدیث حوض در کفر صحابه در حق
آن این تقریر را از جانب این حضرات ذکر کرده بعد از قلع و قمع آن من کل الاصل کرده داد تحقیق داده بالجمله حضرت
مخاطب از خوش فهمی و مهارت خود در مذهب خود چنان گمان نموده که چون مولانای مجلسی قدس الله روحه
حکم بکفر سابقین نص از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین و مبغضین جناب امیر المومنین علیه السلام
که ازینها حضرات ثلثه اند فرموده لهذا حدیث حوض را که تطبیق آن بر ایشان میکنند نیز بالضروره
دال بلکه نص بر کفر این اصحاب خواهند گفت و حالانکه این توهمی ست صریح که مضحکه ارباب تحقیق است هیچ هرگز
لزوم بین الامرین پیدا نیست و اصلا از قائل شدن باینکه ثلثه مراد اند از حدیث حوض ادعای دلالت
آن بر کفر اینها لازم نمی آید چه جای ادعای صراحت و نص بودن حدیث مذکور در کفر اینها **قوله** و ثانیا در خاتمه
حدیث لفظ مرتدین صریح موجود ست الخ **اقول** مخدوش ست بدو وجه **اول** آنکه آنفا دانستیکه هرگز
اهل حق حدیث حوض را نص بر کفر اصحاب نمیدانند چنانکه مخاطب هم بآن قائل ست پس هرگز ایجاد این تقریر
از طرف ایشان وجهی ندارد ولیکن جناب مخاطب از افادات خود هم ذهول و غفول نموده برخلاف آن از جهت
قلت تامل تمنای تقلیب عبارت سراسر متانت جناب مصنف آنچه خواسته درین جا بر زبان آورده
دوم آنکه حدیث ارتدت الصحابة کلهم الا ثلثة و امثال آن را هرگز اهل حق محمول بر ردت شرعی و کفر ظاهری
نمیسازند چنانچه در عبارت بحار که آنفا منقول شد صریح مذکور ست که مراد از ارتداد در امثال این احادیث
ارتداد از دین در واقع ست یعنی نه ارتداد از دین در ظاهر بالجمله مراد از ارتداد در امثال این احادیث
ارتداد بمعنی عام ست که منافی اسلام ظاهری نیست و در معنی عام ارتداد همه را داخل می توانند شد نه
مرتدین شرعی و هم کسانیکه بر اسلام ظاهری باقی ماندند و از ایمان بدر رفتند **قوله** واضح میگردانم که استدلال
و مذهب ملا باقر مجلسی که سابقا از حیات القلوب الخ **اقول** مردود ست بدو وجه **اول** آنکه هرگز علامه
مجلسی از حدیث حوض استدلال بر کفر و ارتداد شرعی اصحاب نفرموده و اصلا عبارت حیوة القلوب
که در ان حدیث حوض مذکور ست بران دلالت ندارد چه جا عبارت بحار که دران اثری و نشانی

از ذکر حدیث حوض نیست فضلاً عن التعرض لتصریحا زیرا که نهایت آنچه از عبارت حیوة القلوب مستفاد
میشود آنست که علامه مجلسی در حدیث حوض آن اصحاب را گفته که کافر و مرتد شدند و مخالفت جناب
امیر المومنین علیه السلام نمودند و دشمنان او را یاری کردند و از همه کفار بدتر اند و ازین لازم نمی آید
که حدیث حوض را نص در کفر و ارتداد شرعی اینها گفته باشد و لفظ ارتداد را در ارتداد شرعی نص دانسته باشد
چگونه مولانای مجلسی لفظ ارتداد را نص در کفر خواهد گفت حالانکه در بحار تصریح صریح فرموده باینکه
مراد از ارتداد در احادیث ارتداد مردم مگر سه کس ارتداد از دین نیست در واقع یعنی ارتداد یکه با
اسلام ظاهری جمع می تواند شد آری چون ارتداد مذکور در حدیث حوض عام ست که شامل ست هر دو
قسم ارتداد را یعنی ارتداد شرعی و ارتداد از اصل دین لهذا مولانای مجلسی در عبارت حیوة القلوب
انطباق آن بر احد القسمین بیان کرده و از انطباق ارتداد بر احد القسمین لازم نمی آید که دلالتش مقصور
بر این قسم خاص باشد و مراد از ارتداد فقط ارتداد شرعی باشد و هرگاه ارتداد اطلاق یابد مفهوم
ازان ارتداد شرعی شود و توضیح مقام آنست که ارتداد را دو معنی ست یکی عام دیگری خاص اما ارتداد عام
پس بمعنی لغوی ست یعنی برگشتن از چیزی و این معنی شامل ست جمیع انواع ارتداد را خواه ارتداد از
اسلام باشد خواه ارتداد از ایمان خواه ارتداد از اخلاق حسنه و عادات جمیله و امثال ذلک و اما
ارتداد خاص پس ارتداد شرعی ست یعنی برگشتن از اسلام و اختیار کفر که موجب جریان احکام
کفار در دار دنیا بر صاحب آن تواند شد و حمل حدیث حوض بجهت تقیید آن بقید علی اعقابهم
بر ارتداد شرعی جائز نیست کما بینه المصنف النحریر و ارتضاه المخاطب البصیر پس لا محاله محمول
بر معنای عام خواهد شد که آن شامل ست هم ارتداد شرعی را و هم دیگر انواع ارتداد را و چون در
خلفای ثلثه هم ارتداد شرعی یافته شده و هم ارتداد بمعنای برگشتن از امور یکه در عهد جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم اظهار آن میکردند حمل حدیث حوض بر ایشان بهر دو وجه ممکن ست هم باین وجه
که ایشان مرتد شرعی بودند و این ارتداد ایشان فردی از افراد ارتداد عام ست و هم باین وجه که ارتداد
بمعنی دیگر یعنی برگشتن از امور یکه اظهار آن در عهد آنسرور میکردند در ایشان محقق ست پس هرگاه با
ایشان دیگر مرتدین که بحد کفر نرسیدند شریک شوند لا محاله مراد از ارتداد برگردیدن از اصل دین نیست
که با اسلام ظاهری هم جمع می تواند شد و هرگاه بر ثلثه یا کسانیکه مثل ایشان بودند فقط اطلاق

۳۹۷

ارتداد شود و محتمل ست که هم بمعنی شرعی باشد و هم بمعنی دیگر مقابل آن و ازین مراد گرفتن کفار و مرتدین شرعی
از لفظ مرتدین در حدیث لازم نمی آید که آنرا نص و صریح در ارتداد شرعی گفته باشیم باین معنی که لفظ
ارتداد منحصر در ارتداد شرعی باشد و اصلا احتمال غیر آنرا برنتابد چه نص و صریح گفتن لفظ مرتدین در عرف
اصحاب حدیث بعوض امر آخر ست و محل تطبیق آن بر ایشان امر آخر و ثانی مستلزم اول نیست و آنچه بیان
کرده ایم با وصف ظهور خالی از دقت نیست زیرا که توهم میشود که ما هم منع از حمل ارتداد بر ارتداد شرعی نموده ایم
و هم تجویز آن کرده ایم و آن متناقض ست با آنکه در حیثیت منع و تجویز فرق ست منع بحیثیتی دیگر ست و تجویز
بحیثیتی دیگر منع ازین حیثیت کرده ایم که از لفظ ارتداد معنای خاص مراد گیریم یعنی ارتداد شرعی باین طور
که گوئیم که مراد و بنای رسالت آنجناب صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث از ارتداد ارتداد شرعی ست که بنا برین
لازم می آید که در حدیث کسانیکه بحد ارتداد شرعی نرسیده اند داخل نباشند و تجویز باین حیثیت ست
که ارتداد را بر معنای عام حمل کرده ایم که دران معنی خاص هم داخل ست پس در حدیث آن مرتدین هم
داخل باشند که بحد ارتداد شرعی نرسیده و بنا بر مزید توضیح این را بمثالی واضح کنیم مثلا دابه در اصل بمعنی
مایدب علی الارض ست و در عرف منقول شده بمعنای ما یرکب من الحیوانات پس هم بمعنای عام مستعمل میشود
که اول ست و هم بمعنای خاص که دوم ست در بعض مقامات از لفظ دابه معنای خاص مراد نتوان گرفت
بلکه واجب باشد که آنرا بر معنای عام حمل کنند که درین معنای عام این معنای خاص هم داخل باشد مثلا
گوئید الدابة مایدب علی الارض که درینجا اگر از دابه معنای خاص یعنی ما یرکب من الحیوانات مراد گیرند
درست نشود که این حد دلالت دارد بر آنکه مراد ازان معنای عام ست حالانکه در صورت اراده
معنای عام معنای خاص هم داخل آن عام ست و این حکم که برای معنای عام ثابت شده برای معنای خاص
هم ثابت ست پس همچنین با وصف آنکه حمل ارتداد درینجا بر معنای خاص جایز نیست و اراده معنای
عام واجب ست لیکن باز معنای خاص درین معنای عام داخل ست فتامل دوم آنکه قول او که مذهب
منصور معاصرین امامیه که خلفا را در جمیع احکام الخ محل کلام ست چه اگر غرضش ازان این ست که
مذهب منصور معاصرین ما این ست که خلفای ثلثه در احکام دنیویه کفار نبودند و مرتد شرعی نگردیدند
فلا بهتان علیه من دلیل و لیس له الی ذلک من سبیل و اگر مرادش این ست که خلفای ثلثه را در آخرت بحکم کفار
گرفتن نیز مختلف فیه درمیان علمای امامیه ست و آنچه ذکر کرده مذهب معاصرین ماست و متقدمین

درین باره اختلاف دارند وخلفا را در جمیع احکام اخروی در حکم کفار میگیرند پس این کذب محض وبهتان
بحت ست چه هرگز کسی از اهل الحق درین باره خلافی نکرده وعلی المدعی الاثبات وعلینا رده انکان مما یستحق
للالتفات وما ذکره فیما بعد فهو من سخف التوهمات واخس الخزعبلات کما سیظهر الیک بتوفیق
مفیض البرکات قوله بلکه اینحدیث الخ اقول درباب بعنایت آلهی بدلائل زاهره وبراهین باهره مثل
سفیده صبح روشن میکنیم که هرگز حدیث حوض در حق مقبولین اصحاب کرام جناب خیر الانام صلی الله
علیه وآله وسلم وارد نیست وهرگز این حدیث برآنها منطبق نمی تواند شد وتوهمات وشبهات مخاطب که
آنرا دلائل یقینیه حمل این حدیث براین حضرات قرار داده اصلا لیاقت اصغا ووجهی از وجوه توجه
وورود ندارد وفاضل مخاطب بهوس تقلیب عبارات جناب مصنف اضاعت اوقات وقرطاس بکار
برده وبعبث عبث جان نازنین وروان نازک خود را در تعب مشقت وکلفت ایراد عبارات وتزئین
کلمات افگنده اساس انصاف ومراعات حق کنده وظنون نافرجام وخیالات خام درباره اصحاب کرام
که از مقبولین اهل اسلام اند آغاز نهاده قوله بیچاره ابوبکر وعمر وعثمان درچه حساب اند اقول هرگاه
جناب مخاطب این حدیث حوض را بتصریح خود بر اصول اهل الحق بر آن کسان منطبق میسازد که تمرد بامامت
بلافصل جناب امیر المؤمنین علیه السلام وتقیه آنجناب ببطلان خلافت غاصبین ومتغلبین بهم رسانیده
مصداق خاص حدیث شدند وبعیب گوساله پرستی ودراز دستی معیوب گردیدند پس کسانیکه خود
ظالم وغاصب وموسوم بگوساله بودند وحق اهلبیت علیهم السلام را پایمال کردند بالاولی مدلول اینحدیث
باشند واینمراتب رفیعه برای اینها علی وجه الکمال ثابت باشد قوله این مراتب رفیعه که حدیث الحوض الخ
اقول در حصول اینمراتب رفیعه برای اصحاب ثلثه وبسیاری از اتباع شان هرگز مجال ریب وشک نیست
فاضل مخاطب اگر از راه عناد وتعصب انحطاط منزلت وتنقیص جلالت مرتبه ایشان کند مقام
ناچاری است لیکن اهل الحق در معرفت حق قصوری نمیکنند وبدل وجان مراتب رفیعه برای اینحضرات ثابت
می نمایند وحصول مراتب رفیعه منزلت وقرب برای ثلثه در دار دنیا بخدمت جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم منافی نفاق وعناد اینحضرات نیست زیرا که نزد حضرات اهل السنت هم بعض
منافقین را نهایت شرف وشهرت ومنازل رفیعه اضعاف مضاعفه بر شرف وشهرت صحابه
مؤمنین مخلصین که کتاب وسنت بمدحت وثنای ایشان شاهد است حاصل بوده چنانچه ابن حجم

در فتح الباری بآں تصریح کردہ حیث قال وقد مال بعض اهل الحدیث الی تصحیح اسلام عبد الله
بن ابی لکون النبی صلی الله علیه وسلم صلی علیه وذهل عن الوارد من الآیات والاحادیث
المصرحة فی حقه بما ینافی ذلك ولم یقف علی جواب شاف فی ذلك فاقدم علی الدعوی
المذکورة وهو محجوج باجماع من نص علی نقیض ما قال واطباقهم علی ترك ذکره فی
کتاب الصحابة مع شهرته وذکرهم من هو دونه فی الشرف والشهرة باضعاف مضاعفة
قوله فانظر ایها الاحول نظرا الی ما اثبت بعین الانصاف بریئا عن الجدل والاعتساف
لم انظر الی غزارة بضاعة القائل بل نقدیه وثاقة الدلائل فالفیتها کلها لم یحظ
من الوثاقة بقسط ولو کان طفیفا بل وجدت کل ما ذکرت سخیفا ضعیفا اضغاث
احلامیة وتمویهات اوهامیة واقوالا مضعفة وکلمات محرفة کلها من الوهن علی طرف
التمام ومن الفساد بحیث یظهر بطلانها علی العوام فضلا عن الخواص والاعلام لکن
یا سالك النقض والابرام رمت ان تسلب کلام المصنف العلام المقدس السریرة فکنت
کمن یرید تناول الثریا بید قصیرة وقصدت مضاهاته فصرت تخبط خبط العشواء
علی غیر بصیرة ناضلت العالم النحریر مع الباع القصیر ونزعت وانت صبی من الکماة
عن بعواقبها ونزلت الکماة عن مواقفها حاولت توجیه الطعن والتشنیعة الی الکرام البررة
الحائزین للمکارم الرفیعة فکنت کمن یرید ستر الشمس او اخفاء الامس ولا تبا الفرس
الله الله ما اقتضا المراقبة یوم النشور وما احتفلت بالاقتحام فی الکذب والزور
اما کان واعظ یومئذ وقادع یقدعك علی التردی فی المهاوی والتهافت فی اکبر المعاصی
والمناصبة للعترة الطاهرة والرافعة لذوی المکارم الفاخرة حیث جردت علی رواتهم سیف
لسانك الثانی واجریت فرس المراد علیهم من تحت کمیتك الجانی فهل انا ستعد للجواب وقد
امتك للحساب یوم لا ینفع المال ولا البنون ویخذلك الاخوان ویترکك من تبعته
وحیدا فریدا یتحاشی منك شدیدا ویقول ما کان لی علیك من سلطان انما انت
خضت فی هذا الخوض الهالك بجهالتك الندلان فیوم حصائد السنتك علیك
وبالا ونضارن بیانك علیك نکالا ونضاد تقوم علیك القیامة وترجع حسرۃ

نفسك بالحسرة والندامة وتعض بنان الندم وتحيط بك غواشي السدم فتقعد ملوما
محسورا وترى اعمالك ومساعيك هباء منثورا لا تحصل من هذه الهفوات والخرافات
على طائل ولا يصل يداك الى موهبة من الله ونائل فتقول ليتني كنت ترابا ولم
احر جوابا ولم اخض في هذه المهاوي المورطة ولم اتقحم في هذه القبائح المسخطة
وها انا اتممت عليك الحجة وبينت لك المحجة وقربت لك البعيد الشاسع واضات
لك النور اللامع ودللتك على الحق الناصع فعليك ان تترك طاعة الشيطان
والانهماك في المجازفة والعدوان وتقبل على الحق والايقان وتؤثر الصدق والايمان قوله
فاقول اما ادعاء ارتداد الخلفاء الخ اقول ان اراد ان دلالة حديث الحوض على
ارتداد الثلثة عن ظاهر الدين وانخراطهم في ضبائر الكفرة المعاندين ممنوعة وهذا
هو صريح كلامه فذلك مسلم بلا نكير وكيف لا وقد اثبت ذلك السند النحرير وغيره
من الاعلام المشاهير كما اقر به المخاطب النبيل ونقله في المسلك الاول ولكن ذلك
لا يضر بالمراد ولا يزاحم ما نرتاد فان المرام تطبيق حديث الحوض على الثلثة ومن على منهاجهم
وصاحبوهم واقتفى اثرهم ولفهم من اضرابهم واتباعهم وانصارهم واشياعهم من غير
ادعاء لدلالته على كفرهم ومنافاتهم صريحا للاسلام كما لا يخفى على من تصفح كتب الاعلام
فانا لم ندع في وقت من الاوقات ان حديث الحوض بذاته بالنفي او الاثبات وانما
نصار الى الدلالة على استحقاق هؤلاء للنار وكونهم مومنين عند من بعث رحمة للابرار
ونقمة على الكفار والفجار وتبعيده اياهم عن جنابه واسحاقهم بخطابه ورفع ايدي الشفقة
عن شفاعتهم والمجاهرة بتبعيدهم وتقريعهم وملامتهم وثبوت هاتيك الشنائع العظام
لهم لا ينافي القول بارتدادهم عن الاسلام بحجج اخرى وضحها الاعلام الكرام وجملة القول
ان الارتداد في حديث الحوض وامثاله مطلق غير مخصوص فهو شامل للكفرة الذين
نفضوا ايديهم التربة عن ظاهر الاسلام ايضا فلا منافاة بين عدم دلالة نفس الحديث
على كفر مصداقه وثبوت كفر بعضهم من خارج بدليل كما لا يخفى وان رام المخاطب
الالمعي والفاضل اللوذعي ان كفر الخلفاء الثلثة وارتدادهم ثابت بلا مرية

میدانند و مخلد فی النار اعتقاد میکنند چنانچه گذشت و شریف مرتضی علم الهدای طایفه نیز باعتراف
مجلسی در حق الیقین همین جاده می پیماید و تصریح بکفر و ارتداد شرعی خلفا و عیاذا بالله مینماید و انانکه
فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان میکنند آخر تناقض و تهافت مقولات شان همین وادی میکشد چنانچه
بر ناظرین این رساله مخفی نیست و چون منقول شرعی نه آنست که جماعت معنی مناسب معنی لغوی قرار دهند
بلکه القته ماخذش از کتاب و سنت هست پس منقول شرعی حقیقت شرعی ست و بغیر صارف بخلاف آن مراد
نتوان گرفت و درینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود و عدم صدقه علی المرتدین الذین حرقوا بیت نبت
سید المرسلین و حرفوا آیات القران المبین و بدلوا شعائر الدین و سلکوا مسالک ابلیس اللعین غیر خاف علی اهل
الحق و الیقین کما بیناه و هرگاه هر دو معنی اصحاب اهل روت صادق نمی آید لامحاله جماعت از صحابه مشهورین
المتصفین بالاعداث مراد خواهند بود که بر السنه امامیه مناقب و محامد آنها علی روس الناس جاری میشود
مثل حضرت صدیق امامیه اعنی ابوذر و برادر بزرگ ایشان یعنی حضرت سلمان محمدی و عمار و حذیفه و
ابن مسعود و خزیمه ذو الشهادتین و عامر بن واثله و سعد بن عباده و حضرت عباس عم اشرف الناس
صلی الله علیه وسلم و فرزندان ایشان نه آنکسان که باقر مجلسی و امثال و اندیشیده اند اقول مستعینا
بلطف الرب الجلیل این دلیل که جناب مخاطب نبیل آنرا سجیل دلائل خود گردانیده مضحکه
فنون صبیان هیچ نیست و منشش همان عدم فهم مطالب جناب مصنف همام احله الله دار السلام
و عدم خوض و غور در حقیقت مرام ست عجب که باوصف این همه استکبار و عجب و خیلا اصلا پیرامون
مطلب واضح نمیگردد و هر چه می خواهد باتباع وساوس و خیالات تقریرات طویله و عبارات عریضه
رکیکه می نگارد و توضیح مقام آنست که جناب مصنف در رساله خود این دلیل را بر عدم انطباق حدیث
حوض بر کسانیکه اهلسنت اوشانرا مرتد می دانند اقامت کرده نبای آن برای قصر دائره بحث قیل و قال
بر زعم اهلسنت ریخته بود یعنی چون این حضرات لفظ صاحب را در آیه اذ یقول لصاحبه لا تحزن
دلیل مدح و ستائش ابوبکر قرار می دهند لهذا جناب مصنف برای الزام شان لفظ صاحب را در دو شق
حصر کرده اول یار و مصاحب دینی و دنیوی دوم معنی مصطلح که موت علی الاسلام را در ان شرط میدانند
و پر ظاهر ست که اگر نزد سنیه معنی ثانی لشئ برای صاحب ثابت می بود هرگز آنرا دلیل مدح و منقبت ابوبکر
قرار نمیدادند لهذا جناب مصنف معنای صاحب را در دو معنی بنا بر مزعوم سنیه حصر کرده عدم

۴۰۴

وعدم صدق هر دو شق بر کسانیکه اهلسنت حدیث حوض را بر ایشان حمل میکنند بیان فرمود که انتفای
هر دو شق از ایشان بزعم اهلسنت بر واضح و ظاهر است پس دلیل جناب مصنف الزامی بود نه تحقیقی
و فاضل مخاطب از راه کمال فهم و فراست و مزید ذکا و درایت از حقیقت الامر بیخبر گردیده این
دلیل را دلیل تحقیقی گمان کرده بخوش فهمی خود چنان پنداشته که جناب مصنف معنای صاحب را
در این هر دو معنی که ذکر کرده بنا بر معتقد خود حصر کرده و باین خیال فاسد در مسلک اهل نازش و فخار
و ابتهاج و انبساط از حد گذرانیده و گمان نموده که بنا برین تقریر مدح ابی بکر از آیه اذ یقول لصاحبه
ثابت گردید و تقاریر اهل حق در رد و ابطال آن باطل بر آمد فاعوذ بالله من سوء الفهم و تساقط
الوهم و هرگاه این را دریافتی پس حالا در دلیل مخاطب المعی نظر میکنیم و می پرسیم که آنچه او ما فرموده اند
که لفظ اصحاب منحصر در دو معنی است مبنی بر اصول اهل حق است یا بر اصول نامقبول شما علی الاول دلیل
آن بیان فرمایند و حاشا که اهل حق گاهی اصحاب را درین دو معنی حصر کرده باشند بلکه نزد ایشان هرگز لفظ صاحب
علی الاطلاق دال بر مدح و خوبی نیست تا بشود در رد استدلال اهلسنت بآیه اذ یقول لصاحبه بیان
کرده اند که اصلا لفظ صاحب دلالت بر مدح ندارد بلکه این معنی از معصوم علیه السلام در روایات
اهل حق وارد گردیده اگر بر اصول خویش است پس فکر آن درنیافتم که مقام الزام است تا توانم گفت
که دلیل چه چیز است اگر نزد حضرات اهلسنت لفظ اصحاب در دو معنی منحصر باشد و این هر دو معنی
بر شیخین صادق نیاید اهل حق را چه لازم است که شیخین را بگمان باطل این بزرگان مصداق اصحاب
ندانند بالجمله هرگاه نزد اهل حق لفظ صاحب درین هر دو معنی که مخاطب فکر کرده منحصر نیست تا پس صحیح شد
حوض را انطباق بر خلفای مزبورین آلی و مستکلف نباشد بلکه بر آنها صادق و باحوال آنها مطابق
باشد و مراد از اصحاب درین حدیث مطلق مصاحبین باشد لا التجرد المصاحبة علی الشرف و الفضیلة
الدینیة پس بحمد الله بارنگ سوخت توجیه این دلیل علیل مخاطب که بتمهید و تطویل بیان کرده و در
قالب عوام خیال تقلیب عبارت مصنف علام انداخته با بهام کمال رزانت و متانت آن
پرداخته از هم پاشید و مفاخرت و مباهات او بابطال برهانات انجاسید والحمد لله محق الحق و مبطل الباطل
و اگر بالفرض کلام جناب مصنف طاب ثراه که در اصل رساله فرموده محمول بر تحقیق سازیم و فرض
کنیم که مبنی بر محض الزام نیست بلکه مقصود تحقیق هم هست خواهیم گفت که آنچه آنجناب فرموده

که لفظ اصحابی که در حدیث وارد است ایا بمعنی عام وارد از اینکه اصحاب ردت مراد باشند چه از دو حال
خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار و مصاحب دینی و دنیوی را میگویند مراد باشد یا عرف خاص
یعنی شرع انتهی شق اول از آن مشتمل است بر دو شق یکی یار دینی و دوم مصاحب دنیوی لیکن درین کلام
لف و نشر مرتب است و مراد ازان آنست که یار دینی و مصاحب دنیوی مجموعاً در عرف عام از لفظ اصحاب
مراد نمیباشد بلکه غرض آنست که لفظ صاحب در عرف عام هم بر یار دینی اطلاق می یابد و هم بمعنی مصاحب
دنیوی می آید چنانچه میگویند که عین بمعنی ذات و چشم در کلمه ست و غرض ازین بیان آنست که لفظ
عین بمعنی هر یک واحد ازین معانی مستعمل میشود نه اینکه این معانی مجموعاً ازین لفظ مراد باشد پس همچنین
جناب مصنف بیان کرده که لفظ صاحب در عرف عام هم بمعنی یار دینی ست و هم بمعنی مصاحب
دنیوی یعنی بر هر واحد ازین هر دو معنی در عرف عام لفظ صاحب اطلاق میشود نه آنکه صاحب مجموعه
این هر دو معنی اطلاق مییابد پس ظاهر است که اصحاب ردت باین هر دو معنی اصحاب نبودند کما نبه
المصنف طاب ثراه پس بنا برین اصلا شرفی و فضیلتی برای ابوبکر در اطلاق لفظ صاحب برو لازم نمی آید
زیرا که غایة ما فی الباب اینست که صحبت دنیویه او ثابت خواهد شد و لا کلام فیه پس بکمال وضوح
روشن گردید که اگر کلام جناب مصنف را بتحقیق هم حمل کنیم باز هم توهم باطل مخاطب که در سلک
اول بوده باطل و متزلزل میشود و این تقریر که درین جا برای عدم انطباق حدیث بر اصحاب
ثلثه وارد کرده نیز لا طائل و مضمحل میگردد زیرا که لفظ اصحابی که درین حدیث وارد است مراد ازان
مصاحبین دنیوی خواهیم گرفت و در اطلاق آن بر اصحاب ردت هیچ گونه مضایقه نیست زیرا که مصاحب
دنیوی آنکسی ست که صحبت و مجالست ظاهری او را حاصل باشد کافرا کان او مسلما مومنا کان او منافقا
معاندا کان او مخلصا هر کسیکه صحبت ظاهری داشته باشد او را مصاحب خواهند گفت پس مصاحبت دنیوی
اصحاب ردت اصلا منافات ندارد باینکه ایشان از اهل خلاف و شقاق و ارباب عداوت و نفاق
بودند و بصمیم قلب بشرف حضور بخدمت مقدس نبوی می یافتند و انواع مکر و حیله و اقسام جعل و
تلبیس برای قتل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم میساختند حتی که در غزوه تبوک بالخصوص
وقت معاودت راه کمال عداوت و عناد سپردند و بر زبان صدق ترجمان سید الانس و الجان صلی الله
علیه و آله وسلم بار بار رسوا شدند پس ادعای جناب مخاطب که ایشان از صحبت دینی محروم بودند البته

راست ست لا کلام فیه لاحد لیکن این ادعا که بنابرین از صحبت دنیوی نیز محروم باشند طرفه
مکابره ایست که هوش از سر ناظری رباید ظاهر استثنای صحبت دنیوی با این همه تبحر و تمهر نفهمیده اند
کتب لغت بگشایند و در انجا معنای مصاحب و لفظ دنیا به عنایت ربانی بعد از ان تصور فرمایند . آیا
مصاحبت دنیوی با سعود راین شرو تجمع می تواند شد یا نه و اگر این عقده از کتب لغت هم
انحلال نپذیرد باید که بعضی از طلبه علوم ادبیه و واقفین محاورات لسانیه رجوع آرند و اگر با این همه
کد و کاوش این عقده تحل نشود صبر فرمایند و انا لله و انا الیه راجعون مکرر خوانند قوله از تهمت بحار
تو هم مکابره را دفع می نمایم الخ اقول ازین قبیل بیان متوهم بود که نادانی تهمت مکابره بر خدام
والا مقام و رادعای اتصاف حضرات ثلثه رضی الله عنهم بنتائج عظام میکند لیکن الحال مکابره را خود بر خود بسته اند
و بعلم الیقین آن را بر ناظرین ثابت کردند زیرا که دعوی زهر دادن اهل رده که مراد از ان خلفاء است نموده
ذکر فرموده در دلیل زهر خورانیدن حضرت عائشه و حفصه جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را
ذکر می فرمایند و این دلیل را بر دعوی خود منطبق ساخته توهم مکابره دفع میسازند و این ستم بالای ستم
قوله و برین روایت موقوف نیست الخ اقول هرگاه روایتی که ذکر فرموده اند مفید مطلوب سامی
نافتاد و با دعوی خدام هم مرتبط نشد این روایت دیگر که اشعار بآن فرموده اند و قریب است اول هیچ گونه مفید
مطلوب سامی خواهد شد چه بر ظاهر است که در وفات جناب سرور کائنات صلی الله علیه و آله وسلم از سبب زهر
دادن عائشه و حفصه با انتفای صحبت دینیه و دنیویه خلفا اصلا قرینه نیست و هرگز امر اول بر ثانی بهیچ وجه
از انحای دلالت ندارد قوله و در باب رم کردن ناقه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و قصد کشتن
آنجناب وقت معاودت از سفر روایات عجیبه الخ اقول ازین امثال این مضامین اگرچه روایات صادقه بلا شبهه
نزد مخاطب اهل نحله اش عجیب و غریب خواهد نمود که کسانی که بزعم آنحضرات از اعاظم مخلصین محبین بودند
و باقصی مدارج ایمان و عرفان فائز بودند از ایشان چگونه قصد قتل جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
واقع شود لیکن اهل حق که ایمان و اخلاص غاصبین خلافت قبول نمیکنند که جناب مخاطب بمقابله
شان بلا اقامت دلیل صرف وضع این روایات بر زبان گهرفشان می رانند و هر کس مخالف مطلوب خود را
موضوع و منحول و مکذوب و مجعول می داند و از قبیل روایات عجیبه و حکایات غریبه گمان می برد لیکن خصم
بران بی دلیل و برهان گوش نمی نهند قوله در روایات تفسیر امام سوره سکری الخ اقول مخبر ادعای

بسائی تناقض وتهافت درین روایت وامثال آن اصلا لیاقت اصغا ندارد وهرکس دعای تناقض
وتهافت در هر کلام می تواند نمود لیکن از امثال این دعاوی کاری نمیکشاید بلکه در خجالت انفعال تحکّم
عند المطالبه والعجز عن الاثبات البته می افزاید بسم الله این روایت را نقل فرماید وبدلیل متین تو هماتِ
اخوان الشیاطین تناقض وتهافت را دران اثبات نماید واصلا از تطویل کلام نیندیشد وخوف ملال
وسامت ناظر را پیش نهاد قوله شبهها ناظرین از مطالعه آن بر آب الخ اقول البته چشمها معتقدین
حضرات ثلثه از مطالعه این روایات پر آب وقلوب جان نثاران شان از ادراک آن خون ناب خواهد بود
قوله وانا نکه فی الجمله رعایتی در حق این بزرگان میکنند آخر تناقض وتهافت مقولات شان بهمین قیاس
میکنند الخ اقول بیان این تناقض وتهافت وتفصیل دعوی خود ضرورست محض اجمال کوشش
دعوی تهافت وتناقض سودی نمی دهد قوله چون منقول شرعی الخ اقول بر مخاطب لازمست که
ثابت فرماید که نزد اهل حق معنای مصطلح صحابی که موت علی الاسلام شرط آنست ماخوذ است از کتاب
وسنت تا این دلیل تمام شود چه ظاهرست که این معنای لفظ صاحب فقی اولی بالمراد باشد که بدلیل
ثابت گردد که نزد اهل حق هرگاه لفظ صاحب در کلام شارع بلا قرینه صارفه مستعمل شود مراد ازان همین معنی
می باشد وتنها ورود لفظ صاحب در اطلاقات شارع همین سست وتا وقتیکه این معنی ثابت نمیشود حکم
باولویت اراده این معنی از لفظ صاحب بجای خویش نیست قوله وعدم صدقه علی المرتدین الخ
اقول الحمد لله الذی اجری الحق علی لسان المخاطب المتین فوصف ائمته الطاغین
بما هم موصوفون فی الواقع بالیقین فانشط المومنین من عقال وانقذهم من ملال
وبشرهم بالسرور واتحفهم بالحبور وقاه الله من الشرور وحفظه من آفات الدهور
ووفقه لما یحبه ویرضاه من القرب والحضور وعصمه فیما بعد من الاقتحام فی مناواة
اهل البیت الطاهرین المصطفین للملک الغفور علیهم صلوات الله وسلامه
ما وصف طور بطور وظهر بظهور ونرجو ان شاء الله ان یعتقد الفاضل
النبیل ذلک بالجنان بعد ان لاحظ ما حررته کما اجراه علی اللسان فیتحقق له
خالص الایمان وینقلب من شرک الشیطان ویتنکب عن التهافت فی النیران
وینقاد لمرضات الرحمان والله الهادی وهو المستعان قال الفاضل

نموده فرمود یا علی شنیده آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده که ان الذین کفروا من اهل الکتاب
والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة گفت بلی یا رسول الله صلی الله
علیه وسلم حضرت فرمود که ایشان یهودان و بنو امیه اتباع ایشان و دشمنان تو و دشمنان شیعیان تواند
مبعوث شوند در روز قیامت گرسنه و تشنه با روهای سیاه و شقاوت و تعب و عذاب شدید انتهی
علی لسان المجلسی اکنون احتمال التباس و اشتباه برای احدی از مومنین هم باقی نماند که بشنید چه جای
نص خاتم رسالت و نیز مبطلات و مکذبات این وهم روایتی آخر ست که علی بن ابراهیم در تفسیر خویش
آورده و در ذیل تفسیر آیت کریمه یوم تبیض وجوه و تسود وجوه نقل کرده و گفته فانه حدثنی
ابی عن صفوان بن یحیی عن ابی الجارود عن عمران بن هاشم عن مالک بن ضمرة
عن ابی ذر قال لما نزلت هذه الایة یوم تبیض وجوه وتسود وجوه قال رسول الله
صلی الله علیه واله وسلم یرد علی امتی یوم القیمة علی خمس رایات فرایة مع عجل هذه
الامة فاسالهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه ونبذناه
وراء ظهورنا واما الاصغر فعادیناه وابغضناه وظلمناه فاقول ردوا الی
النار ظماء مظمئین مسودة وجوهکم ثم یرد علی رایة فرعون هذه الامة فاقول
لهم ما فعلتم بالثقلین من بعدی فیقولون اما الاکبر فحرفناه ومزقناه وخالفناه
واما الاصغر فعادیناه الی اخرها بلفظه یعنی ابو ذر رضی الله عنه میگوید که چون آیه کریمه
یوم تبیض وجوه وتسود وجوه نازل شد جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم در تفسیر آن ارشاد فرمود
که وارد خواهد شد بر من امت من در روز قیامت همراه پنج رایت نشان اول بدست گوساله این امت خواهد بود
خواهم پرسید که بعد از من با ثقلین چه معامله کردید خواهند گفت که اکبر ثقلین را که قرآن مجید بود تحریف
کردیم و پس پشت انداختیم و کوچک را که اهل بیت بودند دشمن داشتیم و مورد انواع ظلم و جفا
ساختیم پس من خواهم گفت که بروید بسوی دوزخ در حالیکه تشنه و سیاه رو باشید باز رایت فرعون
این امت خواهد رسید و همین کلمات درمیان خواهد آمد الی اخر بیان ابی الجارود الملقب علی
لسان الصادقین بلقب بعض الشیاطین و این حدیث در امتناع شفاعت نیز جاریست چه صراحةً
ازان معلوم شد که جناب سرور عالم صلی الله علیه وسلم ایشان را از حوض کوثر منع خواهند فرمود

فرمود و بسوی دوزخ روانه خواهد نمود درین باب احادیث بسیار است از همین اولیست روایة الامام محمد باقر مجلسی در حق الیقین از امام صادق علیه السلام از حضرت امیر المومنین که در روز قیامت من با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواهم بود بر بیشگاه یا دو رمی کنیم از حوض که شر دشمنان خود را و نیز درین کتاب وارد کرده است که آیت کریمه چنین نازل شده بود که یا محمد یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید و ازین باب است حدیثی که در کامل الزیارة از امام صادق علیه السلام مرویست قال لما اسری بالنبی صلی الله علیه وسلم قیل له ان الله مختبرك فی ثلث ینظر کیف صبرك قال سلم لامرك ولا قوة لی علی الصبر الا بك فما هن قیل اولهن الجوع والاثرة علی نفسك وعلی اهلك لاهل الحاجة قال قبلت یا رب رضیت وسلمت ومنك التوفیق والصبر واما الثانیة فالتکذیب والخوف الشدید وبذلك مهجتك فی محاربة اهل الکفر بمالك ونفسك والصبر علی ما یصیبك منهم الاذی ومن اهل النفاق والالم فی الحرب والجراح قال یا رب قبلت ورضیت وسلمت ومنك التوفیق والصبر الثالثة مما یلقی اهل بیتك من بعدك من القتل اما اخوك فیلقی من امتك الشتم والتعنیف والتوبیخ والحرمان والجحد والظلم واخر ذلك القتل فقال یا رب سلمت وقبلت ومنك التوفیق واما ابنتك فتظلم وتحرم ویوخذ حقها غصبا الذی تجعله لها وتضرب وهی حامل ویدخل علی حریمها ومنزلها بغیر اذن ثم یمسها هوان وذل ثم لا تجد مانعا ویطرح ما فی بطنها من الضرب وتموت من ذلك الضرب قلت انا لله وانا الیه راجعون الی ان قال اما ابنتك فانی اوقفها عند عرشی فیقال لها ان الله قد حکمك فی خلقه ممن ظلمك وظلم ولدك وحکمی فیه بما احببت فانی اجیز حکومتك فیهم فیشهد العرصة فاذا وقفت من ظلمها امرت الی النار فیقول الظالم واحسرتا علی ما فرطت فی جنب الله ویتمنی الکرة ویعض الظالم علی یدیه یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ازین روایت مانند آفتاب نصف النهار هویدا و آشکار شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را چون در شب معراج از رب آلهی زائد الوصف دست داد بهر آن وقت از غضب خالق شد و محروم می جناب لا یبید وظلم و جبر

در حق آن مستحق امامت و کشته شدن در راه خدا و محرومی فاطمه زهرا و غرق شدن فدک و ما یتعلق

بهدا و ضربات تازیانه و سقط شدن محسن و موت آنجناب بجهت این سانحه بعد ازان زمانه بتفصیل تمام

خبر داده و بخواهی خاتمه این حدیث طویل الذیل آنست که جناب اقدس در حدیث بعد از آن [illegible] السلام فرموده

که در روز قیامت خاتون جنت را نزد رب عرش عظیم بکمال عزت و تعظیم جا دهم و در حق ظالمین و

غاصبین حقوق او را حکم سازم و اختیار کلی بدست او سپارم پس او بمجرد حصول اختیار حکم فرماید که ایشان را

زود تر بدوزخ اندازید و باصحاب سعیر ملحق سازید آنوقت ظالمین و غاصبین کلمات حسرت و

افسوس بر زبان آرند و دست بر پا کم کنند و دست بدامن الحاح زنند و ابوبکر صدیق بر طبق

روایت اجله مفسرین شیعه گوید چه خوش بودی که من عمر را خلیل خود نکرده بودمی و صحبت و ولا

پیغمبر صلی الله علیه وسلم را اختیار کردمی حالیا بجز دست او لباس شریف مرتضی و ملا مجلسی و حضرت

مولف و اصحابش را التماس است که شفاعت خلفای ثلثه و انصار و اعوان شان بلفظ یا رب

اصحابی اصحابی قبل از حکم جناب سیده خواهد بود یا بعد ازان بر تقدیر بعدیت صریح مناقضت

و مخالفت جناب افضل الانبیا با فاطمه زهرا است بلکه حکم خدای تعالی زیرا که او متغلبین و ظالمین را بسوی

جحیم میکشد و جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ازان عذاب نجات می بخشند و بر تقدیر اول چون معلوم بود

که حق تعالی در باره خاتون فاطمه زهرا او در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله غاصبین خلافت را

بطور او گذاشته و او لا محاله بر طبق اخبار الهی که قطعا و یقینا حسن خاتمه [illegible] در حق دوازده امام

مدخلی نیست حکم بدخول ایشان در دوزخ خواهد فرمود پس مناقضت و مخالفت زیاده تر

لازم آید مگر قائل شوند که جناب شفیع مذنبین که در دنیا در هیچ جا [illegible] ناظر بوده و از ابتدا تا انتها همراه

مشیر بوده لیکن چه فایده است که جناب ماده هیولائی کلیه از ایشان بر خیزد و اشهد و اشرقت الارض

بنور ربها ظاهر کی را از مومنین و ائمه طاهرین خصوصا انبیاء و مرسلین سیما سید النبیین بکمال نورانیت

و صفا بر انگیزد و عالم [illegible] را بکمال عروج رسانند و اشیاء مختفیه از قبیل ملائکه و ارواح مانند محسوسات

و مرئی گردانند پس همه علوم و اخبار از ذهن شریف رحمة للعالمین افتاده باشد و [illegible] و هم

و احتمال [illegible] ازان الذی تو انکه در باره خدا یا کدام حکایت هول قیامت را از غایت اضطراب

و اختلال حواس در میان آرند و تقصی [illegible] خویش را از آفات و مصائب این [illegible]

استقصاء الافحام [illegible]

ابحاث بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش منحصر درینصورت پندارند لیکن کمترین خلایق بشکرانه نعمت عظمی
قرآن مجید آیات صحیفه آسمانی لطیفه جاویدانی را رهبری حضرات امامیه گو معتقد آن از دل نباشند تلاوت
خواهم نمود که ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون
حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع الاکبر وتتلقهم الملائکة
هذا یومکم الذی کنتم توعدون خصوص حضرت مهبط وحی رب العالمین بهادر وقتیکه برخیزد
کوثر باشند دست خود را از تشنگی سیراب فرمایند از هول قیامت و خوف زلزله ساعت ورین
اوان چه نام توان برد نعوذ بالله من الاوهام الفاسدة والهفوات الکاسدة وانشاء الله تعالی
روایات دیگر در ذیل دلیل چهارم بیست رقم خواهد پذیرفت اقول مستعینا بالطف
الرب الجلیل این دلیل علیل که مخاطب نبیل باین تطویل ذکر نموده مملو از عجایب هفوات
و مشحون از مخالفت تصریحات ست و محصل آن باین همه اسهاب در اثنا بیان این است که شفاعت
در حق ظالمین و غاصبین و کفره معاندین ظالمین و فسقه جائرین مرتدین ناجائز ست پس خلفای
ثلاثه از حدیث حوض مراد نمی توانند شد و سخافت و وهن این تشکیک تا بجائیست که لیاقت توجه
نداشته باشد لیکن بپاس خاطر مبارک مخاطب مبادا از ترک کلام بر این خاطر شریف رنجه شود بحکم
ضرورت کلام بران کرده می آید پس باید دانست که شفاعتیکه مسدود بران در حق ظالمین و غاصبین
مستحیل ست و وقوع آن در باره ایشان ممتنع از جواز ندارد بیان شفاعت مرجو الاجابة
که غرض از آن در واقع تخلیص مشفوع له باشد از عذاب و نکال و انقاذ او از عقاب و وبال و همچنین
چنین شفاعت در حق این مرتدین از حدیث حوض ثابت نیست بلکه شفاعتیکه جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم در باره این اصحاب خواهند فرمود غرض از آن تفضیح و اظهار شناعت حال
این قوم مورد لوم خواهد بود که حق تعالی در جواب آنجناب اظهار ردت و احداث ایشان فرماید و قبایح
اعمال و شنایع افعال ایشان بر اهل محشر و حاضران عرض اکبر ظاهر نماید تا همه را از خبث سریرت
و عمای بصیرت ایشان واقف و مطلع گردند و عذرے برای اینها در نظر معتقدین ایشان
باقی نماند پس این تفضیح و تقبیح است در رنگ شفاعت و تعبیر تقریع و تطبیع ست در لباس
شفقت و ... روایت رسول یزدانی و متصفحین آیات قرآنی مخفی نیست

۴۱۴

کہ پیداست کہ انبیا و اوصیا علیہم السلام با وصف آنکہ بر امور واقعیہ و حقائق کما ہی اطلاع دارند بجہت بعض مصالح و حکم و منافع و مقاصد چنان امور ظاہر کنند کہ ظاہر بینان را اشتباہی روی دہد کہ شاید ایشان بر امر واقعی اطلاع ندارند چنانچہ حضرت موسے علیہ السلام سوال رویت حق تعالی با وصف علم بامتناع و استحالہ آن از و تعالی شانہ کردہ و وجہش ہمین بود کہ حضرت موسے علیہ السلام خواستند کہ حقتعالے در جواب استحالہ آن بیان فرماید و ہمہ با عدم جواز آن از ارشاد پروردگار با شند چنانچہ سید مرتضے رضی اللہ عنہ و ارضاہ و جعل اعلی علیین مثواہ در تنزیہ الانبیاء در جواب آیہ ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمہ ربہ قال رب ارنی انظر الیک گفتہ قلنا اول ما اجیب بہ عن ہذہ الآیۃ ان یکون موسی علیہ السلام لم یسال الرویۃ لنفسہ وانما سألہا لقومہ فقد روی ان قومہ طلبوا ذلک منہ فاجابہم بان الرویۃ لا تجوز علیہ تعالی فلجوا بہ والحوا علیہ فی ان یسال اللہ تعالی ان یریہم نفسہ و غلب فی ظنہ ان الجواب اذا ورد من جہتہ جلت عظمتہ کان احسم للشبہۃ وانفی لہا واختار السبعین الذین حضروا المیقات لیکون المسألۃ بمحضر منہم فیعرفوا ما یرد من الجواب فسأل علیہ السلام علی ما نطق بہ القرآن واجیب بما یدل علی ان الرویۃ لا تجوز علیہ عزوجل انتہی پس چنانکہ حضرت موسی علیہ السلام با وصف علم باستحالہ رویت و عدم جواز آن بر حق تعالی سوال آن از حق تعالی بمصلحت اظہار و استحالہ رویت و شناعت تجویز آن بر قوم خود فرمودہ ہمچنین جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم شفاعت این اصحاب و سوال تخلیص شان از عذاب بمصلحت اظہار استحالہ نجات شان و ظہور شنائع حالات و فضائح اعمال فرمودہ و ہمچنین از جانب حق تعالی بعض امور بخطاب انبیا صادر می شود کہ بظاہر موہم امر غیر واقع باشد بجہت بعض مصالح و حکم چنانچہ ہرگاہ حضرت ابرہیم علیہ السلام سوال احیاے موتی از جناب ایزدی نمود خطاب رسید کہ اولم تؤمن و این خطاب متضمن استفسار و استفہام از عدم ایمان آنجناب ست کہ بظاہر مشعر ست بآنکہ العیاذ باللہ حقتعالی ایمان آنحضرت را ثابت نمیدانست یا انکار آن فرمودہ حالانکہ آنحضرت افضل اہل ایمان و حق سبحانہ تعالی عالم بکمال آنجناب بود لیکن غرض ازین استفسار ہمین بود کہ حضرت ابراہیم علیہ السلام در جواب آن بلی گوید و غرض خود از سوال احیای موتی

سبب آن شمرده که برای مزید اطمینان و مشاهدهٔ قدرت کامله ایزد منان این سوال فرموده پس سامعین
غرض آنجناب را بدانند چنانچه مفسرین برین نکته تنبیه فرموده اند چنانچه در تفسیر خود گفته
قال له ذلك وقد علم انه اعرق الناس فی الایمان لیجیب بما اجاب به لما فیه من
الفائدة للسامعین انتهی پس گوظاهرین و قشرین که اصلا بر نکات و دقائق و مصالح الهی اطلاع ندارند
توهم کنند که العیاذ بالله جناب احدیت از ایمان حضرت ابراهیم اطلاعی نداشت که چنین
استفسار کرد لیکن واقفان رموز و نکات این سوالات ظاهری بینند و یکسکه چنین توهم
واهی کنند استهزا میکنند و تمسخر می نمایند همچنین تا واقفان جهت و اسرار مصلحت این
شفاعت جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم در حق این اصحاب تمسخر میکنند بلکه شاکی
مخالفین نبیل ایرادات و اعتراضات سخیفه بلکه بمخالفت و مجادلت حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم با جناب احدیت اثبات میسازند لیکن ارباب بصیرت آنرا مضحکه صبیان می دانند
و قابل التفات نمی گیرند و برای تقریب و تسهیل این مرام برافهام تمثیلی هم ذکر کنم بیانش
آنکه اگر بادشاهی عظیم الشان جلیل المرتبه باشد و او را وزیری باشد بفضائل حمیده و مناقب
جمیله و کمال رافت و عطوفت بر رعایا و برایا موصوف و باصلاح و پرداخت احوال آنها و تخلیص
و انقاذ شان از هر عیب و فساد مشغوف و این وزیر مقرب از آن بادشاه برای اصلاح
احوال جمعی از رعایا ملکی بفرستد و او در آنجا رسیده مدتی رحل اقامت انداخته و ایشان را انواع
تحمل مصائب و نوائب و کشیدن ایذا و مقاساتِ آلام هدایت کند و براه حق آرد و بعضی از ایشان
طمع اموال و غیره بجانب او گرویده و بظاهر تسلیم و امتثال او کرده گرویده اند و مصاحبت او
اختیار ساخته اند و بعد مدتی این وزیر مقرب بحکم بادشاه بعضی از ذریت خود را خلیفه و جانشین
کرده بخدمت بادشاه روانه شود و وصایا و تاکیدات بلیغه در محافظت حقوق او [illegible]
و بالخصوص در امتثال اوامر و نواهی خلیفه خود نماید و بعد رسیدن او بخدمت بادشاه
[illegible] از میان ایشان آن مصاحبین طامعین که طمع اموال اسلام و انقیاد او
اختیار کرده بودند جمعی را همراه خود کرده انواع ظلم و تعدی بر ذریه و خلیفه او روا
دارند و حق خلیفه او غصب کرده بجای او نشینند و این وزیر [illegible]

امور قبل از صدور آن و هم بعد آن اطلاع حاصل شود و جمعی کثیر ازین قوم که از مصاحبین و ملازمین
وزیر بودند و کسانیکه بوزیر شان آیند معتقد حقیقت افعال این ظالمین شوند و برای خلیفه او که برحق
بود حقیقت نمانند و بعد وقوع این حوادث همه اینها از ظالمین و مظلومین و معتقدین ظالمین روبروی
پادشاه حاضر شوند و بادشاه بجهت اطلاع بر ظلم و ستم ایشان حکم بتعذیب و تنکیل ظالمین و اتباع
شان نماید درینصورت اگر این وزیر که بغایت اخلاق و کرم و رافت و عطوفت بر سائر رعایا
موصوف بوده باوصف علم بظلم و جفا و احداث این ظالمین الغرض اینکه حجت او تمام شود و
فضیحت و رسوائی و شنائع افعال و قبائح اعمال این قوم بر حاضرین درگاه سلطانی و این
همه معاونین و معتقدین ظالمین که جمعی کثیر و جمی غفیر باشند شفاعت کند باین طور بگوید که ای
پادشاه اینها مصاحبین اند و مقصدش این باشد که بادشاه در جواب شفاعت اظهار
جور و ظلم این ستمگاران فرماید تا بر همه کس وجه تعذیب و تنکیل ایشان ظاهر شود و بکمال ترتیب فضیحت
و رسوا شوند درین شفاعت اصلا کسی استبعاد نخواهد کرد و نخواهد گفت که چرا این وزیر باوصف علم بفسق
اینها هرگز رهای نخواهند یافت و اراده حتمی سلطان بتعذیب ایشان متعلق شده شفاعت کرد
و هرگز کسی از عقلا این را بیجا و لغو نخواهد پنداشت چه غیر مستبعد که اصلا استقباحی ندارد و مصالح و فوائد او را
دانش نمی رسد بالجمله بکمال وضوح ثابت شد که شفاعتیکه درباره این اصحاب واقع نخواهد شد اصلا
منافات ندارد با اینکه ایشان ظالمین و غاصبین حقوق اهل بیت طاهرین علیهم السلام بودند
چه اگر شفاعت واقعی می بود البته توهم این معنی گنجایش میداشت و هرگاه مبنی باشد بر مصلحت
و غرض تفضیح و تذلیل و اظهار احداث و ارتداد ایشان پس هرگز توهم چنین شفاعت در حق
این ظالمین و غاصبین استبعادی ندارد پس نهایت غریب است که فاضل مخاطب
باوصف ادعای این همه طول باع و دقت نظر و مهارت در فنون مناظره و طعن و تشنیع
بر اعلام کرام بخیالات و اوهام چنین نکته صریح نفهمیده استعجاب و استغراب خارج از حد آغاز نهاده
کلمات نارسا که از جهالت شان اش پس بعید است بر زبان آورده و از تصحیح طرق حدیث
تایید بلکه تعیین این احتمال که در محل شفاعت بر مصلحت اظهار ارتداد و احداث این قوم
خاسر فهمیده واضح میشود مسلم در صحیح خود روایت کرده حدثنا یونس بن عبد الاعلی [illegible]

اخبرنا عبد الله بن وهب اخبرني عمرو وهو ابن الحرث ان بكير احدثه عن القسم
بن عباس الهاشمي عن عبد الله بن رافع مولی ام سلمه عن ام سلمة زوج النبي انها
قالت كنت اسمع الناس يذكرون الحوض ولم اسمع ذلك من رسول الله صلى الله
عليه وسلم فلما كان يوما من ذلك والجارية تمشطني فسمعت رسول الله صلى الله
عليه وسلم يقول ايها الناس فقلت للجارية استاخري عني قالت انما دعا الرجال
ولم يدع النساء فقلت اني من الناس فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اني لكم فرط على الحوض فاياى لا ياتين احدكم فيذب عني كما يذب
البعير الضال فاقول فيم هذا فيقال انك لا تدري ما احدثوا بعدك
فاقول سحقا ازین روایت ظاهر است که جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم سوال از
وجه راندن این جما فرموده و ظاهر است که این سوال محمول بر سوال حقیقی نتوانشد بلکه محمول
بر مصلحت اظهار احداث و ارتداد این قوم بوده اول آنکه هرگاه ذب این مردم و سوق ایشان بجهنم
واقع شود احتمال خطا را دران گنجایش نیست که با مر پروردگار واقع خواهد شد پس با وصف
انبیاء آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم سوال از وجه ذب ایشان فرموده مصلحتی دران غیر از تفضیح
و هتک ستر ایشان نبوده دوم آنکه از نفس این حدیث اطلاع سرور کائنات علیه و آله الاف التحیات
بر علت ذب و طرد ثابت و جواب سوال آنجناب برآنجناب قبل از سوال کشوده شده و با وجود
علم بامری سوال از ان عبث و لغو محض است پس لا بد این سوال سوال حقیقی نباشد بلکه محمول
باشد بر مصلحتی و آن نیست مگر اظهار ارتداد و احداث این قوم و هرگاه واضح شد که جناب رسالت مآب
صلی الله علیه وآله وسلم کشف حال این قوم و اظهار ارتداد و احداث ایشان میخواست پس بلا شبهه
گفتن آنحضرت بلفظ اصحابی اصحابی در حق اینها که در دیگر طرق این حدیث بجای اصحابی لفظ فیهم نیز وارد
شده نیز محمول بر همین محمل خواهد شد و چنانچه از ین استفهام و سوال مقصود آن بوده که ارتداد و
احداث این قوم بر اهل محشر واضح گردد و وجه ذب ایشان [illegible]
همچنین گفتن اصحابی اصحابی در حق این قوم [illegible] ایشان هم برهمین [illegible]
روایات اهل سنت بیاد آید که در دفع [illegible] قاعده بحق اصحاب [illegible]

۴۱۷

مشعشعات در بصیرت افزا نور الدین سمہودی در جواہر العقدین علی ما فی عقد اللآل للشیخ عبد القادر
عیدروس نقل میکند اخبرنی الشیخ الامام العلامۃ المحقق شیخ المالکیۃ فی زمنہا شہاب الدین
احمد بن یونس القسنطینی المغربی نزیل الحرمین الشریفین فی مجاورتہ بالمدینۃ
النبویۃ سنۃ خمس و سبعین و ثمانمائۃ ان بعض مشائخہ الاثبات من ثق باخبارہ
ان شخصا من اعیان المغاربۃ عزم علی التوجہ من بلادہ الی الحج قال فاحضر الیہ
شخص من اہل الثروۃ مبلغا اظنہ قال انہ مائۃ دینار و قال لہ اذا وصلت الی
المدینۃ النبویۃ فاسأل عن شخص من الاشراف یکون صحیح النسب فادفع الیہ
ذلک عسی ان یکون لی بذلک وصلۃ بجدہ صلی اللہ علیہ وسلم قال فلما حج
الیہم ذلک المغربی اخبر انہ قدم المدینۃ و سال عن اشرافہا فقیل ان نسبہم
صحیح غیر انہم من الشیعۃ الذین یسبون قال فکرہت دفع ذلک لاحد منہم قال
ثم جلس الی واحد منہم و قال جلست الیہ فسالت عن مذہبہ فقال شیعی
فقلت لہ لو کنت من اہل السنۃ لدفعت الیک مبلغا عندی قال فشکی فاقۃ
و شدۃ حاجۃ یسالنی شیئا منہ فقلت لہ لا سبیل الی ان اعطیک شیئا منہ
فذہب عنی قال فلما نمت تلک اللیلۃ رایت ان القیامۃ قامت والناس
یجوزون علی الصراط فاردت ان اجوز فامرت فاطمۃ رضی اللہ عنہا بمنعی
فصرت استغیث فلا اجد مغیثا حتی اقبل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
فاستغثت بہ و قلت یا رسول اللہ فاطمۃ تمنعنی الجواز علی الصراط فالتفت
الیہا صلی اللہ علیہ وسلم و قال لم منعتہ ہذا فقالت لانہ منع ولدی رزقہ قال
فالتفت و قال قد قالت انک منعت ولدہا رزقہ فقلت واللہ یا رسول اللہ ما
منعتہ الا انہ یسب الشیخین رضی اللہ عنہما فالتفتت فاطمۃ رضی اللہ عنہا الی الشیخین
و قالت لہما اتواخذان ولدی بذلک فقالا لا بل سامحناہ بذلک قال فالتفتت
الی و قالت فما ادخلک بین ولدی و بین الشیخین فانتبہت فزعا فاخذت المبلغ
و جئت بہ الی ذلک الشریف فدفعت لہ الخ (و لاحظہ این روایت ظاہر است)

فی ذی القعدة سنة ست وخمسین وستمائة شیخ الله بوسی زینب بنت عبد السلام
بالاجازة ومنهم شرح صحیح مسلم در شرح حدیث صلوة جناب رسالت مآب صلی الله علیه وآله وسلم
بر عبد الله بن ابی سلول گفته وقوله علیه السلام انی خیرت مشکل مع قوله تعالی ما کان
للنبی والذین امنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی الایة وقد تقدم
ان الایة نزلت بعد موت ابی طالب حین قال علیه السلام والله لاستغفرن لك
ما لم انه عنك وهذا یفهم منه النهی عن الاستغفار لمن مات کافرا وهو
متقدم علی الایة التی فهم منها التخییر والجواب عن الاشکال ان المنهی عنه
فی هذه الایة استغفار مرجو الاجابة حتی یکون مقصوده تحصیل المغفرة لهم
کما فعل بابی طالب فانه انما استغفر له کما استغفر ابراهیم لابیه علی جهة
ان یغفر هما الله فیغفر للمدعو لهما وفی هذا الاستغفار استاذن النبی صلی الله
علیه وسلم ربه فی ان یاذن له فیه لامه فلم یؤذن له فیه فهذا النوع هو
الذی تناوله منع الله تعالی ونهیه واما الاستغفار لاولئك المنافقین الذی
خیر فیه استغفار لسانی علم النبی صلی الله علیه وسلم انه لا یقع ولا ینفع وغایته
لو وقع تطییب قلوب بعض الاحیاء من قرابات المستغفر لهم فانفصل المنهی
عنه من المخیر فیه وارتفع الاشکال والحمد لله انتهی نقلا عن نسخة کتب
علیها قوبل علی اصل علیه خط الشیخ المصنف ازین عبارت چنانچه می بینی صاف
واضح ست که استغفار بر دو قسم ست یکی استغفار مرجو الاجابة که مقصود ازان تحصیل مغفرت
برای مستغفر له باشد وازین نوع استغفار در حق منافقین وکفار ستحق از جواز ندارد ودیگری استغفار
لسانی ست که آن مرجو الاجابة نیست بلکه مستغفر میداند که آن واقع نخواهد شد وغرض ازان
تطییب قلوب بعض احیا از قرابات مستغفر له ست واین قسم در حق منافقین وکفار جائز ست
پس همچنین ما هم میگوییم که شفاعتیکه در حق ظالمین وغاصبین ومرتدین نارواست همان شفاعت
مرجو الاجابة ست ومقصود ازان تحصیل مغفرت برای مشفوع له باشد واما شفاعت ظاهری
که غرض ازان تفضیح وتقبیح وتعییر وهتک استار وکشف عوار اشرار باشد پس هرگز آن ممتنع نیست

۳۲۴

فتتبع فالفضل المنوی عنه من الحجر نبیدار تقع الاشکال والحمد لله المتعال وصلی الله علی نبیه وآله خیر آل قوله این
چه عداوت وعناد با اهل بیت امجاد ست که معاذ الله از جناب رسول رب العباد صادر شود انتهی اقول
این چه عداوت وعناد با اهلبیت امجاد و جناب رسول رب العباد ست که از حضرت مخاطب الانداد صادر شود
که نسبت عداوت اهلبیت طهارت بحضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم می نماید و نمی داند که غرض آنجناب ازین
شفاعت محض تفضیح و تقبیح صحابه است نه نجات شان در واقع از عذاب و عقاب قوله ندارد الا اندکی انصاف باید
کرد که اینها بر مسلک شریف مرتضی و ملا مجلسی و دیگر اکابر امامیه که محل شفاعت بوده اند الخ اقول چند
انصاف نمودیم و راه خوض و غور پیمودیم لیکن محصل کلام مخاطب رئیس المناظرین مفهوم نگشت که
[illegible] زیرا که اگر مراد از شفاعت همانست که بیان نمودیم پس بودن خلفای ثلثه محل آن بر مسلک
مولانای مجلسی و علم الهدی و دیگر اهل حق بر ظاهر است و هرگز مسلک ایشان منافات با وقوع چنین شفا
ندارد و اگر مراد ازین شفاعت شفاعتی ست که از آنحضرت در حق اهل ایمان بغرض تخلیص ایشان واقع خواهد
شد پس [illegible] خلفای ثلثه و اتباع شان بنا بر مسلک مولانای مجلسی و سید مرتضی بلکه جمیع اهل حق تخصیص
با ایشان [illegible] محل این شفاعت نبوده اند لیکن ثبوت آن از حدیث ممنوع بلکه از ملاحظه آن ظاهر ست که جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم با وصف علم باینمعنی که این اصحاب مرتد اند و اصلا شده دین کرده اند شفاعت
ایشان نخواهد کرد و [illegible] اعمال ایشان از جانب رب الارباب خواهد [illegible] از شفاعت ایشان خواهد [illegible]
[illegible] بر زبان خواهد آورد قوله چه کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی الخ اقول هرگاه دست انداز جناب مخاطب
المعی و فاضل لوذعی که کعبه و قبله معتقدین سنیه است باینجا رسیده که چنین شفاعت را که [illegible]
کفر می نامد و العیاذ بالله چنین [illegible] ادب در حق حضرت خیر الانام علیه و آله الاف التحیة والسلام [illegible] دعای
اسلام می نماید از معتقدین و مقلدین جناب [illegible] باید پرسید که چه کفر از کعبه برخیزد کجا ماند مسلمانی [illegible]
این مصرع در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از جناب مخاطب چه عجیب که جناب شاه صاحب با وصف ادعا
حامیین [illegible] بکمال حمایت اسلام [illegible] در تحقیق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این مصرع
میخوانند عجیب که سلطان [illegible] العیاذ بالله با فضل [illegible] نسبت [illegible] عجیب
فرمودند و جناب خاتم النبیین صلی الله علیه وآله وسلم را مثل سلاطین که باعتراف شان کور دکور [illegible] می باشند مبتلای
وساوس شیطانی و شهوات نفسانی عیوب [illegible] پسندیده چشم بصیرت از حق پوشیده باطل پرست گردیده اند

نمودن اتباع و اشیاع خود منع نمودهاند و ایشان بطمع زخارف دنیویه عیوب ایشان را بنظر استحسان می بینند و آنرا از محاسن
و مفاخر می شمارند نعوذ بالله العیاذ بالله من التفوه بمثل ذلک والله در طعنه هذه المهالک الکامل هرگز مسلم
چنین حرف سخیف در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر زبان نمی آرد حیرتم که جناب شاه صاحب
با وصف دعوی اسلام بلکه امامت اهل اسلام چگونه متفوه بآن گردیدند مگر اینکه عند اختلاط حواس بجا اختلاط
اشکال الزام الحق یا فرط وله دست و پا گم شدن در محبت شیوخ ثلثه پیش کش کرده هرگاه شاه صاحب چنین صریح
در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم که مثبت انتساب بعیب و نقص است خوانند جناب مخاطب هرگاه برسالت
نمود دارد چرا این مصراع صریح در نسبت کفر نخوانند و خود را مورد طعن و ملام اهل اسلام نگردانند قوله لطیفه آنکه
محکمات قرآنی ارشاد شده که از شان پیغمبر و مومنین بعید است که برای اهل کفر بشفاعت جنبیدند الخ

اقول بالا این طرفه تر آنچه سابق افاده فرموده همین است که شفاعت در حق کفار هیچ وقت جواز ندارد و
جوابش شنیدی الحال می شنوی که همین ایراد در باره حدیث عمر بر اهل سنت هم منقلب شد فما هو جوابکم فهو جوابنا و از
تتبع دیگر احادیث سنیه هم واضح و صریح می شود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق کفار شفاعت خواهند فرمود و مقبول
نخواهد افتاد چنانچه در درمنثور مذکور است اخرج ابن مردویه عن عبد الرحمن بن میمون ان کعبا رضی الله عنه دخل
یوما علی عمر بن الخطاب فقال له عمر حدثنی الی ما ینتهی شفاعة محمد صلی الله علیه و سلم یوم القیامة فقال
کعب رضی الله عنه قد اخبرک الله فی القرآن ان الله یقول ما سلککم فی سقر الی قوله الشافعین قال
کعب رضی الله عنه فیشفع یومئذ حتی یبلغ من لم یصل صلاة قط و لم یطعم مسکینا
قط و لم یؤمن ببعث قط فاذا بلغت هولاء لم یبق احد فیه خیر انتهی
از این حدیث صراحة مستفاد است که کعب الاحبار بجواب جناب خلیفه ثانی افاده نموده که شفاعت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم خواهد رسید بکسانی که گاهی نماز نخوانده و اطعام مسکین نکرده و ایمان به بعث
نیاورده و ظاهر است که اینها کفار خواهند بود چه کسیکه ایمان به بعث نیارد بالاجماع در کفر او شبهه نیست علی الخصوص
مخاطب سلیط اللسان جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم را العیاذ بالله منسوب بعداوت و عناد اهل ایمان و مجادله خالق
کون و مکان و مخالفت اوامر ربانی و مناقضت ارشادات یزدانی نماید و فرماید که آنجناب بسبب غلو در آیات
متضمن منع از شفاعت کفار و سفارش این اشرار حسب رعایت در شفاعت ایشان فرموده و صریح مخالفت
آیات فرقانیه و نصوص قرآنیه بلکه مخالفت ارشادات خود هم نمودند زیرا که عدم جواز شفاعت کفار از جناب هم باعتراف

في ان الذين هم على الاعراف من هم ولقد كثرت الاقوال فيه وهي محصورة في قولين احدهما ان يقال هم الاشراف من اهل
الطاعة واهل الثواب الثاني ان يقال انهم اقوام يكونون في الدرجة السافلة من اهل الثواب اما على التقدير
الاول ففيه وجوه احدها قال ابو مجلز هم ملائكة يعرفون اهل الجنة واهل النار فقيل له يقول الله تعالى
وعلى الاعراف رجال وتزعم انهم ملائكة فقال الملائكة ذكور لا اناث الى ان قال وثانيها قالوا انهم الانبياء
عليهم الصلوة والسلام اجلسهم الله على اعالي ذلك السور تمييزا لهم عن سائر اهل القيامة واظهارا لشرفهم
وعلو مرتبتهم اجلسهم على ذلك المكان العالي ليكونوا مشرفين على اهل الجنة واهل النار ومطلعين على احوالهم
ومقادير ثوابهم وعقابهم وثالثها قالوا هم الشهداء قالوا لانه تعالى وصف اصحاب
الاعراف بانهم يعرفون كل احد من اهل الجنة واهل النار بسواد وجوههم وزرقة عيونهم الخ
پس آنگاه انبیاء و ملائکه و [illegible] اصحاب اعراف باشند و [illegible] لازم نه آید اگر گفته شود [illegible] باشند چنانچه [illegible]
[illegible]
با [illegible] اصحاب اعراف جناب امیر المومنین علیه السلام و ذریت طاهره خود اند [illegible] تفسیر [illegible] وارد [illegible]
باشد [illegible] فان قيل هذه الوجوه الثلاثة باطلة لانه تعالى قال في صفة اهل الاعراف
انهم لم يدخلوها وهم يطمعون اي لم يدخلوا الجنة وهم يطمعون في دخولها وهذا الوصف لا يليق بالملائكة
والانبياء والشهداء اجاب القائلون بهذا الوجه بان قالوا لا يبعد ان يقال انه تعالى بين من صفة
اصحاب الاعراف ان دخولهم الجنة تاخر والسبب فيه انه تعالى ميزهم عن اهل الجنة واهل النار واجلسهم على تلك
الشرفات العالية والامكنة المشرفة ليشاهدوا احوال اهل الجنة واحوال اهل النار فيلحقهم السرور
العظيم بمشاهدة تلك الاحوال ثم اذا استقر اهل الجنة في الجنة واهل النار في النار فحينئذ ينقلهم الله تعالى
الى امكنتهم العالية في الجنة فثبت ان كونهم غير داخلين في الجنة لا يمنع من كمال شرفهم وعلو درجتهم واما
قوله وهم يطمعون فالمراد من هذا الطمع اليقين الا ترى انه تعالى قال حكاية عن ابراهيم عليه السلام والذي
اطمع ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين وهذا كان طمع يقين فكذا ههنا فهذا تقرير
قول من يقول ان اصحاب الاعراف هم اشراف اهل الجنة انتهى [illegible] واضح شد که [illegible]
يطمعون منافات ندارد با آنکه اصحاب اعراف انبیاء معصومین یا ملائکه مقربین باشند زیرا که مراد ازین طمع یقین
[illegible] ایشان [illegible] منافی اگر [illegible] نهایت جلالت عظمت ایشان نیست

اثبات امریکه از نفس حدیث حوض ثابت است در تیسیر و در جمعیت نقل روایات و احادیث میکنند چنانکه فرمایند که
آنچه خود در حدیث حوض مذکور است بزعم او دلیل قاطع و برهان ساطع است بر انتزاع شفاعت و آن شفاعت حق
ورود آیست در حق اصحاب ثلثه و اتباع شان قوله از همین واضح است روایت ملا باقر مجلسی عن الحسین الخ اقول
این حدیث شریف هم منافی وارد بودن حدیث حوض در حق ثلثه نیست زیرا که از حدیث حوض هم ثابت است
که جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم این زمره را از حوض کوثر دور خواهند فرمود و همین است مفاد این حدیث شریف که جناب
امیر المومنین علیه السلام اعادی خود را ازین وادی دور خواهند نمود پس اگر مجیب المجاهد انهما از حوض کوثر دلیل بر عدم انطباق
حدیث حوض بر خلفا باشد لازم آید که نفس حدیث حوض باین حیثیت دلیل منفی گردد بالجمله انتزاع گفتن جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم لفظ اصحابی اصحابی در حق این گروه برای مزید تفضیح و تذلیل ایشان هرگز
از این حدیث شریف و امثال آن ثابت نمیشود قوله و نیز درین کتاب وارد کرده است که آیت کریمه چنین نازل شده
بود که یا محمد و یا علی القیا فی جهنم کل کفار عنید الخ اقول ظاهر است غرض جناب شاه از تعرض باین حدیث شریف درین مقام
بجز اثبات انتزاع گفتن جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم لفظ اصحابی اصحابی در حق خلفای ثلثه و آن
از این حدیث ثابت شدنی نیست کما مر فی امثاله و دوم تعریض و تهجین باین حدیث است چه از آن ثابت
می‌شود که ازین آیت اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و جناب امیر المومنین علیه السلام
ساقط گردیده اند فاعش از ملاحظه ما سبق پر واضح است زیرا که بکمال التفصیل ثابت کرده ایم که موافق روایات
کثیره و احادیث شهیره اهل سنت بسیاری از الفاظ و آیات قرآن علی خلاف ما فی ایدی الناس نازل شده
بلکه اینهم ثابت کرده ایم که در بعض آیات مثل یا ایها الرسول بلغ ما انزل و کفی الله المومنین القتال اسم سامی
و نام گرامی جناب امیر المومنین علیه السلام نازل شده بود پس اگر این آیه هم همین طور نازل شده باشد و لیکن
از آن اسم مبارک جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المومنین علیه السلام محو شده باشد کدام
استبعاد و استحاله [illegible] لازم آید و حضرات اهل سنت بر جواز قول نزول این آیه در شان کرام لشان جناب
سید الانس و الجان [illegible] علیهما صلوات الله المنان [illegible] بلیغ [illegible] نموده آن را از [illegible]
[illegible] کمال شناعت و فظاعت پنداشته [illegible]
[illegible] قرآن مجید را [illegible] سیاق و سباق [illegible] کلام الهی [illegible] عقلا [illegible]
[illegible] قوله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید [illegible] مراد [illegible]

والحاکم عن ابن عباس انه صلی الله علیه وسلم قال احبوا اهل بیتی لحبی الی غیر ذلک من الاخبار ویقولون

من ترک المودة فی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقد خانه وقد قال تعالی لا تخونوا الله ورسوله

ومن کره اهل بیته فقد کرهه صلی الله علیه وسلم واقتدا بهما من اناه سه فلا تعدل باهل البیت

خلفتاه فاهل البیت هم اهل السیادة ٭ فبغضهم من الانسان خیر ٭ حقیق وحبهم عبادة ٭

ویوجبون الصلوٰة علیهم فی الصلوٰة قال الشیخ الجلیل فرید الدین احمد بن محمد النیشاپوری

رہ من امن بمحمد ولم یؤمن باهل بیته فلیس بمؤمن واجمع العلماء والعرفاء علی ذلک لم ینکره

احد فقد هذا مذهبهم الفقه عنهم ولما سمع ابو حنیفة ان الاعمش یروی عن علی بن ابی طالب ما لا یلیق

بجلالة شانه فمرض فدخل علیه ابن ابی لیلی وابن شبرمة وکان عنده شریک بن عبد الله والتفت الیه

ابو حنیفة وکان اکبرهم فقال یا ابا محمد اتق الله فانک فی اول یوم من ایام الاخرة وآخر یوم من ایام

الدنیا وقد سمعت انک تحدث فی علی بن ابی طالب باحادیث لو سکت عنها لکان خیرا لک فقال الاعمش

الِمثلی یقال هذا اسندونی فلما اسندوه قال حدثنا ابو المتوکل الناجی عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله

صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیمة قال الله لی ولعلی بن ابی طالب ادخلا الجنة من احبکما وادخلا النار من

ابغضکما فذلک قول الله تعالی القیا فی جهنم کل کفار عنید فقال قوموا لا یجئی باعظم من هذا فما

خرجوا من الباب حتی مات الاعمش وقد روی هذا الحدیث بهذا الاسناد الصحیح

پس کمال عجب است که جناب شاه صاحب بلا محابا این تفسیر صحیح را که صاحب صواقع خواهر شان نقل کرده مبا اثبات افتخار

برآن نموده اثبات ولای اهل نحله خود با اهلبیت علیهم السلام از آن خواسته و حکم بصحت آن نموده و اعمش که از اکابر قوم

بمقابل امام اعظم روایت کرده و ابو سعید خدری آن را از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم نقل فرموده تحریف قرآن

و ضحکه عقلای نا شمرده صلا بالکی ندانند که این طعن از کجا بکجا میرسد لیکن غرض شان طعن و تشنیع بر اهل حق تعصب مقبول اتشان

در نزد عوام و جاهلان است و الحی بروا ازین چه حساب میرسد مستحق کرآن معتبر بصحابه کبار و علمای اخیار و جناب سید مختار

صلی الله علیه و آله الاطهار شده و بلکه اگر بتتبع مجرمی شده غالباً این شعر که در بارهٔ ابطال خلافت ائمه طاهرین علیهم السلام

خوانده اند سه شاهم که از رقیبان بهمن کشان گذشتی ٭ گر مشت خاک باهم بر باد رفته باشد ٭ و العیاذ بالله جناب

ائمه معصومین علیهم السلام را از رقیبان خود گردانیده اند و در سر و در دانستن اهل چه این امر از لزوم تعیین خلفای ثلثه تا

راشدة خلاف وارد آورده اند اصلا پروا نکرده و درین جا باز خوانند و گویند که شاهیم بهمنی که منفعت ستهٔ تحریفیه

و اعلام معتمدین ایشان بکلام متهالک خسران و ضلال می افتند و در حق ابوسعید خدری و عمش حافظ خوارزمی و صاحب
صواعق و دیگر بزرگان چه شناعتها ثابت می شود همچنین معلوم که چنین حدیث شریف که علمای قوم نص بر صحت آن
فرمایند و بر فضیلت امام اعظم ایشان متضمن آن حجت آرند بلکه بمقابله اهل الحق استدلال و احتجاج بر موالات اهل
نحله خویش با اهل بیت طاهرین علیهم السلام بآن نمایند موضوع و مفتری باشد و ذکر آن غیر جائز و حرام محض
گردد و از انجا که بزعم صاحب صواعق این روایت دلیل موالات اهل سنت با اهل بیت علیهم السلام و برهان
بطلان نسبت بغض اهل بیت علیهم السلام بایشان است و جناب شاه صاحب پی ابطال و رد آن شده
تا آنکه حدیث موضوع و مفتری می انگارند و بذکر آن ابطال نمی پندارند پس کالشمس فی وسط السماء ثابت شده
که جناب شاه صاحب نمی خواهند که موالات اهل نحله شان با اهل بیت علیهم السلام ثابت شود و تهمت افراط
بغض و بغضاء ائمه شان مرتفع گردد بلکه در پی ابطال قبیح و صحیح دلائل و براهین آنند و کفی بذلک
خسارة لاهل الباطل و دیگر اهتمام شاه صاحب درین باب یعنی ابطال دلائل بطلان ناصبیت اهل نحله
خود چندان مستغرب نباشد که از مصنفات شان مثل ازالة الخفا و قرة العینین ظاهر و باهر که مساعی
جمیله در تشیید قواعد ناصبیت خود فرموده اند و از جا بجا واضح که اسناد معائب و نقائص صریحه بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نموده بلکه بتصریح تمام خلافت راشده را منحصر در ثلاثه ساخته لیکن عجب این ست
که در ابطال حدیث شریف متضمن جمیله امام اعظم ایشان قدم ادبار و فرو می گذارند و بعظمت او و برین تابعین خوارزمی
اثبات آن بقصد شتم و تجهیل محدثین خود هم باطل فرموده اند و ذلک من العجب العجاب لمکر الاستغراب
قوله حالیا تجدید است اولیای شریف مرتضی و لازمه جامعی حضرت مؤلف و احبای دوستان الخ
اقول بعد تدبر درین ادب بوسیده تجدید است اولیای شریف مخاطب الناس میکنم که انچه جناب بتهمه
استبعاد و استغراب و سراسیمگی و اضطراب در باره شفاعت شافع محشر صلوات الله و سلامه علیه و آله
الطاهرین الغر و الا نظر حدیث حکم شدن حضرت فاطمه علیها السلام در باره ظالمین ناصبین حقوق ذوی القربی ظاهر
فرمودن آن جناب با آنکه مر دوستان را با اصحاب شیعی کفیدنا غاز زیاده و شیفتگی آن بشفقین کردند
هر دو را از محالات شمرده دلیل قاطع تامل و قدران مرتبه و عدم ایمان و فائز شدن بحکم و سبیل الظاهر
اقوال برگزیدگان اولیاء الله تمایلات اعمال مسعود فیوض نامتناهی است تا یادگاه ... را که ...
... و سکونت و فعلی عملی از افعال و اعمال ایشان صادر می باشد چه رسد ...

استقصاء الافحام
۴/۳۶۶

حقتعالی سمتی از امکان ندارد و بنا بر مزعوم مخاطب پس این صریح مناقضت و مخالفت حکم خدا تعالی است که از
جناب رسالتمآب العیاذ بالله صادر خواهد شد و او تعالی شانه مرتدین محمدشین را بسوی جهنم مسلک شده وجناب پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم از آن عذاب نجات می بخشد و بر تقدیر اول یعنی در صورتیکه شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم قبل حکم حضرت فاطمه علیها السلام باشد میگوییم که گو آنجناب را معلوم بود که حقتعالی درباره خوارق سبب
مخالفه و اتباع شان فاطمه زهرا علیها السلام را در علم ازلی خویش حکم ساخته و معامله خاصه بمخالفت اطوار ردوا
گذاشته و آنحضرت لامحاله بطریق انباء الهی که قطعا و یقینا صادق و با واقع مطابق است حکم بر فعل ایشان
در دوزخ خواهد فرمود لیکن از شفاعت درباره ایشان که یعنی بسبب مصلحتی دینیا است چگونه مناقضت و مخالفت
بلکه بسیار زیاده تر لازم خواهد آمد زیراکه دانستی که مراد ازین شفاعت همان تفضیح و تذلیل و اظهار اصرار شدید و عناد
ایشان بوده و این عین موافقت حضرت فاطمه علیها السلام است نه مناقضت و مخالفت آنجناب و بحکم که در
صورت تقدیم شفاعت آنسرور بر حکم حضرت فاطمه علیها السلام مخالفت بالاده که هیچ لازم کرده و این بلاهت
از کجا آورده حالانکه ظاهر است که مخالفت فعلیه چه صادر شده باشد قیاس مخالفت فعلیه که هنوز صادر
نشده و متوقع الصدور است و اگر ازین هم تنزل کنیم الا اقل این است که قائل نجات و مروت مخالفت حکم
شد و اما بابت ثانی خرا قول اصل هر گروهی بعموم برای آن ظاهر نمیشود که تا وقتی که این بلاد این تحسین
هیشود ظاهر این افاده بالبدیهه در تعلیمه نقص الزام و اتمام حجت مدار قطعیه بر ایشان مخاطب صادر شده قوله
مگر قائل شوند که جناب شفیع جنین کو در دنیا در هیچ مقامی سهو نفرموده و از نسیان مبرا و منزه بوده لکن در
قیامت الخ اقول احتمال این توهمات باطل که ایشان هم و هم نیز جایز است باطل است و در حقیقت
تسویل شده مثل خرافه که بر عوش فهمی مخالف باشد و یا انها که جناب شیخ در تحصیل مقاصد ایشان لازم است
محمل کو ده اید عجیب که کسانیکه عصمت انبیا قائل نباشند و شنائع و قبائح کفریات و جرح پیغمبر العیاذ بالله
ثابت سازند تجویز چنین توهمات و اهیه بر ایشان تعجب نیست که دیگر حضرات اهل سنت که تجویز شنائع و ملام بر انبیا
علیهم السلام کرده اند که بیچی بند منها اگر چنین احتمالات را در حق جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم راه دهند
اصلا استبعادی نیست قوله بار خدایا اگر بهول قیامت را از غایت اضطراب و اختلال حواس در میان آید
الخ اقول این احتمال سخیف هم مثل احتمالات سابقه محض لغو و واهی و این ضلالت و گمراهی بمعاذ شا
نه هیهات که اهل حق تجویز آن نمایند و چگونه ممکن است که کسانیکه حب اهل افادات شاه صاحب بشا سبب

رسالتمآب صلی الله علیه وآله را عالم برزخ دانند ونیز نقل ایشان احوال قیامت را مخصوص بقبر شریف والعیاذ
این احتمال را که عین ضلال است و نفی رسول رسالت تجویز نتوانند کرد ولیکن جناب مخاطب نهایت اضطراب
و نهایت اتعاب در چنین احتمالات در بیان می آرد و تقصی در رهای تو بیش از آفات و مصائب جا شاهل حق بحکم
الغریق یتشبث بکل حشیش [illegible] می پندارد که این احتمال را بکار برده احتمالات [illegible] تسلی
گوید یعنی بخیالات [illegible] باشد [illegible] چنین احتمالات [illegible] من [illegible] التنفس و ایراد جواب آن لیاقت
ندارد که اطفال اهل حق هم متوجه آن شوند لیکن بنظر آنکه جهل و عناد در ابنای عالم فاشی و انظار بصیرت مستور
بغواشی است و جهال و عوام عدم توجه را بجواب کو سوال در اقصای مراتب [illegible] باشد محمول بر عجز
می کنند ناچار نوشتن کلامی بمقابله هر کلام ضروری افتد بالجمله کسی از بزرگان نپرسد که اهل حق را احتیاج
باین احتمالات ضعیفه است هر کدام [illegible] از اصول ایشان اقتضای آن میکند که جناب شیخ بکمال انبساط و ابتهاج
و افتخار آنرا وارد کرده بزعم خویش بافحام و الزام اهل حق می پردازد و اختلاق چنین توهمات و احتمالات دلیل
کمال فضل و تحقیق و شاهد حسن تدقیق و فکر عمیق جناب مخاطب انیق است و بس اما نسبت عدم اعتقاد
قرآن شریف باهل حق پس در صدق آن ریبی نیست چگونه معتقد آن نباشند حالانکه نه از ایشان
احراق آن واقع شده چنانچه حضرت عثمان نمودند و نه مثل ابن مسعود کسی از ایشان تمنای احراق آن
در دل کرده و نه مثل حضرت عثمان و عائشه و ابن عباس حکم بلحن و خطا در الفاظ آن نموده اند اعتقاد خود
در همین حضرات است که قرآن را بآتش میدهند و مصاحف را در آتش میسوزند و الفاظ آنرا ملحون و غلط
و سقیم و غیر صواب میدانند و از پا صحیح بخاری و مسلم و غیر آن که نزد ایشان خالی از لحن و غلط است غیر مسد
انداز نموده اما شکر این نعمت حفظ قرآن و افتخار و مباهات بآن پس باید دید از ناز و کرشمه شاه صاحب که در
تحفه در جواب طعن سوم از مطاعن صحابه جمله از آیات فرقانیه خوانده و نتیجة الکلام مواضعه آنرا دلیل
خوبی و مقبولی و تصحیح صحابه گردانیده اند حالانکه فساد و بطلان آن بکمال وضوح کما لا یخفی علی من راجع الی
تشیید المطاعن وغیره و بعد آن فرموده اند بالجمله افواه قرآن ممکن نیست که در بزرگی صحابه تردد و تشنیع
باشد اگر صد حدیث در روایت راوی ثقه [illegible] زیرا که اکثر قرآن مملو است از تعریف و توصیف این جماعه
و ناظران قرآن یک الفاظ را از یک آیت گوش میکنند و سیاق و سباق آنرا چون یاد ندارند [illegible]
آنکه کسی در آخر جواب فقره واقع شده و بمیان آن الفاظ کرام که ام حضرت و نظم قرآنی گردانیده اند که تا ویل مبطلین

بطرق اهل حق وارد گردیده ثابت نماید بعد آن بنای استدلال بر آن گذارد و آنچه دعوی کرده که در کتاب سلیم
این لفظ بصیغه تصغیر وارد شده هرگز مطابق واقع نیست نسخه که نزد فقیر موجود و بخط کهنه مرقوم در آن
لفظ اصحاب بکبر واقع است و مولانای مجلسی طاب ثراه که در بحار عبارت کتاب سلیم آورده اصحابی را نقل
کرده نه بصیغه تصغیر هیچگاه شناخت بحال مخاطب جمل است مثل اینکه شارحین ابن ابی الحدید را ... السالک
شافعیین اند و بسیاری از اتباع و اشیاع ابن حنبل قائل حجیت قیاس اند و ابن ابی الحدید قول ... را
جائز میداند و علامه مجلسی مطعون بودن سلیم از علمای امامیه نقل کرده و امثال ذلک من الافتراآت العظیمة
والاکاذیب الکبیرة اختلاق کرده باشد اگر کذبی درباره ادعای تصغیر که نسبت این اکاذیب نهایت صغیر و
بغایت سهل و بسیط است یافته باشد کدام مقام استعجاب و استغراب اولی الالباب است و اگر تصغیر لفظ اصحاب
بظاهر عبارت جناب آیة الله فی العالمین اسکنه الله فی اعلی علیین از اهل هم طرفه تر است زیرا که آنجناب در صدر
حدیث حوض را از صحاح اهل سنت نقل کرده و در آن لفظ اصحابی بصیغه تصغیر مذکور است حیث قال اعلی الله مقامه
فی مقام اثبات مطاعن الصحابة و نقض کلیة الصحابة کلهم عدول و ایضا از جمله احادیث صحاح ایشانست الا انه
سیجاء برجال من امتی فیؤخذ بهم ذات الشمال فاقول یا رب اصیحابی فیقال انک لا تدری ما احدثوا
بعدک فاقول کما قال العبد الصالح وکنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم وانت
علی کل شیء شهید ان تعذبهم فانهم عبادک فیقال لی لم یزالوا مرتدین علی اعقابهم منذ فارقتهم نمیدانم
باوجود این حدیث که نص است بارتداد بعض صحابه چگونه حکم بتوثیق و عدالت جمیع صحابه می کنند انتهی بلفظه پس
عبارت لفظ اصحابی که در حدیث اهل سنت وارد است علی وفق ما نقلوه بصیغه تصغیر منقول است و ذکر آن
اشعار بظاهر عبارت صدرا رتم بصیغه تصغیر ظاهر یا طویست و اگر بالفرض ظاهر لفظی از الفاظ آنجناب دلالت بر تصغیر
میکرد هرگاه تصغیر به صریح الفاظ منقول باشد ذکر آن را ترک نمودن هم باشعار ظاهر عبارت در مقام استدلال
تمسک نمودن امری عجیب است چه اگر بزعم مخاطب ورود تصغیر در حدیث لیاقت تمسک داشت چرا تمسک
باشعار ظاهر عبارت اقتصار نموده و منقول بودن این صیغه در این روایت بصیغه تصغیر ذکر نموده با بحال ثبوت
تصغیر در این روایت که در صحاح ایشان از صحاح اهل سنت منقول است بهر وجه که باشد مفید مطلوب مخاطب نیست
و لیاقت احتجاج و استدلال بر اهل حق ندارد که الفاظ منقوله در کتب اهل سنت بر اهل حق حجت نمیتواند شد عجب که
اینقدر نفهمیده که وارد بودن صیغه تصغیر در روایات اهل سنت که اهل حق نقل آن کرده باشند مفید احتجاج

استفتای مشهور که از بعض سفهای نواصب بوقوع پیوسته باشد ذکر کرده و اتهامی ننده بر قلوب اهل ایمان ننهد ولیکن بر متتبع کتب تفسیر و حدیث و سیر حضرات اهلسنت مخفی نیست که این قصه عزل ابی بکر را کابر محققین تسنید الطاعن حسبی از اکابر نقاد و مشاهیر و ثقات اهل سنت روایت کرده اند مثل ترمذی و امام احمد بن حنبل و عبد الله بن احمد و شمس عبد الله طبری و بغوی و نیسابوری و نسائی و سهیلی و ثعلبی و حاکم و ابن مردویه و ابن ابی شیبه و ابن حبان و عبد الرزاق و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن ابی خزیمه و ابو عوانه و طبرانی و دارقطنی و بیهقی و ابو القاسم دمشقی و دکرماشی و سبط ابن الجوزی و سعید بن منصور و گازرونی و اصیل الدین محدث و سید جمال الدین و ابن حجر عسقلانی و شهاب الدین قسطلانی و عینی و ابن کثیر و شیخ عبد الحق دهلوی و میرزا محمد بن معتمد خان بدخشانی و محب طبری و شاه ولی الله والد ماجد شاه صاحب مخاطب که جناب شاه صاحب این قصه صحیحه مشهوره را که این همه اعلام و اکابر اجله بطرق متنوعه و اسانید متکثره روایت کرده اند بطرفه مخلط ... استفتای مشهور ذکر کرده و استفتای مشهور نمیدانند ... از ... طعن و تشنیع و استهزا و اساءت ادب ... که ... نیست که ترک تشفیه و تحقیق اعظم سنت ها کابر و ائمه خود باکی ندارند ... که سهل است لیکن ... آنجناب والد ماجد شاه صاحب مخاطب موجب اضطراب و سراسیمگی است و بنابر آن موضح بعض عبارات هم نوشته می آید نسائی در خصائص که بعنایت الهی دو نسخه آن نزد حقیر موجود است میگوید اخبرنا العباس بن محمد الدوری قال حدثنا ابو نوح قراد عن یونس بن ابی اسحق عن ابی اسحق عن زید بن یثیع عن علی ان رسول الله صلى الله عليه وسلم بعث ببراءة الی اهل مکة مع ابی بکر ثم اتبعه بعلی فقال له خذ الکتاب فامض به الی مکة قال فلحقته فاخذت الکتاب منه فانصرف ابو بکر وهو کئیب فقال یا رسول الله انزل فیّ شیء قال لا الا انی امرت ان ابلغه انا او رجل من اهل بیتی اخبرنا زکریا بن یحیی قال حدثنا عبد الله بن عمر قال حدثنا اسباط عن فطر عن عبد الله بن شریک عن عبد الله بن رقیم عن سعد قال بعث رسول الله صلى الله عليه وسلم ابا بکر ببراءة حتی اذا کان ببعض الطریق ارسل علیا فاخذها منه ثم سار بها فوجد ابو بکر فی نفسه فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم انه لا یؤدی عنی الا انا او رجل منی و ولی الله در ازالة الخفا گفته اصل قصه آنست که ابو بکر صدیق بلا نزاع امیر حج بود و سوره براءة اول بدست ابو بکر صدیق داده بودند بعد از ان جبرئیل فرود آمد و امر کرد که آنرا بدست حضرت مرتضی باید فرستاد اخرج الترمذی عن انس قال بعث النبی صلى الله عليه وسلم ببراءة مع ابی بکر ثم دعاه فقال لا ینبغی

لا يصلح ان يبلغ هذا الا رجل من اهلي فدعا عليا فاعطاه اياها وعن سعد بن ابي وقاص ان رسول الله
صلى الله عليه وسلم بعث ابا بكر ببراءة الى اهل مكة ثم بعث عليا على اثره فاخذها منه
فكان ابا بكر وجد في نفسه فقال النبي صلى الله عليه وسلم يا ابا بكر لا يؤدي عني الا انا او
رجل مني انتهى از این عبارات در کمال ظهور و وضوح پیداست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
اولا اول را شایان مورد عطوفت و شفقت نموده فرمودند که برای ادای امر تبلیغ [illegible] آن ابو بکر کئیب و
حزین گردید تا آنکه گمان نزول آیتی در حق خود فرموده و نیز موافق روایتیکه در روضة الصفا که از آن
عبد الرحمن و در مرآة الاسرار نقلها جامی آورده مذکور است و در بخاری هم منقول ابو بکر در بارهٔ این امر فرموده که [illegible]
لا حرمالت فیه الاعناق و دلالت آن بر عظمت و جلالت این امر در کمال ظهور است [illegible] ثابت شد که
متعلق فرمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم این امر را با ابو بکر [illegible]
شفقت و عنایت بحال پر اختلال او بود لیکن چون در آخر ابو بکر را از این [illegible] عزل فرمود بکمال وضوح
ظاهر گردید که این شفقت و عنایت او مبنی بر مصلحت [illegible] اهل این امر نباشند که او
صلاحیت و لیاقت ادای امری از امور دینیه ندارد [illegible]
دین و دنیا مستولی گردد چنانچه اهل حق در تقریر این قصه فرموده اند [illegible] جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
در دار دنیا چنین شفقت و عطوفت در حق ابو بکر فرموده باشد اگر روز قیامت هم مثل آن بعمل آرد مع المنافات
با اعتقادات اهل حق ندارد و در اثبات قصه سوره برائت از اهلسنت هم محتاج باشد آن از کتب اهلسنت نموده هم
زیرا که جناب مخاطب مدعی منافات صدور شفقت و عطوفت بر خلفای ثلثه با اعتقادات و اصول اهل حق بوده
و آن با اثبات وقوع چنین شفقت از کتب خود و تصریحات علمای کرام [illegible] می شد لیکن نظر باستبعاد
اهلسنت هم مندفع شود که چگونه متیقن شد که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حق کسی عنایت و
شفقتی فرماید که غرض از آن تفضیح او باشد این قصه را از اهلسنت نقل نمودیم و نیز مثل این شفقت و
عطوفت است آنچه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در قصه خیبر در حق ثانی بعمل آورده [illegible]
و چنین ناصر دین [illegible] کس عیان شود برای جنگ کفار فرستاده و همچنین اول را بوادی الرمل با لشکری برای
جنگ کفار فرستاده بود الا آنکه در هر دو مقام اول ابو بکر منهزم شده آمده بود و هیچ کاری از وی ساخته نشد
پس بعد اینکه عمر را فرستادند با آنکه عمر بلا شبهه مفضول از اول بود و بیقین [illegible] دانسته باشند که هرگاه از اول

۴۴۵

کاری برنه آمده و منهدم گردید همچنین ثانی اقتضای اثارا دل شواید گردید لیکن با وصف اینکه ورا مورد شفقت
وعنایت فرموده غرض از آن محض تفضیح و تذلیل ولبوده قوله پس معلوم شد که شیخین اخرا بها نزد وا مید
مورد عطوفت و مهبط شفقت بوده اند الخ اقول این چه ثمرة الغرابی ست که بدست جناب مخاطب افتاده که
آنرا اثابت نموده بزعم خود کاری عجیب بر روی کار آورده چه الحق هرگز اهدن شیخین و اخرا بها مورد دلیل این عطوفت
وشفقت جناب رسالتمآب علیه وآله الصلوة والسلام که در حدیث حوض علی فرض تسلیم التصغیر واقع ست انکار
نکنند بلکه در امثال قصه سوره برات و یوم خیبر و قصه وادی الرمل اثبات آن مینمایند آری متعصبین حضرات
اهلسنت البته انکار این قسم عطوفت و شفقت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم میکنند یعنی میگویند
که ابوبکر از اصل مامور باداء سوره برات نگردیده و نیز قصه وادی الرمل که در آن هم حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله وسلم اول و ثانی را با لشکری برای مقابله کفار فرستاده با وصف آنکه شاه صاحب اهتمام اثبات
آن دارند انکار میکنند کما یظهر من مصرکة الاراء نیز عطا نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم رایت را
بروز خیبر بشیخین و ارسال ایشان برای محاربه کفار انکار میکنند و میگویند که قبل از جناب امیر علیه السلام رایت
بشیخین عطا نشده و نه این هر دو قریب آن شده کما لا یخفی علی من طالع افادات ابن تیمیه ٔ شیخ اخراه الله
وانحی مر سائر اتباعه قوله حالیا مذهب تشیع الخ اقول این مذهب حق را احادیث و آیات و دلائل قاهره و براهین
باهره برپا میکنند و اصلا بودن شیخین و اخرابها مورد چنین شفقت و عطوفت جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم منافی این مذهب نیست که جناب مخاطب را تخییل آن اضطراب و سراسیمگی رو داده و خیال انهدام
اساس مشیده قواعد اهل حق در سر افتاده قوله و این صریح مجادله با جناب احدیت واقع شد الخ اقول
این صریح مکابره و مجادله ست که از مخاطب با حضرت رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و جناب احدیت واقع
شد که چنین شفاعت را که مبنی بر مصلحت تفضیح و تذلیل بوده بر شفاعت واقعی حمل نموده زبان اعتراض
کشوده العیاذ بالله نسبت مجادله بجناب احدیت بحضرت رسالتمآب علیه وآله الصلوة والسلام فرموده هیهات
در پی تعریض بر آنجناب اقدس افتاده هر زه سرای محض پیش نظر نهاده ما که گفته ایم که جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم خواستند که این مخلدین فی النار و رشته عنصر سرشته همراه خود برند و از آب
حوض کوثر که برای اینها حرام ست سیراب کنند آری آنجناب در حق ایشان بجناب کبریای عرض کرده
که ایشان اصحاب من اند یعنی با وصفیکه اینها اصحاب من اند باز هم ایشانرا بسوی جهنم میکشند

[illegible]

وغرض ازین سوال محض تفضیح واظهار تمرد واحداث وابتداع ایشان بوده ورعایت امثال این نکات
از انبیا واوصیا علیهم السلام بسیاری ازین قسم اقوال وافعال واقع می شود اینرا مجادله ومکابره نامیدن
عین مجادله واسائت ادب است وچه قدر نارواست کلام مخاطب بافاده شاه صاحب وتحفه که بهوس
ذب حریم خلیفه ثانی که معاندت ومخالفت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در وقت طلب قرطاس
فرموده وهذیان را بآنحضرت منسوب ساخته بجناب امیر المومنین علیه السلام زبان طعن دراز ساخته اند وانر
صحیح بخاری حدیثی که نواصب بغرض تعیین آن امام الزاهدین وقدوة العابدین وضع کرده اند نقل ساخته
نسبت مجادله بجناب امیر المومنین علیه السلام فرموده اند چنانچه میفرماید اگر این قسم غرض مصلحت را رد وحی
ورد قول پیغمبر گفته آید حضرت امیر هم شریک عمر درین جا خواهد شد اول آنکه در بخاری که اصح الکتب اهلسنت
بطرق متعدده مرویست که آنحضرت شبی هنگام نماز امیر وزهرا را تشریف برده ایشانرا از خوابگاه برداشته
وبرای ادای نماز تهجد تقید بسیار فرموده گفت قوما فصلیا حضرت امیر علیه السلام گفت که والله لا نصلی الا
ما کتب الله لنا یعنی قسم بخدا که ما هرگز نماز نخواهیم خواند الا آنچه مقدر کرده است خدا تعالی برای ما وانما انفسنا
بید الله یعنی دلهای ما در دست خدا است اگر توفیق نماز تهجد میداد میخواندیم پس آنحضرت از نزد ایشان
برگشت ودر اثنای راه خود را ای کوفت ومیفرمود که وکان الانسان اکثر شیء جدلا پس درین قصه مجادله با رسول الله
در مقدمه شرع وتمسک بشبهه جبریه که اصلا در شرع مسموع نیست از حضرت امیر واقع شد لیکن چون قرینه
گواه صدق وراستی وقصد نیک بود آنحضرت ملامت نفرمود انتهی حالا موضح شد که اگر رائحه انصاف
بمشامش رسیده واز ابخره سوداویه تعصب وعناد دماغ او مختل نگردیده باشد درین کلام بامعان تمام نظر
کند که اولا جناب شاه صاحب چه دعوی معقول وچه دلیل لطیف ذکر فرموده اند ... سپرده اند
حمایت خلیفه ثانی غلط گفتم بی پرده داد ناصبیت وخروج داده اند ... آدمی
را بچه فضایح مبتلا می سازد حیرانم چگونه این بزرگ با وصف دعاوی اسلام وتسنن که ... آن
تعظیم وتکریم جناب امیر المومنین علیه السلام ولو لسانا از ارکان ایمان میدانند طعن وتشنیع ... جناب
امیر المومنین علیه السلام نموده یعنی العیاذ بالله نسبت مجادله با رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم ... اوصیا
وتمسک بشبهه فرقه ضاله که جبریه که عین ضلال ومخالفت دین وایمان است وقبول نموده شاه صاحب
اصلا در شرع مسموع نیست بکمال ابتهاج ودست بشار وانبساط بعد ذکر روایت ... فرموده ...

از خدا و رسول و ائمهٔ اطهار استیجای وازمی نکرده بیشتر بالای حیرت آنکه شاه صاحب درین کلام داد تحقیق
و تدقیق داده اولا از مطابقت دعوی و دلیل خبری نگرفته زیرچه دعوی این بود که از جناب امیر المومنین علیه السلام
مثل عمر بارها عرض مصالح بحضرت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم واقع شده اگر فصل عمر در وحی
در در قول پیغمبر باشد لازم آید که العیاذ بالله جناب امیر المومنین علیه السلام هم مرتکب این شنیعه شده باشند مخصوص
عمر گردد حالانکه لبهم الله این غلط واقع شد که همین دلیل که از بخاری آورده مطابق دعوی نیست چه
ازین حدیث هرگز معلوم نمیشود که جناب امیر المومنین علیه السلام عرض مصلحت کرده باشد چه در آباء و انکار
از نماز تهجد که فضائل و محامد آن بسیار از بسیار است و او فی موشین ادای آن می نمایند و آنهم باین تشدد و تاکید
و یا دکردن قسم برابا از آن کدام مصلحت است که آنرا عرض نموده اگر مصلحتی هم در آن بوده باشد درین
کلام پیدا نیست آنچه از آن مستفاد میشود آباء و انکار محض است و مجادله صریحه و تمسک بشبههٔ جبریه که اصلا
در شرع مسموع نیست کما افاده بنفسه مجادلهٔ صریحه و تمسک بشبههٔ جبریه را در مقابلهٔ ارشاد نبی معصوم
کسی عرض مصلحت نمیگوید پس عجب که باوصف قلت فاصله در دعوی و دلیل تطابق آن را از دست داده
و مخالفت حجت و مطلوب پروائی نساختند و کاش بر نقل حدیث غیر مناسب بدعوی اکتفا میفرمودند
که اولیای او محمول میکنند و بر سیری غامض میگفتند که فهم قاصرهٔ ما مردم از ادراک آن عاجز است
لیکن این را چه توان کرد که خود بیان مفاد حدیث بخلاف ادعای خویش فرمودند و آنچه بعد بیان ملخص فرمودند
لیکن چون قرینهٔ حالیه گواه صدق و راستی بود الخ پس از همه غریب تر است و دال است بر تزلزل و
تذبذب شاه صاحب که در حمایت نواصب هم ثابت قدم و راسخ دم نیستند و گر نه هر ثابت آمی نارا
رسد انکار او بر نسبت مجادلهٔ صریحه و تمسک بشبههٔ جبریه بوجهی غیر الهریه یائی ثبات نفرموده میگویند که
چون قرینهٔ حال گواه صدق و راستی و قصد نیک بود جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم
ملامت نفرمودند اولا معنای قصد و راستی درینجا مفهوم نمیشود و ظاهرا صدق و راستی را در قسم
برابا از صلوة تهجد مراد گرفته باشند پس ظاهر است که صدق و راستی در آن موجب رفع ملامت
نمی تواند شد بلکه موجب ابرام آنست علاوه آن قرینهٔ حال کدام است که دلیل صدق و راستی بود
و اگر مراد از صدق و راستی در دیگر امور است پس آنرا با عدم ملامت برین امر چه ارتباط باقی ماند
قصد نیک پس خود بدیهی البطلان است که در مجادله با رسول مقبول و تمسک بشبههٔ اهل ضلال

و قوم جهول اصلا قصد نیک معنی ندارد و ظاهر است شاه صاحب بتقلید عالمگیر کما فی مکاتیبه المشهورة و اشتهر بانه تیه
نیک جا بر داشته اند و هرگاه مجادله با پیغمبر و تمسک بشبهه جبریه که صریح ابطال شریعت است نزد ایشان جایز
جایز شد و تجویز شرب خمر و زنا و امثال آن کدام حالت منتظره باقی ست فللفسوش و الفجرة ان یشکروا لهذا الحبر النبیل
و یجلّوه غایة التبجیل فان له علیهم یدا عظیما و کبیر منه حیث سهل ارتکابهم المعاصی بحجاب الجبر و قطع نظر از این همه غفلت
یا تغافل شاه صاحب حیرت کسب نموده میکشد که با وصف عهود موثقه باینکه در الزامات شیعه بغیر از کتب معتبره
ایشان نقل نخواهند آورد و دلالت صراحت عقل که مرویات خویش بر خصم حجت نمی توانند ساخت چنین سخنان
موضوعات و شنائع هفوات ائمه خود را که می بایست آنرا در حجب اختفا و استتار نگه داشتند بمقابله اهل حق
از کمال بی حیائی ذکر میکنند و العیاذ بالله قشر یک جناب امیر المومنین علیه السلام با نسبت کننده نهیان سحر
انس و جان معاند و مخالف امر برگزیده عرصه کن فکان صلی الله علیه و آله ما کرا مبدیان نموده اند و دیگر تعریضات
که بر نیکلام تحفه وارد می شود در افادات والد ماجد قدس الله نفسه و تحقیقات جناب سلطان العلماء دام ظلهم العالی
مذکور است من شاء فلیرجع الیها و باز میرسیم بر سر مطلب و میگوئیم که تفوه بلزوم مجادله جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم با جناب احدیت بنا بر قواعد و اصول اهل حق در شفاعت این اصحاب مضحکه صبیان و
هذره نسوان است که ادنی عاقلی التفات بآن نمی کند فضلا عن الفضلاء آری اشکال مجادله با جناب احدیت
بر حضرات اهل سنت البته لازم می آید بیانش آنکه فضل بن روزبهان و جناب شاه صاحب مصداق حدیث
حوض کفار را قرار داده اند کما سبق و تازه تر اینکه در حاشیه تحفه که منسوب بجناب مخاطب است در مقام حدیث حوض
مسطور است فلا شک انه کان یشهد مشاهد المشاهد و یحضر المغازی المنافق لطلب الغنیمة و الرقیق الدین المرتاب
و الشاک و قد ارتد بعده اقوام منهم مثل عیینة بن حصین الفزاری فانه ارتد و لحق بطلیحة بن خویلد و آمن به فلما
هزم طلیحة هرب حتی اسره خالد بن الولید و بعثه الی ابی بکر فی وثاق فقدم المدینة فجعل غلمان المدینة
یضربونه بالجریدة و یقولون یا عدو الله کفرت بالله بعد ایمانک فیقول والله ما کنت آمنت ثم تاب و من
اجلاف العرب کثیرون فمنهم من رجع و حسن اسلامه و منهم من ثبت علی النفاق و قد نص فی القرآن ان من
اهل المدینة من مردوا علی النفاق لا یعلمهم رسول الله صلعم فی الدنیا و انما یعلمهم فی الآخرة باعلام الله تعالی فهؤلاء
الذین یذادون ذات الشمال انتهی این عبارت بلیغه بعینه مثل عبارت ناربک سابقا منقول شد صریح است
در آنکه این اصحاب که جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم در حق ایشان شفاعت خواهند کرد و حضرت

ومنافقین وکافرین خواهند بود وایشانرا بذات اشتمال خواهند برد وصاحب فتح الباری کاتمله الملطرالعلامة فی
لحقات الرساله از قبیصه آورده که او در تفسیر لفظ مرتدین که در حدیث وارد ست گفته که هم الذین ارتدوا
علی عهد ابی بکر فقاتلهم ابوبکر حتی قتلوا وماتوا علی الکفر انتهی ونیز در فتح الباری در شرح حدیث
ثانی عشر از باب الحوض از کتاب الرقاق مذکورست قوله انهم ارتدوا وهذا یوافق تفسیر قصه الماضی فی با
وکرمانی در شرح بخاری گفته سحقا ای بعدا وکرر للتاکید وهو نصب علی المصدر وهذا مشعر بانهم
مرتدون عن الدین لانه یشفع للعصاة ویهتم بامرهم ولا یقول لهم مثل ذلک ودر نهایه
گفته ومنه الحدیث مازالوا مرتدین علی اعقابهم ای راجعین الی الکفر کانهم رجعوا الی ورائهم
وباعتراف فاضل نبیل ومسلک اول اگر مصداق حدیث حوض کفار باشند مجادله با جناب احدیت لازم می آید
حیث قال مع ذلک ازکتاب تصاحبه کار فرمایند وملاحظه کنند که اگر مضمون جمله یوخذ بهم ذات الشمال خاصه
اهل خلود می بود شفاعت جناب سید المرسلین معنی نداشت چه شفاعت دربارهٔ اهل خلود که اراده آلهی
بتعذیب دائمی آنها اختصا تعلق گرفته عین مجادله با جناب احدیت ست معاذ الله که جناب خاتم المرسلین
باوجود نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم اتیهم عذاب غیر مردود
ارتکاب مجادله فرمایند چه جای اینکه بالتخصیص برای آنحضرت ومومنین عموما انهیم وارد شده باشد که از
شان پیغمبر واتباع واشیاع اوبعید ست که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت قریبه داشته باشند انتهی
پس بکمال ظهور عیان شد که جناب شاه صاحب وغیر اکابر ایشان شفاعت جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم دربارهٔ اهل خلود که ارادهٔ حتمی آلهی بتعذیب دائمی آنها اختصا تعلق گرفته تجویز کرده ند وآن سرور را
بمجادله جناب احدیت منسوب ساخته ند وبهدم قواعد دین پرداختند ولوای مجادله ومعارضه با آنحضرت افراشتند
وانتقاد رخیال نفرمودند که چگونه ممکن ست که العیاذ بالله جناب خاتم المرسلین صلی الله علیه وآله وسلم باوجود
نزول آیات قرآنی مثل یا ابراهیم اعرض عن هذا انه قد جاء امر ربک وانهم اتیهم عذاب غیر مردود ارتکاب
مجادله فرمایند چه جای آنکه بالتخصیص برای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم ومومنین عموما انهیم وارد شده
باشد که از شان پیغمبر واتباع واشیاع او بعید ست که برای اصحاب جحیم استغفار کنند اگرچه آنها قرابت
قریبه داشته باشند وازین بیان بغایت وضوح ظاهر شد که الزامیکه جناب مخاطب از راه غفلت یا تغافل
قصد توجیه آن بر اهل حق کرده بود بافحش وجوه برو وائمه او منقلب گردید اما لزوم آن بر اهل حق

چنانچه مخاطب گمان کرده پس درغایت بطلان وفساد ست وهرگز بر ایشان متوجه نمیتواند شد لما لا یخفی علی
اهل السداد ولله الحمد علی ما الهمنا من الحجج البالغة والبراهین القاطعة والدلائل الناهضة لمبطلة لهفوات التحفة
قوله وهرگاه جناب پیغمبر قبر شیخین را بجوار فایض الانوار خویش مستدعی باشند تا عذاب دائمی ایشان بحرمت
ملاحظه نمایند الخ اقول مخدوش ست بدو وجه اول آنکه آنچه مولانای مجلسی آورده که جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم مستدعی قرب قبر شیخین بجوار فایض الانوار بجهت ملاحظه عذاب دائمی ایشان بودند محتاج ست
بتصحیح نقل وذکر عبارت آنجناب بعینها مع ذکر نام کتاب تا در مفاد ومدلول آن نظر کرده شود وکلمه بحت محض
ادعای مخاطب بنا بر الاعتبار نیست خصوصاً بعد ظهور خیانات صریحه وتصرفات قبیحه واکاذیب واضحه وافترآت
فاضحه از خدام والاقدام که باقتفای آثار اسلاف اخیار خود مرتکب آن شده اند چنانچه در نقل عبارات مولانای
مجلسی بعض جاها جمل مستقله را از طرف خود افزوده اند کما سبق وبعض جاها بعض الفاظ حذف کرده معانی
احادیث جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را محرف ومصحف ساخته اند الی غیر ذلک مما ظهر وسیظهر بالجمله هرگاه مخاطب
بر مولانای مجلسی افترای صریح درباره نسبت متاخرین امامیه بسلوک مسالک شیاطین کرد افترای این قبیح
وتشنیع سست بسته باشد امر در امثال اینها علی سهل ست وعجب که جناب مخاطب در ایراد هیچ نقلهای
بی سروپا بدون تعیین نام ونشان کتاب نصائح ومواعظ فاضل رشید را در ایضاح هم گوش نکرده که نقل را
از کتاب غیر معین از عدم نقل را ساقط اولی ومستحسن هیچ نقلها را مایه بصیرت وعجوبه میداند با آنکه نقلیکه فاضل رشید
اعتراض بر آن نموده ولو باختلاف المنقول عنه ثابت ومشهور ودر کتب کلامیه الحق مثل نهج الحق ونحو ذلک وغیر
آن مسطور ست بخلاف نقل مخاطب که جز مخاطب مدعی [illegible] عدم تقرر کرده
علی ما فی اوراق المفاخرات المذکورة فی صدر کتاب البحاوی لعجائب الافادات کسی نقل آن نیز داند چه اگر کسی
دیگر نقل میکرد مخاطب بر حسب عهد خود اشعار آن میساخت دوم آنکه استبعادیکه در صدد شفاعت این
قوم که منتهای آرزوی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بنا بر افاده مخاطب المعی رفتن شان بدوزخ
بود کرده منشاء آن همان عدم ادراک مراد از شفاعت ست چنانچه مکرر بالتصریح عرض آمد احتیاج اعاده
نیست عجب که مخاطب بحروف را بارها تکرار میکند وبا اینهمه دعوی اختصار وایجاز دارد وغیر حیز ازین دعوی
بگوش کسی نخورده قوله وایضا امر که اصول امامیه را نیک دیده بر وی مخفی نخواهد ماند که از جناب شفیع المذنبین
این مضمون در احادیث متواتره رسیده الخ اقول این همان شبهه دیرینه وتشکیک پارینه ست که بارها

آنرا بر زبان آورده ودو سه حباب آسا تازه آنرا پوشانیده هر دم رنگی نو برای آن ریخته وجوابش بارها گفته ام
و باز گر سیکو یم که آری در رد واحادیث در باره عدم شفاعت نص ختم رسالت صلی الله علیه وآله وسلم
در حق ظالمین وغاصبین امامت شیخنا کنندگان وایذا رسانندگان ذریت قادسه آنحضرت ومعاویان ودشمنان
آل وعترت مسلم وقطع نظر از ورود احادیث خاصه درین باب اجماعی اهل حق است که آنجناب درباره کسانیکه مرتکب
این شنائع وفضائح گردیده خارج از ایمان واسلام گردیده هرگز شفاعت نخواهد فرمود وچنین احادیث مستند لال
واستحاج ندارد ولیکن ازین احادیث وامثال وتصریحات اهل حق امتناع چنین شفاعت که از آنجناب درباره اینجا
واقع خواهد شد ثابت نمی شود زیرا که مراد از شفاعتی که در احادیث حرمان غاصبین وظالمین از آن مروی شده
همان شفاعت است که بحیثیت اکرام وتعظیم واراده تخلیص مشفوع له از عذاب الهی ونکال نامتناهی وسوال
رهائی اینها از مواخذه وعذاب ودار و گیر وعقاب در واقع بوده باشد که البته صدور چنین شفاعت در حق غاصبین
حقوق اهل بیت کرام ومعاندین آن اخیار انا خصمهم شافع یوم القیام علیه وآله الاف التحیه والسلام من الملک
السلام محال عقلی ونقلی ست اما استحاله امتناع چنین شفاعت که از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در حق
این اصحاب واقع خواهد شد که آن مبنی بر محض تفضیح وتذلیل واظهار ارتداد وعناد ایشان بوده پس هرگز ازین
احادیث ومعتقدات اهل حق ثابت نیست من ادعی فعلیه البیان وعلینا رده بالبرهان آری این اشکال بجناب
مخاطب ومحبان آن بالحق تصدی کرده بر اهل نحله والنحله لازم می آید زیرا که نزد اهل سنت هم باحادیث وآیات
کثیره ثابت گردیده که شفاعت کفار ومشرکین سمتی از جواز ندارد چنانچه مخاطب در مسالک اول گفته واین هم
از تبیین کتاب وسنت تا فته که شفاعت در حق کفار خصوصا وقتیکه کفر آنها بر همه کس از اهل محشر نمایان
باشد مطلقا از جواز نیافته کقوله تعالی ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا
اولی قربی من بعد ما تبین لهم انهم اصحاب الجحیم انتهی پس شاه عبد العزیز صاحب ودیگر اکابر واعاظم
شان که حدیث حوض را بر کفار حمل کرده اند یا بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم تجویز امر غیر جائز کرده
باشند یا این احادیث را موضوع ومفتری دانسته باشند وآیات قرآنی را از زیادات جامع قرآن یا ناسخین
آن گمان کرده معلوم نیست که الحال مخاطب کدام شق را از جانب این بزرگان اختیار مینماید وآیا جسارت
بر اختیار شق اول میکند یا تن بالتزام شق ثانی میدهد اغلب که چون در شق ثانی طعن ملام عظیم لازم می آید که
احادیث عدم جواز شفاعت کفار را یافتند و بروایت ونشر وتشهیر آن پرداختند ودر قرآن آیات شفاعت

۴۵۳

منحرفه را از طرف خود دخل ساختند ناچار باختیار شق اول یعنی تجویز امر غیر جایز و مخالفت آیات قرآنی و مناقضت
ارشاد ربانی سهل خواهند پنداشت که اکابر و ائمه او جابجا مطاعن در حق سرور انبیا علیه و آله الاف التحیة و الثنا ثابت
کرده اند کما سیظهر علیک فیما بعد **قوله** ملا سلطان حسین در کتاب عقبات الآخره که در دیباچه اش بجمع احادیث
قطعی الصدور از ائمه اقرار کرده از جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم روایت میکند قال علی علیه السلام ثم اذا قمت المقام
المحمود الخ **اقول** عدم شفاعت جناب رسول رب متعال درباره موذیان آل عالیه علیهم الف تحیة و سلام مصابیح الظلم
و درر الآل خود از قطعیات و یقینیات و ضروریات مذهب اهل حق است اثبات آن احتیاجی بقطع عقبات و تفحص
و عقبات و تجشم استدلال بذکر احادیث و روایات نبوده بالجمله این حدیث خود مقبول است و اصلا اهل حق را
انکاری و استنکافی از آن نیست لیکن از مدعای مخاطب بمراحل دور است کما لا یخفی علی اهل الشعور و لکن من
لم یجعل الله له نورا فما له من نور زیرا که مراد از شفاعتیکه در حدیث نفی آن از موذیان ذریت و معادیان
عترت فرموده همان شفاعت واقعی است که خیشفعنی الله تعالی آنست یعنی در حق کسانیکه ایذا آزار ذریت
من پی سپر کردند شفاعت ایشان بقصد تخلیص ایشان از عذاب و عقاب و فرستادن ایشان بسوی
نعیم مقیم و ثواب عظیم نخواهم کرد که همین شفاعت منافات بارعایت حقوق عترت و ذریت دارد و اما
شفاعتی که حاصلش لا تدری ما احدثوا بعدک انهم ارتدوا علی اعقابهم باشد و مراد حاصلش از آن همین کشف معایب
و مثالب مزید توهین و تفضیح و تذلیل آنها بود پس امتناع آن هرگز ازین حدیث ثابت نمی شود تا بکار مخاطب
آید و در استکبار و افتخارش که نشاید افزاید **قوله** پس اگر حدیث الحوض در شان خلفای ثلاثه پیرایه درود
پوشد کذب اصدق الصادقین لازم می آید الخ **اقول** بحمد الله بکمال وضوح ثابت کردیم که هم حدیث الحوض
در شان خلفای ثلاثه پیرایه درود می پوشد و هم کذب اکذب الکاذبین یعنی مخاطب فطین که نسبت کذب بجناب
اصدق الصادقین العیاذ بالله منه میکند لازم می آید و هرگز این همه احادیث موضوع و مفتری نمیگردد آری
بخطاب صاحب تحفه و اولیائش همین تقریر اعاده باید کرد که بعد الزام مخاطب فتقام این مالا یلزم برای اهل حق
کرام بجفا و آنکه خود کرده را درمانی نیست جوابی از آن نخواهند یافت پس باید گفت که اگر حدیث الحوض
در شان کفار پیرایه درود پوشد کذب لازم می آید چنانکه متکلمین و بعضی از صوفیه تقریر کرده اند و این همه
احادیث که مخاطب حواله آن بکتب ترهیب و ترغیب در سلک نقل نموده موضوع و مفتری گردد پس
مولف تحفه و اولیائش هر چه خواهند اختیار کنند **قوله** عجب تر از همه آنکه حضرت ملا باقر مجلسی کوردین را

درعبارت مذکور دلجب القتل واندا **اقول** هیچ عجب نیست از بزرگیکه فهم اوازادراک معانی ظاهره احادیث ونکات ومصالح وحکم افعال برگزیدگان الهی قاصر باشد که بورود وادنی وهمی وتوهمی سرگردان وخائر گردد وچنین تعجبها مورث تعجب آغاز نهد وناشایان بزبان آرد بالجمله اگر مراد از شفاعتی که مولانا ی مجلسی ره ثلثه را محل آن در آخرت گمان نمیکند شفاعت واقعی مثل شفاعت گناهگاران اهل ایمان ست پس مسلم لیکن جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم کی این شفاعت درحق این اصحاب خواهد فرمود والا لامحاله مقبول می افتاد واگر مراد ازین شفاعت شفاعتی ست که غرض از آن کشف حقیقت حال واظهار وجه سوی شمال باشد پس هرگز مولانای مجلسی نفی صلاحیت آن از خلفای ثلثه نکرده تا توهم مخاطب گنجایش توجه داشته باشد آری بمخاطبه صاحب تحفه واکابراو خواهیم گفت که عجب تر از همه آنکه حضرت شاه صاحب واسلاف شان صحابه مذکورین را که حدیث حوض درحق آنها وارد ست درعبارات مذکوره در دنیا واجب القتل دانند ومحل شفاعت در آخرت گمان نبرند پس امریکه بر جناب پیغمبر اشرف البریه علیه وآله الاف السلام والتحیه بزعم سنیه حسب افاده مخاطب صاحب مراتب علیا لازم می آید بزبان نتوان آورد وگو جناب مخاطب باستیلای هوا وحبس نفسانی تفوه بآن نماید وبلا ادراک مرام بالزام آن گراید

قال الفاضل المتوحد النبيل هداه الله تعالى الى سواء السبيل

دلیل چهارم لفظ لاتدری ست یعنی جناب خلاق عالم بروایت ملا مجلسی علی ما سبق نقله من نسخه سلیم وحیاة القلوب در روز شفاعت خواهد فرمود که ای نبی تو نمیدانی که آنها چه بدعت واحداث بر روی کار آوردند واین کلام در نفی علم ودرایت آنجناب درباره احداث این اصحاب نص ست وکذب تعالی عن ذلک علوا کبیرا احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز نکرده پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاعی نبود واین امر خلاف ضروری مذهب امامیه ست زیرا که علم جناب افضل الرسل بتفصیل هرچه تمام تر جزئیات وکلیات حال غاصبین در عرف امامیه را فرا گرفته بود واعلام آنجناب اهلبیت طاهرین باین واقعات خبر یافتند پس اگر خلفای ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند واللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله بعضی از روایات متضمن این دعوی سابقا وآنفا درکلام بنده اقل الخلیقه گذشته است وهنوز دلائل بسیار وروایات موضوعه بیشمار در مذهب امامیه موجود ست بنا بر روم اختصار که در تمام این عجاله نافعه مرعی وملحوظ ست تبرکا بعدد دوازده امام وچهارده معصوم التزامی نمایم واول بذکر روایات تفسیر اهل بیت که استاد کلینی بجامع آنست کام مرام را می گرایم

اقول مستعينا بلطف الجليل العبد الكل

العجب با وصفیکه جناب مصنف طاب ثراه در رساله خود تنبیه بر وجوب تاویل روایت احداث وارتداد اصحاب
نموده فهمت وضوح وظهور آن تنبیهش ترک کرده مخاطب نبیل از خواب غفلت بیدار نشده دست بدامن
نافهمی واصرار واستبداد برحمل آن بر ظاهرش زده در مسلک اول ترهات عجیبه وتقریرات غریبه که سراپا حیرت
وهوش ربای اهل خبرت ست بر زبان آورده مناسب چنان می نماید که اولا درین جا کلام جناب مصنف نقل
نمایم من بعد آنچه مخاطب نبیل در مسلک اول افاده فرموده بر سبیل اجمال تنبیه بر فساد آن کنم وبعد آن این افاده
جدید را که مبنی بر بهتان محض وتعلیلات غیر سدیده است مردود ومنقوص ودرهم وبرهم سازم پس باید دانست
که جناب مصنف اعلی الله مقامه فی دار الکرامه در دلائل عدم انطباق حدیث حوض بر مانعین زکوة که
بزعم سنیه مرتدین اند گفته لفظ اصحابی که در حدیث وارد ست ابای تمام دارد از ینکه اصحاب ردت مراد
باشند چه از دو حال خالی نیست یا از اصحاب عرف عام که یار ومصاحب دینی ودنیوی را میگویند
مراد باشد یا عرف خاص یعنی شرع وبدیهی ست که بمعنی اول اطلاق این لفظ بر اهل ردت درست نیست
چه آنها اهل قبائل بودند ودر بواطن ومساکن خود ها می گذرانیدند وبجز یکدو بار آنهم بعضی از آنها جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را ندیده باشند چنانچه بنا علی هذا قال الکرمانی ولم یرتد واحد
من اصحابه والحمد لله رب العالمین وانما ارتد قوم من جفاة الاعراب من المولفة قلوبهم ممن
لابصیرة لهم فی الدین ح نفی ارتداد از صحابه کلهم اجمعون کما یدل علیه النکرة الواقعة فی سیاق النفی
دال ست بر ینکه مرتدین را از صحابه نشمرده وچگونه بشمرد که لفظ الصحابی من حیث المأخذ والاشتقاق اقتضای
صحبت دارد وآنها ازین دولت محروم بوده اند وعلی هذا القیاس از اجلای بدیهیات ست که معنی ثانی هم بر مرتدان
زنهار صادق نمی آید چه درین صورت موت علی الاسلام شرط ست واینجا خصم آنها را مائت علی الکفر میگوید
وچون منقول شرعی نه آنست که جماعه بمعنای مناسب معنای لغوی قرار دهند بلکه البته ماخذ شرعی از
کتاب وسنت واجب ست پس منقول شرعی حقیقت شرعی ست وبغیر صرف صارف خلاف آن مراد
نتوان گرفت درینصورت معنی ثانی اولی بالمراد خواهد بود وعدم صدقه علی المرتدین غیر خاف کما بیّنا
وهرگاه هر دو معنی لفظ اصحاب بر اهل ردت صادق نمی آید لامحاله جماعه از صحابه مشهورین متصفین بالاحداث
مراد خواهند بود وتوهم نشود که معنی شناسی از لفظ حدیث چنان توهم کند که هرگاه جناب بشیر ونذیر
مخاطب بخطاب لاتدری میشوند از حقیقت حال اهل ردت کی واقف بوده اند درینصورت باعتبار اسلام

آنها در حیات خود و بقای حکم بالاستصحاب بمعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب آنها کردند و این تاویل چنانکه مخفی
نیست مضحکهٔ صبیان ست چه جناب ختمی مآب بعد از دنیا در حیات خود خبر میدهند که حال بعض اصحاب در آخرت چنین خواهد
بود و من چنین خواهم گفت و بانهمه اجمال ارتداد ایشان علی الاعقاب خبر خواهند داد و در صورت عدم درایت
لامحاله ماؤل خواهد بود و التاویل یجب علی الخصم کما یجب علینا فلهذا و لظهور رطوبت الکشح عن ذکره انتهی کلامه
رفع فی الخلد مقامه و لعل اگر امعان ملاحظه این عبارت ظاهر ست که غرض جناب مصنف تحریر از تقریر اخیر این ست
که اگر معترض شق اخیر را تسلیم کرده گوید که گر قبلیم که مراد از لفظ اصحابی معنی مصطلح ست که موت علی الاسلام
شرط آنست لیکن اطلاق اصحاب باین معنی بر مرتدین بجهت استصحاب حالتیکه آنحضرت ایشان را بر آن گذاشته
فرموده چه آنجناب از ارتداد ایشان واقف نبود پس غرض معترض ازین توجیه تصحیح اطلاق لفظ اصحاب بمعنی
مصطلح بر مرتدین ست و بر ظاهر ست که این توجیه بشق اول متعلق نیست چه بر شق اول اصل صحبت که مناط
حل شق آنست مقصود ست جناب مصنف طاب الله مضجعه دفع این توهم باین وجه فرموده که اطلاع جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر ارتداد این اصحاب از نفس حدیث حوض ثابت ست زیرا که آنجناب خبر داده
که بروز قیامت از ارتداد ایشان آنجناب را خبر خواهند داد پس هرگاه ارتداد ایشان آنجناب را معلوم باشد این
توجیه سمتی از جواز ندارد که بنای آن بر عدم اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ست و آن خود
باطل ست این ست توضیح کلام جناب مصنف بطریق اجمال حالا آنچه جناب مخاطب المعی که در فهم
عبارات و مقاصد علمای کرام و محققین فخام ید طولی دارد باید شنید که چه قسم داد تبحر و تدقیق داده و بر این تقریر
متین چه اعتراض لطیف وارد کرده حیث قال قوله و متوهم می شود الخ اقول مخفی نماند که این اعتراض
هم بدستور اعتراضات سابقه هرگز وارد نمی شود چه احتمال دارد که جناب خاتم النبوت را از وحی الهی باره ارتداد
اصحاب و عدم قبول شفاعت بعد اثبات احداث و نفی درایت بطور اجمال بعضی از وجوه معلوم شده هم
باینگونه خبر داده که چندی را از اصحاب بسوی دوزخ خواهند کشید و من بشفاعت آنها متکرر متوجه خواهم شد
لیکن آن شفاعت در مجموع آنها مقبول نخواهد افتاد بلکه در حق بعضی فایده خواهد کرد که در همان وقت ازین وارد
گیر نجات خواهند یافت و ظاهر همین ست که حکایت مطابق محکی عنه باشد پس واقعه را که بعضی از وجوه
مجمل بود به نهج اجمال ادا فرموده باشد و هرگاه که بخلاف این معنی قائل شود گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم را تفصیل
این امور و اسامی و ذوات آن مبادی محدثات و شرور معلوم بود باز راه اجمال و طریق توریه و تقیه پیموده

پس دلیل آن بر زعم او ست زیرا که این اخبار که تعلق باحوال اخروی دارد و حضرت را باعلام ملائکه معلوم
شده مفصلاً و مشروحاً در روایات وارد گردیده که پرده از روی فسق و کفر کسی بر افتد پس در آخر عمر شریف هیچگونه
تصور یا اذعان کرده آید که حضرت صلی الله علیه وآله وسلم مفصل را مجمل بیان فرموده و از تفصیل نموده و تقیه
سنگ راه شده چنانکه بجا کسی بعد تصریح بر نمیعنی که تقیه در کلام آنجناب گنجایش ندارد دعوی خواهد کرد آری
دروغگو را حافظه نمیباشد پس قول موجه که مولف آنرا بصورت وهم نقل نموده و تعصباً و عناداً بر ضمنیکه حسبیان
حمل کرده بر جای خویش باقی ست و نفی درایت و احادیث بر ظاهر خودش محمول بالجمله از تنقید بیند ورلازم
نیامد که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم را تفصیل تمامی احادیث آنها معلوم بود و باعیانهم آنها را میشناخت چه
چیز انکه خبر دادن بدارد نیاوه حکایت آنچه بوحی الهی حضرت را دریافت شده بود باصول اهل حق کی مستلزم
این امور ست که تفصیل محدثات و شرور آنها میدانست و ذوات آنها را میشناخت این استلزام را
هم بدلیلی ثابت فرمایند و برهانی بر نمیعنی قایم کنند که این حدیث بدون علم تفصیلی ممکن نیست وانی لهم ذلک
بار خدایا مگر حدیث طبرانی را پیش کنند و گویند که ابو درداء راوی آنحدیث عرض کرد که یا رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ادع الله
لی که خدای تعالی مرا درین زمره محشور نکند فرمود که تو از آنها نیستی و این دلیل ست بر آن که حضرت پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم ذوات آنها را باعیانهم میشناخت والا جواب آنجناب که ای ابو درداء تو از جمله
آنها نیستی چگونه صحیح شود یا حدیث [illegible] مولف در رساله [illegible] است یاد نمایند که ابو بکر
صدیق رضی بعد استماع حدیث حوض نظر بغلبه خوف و خشیتی که داشت التماس نمود که شاید من از آنها باشم
حضرت فرمود که لا و انشاء الله تعالی بعد ازین بمقام خود آنحدیث مذکور شود و بنده مجهول و ظلوم [illegible]
عدم تبحر در علوم میگوید که این هر دو دلیل هرگز بر مدعای مولف دلیل نیست و انطباق ندارد و مستلزم مقصود
نیست چه محتمل که آنجناب بجهت حسن خاتمه حضرت ابوبکر صدیق و ابو درداء رضی الله عنهما آگاه [illegible]
بدر و دیگر مشاهد مشرفه که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم و بسیاری از بشارات عالیه بر آن ترتیب یافته و اولین
اصول اربعه حضرات متشیعین بر آن گواه عادل معلوم بود چنین فرموده باشد این از کجا که ذوات
مرتدین که ذای را بعلم تفصیلی میشناخت و المقصود منها دون ذلک بالجمله آنچه بجواب صدیق و ابو درداء
ارشاد شده در صحت صدور آن علم خاتم پیغمبران بحسن خاتمه این بزرگان با زهد و جهاد فی سبیل الله و حضور در
مشاهد مشرفه که بارها بتاکید تمام فرموده اند که هرگز از حاضرین کسی در دوزخ نخواهد رفت چنانچه از تفاسیر

امامیه مثل خلاصة المنهج نیز در واقعهٔ بیعت الرضوان واضح ولایح ست وافی وکافی ست وصحت جواب موقوف برین نیست که باعیانهم معرفت اهل ردت وتفصیل محدثات آنها داشته باشد وهو ظاهر عند العقلاء فضلا عن الفضلاء پس عدم درایت برحال خود باقی وازانجا برطرف شد ایجاب تاویل که بسینه زوری بر ذمهٔ اهل حق ثابت فرموده کو ذمهٔ معترض بوجوب آن هنوز مشغول بوده باشد انتهی ما افاد المخاطب النقاد غیر حائم حول المراد لانغماسه فی لجة العناد این کلام ناظر قاصر را بشبهه وحیرت می اندازد اصلا محصلی ندارد حیرانم که باین ترهات رکیکه وشبهات سخیفه می نازد وآنرا جواب کلام جناب مصنف طاب ثراه می انگارد بلکه قیامت آنست که تشنیعات بلیغه بحق آنجناب یاد کرده ملازمین او را منسوب بعدم فهم وقلت تدبر نموده العیاذ بالله جناب‌شان را در حساب طفلان دبستان مکتب هم نگرفته ستم ظریفی وبیهوده سرایی دیافه درای را بغایت قصوی رسانیده وخود در فهم چنین کلمات سلیس پیش پا خورده اصلا بجوانب واطراف ومغز کلام نرسیده آنچه خواسته بر زبان آورده الحاصل غرض جناب مصنف رفع ایراد درشته وطیب ثراه از دفع اعتراض مقدر اثبات اطلاع بر ارتداد این زمره بوده خواه علی نهج التفصیل باشد خواه علی نهج الاجمال آنجناب کی دعوی ثبوت اطلاع تفصیلی ازین حدیث کرده که مخاطب در جواب آن این شورش برپا کرده ومن خود دریده ودماغ باخورده وایرادات واعتراضات بر آن تقریر کرده بدفع آن مشغول شده سبحان الله باصل مطلب وا نرسیده در جواب آن هر خموشی بر لب میزند واصلا بر آن کلام نمیکند و در حشو وزیادات که اصلا بمقصود جناب مصنف تعلق ندارد واطناب اسهاب را کار فرما میشود و بزعم خود گوی مسابقت در میدان مناظره می رباید وبتقریر اسوله واجوبهٔ مفروضه ناظرین را بغلط می اندازد وبانگان برند که جناب‌شان چنان قلع وقمع تقاریر اهل حق کرده که از جانب خود هم تقریر اعتراضات کرده حتی الامکان در دفع آن کوشیده اصلا احتمالی واستدلالی را باقی نگذاشته که بروان نیز پرداخته بالجمله اگر غرض مخاطب آنست که ازین حدیث اطلاع تفصیلی جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر محدثات وشرور این زمره ثابت نمی شود پس این خود مسلم ست لیکن انیرا با جواب جناب مصنف کدام ارتباط ست وچه مناسبت کی جواب آنجناب موقوف بر اثبات اطلاع تفصیلی ست مطلب آنجناب صرف همین ست که ازین حدیث اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد این اصحاب ثابت می شود وثبوت اطلاع تفصیلی را جناب مصنف هرگز ادعا نفرموده که اصلا آنرا با اعتراض وجواب

ربطی نیست نه مفید معترض ست و نه مضر مجیب چه پر ظاهر ست که مبنای اعتراض بر آنست که جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را احداث و ارتداد این زمره معلوم نبود از ینجهت اطلاق اصحاب بر ایشان
فرمود این توجیه وقتی تمام شود که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را اصلا اطلاع بر ارتداد این جماعه
نباشد نه اجمالی و نه تفصیلی و حاصل جواب مصنف طاب ثراه آنست که از نفس حدیث اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بر ارتداد این جماعه ثابت ست و ظاهر ست که علم اجمالی بارتداد و احداث این زمره نیز مانع از
اطلاق اصحاب بر آنهاست چه بنا بر افاده ابن روزبهان و غیره لفظ ارتداد نص در کفر و ارتداد شرعی ست پس این
توجیه و اعتراض ضحکه صبیان بیش نیست بالجمله نفی علم تفصیلی از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
و سلب اطلاع آنحضرت بر تفاصیل محدثات این اصحاب که مخاطب اهتمام تمام دران نموده دماغ سوخته
خارج از حد در تقریر آن بکار برده اصلا مفید موجه و منافی مطلوب مجیب نیست کو عدم اطلاع جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم بر تفاصیل محدثات اینها باطل محض باشد کما سیجی عنقریب و اگر مراد مخاطب آنست
که از ینحدیث معرفت اعیان و اشخاص مرتدین ثابت نمیشود پس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
چون اعیان و اشخاص این مرتدین نمیدانست لهذا اطلاق اصحاب بر ایشان کرده باشد چه محتمل است که
که بعضی از اصحاب راه ارتداد پیش خواهند گرفت و باعیانهم و اشخاصهم ایشانرا نمیدانست پس نفی درایت
محمول بر ظاهر باشد و توجیه بغایت متین و جید پس اینهم ضحکه صبیان بیش نیست چه اینقدر از ینحدیث بلا شبهه
ثابت شده که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد این اصحاب که ایشانرا بسوی جهنم خواهند
کشید مطلع بود و از علامت و تعیین ایشان هم واقف شده پس با وصف این علم که این اصحاب که ایشانرا
از پیش آنجناب کشیده بجهنم می برند مرتدین اند چگونه اطلاق اصحاب بر ایشان بحکم استصحاب خواهد فرمود
و امتناع این اطلاق موقوف بر معرفت اعیان و اشخاص ایشان در دار دنیا نیست چه هرگاه بعلامتی
از علامات و نحوی من انحاء التعیین و التخصیص شناختند و یافتند که این اصحاب مرتدین اند باز اطلاق اصحاب
بر ایشان سمتی از جواز ندارد و عدم معرفت اعیان و اشخاص اینها در دنیا مصحح اطلاق اصحاب با
وصف علم بردت ایشان نمی تواند شد کما هو فی کمال الظهور آری اگر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله
وسلم را هیچ گونه تعیین و تشخیص ایشان معلوم نمی شد و علامت اینها بر آنجناب واضح نمیگردید
و فقط همین قدر در حدیث مذکور می بود که من بعض اصحاب خود را اصحاب خواهم گفت و باز حق تعالی

از حال ارتداد ایشان اطلاع خواهد کرد البته این کلام و تقریر مخاطب لیاقت اصغای اشرت لیکن هرگاه از علامت
این مرتدین هم آنجناب مطلع شده گنجایش اشتباه باقی نمانده پس بعد ملاحظهٔ این علامت و حصول علم بارتداد
شان چگونه ممکن ست که آنجناب او شان را اصحاب خود خواند و بلفظ اصحابی یاد نماید پس بنابرین نسبت اطلاق
اصحاب برین زمره مگر آنچه جناب مصنف ارشاد فرموده و تاویل نفی درایت بر خصم واجب ست و حمل آن
بر ظاهر غیر جائز با وصف آنکه عدم اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر اعیان و اشخاص مرتدین
و تفاصیل محدثات شان نزد اهل سنت هم باطل محض ست چه ایشان هم تصریحات کرده اند که آنجناب در قبر اقدس
خود زنده است و جمیع است خود را می بیند و هر کس را میداند و اعمال همه امت بر آنجناب عرض میشود و ملا حسن
کشمیری در حاشیه شرح عقائد عضدی در تعریف صحابی گفته و اعلم ان المراد الرؤیة فی عالم التکالیف فلا
ینتقض بما روی انه علیه السلام رای لیلة المعراج جمیع الامة فی عالم الارواح والمثال و لا بانه
صلی الله علیه و آله وسلم فی قبره حی یری جمیع الامة انتهی و ابو المؤید خوارزمی در مسند خود او لا از
خطیب نقل کرده که او از احمد بن الحسن ترمذی حکایت کرده که او گفته رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم
فی المنام فقلت له یا رسول الله ما تری ما فیه الناس من الاختلاف قال فی ای شیء قلت
فیما بین ابی حنیفة و مالک والشافعی فقال فاما ابو حنیفة فلا اعرفه واما مالک فکتب
العلم واما الشافعی فمنی والی و در مقام جواب این عبارت گفته صح فی الحدیث انه یعرض
علی رسول الله صلی الله علیه وسلم اعمال امته یوم الاثنین والخمیس فکیف لا یعرفه وانه
علیه السلام یبشر کل بر و فاجر بعرض اعماله علیه فکیف لا یعرف ابا حنیفة و اعمال
الکرام شبیه بها انتهی و در مواهب لدنیه مذکور ست وقد روی ابن المبارک عن سعید بن المسیب
من یوم الا و یعرض علی النبی اعمال امته غدوة و عشیة فیعرفهم بسیماهم و اعمالهم فلذلک
یشهد علیهم و شهاب الدین دولتابادی که فضائل و محامد او از اخبار الاخیار شیخ عبد الحق دهلوی و سبحة المرجان
غلام علی آزاد بلگرامی و غیر آن توان دریافت در کتاب هدایة السعداء گفته و در تفسیر حدادی و کیمیای سعادت
و تشریح میگوید هر شب دوشنبه و پنجشنبه و جمعه افعال امت پیش رسالت صلعم فرشتگان عرض میکنند هرچه
نیک میباشد روح پاک مصطفی شاد میگردد و هرچه بد میباشد اگر میداند که خواهد گردید نیک بهشت ست و در
خواب بنماید تا از کرده خود باز آید و نیز در هدایة السعداء مسطور ست سوال بعد مردن مرده را انبیا اصحاب

ـــ ے سشود بانه جواب عقیده اهل سنت و جماعت است مرده را بعد مردن تاثیر اینها است چنانچه در خشم آید
و آزرده شود بدلیل صحت عذاب قبر زیرا که اگر مرده را از عذاب قبر اثر نباشد عذاب قبر سفه و هزل شود
فی شرعة الاسلام و تجنبوا القبر فی جوار اهل الخیر فان المیت یتاذی بالجار السوء و در اعلام الهدی میگوید
میت بلطم و عنف غاسل متاثر میشود و فی الآثار از صدقه و فاتحه و از احسان در حق میت سرور
می افزاید و از ذکر سوء و خشم و ظلم بر هم مرده را حزن مینماید و در علمی شرح مشارق میت از گریه احبا آزرده
میگردد چنانچه دوستی چون بسفر روان شود و دوستان در آن محل گریه کنند مسافر از گریه ایشان آزار
و دشوار نماید و در تفسیر حدادی میگوید هر شب دو شنبه و پنجشنبه اعمال امت پیش تخت رسالت میاید رد
هر چه حسنه باشد خوشی افزاید و هرچه سیئه باشد حزن نماید و در این باب احادیث کثیره است بر سبیل اختصار
باز نموده شد تا بر ایذا و آزار خاندان رسالتپناهی و ایمان بیاورند و هی عصمنا الله من الرجیم در ینابیع المودة اسد
مسطور است فی الدر فی سورة الجمعة قال صلعم من صلی علی لیلة الجمعة مائة مرة قضی الله
تعالی له مائة حاجة سبعین من حوائج الآخرة و ثلثین من حوائج الدنیا و وکل الله تعالی به ملکا
یدخل علی کما یدخل علیکم هدایا فی الاطباق و اعلی فیکم ابن الموفق کالعلی فی الحیوة و نیز در ینابیع المودة مسطور است
فی الدر و فی سورة الجمعة فضیلة الصلوة له صلعم وان علی فیکم بعد الموت کعلی فی الحیوة
آدم بر افاده اینکه جناب مخاطب درینجا وارد فرموده پس والجواب علی المعارضة آنست که اگر فقط دلیل مذکور
و احداث این اصحاب بدلیل عدم انطباق آن بر اصحاب ثلثه باشد لازم آید عدم انطباق آن که باینکه مخاطب
بنا بر مسلک الحق تطبیق حدیث بر آنها میخواهد یعنی سلمان و ابوذر و عمار و غیرهم من الصحابة الاخیار والاماثل
الابرار زیرا که بر تقدیر انطباق حدیث بر آنها و ثبوت ارتداد و احداث این بزرگان جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم از حالات ایشان هم مطلع نخواهد بود زیرا که حدیث عرض اعمال شیعه بر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله وسلم و اوصیای آنحضرت ثابت و متحقق چنانچه مخاطب هم بآن اقرار کرده پس اگر باین
دلیل عدم انطباق این حدیث بر خلفای ثلثه ثابت شود عدم انطباق آن بر این بزرگان هم واضح خواهد شد
بلکه اگر نفی درایت را درین حدیث بر ظاهرش محمول کنند لازم آید که این حدیث بر هیچکس از افراد عالم باصول
اهل حق منطبق نگردد زیرا که علم باحداث محدثین و ارتداد مرتدین هر کسانیکه باشند برای حضرت رسول خدا
صلی الله علیه و آله وسلم نزد اهل حق ثابت است پس باید که بنا بر توحید انها بر کسی محمول نتوان شد بالجمله

تاویل نفی درایت درین حدیث ضروری ست و حمل آن بر ظاهرش هرگز جائز نیست زیرا که حصول علم بارتداد
واحداث این قوم برای جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از نفس این حدیث ثابت ست حمل آن بر ظاهرش نمی آید
مگر از امثال مخاطب نبیل که از غایت تبحر و تحقیق و علو نظر در امثال این امور ظاهره غفلت می نماید و راه صواب
غلط میکند چه ادنی عاقلی بملاحظه این حدیث جزم قطعی حاصل میکند بر آنکه نفی درایت محمول بر ظاهرش نیست فضلا
عن الفضلاء و قطع نظر ازین بلا شبهه لفظ لا تدری احتمالی مرادی این احتمال را دارد یعنی عالم نبودن جناب رسالتمآب
صلی الله علیه وآله وسلم باحداث و ارتداد اصحاب محض و چون منصب مخاطب منصب مستدل ست و منصب ما منصب
منع پس مجرد ایجاد احتمال استدلالش را بباد فنا میدهد و بنای موهون این توهم باطل از بنیاد در می آرد و العجب
کل العجب که در ما بعد خود از زبان گهرفشان مخاطب می‌شنوی که تاویل نفی درایت بوجوه اربعه که بعض آن مرضی
ما نباشد بمقابل ارشاد امر زائل رنج و کاسته فکر رسیده و صرف آن از ظاهرش که درینجا بنای استدلال بر آن
ریخته نموده الحاصل نفی درایت را قابل تاویلات سدیده و توجیهات عدیده می توان شد بر بعضی ازان درینجا
اقتصار می رود اول آنکه لا تدری ما احدثوا بعدک استفهام انکاری باشد یعنی آیا نمیدانی که بعد تو چها
احداث کردند و راه ردت پیش گرفتند پس شفاعت در حق ایشان گنجایش ندارد که لامحاله مرارت عذاب
الهی خواهند چشید و در سزای اعمال شنیعه خود خواهند کشید آنچه خواهند کشید دوم آنکه نفی درایت بحسب ظاهر باشد
یعنی ظاهر احوال مقتضی آنست که تو علم باحداث و ارتداد ایشان نداری که قبل از وقوع این امور وفات یافته سوم
آنکه مراد ان باشد که ترا درایت با دراک ظاهری حاصل نشده یا بمعنی که دیده باشی که ایشان چها احداث کردند
و چگونه مرتد گردیدند گو این درایت باعلام حق تعالی آنجناب را حاصل شده باشد چهارم آنکه سلب درایت بحسب
معتقد بعض حاضرین آن حوض باشد که مثل جناب مخاطب و اسلاف او که منکر اطلاع تفصیلی آنجناب بودند
و در زعم ایشان جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم علم بآنچه بعد او واقع شده حاصل نبوده لهذا حق تعالی بنا بر
معتقد ایشان سلب درایت از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرموده و غرض ازین تعبیر تقبیح اعتقاد
ایشان باشد پنجم آنکه سلب درایت محمول بر مبالغه باشد یعنی چون تو شفاعت ایشان میکنی پس گویا نمیدانی
که ایشان چها احداث کردند و مرتد شدند ششم آنکه غرض آن باشد که ترا درایت مثل درایت ما نداری ظاهر ست
که علم خالق که افضل وجوه علم ست مخلوق را گو نبی باشد حاصل نیست پس هرگاه در نفی درایت این وجوه
[illegible] باشد حمل آن بر ظاهرش نمودن و بنای استدلال بر آن نهادن و تشنیعات شنیعه بر آن

انکه بعضی چگونه نزد عقلا سمتی از جواز و صحت داشته باشد قوله و این کلام در نفی درایت آنجناب بارهٔ احداث این
اصحاب نص ست الخ اقول آری اینکلام وقت نظام در نفی درایت خاتم جناب مخاطب بمقام اثبات نص قاطع ست
و بر غفلت و ذهول ملازمان او از امور جلیه نبیه برهان ساطع زیرا که خود سابقا در سلک اعلال افاده فرموده که نفی
نص بودن امری چنین ست که احتمال غیر را برنتابد و این معنی صریح البطلان و واضح الفساد ست زیرا که انفاد نفی
کلا تدری با احدثوا بعدک احتمالات بسیار و محامل متعدده دارد که بنا بر آن نفی درایت از آنحضرت ثابت نمیشود
پس چگونه ادعا نص بودن آن در نفی درایت صورتی از صحت و استقامت داشته باشد و العجب کل العجب که جناب مخاطب
بعد ازین چنانچه میدانی خود هم تاویل و توجیه نفی درایت کرده مدعی وجوب تاویل و صرف آن از ظاهرش بلمر
الحق گردیده و اینجا دعوی نص بودن این حدیث در نفی درایت از آنحضرت کرده برهمین معنی تسجیل
آن ملجب ساخته و با وصف این تناقضات و تهافتات عظیم که هوش ربای اولیای اوست و جا بجا
از افاداتش پیدا ست مفاخرت افراختن علم مباهات افراشتن بجناب مصنف علام و دیگر اعلام کرام طعنها زدن
و استهزا نمودن کار اوست پس چگونه عاقلی متفوه میتواند شد باینکه لا تدری در نفی درایت احداث
این اصحاب از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم نص ست حالانکه آنجناب خود در حدیث حوض اخبار
داده باینکه حقتعالی آنجناب را در جواب شفاعت اعلام باحداث و ارتداد این اصحاب خواهد کرد پس بالقطع
جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم را اطلاع بر احداث و ارتداد این قوم حاصل شده و درایت آن
متحقق گردید پس اگر لا تدری نص در نفی درایت احداث اصحاب آنجناب باشد العیاذ بالله کذب بحقتعالی
که باعتراف مخاطب احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز آن نکرده لازم می آید و چون مخاطب بتهدید هم قائل گردیده
یعنی لا تدری را نص در نفی درایت احداث از جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله و سلم گفته پس بلاشبهه لازم
آمد که جناب او العیاذ بالله تجویز کذب بر حقتعالی الله عن ذلک علوا کبیرا کرده باشد و آنچه از آن نقص جناب نبوی و درایت او
لازم می آید خود ظاهر و العاقل یکفیه الاشارة فعلی فهم المخاطب لیضحک الثکالی حیث تفوه بمزاعمه الفاسدة
بما یأنف منه کل فاضل و جاهل قوله و کذب حقتعالی عن ذلک علوا کبیرا احدی از متکلمین بکلمه اسلام تجویز
نکرده اقول اگر حضرات اهلسنت که تجویز همه شنائع و فظائع بر حقتعالی کرده اند و گفته اند که هیچ چیز در
حق او تعالی قبیح نیست پس صدور کذب هم جایز باشد و علاوه برین در شرح عقائد نسفی مذکور ست
واعلم ان بعض العلماء ذهب الی ان الخلف فی الوعید جائز علی الله تعالی و من هنا الی حد

فی التفسیر الوسیط فی قوله تعالی فی سورة النساء ومن یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم الآیة قال والاصل
فی هذا ان الله تعالی یجوز ان یخلف الوعید وان کان لا یجوز ان یخلف فی الوعد وبهذا وردت السنة من
رسول الله صلی الله علیه وسلم فیما اخبرنا ابو بکر احمد بن محمد الاصفهانی السجزی حدثنا عبد الله بن محمد الاصفهانی
وزکریا بن یحیی الساجی وابو حفص جعفر السلمی وابو یعلی الموصلی قالوا حدثنا هدبة بن خالد حدثنا سهیل بن ابی
حزم حدثنا ثابت البنانی عن انس بن مالک ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من وعده الله تعالی علی
عمله ثوابا فهو منجز له ومن اوعده علی عمله عقابا فهو بالخیار واخبرنا ابو بکر حدثنا محمد بن عبد الله
بن حمزة حدثنا احمد بن الخلیل حدثنا الاصمعی قال جاء عمرو بن عبید الی ابی عمرو بن العلاء فقال یا ابا عمرو
ایخلف الله ما وعده قال لا قال افرأیت من وعده الله تعالی علی عمله عقابا ایخلف الله تعالی وعیده فیه
فقال ابو عمرو من العجمة اتیت یا ابا عثمان ان الوعد غیر الوعید ان العرب لا تعد عیبا ولا خلفا ان یعد
شرا ثم لا یفعل بل تری ذلک کرما وفضلا وانما الخلف ان تعد خیرا ثم لا تفعله قال فاوجدنی هذا
فی العربیة قال نعم اما سمعت قول الشاعر وانی اذا اوعدته او وعدته لمخلف ایعادی ومنجز موعدی
والذی ذکره ابو عمرو مذهب الکرام ومستحسن عند کل احد خلف الوعید کما قال السری
الموصلی شعر اذا وعد السراء انجز وعده وان اوعد الضراء فالعفو مانعه ولحسن یحیی بن معاذ
فی هذا المعنی حیث قال الوعد والوعید حق فالوعد حق العباد علی الله تعالی ضمن لهم اذا فعلوا کذا
ان یعطیهم کذا ومن اولی بالوفاء من الله تعالی والوعید حقه علی العباد قال لا تفعلوا کذا فانی
اعذبکم ففعلوا فان شاء عفا وان شاء اخذ لانه حقه واولاهما العفو والکرامة لانه
غفور رحیم انتهی ودر تتمة الحواشی ومواهب علیه محسن کشمیری مذکور است قال الشیخ فان شاء عفا وان شاء اخذ
الوعن للامام هذا فی غایة الفساد لان الوعید قسم من اقسام الخبر فاذا جوز علی الله الخلف فیه فقد جوز
الکذب علی الله تعالی وهذا خطأ عظیم بل یقرب ان یکون کفرا فان العقلاء اجمعوا علی انه تعالی
منزه عن الکذب ثانیا انه اذا جوز الکذب علی الله تعالی فی الوعید لاجل ما قیل من ان الخلف فی الوعید
کرم فلیجز الخلف فی ما فی وعید الکفار وایضا جاز الخلف فی الوعید لغرض الکرم فلم لا یجوز الخلف فی
القصص والاخبار لغرض المصلحة ومعلوم ان فتح هذا الباب یفضی الی الطعن فی القرآن وفی کل
الشریعة انتهی ازینجا بکمال ظهور ثابت شد که محقق گردید که واحدی غیر ایشان که تجویز خلف فی الوعید

۳۹۳

کرده اند نزد امام اهلسنت تجویز کذب او تعالی عن ذلک کرده اند و خطای عظیم که قریب است که کفر باشد قائل گردیده
و امریکه مفضی ست بطعن قرآن و مهر شریعت برگزیده سبحان الله جناب مخاطب با وهام سخیفه و توهمات
رکیکه که بطلانش از کلام خود او ظاهر و هویداست لزوم کذب حقتعالی عن ذلک ثابت مینماید و ازین افادات اکابر
خویش بغفلت میفرماید که الزام و لزوم تجویز کذب حقتعالی بر علمای خویش که اساطین دین اند ثابت میکنند
بنای دین و ایمان ایشان میکنند قوله پس معلوم شد که حضرت خاتم نبوت را بر احداث شان اطلاع نبود اقول
از بیان سابق در کمال وضوح و ظهور یافتی که از لفظ لا تدری عدم اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
بر احداث این اصحاب هرگز ثابت نمیشود بلکه احتمالات کثیره در آن متطرق و تاویلات عدیده آن متحقق علاوه
خود جناب مخاطب مابعد قائل میشود که این لفظ دلالت بر نفی درایت از جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
و سلم ندارد و تاویل و توجیه آن میفرماید پس حیرانم که اینجا چرا این دعوی فاسد آغاز نهاده و چون کمر به حواله
بعبارت آتیه مخاطب بر زبان رفته لهذا مناسب مینماید که آن عبارت برای اطمینان ناظر و رفع خلجانش درینجا
نقل کنم و باز تفحص بیاد نگذارم پس بدانکه جناب او در صفحه صد و بیست و پنجم این رساله تحت ذیل التقلیب عبارت جناب
مصنف میفرماید اگر معنی شناسی از لفظ حدیث شناخت هم کند که هرگاه جناب بشیر و نذیر مخاطب با لا تدری
میشوند از حقیقت حال اهل ردت یعنی محدثین کی واقف بودند درینصورت باعتبار اسلام نهادجهانیکه کان لا اتفاق
مسلم است بقای حکم بالاستصحاب یعنی منقول شرعی اطلاق لفظ اصحاب بر آنها کرده اند چنانچه از افادات فرزند
طاؤس جلوه ظهور دارد و ستعرفها انشاء الله تعالی گوییم که این تاویل چنانکه میبینی [illegible] اصحابیانست چه جناب
ختمی مآب بار دنیا در حیات خود خبر میدهند که حال بعض اصحاب که در دنیا قریب بمنزلت دارند در آخرت چنین
خواهد بود و من چنین خواهم گفت و باز من از حال ارتداد شان علی الاعقاب [illegible] خبر داده و درینصورت
عدم درایت لا محاله بالاول خواهد بود فالتاویل یحب ابا علی المتشبث بمیل فهذا و لظهوره علی الخواص فقد طوینا
الکشح عن ذکره فاعلم انه علی وجوه اما اولا پس لا تدری تعلق با احداث عدم احداث ندارد بلکه بمای موصوفه
متعلق ست یعنی نمیدانی که چها امور احداث کردند پس از وفات تو پس نفی درایت متعلق بمطلق محدثات
نیست بلکه تعلق بتفاصیل محدثات دارد مثل بر غلانیدن انصار بدعوی خلافت و فریب دادن آنها
برینمعنی که حضرت امیر بعد سانحه وفات سرور کائنات با خلافت کاری ندارد و چنان بتعزیت آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم مشغول ست که خلافت را زنهار نخواهد ساخت و غیر از شما احدی منصب

باطل و شبهات بیمغز که ادنی عاقل از تفوه بآن استحیا میکند در مقابله اهل حق پیش مینماید خرافات و ترهات
می سراید و کلمات متناقضه و دعاوی متهافته بر زبان می آرد و بزعم خویش نکات تحقیقات و الزامات می
نگارد و استحیائی نمی آرد **قوله** این امر خلاف ضروری مذهب امامیه است **اقول** خود انصاف دهند
که هرگاه عالم بودن جناب خیر المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین بتمام اصول ظالمین و غاصبین ضروری
مذهب شیعه است در اثبات آن دست زدن بدامن روایات و تطویل در ذکر آن چه مصرف داشت محض
اثبات اینمعنی که این امر از ضروریات مذهب شیعه است بنصوص حضرت ثقات علماء اهل حق کافی بود [illegible] البته اگر
خلفاء ثلثه مراد باشند همین محذور عود میکند **اقول** بحمد الله ثابت کردیم که اگر خلفاء ثلثه مراد باشند
هرگز این محذور مسطور عود نمیکند و این دعوی بقول جناب مخاطب لا طائل و این حکم محکم را بشنوی [illegible] سلمتم
حالا اگر خواهد که تکذیب و تغلیط و تسفیه خود نماید فالخیار بیده ان شاء اختار الغلط و ترک الصواب و هرب
من المطر و وقف تحت المیزاب **قوله** و اللازم باطل عند جمیع الملیین فالملزوم مثله **اقول** اللازم غیر باطل
عند احد من الملیین و الباطل غیر لازم کما هو ظاهر مستبین حتی علی لسان المخاطب المتین **قوله** بنابر رسم اختصار الخ
اقول این رسم شاید در قوم واقع شده باشد و الا تطویل لا طائل و اسهاب مذموم و اطناب ملوم
که مخاطب بعمل آورده خود بر اهل انصاف و ارباب افکار ظاهر است و اگر در عالم تطویل لاطائل و اسهاب مذموم وجود
میدارد و برای این الفاظ مفهومی هست بلاشبهه مصداق آن این تطویل مخاطب است لله انصاف
باید کرد و بی باکی مخاطب باید دید که با وصف اینهمه تطویل بی سود دعوای اختصار دارد [illegible] این اکاذیب
و تشبیهات و تلبیسات برای گول دادن عوام و مستضعفین است که معتقد کمال مخاطب میشوند که او چنان طول
باع دارد که با وصف آنکه اینقدر مباحث طویل عریض را ردیه میسازد و باز نسبت بمطولات [illegible] بیشمار او در
نهایت ایجاز و اختصار است و کسانیکه ادنی بصیرت دارند میدانند که این تطویل [illegible] وارد نشد اگر این امر خود
مطلوب اهل حق است و اثبات آن عین مطلوب ایشانست هرگز جای استنکاف و انکار نیست و خود مخاطب
میگوید که اینمعنی ضروری مذهب اهل حق است و مثال مخاطب در این تطویل لاطائل مثال شخصی است که کسی
از یهود و نصاری دعوی کند که نماز نزد اهل اسلام واجب است و در اثبات آن بروایات که بعض آن غیر صریح
باشد و رسمه جزو طولانی بنویسد که بلاشبهه عقلا او را منسوب بخفت عقل خواهند کرد و خواهند گفت که مردکه ترا
چه بلا زده که بیهوده در سرگشتی و بزعم خود کاری غریب بزرگ کار می آری اهل اسلام کی انکار اینمعنی کرده

اند که محتاج بنقل شواهد و دلائل باشد این خود ضروری مذهب اسلام است کاش کسی الی طرف حقیر زمین ادب بوسیده
بخدمتش عرض کنند که خدام جناب سامی را نظائر الفضائل چرا اس در مناظره بالحق رو داده اولا بالطبع دهلی و ساکنان
آن شهر که یکتای زمان اند رجوع آرند اگر افاقه رو دهد بمیز در مقام انتصار و مقام تطویل دست بدامن قصه
هوس مناظره در سر کنند قوله بیگانه بسید دوازده امام چهارده معصوم الخ اقول آری دوازده امام شما را
میدانیم که اسمای شان را قاضی عیاض مالکی و سیوطی و عسقلانی کما لا یخفی علی ناظر تاریخ الخلفاء و فتح الباری
وغیره بیان فرموده اند که از جمله شان یزید و عبد الملک و امثالها اند که در اثبات خلافت اینها مساعی جمیله
بتقدیم رسانیده حقوق او شان را که اکابر اینها را در کنف حمایت و عاطفت خود گرفته انواع صلات و جوائز
داده باز اداکرده اند و اما ذکر جناب امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام درین زمره تجسیدا و اعداد متقدره
پس محض عبارتیست که آنحضرت را قرین این اسما کرده اند و لیکن جمعی از اسلاف شان بدین قید هم راضی
نشده سلب خلافت از آنحضرت در مرتبه چارمین هم میکنند کما سمعت سابقا پس کسی دیگر از ظلمه و فسقه پیشوایان
خود درین زمره داخل ساخته عدد دوازده کامل سازند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام را حسب افادات ائمه
متدینین خویش درین حساب نه آرند پس این دوازده از یک جنس بهم رسند و اینها دوازده امام اهلسنت
باشند لیکن از چهارده معصوم اهلسنت خبری نداریم غالبا جناب مخاطب از راه مزید ولا و حسن اعتقاد
بخدمت شان همین دوازده را معصوم هم قرار داده باشد لیکن دو معصوم دیگر کدام کس اند اگر جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت فاطمه علیها السلام را شریک ایشان سازند پر نامناسب که ایشان را با این اسما
چه مناسبت علاوه عصمت حضرت فاطمه علیها السلام را متعصبین سنیه که مخاطب را امن رئیس ایشانست کی
قبول خواهند کرد و عصمت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از خطا و غلط کی تسلیم میکنند کما لا یخفی
علی ناظر الضربة الحیدریة و غیرها پس شاید حضرت شیخین را بنابر مزید فضل و نهایت عصمت شان که بعصمت ثانی
مولوی عبد العلی در شرح مثنوی روم تصریح نقل کرده و عصمت اول از ازالة الخفا و صواعق بر می آید
در حکم مثنی بالتکرار بیگر گرفته دو را چهار قرار داده باشد و هم بیگم که چگونه حضرات اهلسنت جناب مخاطب را لا
شان را باین عبارت نمایان که در ذکر فضائح و قبائح و فوادح و شنائع و فظائع و مخازی و مساوی و
مثالب جمهور اهل السنة است و ازدیاد و عجائب الحاد و عناد شیوخ ثلثه و الانزاد هر کسی پیش نظر دارد و در زمره خود
... [illegible] ... اند که کار سنی مسلمان نیست که

مکشوف خواهد بود که سر آن قرینه برین حذف خواهد بود تا مستبعد لاکن من الغافلین شود و بنابرین معنای این
فقره آنست که مثل زده حق تعالی بعوضه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ما فوق آن برای جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نه آنکه مراد از بعوضه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و ما فوق آن حضرت
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باشد و دلالت دارد بر صحت این معنی فقره ان هذا المثل ضربه لامیر المؤمنین علیه السلام زیرا که
ازین فقره بنص صریح واضحست که حق تعالی مثل بعوضه برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرموده نه آنکه
حق تعالی از بعوضه جناب امیر المؤمنین علیه السلام را مراد گرفته و قال علیه السلام هو الذی ضرب له هذا المثل
اعنی مثل البعوضة لانه المضروب له المثل فی هذا الکلام پس اگر مزعوم مخاطب صحیح میبود خود جناب امیر المؤمنین
علیه السلام المضروب به المثل میشد نه آنکه آنجناب المضروب له المثل باشد چنانچه نص این کلام هست
المضروب به المثل نظیر المضروب له المثل غیر و مغایر و تباین و تفارق ظاهر است و اول درینجا لفظ بعوضه است
و مراد از آن معنای لغوی آنست و المضروب له المثل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که برای آنجناب این مثل بیان
کرده شده بالجمله مزعوم مخاطب انجعل الله تعالی [illegible] درین حدیث اعنی فقره ان هذا المثل ضربه الله
لامیر المؤمنین بتصریح مبین برکنده و بطلان آن بر ارباب انصاف ظاهر ساخته و مجالی برای توهم آن نگذاشته
دوم آنکه بر فرض صحت معنا که مخاطب بیان ذکر کرده این تمثیل تفسیر مروی خواهد بود نه تفسیر اکابر قوم
تفسیر فریقین یکسان مروی است پس هرگاه اینکه جناب مخاطب از طرف اهل سنت مباهله کرده باشد بجای جواب
ا بعینه از طرف اهل حق قبول سازد و از تشنیع و تغلیظ و تقبیح و تفضیح زبان دراز را کوتاه فرماید و الا [illegible] آن
راجع بخود او خواهد شد و اگر از ادعای حقیر که با اعتراف اهل سنت تفسیر فریقین یکسان مروی است مخاطب
ظاهر را تعجب دست دهد این دعوی را از خرافات و اکاذیب و ترهات انگارد حقیر بجهالت [illegible] ساکت
سازم و گویم که این استعجاب انکار خدام [illegible] الا دلیل است بر آنکه صدر تحفه هم از نظر شریف نگذشته چه جناب
شاه صاحب در صدر آن با تصریح صریح فرموده اند چنانچه برای تخدیع عوام جاهلین و القاء صوت دعاوی
و نقلهای خود در قلوب ناظرین مغفل مانند آنچه از تواریخ و قصص و حکایات گذشته درین رساله مندرج است
بلا آن خبثی است که هر دو فرقه بر آن اتفاق دارند و تفسیر قرآن مجید از فریقین یکسان مروی است
صحت انتقال از تفاسیر شیعه آورده شد تا کسی را مظنه تهمت نماند انتهی ازین کلام شاه صاحب [illegible] ظاهر است
تمام واضح است که تفسیر شیعه و سنی یکسان مروی است و این مقدمه را دلیل حجیت تفاسیر منقوله

در کتاب خود از اهل‌سنت بر اهل حق گردانیده‌اند و این استدلال بدون کلیت کبری ناتمام است پس مبرهن شد
که هیچ نکته اسرار و تشبیه یکسان مردود است و قطع نظر از این هرگاه جناب مخاطب کلام ارسطانی را که بسط
سیاق و سباق آن مسول بر مقاصد و اصول است به عموم حمل فرمایند و از آن حجیت حدیث خود که به کشف الغمه
بطریق اعتراض بر صاحب کفایة الطالب مذکور است بر اهل حق لازم کنند بلاشبهه بر حسب مرغوم این مقاصد کلام شما
صاحب حجیت این تفسیر و مروی بودن آن بطرق اهل‌سنت هم ثابت خواهد شد بلا ارتیاب و لا خفاء و لا
احتجاب و هرگاه بنابر افاده شما صاحب این تفسیر نزد اهل‌سنت هم مروی باشد طعن و تشنیع بر اهل حق عبث
محض باشد سوم آنکه اگر جناب مخاطب بکلام شما صاحب اعتنا کنند حقیر باثبات رسانم که این تمثیل بنا بر
افادات اهل‌سنت از کلام خود جناب امیرالمؤمنین علیه السلام ثابت و متحقق است که آنجناب خود فرموده
که منهم بیان بوده که حقتعالی بان مثل زده و بیانش آنکه در خطبة البیان مذکور است انا البعوضة التی ضرب الله بها
المثل انتهی و خطبة البیان بنص اهل‌سنت کلام جناب امیرالمؤمنین علیه السلام است صاحب ینابیع المودة که
فاضل مخاطب هم افاداتش بنیاد و خرافاتش را علق نفیس انگاشته در مصنفات خود ذکر بسیار از خطبة البیان
و خطبة الافتخار را بالقطع از کلام آن جناب پنداشته و مصرح باید که آن هر دو از کلام آنجناب مشهور و منتشر
است چنانچه در جواب کلام آیة الله فی العالمین که در آن اقوال شیخ صوفیه ذکر کرده میگوید اینهمه اقوال که
بعضی از آنها صحیح‌اند و بعضی غیر صحیح مطابق ثقلین اما الکتاب فقوله تعالی هو الاول والآخر والظاهر
والباطن وقوله تعالی الا انهم فی مریة من لقاء ربهم الا انه بکل شیء محیط سنریهم آیاتنا
فی الآفاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید
فاینما تولوا فثم وجه الله وهو معکم اینما کنتم واما العترة فخطبتا الافتخار والبیان من
کلام سید [illegible] امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب [illegible] وفیها انا [illegible] الادوار وانا باعث من
فی القبور الخ [illegible] انتهی از این کلام صاحب ینابیع صراحة واضح شد که او خطبة البیان را
کلام جناب امیرالمؤمنین علیه السلام میداند حالا ببینیم که جناب مخاطب برین تفسیر کدام زبان تحسین میخواهد
فرمود و [illegible] ناصبیت و عداوت اهل حق خواهد داشت یا بر [illegible] خود نداشت خواهد ورزید و
اگر این هم در نظر بلند مخاطب کافی [illegible] نباشد دافع طعن و تشنیع و تحقیر و تعجیب و لوم [illegible]
و نسبت ناصبیت و عداوت و [illegible] و خروج از دایره صلاحیت باهل حق نگردد [illegible] البیان

الی یوم القیامة انتهی این روایت بنهایت صراحت دلالت دارد بر آنکه حق تعالی در وحی خود بسوی بعض
انبیای بنی اسرائیل خود را بماده دجاج تشبیه داده و حفاظت خود را برای فجره و کفره بنی اسرائیل بحفاظت دجاجه
اولاد خود را ممثل کرده و نیز بر تحقیر و اهانت تشبیه انبیا ببعض انبیا اکتفا نکرده حکم تبلیغ بفجره کفره بی دین داده
نشر و پراکندگی آن در اکناف عالم خواسته و هرگاه نزد جناب مخاطب نبیل روایت تمثیل متوهم مذکور موجب
عداوت و ناصبیت است پس روایت تشبیه حق تعالی که مقدس از شوائب نقصان و مناسبت و مشابهت متلوثین
بادناس امکان نسبت بهیچ مخلوقی که در اعلای کمال و شرف باشد ممکن نیست چه جا حیوانات بی ادراک و شعور مثل جاجه و علج
و غیر ذلک من الوحوش و الطیور البته نزد جناب او عین تحقیر و توهین و استخفاف و تهجین شان رب العالمین باشد
و آن عین کفر و الحاد است و کذا ... و قلم او ... را تاب و مجال نیست که ذکر تشنیعات شنیعه مطاعن
که بر اعدای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بکمال بشاشت و افتخار درین خرافات ... بروزگار سیر زبان
گهربار آورده بجهت روایت علمای قوم این تشبیه را در حق تعالی مستلزم سازم بلکه بجهت فرق بین ... در این
مقام بتطویل مقال پردازم لیکن جناب مخاطب که ... فی ... خود بی باک خواهد برد و حقیر را از
التماس آن معذور خواهد داشت و رنگین تر آنست که حضرات اهلسنت ادعای تصور ایزد پاک تعالی عما
یقول الظالمون علوا کبیرا بصورت فرس دارند و بعض اکابر ایشان رایت ربی علی صورة الفرس بر زبان می آرند
و در توضیح و تشریح این نکته دقیق عجائب تحقیقات که مفاد ضغث علی اباله باشد و مبین تصور حق تعالی
بصور نباتات و حیوان و انسانست می نگارند علاء الدوله سمنانی که مناقب عظیمه و محامد فخیمه او از درر کامنه
عسقلانی و دیگر کتب ظاهرست در ... مجلس خود ... و بعضی بزرگان خود واقعه نوشته اند که ... را
مطالعه آن ... مثل شیخ محیی الدین ابن عربی که گفته رایت ربی تبارک و تعالی علی صورة الفرس و جای
دیگر هم او گفته که رایت ربی جالسا علی کرسیه فسلم علی فاجلسنی علی کرسیه و قال ... ثم قال انت ربی و انا
عبدک و بزرگ دیگر نیز گفته است که انا اول من ربی ... ازین نوع سخنان را مردمان می شنوند انکار میکنند
و محال می پندارند و من میدانم بیقین که ایشان آنکه نوشته اند و در واقعه دیده اند این عجب نیست از سالک
الا سیما ایست که شرح آن نیز نوشته ... سوال ... این سخنها را از من بعضی
کرده اما آنکه گفته رایت ربی علی صورة الفرس تحقیق آنست که حق تعالی را تجلیات است صوری و آن با ... نسبت
دارد و معنوی و آن بصفات نسبت دارد و ذوقی بذات نسبت دارد در تجلیات صوری ...

در صورت جسم اشیا بیند تجلی کند از مفردات و عنصریات از معادن و نبات و حیوان و انسان
و چون در صورة الهیة تجلی کند چون تجلی از مرتبه به دیگر مرتبه خواهد پیوست در افق آن مولود تجلی کند و بعد از ان
به دیگر مولود ایند آنچنان هرگاه که تجلی از معادن به نبات خواهد پیوست در صورت مرجان که افق معادنیست
تجلی کند و هرگاه از نبات بحیوان خواهد پیوست در صورت نخل که افق نباتات است
تجلی کند و هرگاه از حیوان بانسان خواهد پیوست در صورت فرس که افق حیوانیست تجلی کند و بعد از ان در صورت
انسان تجلی کند صورتی برافق انسان نباشد تجلی در صورت صاحب تجلی باشد انتهی و علی بن حسین الکاشفی در
رشحات عین الحیات برحمه الله الغفور گفته رشحه شنیدم درین سخن که حضرت ایشان فرموده که شیخ بهاء الدین عمر
قدس سره چندگاه برجی سفید سوار می بیند از بعضی محرمان ایشان سبب آن پرسیده شد وی گفت که بنابر
اسب سفید نسبت آنست که بعضی تجلیات صوری چنین مشهود حضرت شیخ شده است و ظاهر نموده که خصوصیت هر
صورتی بنسبت ارباب مکاشفات و مشاهدات بنابر اختلاف استعدادات و اختلاف معانی و حقایقی است
که در صور ایشان منکشف میشود مثلاً موسی را تجلی صوری در لباس درختی که در وادی ایمن بود واقع شد
و حضرت رسالت را صلعم در صورت دحیه کلبی ظاهر میشود و چنانچه در بعضی احادیث باین ناطق شده انتهی
کلامه پوشیده نماند که حضرت شیخ الاعظم محی الدین ابن العربی قدس سره در بعضی از مؤلفات خود نوشته اند
که رایت ربی علی صورة الفرس و حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره در بعضی از مصنفات خود
در شرح این سخن فرموده اند که سالکان حق را در تجلیات صوری می بینند و آن بآثار نسبت دارد و
تجلیات نوری می بینند و آن بافعال نسبت دارد و تجلیات معنوی می بینند و آن بصفات نسبت دارد
و تجلیات ذوقی می بینند و آن بذات نسبت دارد و در تجلیات صوری که بآثار نسبت دارد حق تعالی در صورت
هر شی از اشیا می بیند و تجلی او بیکایک از مفردات عنصریات و معادن و نباتات و حیوانات و افراد انسان چون در یکی از مولدات
تجلی کند و خواهد که از مرتبه بمرتبه دیگر که فوق اوست خواهد پیوست در افق آن مولود تجلی کند بعد از ان بدیگر مولود که
فوق اوست ایند آنچنانکه هرگاه تجلی کند از معادن و خواهد که به نبات خواهد پیوست در صورت مرجان که افق معادن
است تجلی کند و وی اقرب معادن است بمرتبه نبات که در وی نشان از نمو هست و هرگاه از نبات بحیوان
خواهد پیوست در صورت نخل تجلی کند که افق نباتات است و اقرب نباتات است بمرتبه حیوان که بعضی از خواص
حیوانات در وی بود که اگر سرش از تنه بردارند خشک شود و تلقیح نیز مخصوص اوست که اناثی از درخت نر

انکار آن کنند و خلاف آنرا بایشان منسوب سازد کدام مقدمه دلیل و اختر ازان خواهد بود که بآن
استناد توان کرد و جوابش همین است که جوابش نزدی و جهی لذلک خریدتفصیل فیما بعد انشاء الله
الجلیل قوله حدیث دوم از خطابات الهامات است در خطاب ابوذر غفاری که آیهٔ کریمه واذ اخذنا
میثاقکم لا تسفکون دماءکم ولا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم اقررتم وانتم تشهدون
ثم انتم هؤلاء تقتلون انفسکم وتخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و
العدوان در حق عثمان است ورود یافته الخ اقول ظاهر المخاطب تحریر برافادات و تلمیذ جناب
شاه صاحب که بسبب زبانی فضائح ائمه خود را پوشیده داند و مدعی عدم ثبوت نفی و اجلاء عثمان
حضرت ابوذر را گردیده قلوب خود و اولیای خود شاد کرده نداند دارو گیر الهی و مصائب و آفات
اشکالات و بلیات اعضالات ایشان بزعم خود نجات یافته فراغبالی حاصل کرده اند گول خورده
و نفی نفی ابوذر علیه الرحمه را صحیح دانسته این طعن عظیم و شناعت صریحه از مفتریات و موضوعات
اهل حق دانسته بقصد تعریض و تهجین بطلاقت و ذلاقت تمام ذکر میفرماید غافل از اینکه آنچه شاه صاحب
فرموده اند محض تسویلی بود که منجر بفضیح گردیده اصل طعن را دوبالا گردانید که اولا فقط بر حضرت عثمان
طعن میکردیم حالا بجهت این انکار شاه صاحب و اتباع و تسویغ مین شان ایشان هم داخل شدند فصار الاثم
رابئین وان تعجب فعجب قولهم [illegible] الکذب [illegible] اعلام من المثبتین بالجزم
اخراج عثمان جناب ابی ذر را از مدینه منوره بسوی ربذه که ابغض مواضع بسوی آنجناب بود معه اکابر
اکابر حضرات اهل سنت روایت کرده اند انکار آن محض عناد و تعصب است واقدی در تاریخ خود مفصلا حکایت
اجلای ابی ذر رضی الله عنه که از آن نهایت ظلم و ستم عثمان واضح است کما فی الشافی وغیره روایت کرده و سبط
ابن الجوزی هم نامهٔ جناب امیر المؤمنین علیه السلام را در تذکرة خواص الامه که بابی ذر رض وقت اخراج ایشان بربذه
نوشته و از آن نهایت ظلم و جور و جفا و ستم عثمان واضح میشود ذکر نموده و احمد بن عبد العزیز جوهری
نیز حکایت بر تمامیت نفی ابی ذر بربذه و مکالمه جناب امیر المؤمنین علیه السلام و عقیل و امام حسن و امام
حسین علیهما السلام با ابوذر رحمه الله وقت تشییع و جواب ابی ذر که از آن هم نهایت شناعت و فظاعت
این فعل شنیع عثمان که اشقیای ظالمین هم شاید از ارتکاب امثال آن استحیا کنند روایت کرده و جمال الدین
محدث شاه هم این قصه بتفصیله در روضة الاحباب آورده و از تاریخ خمیس حسین بن محمد و رجال مشکوة عبد الحق و

وشرح علقمی بر جامع صغیر و تاریخ ابن خلکان و معارف ابن قتیبه و حیوة الحیوان و شرح مشکوة طیبی هم
اخراج عثمان آنجناب را واضح ست بلکه عجب اینست که والد ماجد شاه صاحب هم در ازالة الخفا اجلا و نفی
ابوذر رض ذکر کرده اند و اما انحیاز آنجناب بسا اشاره آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم پس باین فقره از اخراج عثمان او را از مدینه
بر نه پس آنهم اکابر اهلسنت روایت نموده اند کما یظهر من فتح الباری والجامع الصغیر للسیوطی وشرحه
وکنز العمال وجمع الجوامع وجامع عبد الرزاق ومسند ابی یعلی ومسند احمد بن حنبل ففی فتح الباری
ولاحمد وابی یعلی من طریق ابی الحرث عن ابی الاسود عن عمه عن ابی ذر ان النبی صلی الله علیه وسلم
قال له کیف تصنع اذا اخرجت منه ای من المسجد النبوی قال آتی الشام قال کیف تصنع اذا
اخرجت منها قال اعود الیه ای الی المسجد قال کیف تصنع اذا اخرجت منه قال اضرب بسیفی
قال صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی ما هو خیر لک من ذلک واقرب رشدا تسمع وتطیع وتنساق
لهم حیث ساقوک وعند احمد ایضا من طریق شهر بن حوشب عن اسماء بنت یزید عن ابی ذر نحوه انتهی
وفی مسند احمد بن حنبل عن عبد الرحمن بن غنم عن ابی ذر قال کنت اخدم النبی صلی الله علیه وسلم
ثم آتی المسجد اذا انا فرغت من عملی فاضطجع فیه فاتانی النبی صلی الله علیه وسلم یوما وانا
مضطجع فغمزنی برجله فاستویت جالسا فقال یا ابا ذر کیف تصنع اذا اخرجت منها فقلت ارجع
مسجد النبی صلی الله علیه وسلم والی بیتی قال فکیف تصنع اذا اخرجت منها قال اذا آخذ بسیفی فاضرب
به من یخرجنی فجعل النبی یضرب یده علی منکبه فقال غفرا یا ابا ذر ثلثا بل تنقاد معهم حیث قادوک
وتنساق معهم حیث ساقوک ولو عبدا اسود قال ابو ذر فلما نفیت الی الربذة واقیمت الصلوة فتقدم
اسود کان فیها علی نعم الصدقة الخ وفی کنز العمال بترتیب جمع الجوامع للسیوطی عن طاوس قال قال
النبی صلعم لابی ذر ... کیف بک اذا اخرجوک من المدینة قال آتی الارض المقدسة قال فکیف بک
اذا اخرجوک منها قال آتی المدینة قال فکیف بک اذا اخرجوک منها قال آخذ سیفی فاضرب به
قال لا ولکن اسمع واطع وان کان عبدا اسود فلما خرج ابو ذر الی الربذة وجد بها غلاما لعثمان
اسود فاذن واقام ثم قال تقدم یا ابا ذر قال لا ان رسول الله امرنی ان اسمع واطیع وان کان
عبدا اسود فتقدم فصلی خلفه عب ای رواه عبد الرزاق فی جامعه وفی شرح الجامع الصغیر
لنور الدین علی العزیزی [illegible] علی ما نقل عنه [illegible] الفقهاء فی کتبه [illegible]

جلیل الشان عظیم المنزلة را که خود هم ولو لسانا مقر جلالت و عظمت او بیند لایق تحقیر و تذلیل و ایذا
و اخملا و نفی و طرد و تشرد دانند ممدوح و مقبول و مؤمن و مصیب باشند و شاه ولی الله از شیخ ولدی عقیدت
بالاتر رفته باتباع شیخ نجدی بودن حضرت ابوذر را در مدینه موجب رخنه در قواعد مقرره شرع گفته
قال فی ازالة الخفاء فی مناقب عثمان ابوذر را بجهت آنکه رخنه در قواعد مقرره شرع نافتد و عبد الله بن مسعود را
برای آنکه در اجتماع ناس بر مصحف یکی خللی واقع نشود از جاهای خویش اشخاص نمود انتهی این عصبیت
و عناد را ملاحظه باید نمود که جمیع مناقب و محامد عامه صحابه را پس پشت انداخته و بر فضائل خاصه حضرت
ابی ذر رضی الله عنهم نظر نکرده و بر تقریرات و تسویلات اسلاف خود که بمقابله اهل حق درباره مطلق صحابه بر زبان
می آرند هم خیال ننموده و اطرائات و مبالغات خود درین کتاب و دیگر مصنفات هم بخاطر نگذاشته حضرت ابی ذر را رضی
خلل انداز در قواعد مقرره شرع میگوید و بر ملا راه تهجین و تحقیر فضائل آن بزرگوار می پوید و
اهل حق را اگر این لفظ در حق دیگر صحابه او باشد حتی عمرو عاص و معاویه که خاک پای امثال حضرت
ابی ذر که فضیلت زهد و ورع ایشان معلوم عالمیان هست و نفاق و کفر و شرارت و خباثت و ذات
اضداد خبایث و انهماک ایشان در دنیای دنیه و عدم مبالات بمحرمات و انهماک محارم و اقتراف
جرائم کالشمس فی وسط السماء نمایان تا آنکه از کشف عورتین هم باک نداشتند بحیرت بر زبان آرند کافر
گویند و هالک و خاسر دانند و زمین و آسمان را باهم سازند و قرآن را برکت بینند و آیات خوانند و [illegible]
حفظ قرآن بتفاخر و تبجح آغاز نهند و اهل حق را از فهم معانی قرآن مثل عوام و جهال محروم دانند و گویند که اگر کسی سر مو
بر معانی قرآن و ترجمه آن واقف شود هرگز در جلالت و عظمت صحابه واقف بوده نسبت شنائع بایشان نمک
نمیکنند و خود حضرت ابی ذر را خلل انداز در قواعد شرع میگویند فلا مصیبة الا الی الله و حیرتم در اینکه کدام
قواعد شرع بود که ابوذر رحمه الله در آن رخنه می انداخت و آنرا در هم و برهم میساخت کاش آنرا بر زبان [illegible]
می آوردند و از اظهار آن دریغ نمیکردند تعجب بیشتر که قائل سابقین آن بزرگوار مرحوم را مرید از دنیای دنیه
که عمده خصال شریفه و ملکات حمیده هست خلل اندازی در قواعد شرع گمان کرده باشند زیرا که دیگر اکابر
اهلسنت همین وجه را در اجلای حضرت ابی ذر ذکر کرده اند ففی تاریخ الخمیس قال ابن خلکان
و منها لما بویع عثمان نفی ابا ذر الغفاری الی الربذة لانه کان یزهد الناس فی الدنیا و رد الحکم
بن العاص و قد کان نفاه رسول الله صلعم الی الطائف انتهی و هکذا فی حق ابی ذر سبحان الله

فهم و عقل و تدین اهلسنت بنظر عبرت باید دید که از جوانب و اطراف غفلت نموده اجلاء ثالث ابو ذر رضی الله
عنه را بجهت تزهید آنجناب مردم را که دلیل صریحست بر حب آن ثالث الاثافی دنیای خسیسه جاذبة المخازی
والمساوی را فنا گوارا از این فعل محمود و خلق حسن که از عمده اخلاق حسنه است یعنی بی رغبت ساختن
مردم را از دنیا مع ما ورد ان حب الدنیا راس کل خطیئة ثابت شده است و اینهم تمام نقل کنند و انچه از ان لازم
می آید اینکه بعضی می شدند بالجمله از این عبارت ظاهر است که حضرت خلیفه ثالث اینقدر در تورع و تقدس
بودند که بی رغبت کردن مردم از دنیا بر آنجناب بسیار شاق و ناگوار آمد تا آنکه حضرت ابی ذر را بجهت آن نفی
و اجلا فرمودند و این طامه صریح بر آن جناب ثابت شده الحاصل شناعت و فظاعت فعل شنیع عثمان اصلا
محل ارتیاب نیست و اولیای ایشان بتفوهات و خرافات اهلسنت در توجیه و اصلاح آن بگوش اصغا نمیرسد
و از تاییدات آسمانی و الطاف ربانی بمعتقدین باو بیهایی بهوالی روایتی در طریق طرفشان رسیده که از آن
نهایت شناعت ظلم و جور عثمان در اخراج حضرت ابی ذر بظهور میرسد و خرافات و ترهات دور از
کار در اعتذار از این جور و ظلم آشکار سراسر باطل و باد هوا میگردد که از ان صاف ظاهر میشود که تجویز این جور
عظیم نمودن رد صریح بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم نمودن و در روح شیخین آزردن و وارد
نمودن صدمات و اهانت بایشان دادن است بیانش آنکه علامه فقیه ابو اللیث در کتاب تنبیه الغافلین میگوید
حدثنی عبد الوهاب بن محمد الفضلانی بسمرقند باسناده عن محمد بن اسحاق عن الزهری
عن عبید الله بن عبد الله بن عتبة عن ابیه قال قال عبد الله بن مسعود رضی الله عنه لما خرج النبی
صلی الله علیه و سلم الی غزوة تبوک جعل لا یزال الرجل من المنافقین و کانوا ابتغوا [illegible] الرجل و الرجلان
فیقولون یا رسول الله تخلف فلان فیقول دعوه فان یک فیه خیر فسیلحقه الله بکم و ان یک غیر ذلک فقد
اراحکم الله منه فقالوا یا رسول الله تخلف ابو ذر فقال فان یک فیه خیر فسیلحقه الله بکم و کان
ابو ذر تخلف لان بعیره ابطأ به فلما ابطأ علیه اخذ متاعه فحمله علی ظهره ثم خرج
یتبع اثر رسول الله صلی الله علیه و سلم ماشیا فلما [illegible] من شدة الحر [illegible] فقالوا یا رسول الله
صلی الله علیه و سلم اقبل الینا رجل یمشی وحده فقال رسول الله صلی الله علیه و سلم کن
ابا ذر فلما تامله الناس قالوا یا رسول الله هو والله ابو ذر فقال رسول الله
صلی الله علیه و سلم رحم الله ابا ذر یمشی وحده و یموت وحده و یبعث وحده قال [illegible]

محمد بن اسحق حدثني بريدة بن سفيان الاسلمي عن محمد بن كعب رضي الله عنهم قال لما سار ابو ذر
رضي الله عنه الى الربذة في عهد عثمان رضي الله عنه واصابه بها قدره ولم يكن معه الا امرأته وغلامه
فاوصى اليهما ان غسلاني وكفناني ثم ضعاني على قارعة الطريق فاول ركب يمر عليكم فقولوا هذا
ابو ذر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعينونا على دفنه فلما مات فعلا به ذلك ثم وضعاه
على قارعة الطريق فاقبل عبد الله بن مسعود رضي الله عنه في رهط من العراق فلما راهم
الغلام قام اليهم فقال هذا ابو ذر صاحب رسول الله صلى الله عليه وسلم فاعينونا
على دفنه فاقبل ابن مسعود رضي الله عنه وهو يبكي ويقول صدق ثم قال صدق رسول الله
صلى الله عليه وسلم تمشي وحدك وتموت وحدك وتبعث وحدك ثم واروه في
سفره وهو يحدثهم بما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في مسيره الى تبوك وعن ابان بن صالح عن ابيه عن
ابي ذر الغفاري رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال سيصيبك بعدي بلاء قال قلت في الله
قال في الله قلت مرحبا بامر الله قال يا ابا ذر اسمع واطع ولو على عبد مجدع الاسود فلما توفي
رسول الله صلى الله عليه وسلم واستخلف ابو بكر رضي الله عنه دعاه فحباه وبكى فقال اني سمعت قول رسول الله
صلى الله عليه وسلم فيك فاحلف بالله ان اكون صاحبك يعني احق بالله ان يصيبك البلاء
بسببي او في زماني فلما توفي ابو بكر رضي الله عنه وولي عمر دعاه واثنى عليه وقال
قد سمعت قول رسول الله صلى الله عليه وسلم فيك فاحلف بالله ان يصيبك البلاء
بسببي او في زماني فلما توفي عمر رضي الله عنه وولي عثمان رضي الله عنه قال عبد الله بن
عباس رضي الله عنهما كنت قاعدا عند عثمان رضي الله عنه فاستاذن ابو ذر رضي الله عنه فقلت يا امير المؤمنين
هذا ابو ذر يستاذن قال ائذن له ان شئت قال فاذنت له فدخل حتى جلس فقال له
عثمان انت الذي تزعم انك خير من ابي بكر وعمر رضي الله عنهما قال ما قلت هذا قال اني اقيم
عليك البينة قال ابو ذر فوالله ما ادري ما بينتك وقد علمت كيف قلت قال فكيف
قلت قال قلت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان احبكم الي واقربكم الذي يلحق
بالعهد الذي تركته عليه حتى يلحقني وكلكم قد اصاب من الدنيا غيري قال
عثمان رضي الله عنه الحق بمعاوية فاخرجه الى الشام فلما قدم الى الشام

يعلم الناس فابكى عيونهم واخرن صدورهم وكان فيما يقول لا يبيتن احد كم وفي بيته دينار
ولا درهم الا شيء ينفقه في سبيل الله او يعده لغريم فابكى معاوية والناس فبعث اليه بالف دينار
نارادان يخالف قوله فعله وسريرته علانيته فاخذ الالف وقسمه كله فلم يبق عنده شيء
فدعى معاوية الرسول في اليوم الثاني فقال له ائت ابا ذر وقل له انما ارسلني بالف دينار الى
غيرك فاخطأت فجاءه الرسول وقال له انقذني من عذاب معاوية فانما ارسلني بالالف دينار
الى غيرك فاخطأت به فدفعته اليك فقال للرسول اقرأه مني السلام وقل له ما اصبح عندنا
من دنانيرك شيء فان اردتها فانظرنا ثلثة ايام نجمعها لك فلما راى معوية ان فعله يصدق قوله
كتب الى عثمان رضي الله عنه ان كان لك بالشام حاجة فارسل الى ابي ذر واستعد فاكتب عثمان
رضي الله عنه ان الحق بي فالتقيا ابو ذر وعثمان في المسجد فاقبل حتى سلم عليه فرد عليه السلام
وقال له كيف انت يا ابا ذر فالتفت ثم خرج عثمان رضي الله عنه فقال له يا ابا ذر حدثنا عن رسول الله
صلى الله عليه وسلم قال لم حدثني حبيبي ان في الابل صدقة وفي البرّ صدقة وفي الذهب صدقة وفي الفضة
صدقة ومن بات وفي بيته دينار او درهم لا يعده لغريمه او ينفقه في سبيل الله فهو كنز يكوى
به يوم القيمة فقالوا يا ابا ذر اتق الله وانظر ما تحدث فان هذه الاموال قد فشت في الناس فقال ما
تقرؤن القران والذين يكنزون الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فبشرهم بعذاب اليم
فمكث ليلتين او ثلثا فارسل اليه عثمان رضي الله عنه فقال الحق بالربذة وهي قرية خربة فخرج
الى الربذة فوجدهم يومهم اسرهم فقيل لابي ذر تقدم فابى وصلى خلف الاسود وقال صدق الله
ورسوله قال اسمع واطع وان وليت عبدا اسود ومكث هناك حتى مات رحمه الله انتهى بلفظه ابن حجر
واضح شود اول آنکه از ارشاد جناب رسالتمآب صلى الله عليه وآله وسلم رحم الله ابا ذر يعيش وحده ويموت
وحده الخ ظاهر میگردد که موت حضرت ابی ذر در حالت وحدت وغربت که بسبب اخراج عثمان او را بربذه
اتفاق افتاده از مناقب عظیمه و مآثر و فضائل او ست پس معلوم شد که اخراج او ظلم و جور بود و الا ابلا
او باستحقاق و مجازات جرمی بر سر ا و مورد مدح و ثنا نمیتوانست شد دوم آنکه ارشاد جناب رسالتمآب
صلى الله عليه وآله وسلم بخطاب ابی ذر بسبب بعضی بلاد و سوال ابی ذر و جواب آنجناب که باین
عبارت منقولست قال قلت في الله قال في الله قلت مرحبا بامر الله الخ واضح و برهان قاطع بر

بازپرسیده که قرب خراب بود اخراج نمودیس مصداق قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که از
باب اخبار بالغیب بوده وجناب مخاطب آنرا از مزید عصبیت وعناد کذب وافترای محض میداند
این حقیقت ظاهر شد وانهماک عثمان در مخالفت ومعاندت سرور انس وجان صلی الله علیه وآله وسلم
بغایت جور واستبداد وظلم وایذا وایلام واضح شد کاش عثمان اگر با اتباع جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم کاری نداشت از مخالفت شیخین که بشرط اتباع ایشان خلافت گرفته حسابی
بر میداشت کشتم آنها غایت بیهیچی ومکر وخدع ونفس معاویه ازین روایت ظاهر است
که بمفاد کافر همه را بکیش خود پندارد معاذ الله حضرت ابوذر را در قول او صادق ندانسته بار سال هزار
دینار نوا و حیان خواسته که قبول و رفض آنجناب مخالفت شود وعدم موافقت سیرت وعلانیت آن
بزرگوار واضح گردد نعوذ بالله من شرور النفس الامارة الخبیثة بمفهوم آنکه هرگاه حضرت ابی ذر آن هزار دینار
تقسیم فرمود معاویه غاویه بمزید خباثت ومبالغه در فسق وفجور وترک دیانت رسول خود را تعلیم ارتکاب
کذب فاحش ودروغ صریح کرد که نزد حضرت ابی ذر رفته ادعای خطا کند وبهتان وکذب شنیع
آغاز نهاد که معاویه این هزار درهم با آنجناب نفرستاده بلکه بغیر او فرستاده واو را درابلاغ خطا کرده
وهل هذا الا فعل الفساق الماجنین والفجار الذین لا یبالون اصلا بالدین عجب که با وجود ورود
چنین فواحش صریحه معاویه غاویه امثال او را حضرات اهل سنت آنرا اجله عدول ومقتدایان مقبول
خود میگردانند اری الجنس یمیل الی الجنس حضرات اهلسنت را چنین پیشوایان می باید وعدالت
وجلالت بنزد ایشان گویا همین معنی ست که حتی الوسع انهماک در فسق وفجور بجا آورد بالجمله بعد ملاحظه
این روایت بطلان اعذار رکیکه سنیه جور وظلم عثمان بمرتبه قصوی ظاهر میشود علاوه بر این همه جناب
امیر المومنین علیه السلام که بلا شبه مورد الحق بوده معه حقیقتا وارسته بالاعتراف صاحب تحفه هم آنجناب
سقیفه وقتله مسلمین تمام تصریح کرده باینکه عثمان بحضرت ابی ذر درین نفی واخراج ظلم صریح
کرده واز اصحاب دنیا وارباب باطل وخاسرین وجائرین بوده چنانچه سبط ابن الجوزی در تذکره
خواص الامه گفته روی الشعبی عن ابی اراکه قال لما نفی ابوذر الی الربذة کتب الیه علی رضی الله عنه
اما بعد یا ابا ذر فانک غضبت لله تعالی فارج من غضبت له ان القوم خافوک علی دنیاهم وخفتهم
علی دینک فاترک لهم ما خافوک علیه واهرب منهم بما خفتهم علیه فما احوجهم الی ما منعتهم وما اغناک

۴۹۴

ندارد پس از نقل این احادیث چه سود بلکه محض تطویل و اسهاب نامحمود ست و حقیر با وصف آنکه
اکثر کتب مشهوره کلامیه طرفین دیده ام و بمطالعه آن فایز گردیده چنین تطویل در هیچ کتابی ندیده
و در حیرتم که مخاطب با اینهمه دعاوی تفوق بر ارباب فن دارد و مهره حاذق را طفل دبستان بکتب خود
هم مینمایند پس زین اعتساف بیش که توان نالید و قلب کرا بحرف شکایت توان خراشید که نوبت
تالیف و تصنیف باین مرتبه رسیده که امثال مخاطب نبیل متصدی آن شده بنقل فضائح و قبائح ائمه خود
اسکات اهل حق میخواهند و آنرا مایه تحصیل اعلام گرامی میپندارند **قوله** حدیث ششم آنکه مصداق فمنهم من آمن
امیر المؤمنین و سلمان و ابوذر و عمار و مورد و منهم من صد عنه و کفی بجهنم سعیرا مستبدیا
خلافت باطله مینمایند **اقول** لا ینفع المخاطب نشر فضائح خلفائه و بث قبائح ائمته الا خزیا و ملالة
فلا ادری کیف شمر الذیل فی نقل هذه العبارات المصرحة بمخازی ارباب الضلالة و لعمری ان حب
التسویل یقوده الی هذا الاسهاب و التطویل فلو نظر لنفسه نظر شفیق لما ابدی عواره الذی کان مستورا
و لکن کان ذلک فی الکتاب مسطورا و کان امر الله قدرا مقدورا **قوله** حدیث هفتم آیت و افی هذا
ان الذین امنوا ثم کفروا ثم امنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لا لیهدیهم
سبیلا در شان ظالمین اهل بیت ست که باهم اتفاق نموده صحیفه ملعونه نوشتند الخ **اقول** امثال این
روایات خود مسلم ست لیکن اصلا بحال مخاطب نفعی نمیرساند کما بیناه مرارا و ضمناه جهارا و لعمری ان
المخاطب یکد و یجتهد فی نقل فضائح ائمته من غیر طائل و نتیجة و یکدح بلا فائدة فی ثلب خلفاء الا آثم ان
سعیه لمذهب هدرا فی ادراج الریاح و کده و کدحه فی ذلک بالغدو و الرواح لا یضر الا اهل الحق الصراح
و انما هو ندحض فی غیر مرام جلاه علی ذلک عدم ادراک المرام و الله العاصم من زلل الاقدام و خطأ الافهام **قوله**
حدیث نهم آنکه مراد از قول او تعالی در صدر سوره بنی اسرائیل لتفسدن فی الارض مرتین فساد شیخین و
انتساب شان ست الخ **اقول** این روایات اصلا باهل حق ضرری نمیرساند زیرا که ما وضع تبیین سخن
علی لسان المخاطب المتین دریافتی که نفعی درایت محمول بر ظاهر نیست بلکه ماول ست بتاویلات شتی
و لا ینبئک مثل خبیر فارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا و هو حسیر عجب که
ما از زبان مخاطب قصه جمل را که مایه فضیحت و وجل حضرات اهلسنت ست بکمال استبشار و افتخار
ذکر میکنند و تصحیح عثرات و تزئین کلمات دران بعمل آرد گویا آنرا هم با وصف اینهمه شهرت و تواتر

شکوه وشکایت ولیکن از بعوضه وعنکبوت وذباب وغراب تا بحر وموج وسحاب فرقی
است ظاهر شعر خواجه حافظ شیراز اگر درین مقام بطور استشهاد کنند بر مناسب می نماید شعر فرقے
است از بعوضه که ظلمات جای اوست تا آنکه منبعش الله اکبر است فاعتبروا یا اولی الالباب وقولوا ان هذا لشیء عجاب این
تشبیهات اصل مذهب ذبابیه وغرابیه را که گویند سرور وجناب امیر مثل مگس و زاغ از هم گرمتر نبود و اشتباه کلمه با اشتباه جبرئیل
واقع شد موسس می بود که میگویند ومآل روایات ائمه درصحیح کلینی و امثال او باشد رجوع بمذهب غلاة
که بر زبان امامیه بطور تقیه گفتند از نواصب وخوارج نباشند می گشت و آنچه بعضی از اکابر معاصرین در
تضعیف این تشبیهات دست وپا زده کرده بمقابل قانون مخالف جنگ زدند از قبیل
عذر بدتر از گناه ناشی از تجربه سوداویه ظاهر است زیرا که ازان لازم می آید که
جامع تفسیر حضرات معصومین استاد کلینی علی ابن ابراهیم قمی از منتحلین موالات ائمه و محرفین
الفاظ و معانی این بزرگان باشد چنانچه بر متتبع تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که بستار السر
لقب بفضح ضلالت وارد کتاب فقط من قبیل محض است حیث روی فیه انه قیل للباقر علیه السلام
ان لبعض من ینتحل موالاتکم یزعم ان البعوضة علی وان ما فوقها وهو الذباب محمد رسول الله ص
فقال الباقر سمع هولاء شیئا لم یضعوه علی وجهه انما کان رسول الله ص قاعدا ذات یوم
وعلی اذ سمع قائلا یقول ماشاء الله وشاء محمد وسمع اخر یقول ماشاء الله وشاء
علی فقال رسول الله ص لا تقرنوا محمدا وعلیا بالله عز وجل ولکن قولوا ماشاء الله
ثم شاء محمد ماشاء الله ثم شاء علی ان مشیة الله هی القاهرة
التی لا تساوی ولا تکافی ولا تدانی وما محمد رسول الله
فی الله وفی قدرته الا کذبابة تطیر فی هذه الممالک
الواسعة وما علی فی الله وفی قدرته الا کبعوضة فی جملة هذه الممالک مع ان فضل الله
علی محمد وعلی الفضل الذی لا یفی به فضله علی جمیع خلقه من اول الدهر
الی اخره هذا ما قال رسول الله ص فی ذکر الذباب والبعوضة فی هذا المکان فلا
یدخل فی قوله ان الله لا یستحیی ان یضرب مثلا ما بعوضة بلفظه این حدیث
صریح معلوم شد که نفاق منکران اصول روایات ائمه هدی را بهم کرده افترائات خود را با سامی معتبر که

ظاهری خود هم با سائت ادب جناب امیر المومنین علیه السلام کوشند که جا بانقائص عظیمه با آنحضرت
نسبت کرده خصوصاً جناب خلیفه ثانی که درین امور سابق الاقدام ست و از اسائت ادب با
جناب امیر المومنین علیه السلام تا بلفظ ظلمات و غیر آن چه حساب بر آوان فراشت که جناب نبی مسالک اول
الاولیاء را بالذات مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را ظلمت قرار داده و از نهایت جسارت
و دلیری و تهور و جسور با تعمیم و وارسیدن بمعانی احادیث چنان مدعی شده که یعنی العیاذ بالله بروایات
اهل حق ثابت ست چنانکه در صحیفه دوم و صد و بست و سوم گفته بلکه اگر بغور و امعان ملاحظه رود فرقها در
میان [illegible] هر دو جناب مانند ظلمت و نور خواهی دید و قد قال الله تعالی قل هل یستوی
الاعمی و البصیر ام هل تستوی الظلمات و النور و این مضمون من تلقاء النفس
نگفته ام عیاشی با عتراف مجلسی در بحار الانوار از ابو نصر بن قابوس از امام صادق علیه السلام روایت
میکند قال السواد الذی فی القمر محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم یعنی ظلمتیکه
در میانه قمرست ذات پیغمبرست انتهی و باقر مجلسی بعد از سخن سازی و ایجاد بعضی از احتمالات بعیده
تکلف و تصنع دانسته و سواد را بر حقیقتش حمل کرده و درباره نورانیت جناب امیر بسیاری از آیات
قرآنی مثل و کل شیء احصیناه فی امام مبین و کریمه لیخرجکم من الظلمات الی النور و کریمه
فالذین آمنوا و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه و کریمه یریدون ان یطفئوا نور الله
بافواههم الآیه الی غیر ذلک من الآیات که باقر مجلسی در بحار بابی درین امور منعقد کرده که مراد از نور
ذات و الاصفات حضرت امیر و از ظلمت و کفر ابوجهل و امثال او مراد اند ناطق ست پس کجا ظلمت و کجا
نور [illegible] و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور انتهی ما تفوه به من الکفریات
الشنیعة و الهفوات القبیحة و لولا الضرورة داعیة و الحاجة ماسة لما
سطرتها [illegible] نقلها و سطرها کجا بیند اهل انصاف و کجا بیند اهل فهم و خدام اتحاد
[illegible] انوار ادراک بر ضمیر منیر ایشان تابیده تا بیابند و درین هفوات مخالف [illegible]
[illegible] فرمایند و اگر چه بسوی تفصیل اشکال مخالف که بر همه اولی الافهام ست موکول ست
[illegible] مسالک اهل [illegible] تبیین و تکمیل آن [illegible] تعویق ست لهذا [illegible] ترفع
[illegible] افاده چند [illegible] سابات [illegible] و اتباع

او ست زعم بسهم مخفی نماند که عبارات او در ینجا چند نامتعلقها فاحش که گوئی ظلمات بعضها فوق بعض
در شان انست رو داده اول آنکه از راه حسن فهم و مزید عناد و مخالفت حق و سداد که با بحث فکرش
در فهم احادیث نمی رود مگر بسوی معانی باطله که موجب تشنیع و طعن باشد کما ظهر مرارا در ظلمات
عصبیت فرو رفته سواد را از ظلمت تمیز نداده ترجمه سواد بلفظ ظلمت نموده از غایت اطلاع
بر محاورات و کثرت تتبع بر دو را متحد انگاشته و گو تبیین سخافت این وهم محتاج بیان نیست
لیکن هرگاه نوبت مکالمه با مثال جناب مخاطب رسیده تنبیه بر ضروریات هم لازم افتاد پس
مخفی نماند که ظلمت بمعنی تاریکی می باشد و خلاف نور ست قال فی الصحاح الظلمة خلاف النور و سواد
بمعنی سیاهی ست که رنگی مخصوص ست فی الصحاح والسواد لون و پر ظاهر ست که تعبیر احدی
بظلمت یا اثبات آن در کسی موجب تهجین و تنقیص ست قطعا و هرگز بوجه من الوجوه لفظ ظلمت
خالی از دلالت بر عیب و نقصان نمی باشد بخلاف سواد که در بسیاری از محاورات خالی از
تهجین و تنقیص میباشد و برای اشیای عزیزه و محمود و حد اثبات آن میکنند و ازینجاست
که جا بجا شعرا مدح معشوقین خود بسواد هم کرده و براهین و حجج خطابیه بر حسن آن ثابت
ساخته علی الخصوص سواد قمر را که چون موجب نظام عالم و صلاح بنی آدم ست شرافتی بسیار
حاصل شده پس تفرقه در ظلمت و سواد و اتهم سواد قمر نکردن داد کمال حسن فهم و تبحر داونست
و مدح سواد و اعتقاد شرافت آن مخصوص بمضامین شعریه نیست بلکه علمای متدینین سنیه
هم بآن قائل اند و اسود او سبب تشریف حضرت آدم را که بعد اکل شجره واقع شده دلیل سیادت و
شرافت منزلت حضرت او میدانند و از محامد و مناقب آنجناب میگیرند و میگویند که هیچ رنگی
از رنگها دلالت بر سیادت و شرافت ندارد جز سواد لهذا حق تعالی آنرا بحضرت آدم کرامت فرمود
چنانچه عبد الوهاب شعرانی در یواقیت گفته فان قلت قد ورد ان ادم علیه السلام لما اکل
من الشجرة اسود جسده وقد یتبادر الی الاذهان ان ذلک یؤذن بان ادم علیه السلام
اثر فیه المعصیة نقصانا فی الحال فالجواب لیس الامر کذلک لانه علامة علی نقصه بل هو علامة
علی کمال سیادته کما ذکره الشیخ فی الباب الثانی والسبعین فی الکلام علی حدیث
نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی ادم

قال وكذلك اسوداد جسد آدم عليه السلام لما اكل من الشجرة يدل على سيادته لان ذلك
اورثه الاجتباء والاصطفاء ولولا اكله من الشجرة ما ظهرت سيادته وكذلك الحجر الاسود
المخرج من الجنة وهو ابيض فلا بد من ان يظهر عليه يعرف به سيادته في دار الدنيا اذا
رجع الى الجنة يتميز به عن اقرانه ويظهر به خليفة التقريب الالهي فجعله امين الله في
الارض ولم يكن من الالوان ما يدل على السيادة الا اللون الاسود فكساه الله تعالى لون
السواد علامة لنا بانه صار سيد الحجر وجيء به من الجنة الى الدنيا قلت ولعل من هذا القبيل
جعل ستر الكعبة اسود وكذلك شعار بني العباس وغيرهم ولعل ذلك هو سر لبسه
صلى الله عليه وآله وسلم العمامة السوداء يوم فتح مكة لاظهار السيادة على الخلق من باب التفؤل
بالنعمة واين افادة قدوة الموحدين كه فاضل شعرانی شيخ المشايخ صاحب تحفه هم لتعليق آن كرده
واعتقاد بآن نموده صريح ست در اينكه سواد حضرت آدم دليل سيادت وشرافت آنحضرت بوده
چرا كه جناب مخاطب در حق حضرت آدم هم توهمات خود را راه خواهد داد و آنحضرت را مصداق
ظلمت گفتن هيچ تلنه برانجناب زبان خواهد گشاد يا آنكه سر از من مخاطب كشيده و پيرايه انصاف
رسيده دست از چنين خرافات خواهد برداشت و اقرار سخافت عقل خود در الزام چنين فريه بر باطل
بر روايت اهل حق خواهد ساخت و وهم آنكه قطع نظر از حمل سواد بر ظلمت كه خلاف لغت
ومحاورات واستعمال الفصحاء وبلغاء وافادات محققين ست در فهم معناي حديث كه علامه مجلسي
خود بران تنبيه كرده سهو افتاده هرگز پيرامون مراد ان نگرديده بتعبيرات مزعومات گرديده وگمان برده
كه معناي حديث آنست كه جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم عين سواد قمر ست وبارين معني
معناي حقيقي حديث دانسته وايشم نفهميده كه اگر اين معني را معناي حقيقي حديث گويند كلام مخدوش بمحل
ومشتمل بر مكيده ديگر بودن ذات اقدس جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم عين سواد قمر بطور حقيقت
هرگز امكان ندارد پس اين معني مفاد حديث بطور حقيقت هرگز نخواهد بود بلكه معناي حقيقي واقعي آنست كه مراد كه در قمر
هست نقش اسم مبارك جناب رسالتماب صلى الله عليه وآله وسلم ست يعني لفظ محمد رسول الله
بسياهي در قمر نوشته است و ظاهر ست كه اين معناي حقيقي فقره السواد الذي في
القمر محمد رسول الله ست مثلا بر كاغذي بسياهي نوشته شده على امير المومنين و باز

که بعیر از ایمان و دین میباشند بملاحظه حدیث شریف احتجاج که متضمن کتابت اسم مبارک جناب امیرالمؤمنین
علیه السلام باسم اقدس حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله وسلم بر عرش است بر خود خواهند پیچید و بسوزش
والتهاب مبتلا خواهند گردید کانون ضمیر ایشان بآتش غضب و عداوت خواهد افروخت و خسارت و هلاکت دنیا
و عقبی بلکه نسبت بسخن پیر نجدی سرشت خود اعتنا نخواهند نمود لیکن انشاء الله تعالی بنیانی که بتمامی استیفای صحت حدیث مذکور کالشمس فی رابعة النهار باثبات
رسانم و خار بس گران در جگر ایشان خلانم و سوزش و التهاب ایشان را دو چند گردانم پس بالفعل بسبیل اجمال آنکه در احادیث
متعدده وارده یا متکثره ثابت است دیگر دیده که اسم شریف جناب امیرالمؤمنین علیه السلام باسم مبارک جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم بر ساق عرش نوشته است و نیز کتابت اسم شریف آنحضرت با نام مقدس نبوی در دیگر
مواضع و مواقع هم بروایات ایشان ثابت شده چنانچه در ریاض النضره مذکور است ذکر اختصاصه صلعم
ای علی علیه السلام بتایید الله نبیه صلی الله علیه وسلم به وکتبه ذلک علی ساق العرش
وعلی بعض الحجب عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری بی
الی السماء نظرت الی ساق العرش الایمن فرأیت کتابا فهمته محمد رسول الله
ایدته بعلی ونصرته به خرجه الملاء فی سیرته وعن ابن عباس قال کنا عند النبی صلی الله
علیه وسلم فاذا بطائر فی فیه لوزة خضراء فالقاها فی حجر النبی صلی الله علیه وسلم فاخذها
النبی صلی الله علیه وسلم فقبلها ثم کسرها فاذا فی جوفها ورقة خضراء مکتوب فیها بالاصفر
لا اله الا الله محمد رسول الله نصرته بعلی خرجه ابو الخیر القزوینی الحاکمی انتهی و قاضی عیاض
در شفا گفته و روی ابن قانع القاضی عن ابی الحمراء قال قال رسول الله صلعم لما اسری بی الی
السماء اذا علی العرش مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و در تفسیر درمنثور سیوطی مسطور است
اخرج ابن عدی و ابن عساکر عن انس قال قال رسول الله صلعم لما عرج بی رأیت
علی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و در
کتاب مدائح السعداء مذکور است و فی المولد [illegible] قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم رأیت لیلة اسری بی الی السماء مکتوبا علی ساق العرش بالذهب
او بماء الذهب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله الحسن و
الحسین صفوة الله و فاطمة امة الله [illegible] خیر الناس [illegible]

القربی مذکورست عن علی رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم انی رایت
اسمك مقرونا باسمی فی اربعة مواطن فآنست بالنظر الیه لما بلغت بیت المقدس
فی معراجی الی السماء وجدت علی صخرتها لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بوزیره
ونصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی بن ابیطالب فلما انتهیت الی سدرة المنتهی
وجدت علیها انی انا الله لا اله الا انا وحدی محمد صفوتی من خلقی ایدته بوزیره و
نصرته بوزیره فقلت لجبرئیل ومن وزیری قال علی بن ابیطالب فلما جاوزت من
سدرة المنتهی وانتهیت الی عرش رب العالمین فوجدت مکتوبا علی قوائمه انی
انا الله لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته بوزیره ونصرته بوزیره فلما هبطت
الی الجنة وجدت مکتوبا علی باب الجنة لا اله الا انا محمد حبیبی من خلقی ایدته
بوزیره ونصرته بوزیره انتهی هرگاه ثابت گردید که اسم شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام بر ساق
عرش و باب جنت و سدرة المنتهی و سماء دنیا و غیر آن با اسم اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه و
آله وسلم نوشته است درینصورت اگر بر صخره بیت المقدس همراه اسم جناب رسولخدا صلی الله علیه وآله وسلم
نام نامی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته باشد چرا مقام استعجاب و استغراب و شورش و اضطراب
حضرات سنیه باشد و اگر در کتابت اسم شریف جناب امیر المؤمنین علیه السلام با اسم مبارک حضرت رسولخدا
صلی الله علیه وآله وسلم بر صخره باتباع وساوس و اوهام اغراض بوجهی دیگر سازند یعنی از غایت سفه
و سبیل النفس از انقیاد و تسلیم انکار نمایند پس بجواب ایشان حرف دندان شکن بعرض رسانیم و گوئیم اولا
که در کتابت اسم آنجناب بر ساق عرش و باب جنت و غیر آن منصوص ست درینجا نیز متحقق ست ثانیا
اینکه سنیان ... حسب دستور خویش که تحریف احادیث واقعیه دانسته اند و جعل
و فضیلتی را که حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام یافته اند مثل آن برای ائمه خویش هم یافته و ساخته اند
درینجا هم کتابت نام شیخین را با نام اقدس جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر شمس یافته اند
و عجب که عجب طرفی دل را بتصدیق و ترویج آن مدید حسین بهتان صریح روبروی ارباب علم و
فضل فرا می نهند چنانچه در ریاض النضره میگوید ذکر کتبة اسمهما ای ابی بکر و عمر مع اسمه فی
جبهة الشمس عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلة اسری بی

بر شیعه هم بسته و باین جهت بمفتریات واکاذیب مرویه و اختلافات عهود و موضوعه در باب مطاعن برالملحق
صحبت گردانیده علی ما نقل روایت میکند عن ابن عباس رضی الله عنه عن رسول الله انه قال ان الله
عز وجل خلقنی من نوره وخلق ابابکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر وخلق المؤمنین
کلهم من نور عمر انتهی ظهور افترا و کذب این دروغ بیفروغ بمثابه ایست که محتاج تنبیه و تبیین
باشد که خلقت کفار را از نور مستور قرار داده اند و بالغرض فاسد مقابله احادیث واقعیه خلقت جناب امیر المؤمنین
علیه السلام از نور مبارک جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم باین ترهات و هفوات که هر متامل بینه بسهل
بکذب آن پی برد وانگشت تعجب بملاحظه آن میگزد خواسته اند این ترهات کمتر از هفوات مسیلمه کذاب
نیست که بان قصد مقابله آیات ربانیه کرده بود ولطیفتر اینست که خواجه پارسا با آنهمه پارسائی بجهة اینکه
حواس باختره سوداویه ظلمانیه واختلاط عقل بسواجس شیطانیه مع تشنیع شنیع برالملحق بنسبت ایشان
اکاذیب مفتریات درباره فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام نموده و باز خود مرتکب همین شنیعه که تهمت
آن بالملحق کرده بود گردیده و نیز در موضوعه مفتریات برای اثبات فضیلت خلفا وارد کرده چنانچه در فصل الخطاب نقلا عن نوادر الاصول
الحکیم الترمذی گفته ومن آیات اهل بیته ذریته فذریته صلی الله علیه وسلم اکثر من ان تحصی فی الارض
برکة الله سبحانه علیهم دائمة ورحمته مظلة من فوقهم ومن تحتهم ففیهم الملیک نفسی احمد وفی ذریته فیهم
المحسن ومنهم المسیء وعن رسول الله انه کان یقول جهارا غیر سرا الا ان اولیائی منکم
لیسوا بنی ابی فلان ولکن اولیائی منکم المتقون من کانوا وحیث کانوا فاصحابه
رضی الله عنهم اولیاءه واولیاءه المتقون فی کل قرن وهم علی سنته وهدیه
وخلقه وان هذه الطبقة الناشئة قلوبهم المفتونة بحب اهل بیت
رسول الله صلعم نسبا ما زالت بهم فتنتهم حتی عمدوا الی کل شیء من هذه الاشیاء
فنسبوه الیهم وسموا غیرهم فذلک اعجابا بهم وفتنة وان الله تبارک اسمه
فضلهم بان طیب عنصرهم وطهر اخلاقهم فاختار قبیلتهم علی القبائل بذلک فلهم
حرمة التفضیل والاثرة ولهم حرمة الاتصال برسول الله فیحق علینا ان نحبهم حبا
لا یرجع علینا بوبال وظلمة فان النفس قرینها الشیطان وهی ارضیة شهوانیة خفیفة
تنفث زینتها وهواها تمیل مع ریح کل شهوة فجاءت باحادیث مختلفة

واکاذیب منکرة تنکرها عقول الصادقین حتی اداهم ذلک الی ان طعنوا فی امارة الشیخین المتین
المرضیین الذین کان علی رض یودب ویکل من فضله علیهما ویقول لا اجد احدا یفضلنی
علیهما الا جلدته حد المفترین فبلغ من افراط هذه الطبقة ان رووا احادیث مختلفة
یریدون ان یقیموا بمثل هذا العلی رضی الله عنه فضیلة وقد فضل الله تعالی علیا رض باشیاء
کثیرة قد اغنته عن مثل هذه الاکاذیب فترکوا الظلمة قلوبهم تلک الاشیاء واقبلوا علی الکذب
والزور لشغلهم حبهم وزیغ قلوبهم وفی فردوس الاخبار ابن عباس رضی الله عنهما عن رسول الله
انه قال ان الله عز وجل خلقنی من نوره وخلق ابابکر من نوری وخلق عمر من نور ابی بکر و
خلق المومنین کلهم من نور عمر رضی الله عنهم جابر رضی الله عنه عن رسول الله صلعم ان
الله عز وجل جعل ذریة کل نبی فی صلبه وجعل ذریتی فی صلب علی بن ابیطالب
رضی الله عنه ابن عمر رضی الله عنهما عن رسول الله صلعم انه قال ان الله عز وجل فرض علیکم
حب ابی بکر وعمر وعثمان وعلی رضی الله عنهم کما فرض علیکم الصلوة والصیام
والحج والزکوة فمن ابغض واحدا منهم فلا صلوة ولا صیام ولا حج له ولا زکوة له
ویحشر یوم القیمة من قبره الی النار انتهی ابن تعصب بیشتم عبرت ملاحظه باید نمود
که بمقتضای آنکه کافر همه را بکیش خود پندارد در روایات و احادیث حضرات معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین که عقول مستنی از کاذبین و معاندین انکار آن نمایند مختلق و مکذوب می انگارد و میگوید که ان
العیاذ بالله مرکز بیه زور روآورده اند وقلوب ایشان بزیغ و حیف میل دارد و با وصف این همه تشنیع
وتعلیط از روایت اکاذیب صریحه ومختلقات فاضحه که براوانی اهل علم افترای آن ظاهر است می نماید و خود فضیحت دیگران
را الفضیحت برخود منطبق میسازد سبحان الله این حدیث نورانیت شیخین که بزبانیت مفتری و مصداق آن باوان
باشد اصیکه از احادیث صحیحه و روایات واقعیه ثابته و احادیث الحق در فضائل جناب امیر المومنین علیه السلام
که اهلسنت مشترک روایت آنند مفتری و دروغ باشد وازین انصاف دست شستن باید که تو آن
خواست واگر حضرات اهلسنت را در موضوعیت این حدیث فردوس الاخبار مزور شبه باشد
و براه لا اقل قاهره قطعیه که از آن موضوعیت آن واضح میشود در محل خود مذکور است
گوش کنند بغایت الهی باثبات رسانم که این حدیث بنص ثقات اکابر اهلسنت موضوع و

استقصاء الافحام ... ص ۵۱۰ ... طبع اول

منقبت بیت واصلا لیاقت اعتبار و اعتماد ندارد چنانچه در مختصر تنزیه الشریعه مذکورست حدیث خلقنی الله من نوره و خلق ابابکر من نوری و خلق عمر من نور ابی بکر و خلق امتی من نور عمر و عمر سراج اهل الجنة نخ ای رواه ابو نعیم فی الامالی عن ابی هریرة و قال هذا باطل و قال الذهبی هذا کذب انتهی پس لله الحمد که بر زبان اکابر قوم بطلان و کذب و افترای این دروغ فاسد مذکور درین حدیث و آن حدیثی که صاحب فردوس روایت کرده فرقی بسیار نیست لیکن چون مضمون هر دو متحد است از حکم بکذب و بطلان اول افترا و وضعیت ثانی هم ظاهر خواهد شد پس کمال ظهور و وضوح گردید که تحاذق گران اصول و روایات سر در ائمه خود را بر هم کرده افترآآت خود را باسم شریک آن قدوه طیبین و طاهرین نسبت کرده اند و بتقلید شیاطین مثل سر حوت مصداق من کان فی هذا اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا مذهبی واهی برای خود قرار داده و مقصود اهل حق که ازین مهملات بالمره دست کشیده اند و بالخصوص این بیچاران همین ست و ازینجاست که در اثنای جواب ما حتی ذکر میکنیم که دلالت بران دارد که اینهمه را افترآآت و تلبیسات اکابر قوم ست و از باطل محض بودن جناب سنیه قطعا و یقینا باثبره ا پس بعنایت ایزدی بدون گفتگو مدعا حاصل ست و الحمد لله علی ذلک و حدیثی دیگر که ضمنا فضل الخلفا در باره مبغض ثلثه آورده و مفتری آن از راه عنایت و لطف بحق جناب امیر المومنین علیه السلام بغرض باطل ترویج کذب و افترای خود آنجناب را دران شریک کرده پس بطلان و وضعیت آن هم کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار ست زیرا که اگر مبغض یکی از ثلثه را هیچ عملی مقبول نشود و محشور شود لیوی نار لازم آید که جمعی از صحابه کرام مثل طلحه و زبیر و عائشه و غیر ایشان که تحریص و تحریض بر قتل جناب عثمان کردند کما هو مذکور مفصلا فی تشیید المطاعن للوالد الماجد العلامة نفعنا الله عن لقائهم و اشباههم و هم مثل عمرو بن الحمق صحابی جلیل القدر و دیگران که در قتل عثمان اعانت کردند و شریک آن گردیدند بالیقین ... ثابت شد که مفتری این حدیث ملحد کافر مبغض آنحضرت بود که بقصد تحسین شان ایشان اغرای آن فوج العباد جهنمی بودن ایشان بزعم باطل خود ثابت کرده فلا افلح ابدا بیچم اتکه مخاطب از روایا و افادات اکابر و اعاظم خویش اصلا خبری برداشته و بتتبع اسفار دین و ایمان خویش نپرداخته بر خیالات واهیه اتیجه خواسته نگاشته و ندانسته که بنابر توهمات سخیفه او که مجرد تعبیر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بسواد مستلزم تعبیر آنحضرت بظلمت دانسته و باین وسایه العیاذ بالله منقصت و لیت آنجناب از حضرت

امیر المومنین علیه السلام ثابت کردن خواسته و فرق ظلمت و نور خاکش بر باد متحقق داشته لازم می آید
اشکالی بس عظیم که فحول اولیای اولو الابصار را حیرانی و پریشانی دیوانه وار می اندازد و هوش و حواس ایشان
بر جا نمی دارد چه همین تشنیعات و الزامات که مخاطب وارد کرده ضد و اسخف و لفظاً بلفظ بر سنیه
لازم می آید و جواب ایشان از اجمال حرف زدن باقی نمی ماند که خود کرده را درمانی نیست بیانش آنکه نزد
اهلسنت تعبیر آنجناب بسواد از بعض صحابه کرام واقع شده شیخ عبد الحق در ما ثبت فی السنة فی ایام السنة که
نام تاریخش از حقانیت و وقعیت مضامینش خبر میدهد در ذکر وفات جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله
وسلم گفته و قال حسان رضی الله عنه کنت السواد لناظری ؛ فعمی علیک الناظر
من شاء بعدک فلیمت ؛ فعلیک کنت احاذر انتهی ازین اشعار بلاغت شعار حسان بن
ثابت که بوجوب تعظیم و تکریمش و برائتش از قول باطل لاسیما در امور دینیه محقق و ثابت واضح
و ثابت است که او جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم را بسواد چشم خود تعبیر کرده و ظاهر است که سواد
چشم حسان بن ثابت در فضیلت و فضل اکبر کم از سواد عمر نیست بالاتر هم ازان نخواهد بود و قطع نظر
ازین مطمح نظر مخاطب نبیل فقط تعبیر آنحضرت بلفظ سواد است و آن بهر کیف متحقق پس بنابر مزعوم
او العیاذ بالله اطلاق ظلمت صحیح خواهد بود و گو نورانیت جناب امیر المومنین علیه السلام باحادیث
ثقات سنیه هم ثابت است لیکن ذکر آن درینجا نمی آرم و همین قدر میگوییم که نورانیت ثلثه بزعم سنیه متحقق نیست
چنانچه الفاظ بعض اخبار مفتریات متضمن نورانیت شیخین و از خرافات کابلی در صواقع و شاه عبد العزیز و ابن حجر در صواعق ظاهر است
و تحقیق آن تواند یافت پس الحال العیاذ بالله بزعم باطل او هر ثلثه و جناب رسالتماب صلی الله علیه و آله وسلم فرق سطور متحقق خواهد بود و
تشنیعات که مخاطب الزام کرده بر او عود خواهد نمود و قلم او هم با وجود همین رسم را باب نباد آنکه گفتار یا سنیت لیکن ناظرین بی بیان خوانند بیرون دل
مخاطب که انشای آن کرده خود نیک میدانند قوله و آنچه بعضی از اکابر معاصرین الخ اقول بغایت
غریب است که جناب مخاطب نام این بعض اکابر معاصرین ذکر نکرده تا واضح می شد که آیا در واقع
کسی از معتمدین و معتبرین و فضلاء مقبولین اهلحق است یا این بعض اکابر معاصرین است که مخاطب
بعض مسائل فقهیه ازو نقل کرده و در آخر ظاهر شد که آن میرزا محمد اکبرآبادی اخباری
است و از عدم ذکر نام این بعض معاصرین چه شکایت کنم که جناب مخاطب کلام او را هم
بعینه نقل نکرده بلکه محصل آن هم نیاورده و محض بر رد و نقض آن اکتفا کرده

حالانکه باعتراف او در مسلک اول بدون نقل عبارات گفتگو کردن مخالف داب
مناظره و فن مکالمه است پس چگونه بقول خود خود را از داب و طریقه مناظره خارج
فرموده بالجمله بر مخاطب لازم ست که اولا نام آن بعض معاصرین ذکر فرماید و بودنش
از مقبولین واضح سازد و ثانیا کلامش را ذکر نماید و ثالثا صحت نسبتش با و ثابت سازد چه
محض نقل مخاطب محل اعتماد نیست خصوصا بعد ظهور تحریفات و خیانات صریحه از ملازمان او
و رابعا بودن آن مخالف قانون و از قبیل عذر بدتر از گناه بدلیلی مقبول و برهانی باثبات رساند
قوله زیرا که از ان لازم می آید الخ **اقول** نهایت لطیف ظریف ست که نه اصل عبارت این بعض
معاصرین ذکر کرده و نه محصل آن آورده و کلام کردن بران شروع کرده این کدام قانون و داب تالیف
و تصنیف ست که مخاطب پیش گرفته کاش اگر اصل کلام بعض معاصرین در کتابی مدون نمی بود بار کلام
بر آن با وصف عدم نقل و ذکر آن گنجایش داشت اما بر چنین کلام که حیز قابل و مخاطب بران چنگی
اطلاع ندارد بلی ذکر اصل و محصل آن کلام کردن مایه چیزها ست که نتوان گفت اما آنچه عبارت تفسیر
منسوب بامام حسن عسکری علیه السلام ذکر کرده پس آن دلیل صحیحست برانکه تفسیر متوهم مخاطب تحریف غیر
صحیح ست پس اراده آن از عبارت تفسیر علی بن ابراهیم نا جائز باشد اما توهم مخاطب با مهارت که این
روایت دلالت دارد برانکه علی بن ابراهیم از منتحلین موالات ائمه بوده یعنی در واقع از موالیان
آنحضرات نیست بلکه تکذیب و افترا انتحال الحق کرده و نیز از محرفین الفاظ و معانی این اظهار است
پس از غرائب لطیفه بمآت و در از کار و عجائب لیل و نهار ست بحیرتم که چرا جناب مخاطب عالی فخار
اعجوبه روزگار با وصف دعاوی مناظره و مقابله علماے اخیار چنین هفوات واهی زبان
می آلاید حاصل روایت تفسیر منسوب بامام علیه السلام آنست که از حضرت باقر علیه السلام سوال کردند
که بعضی مردم که انتحال موالات شما میکنند گمان میکنند که تفویض جناب امیر المومنین علی علیه السلام ست و
ما فوق آن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم آنحضرت ارشاد فرمود که اینها شنیدند چیزیرا
که آنرا بر وجهش ننهادند یعنی در روایت ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم خطا کردند و راه
غلط پیش گرفتند پس این ارشاد امام علیه السلام در حق کسی ست که از وی این تحریف و غلط واقع
شده باشد و بر ظاهر ست که علی بن ابراهیم هرگز این تحریف نموده چه او لا معنای روایت او نیز گفته

که مخاطب بتسبیل تخجیل کرده و معنایش عبد ذلیل بتفصیل بیان کرده ثانیاً بالفرض غیر واقع اگر معنایش
همان معنای متوهم مخاطب فهیم مقام باشد پس علی بن ابراهیم این روایت را از رواة آن نقل کرده و توثیق
بعض رواة آن در کتب رجال یافته نمیشود پس نسبت تحریف و انتحال موالات بعلی بن ابراهیم سفسطه
محض و مکابره صریح است که بسبب مدار برین عبارت نیست لیکن جناب مخاطب که از تامل و تدبر
بسا دورتر افتاده با دنی توهم و شبهه هیچی خواهد از خرافات و ترهات بر زبان می‌آرد و عجیب تر اینست
که این هم اندیشه نمیکند که بنابر امثال این الزامات در حق اکابر او چه لازم می‌آید چه بر ظاهر است که
هرگاه بجهت این روایت تحریف و انتحال موالات را جناب مخاطب بر علی بن ابراهیم ثابت می‌فرماید
بلاشبهه بهمه امور که بر محققین و مصنفین و محققین اهل سنت درباره رواة روایت خواندن جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم مدح اصنام را بکلام سخافت نظام تلک الغرانیق العلی الخ گفته اند در
حق اکابر و ائمه و شیوخ اسلام او که ببرکات انفاس شان دین و اسلام اهلسنت رواج و رونقی گرفته و از
تحویلات محرفین و شبهات ملحدین بزعم ایشان محفوظ مانده ثابت شود بیانش آنکه عنقریب میدانی که جمع
کثیر از اهلسنت این روایت را اخراج کرده اند مثل بزار و طبرانی و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و ابن
مردویه و عبد بن حمید و سعید بن منصور و غیر ایشان از اکابر ائمه و شیوخ و ثقات و هداة اهلسنت
و حال آنکه صاحب صواقع این قصه را کذب و مفتری گفته و ارشاد نموده که زنادقه آنرا وضع کرده اند پس
بنابر افادات مخاطب نبیل لازم آید که این ائمه و شیوخ اسلام همه زندیق و مفتری و کاذب و دروغگو
و واضع مطاعن و مثالب و قوادح عصمت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم باشند پس گو قرار دادن
علی بن ابراهیم از منتحلین ولای اهلبیت معصومین علیهم السلام و محرفین الفاظ و معانی ان کرام
بر مخاطب فهیم مقام بسبب عدم ادراک مرام بس سهل و آسان است لیکن این ائمه و مقتدایان را
زنادقه و مفتریان و طاعنان و معادیان سرور انس و جان علیه و آله الاطهار آلاف التحیات و التسلیمات
من الرب المنان قرار دادن بس مشکل خواهد افتاد **قوله** و بتقلید شیاطین مثل سرحوب الخ **اقول**
اگر مراد آنست که مذهب الحق ماخوذ از شیاطین است مثل سرحوب اعمی و غیر او و هو واهی است پس لفظی
از عبارت بران دلالت ندارد محض ذکر تخطئه اینکسان مذکور است آنرا با ماخوذ بودن مذهب الحق از شیاطین
چه مناسبت است و اگر مراد آنست که مذهب اینکسان که غلط در فهم کردند چنین و چنان بوده

بسس فسا و آنهم ظاهرست زیراکه مذهب ایشان ذکرے درکلام امام علیه السلام نیامده محض تغلیط و تخطیه
ایشان البته مذکورست با آنکه اگر فساد مذهب ایشان مراد ارشاد امام علیه السلام هم مذکور میبود باهیچ ضرر نمیرسید
که خود در سوال ما مذکورست که اینها منتحلین موالات ائمه علیهم السلام بودند و عاقل بصیر را در تمامی مقام اندک تاملی
باید که جناب مخاطب بجهت عدم ادراک معنای روایت تفسیر علی بن ابراهیم اینهمه دراز نفسی بالا خوانی آغاز
کرده و تکرار بسته که صحابه کبار که اهلسنت معتقد فضائل علیه و مناقب سنیه و مدائح عظیمه و محامد جلیله ایشان اند و بنابر
وبهزار حدیث و آیه کمال تقوی و اطوار ایشان ثابت میکنند و دین و ایمان خود با ایشان وابسته کرده اند عمارتگری
اصول و روایات سرور ائمه هدی نموده و احادیث و ارشادات آنجناب را برهم زده افترات خود را
باسم مبارک آن قدوه طیبین و طاهرین نسبت کرده اند پس از نیجا جناب خلافت مآب عمر بن الخطاب
و فرزند ارجمند ایشان اند که افترا علی الله و رسوله میگفتند که آنحضرت فرموده که میت بجهت بکاء اهل او معذب
میشود و حضرت عائشه دریں باره تحریف ایشان ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم را ظاهر
ساخته و مخالفت صریحه آن بالنص قرآنی که لا تزر وازرة وزر اخری بیان فرموده است در صحیح بخاری
مذکورست حدثنا عبدان قال اخبرنا عبد الله قال اخبرنا ابن جریج قال اخبرنی عبد الله بن
عبید الله بن ابی ملیکة قال توفیت بنت لعثمان بمکة وجئنا لنشهدها وحضرها ابن عمر و ابن عباس
وانی لجالس بینهما او قال جلست الی احدهما ثم جاء الآخر فجلس الی جنبی فقال عبد الله بن عمر
لعمرو بن عثمان الا تنهی عن البکاء فان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ان المیت لیعذب ببکاء
اهله علیه فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک ثم حدث قال صدرت مع عمر من مکة
حتی اذا کنا بالبیداء اذا هو برکب تحت ظل سمرة فقال اذهب فانظر من هؤلاء الرکب قال فنظرت
فاذا صهیب فاخبرته فقال ادعه لی فرجعت الی صهیب فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین
فلما اصیب عمر دخل صهیب یبکی یقول وا اخاه وا صاحباه فقال له عمر یا صهیب اتبکی علی
وقد قال رسول الله صلی الله علیه واله وسلم ان المیت یعذب ببعض بکاء اهله علیه
قال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة فقالت رحم الله عمر والله ما حدث رسول الله صلی الله
لیعذب المؤمن ببکاء اهله علیه ولکن رسول الله قال ان الله لیزید الکافر عذابا ببکاء
اهله علیه وقالت حسبکم القرآن ولا تزر وازرة وزر اخری قال ابن عباس عند ذلک

والله هو اضعاف واکبر قال ابن ملیکه والله ما قال ابن عمر شیئا انتهی از نیجا ثابت حسب ما قال المخاطب بعد ذکر روایة التفسیر المنسوب الی الحسن العسکری علیه السلام صریح معلوم شد که خلافت مآب و فرزند ارجمند شان ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم را تحریف و تصحیف فرموده و غارتگری اصول و روایات بعمل آورده افتراء خود را باسم مبارک آن سرور نسبت کردند انتساب فرموده بود که حق تعالی کافر را بجهت بکاء اهل او بر او زیادت در عذاب میکند و ایشان تحریفها کرده امری که صریح خلاف نص قرآنی و مسند و دلائل عقلیه و نقلیه بهت با نجناب نسبت کردند زیاده ازین تحریف و تبدیل چه میباشد که امری که مخالف و مکذب قرآن و سنت و مزاحم عقل باشد اولی عاقلی تجویز آن نمیتواند بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم منسوب کرد نا چیز آنم که اگر از قرآن و سنت بهره نداشتند کاش رجوع بعقل که معتقدین شان کمال آن در ایشان لاسیما فی الاستنباط میدانند رجوع مینمودند و بطلان این افترا می دریافتند فلله درهما کیف ما استحییت من تکذیب الثانی و سلیله و تصنعه لوم کالائمة فی اظهار الحق و دلیله و اگر مخاطب بعد ملاحظه این تحریفات ائمه خویش و غارتگری ایشان اصول و روایات و ارشادات سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم را هم هوس تعریض و تشنیع بر اهل حق داشته باشد پس علاجش جز رجوع باطبای حذاق امری دیگر بخیال نمیرسد که مرض اختلال حواس الکفت و شنود علاج نتوان کرد از افادات شاه ولی الله صاحب چنان نقل میکنند که ارشاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بتعذیب میت در واقعه مخصوصه بوده و حکم بتعذیب معلل ببکا نبوده بلکه آن سرور گذشت بر یهودیه که اهل او بر او میگریستند پس آنجناب فرمود که ایشان میگریند بر او و حالانکه او عذاب کرده میشود در قبر خود پس حکم تعذیب مخصوص باین یهودیه بود و نیز معلل ببکاء اهل او نبود جناب ابن عمر از کمال فراست و ضبط و فهم شان گمان بردند که این حکم تعذیب معلل ست ببکاء اهل و یعنی عذاب بسبب بکاء اهل او بر او ست و نیز این حکم مخصوص باو نیست بلکه عام ست جمیع اموات را کفار اکانوا او مؤمنین پس این حسن فهم و لطف تحریف که کم از تحریفات سابقه در کتب درایت که شاید اختیار فهمه پیشتر بملاحظه آن رسیده باشد خالا عبارت شاه صاحب ملاحظه باید فرمود که در رساله الانصاف در ذکر اختلافات می فرماید منها اختلاف الضبط مثاله ما روی ابن عمر عنه صلی الله علیه وسلم من ان المیت یعذب ببکاء اهله علیه نقضت عائشة بانه لم یاخذ الحدیث علی وجهه مر رسول الله صلی الله علیه

۵۲۰

علی یهودیة یبکی علیها اهلها فقال صلی الله علیه وآله وسلم انهم یبکون علیها وانها لتعذب فی قبرها و
ظن العذاب معلولا بالبکاء وظن الحکم عاما علی کل میت انتهی و انمیفهمون که شاه صاحب ذکر کرده اند
در روایت اسلم غیر او وارد است و تحریفات جناب ابن عمر منحصر درین روایت خاصه نیست بلکه از دیگر افادات
ایشان هم واضح است که گویا تحریف و تبدیل احادیث سجیه مرضیه ایشان بود چنانچه بعضی ازان در تشیید مذکور است
ازانجمله اینست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که موت فجاءة تخفیف است بر مؤمن
و سخط و غضب الهی بر کافر جناب ایشان قیامت کرد که صریح تحریف ارشاد فیض بنیاد رحمة للعالمین نموده
گفته که موت فجاءه سخط و غضب الهیست بر مؤمنین و حضرت عائشه که مادر مهربان بودند از
غایت شفقت بعد دعای مغفرت برای جناب ایشان تنبیه برین تحریف فرمودند چنانچه طبرانی در اوسط
از موسی بن طلحه آورده قال بلغ عائشة ان ابن عمر یقول ان موت الفجاءة سخط علی المؤمنین
فقالت یغفر الله لابن عمر انما قال رسول الله ص موت الفجاءة تخفیف علی المؤمنین و سخط علی الکافرین
و ازجمله تحریفات جناب ایشان آنست که بخاری روایت کرده از جناب او قال وقف النبی ص علی قلیب بدر
فقال هل وجدتم ما وعد ربکم حقا ثم قال انهم الآن یسمعون ما اقول فذکر ذلک
لعائشة فقالت قال رسول الله ص انهم لیعلمون الآن ما کنت اقول لهم حق و ازانجمله آنکه جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که ابن مکتوم مرد اعمی است بعد اذان او اکل و شرب بکنید و هرگاه بلال اذان کند از اکل
و شرب باز ایستید که بلال صبح می بیند جناب ایشان قلب موضوع فرموده گفتند که آنجناب گفته است
که بلال اذان بشب میکند پس بخورید و بنوشید تا که ابن مکتوم اذان نماید و برین تحریف هم حضرت
عائشه تنبیه فرمودند کما فی فتح الباری وغیره و نیز ازین منقصت تحریف و تصحیف و تغییر و تبدیل
روایات نبویه و احادیث مصطفویه مخصوص بذات بابرکات خلافت مآب ابن الخطاب یعنی امیر
المؤمنین عمر نزد اهل جناب ایشان گمان نباید نمود العیاذ بالله من ذلک بلکه دیگر صحابه کرام هم ازین فضیلت علیه
حظی وافر و نصیب متکاثر داشتند و اکثر افادات آنها در تحریف و تغییر ساختند ازانجمله ابوهریره بسیاری از افادات
[illegible] حضرت [illegible] فرموده و اکاذیب خرافات بجناب سرور کائنات علیه وآله الاف التحیات
میکرد و حضرت عائشه که منصب [illegible] داشتند بر آن تنبیه فرمود چنانچه پاره ازان گذشته و ازجمله
تحریفات که بعضی از حضرات صحابه بهوای نفسانی مرتکب آن شده اند اینست که [illegible] اهل السنة [illegible]

لموت سعد بن معاذ را که از عمده فضائل آن بزرگ بود بجهت بغض و عداوتیکه درمیان قبیله او و قبیله سعد بوده محرف ساخته و گفته که مراد از عرش سریر است نه آسمان چنانچه بخاری روایت اسکند حدثنا محمد بن المثنی قال حدثنا الفضل بن مساور ختن ابی عوانة قال حدثنا ابوعوانة عن الاعمش عن ابی سفیان عن جابر سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اهتز العرش لموت سعد بن معاذ و عن الاعمش حدثنا ابوصالح عن جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم مثله فقال رجل لجابر فان البراء یقول اهتز السریر فقال انه کان بین هذین الحیین ضغائن سمعت النبی صلی الله علیه وآله وسلم یقول اهتز عرش الرحمان لموت سعد بن معاذ ازین روایت سراپا هدایت در کمال لموانست که براء بن عازب دیده و دانسته معنای حدیث شریف جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم محرف ساخته و بجهت عداوتی و بغضی که با سعد داشت ابطال چنین فضیلت جلیله و منقبت جمیله او که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم برای او ثابت فرموده خواسته و معنای باطل برای آن از پیش خود تراشیده گونه دین و امانت خویش بناخن بغض و حسد خراشید اعاذنا الله ما افترا بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که بالیقین آنست که براء بن عازب تراشیده و لله الحمد که حقتعالی بعنایت و هدایت دیگر صحابه اکابر مثل جابر و غیر او نفی تحریف و افترای او نموده اهل ایمان را از زیغ و ضلال او در کنف حمایت گرفته پس هرگاه صحابه کرام حضرات سنیه چنین تحریفات لفظیه و معنویه در احادیث نبویه نموده باشند جناب مخاطب را اصلا سزاوار نبود که بر بیچاره علی بن ابراهیم بتوهمات واهیه و تخیلات باطله تهمت تحریف بگذارد و الحق را بر اظهار فضل ائمه دین خویش آرد و خویشتن را باین خیال محال از جابر برده دست از آداب و قانون مناظره بر دارد و از دیگر افادات جناب کل کرم که تحریف حدیث منقبت سعد مخصوص براء بن عازب نبوده بلکه قدوة المحرفین ایشان اعنی جناب ابن عمر هم حدیث مذکور را بهمه دالی بمعنی معنای مکذوب و مختلق تفسیر میکردند دست رد بر نص جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم میزدند قال الحکیم الترمذی الذی احتج به فی الصواعق والتحفة فی نوادر الاصول حدثنا الحسین بن علی العجلی قال حدثنا محمد بن الفضل قال حدثنا عبد الله بن ادریس عن عبید الله بن عمر و عن نافع عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهتز العرش لموت سعد بن معاذ حدثنا سفیان بن وکیع حدثنا یزید بن

هارون عن محمد بن عمرو عن ابیه عن جده عن عایشة عن اسید بن حضیر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهتز العرش لوفاة سعد بن معاذ قال ابو عبدالله فتاول ناس فی هذا الحدیث وقالوا العرش سریره الذی حمل علیه واحتجوا بحدیث رووه عن ابن عمر انه تاوله کذا

ھکذا

حدثنا الجارود قال حدثنا جریر عن عطاء بن السایب عن مجاهد عن ابن عمر قال ذکروا عند حدیث سعد ان العرش اهتز بحب الله لقاء سعد قال ابن عمر ان العرش لیس یهتز لموت احد ولکنه سریره الذی حمل علیه قال فهذا مبلغ ابن عمر رحمه الله من علم ما القی الله الیه من ذلک وفوق کل ذی علم علیم واما تحریفات و تصحیفات رجال و روات اهلسنت که غیر صحابه اند پس فقره طوال بیاد خصها بی نیست ازان کفایت نمیتوان ساخت پاره ازان که در صحیحین و موطا که اصول اسلام ست واقع شده قاضی عیاض در مشارق الانوار جمع نموده و او تفضیح اساطین خود داده چنانچه از رجوع بان دریافت میشود که چها تصحیفات غریبه و تحریفات عجیبه که مایه حیرت افکار ست ازین حضرات واقع شده و چه قسم احادیث نبویه را از قلت تدبر و فقدان تامل و کثرت غفول و ذهول خراب ساخته اند واما اکاذیب و افترا آت که ازین بزرگان درباره اختلاق فضائل و محامد و مناقب شیوخ ثلثه و دیگران حتی معاویه الغاویه سرزده که از مطالعه آن منصف لبیب را یقین واثق حاصل میشود که اصول فاسده این حضرات محض افترا آت و اکاذیب مبنی ست پس فقره طویل ازان در رساله شوارق النصوص فی تکذیب فضائل اللصوص بیان کرده ام و پاره ازان ان شاء الله تعالی در ما بعد خواهی شنید و بتحقیق تدین و تورع اینها خواهی رسید فکان من المتعصبین المجحفین خرافات که روات ایشان درباره نقائص و معائب انبیای عظام و ائمه کرام علیهم السلام بافته اند بر متتبع تو مخفی نیست و نبذ ازان در ما بعد مذکور خواهد شد تا خباثت و شرارت نفوس این مدعیان اسلام و ایمان بر همگنان واضح و عیان گردد قال الفاضل المتوحد النبیل بداه الله تعالی الی التبییل بالجمله احادیث دوازده گانه که در قالب جمع و تلفیق در آمد از تفسیر اهلبیت که بر حسب فهم ازان کتاب اکتفا واقع شده و اگر بغور و امعان ملاحظه رود گو یا بطور قاعده کلیه خواهی یافت که رئیس المنتحلین تا ابو جعفر کلینی در هر مقام که لفظ کفر و شرک و ارتداد در آیات قرانیه استعمال یافته خلافا لاهل الحق والبصر بتقلید اللاعمی شیخ مشایخ الکلینی الاعور نامها عاقلان رشدین که بنیاد کفر و ارتداد از دستهای

شان منهدم گشته بروایات مفتریات از جانب معصومین ذکر ساخته و این احادیث که بر زبان قلم رفت و
درین اوراق مندرج گشت اگرچه اکثرش بزعم او از ائمهٔ اهلبیت مروی باشد لیکن چون علم ایشان نظر بتصریحات
قوم از جناب خاتم پیغمبران ماخوذ است و وراثة باین بزرگان رسیده پس اعتقاد عام شیعه علم تفصیلی پیغمبر
صلی الله علیه وآله وسلم دربارهٔ محدثات و مبتدعات خلفای ثلثه و کفریات ایشان عیاذاً بالله ثابت خواهد
بود والا لازم آید که ابوالجارود و امثالش که بالقاب ابالسه و شیاطین ملقب بودند در تفسیر آیات قرآنی
از جناب رسول ربانی شهر امام رسل پیشوائی سبیل امین خدا مهبط جبرئیل زیاده تر علم داشته باشند
واین نزد احدی از اقاصی و ادانی متشیعین بحسب ظاهر مسلم الثبوت نیست اگرچه حضرت قدوة المبشرین
والمنذرین بر روایات امام الائمهٔ ایشان مثل ذباب و عنکبوت است پس اگر خلفای اهلسنت را از جهت
الخونه هم او گیرند با وجود این علوم تفصیلیه چگونه قول خدای عزوجل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطاب
مستطاب جنابش از راه تعریف حاصل خواهد کرد و این از اجلای بدیهیات است اقول مستعینا
بلطف الله الجلیل حال این احادیث دوازده گانه که مخاطب ذکر کرده بیان کردیم که هرگز احتیاج ذکر
و نقل آن نبود و عبث جناب مخاطب بتصدیع دیگران کشیده و وسوسی که در سر مخاطب جا گرفته یعنی اثبات عدم
انطباق حدیث حوض بر ثلثه باین احادیث از قبیل خیالات بل محالات است و آنچه قاعده علی بن ابراهیم
ذکر کرده پس گو مخاطب بان طعن و تشنیع و تقبیح و تهجین بسیار کرده باشد لیکن بر اهل حق چگونه متوجه می تواند شد
هر کس را میرسد که بخلاف مطلوب خود هر را موضوع و مفتری بگوید و بران طعن و تشنیع آغاز نماید آری اگر جناب
مخاطب بدلیلی و برهانی مقبول اثبات وضعیت و افترای این احادیث و لزوم شناعتی و قباحتی بر آن
ثابت میکرد کلامش لیاقت جواب میداشت اما محض ادعای افترا و وضع پس هر کس می تواند نمود و
آن همه احادیث صحاح اند آری اکابر و اعاظم اهلسنت تفسیر قرآن بارای باطله و هواجس فاسده و اهوا
پر تلبیس و وساوس ابلیس کرده اند و افترآت و اکاذیب خود را باسامی طیبه ائمه معصومین و جناب
خاتم النبیین کذبا و افترآء منسوب ساخته کما سبق نقلا عن منقدی السنیه و محققیهم لهذا بمقتضای اینکه
المرء یقیس علی نفسه جناب مخاطب هم این گمان فاسد را بدون دلیل بنسبت علی بن ابراهیم
هم رسانیده و آنچه اشاره بانهدام بنیاد کفر و ارتداد از دست خلفای غیر راشدین نموده پس هر
عاقل میداند که محض مقاتله ایشان با کفار دلیل حسن عاقبت ایشان نمی تواند شد آری اگر استیصال

کفار با ایمان ثابت شود البته دلیل فضیلت ست والا جمعی از فجره و فسقه و ظالمین و هالکین که در
تائید اسلام کوشیده اند باید که اوشان هم اصحاب فضیلت باشند و حصول علم بارتداد و احداث
خلفای ثلثه جناب رسالتمآب را صلی الله علیه وآله وسلم خود فخر رازی بمذهب اهل حق ست چنانچه
مخاطب افاده کرده و احتیاج بنقل این احادیث و ضم مقدمات باین نیست لیکن صدور خطاب لا تدری
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از جانب حقتعالی اصلا مخالفتی بحصول این علم ندارد چنانچه
مفصلا گذشته و بارها بر آن تنبیه کرده شد و اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد
و احداث به مصداق حدیث حوض از نفس حدیث حوض ثابت ست احتیاج بذکر این احادیث در
اثبات آن نیست پس چرا جناب مخاطب چنین تقریر نمیکند که از نفس حدیث حوض اطلاع جناب
رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر ارتداد و احداث این اصحاب ثابت ست پس چگونه با وجود این علم
قول خدای عز و جل لا تدری ما احدثوا بعدک بخطاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
خطی از واقعیت حاصل خواهد کرد بالجمله کمال تحیر ست که جناب مخاطب باین تبحر و تحقیق موهومات
و خیالات و شبهات رکیکه را که بطلان آن از خود کلامش واضح و ظاهر ست از اجلای بدیهیات
میدانند و بقول خود خود را از ارباب سفسطه و منکر بدیهیات میگردانند زیرا که در ینجا منافات لا تدری
را با حصول علم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بارتداد و احداث صحابه از اجلای بدیهیات
دانسته و در مابعد چنانچه دانستی خود بدفع منافات پرداخته و تاویل و توجیه آن کرده پس بنابرین
لازم می آید که او منکر بدیهیات و از ارباب سفسطه باشد و لزوم این معنی از اجلای
بدیهیات ست قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی
سواء السبیل اکنون عنان شبدیز خامه را در میدان استیفاء بقیه روایات مطابق
عدد موعود منعطف میسازم و در وادی تذکار این احادیث میتازم حدیث سیزدهم روایت
ابن عباس ست و بسبب طول عبارت موضع حاجت از آن نقل میکنم فتقول عند ذلک
یا رب قد سئمت الحیوة و تبرمت باهل الدنیا فالحقنی بابی فیلحقها الله عز و جل بی
فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونة مکروبة مغمومة مغصوبة مقتولة فاقول
عند ذلک اللهم العن من ظلمها و عاقب من غصبها و ذل من اذلها فتقول الملائکة عند ذلک

امین از نجدیث صراحةً وعلانیةً واضح شد که جناب پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ذریهٔ طاهرهٔ خود را جمع فرموده
وفضائل ایشان ارشاد نموده وآنچه بر آنها از دست اعدا بعد آنجناب گزشته بوحی آسمانی از آن خبر داده در
بارهٔ جناب سیدة النساء این امور ابر شمرد که چون اتعاب و آلام بنهایت قصوی رسد و ایذاهای قوم بر نقاوهٔ
اهلبیت امجاد علیهم السلام من رب العباد بانتها انجامد فاطمه زهرا بجناب کبریا عرض کند که خداوندا الکنون
مرا به پیغمبر خود ملحق کن پس اول از تمامی اهلبیت در کمال حزن وغم وقتیکه حقوق او را غصب کرده باشند
و او از دست اشقیا بشهادت رسیده نزد من حاضر شود پس من عاید گنتم که خدایا دور کن از رحمت قومی را
که در حق پارهٔ جگر من ظلم وجور روا داشتند وحقوق او را تلف ساختند پس ملائکه آمین گویند و آثار اینها
ظاهر شود هرگاه جناب سید المبشرین را ازین همه امور اطلاع باشد و در حق ظالمین وغاصبین حق اهلبیت تبرا
ولعن فرماید و دوری ایشان از رحمت خدا خواهد محال است که این علم بجهل مبدل شود و آنجناب با اینهمه کدورت
وغبار وعداوت وبغض در باب شفاعت ایشان کمر همت محکم بربندد و بنیاد شفقت وعطوفت را که بر پارهٔ
فاطمی مرتضوی داشت از دست مبارک خود برکند و ایزد سبحانه لا ندری ارشاد نماید **اقول مستعینا**
بلطف الرب الجلیل اگر بنور ادراک وتمیز بر جبین مبین سامی متیافت وفهم خدام حظی از اصابت
می یافت بر همین قدر از روایات اقتصار میگردید وقدم را در وادی استیفا نمیگزاشتید و قلوب
اولیای خود را بسماع مثل آنچه شنیدید در ملال و انفعال نمی انداختید و اخلاف وعده را از کشیدن ندامت
و انفعال سهلتر می انگاشتید پس کاش عنان سمند تیز خامه را بمیدان استیفا بقیه روایات که موجب
استیفای طعن وتشنیع بر سامی جناب ست منعطف نمیساختید در وادی این تطویل که مستلزم
ندامت وخجالت ست نمی تاختید که جابجا سکندر پیش روداده وبعثرات ولغزشهای زبون بر رو
افتاده حدیثی که در شروع این بقیه تحریر فرموده اند چنان تصحیفات در نقلش پیش آمده که ناظر را بعجز
زار کشته میمی انداز د و مبتلای حیرت و سراسیمگی میسازد گو علو کعب و طول باع خدام جناب در فنون عدیده
از بدو امر معتقد حقیر بود لیکن بملاحظه امثال این تصحیفات و تحریفات حسن اعتقاد حقیر روز بروز
می افزاید غلط گفتم هر آنی و ساعتی مبتلای حیرت و اضطراب تازه مینماید العجب که بمفاد الانسان علی نفسه
بصیر کار بند نشده از حقیقت تبحر و طول باع خود حسابی بر نداشته با وصف این تحریفات سخیفه و
تصحیفات رکیکه زبان طعن و تشنیع بر جناب مصنف همام احله الله دار السلام بکام کشیده

وبدست خود برپای خود تیشه زده وطرفه این ست که برخلاف آداب تواضع وفروتنی که دستور علمای اعلام است
بر صحت عبارات منقوله خود در شروع کتاب نازش وفخار ومباهات واستکبار فزودن از قیاس آغاز
نهاده حالا اصل عبارت حدیث شریف علی ما هی علیه باید شنید از تصحیفات مخاطب عالی درجات انگشت
تحیر باید گزید وهی هذه فتقول عند ذلک یارب انی قد سئمت الحیوة وتبرمت باهل الدنیا فالحقنی
بابی فیلحقها الله عز وجل بی فتکون اول من یلحقنی من اهل بیتی فتقدم علی محزونة مکروبة
مغمومة مغصوبة مقتولة فاقول عند ذلک اللهم العن من ظلمها وعاقب من غصبها و
ذلل من اذلها وخلد فی نارک من ضرب جنبها حتی القت ولدها فتقول الملائکة عند
ذلک آمین انتهی اولا جناب مخاطب لفظ سئمت را که صیغه متکلم از سئم یسأم سامة بسین مهمله وهمزه
ومیم بمعنی کلال است بلفظ سمت بصیغه مونث از سمی یسمو مبدل کرده معتقدین خود را در الهامات وانفعال
انداخته ومباهات وفخار خود بننگ عار مبدل ساخته ثانیا از حیوة دست بر داشته لفظ حیوة که بمعنی
زندگانی ست بلفظ حیرت مصحف نموده در حیرت ارباب بصیرت افزوده ثالثا بجای لفظ تبرمت که
صیغه متکلم تبرم یتبرم تبرما ماخوذ از برم بباء موحده ورای مهمله ومیم در آخر ست بمعنی سامة وکلال مراد
آنست بلفظ سریت بسین مهمله ورای موحده ویای تحتانیه با تای ضمیر بصیغه مونث نهاده در ابرام مهارت
خود در فنون لسانیه بتبرم اولیای خویش کوشیده وگو معنای فقره سمت الحیرة از راه کمال تبحر در علوم
لسانیه چنان در خاطر مبارکش جا یافته باشد که بلند شده حیرت یعنی حیرت خلق زیاده شد لیکن حیرانم که معنای
لفظ سریت چه تخیل فرموده ظاهرا از سری بمعنی سیر گرفته باشد وضمیرش راجع بحیرت کرده باشد ومعنای
آن بجهت نهایت عثور بر محاورات چنان گمان برده باشند که حیرت ساری شد باهل دنیا لیکن نمیدانم
که من حیث التصریف تصحیح سریت چه قسم فرموده اند که ناقص یائی ست محذوف اللام مستعمل میشود
یعنی سرت مثل رمت سریت را هرگز منشعب خوان هم تجویز نخواهد کرد جناب من اول میزان
ومنشعب در بغل گرفته چندی در مکتب اطفال رفته علم صرف یاد گیرند بعد آن در مقابله
اهل حق حرف زنند وهرگاه نوبت باین قسم تصحیفات صریحه رسیده که اطفال هم بملاحظه آن خنده در
میگیرند واز اسقاط فقره وخلد فی نارک من ضرب جنبها الخ از بین حدیث چه شکایت بر زبان
آرم که وای عدم مبالات مراعات جناب خلفا ثلثه ولحاظ ادب شان نیز باعث این حذف واسقاط گردیده باشد

آمدیم بر کلام مخاطب پس آنچه گفته که ازین حدیث صراحة و علانیة واضح الخ جوابش آنکه ازین فقرات که جناب
مخاطب نقل برداشته هرگز جمع نمودن جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم ذریه طاهره خود و شمردن
فضائل آنحضرات ثابت نمیشود این معنی از صدر حدیث که مخاطب بنقلش فرو گذاشته واضح و ظاهر
پس خدا داند که چه غفلت و زلت رو داد که ادعای واضح شدن همین معنی صراحة و علانیة ازین فقرات
وسط حدیث فرموده ظاهرا جناب مخاطب با کمال اراده ادخال تمام حدیث در کتاب خود داشت لهذا
محصّل صدر آن هم در عبارت خود درج ساخت و چون نوشتن حدیث محول بر آرای فیض پیرای سرکار
خود فرموده بر اوشان با وصف آنکه حامل اسفار بودند حمل بار گران کتابت تمام آن دشوار آید خصوصا
نظر از آنکه دران فضائل جمیله حضرات آل عبا مذکور بود و اینوجه زیاده تر موجب سامت و ملالت شان گردیده
سنگ راه نقلش افتاد باین جهت آنرا باختصار آوردند و در عذر عدم نقل آن تمامه طول آنرا ذکر
کردند و بر زبان مخاطب گفتند که بسبب طول عبارت موضع حاجت ازان نقل میکنیم و از عدم
ابتلاء آن بابیان مخاطب که سابقا نوشته حکم بحکم الصادق حدیث باب داده بود خبری نگرفتند
و همین پاره مصحف محرف را باین بیان که حاوی تفصیل تمام حدیث علی الاجمال است آویختند و
در تفضیح مخاطب که بجبر و قسر بر ایشان این بار نامی افگندند کوشیده مرهمها بر جراحات خود نهادند
فلقد درّهم و علیه اجرهم قوله و آنچه بر آنها از دست اعدا بعد آنجناب گذشته بوحی آسمانی ازان خبر
داد الخ اقول این معنی هم ازین پاره مصحف محرف غیر مستفاد است چنانچه بر ناظرین الفاظ
منقوله مخاطب نیز ظاهر است آری این مضمون قبل ازین البته در حدیث مذکور و برای مزید توضیح و دفع
نگرانی ناظرین تمام عبارت حدیث مشتمل بر فضائل جلیله آل عبا علیهم آلاف التحیة و الثنا و اخبار جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بوقوع ظلم و ستم ظالمین بر ایشان است درینجا از بحار نقل میکنیم
وهذه عبارته الی ابن موسی عن الاسدی عن النخعی عن النوفلی عن الحسن بن علی بن ابی حمزة
عن ابیه عن سعید بن جبیر عن ابن عباس قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم کان جالسا ذات
یوم اذ اقبل الحسن فلما رآه بکی ثم قال الیّ الیّ یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه الیمنی
ثم اقبل الحسین فلما رآه بکی ثم قال الیّ الیّ یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه الیسری
ثم اقبلت فاطمة علیها السلام فلما رآها بکی ثم قال الیّ الیّ یا بنیة فاجلسها بین یدیه ثم

اقبل امير المؤمنين فلما رآه بكى ثم قال الىّ الىّ يا اخى فما زال يدنيه حتى اجلسه الى جنبه الايمن
فقال له اصحابه يا رسول الله ما نرى واحدا من هؤلاء الا بكيت او ما فيهم من تسر برؤيته فقال
صلى الله عليه وآله وسلم والذى بعثنى بالنبوة واصطفانى على جميع البرية انى واياهم لاكرم
الخلق على الله عز وجل وما على وجه الارض نسمة احب الىّ منهم اما على بن ابى طالب فانه اخى
وشقيقى وصاحب الامر بعدى وصاحب لوائى فى الدنيا والآخرة وصاحب حوضى و
شفاعتى وهو مولى كل مسلم وامام كل مؤمن وقائد كل تقى وهو وصيى وخليفتى على
اهلى وامتى فى حياتى وبعد مماتى محبه محبى ومبغضه مبغضى وبولايته صارت امتى مرحومة
وبعداوته صارت المخالفة له منها ملعونة وانى بكيت حين اقبل لانى ذكرت غدر الامة
به بعدى حتى انه ليزال عن مقعدى وقد جعله الله له بعدى ثم لا يزال الامر به حتى يضرب على قرنه
ضربة تخضب منها لحيته فى افضل الشهور شهر رمضان الذى انزل فيه القرآن و
هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان واما ابنتى فاطمة فانها سيدة نساء العالمين من الاولين
والآخرين وهى بضعة منى وهى نور عينى وهى ثمرة فؤادى وهى روحى التى بين جنبى وهى
الحوراء الانسية متى قامت فى محرابها بين يدى ربها جل جلاله زهر نورها لملائكة السماء
كما يزهر نور الكواكب لاهل الارض ويقول الله عز وجل لملائكته يا ملائكتى انظروا
الى امتى فاطمة سيدة امائى قائمة بين يدى ترتعد فرائصها من خيفتى وقد اقبلت
بقلبها على عبادتى اشهدكم انى قد آمنت شيعتها من النار وانى لما رأيتها ذكرت ما يصنع بها
بعدى كانى بها وقد دخل الذل بيتها وانتهكت حرمتها وغصبت حقها ومنعت ارثها وكسر
جنبها واسقطت جنينها وهى تنادى يا محمداه فلا تجاب وتستغيث فلا تغاث فلا تزال محزونة
مكروبة باكية تتذكر انقطاع الوحى عن بيتها مرة وتتذكر فراقى اخرى وتستوحش اذا جنها الليل
لفقد صوتى الذى كانت تستمع اليه اذا تهجدت بالقرآن ثم ترى نفسها ذليلة بعد ان كانت فى
ايام ابيها عزيزة فعند ذلك يؤنسها الله تعالى ذكره بالملائكة فنادتها بما نادت به مريم بنت
عمران فتقول يا فاطمة ان الله اصطفاك وطهرك واصطفاك على نساء العالمين يا
فاطمة اقنتى لربك واسجدى واركعى مع الراكعين ثم يبتدئ بها الوجع فتمرض

فیبعث الله عزّ وجلّ الیها مریم بنت عمران تمرّضها وتؤنسها فی علّتها فتقول عند ذلک الی آخر ما سبق **قوله** محال است که این علم بجهل مبدّل شود **اقول** آری کسیکه بجهل جهول وطیش مفطور باشد باکی واشفاق با رسول مقبول صلّی الله علیه وآله وسلّم باشد این چنین احتمالات رکیکه بر زبان می‌توان آورد وبلا ضرورت نسبت جهل بسوی مزیل ظلمت جهل می‌تواند نمود ولیکن بحمد الله کالشمس فی رابعة النهار او کالصبح عند الاسفار ظاهر کردم که هرگز معناسی لا تدری آن نیست که در ذهن مخاطب بینیقانات جا گرفته بلکه حق همانست که در مباحث آتیه تصریح بآن کرده یعنی جهر فرقش اظهار نموده ومنافی اطلاع سرور کائنات صلّی الله علیه وآله وسلّم بر ارتداد واحداث مرتدین ندانسته **قول** اصحاب باین همه کدورت وغبار الخ **اقول** مکرر دانستیکه همین کدورت وغبار وعداوت وبغض سرور مختار صلّی الله علیه وآله الاخیار باین قوم اشرار باعث بر این شفاعت کردانش تفضیح وتذلیل این گروه شقاوت آثار بوده گردیده واصلا غبار وکدورت منافی این شفقت ومعلوم نیست **قال الفاضل المتوحّد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل**

حدیث چهاردهم نیز روایت عبد الله ابن عباس رضی الله عنهما که شیخ امام اعظم طوسی در امالی خویش از شیخ المشایخ اخراج کرده قال لما حضرت رسول الله صلّی الله علیه وآله وسلّم الوفاة بکی حتی بلّت دموعه لحیته فقیل یا رسول الله ما یبکیک فقال ابکی لذرّیتی وما یصنع بهم شرار امّتی من بعدی کانّی بفاطمة بنتی وقد ظلمت بعدی وهی تنادی یا ابتاه یا ابتاه فلا یعینها احد من امّتی فسمعت ذلک فاطمة علیها السلام فبکت فقال لها رسول الله صلّی الله علیه وآله لا تبکین یا بنیّة فقالت لست ابکی لما یصنع بی بعدک ولکنّی ابکی لفراقک یا رسول الله فقال لها ابشری یا بنت محمّد بسرعة اللحاق فانّک اوّل من یلحق بی من اهل بیتی این روایت مثل روایت اوّل در مجلد نهم از بحار است وبآواز بلند ندا میکند که جناب پیغمبر صلّی الله علیه وآله وسلّم از ظلم وجور واقعا والام جناب سیّده علیها التحیّة والثناء بعد وفات حضرت بتفصیل تمام واقف بود حتی که الفاظ نوحه مبارکش نیز حکایت فرموده **اقول مستعینا بلطف الربّ الجلیل** آری این روایت دلالت دارد بر آنکه جناب رسالتمآب صلّی الله علیه وآله وسلّم اطلاع داشت بآنکه حضرت فاطمه علیها السلام بعد جناب رسالتمآب مظلومه خواهد گشت وظلمها خواهد دید وجور را

به آنجناب خواهد رسید مگر جناب مخاطب بروایات متقدمین سنیه که نص صریح بر وقوع جور و ظلم
از خلفای راشدین مزعومی او بر آنحضرت و اعانت نکردن احدی و مدد نکردن آنحضرت پدر بزرگوار
خود را بنظر بصیرت ندیده که ایشان مضامین را بتصریح و اشتهار ذکر می نماید و اخبار جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله وسلم را از ان قطعا و یقینا موضوع و مفتری می انگارد و در ینجا بعض روایات که بشنود قصه
مخاطب را بجلال و اضطراب بدل سازد نوشته می آید سبط ابن الجوزی که در مدح و مناقب او بزرگان
اکابر قوم سابقا شنیدی در کتاب تذکرة خواص الامة فی معرفة الائمة در حال حضرت فاطمه علیها السلام
می آرد وقال الشعبي لما منعت ميراثها لاثت خمارها على راسها اي عصبت يقال لاث العمامة
على راسه يلوثها لوثا اي عصبها وقيل اللوث الاسترخاء فعلى هذا يكون معنى لاثت اي
ارخت وحمدت الله واثنت عليه ووصفت رسول الله صلى الله عليه وسلم باوصافه
فكان مما قالت كان كلما فغرت فاغرة من المشركين او نجم قرن من الشيطان وطأ
صماخه باخمصه واخمد لهيبه بسيفه وكسر قرنه بعزيمته حتى اذا اختار الله له دار انبيائه
ومقر اصفيائه واحبائه اطلعت الدنيا راسها اليكم فوجدتكم لها مستجيبين ولغرورها
ملاحظين هذا والعهد قريب فالمدى غير بعيد والجرح لما يندمل فانى تكونون كذا
وكتاب الله بين اظهركم يا ابن ابي قحافة اترث اباك ولا ارث ابي دونكها مرحولة مزمومة
فنعم الحاكم الحق والموعد القيامة ولكل نبأ مستقر وسوف تعلمون ثم اومأت
الى قبر النبي ص وقالت ع قد كان بعدك انباء وهنبثة ؛ لو كنت شاهدها لم تكثر
النوب ؛ انا فقدناك فقد الارض وابلها ؛ واختل اهلك لما اغتالك الترب ؛
وقد رزينا بما لم يرزه احد ؛ من البرية لا عجم ولا عرب ؛ ثم انها اعتزلت
القوم ولم تزل تندب رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى لحقت به انتهى این روایت
که شعبی که از ائمه دین و اساطین متفخمین سنیین است آنرا بتحقیق و جزم ذکر کرده بآواز بلند ندا میکند که ائمه
سنیان و مقتدایان ایشان داد کمال ظلم و جور و جفا و ستم بر حضرت فاطمه داده و دست تعدی
بر آنحضرت گشاده و غایت اتعاب و آلام بآنجناب رسانیده و نهایت اهتمام آنحضرت را در رنجانیدن
و آنحضرت حساب آنها بیوم الجزا بحاکم حقیقی گذاشت و مطالبه مظلمه خود از ایشان بمحاسب شدید الانتقام

برداشت وبجدی شناعت ظلم ابی بکر ظاهر ساخت که بخطاب بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم گفت که بعد تو امور عظیمه مختلفه واقع شده وحوادث بزرگ گردید اهل تو بعد تو بفتنه گرفتار شدند ونیز این روایت تصریح میکند که آنحضرت از این ظلم وفتنه عزلت گزیده وازملاقات ایشان روی مبارک درهم کشیده ونوحه وندبه بر پدر بزرگوار خود می نمود وطریقه ماتم وغمگساری می پیمود تا آنکه بآن جناب پیوست پس الحال ظلم وبیداد وجور وجفای سنیه وائمه ایشان ملاحظه باید فرمود که خلیفه اول ایشان چنین ظلم وجور بر حضرت فاطمه بکند که پاره از شناعتش بروایت شعبی شنیدی که حضرت فاطمه آنرا بهلاک خود تعبیر فرموده وبا آنهمه اخلاق عظیم وکرم عمیم استغاثه ازان بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم نموده وباز هواخواهان ایشان این ظلم وجور را تازه کنند که بر نوحه وندبه حضرت فاطمه که بجهت این ظلم فرموده بود استهزاء وتمسخر کنند ومطلقا استحیای ندارند واز ایذای آنحضرت رسول صلعم وروح مطهر بتول نترسند لیکن حق بجانب ایشان است که ایشان اقتدای ائمه خود لازم است چنانچه ایشان داد وداد وبیداد بر ذریه امجاد رسول رب العباد دادند سنیه هم در پی ایذای ارواح طیبه ایشان باین کلمات ناهنجار رفتاند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون

قال الفاضل المتوحد النبيل هداه الله تعالى الى سواء السبيل

حدیث پانزدهم روایت کتاب امالی است از ابولیلی وموضع حاجت دران اینست قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابی طالب انی الضغائن التی لك فی صدور من لا يظهرها الا بعد موتی اولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون ثم بكى النبی فقيل مم بكاءك يا رسول الله قال اخبرنی جبرئيل عليه السلام انهم يظلمونه ويمنعونه حقه ويقاتلونه ويقتلون ولده ويظلمونهم بعده واین حدیث دال است برانکه در اعتقاد جناب پیغمبر غاصبین خلافت ومکذبین آیات الهی از جماعت یهود ومور واولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون یکسان بودند یعنی مستحق لعنت ابدی می باشند واز عذاب الهی نجات نیابند وسبب رسید نزد وحی الهی دست ظلم بر اهلبیت دراز کنند اقول مستعينا بلطف الرب الجليل اگرچه جای انست که در حق جناب محاطب معانی خیر بزبان آریم وسنت او بر دوام که فضائح رفقاء خود غاصبین حقوق اهلبیت طاهرین سلام الله علیهم اجمعین توده توده

نقل کرده داد تفضیح وشرح قبائح ایشان داده ودر تطبیق حال ایشان برحال یهود سعی وافی بعمل
آورده از برکت حفظ قرآن باین اشاره لطیفه نبوی پی برده لیکن باین جهت چشم بسوی خود می
کشید که انتهیه باوصف آنکه ایضاح واضحات واثبات مسلمات ست اصلا نفعی بجناب او نمیرساند وهرگز
مقصود او را برکرسی نمی نشاند وتعجب نماند که جناب مخاطب در شروع فقرات حدیث که نقل کرده تغییر داده
چه اصل الفاظ نه اینست که قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی بن ابیطالب بلکه بجای آن الفاظ
دیگر ست وبرای وضوح حقیقت امر عبارت حدیث از ابتدا نقل کرده میشود فقی البحار عن
عبد الرحمان بن ابی لیلی قال ان النبی صلی الله علیه وآله وسلم الرایة یوم خیبر
الی علی بن ابیطالب علیه السلام ففتح الله علیه واوقفه یوم غدیر خم فاعلم الناس انه
مولی کل مؤمن ومؤمنة وقال علیه السلام له انت منی وانا منک وقال له تقاتل
علی التاویل کما قاتلت علی التنزیل وقال له انت منی بمنزلة هارون من موسی وقال
له انا سلم لمن سالمت وحرب لمن حاربت وقال له انت العروة الوثقی وقال له انت تبین
لهم ما اشتبه علیهم بعدی وقال له انت امام کل مؤمن ومؤمنة بعدی وقال له انت
الذی انزل فیه واذان من الله ورسوله الی الناس یوم الحج الاکبر وقال له انت الاخذ
بسنتی والذاب عن ملتی وقال له انا اول من تنشق عنه الارض وانت معی وقال
له انا عند الحوض وانت معی وقال له انا اول من یدخل الجنة وانت بعدی
تدخلها والحسن والحسین وفاطمة وقال له ان الله اوحی الی بان اقوم بفضلک فقمت
به فی الناس وبلغتهم ما امرنی الله بتبلیغه وقال له اتق الضغائن التی فی صدور من لا
یظهرها الا بعد موتی الخ از ملاحظه این عبارت ظاهر ست که در اصل حدیث این الفاظ بود وقال له
وضمیر قال راجع بجناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم وضمیر مجرور راجع بسوی جناب امیر المؤمنین
علیه السلام ومخاطب آن هر دو اسم مبارک را ظاهر آورده وگفته قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
لعلی بن ابیطالب غرض ازین تعرض آنست که هرگاه این قسم تصرف نزد مخاطب جائز وسائغ ست
پس جواز تبدیل علامه مجلسی لفظ یقول را بقال در عبارت سلیم که دو هش شنیدی بالاولی
واضح خواهد شد پس مخفی نماند که این حدیث را که جناب مخاطب از کتاب امالی نقل کرده حضرت

اهلسنت هم در کتب خویش آورده‌اند که فریق کثیر در ان راه یافته ففی ازالة الخفا اخرج ابو یعلی عن علی بن ابی طالب قال بینا رسول الله صلی الله علیه وسلم اخذ بیدی ونحن نمشی فی بعض سکک المدینة اذ اتینا علی حدیقة فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة احسن منها ثم مررنا باخری فقلت یا رسول الله ما احسنها من حدیقة قال لک فی الجنة احسن منها حتی مررنا بسبع حدائق کل ذلک اقول ما احسنها ویقول لک فی الجنة احسن منها فلما خلا له الطریق اعتنقنی ثم اجهش باکیا قال قلت یا رسول الله ما یبکیک قال ضغائن فی صدور اقوام لا یبدونها لک الا من بعدی قال قلت یا رسول الله فی سلامة من دینی قال فی سلامة من دینک ازین حدیث بصراحت تمام واضح ست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبر داده که در سینهای جمعی از صحابه آنحضرت کینها یعنی عداوتهای جناب امیر المؤمنین علیه السلام کامن بود که اظهار آن نکردند مگر بعد وفات سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم پس اگر مراد ازین اقوام خلفای ثلثه واتباع ایشانند چنانچه مخاطب این حدیث را بآن فهمیده وهو الواقع فنعم الوفاق ولنا البشری بهذا الاتفاق چه مطلوب اهل حق درین صورت بلا کلفت ومؤنت حاصل ست و اگر این حدیث را بسوی اصحاب جمل یا معاویه واتباع او که بتصریح مجدد الف ثانی قریب نصف اصحاب بودند برگردانند باز هم بحمد الله مطلوب از دست نمی‌رود که فسق وکفر ایشان ثابت میشود که بغض وعداوت جناب امیر المؤمنین علیه السلام بلاریب کفرست وثبوت کفر این جمع غفیر وجم کثیر هم مفضی ببطلان مذهب اهلسنت ست بوجوه عدیده کما لا یخفی علی اولی الاذهان السدیدة

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی اهدی السبیل حدیث شانزدهم نیز دربیان کتاب از ابو سعید خدری روایت و مضمونش بالفاظ مختصر چنین بیان کرده که گفت خبر داد رسول خدا صلی الله علیه وسلم بحضرت علی بن ابی طالب با آنچه بعد از فوت آنحضرت خواهد دید و بمحنتها یکه از طرف امت باو خواهد رسید پس حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام گریست و گفت یا رسول سوال میکنم از تو بحق من بر تو و بحق قرابت من و بصحبت من با تو و حق ... ساختی که ... دعا کنی که مرا بسوی خود ببری و قبض روح من نمائی پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمود آیا از من سوال میکنی که از پروردگار خود دعا کنم از برای تغییر دادن امر حتمی که تغییر

ممکن نیست الی آخر القصة از نیجا بر همگنان آشکار شد که در اعتقاد رسول رب الارباب در نیجا از دست خلفا
بر اهلبیت گذشته بهیچ نوع تغییر آن ممکن نبود وهیچ وهمی تردد بطور تعلیق دران گنجایش نمیداشت
وجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر کیفیت تفصیلی آن اطلاع تمام حاصل بود واز مطالعهٔ این حدیث
بر همین اهل دانش و بینش راسخ شد که ظنون اهل خلافت که مقصود تصریح از تجهیز جیش اسامه اخراج
شیخین بود تا امیر المؤمنین صدر آرای خلافت شود وهر یکی از متغلبین محروم گردد سرا پا هیچ نیست
تغییر امر حتمی خارج از قدرهٔ امکان وعین مجادله با آفریدگار جهان است **اقول مستعینا بلطف
الرب الجلیل** اینحدیث که ترجمهٔ آن از تحفه بجا از نقل فرموده اصلا دلالت بر مطلوب
جنابش ندارد زیرا که هرگز در حق حضرات ثلثه وارد نیست و بذوات والاصفات شان تعلقی ندارد
وفقرهٔ اخیره که صریح در عدم تعلق این حدیث با نحضرات بوده جناب مخاطب محتاط حذف واسقاط
کرده از راه عناد با خلفای امجاد شیوه روافض علی مزعوم النواصب فرا گرفته قبائح وشنائع
دیگران را با وصف ابای صریح الفاظ حدیث بر ایشان بسته پس از بن بجوره جفای مخاطب با صفا
که در حق خلفا بکار برده پیش که ناظر و اول حدیث در بحار چنین است عن ابی سعید الخدری قال
اخبر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم علیا علیه السلام بما یلقی بعده فبکی علی علیه السلام
وقال یا رسول الله اسئلك بحقی علیکم وحق قرابتی وحق صحبتی لما دعوت الله عز وجل
ان یقبضنی الیه فقال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اتسئلنی ان ادعو
لاجل موجل قال ففیم قاتلهم قال علی الاحداث فی الدین انتهی وفقرهٔ اخیره صریح
است در اینکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم از حال محاربین جناب امیر المؤمنین علیه السلام
اخبار داده بود زیرا که در آخر حدیث مذکور است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام از آنحضرت سوال کرده
که بر چه چیز با ایشان قتال کنم جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که قتال ایشان مبنی
بر احداث در دین و ظاهر است که خلفای ثلثه با جناب امیر المؤمنین علیه السلام مقاتله نکرده اند
ونه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با ایشان جنگ وپیکار وقتال وکارزار آغاز نهاده پس چگونه
اینحدیث بر خلفای ثلثه محمول تواند شد بالا اگر جناب مخاطب این حدیث اثبات علیه بوجه دست را
وذکا وجودت ذهن بر حضرات ثلثه محمول کند بحیثیتیکه بر همگنان ظلم خلفا بر اهلبیت ثابت شود

معترف بعلو کعب و طول باع او شویم و منت او بر داریم و همت او بشکر پیاو برگماریم **قوله** و ازین حدیث برهمگنان آشکار شد الخ **اقول** ذکر خلفا در ین حدیث ناپیدا بلکه دلالتش بر عدم تعلق آن باینها هویدا است پس حمیت جور و جفای خلفا بر اهل بیت و عدم امکان تغییرش ازین حدیث بر احدی ظاهر نمیشود فضلا ازینکه بر همگنان ظاهر شود چنانچه مخاطب ادعای آن کرده و اگر فرض هم کنیم که این حدیث در حق خلفا است و مقصود آنحضرت ظلم و جفای آنهاست در حق اهلبیت اصطفا لیکن پر ظاهر ست که مراد از اجل موجل زندگانی و بقای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بعد آنحضرت ست زیراکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام سوال توفی و قبض روح خود قبل سنوح این سوانح که جناب سالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم از ان خبر داده کرده بود و جناب رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در جواب آنجناب فرمود که آیا سوال میکنی مرا که دعا کنم برای اجل موجل یعنی دعا برای تعجیل اجل معجل بکنم و بخواهم که تو قبل از وقت مقرری وفات یابی **قوله** و از مطالعه امثال این حدیث الخ **اقول** از مطالعه این حدیث و ملاحظه آن بامعان نظر بر مهرهٔ اهل دانش و بینش راسخ شد که ظنون اهل خلاف که مقصود شریف از ان اظهار جور و جفای خلفاست تا بر ان متفرع سازند که مقصود شریف از تحریر حدیثش اسامه اخراج شیخین نبود تا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صدر آرای خلافت شود و هر یکی از متغلبین محروم گردد سوالی هیش نیست **قوله** تغییر امر حتمی خارج از تقبهٔ امکان **اقول** آری اگرچه تغییر امر حتمی خارج از تقبهٔ امکان ست لیکن ازین حدیث حتمیت غصب شیخین غیر ثابت که ذکری از ایشان در این حدیث نیامده و هرگاه بحمد الله قصور و وهن استدلال مخاطب باکمال در یافتی حالا از راه تبرع و تفضل حتمیت غصب خلافت تسلیم کرده جواب شبه رکیکه او میگوئیم که باید دانست که حتمیت جمیع کائنات که واقع میشود از دلیل عقل و نقل قطعا ثابت ست و مسلم جمیع عقلا و ملیین ست که جمیع کائنات که واقع میشود محتوم و مبرم بوده تغییرش امکانی نداشت لیکن این معنی منافات ندارد بسعی و کوشش در ابطال شروری که وقوعش معلوم ست و اثبات منافات در هر دو امر مکر بر ابطال شریعت و برهم زدن دین بستن ست چه پر ظاهر ست که هر قدر کوشش جهد و کد در ازاله منکرات و ابطال بدعات اگرچه وقوعش و عدم ارتفاع آن معلوم باشد کرده آید موجب اجر جزیل و ثواب جمیل و عین اطاعت آفریدگار جهان و امتثال امر خالق کون و مکان هست و بنابر توهم سخیف

واین روایت نص ست در اینکه آنجناب بر تمامی تفاصیل ظلم و بیداد که بر ذریه نبویه رفت واقف بود و اهلبیت خود را اوقات متفرقه اندک اندک بر این امور واقف می نمود چنانچه مقتضای مصلحت ست و بعد از جمع و تلفیق این احادیث و آنچه بعد ازین می آید در صدر وضاحت فقیر خاکسار هرگز ارتیاب را دخلی نمی ماند کما لا یخفی

اقول مستعینا بالملک الجلیل این روایت دلالت دارد بر قتل جناب امیر المؤمنین علیه السلام که از ابن ملجم که بر اح اذا عاظم اهلسنت بظن صحابیت بدانند بلکه طاغتش را مطعون انکارند کما فی طبقات السبکی واقع شده نه از حضرات ثلثه اللهم الا ان یتبعه المخاطب النبیل بدلیل و زخم زدن حضرت امام حسن بر فخذ مبارک جناب کار از لشکریان بی ایمان جنابش صادر شده و مسموم نمودن آنحضرت آنحضرت که خلیفه برحق و امام بالصدق اهلسنت معاویه فاوی علی ما فی الاستیعاب والعقد الثمین وطبقات ابن سعد وتاریخ ابی الحسن المدائنی وتذکرة الخواص لسبط ابن الجوزی وتهذیب الکمال وتهذیب التهذیب وغیرها من الکتب المعتبرة المشهورة دران بوده و قتل کردن فرزند دلبند ش که علی ما فی شروح الجامع الصغیر کالکوکب المنیر وغیره نزد اکابر اهلسنت خلیفه برحق بوده وابن العربی که از اکابر افاضل اهلسنت ست نیز بحیثیت خلاف نقش متصفه ست شمشیر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم در دست او می داند حضرت امام حسین را که بزعم اعاظم سنیه العیاذ بالله بحق مقتول شد و پر ظاهرست که این داد و بیداد بر ذریت امجاد از حضرات ثلثه واقع نشده مگر اینکه جناب مخاطب مصرع مشهور بر خوانند که خون شهیدان تمام بر گردن اوست پس البته مقام بر پا ئین افگندن ست آری لطمه حضرت فاطمة البتول از فلان یا فلان واقع شده مگر درین باب ارتیاب را دخلی نیست و علی کل تقدیر وجه نص بودن این حدیث شریف بر اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر تمامی تفاصیل ظلم و بیداد که بر ذریت آنحضرت رفت بر فقیر ظاهر نمیشود زیرا که از نحو حدیث شریف اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر بعض تفاصیل ظلم و بیداد که بر ذریه نبویه رفت واضح ست لا جمیع التفاصیل کما ادعاه المخاطب النبیل و نیز وجه نص بودن آن بر اینکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم اهلبیت خود را در اوقات متفرقه اندک اندک بر این امور واقف می نمود پیدا نمی شود پس مخفی نماند که جناب مخاطب در نقل این حدیث هم تصحیفات بکار برده از غایت محبت قرآن و نهایت

۱ قال ابن المولی فی فیض القدیر شرح جامع صغیر و قتله (؟) ... ۱۲

خدمت آن کافر الرشید القرآن بالکسر القرآن و بهم اسائة الادب فی حق عثمان لفظ قرن را
در فقرهٔ من ضرّ تبک علی القرن قرآن خوانده قرن بفتح قاف و را مهمله بعد با نون بمعنی سر است یعنی
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بامیر المؤمنین علیه السلام که بجا من از ضربت
سر تست چیزی هم می ربایند که مخاطب معنی زدن آنحضرت بر قرآن چه تصور فرموده قال

الفاضل المتوحل النبیل هداه الله تعالی الی سوآء السبیل

حدیث هجدهم روایت امام اعظم طوسی در کتاب امالی باعتراف شهید ثالث امامیه در مجالس المؤمنین
است از قیس بن سعد قال سمعت علی بن ابیطالب علیه السلام یقول انا اول من یجثو
بین یدی الله عزّ و جلّ یوم القیامة للخصومة یعنی حضرت امیر المؤمنین فرمود که من اول کسی هستم که ابتدا الی
جهت خصومت مخالفان خود زانو بر زمین خواهم زد سبحان الله جناب مرتضوی قسیم جنت و نار بر دشمنی
آنها پیش قاضی روز جزا زانوی مبارک بر زمین زدن خواهد که بکمال جود و جهد مخالفین خویش را بدوزخ
برد و سید المرسلین با وصف اینهمه علم تفصیلی که در حقیقت علم مرتضوی در جنب آن مثل قطره از
دریا و ذره از صحرا است شفاعت آنها کند و انواع عطوفت و اقسام شفقت درباره شان مرعی دارد

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

نمیدانم
که چرا مخاطب با وصف الباب و اسهاب در هر باب انقیاد دلالت این حدیث بر آنچه در صدد
آنست اعراض ورزیده از ذکر منافات آن بالا تدری که جا بجا بر زبان آورده در تحت هر حدیث بیانی
تازه و تقریری لطیف وارد نفرموده دل فرو دیده و بتقریر سابق یعنی منافات آن با شفاعت قناعت ورزیده
چنانچه گفته سبحان الله جناب مرتضوی الخ پس صریح انقیاد اعاده همان شبه سابقه است که بار ها
جواب آن شنیدی یعنی کسانیکه لائق تعذیب و مستحق جهنم بودند چگونه جناب رسالتمآب صلی الله
علیه و آله و سلم در حق ایشان شفاعت و عطوفت کند پس بنا بر ین ذکر این حدیث در دلیل دوم
مناسب بود نه در جمله این احادیث که برای اثبات علم تفصیلی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
بر تفاصیل احداث و ارتداد خلفای ثلثه فراهم آورده و مخفی نماند که جناب مخاطب را چنان جسارت
و عدم مبالات بهم رسیده که بلا دلیل و بی اقامت برهان قطعا حکم بوضع و اختلاق روایات عترت طاهره
که فاضل رشید کالنظیرین الشوکة الحیدریه روایات منقوله را از آنحضرات که در طرق اهل حق مرویست

ببین خضوع و خشوع پیر سرو چشم می نهد و دعوی احتراز از رد و ابطال آن دارد و بهمت لغو جنبیه تاویل
آن بیکار نموده چنانچه در صدد این روایات بر آمده و چه نکه بمحض تعصب بلا تحقیق و تامل این ادعا
آغاز نهاده و حیص و بیص عجیب افتاده یعنی تصدید این روایت امالی از موضوعات و کرباره دست
از حیث اجماع امت برداشته روایات کتابی را که خلیفت قرآنست از موضوعات و مفتریات انگاشته
بر طعن ائمه و شیوخ و اساطین دین خود و گرفتن ایشان از مفتریان کذابان و دروغگویان مصدقان
افترات همت گماشته بیدارم که اگرچه جناب او بظاهر بر دو تعصب و افض پیش گرفته لیکن اسمعان نظر
در بعضی از مواضع این کتاب و دیگر مصنفات ایشان چنان سر میزند که در پرده آن مقصود دیگر پیش
نظر می دارد یعنی ائمه و مقتدایان و هداة و رعات دین اسلام خود را فضیحت کردن میخواهد لیکن از خوف
جناب رئیس الثالثة بلند بار رسیده بی پرده بر آن جسارت نمیکنند لهذا بیچاره روافض را وسیله ایصال این
شنائع و فضائح باساطین دین خود گردانیده و ازینجا آشکار است که مقصود بالذات اشر فست از
مقصود بالعرض الحق را ازین تشنیعات جناب مخاطب نباید رنجیدن که این همه تشنیعات از وجه
ابتلاء بائمه سنیه میرسد که ایشان هم بالعرض درین شریک میشوند و البلیة اذا عمت طابت اذا اتفقت
فیهی سن سنت علیها انت بالجمله تصدید این روایت امالی از مکذوبات و مجعولات موجب بسا حیرت
ارباب خبرت هست فان البخاری رواه فی غیر موضع من صحیحه بهذه الالفاظ فی کتاب المغازی
حدثنی محمد بن عبد الله الرقاشی قال حدثنا معتمر قال سمعت ابی یقول حدثنا ابو مجلز عن قیس
بن عباد عن علی بن ابی طالب انه قال انا اول من یجثو بین یدی الرحمن للخصومة یوم القیامة
انتهی ازین مقام و امثال آن واضح میشود که حکم حضرات اهل سنت بوضع احادیث اهل الحق از راه هوای
نفس و محض تعصب و عناد است نه از سر دین و انصاف چه جناب مخاطب بمجرد آنکه این روایت را
در طرق اهل حق وارد دیده انرا در جمله موضوعات مزعومه داخل کرده و اصلا از کتب دین و ایمان
خویش خبری نگرفته که دران هم این روایت موجود است بلکه بصحت رسیده است بلکه اجماع بر صحت
و قبول آن منعقد گردیده فوا فضیحتاه و وا اسفاه که جناب مخاطب در مقابله اهل الحق چنان سر مست مهار
نبرد که اجماع امت را ساقط از اعتبار و شیوخ و ائمه خود را که از الاف الوف هم متجاوزاند بایه استهزا
و استحقار و کتابی را که خلیفت کتاب خدا هست مورد تشنیع و انکار میگرداند فقوله سبحان الله جناب

مرتضوی قسیم جنت و نار الخ اقول ذکر صفت قسیم جنت و نار اگر از راه اعتقاد و تحقیق و تصدیق نیست
کما هو مدلول الکلام فهذا الانفاق و اگر برای طعن و تشنیع و تعریض است کو این محل بنا بر افادات شاه صاحب
در تحفه و خرافات خود مخاطب در ازالة الغین علاوه بر بنا شد پس حوالیش آنکه بری متعصبین سنیه بسبب کمال عناد
و غفلت انکار آن می نمایند چنانچه از تحفه اثنا عشریه هم مستفاد می شود و از صواعق هم توان دریافت
بلکه خود جناب مخاطب بسلسله اول درباره حصول این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام
صراحةً تشنیع بلیغ نموده و ایماء بایتهم باطل بودن فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام از جناب رسالتمآب
صلی الله علیه و آله و سلم از آن ثابت کرده چنانچه بعد ذکر سندی از خرافات و شریات گفته اینهمه که شنیدی
اکثرش متعلق بعالم دنیاست و اگر حال عالم آخرت آنچه بدان تعلق وارد در کتب امامیه مطالعه
کنی مضمون افضلیت امیر کل امیر بعین الیقین می بینی زیرا که مفاتیح جنت و نار را بجناب حیدر کرار خواهند
داد و ملائکه مقربین و جناب سید المرسلین در ارسال آن سفیر محض خواهند بود و ازین است که در
احادیث قدسیه متواتر و مشهور گشته که دوزخ برای دشمن علی آفریده ام اگرچه پسر پسر اطاعت
من کند و بهشت را برای دوست او برگزیده ام اگرچه پسر اسعصیان من ورزد الی غیر ذلک من
الاخبار المعتمدة و الآثار المعتبرة التی ذکرت فی المناقب و فی کتاب الروضة و اللوامع مثل ذلک کثیرا
قطعا بر چندی از روایات اکتفا کنم و تفصیلی را نظر بطفلی بودن اهتمام موقوف دارم شیخ المشائخ
در علل خود روایتی می نماید و در کتاب خصال تیر جائیکه بتقنا و منقبت بروایت حضرت امیر بر
شمرده که احدی دران شریک مناقب مرتضوی نیست می آرد و اما الثامنة و الستون فان رسول الله
صلی الله علیه و آله قال یا علی اذا کان یوم القیامة نادی مناد من بطنان العرش این
سید الانبیاء فاقوم ثم ینادی مناد این سید الاوصیاء فتقوم فیاتینی رضوان بمفاتیح
الجنة و یاتینی مالک بمقالید النار فیقول ان الله جل جلاله امرنا ان ندفعها الیک و یامرک
ان تدفعها الی علی بن ابیطالب فتکون یا علی قسیم الجنة و النار و پر ظاهر است که حسبان
هم می فهمند که نیابت شخص از جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنت و نار چیزی دیگر است و
استقلال او چنانکه برای امیر مفاد این روایات معتبره است چیزی دیگر الحال اندکی تامل نموده
شود و غلط گفتم حاجت تفکر و تدبر اصلا نیست که هرگاه جناب امیر حسب طبقات دوزخ و

فرادیس بهشت و کوثر و سلسبیل مالک شده دیگر کدام امر باقی ماند که شاید تصرف اعراف که نزد شیعه اثنا عشریه است

بهشت غی پرست جناب خاتم النبیین خواهد بود لیکن قطع نظر از آنکه این منصب بسبب آن ولایت پیدا ر

بود فرش مثل عهده وزارت دار السلطنت لکهنو با مناصب علویه که اشرف و انقی و مستدام ست نسبتی ندارد

اگر روایات امامیه را تصحیح کنی و انچه برسی ورلوامع در باب اعراف آورده بنظر سرسری ببینی بلکه

بتعقل خویش بجمع نمائی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را درین باب هرگز مستقل نخواهی یافت

انتهی عجب که جناب مخاطب سعد وم الفطر با این همه افتخار و مباهات در تحریر و تقریر و ادعای

تفوق و مسابقت بر اعلام مشاهیر ملکه سفیه و تحقیق فضلاء محققین و حذاق نحاریر و گرفتن ایشان

از اطفال دبستان کتب ابجد خوانی و نسبت ایشان بمجانبت کلیه از آیات و احادیث رسول

یزدانی و طعن ایشان بقلت تتبع و تدرب و قصور باع الی غیر ذلک مما سود به الاوراق من العبارات

المشتدة النطاق فی الازراء علیهم و الغض منهم بهفوات و ترهات اکذوبات متعصبین متکلمین خویش

گول خورده جا با احادیث صحیحه و روایات و آنچه را از قبیل اضحوکات و سخریات و واهیات و مکذوبات

گمان می برد و بنای طعن و تشنیع شنیع بر آن میگذارد و سبحان الله بودن جناب امیر المومنین علیه السلام قسیم جنت

و نار که در اخبار و آثار وارد هست مایه استهزاء و طعن و تسخر می داند و کفر صریح و ضلال فضیح بر آن لازم می نماید

و بزعم باطل خود به تخجیل و الزام اهل حق می پردازد و ندانسته اند که این صفت برای جناب امیر المومنین علیه السلام

بروایات ثقات اهلسنت هم ثابت شده و حضرت امام رضا علیه السلام آنرا از آبای کرام خود روایت کرده

چنانچه نور الدین سمهودی در جواهر العقدین علی ما نقل الوالد الماجد قدس الله نفسه گفته قال الحافظ

الزرندی قال المامون لعلی الرضا بای وجه جدک علی بن ابیطالب قسیم الجنة و النار

فقال یا امیر المومنین الم ترو عن ابیک عن آبائه عن عبد الله بن عباس قال سمعت

رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول حب علی ایمان و بغضه کفر فقال بلی قال الرضا

فقسمة الجنة و النار علی حبه فقال المامون لا ابقانی الله بعدک یا ابا الحسن اشهد انک

وارث علم رسول الله صلی الله علیه و سلم قال ابو الصلت عبد السلام بن صالح الهروی فلما اتی

الرضا الی بیته قلت له یا ابن رسول الله ما احسن ما اجبت به امیر المومنین فقال یا ابا الصلت

انما کلمته من حیث هو و لقد سمعت ابی یحدث عن آبائه عن علی رضی الله عنه

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انت قسیم الجنة والنار فی یوم القیامة تقول للنار
هذا لی وهذا لک انتهی نمیدانم که بعد ثبوت این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام از زبان مبارک
امام رضا علیه آلاف التحیة والثنا که فاضل شهید در ایضاح عصمت آنجناب از فصل الخطاب نقل میکند و مباهاة
و افتخار آن را ابتغاء للحق ذکر می نماید کدام حیله میانگیزند و چه سان بر آفتاب روشن خاک می بیزند
آیا عذر تشیع آنجناب را که کافی جامع الاصول حیث عده من مجددی مذهب الشیعة بیان میکند در روایت
آنجناب را ساقط از پایه اعتبار میسازند و ذکر این احتمالات را از قبیل هذیانات شمرده تجویز آن انگاشته چه
ابن حبان علیه ما یستحقه من الخزی والهوان کما یظهر من المیزان وغیره بر ملا در آنجناب قدح کرده یعنی در پرده
نسبت روایت عجائب نسبت روایت موضوعات و اختلاق اکذوبات بحاشش بدان آنجناب کرده
و با وصف دلالت احادیث بسیار بر حفظ و عصمت آنحضرت از خطا کما یظهر بوجه من الایضاح و فصل الخطاب
نسبت وهم و خطا صراحة بآن حضرت کرده و دیگر ائمه قوم در حضرت امام جعفر صادق علیه السلام قدح
کرده اند و مساوی علم و صفا و اتقا فروهشته و در روایتیکه از آنجناب منقول است طعن کرده و تضعیف
آن پرداخته و در وجه ضعف آن داخل بودن آنجناب در راوی دیگر در طریق آن بیان کرده و قدح
آنحضرت از قطان آورده کما یظهر من فیض القدیر اگر جناب مخاطب هم باقتفای آثار این بزرگان
نسبت روایت موضوعات و اختلاق اکذوبات فرمایند محل دراست و جهالت و تسنن در دیانت
او را هیچ پایه بهائی اعتبار اولی الابصار هست که مخاطب چنین حدیث شریف را که مروی بسلسلة الذهب است
یعنی حضرت امام رضا علیه السلام از آبای کرام خود از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله نقل کرده کفر صریح
و ضلال و الحاد محض میدانند یعنی از کمال عناد و تعصب آن را مستلزم تفضیل جناب امیر المؤمنین علیه السلام
از جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم می پندارد و حیرت آنست که جناب مخاطب از همین مودی
در مسلک اول بعض اکاذیب را در فضائل شیخین بمقابله اهل حق نقل کرده پس حیرانم که این حدیث
را در ان دیده و ملاحظه کرده و باز دیده و دانسته عبارت همین مفوات و خرافات کرده یا بنظر بصیرت
انرا ندیده و از جواهر زواهر ان که عبارت از احادیث واقعیه آنست بجز سرقه تحلیه جید عاطل خود
ننموده که باین کلمات سخیفه متفوه نمیشد و بودن جناب امیر المؤمنین علیه السلام قسیم جنت و نار
از دیگر کتب حضرات اهل سنت هم ظاهر میشود و مثل مصنفات دارقطنی و دیلمی و شاذان فضلی و سیوطی

ومناوی وملا علی متقی وسید علی همدانی وابن اثیر جزری وقاضی عیاض مالکی ابن حجر در کتاب صواعق محرقہ کہ بعضرت

شیخ عبدالحق دہلوی علی ما فی الایضاح للرشید مشتمل بست بتعصب گفته اخرج الدارقطنی ان علیا

قال للستة الذین جعل عمر الامر شوریٰ بینهم کلاماً طویلاً من جملته انشدکم باللہ هل

فیکم احد قال له رسول اللہ یا علی انت قسیم النار والجنة یوم القیامة غیری قالوا اللهم لا

ومعناه ما رواه عنترة عن علی الرضا انه قال انت قسیم الجنة والنار فیوم القیامة تقول النار هذا لی و

هذا لک انتهی در کنز العمال وجمع الجوامع مذکور ست علی قال انا قسیم النار ہنا ذات الفضلی فی ۲ ح

الشمس ومناوی در کنوز الحقائق آورده علی قسیم النار طبرانی واه ابوداود الطیالسی

ودر کتاب روضة الفردوس منتخب فردوس الاخبار کہ آنرا شیرویہ بن شہردار ساخته حدیث آنرا در باره

فضل شیخین متعدد انست ومقام احتجاج وارد کرده و مصنفش باعتراف شاہ صاحب نیز که از مشاہیر

محدثین ست مذکور ست وعنه عن حذیفة قال قال علیه السلام علی قسیم النار فلیس ینبغی للنار

تاکل مرنه شیئا وقاضی عیاض در شفا در ذکر اخبار جناب رسالتمآب صلی اللہ علیه وآله وسلم بغیبیات گفته

واخبرهم بملک بنی امیة وولایة معویة ووصاه واتخاذ بنی امیة مال اللہ دولا وخروج

ولد العباس بالرایات السود وملکهم اضعاف ما ملکوا وخروج المهدی وما ینال اهل بیته

وتقتیلهم وتشریدهم وقتل علی وان اشقاها الذی یخضب هذه من هذه ای

لحیته من راسه وانه قسیم النار یدخل اولیاءه الجنة واعداءه النار وابن اثیر در نہایہ

گفته وفی حدیث علی رضی اللہ عنه انا قسیم النار والجنة اراد ان الناس فریقان فریق معی

فهم علی هدی وفریق علیّ فهم علی ضلال فنصف معی فی الجنة ونصف علیّ فی النار و

قسیم فعیل بمعنی فاعل کالجلیس والسمیر قیل اراد بهم الخوارج وقیل کل من قاتله انتهی

ودر مجمع البحار گفته علی انا قسیم النار ای مقاسمها ومساهمها یعنی ان اصحابه علی شطرین

مهتدون وضالون فکانه قاسم النار ایاهم فشطر لها وشطر معه فی الجنة وسید علی همدانی در مودة القربیٰ

مودتی خاص برای ایراد احادیث متضمنه این معنی که مفاتیح جنت ونار بدست جناب امیر المومنین علیه السلام

خواهد بود منعقد کرده واحادیثے بروایات متعدده در آن وارد فرموده واعراض نواصب

جاحدین ومعاندین یا بسیدین کہ مخض توهمات وخرافات انکار فضائل مرتضویه می نمایند داده و

۵۴۴

المحقق الذی فی الحجرات

واما ابن عساکر دمشقی در ذخیرة المآل فی شرح عقد جواهر اللآل گفته من کلام ... الشام ... لہ رسول اللہ انت قسیم الجنة والنار یوم القیمة ... قالوا اللهم ... ومعناه ما رواه ... علی الرضی نفع اللہ به قال له انت قسیم الجنة والنار یوم القیمة تقول النار ... هذا لی و هذا لک ۱۲

و در اظهار حق از ملامت لائمین و تشنیعات جاهلین و ملحدین غوی و باکی پیش نظر ننهاده چنانچه فرموده
المودة الثالثة فی ان مفاتیح الجنة والنار بید علی رضی الله عنه عن ابی سعید الخدری رض قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
ان الله تعالی اعطانی مفاتیح الجنة والنار فقال لی ادفعها الی علی فخذ ولا تخرج من تشاء وتدخل من تشاء
وعن زید بن اسلم رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لعلی یا علی بخ بخ
من مثلک والملائکة تشتاق الیک والجنة لک انه اذا کان یوم القیامة ینصب لی منبر
من نور ولابراهیم منبر من نور ولک منبر من نور فتجلس علیه واذا مناد ینادی بخ بخ من وصی
بین حبیب وخلیل تؤتی بمفاتیح الجنة والنار فادفعها الیک وعن ابن عباس رض قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم یا ابن عباس علیک بعلی فان الحق علی لسانه وان النار فی جانبه وان
هذا قفل الجنة ومفتاحها وقفل النار ومفتاحها به یدخلون الجنة و به یدخلون
النار وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا کان یوم القیامة
یاتینی جبرئیل ومیکائیل بحزمتین من المفاتیح حزمة من مفاتیح الجنة وحزمة من مفاتیح النار علی
مفاتیح الجنة اسماء المؤمنین من شیعة محمد وعلی وعلی مفاتیح النار اسماء المبغضین
من اعدائه فیقولان لی یا احمد هذا لمبغضک وهذا لمحبک فادفعها الی علی بن ابی طالب
فیحکم فیهم بما یرید فوالذی قسم الارزاق لا یدخل مبغضه الجنة ولا محبه النار ابدا انتهی حالا جناب مخاطب
را باید که از مسند تکلم و مناظره برخیزد و خاک بجای نهالی بر خود بریزد و سر خود بسنگ خارا زند و جامه را چاک ساز ده
دیوانه وار رو بصحرا نهد که برین کتب مشهوره که دست مال طلبه علوم سنت جمهوری نکرده بخیالات واهیه
سخیفه احادیث عترت طیبین معصومین و ارشادات جناب سید المرسلین و وصی خاتم النبیین صلی الله
علیه و آله اجمعین را بنظر در دیده و آنرا از اکاذیب مخترعات دانسته فاعوذ بالله من شرور انفسنا و
سیئات اعمالنا و هفوات اقوالنا و سقطات اقلامنا و حصائد السنتنا و شنائع اوهامنا و مخفی نماند
که تاویلیکه ابن اثیر برای این حدیث ذکر کرده قابل قبول و لائق اصغا نیست زیرا که بنص امام رضا علیه السلام
معنای واقعی قسمت جنت و نار که برای سرور الائمه الاطهار علیه و علیهم الصلوات ما اختلفت اللیل
والنهار ثابت است همین است که آنجناب بروز قیامت قسمت نار و جنت خواهد کرد و مومنین مخلصین را از
نار محفوظ خواهد داشت و معاندین و جاحدین را بسمت نار خواهد فرستاد و خواهد فرمود بنار که

اینکه برای تست و لله الحمد علی وضوح الحق بعد عناد المعاندین و ظهور الصدق بعد جحد الجاحدین و بعد
انک تضجیر می زند که حضرات اهلسنت فقط بر روایت اتصاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام بصفت
قسیم نار و جنت اکتفا نساختند بلکه بحمد الله بعض مضامین زائد بر ین خصال که مخاطب باکمال خوشخصال
از کتاب خصال نقل بر داشته درباره اختیار آنجناب بروز قیامت روایت میکنند یعنی می آرند که از
جانب جناب احدیت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام ندا خواهد رسید که میزان با تو سپردم عمل هر کرا خواهی راجح
کن و عمل هر که را خواهی سبک کن و حوض را هم بتو حواله کردم هر کرا خواهی ازان سیراب کن و هر کرا خواهی
ازان محروم کن و بسوی صراط برو و هر کرا خواهی از گذران منع کن و هر کرا خواهی گذر بده و بسوی جنت برو
هر کرا خواهی داخل آن کن و هر که را خواهی ازان بران چنانچه ابو محمد احمد بن محمد بن علی بن العاصمی
در زین الفتی که نسخه عتیقه آن که از نظر انور فاضل مخاطب گذشته و بعض حق اجباش که بدست خود تلمیذ
نسب نوشتیم بعض افاضل الملحق بران نوشته مزین ست از تقلبات روزگار بدست این خاکسار
افتاده آورده اخبرنا الحسین بن محمد البیهقی قال حدثنا عبد الله بن ابی منصور بن بکر
قال حدثنا محمد قال حدثنا محمد قال حدثنا محمد قال حدثنی حمید عن انس عن النبی صلی الله علیه و آله قال ینادی
یوم القیامة یا علی بن ابیطالب ادبعة منادی و یسمونی باربعة اسماء یا علی بن ابیطالب جعلت المیزان بیدک فرجح من شئت
واخفض من شئت و یا اسد الله جعلت حوض محمد بیدک فاسق من شئت و احبس من شئت و یا سیف الله
علی اعدائه امض الی الصراط فاحبس علیها من شئت و جوز من شئت و یا ولی الله اذهب الی باب الجنة فادخل من شئت الجنة واعرف
من شئت فانه لا یدخلها الا من یحبک بقلبه قلت و من هذا اخذ الشاعر قوله قسیم النار والجنة علی
الاهنا انتهی اغلب که اگر جناب مخاطب حظی از انصاف داشته باشد بعد ملاحظه امثال
این روایات که ثقات علمای او در مناقب علویه وارد کرده اند و بر روایت آن الحق را از
تشنیعات جاهلین و شبهات رکیکه معاندین بعید را ساخته منت عظیم بر ایشان گذاشته
اند حظ بطلان بر هفوات خود کشیده و ندامت و خجلت زائد بر حد کشیده و از خواب غفلت
گران تعصب بیدار شده چشم غفلت بماله و بر ترهات خود که از قبیل بوادر لسانیه بلکه
بوادر شیطانیه پندار ز نالیده و دانسته که در کدام ورطه مهلکه افتاده و زبان را بتحسین کدام
امر کشاده و لیکن مخبطه بیچاره مخاطب درین قبیل قال و قیل و جولان دادن قلم سقط رقم خود را

درین محال بخرافات و بهفوات مشایخ خود گول خورده که ائمه و اسلاف او این سباط را مهید ساخته

اند و تفضیح این باب و تشنیع بر اقوال احادیث نبویه و آثار علویه و اخبار معصومیه پرداخته بنی که شاه صاحب

که در پیه دلتستن زبان طعن بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم دراز ساخته اند اقوال

آنجناب را العیاذ بالله ماخوذ از نصاری میدانند چنانچه در خاتمه بهفوات خود در تحفه میفرمایند

و غلو در محبت ائمه و اعتقاد الوهیت ایشان یا حلول روح الهی در ایشان و انبیا را معصوم دانستن و علم

غیب ثابت کردن و موت انبیا را باختیار آنها و حضرت امیر را قسیم النار والجنة و حاکم روز جزا

قرار دادن و خود را بسبب حضرت امیر مغفور و ناجی گمان بردن همه ماخوذ از نصاری هست که

عبودیت حضرت مسیح علیه السلام را منکر بودند و اینهمه مراتب برای ایشان ثابت میکردند انتهی

و چون کالشمس فی وسط السماء واضح گردید که اعتقاد بودن حضرت امیر المومنین علیه السلام قسیم النار

والجنة ماخوذ از ائمه معصومین علیهم السلام و از خود جناب امیر المومنین و حضرت خاتم النبیین

بلکه ارشاد و منادات رب العالمین هست پس این هرزه سرای شاه صاحب از قبیل خرافات ملحدین

و مطاعن شیاطین شرایع دین باشد و نیز چون جناب او این اعتقاد را ماخوذ از نصاری میدانند بنابرین

انچه بر او لازم می آید که درباره رسول مختار و ائمه اطهار بلکه پروردگار اعتقاد کنند کی مومنی

و موحدی را امکان هست کان را بخیال بگذراند این هست حال انحضرات که بجبروقتر نام تسنن و

اسلام بر خود بسته در تخریب دین و تشنیع بر ارشادات خاتم النبیین بلکه رب العالمین کوشیده

اند و قدر شناسی نا شاکر و نیست که چون این بزرگان در پی ابطال فضایل علویه که از

اعظم فضائل آنجناب هست افتاده بودند گرفتار حیص و بیص الزام و افحام افتادند که حالا

جز انکه بکمال شناعت بهفوات خود و نهایت سخافت آن قائل شوند و یا از ادعای اسلام

و انتحال ایمان دست بردارند چاره نیست و مخفی نماند که اگر انحضرات یعنی کابلی و دهلوی

و جناب مخاطب بکتب فضایل جناب امیر المومنین علیه السلام و مناقب

اهل بیت علیهم السلام رجوع نا در دند و ابواب مناقب این اطهار را

از صحاح و اسفار خویش تفحص نکردند و ازین جهت حسنی منقبت جلیله

حضرت امیر المومنین علیه السلام را بنظر بد دیدند و گردن از قبول آن کشیدند چندان جای

حیرت نیست که این بزرگان با اهلبیت علیهم السلام چه کار دارند و از تحصیل مناقب و محامد این حضرات چه تعلق
و حایل و ذاهل هرچه نیز بزبان آرد مقام استعجاب نیست لیکن بحیرتم که چسان بر مناقب حضرات شیخین
نظری ناافگنده و بنظر بصیرت ندیدند که این وضاعین چها خرافات کیکه جسته جسته بافته اند پس
گوا ینجسارت با بطال فضائل مرتضوی پرداخته شقاوت فتنه خود و فرموده باشند لیکن با بطال مناقب شیخین هم
پرداختند و کذب و افترای آن کالشمس فی رابعة النهار روشن ساختند نه بینی که حکیم ترمذی در نوادر الاصول
نقاب حیا از رخ برافگنده از زبان اهل خویش بدا عتقاد تصرف شیخین در روز قیامت و حکمرانی
شان بر حوض و میزان و ابواب جنت و نیران بعضی روایات عجیب و غریب بر جای آورده بهت را بنقد لیکن
و تحقیق آن میگماود و نازنیق و افتخار و ابتهاج بر چنین خرافات میسازد و با ثبات تفویض کار زمانه یوم حساب
بایشان میپردازد چنانچه در نوادر الاصول بهانگ بی هنگام میسراید حدثنا الفضل بن محمد قال حدثنا
الحسن بن ایوب الدمشقی قال قرأت علی عبد الله بن صالح المصری قال حدثنی سلیم بن عبد الله
الایلی قال حدثنی ابن جریج عن عطاء عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
اذا کان یوم القیامة نادی مناد لیقم اهل الله فیقوم ابو بکر الصدیق و عمر الفاروق و عثمان
ذو النورین و علی بن ابی طالب فیقال لابی بکر قم علی باب الجنة فادخل فیها من شئت برحمة الله
ورد منها من شئت بقدرة الله و یقال لعمر قم عند المیزان فثقل میزان من شئت برحمة الله
واخف میزان من شئت بقدرة الله و یقال لعثمان خذ هذه العصا فذد بها الناس عن
الحوض و یقال لعلی البس هذه الحلة فانی خبأتها لك منذ خلقت السموات والارض الی
الیوم و لذلك قال رسول الله صلی الله علیه و سلم ارحم امتی بامتی ابو بکر واقواهم فی دین الله
عمر واصدقهم حیاء عثمان بن عفان رضی الله عنهم فهذا الحدیث الاول یبین منازل
القوم انهم اهل الله و خاصته وانه یکشف ذلك لاهل الموقف غدا لیظهر علیهم فضلهم عند خلقه
وان الرحمة حظها من الناس ابو بکر وان الحق حظه من الناس عمر فلذلك یقوم ابو بکر عند باب
الجنة و یقوم عمر عند المیزان بین هذا القول عن الرجلین ان تلبسهما کانا قد استویا بالله
وکانا فی قبضته فلا یرحمان الا من یرحم ولا یغضبان الا من یغضب وهذا من الامانة
فاذا صار الامین بحال استکمل الامانة فوض الیه فیکون مشیته قد

وافقت مشية الله التي ايمنه منها كلا فقوم قد صاروا امناء الله ووقفت قلوبهم بين
يديه رافضين لشيئهم فلذلك قال اهل لله ولا اهل ولكل معنى واحد يكونون الله
يرجعون اليه في كل شيء فيبرز لاهل الموقف فينقاد بهم بقلوبهم وضمائرهم التي كانت فيما
بينهم وبين الله كرامة لهم وتنويها باسمائهم في ذلك الجمع فكان الغالب على ابي بكر الرحمة يا
الحق والغالب على عمر القيام بالحق وتعزيره فكانهما كانا ممن هو في قبضته لينشله
فاستعمل هذا بالرحمة وهذا بالحق فاذا كان يوم القيامة وقف هذا عند باب الجنة وهذا
عند الميزان انتهى وفراست وفطانت واضع این خرافت دیدنی ست که بغرض ترویج باطل خود القاء
اشتباه در قلوب عوام اشتباه الناس که ذکر جناب امیر المومنین علیه السلام هم بمیان آورده تا مستضعفین گول
خورند وگمان برند که چون فضیلت جناب امیر المومنین علیه السلام هم درین روایت مذکور است صحیح
واقعی بوده باشد لیکن تعصب وبیبالی هم نگریستنی ست که با آنکه باین غرض باطل ذکر فضیلت جناب
امیر المومنین علیه السلام درین حدیث نموده لیکن چنین نشد که برای آنجناب فضیلتی که مشیر
فضائل ثلثه باشد ثابت کند بلکه درباره آنحضرت صرف همین قدر آورده که حقتعالی با آنجناب
امر بپوشیدن حله که حقتعالی آنرا پوشیده و داشته بود خواهد فرمود و مرطا ست که این را بافضائل
موضوعه ثلثه یعنی حکمرانی شان بر حوض کوثر و میزان جنت چه نسبت است کجا پوشیدن یک حله
وکجا این تسلط وحکومت که کار خانه جنت ونار ومیزان کوثر حواله ایشان شود پس این کذاب
ومفتری را در ذکر این فضیلت هم مرتبه علویه بطور غریب منظور افتاده یعنی در لباس محبت داد
عداوت داده مرتبه آنحضرت را بنسبت ثلثه بمدارج کثیره فروتر گذاشته کاش اگر حوض و میزان و
جنت را حواله شیوخ ثلثه کرده بود اختیار صراط را بجناب امیر المومنین علیه السلام وا میگذاشت
و در نسبت آن با آنحضرت جنت را کار فرما نشده سالک صراط مستقیم درین باب میگردید بالجمله
از امثال این مقامات صراحة واضح میگردد که چنانچه شیوخ ثلثه خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام
را غصب کردند و نام امامت و خلافت که حق آنجناب بود بر خود بستند هواخواهان شان باقتفای آثار
منکره ایشان قدم را از ایشان هم فراتر نهادند و بغصب چنین فضائل مختصه آنحضرت همت بر
دوبرده کاه که بسا ایشان هم بجسارتهاء شان شیفته اقدام نمودند سبحان الله این چه وقاحت

دیدنی ست که ثبوت افضلیت خلیفت و نیز این دعوی که بنص احادیث کثیره متفق علیها بین الفریقین
برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت ست بسوی ثلثه بر می گردانند و از نهایت بی اذائی و
حیائی این افترا بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم منسوب میسازند و از بیحیایی واضعین و مفترین
این حدیث چندان عجب نیست که کار ایشان همین بوده که بخوشامد مروانیه و عباسیه و طمع زخارف
دنیویه روز و شب جز افترای این خرافات و وضع این ترهات کاری نداشتند و بسیاری از روات
سنیه بتصریحات اکابر قوم همین شغل را داشته اند و باین صفت معروف بودند لیکن حیرت
ست و فراوان حیرت از حکیم ترمذی که با آنکه مزعومات باطل و توهمات فاسد بر اهل حق بگمان
اینکه ایشان العیاذ بالله باحادیث موضوعه فضائل جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت میکنند تشنیع
شنیع و تهجین بلیغ نموده که همه اش عائد باوست از خود بچنین افترائات و موضوعات
دل داده باهتمام تمام نقل آن نموده باذعان و ایقان آن گردیده در تبیین و توضیح
و تشریح آن دست و قلم را رنجه داده بانه فضیحت دارین برای خود و اولیای خود داند و خشم
آتش غضب الهی بر خود افروخته از وعید روایت اکاذیب نا شنیده خود را در عداد مفتریان
بر سید الانس و الجان صلی الله علیه و آله و سلم داخل نموده فلا افلح حاله و لا طال باله و کاش
جناب مخاطب که سفارت جناب خیر المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم در ایصال مفاتیح جنت و نار
بسوی قسیم الجنة و النار استنکار کرده بنظر عبرت این روایت را ببینید که اسلاف او جناب خیر الانام
صلی الله علیه و آله و سلم را برای سفارت هم نه پسندیده اند و بواسطه ندای منادی حق باذن
غیر داعیه ثلثه رسانیده فیا للعجب بین تهاوی و ریب. و تعلیلیکه واضع این خرافت با مصدق
آن ذکر کرده یعنی گفته که بهمین جهت یعنی حصول اینمراتب در روز قیامت برای ثلثه جناب
رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم فرموده ارحم امتی بامتی الخ از غرایب تعلیلات علیله ست
و هرگز محصل آن بفکر علیل و خاطر کلیل نمیرسد زیرا که در حدیث اول صرف همین قدر مذکور ست
که حقتعالی بابوبکر خواهد گفت که تو بر باب جنت بایست و هر که را خواهی داخل آن کن و هر که را خواهی
بران و بجز اینمعنی ارحمیت چه مجرد رحمت ابوبکر هم بر امت جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم
ثابت نمیشود آری اگر در حدیث این هم منقول می بود که ابوبکر بسیاری را از امت آنحضرت

داخل جنت خواهد کرد این تعلیل و تفریع است می آید و چون مجرد حصول اختیار جنت دلالت بر آن
ندارد پس محض آن از جهت او را متفرع ساختن معنائی ندارد و همچنین مجرد حصول اختیار
میزان و تثقیل و تخفیف اعمال مردم هم مناسبتی بقوت او فی الدین ندارد الا که اقوی فی الدین
بودنش حقی ثابت میشود که در وزن اعمال عباد مضائقه کند و چون ابوبکر را رحیم تر گردانیده
اند و اغلب که او باین جهت اکثر مردم را بلا دقت و مضائقه بجنت فرستد نه بیدار حم که ثانی
بر خلاف او مضائقه در وزن اعمال فرماید مگر اینکه بفرمایند که چون وزن اعمال مقدم است
خلیفه ثانی بمقتضای فظاظت و غلظت خود در اول امر با امت آنحضرت دقتها خواهد کرد
و بسیاری را الی جهنم خواهد گردانید لیکن جناب خلیفه اول حکم اول خلیفه ثانی را منسوخ و باطل
ساخته کو بعین حکم خدا تعالی باشد آن مستحقین جهنم را که تخفیف میزان شان از جانب ثانی
واقع شده بود بجنت خواهد فرستاد اما تعلیل اصدقیت حیاء ثالث بالخیر با مر پروردگار او را بر آن
مردم از حوض کوثر سیراب نگین تر از همه مضامین سابقه است و دلالت کلی بر کثرت حیا و صدق
اتباع آن کثیر الحیاء دارد غلط گفتم بلکه غیر از اختلال حواس ایشان در محبت و شغف جناب ش
هیچ نمید الله کسی انصاف دهد که کثرت حیا و صدق از مردم را بار اندن مردم از حوض چه مناسبت
است و گو افتراءات اکاذیب و افتراءات در شان ائمه خویش پس سهل است که زبان و دهان
دارند و مانعی نیست و مقتضی موجود و معتقدین و جان نثاران خلفا که بنقد جان این افتراءات
را خرند هم بسیار بل بیشمار لیکن بسا تعجب است که این بزرگان در وقت اختلاق این افتراءات
و تصدیق آن عقل را بکه حواله می نمودند و اگر از اصل انصاف بعقل ظاهری هم ندارند چرا باستفاده
آن از حضرت ابلیس نمی پردازند که ناصر پس قوی بپیش نظر دارند مگر اینکه برهان الهی است که چنین
خرافات دلیل سخافت عقول ایشان است بر زبان شان جاری میگردد و باطل را از حق ممیز میدهد
آیا بعقل عاقل راست میتواند آمد که مزید حیای ثالث بالخیر متفرع بر آن بوده که او مالک حوض کوثر
خواهد کرد و او مردم را از آن خواهد راند و لطیفه تر آنست که مثال این تعلیلات و فضائل ثلثه را
که معلل باکاذیب سابقه بهم او بوده یکان یکان بر شمرد لیکن نمیدانم که کدام کس لقمه در دهانش
نمود که فضیلتی که از راه عنایت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام ذکر کرده بود یعنی حامل [illegible]

باٰنحضرت دادن فضیلتی را مفرع لشناخت و عرفان توجه خود باین سو نیافت مگر اینکه گفته شود که
ذکر فضیلت آنجناب یکبار بر دلش شوار بود پس یارای اعاده و تکرار آن نداشت لهذا روی خود را
ازان بتافت و عجب تر آنکه روایتی چنین بیتابانه مخصوص شیخ المغفلین ایشان نیست بلکه محب الدین طبری
که اشجار محبت از ما سقی سیراب داد محبت شیخین داده ریاض نضره مناقب ایشان را آب
و رنگی بی اندازه و رونقی و نضارتی تازه داده مثل این خرافات در ریاض النضره می آرد
و تخم فضیحت خویش و اسلاف و روات مفترین خود می کارد و از غایت جسارت و خرافت بعنوان
و ترجمه خاص برای این مینگارد چنانچه میگوید ذکر امر الله ملئکته بتسلیم مفاتیح الجنة
والنار الی ابی بکر و عمر لیدخلا من احبهما الجنة و من ابغضهما النار عن ابن عباس
قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم اذا کان یوم القیمة جمع الله الاولین والآخرین
ویؤتی بمنبرین من نور فینصب احدهما عن یمین العرش والآخر عن یسار العرش ویعلوهما
شخصان فینادی الذی عن یمین العرش معاشر الخلائق من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی
فانا رضوان خازن الجنة ان الله تعالی امرنی ان اسلم مفاتیح الجنة الی محمد و محمد امرنی ان
اسلمها الی ابی بکر و عمر لیدخلا محبیهما الجنة الا فاشهدوا ثم ینادی الذی عن یسار العرش
من عرفنی فقد عرفنی ومن لم یعرفنی فانا مالک خازن النار ان الله امرنی ان اسلم
مفاتیحها الی محمد و محمد الی ابی بکر و عمر لیدخلا مبغضیهما النار الا فاشهدوا
خرجه ابو سعد فی شرف النبوة انتهی استغفر الله واتوب الیه که حب عصبیت و هوای حمیت
چسان آدمی را گمگشته بیابان ضلالت و تائه وادی غوایت میگرداند که علمای قوم در حق
شیخین چنین افترات که اسلاف شان وضع ساخته برای اخلاف یادگار گذاشته اند
بنقل و جان بخشند و رونق دین و ایمان خود بتصدیق آن میبرند و باشاعت و اذاعت آن
پرده ناموس اسلاف مفترین خویش میدرند و احادیث واقعیه را که باعتراف اکابر ایشان
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بحق وصی برحق و خلیفه مطلق ارشاد فرموده از
نهایت ناصبیت و عداوت قطعا موضوع و مفتری گویند و مثلی حیا با خلیع العذار گردیده
تصحیح آن و تلقی تشنیع سیران بر زبان آرند و طریق رد و ابطال آن را سلوک دارند

فنعوذ بالله من التعصب والشقاء والحرمان عن الاستعداد بالهداية والنجاة بعد از تتبع دیگر ظاهر شد که محب طبری همین حدیث نوادر الاصول هم در ریاض نقل کرده و از فضائل ائمه خود شمرده لیکن فرق اینقدر هست که دران فضیلتی که بعثمان در روایت حکیم ترمذی مخصوص کرده بنسبت جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست و برای عثمان لبس دو حله نجابة پسندیده اند و هذه الفاظها فی الباب الرابع فیما جاء مختصا بالاربعة الخلفا ذکر اختصاص کل واحد منهم یوم القیمة بخصوصیة شریفة عن ابن عباس قال قال رسول الله م ینادی مناد یوم القیامة من تحت العرش این اصحاب محمد فیؤتی بابی بکر و عمر و عثمان و علی فیقال لابی بکر قف علی باب الجنة فادخل من شئت برحمة الله تعالی ودع من شئت بعلم الله تعالی ویقال لعمر بن الخطاب قف عند المیزان فثقل من شئت برحمة الله تعالی وخفف من شئت بعلم الله تعالی ویکسی عثمان حلتین ویقال له البسهما فانی خلقتهما وادخرتهما حین انشأت خلق السموات والارض ویعطی علی بن ابی طالب عصا من عوسج من الشجرة التی غرسها الله تعالی بیده فی الجنة فیقال ذد الناس عن الحوض فقال بعض اهل العلم لقد ساوی الله تعالی بینهم فی الفضل والکرامة رواه ابن غیلان و منقطع کلام الست که ازین حدیث سرارباب فهم و درایت چند امر ظاهر شده اول آنکه مزعومات باطله کابلی تره باف و دهلوی ناحق کوش و مخاطب حق پوش که العیاذ بالله احادیث داله بر حصول قسمت نار و جنت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام باطل و مفتری است بلا شبهه خیالات خام و هوسهای ناتمام است که منشاء آن عدم اطلاع بر احادیث جناب سرور انام صلی الله علیه و علیهم ما اضاء الظلام و تعصب با علمای اعلام و عناد با روات ثقات فخام و میل بسوی اوهام لئام است لا ریب فی ذلک ولا ارتیاب کما لا یخفی علی اولی الالباب زیرا که حصول این صفت برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام بروایات معتمده ثقات سنیه ثابت شده و مع قطع النظر عن ذلک این صفت را مفتریان و واضعان برای شیخین ساخته و بافته اند و ائمه و مشیوخ مغفلین سنیه بتصدیق آن پرداخته بسبب طعن و الزام ایشان بر بعضی احادیث بحق جناب ولایت مآب علیه السلام نیز سد نفع خواهد شد دوم آنکه

این همه طعن و تشنیع این متعصبان که بجهت افراط در ان کرده اند که انرا عین کفر و ضلال
پنداشته اند و بجهت تحقیر شان جناب نبوی انگاشته بر خود ایشان لفظاً باللفظ منعکس است که
عند اصحاب النظر العیاذ بالله راجع بسرور کائنات علیه و آله آلاف التحیات است کما لا یخفی علی
اولی النهی خصوصاً آنکه بنا بر افادات این حضرات موضوعیت و افترا و کذب و اختلاق این قسم روایات
که حکیم ترمذی و محب طبری در مدح شیوخ خود وارد می سازند مثل آفتاب نیم روز واضح میگردد
و کذب و بهتان و افترای اسلاف شان بر زبان شان عیان میشود و لله الحمد علی ذلک چنانچه
بنا بر مزعوم مخاطب بسبب قواعد سنیه افضلیت شیوخ ثلثه بر جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله
وسلم در توهین و تحقیر شان سرکش ثابت میگردد و خانه دین و ایمان ایشان هباءً منثوراً
بخاک سیاه برابر میشود و تعجب آنکه چون مخاطب خود بالزام این امر بر روایت حصول افتضاح بار
و عیب برای جناب امیر المؤمنین علیه السلام پرداخته سالا مجال نداد که بتکذیب خویش برخیزد
و خاک فضیحت بر خود بیزد و بر کلام خویش مشغول شود و بمفاد من ابتلی ببلیتین اختار اهونهما کانه
که خود قبلاً و حتماً این امر را بهمین روایات لازم کرده و بکمال فرح و بسط و صرف همت و اهتمام
اندر انگاشته سالا بپا ر پندارد ازانکه باعتقاد این خرافات ملعونه اگر ما بنا بر روایت اکاذیب خویش گرایند
و الحاد و کفر و زندقه مکنون صاف صاف ظاهر نماید و معتقدین عوام و مستضعفین را از جنبه
گران ضلال اخلاص اعتقاد خلاص فرماید بار الها مگر اینکه حکیم ترمذی و محب طبری
و امثال او را که دل داده این اکاذیب می باشند صحیح و صادق بگیرند و بزمره ملحدین و کفار
و زنادقه و اشرار از راسخین وارد و تکذیب اکابر ائمه و اسلاف امت و صاحب تحفه
و والد ماجد ش و فاضل رشید و امثالهم نموده ایشان را از اهل سنت بلکه اهل اسلام
خارج سازد فلا مجال للقال و القیل و الحمد لله ابدا بالاشراق والاصیل ؎

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

حدیث نوزدهم روایت سلیم بن قیس گفت از سلمان شنیدم که چون حضرت رسول
صلی الله علیه و سلم بملاء اعلی رحلت نمود و مردم کردند آنچه کردند ابوبکر و عمر و ابو عبیده آمدند
و مخاصمه کردند با انصار حجتی که علی با ثبت بگوید ایشان گفتند حجت ایشان این بود که

ای گروه انصار قریش احق اند بخلافت از شما زیرا که حضرت رسول از قریش است و مهاجران بهتر
از شمااند زیرا که خدا در قرآن ایشانرا پیش از انصار ذکر کرده است و ایشانرا تفضیل داده است و حضرت
رسول صلی الله علیه وسلم فرمود که امامان از قریش اند سلمان گفت من رفتم بخدمت حضرت
امیر علیه السلام و او مشغول غسل دادن حضرت رسول بود زیرا که آنحضرت وصیت کرده بود که کسی
غیر او متکفل غسل او نشود پس گفت یا رسول الله کی اعانت میکند مرا بر غسل تو گفت جبرئیل پس هر عضو
که حضرت میخواست که بشوید جبرئیل میگردانید آن عضو را و طاهر میکرد و چون از غسل و کفن و حنوط
فارغ شد مرا طلبید با ابوذر و مقداد و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام ما در عقب او صف بستیم
و بر او نماز کردیم و عائشه دران حجره بود و جبرئیل چشم او را گرفت که آن نماز را ندید پس رخصت
داد صحابه را که ده ده نفر داخل میشدند و بر دور حضرت می ایستادند و علی علیه السلام آیه
ان الله وملائكته يصلون على النبي تا آخر میخواند و ایشان صلوات میفرستادند و بیرون میرفتند
تا آنکه همه مهاجران و انصار داخل شدند و صلوات میفرستادند و میرفتند و نماز حقیقی همان
نماز بود که اول کرده شد و اگر ایشان را خبر میشد طمع میکردند که امامت نماز را ابوبکر بکند
پس سلمان گفت که من خبر کردم امیر المؤمنین را بانچه آن منافقان کردند در وقتیکه
مشغول غسل بود و گفتم الحال ابوبکر بر منبر نشسته است و مردم راضی نمیشوند که بیک دست بیعت
کنند و با هر دو دست با او بیعت میکنند حضرت فرمود یا سلمان دانستی که اول کسیکه با او بیعت کرد
در وقتیکه بر منبر حضرت رسول صلی الله علیه وسلم بالا رفته بود گفتم ولیکن در سقیفه اول کسیکه با او
بیعت کرد بشیر بن سعد بود پس ابو عبیده پس عمر پس سالم مولای ابی حذیفه پس معاذ
بن جبل حضرت فرمود از اینها نمیگویم اول کسی را میگویم که بر منبر با او بیعت کرد سلمان گفت نمیدانم
اما دیدم مردی را که تکیه بر عصای خود کرده بود و در میان دو چشمش علامت سجده بود و بسیار
متعبد مینمود چون ابوبکر بر منبر نشست اول او بالا رفت و گریست و گفت الحمد لله
نمردم تا ترا درین مکان دیدم دست را بگشا و دست او را دراز کرد و با او بیعت کرد پس
گفت این روز مثل روز آدم است پس از منبر فرود آمد و از مسجد بیرون رفت حضرت فرمود
یا سلمان دانستی که بود گفتم نه ولیکن سخن او مرا بد آمد و چنان مینمود که شماتت میکرد

وفات حضرت رسول ؐ حضرت فرمود که او شیطان لعنه الله بود خبر داد مرا رسول خدا صلی الله
علیه وسلم که ابلیس سر گروه های اصحابش حاضر شدند در روز غدیر که حضرت رسول ؐ مرا بخلافت نصب
کرد بامر خدا و خبر داد مردم را که من اولایم بایشان از جانهای ایشان وامر کرد ایشان را که حاضران
بغایبان برسانند پس اتباع آن لعین و متمردان اصحاب او با او گفتند که این امت مرحوم و معصوم
اند و ترا و مارا بر ایشان دستی نخواهد بود و ایشان پناه خود را و امام خود را بعد از پیغمبر دانستند پس
شیطان غمگین و محزون برگشت حضرت امیر فرمود که پس رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
فرمود که چون من از دنیا روم مردم در ظله بنی ساعده با ابوبکر بیعت خواهند کرد پس بمسجد خواهند آمد
اول کسیکه بر منبر من با او بیعت خواهد کرد که شیطان خواهد بود بصورت
پیرمردی متعبد ـــــ و چنین خواهد گفت پس بیرون خواهد رفت و شیاطین و اتباع خود را
جمع خواهد کرد پس ایشان او را سجده خواهند کرد و خواهند گفت که ای سید و بزرگ ما توئی که
آدم را از بهشت بدر کردی پس او در جواب خواهد گفت که کدام امت اند که بعد از پیغمبر خود گمراه نشدند
شما می گفتید که من بر ایشان راهی ندارم دیدید چگونه ایشان را بر مخالفت پیغمبر خود داشتم اینست که
حقتعالی فرموده است ولقد صدق علیهم ابلیس ظنه فاتبعوه الا فریقا من المؤمنین.
یعنی بتحقیق که راست کرد بر ایشان شیطان گمان خود را پس پیروی کردند او را مگر گروهی از مومنان
انتهی ترجمه حدیث سلیم علی لسان الباقر المجلسی فی کتاب حق الیقین و دلالت اینحدیث بر مطلوب
بر عیان است که حاجت بیان ندارد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
این دلالت اینحدیث شریف بر مطلوب مخاطب که علم تفصیلی جناب رسالتمآب صلی الله علیه
وآله وسلم بارتداد شیوخ ثلثه و غصب و عداوت ایشان است بر عیانست که حاجت به بیان ندارد
لیکن مقصود خود را از اثبات اینمعنی و مسرت آن بابل حق بیان نفرمود بجواب همان اهنگ سابق
خواهد برداشت و بزعم باطلش آنرا منافی لاتدری خواهد انگاشت ولیکن قد سبق مرارا
ان ذلک محض الوهم نشأ من سوء الفهم حتی ان المخاطب المنبه ایضا صرح بما یبطل البناء
و بناء مبنیه وقد سبق انما یغنی الناقد البصیر ولا ینبئک مثل خبیر فانک قد
دریت ان لا ... لا اباک علی نفی الدرایة عن صاحب الرسالة علیه وآله صلوات

الله وسلامه المحفوف بكل كرامة وجلالة فان لمثل الخطاب لو تامن المحامل
الصحيحة التي لا يدل على تقديرها على مزعوم المخاطب النحرير من ثبوت عدم اطلاع
البشير النذير عليه السلام الملك القدير على تفصيل احداث هولاء الماخوذين ذات الشمال بل هو
من قبيل استقصاء الانكار ونفي الدراية مبالغة لمكان صدور الشفاعة عنه صلى الله عليه وآله وسلم
في حق هولاء الاشرار الى غير ذلك من المحامل التي معها انفاسر العبد الكثير العثار فالعجب
كل العجب كيف طاب للمخاطب نفسا بمثل التطويل والاكثار ولم يميز بين محل التطويل
ومقام الاختصار ولم يدر ان ما يروم اثباته بايراد هذه الروايات لا ينكره منا منكر ولا
يدفعه منا دافع فلا حاجة فيه الى التطويل وتجشم نقل الروايات وتكثير الاحتجاجات
فان هذا المطلوب مذهبهم ومعتقدهم ومصدرهم ومودهم يلبثونه من روايات المخالفين
واحاديث المخاصمين ويظهرونه من طرق المعاندين فكيف لا يقرون به ولا يلقونه
بالقطع واليقين وهو في الظهور بغاية لا ينكره العوام فضلا عن الخواص الاعلام
ولعمري ان المصنف اللبيب ليعلم يقينا بعد ملاحظة هذا التطويل الصادر من المخاطب
النبيل انما يريد الازدياد حجم الكتاب وتلميع الامر على الجهلة الاقشاب حتى يظنوا
انه صنف كتابا ضخيما وعقد امرا فخيما قال الفاضل المتوحد النبيل هداه الله
تعالى الى سواء السبيل حديث بيستم در تفسير امام حسن عسكري عليه السلام از جابر ميرسد که نبوت
اول عبارتش بر مطلب ضروري اکتفا نموده مي آيد قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا علي
ان اصحاب موسى اتخذوا عجلا من بعده وخالفوا خليفته وستتخذ امتي بعدي
عجلا ثم عجلا ويخالفونك وانت خليفتي على هولاء الضالين اولئك في اتخاذهم العجل الا فمن
وافقك واطاعك فهو معنا في الرفيق الاعلى ومن اتخذ بعدي العجل وخالفك لم
يتب فاولئك مع الذين اتخذوا العجل زمان موسى عليه السلام ولم يتوبوا فاولئك في نار جهنم خالدين
مخلدين واين حديث هم در مدعاي سابق ولاحق نص صريح است زيرا كه در اول ثابت است كه جناب رسول
افضل البشر نسبت غاصبين خلافت تصريح بتشبيه عجل سامري كرده تو به از غيبيات فرموده ... ميباشد
وانچه متعلق به مدعاي حقيقت كه اين هر دو قوم باعتبار علم نبوي از روز نخست ... بود ...

٥٥٧

(١) ص روايت ...
(٢) ... ...
... الفاضلين ...

ابن‌ها عین مجادله با جناب احدیت و تبدیل علم ست بجهل و شان مخصوص خاتم المرسلین منزه از ان

اقول یسعفنا بلطف الرب الجلیل تحدیث لا تبرانی از رکه رتبه اتباع غاصبین خلافت و متخذان

عجل در رتبه الحضر کرد اول اتباع خلیفه اول را با متخذین عجل سامری یکسان نه انکه رتبه جهود با غاصبین خلافت خلیفه اول هم

داخل اینها با متخذین عجل سامری یکسانست چه رتبه ایشان ازین هم رفیع

ترست این رتبه اتباع ایشان ست از رتبه شان قرار دادن حط مراتب رفیعه شان ست بالجمله دعوی

دلالت حدیث بر نسبت غاصبین خلافت با متخذین عجل سامری برابرست از عجائب عقلات و غرائب هفوات ست قوله

پس شفاعت اینها عین مجادله الخ اقول این همه شبه رکیکه و تشکیک سخیف سابق ست که بار

بار بر زبان می آرد و از غایت تکرار و اکثار آن ملال سامعین و ناظرین می افزاید عینین شفاعتی که بالش

فنیدی اصلا تکلم نتوانم باطل مخاطب نیست و اگر مجادله با جناب احدیت نامیدن واساءه ادب جناب سالتمآب صلی

الله علیه وآله وسلم بوده و مجادله و معارضه با قتدای ابی الخطاب این عالی قباب بخود بست حیرانم که هرگاه نزد شاه عبد العزیز

و اکابر و اجله ایشان در حق کفار داده باشد پس جناب مخاطب از طرف ایشان این شفاعت را

در حق کفار بر کدام محمل محمول خواهند نمود و چه تاویل و توجیه پیش خواهند کرد یا قدم

را بر عمدا دار رسول رب العباد فشرده آنجناب را بجادله و معارضه جناب

احدیت منسوب خواهند کرد العیاذ بالله من ذلک قال الفاضل

المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

حدیث ثالث و یکم روایت صاحب کشف الغمه از جابر بن عبد الله انصاری ست

قال دخلت فاطمة علیها السلام علی رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو فی سکرات

الموت فانکبت علیه تبکی ففتح عینه وافاق ثم قال یا بنیة انت المظلومة

بعدی وانت المستضعفة بعدی فمن اذاک فقد اذانی ومن غاظک فقد غاظنی ومن

سرک فقد سرنی ومن برک فقد برنی ومن جفاک فقد جفانی ومن وصلک فقد وصلنی

ومن قطعک فقد قطعنی ومن انصفک فقد انصفنی ومن ظلمک فقد ظلمنی

لانک منی وانا منک وانت بضعة منی وروحی التی بین جنبی ثم قال علیه السلام الی الله

اشکوا ظالمیک من امتی ثم دخل الحسن والحسین فانکبا علی رسول الله صلی الله علیه وسلم

وهما يبكيان وهما يقولان انفسنا لنفسك الفداء يا رسول الله فذهب علي ليجنيهما عنه فرفع
راسه اليه ثم قال دعهما يا اخي يشمان واشمهما ويتزودان واتزود منهما فانهما مقتولان
بعدك ظلما وعدوانا فلعنة الله علي من يقتلهما ثم قال يا علي انت المظلوم بعدي وانا خصم لمن
انت خصمه يوم القيامة و اينحديث نيز از براهين يقينيه ونصوص قطعيه بر مدعاي فقير بسبب تقريب
ما تقدم زيرا كه آنحضرت صلي الله عليه وسلم در بيان فضائل و مناقب فاطمه زهرا رضي الله عنها و آنكه ايذاي
او عين ايذاي من ست و رضا او عين رضاي من و جفاي او عين جفاي من ست ابهام ارشاد فرموده
كه شكوه ظالمين و غاصبين حقوق تو رو برو خداي عز و جل خواهم كرد و دشمن كسي خواهم بود كه
دشمن او علي باشد روز قيامت و اينهمه ارشاد فرمود آنست كه حضرت ازين سوانح و حوادث
بخوبي مطلع بود **اقول مستعينا بلطف الرب الجليل**
اري اينحديث صريحست در اطلاع سرور كائنات مفخر موجودات عليه و آله افضل التسليمات والتحيات
بر وقوع ظلم و جور و جفا بر دره صدف عصمت و طهارت بضعه طاهره حضرت رسالت و هم
ازان واضح كه جناب رسالتمآب صلي الله عليه و آله وسلم شكوه ظالمين و غاصبين حقوق آنجناب
بدرگاه رب الارباب خواهند فرمود ليكن بكره دانستي كه اطلاع جناب رسالتمآب صلي الله عليه
و آله وسلم بر ارتداد خلفاي ثلثه و ظلم و جور ايشان بر اهلبيت عليهم السلام هرگز منافي انطباق
حديث حوض بر خلفاي ثلثه نيست و هرگز اين اطلاع با انقلاب لا تدري ممتنع الاجتماع نه و عجب ست
كه جناب مخاطب امثال اين حديث را از موضوعات و اكاذيب ميشمارد و انرا از مفتريات مي انگارد
چنانچه در ما سبق تصريح كرده حالانكه مثل اينحديث اكابر جهابذه اهلسنت نيز روايت كرده اند و از فضائل
حضرت سيدة النساء شمرده چنانچه سيد علي همداني در مودة القربي آورده عن زاذان عن
سلمان رض قال قال رسول الله صلي الله عليه و آله وسلم من احب فاطمة ابنتي فهو في
الجنة معي ومن ابغضها فهو في النار يا سلمان حب فاطمة ينفع في مائة من المواطن ايسر تلك
المواطن الموت والقبر والميزان والصراط والمحاسبة فمن رضيت عنه ابنتي فاطمة رضيت عنه ومن
رضيت عنه رضي الله عنه ومن غضبت ابنتي فاطمة عليه غضبت عليه ومن غضبت عليه
غضب الله عليه يا سلمان ويل لمن يظلمها و يظلم بعلها عليا و ويل لمن يظلم ذريتها

وشیعتهما انتهی پس از همین حدیث مودة القربی هم پر ظاهرست که جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم
از وقوع ظلم بر حضرت فاطمه و جناب امیر المؤمنین علیهما السلام خبر داده قال الفاضل المتوحد
النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل حدیث بست و دوم
در کتاب مختصرست از تصانیف حسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقی فی مناقب اهل التقی
بروایت عبد الله بن عباس رضی الله عنهم طولانی ست بمقام ضرورت را ملخص مینمایم که جناب پیغمبر صلی الله علیه
وسلم فرمود که ای ابن عباس اگر ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین مجتمع شوند بر بغض علی حق تعالی البته ایشان را
در عذاب دوزخ اندازد عرض کردم که حضرت کسی هست که ویرا دشمن دارد فرمود بلی قومی از امت من
اند و خیال می نمایند که از امت من هستند حالانکه هیچ نصیبی از اسلام برای ایشان نزد او تعالی مقرر نیست
انتهی عجیب نیست که خود از این امور خبر دهند در روز قیامت مخاطب بخطاب الذی تقولون مجیب ترکه انبیاء علیهم
السلام در صورت بغض امیر المؤمنین خواهی نخواهی بجهنم روند و بر غرض و تسلیم شفاعت کسی را در حق
ایشان قبول نکنند و جناب سید المرسلین در حق محققین سنت اهل بیت و مخربین قرآن مجید و ملتزمین قال
دو مستحیل الی غیر ذلک مستحق شفاعت شوند کبرت کلمة تخرج من افواههم ان یقولون
الا کذبا مخفی نماند که این مطلب بروایت ابن بابویه در بحار الانوار مضمن است باینکه جناب سید
الانبیاء علیه و آله بیان علامات خود فرمود که او سی سال بقید حیات خواهد ماند و انواع ایذا و عنا از دست
غاصبین خواهد برداشت و در آخر باو خبر ابو بکر قتال خواهد کرد و فتحیاب خواهد شد انتهی ملخصا و نیز
از همین جنس است آنچه در تفسیر عیاشی از حضرت سید سجاد مرویست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب با
امیر المؤمنین نموده که هرگاه ابو بکر را خلیفه سازند چه خواهی کرد گفت که این شمشیر خواهم کشید و منع خواهم
کرد فرمود اگر صبر اختیار کنی یا ... ثواب بهترست از آنکه شمشیر بدست گیری و قتال نمائی عرض نمود
چون خیر من در نیست صبر و سکوت اختیار خواهم کرد پس تمر عهد عثمان را بهمان نهج مذکور ساخت و فرمود
چگونه باشد حال تو وقتیکه مردم ترا خلع کنند جوابی نداد حضرت فرمود در آنوقت باید اختیار یکی از
دو کار کنی یا شمشیر کشی یا اینکه اگر عثمان بکنی آتش را برای خویش مهیا و آماده دانی انتهی ملخصا

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

ایراد حدیث کتاب مختصر که در بحار مذکورست درین مقام کو با نقصان تمام و اقتصار بر ما یتعلق

بالمرام باشد اما موجب تذکر تحریف و تصحیف جناب مخاطب معدن دیانت که در نقل آن بمسالک اول بکار برده گردیده و کو تعرض بان علی وجه التفصیل و التبیین علی مواضع التسویل و الرد و النقض علی ما افاده المخاطب النبیل مستطیلا للسانه و مستیعا لبیانه نزرا عاهرم ارکان التشیع و بنیانه و تخیلا از ضیا نمی اساس مذهب اهل الحق و حیطانه موکول بجواب مسالک اول ست لیکن درینجا حفیرا در الاهمل عبارت این حدیث از بحار الانوار نقل میکنم و بعد ان بنهایت اختصار تنبیه بر تصحیف و تحریف و حذف و اسقاط و خیانت مخاطب عالیجناب می نمایم پس باید دانست که الفاظ حدیث بحار که در ان در جلد تاسع نقلا عن کتاب المختصر مذکوراست و مخاطب شعاری بنقل آن درینمقام از بحار نکرده علی خلاف المسلک الاول این است کتاب المختصر للحسن بن سلیمان نقلا من کتاب الدر المنتقی فی مناقب آل النبی یرفعه باسناده الی سعید بن جبیر عن ابن عباس قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ذات یوم جالسا اذ اقبل الحسن ع فلما راه بکی ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه الیمنی ثم اقبل الحسین ع فلما راه بکی ثم قال الی یا بنی فما زال یدنیه حتی اجلسه علی فخذه الیسری ثم اقبلت فاطمة ع فلما راها بکی ثم قال الی یا بنیه فما زال یدنیها حتی اجلسها بین یدیه ثم اقبل امیر المومنین علی بن ابیطالب ع فلما راه بکی ثم قال الی یا اخی فما زال یدنیه حتی اجلسه الی جنبه الایمن فقال له اصحابه یا رسول الله ص ما تری واحدا من هولاء الا بکیت قال یا ابن عباس لو ان الملائکة المقربین و الانبیاء و المرسلین اجتمعوا علی بغضه و لن یفعلوا لعذبهم الله بالنار قلت یا رسول الله ص هل یبغضه احد فقال یا ابن عباس نعم یبغضه قوم یذکرون انهم من امتی لم یجعل الله لهم فی الاسلام نصیبا یا ابن عباس ان من علامة بغضهم له تفضیل من هو دونه علیه و الذی بعثنی بالحق نبیا ما خلق الله نبیا اکرم علیه منی و ما خلق وصیا اکرم علیه من وصیی علی قال ابن عباس فلم ازل له کما امرنی رسول الله ص و وصانی بمودته و انه لاکبر عمل عندی قال ابن عباس ثم مضی من الزمان و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الوفاة فحضرته فقلت له فداک ابی و امی یا رسول الله قد دنا اجلک فما تامرنی فقال یا ابن عباس خالف من خالف علیا و لا تکونن

لن تطيعها ولا وليا قلت يا رسول الله فلم لا تأمر الناس بترك مخالفته قال فبكى صلى الله عليه واله وسلم حتى اغمى عليه ثم قال يا ابن عباس سبق الكتاب فيهم وعلم ربي والذي بعثني بالحق نبيا لا يخرج احد ممن خالفه وانكر حقه من الدنيا حتى يغير الله ما به من نعمة يا ابن عباس ان اردت وجه الله ولقائه وهو عنك راض فاسلك طريق علي بن ابيطالب وصل معه حيثما مال وارض به اماما وعاد من عاداه ووال من والاه يا ابن عباس احذر ان يدخلك شك فيه فان الشك في علي كفر انتهى هرگاه عبارت سراسر افادت حدیث بحار معلوم ارباب بصیرت گردید بنهایت وضوح وانجلا ظاهر شد که این حدیث بدلالت صریحه قطعیه دلالت دارد بر آنکه جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم امر فرموده ابن عباس را بمخالفت کردن کسیکه خلاف جناب امیر المؤمنین علیه السلام نماید ومنع نموده از معاونت ومظاهرت وموالات کسیکه سر از اطاعت آنحضرت تابد زیرا که فقره فقال یا ابن عباس خالف من خالف علیا ولا تکونن له ظهیرا ولا ولیا که ترجمه لفظ آن اینست که ای ابن عباس مخالفت کن کسی را که مخالفت کند علی را ومباش هرگز برای مخالف علی معین ودوست صریح است در آنچه گفتم وهمچنین در آخر حدیث بکمال تاکید وتوضیح وتبیین وتشریح امر باطاعت آنحضرت وتحذیر وتخویف وتهدید از مخالفت آنجناب نموده لیکن جناب مخاطب حسبة لله کمر را بر کذب وافترا بر رسول یزدانی وتحریف وتصحیف احادیث وروایات آن برگزیده رب سبحانی بسته ابن حدیث را بالبداهت تمام دال بر امر جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم ابن عباس را بمخالفت جناب امیر المؤمنین علیه السلام ومنع از اعانت وموالات آنحضرت گفته وفقره مذکوره را باین طور که خالف علیا ولا تکونن له ظهیرا ولا ولیا نقل ساخته لفظ من خالف علیا را از درمیان انداخته وهمین عبارت مصحفه محرفه را از اصل بحار مع آخر حدیث دوباره از اول نقل کرده ودیگر تصحیفات الفاظ انهم بعمل آورده وباز برین تصحیف وتحریف وکذب وافترا زمین وآسمان را باهم کرده وشور وشغب بسیار آغاز نموده سند بسبب تشنیع را از اصل منهدم دانسته قریب سه چهار ورق طولانی در اظهار غبار دل خود نوشته وبر آن هم صبر وقرار نشد درهر صفحه ندا ده یک حاشیه با سند از کتابهای ایشان باوراق ملحق ساخته دبفوات وترهات غریبه بر زبان آورده فاعوذ بالله من مکائد الشیطان اللعین وسا وسه المزلة عن الیقین وآنچه از ترجمه بحار که از غایت اختلاط بسبب گاستن آنرا

[margin note:] له ودر مجلد تاسع بحار این حدیث مذکور است نقلا عن فضائل شاذان ودر اینجا عبارت حدیث بعینه چنین مذکور است قلت ومن کم یکون ولی علی یا رسول الله ... علیا ... قال ابن عباس خالف من خالف علیا ولا تکونن لهم ظهیرا ولا ولیا ۱۲

[margin note:] صفحه ۵۶۳ ...

بمجتهدین بصیغه جمع منسوب نمیسازد و تکاهی بجدام عالیمقام جناب سلطان العلما دام ظلهم ازراه لغو و دروغ نسبت میدهد ترجمه حدیث موافق تصحیف و تحریف خود نقل کرده پس بعد تسلیم صحت نقل هرگز لیاقت حجیت ندارد چه حال مترجم این جلد بحار غیر معلوم است که کیست پس ترجمه چنین کس مجهول چسان حجت می تواند شد که مترجم بحار چنین ترجمه نوشته باشد لیکن ادعای مخاطب که در بحار هم حدیث بهمین طور واقع است و نقل اصل حدیث باین تحریف از بحار بلاشبه کذب و بهتان و خیانت است هر کسیکه شبه داشته باشد بنسخ بحار رجوع نماید حقیقت حال براو کالشمس فی رابعة النهار واضح خواهد شد قوله عجب است که خود ازین امور خبر و بیند الخ اقول مخاطب شدن جناب سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بخطاب لا تدری که معانی آن شنیده ای اصلا باین خبار ربما فاست ندارد چنانچه خود مخاطب هم باین اعتراف کرده که خطاب لا تدری مستلزم سلب درایت آنحضرت نیست قوله عجب تر آنکه الخ اقول این شرطیه که مقدم آن محال است فبازان لیستلزم المحال اصلا باشفاعت آنحضرت در حق محرفین بیت اهل بیت و محرفین قرآن مجید الی غیر ذلک کتا آن تفضیح و تذلیل و رسوا نمودن ایشان بود منافات ندارد و مخاطب از راه سوء فهم وازدحام وهم هرچه خواهد بر زبان آرد مختار است لیکن ارباب بصیرت میدانند که چنین بفوات موجب صد گونه ننگ و عار است

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل حدیث بیست و سوم روایت کلینی است بسند معتبر از امام موسی بن جعفر که ترجمه آن بر زبان ملا محمد باقر مجلسی باین الفاظ در حیاة القلوب زیب و زینت یافته که آنحضرت فرمود که از پدرم حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم که آیا نه چنین بود که حضرت امیر المؤمنین کاتب وصیت نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود که حضرت برا و القا میکرد و او می نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواهان بودند حضرت صادق علیه السلام ساعتی ساکت شد و بعد از آن فرمود که چنین بود که گفتی ولیکن چون وفات آنحضرت قریب شد جبرئیل از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تمام کرده و مهر کرده آورد با ایشان خداوند عالمیان از ملائکه مقربین پس جبرئیل گفت یا محمد امر کن که بیرون کنند آنها را که نزد تو اند بغیر وصی تو علی بن ابیطالب تا آنکه نامه آسمانی را باو بگیر و وصی تو و گواه گیری تو ما را با آنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود

که عمل نماید بانچه دران نامه هست پس امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلّم هر که دران خانه بود
بیرون کردند بغیر علی بن ابیطالب و فاطمه در میان پرده نشسته بود پس جبرئیل گفت یا محمد پروردگار
سلام میرساند ترا و میفرماید که این نامه چیزیست که در شب معراج و غیره آنرا عهد کرده بودم با تو و شرط
کرده بودم بر تو و گواه شده بودم با ان بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را بانکه من کافیم از برای
گواه بودن ای محمد حضرت رسول صلی الله علیه وسلم چون این سخن را از حضرت جبرئیل شنید بندهای
بدن مبارک از خوف لرزید فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سالم است از همه نقصها و از
اوست همه سلامتیها و بسوی او بر میگردد و همه تحیتها را است گفته است پروردگار من و وفا بوعده خود
نموده است بمن بده نامه را پس جبرئیل علیه السلام نامه را بحضرت داد و امر کرد که بحضرت امیر المؤمنین
نماید چون حضرت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بآنحضرت تسلیم کرد فرمود که این نامه را بخوان حضرت
نامه را حرف حرف خواند تا باخر نامه رسید چون تمام کرد حضرت رسول صلی الله علیه وسلّم فرمود
که این عهد پروردگار منست بسوی من و شرطیست که بر من گرفته است و امانتی است از و نزد من و من
برسانیدم آنرا و آنچه خیر خواهیست بعمل آوردم و ادا رسالتهای خدا نمودم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ رسالت کردی و خیر خواهی امت
نمودی و تصدیق مینمایم ترا آنچه گفتی و گواهی میدهد از برای تو گوش و چشم و گوشت و خون من
پس جبرئیل گفت من نیز از برای شما هر دو و آنچه گفتید از گواهانم پس حضرت رسول صلی الله
علیه وآله وسلم فرمود یا علی گرفتی وصیت مرا و دانستی آنرا و ضامن از برای خدا و از برای من
شدی که وفا کنی بهر عهدیکه دران نامه نوشته است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود
که بلی پدر و مادرم فدای تو باد و بر من است ضمان آنها و بر خداست که مرا یاری کند و توفیق دهد که
بآنها عمل نمایم پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فرمود میخواهم که بر تو گواه بگیرم چون روز قیامت
بشود من آنرا برای من گواهی دهی که حجت تو تمام کردم حضرت امیر المؤمنین فرمود که
جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین که حاضر اند میان من و تو گواه اند حضرت امیر فرمود که گواه شوید بر من
و من نیز ایشانرا گواه میگیرم پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت رسول صلی الله علیه وآله ایشانرا
گواه گرفت و از جمله اموریکه برآنحضرت شرط گرفت بامر جبرئیل از جانب خداوند عالمیان آن بود

استقصاء الافحام جلد دوم
نهم ۵۶

که گفت یا علی وفا کنی بآنچه درین نامه هست از دوستی کسیکه با خدا و رسول دوستی کند و دشمنی
کسیکه با خدا و رسول دشمنی کند و بیزاری نمودن از ایشان و برآنکه صبر کنی بر فرو خوردن خشم
ایشان و بر رفتن حق تو و غصب کردن خمس تو و ضایع کردن حرمت تو حضرت امیر گفت بلی یا رسول الله
پس امیر المؤمنین بیان فرمود که سوگند یاد میکنم بحق آن خدا وندیکه دانه را شگافته و خلایق را آفریده است
که شنیدم از جبرئیل که میگفت با رسول خدا که یا محمد اعلام کن او را که هتک حرمت تو خواهند کرد
و حرمت از خدا و رسول است و ریش او را از خون سر او خضاب خواهند کرد پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که چون اینکلمه را شنیدم از حضرت جبرئیل امین بیهوش شدم و برو افتادم
و گفتم که بلی قبول کردم و راضی شدم و هر چه هتک حرمت من بکنند و سنتها را معطل گردانند
و ریشم از خون رنگین کنند و در همه احوال صبر خواهم کرد و امید اجر از پروردگار خواهم داشت تا
آنکه مظلوم بنزد تو آیم پس حضرت رسول صلی الله علیه وسلم فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم اجمعین
را طلبید و ایشانرا اعلام کرد مثل آنچه حضرت امیر را اعلام کرده بود و ایشان نیز جواب گفتند
مثل آنچه حضرت امیر جواب گفت پس وصیت نامه را بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام سپردند چون
حضرت امام موسی علیه السلام سخن را تا باینجا رسانید راوی پرسید که دران وصیت نامه چه نوشته بود
حضرت فرمود که سنتهای خدا و سنتهای رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم راوی پرسید که آیا دران نوشته
بود که آن منافقان غصب خلافت امیر المؤمنین خواهند کرد حضرت فرمود بلی والله جمیع آنچه کردند
دران نامه نوشته بود مگر نشنیدهٔ قول حقتعالی انا نحن نحیی الموتی و نکتب ما قدموا
و آثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین یعنی ما زنده میگردانیم مردگانرا و می نویسیم
آنچه پیش فرستاده اند و آنچه بعد از ایشان بر اعمال ایشان مترتب میشود و همه چیز را احصا
کرده ایم در امام مبین یعنی لوح محفوظ یا حضرت امیر المؤمنین پس حضرت فرمود که رسول خدا صلی الله
علیه وسلم با حضرت امیر المؤمنین و فاطمه صلوات الله علیهما فرمود که آیا فهمیده آید آنچه بشما
گفته ام و قبول کرده اید که باینها عمل نمائید گفتند بلی قبول کردیم چنانچه حق قبول کردن است و
صبر میکنیم بر آنچه بر ما دشوار باشد و ما را بخشم آورد و انتهی و دلالت اینحدیث با نضمام قصد امام صادق
علیه السلام بر مدعای بنده که جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بمقتضای روایات

مفتریات شیعه بر محدثات و بدعات خلفای راشدین بتفصیل تمام واقف بوده بمثابتی است که
در ظهور و روشنی کمتر از آفتاب باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
اری دلالت این حدیث شریف بر علم جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بمحدثات اصحاب در
کمال وضوح و ظهور و تنصیص آن برین معنی واضح و ظاهر بر ارباب شعور است لیکن حیرانم که جناب
مخاطب را چه بلا زده و کدام خیال محال دامنگیر شده که برای ایضاح واضحات که هرگز کسی از ان
استنکافے و انکارے ندارد چنین تطویل و اطناب بنقل عبارات طولانی و احادیث عدیده
جگر خراش حامیان اول و ثانی بکار برده و از پند و نصیحت فاضل رشید در ایضاح که ایراد شواهد
بر عدم ترتیب قرآن علی حسب ما نزل که اثبات آن چندان مستنکر و مستغرب نیست خصوصا نزد
عوام و خصوصا بمخاطبه چنین خصام که از امور واضحه هم چشم می پوشند و در اخفای مسلمات میکوشند
عبث و بی فایده از قبیل ایضاح واضحات و اثبات ثابتات می داند گوش شنوا نکرده قال
الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل
حدیث بست و چهارم باعتراف ملا محمد باقر مجلسی در حق الیقین و غیر آن باسانید معتبره
بزعم او از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که در وقتیکه گریبان حضرت امیر علیه السلام
می کشیدند و نزد ابوبکر می آوردند چون نزدیک مرقد مطهر حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم رسید
این آیت را خواند یا ابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس دستی از قبر شریف
بیرون آمد بجانب ابوبکر که همه شناختند که دست آنحضرت است صلی الله علیه وسلم و صدای حضرت
رسول است که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم سواک رجلا یعنی
آیا کافر شدی بان خداوندیکه ترا آفرید از خاکی پس از نطفه ترا درست مردی کرد بلفظه و دلالت
قطعیه این حدیث شریف هم بر مدعای این ضعیف نه آنچنانست که محتاج ترتیب مقدمات باشد
اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل
بلی این حدیث شریف دلالت قطعیه بر مدعای مخاطب لطیف دارد بحیثیتیکه محتاج بترتیب
مقدمات و تلفیق ضمایم نیست لیکن بکرر دانستی که ثبوت اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه
و آله وسلم باحداث و ارتداد اصحاب بحدیث حوض منافی اطلاق آن بر خلفا

نیست قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء
السبیل حدیث ثالث و پنجم از عبدالله بن بکر است که ابن قولویه در کتاب کامل الزیارت
روایت کرده ترجمه اش بزبان مجلسی در حق الیقین آنکه با حضرت صادق علیه السلام رفیق
بودم از مدینه تا مکه پس در منزلی فرود آمدیم که آنرا عسفان میگویند پس گذشتیم بکوه سیاه
موحشی از جانب چپ راه گفتیم یا ابن رسول الله چه بسیار وحشت دارد این کوه موحشی مثل
این ندیده ام حضرت فرمود ای پسر بکر میدانی که این چه کوه است گفتم نه فرمود این کوه است
که آنرا الکمد میگویند و آن بر وادیے از وادیهای جهنم واقعست و در این کوه میباشند
قاتلان امام حسین علیه السلام خدا ایشانرا در اینجا سپرده است و از زیر ایشان جاری میشود
جمیع نهرهاے جهنم از غسلین و حمیم و آنچه بیرون می آید از چرک جب حزن و خول و از فلق و از آثام
و از طینت خبال و از جهنم و از لظی و از حطمه و از سقر و از جحیم و از هاویه و از سعیر و در هیچ
وقت از این کوه بلند نگذشته ام مگر آنکه ابوبکر و عمر را می بینم که استغاثه میکنند بسوے
من و نظر میکنم بسوے قاتلان پدرم پس با ابوبکر و عمر میگویم که ایشان آنچه کردند بسبب
سیاستی بود که شما گذاشتید چون حاکم شدید بر ما رحم نکردید و ما را کشتید و از حق خود محروم
کردید و حق ما را غصب کردید و جمیع امور ما را متصرف شدید خدا رحم نکند کسی را که شما را رحم کند
بچشید وبال آنچه را پیش فرستاده اید و خدا ظلم کننده نیست بر بندگان گفتم فدای تو شوم این
کوه بکجا منتهی میشود فرمود بزمین ششم و جهنم در آنجا است و حافظان هستند بر جهنم زیاده
از ستارهای آسمان و قطرهای باران و قطرات دریا و ذرهای خاک و هر ملک موکل است بامری از آن
مفارقت نمیکند انتهی بلفظه اگر خلفا مراد باشند البته مآل این بددعای بجناب مصطفوی میکشد نعوذ بالله من ذلک

طینت خبال

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

اینحدیث دلالت بر اطلاع حضرت صادق علیه السلام بر غصب و ظلم ابی بکر و عمر و معذب
بودن ایشان دارد و اطلاع حضرت رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر حال اینها از آن ثابت
نیست مگر اینکه بعض مقدمات خارجیه را دخل داده شود و لیکن بجا دیگر احادیث صریحه
در اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم بر جور و ظلم و غصب شیخین که در بحار

مذکور ست نقل نکرده که دران احتیاج ضم مقدمهٔ خارجیه نبوده وآنچه بکمال جسارت و وقاحت گفته که اگر خلفا مراد باشند البته تا آل این دعای بدالخ از غرائب الزامات و بدائع خیالات است و جهش همان شبهه سابقه است که آنرا بار بار بر زبان گهربار می آرد یعنی حمل شفاعت آنحضرت بر شفاعت واقعیه حالانکه بارها شنیدے که این شفاعت مستلزم شفقت و ترحم واقعی بر این اصحاب نیست بلکه و جهش عین سخط و غضب بر ایشان و تفضیح و تذلیل و هتک استار ایشان است و بنابر توهم مخاطب لازم می آید که العیاذ بالله جناب سرور مختار عمل بر امر حقتعالی اغلظت بر کفار و منافقین نکرده باشد زیرا که نزد شاه عبدالعزیز صاحب مراد ازین حدیث کفاراند و شفاعت و شفقت و عطوفت آنحضرت بر مصادیق این حدیث از نفس حدیث ثابت لیس العیاذ بالله مخالفت قرآن لازم آمد الجواب

الجواب قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالیٰ

سوآء السبیل حدیث بست و ششم که غایته این روایات است افاده حضرت سلیم بن قیس است انه لما قتل الحسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام بکی ابن عباس بکاء شدیدا ثم قال ما لقیت هذه الامة بعد نبیها اللهم انی اشهدک انی لعلی بن ابیطالب ولده ولی ولعدو ولا عدو ومن عدو ولده لا بری وانی سلم لامرهم ولقد دخلت علی ابن عم رسول الله صلی الله علیه وسلم بذی قار فاخرج لی صحیفه وقال لی یا ابن عباس هذه صحیفه املاها رسول الله صلی الله علیه وسلم وخطی بیدی قال فقلت یا امیر المؤمنین اقراها علی فقراها فاذا فیها کل شیء منذ قبض رسول الله صلی الله علیه وسلم وکیف یقتل الحسین ومن یقتله ومن ینصره ومن یستشهد معه وبکی بکاء شدیدا وابکانی وکان فیما قراءه کیف یصنع به وکیف تستشهد فاطمة وکیف یستشهد الحسین وکیف تغدر به الامة فلما قراء مقتل الحسین ومن یقتل اکثر البکاء ثم ادرج الصحیفة وفیها ما کان وما یکون الی یوم القیامة وکان فیما قراها امر ابی بکر وعمر وعثمان وکم یملک کل انسان منهم وکیف یقع علی علی بن ابیطالب ووقعة الجمل ومسیر عائشة وطلحة والزبیر ووقعة صفین ومن یقتل بها ووقعة النهروان وامر الحکمین وذلک معویة ومن یقتل من الشیعة وما یصنع الناس بالحسن وامر یزید بن معاویة حتی انتهی

انتهی الی قتل الحسین فسمعت ذلک فکان کما قرأ ولم ینقص ورایت حفظه فی الصحیفة
لم یتغیر الی آخر الحدیث این روایت نیز از براهین قاطعه ودلائل ساطعه بر دعوی بجمیدان است
که جزئیات وکلیات خلفای راشدین بتفصیل هرچه تمامتر در علم سید المرسلین رسوخ تمام داشت
زیرا که ابن عباس بعد مقتل بقیه اصحاب عبا یعنی جناب شهید کربلا گریه وزاری آغاز نهاد وگفت که
روزی نزد امیر المؤمنین ع حاضر شدم صحیفه که املای آن از جناب خاتم النبیین بخط خودش رقم و
وعبارتش برمن خواند دریافتم که آنچه از سوانح و واقعات از دست خلفاء اهل بیت سید انبیا
صلی الله علیه وسلم گذشته مفصل مذکور است وقصه شهادت فاطمه زهرا وکیفیت آنچه بر حسن
مجتبی وشهید کربلا گذشت بتفصیل تمام واقعست حتی که اسامی ناصرین ومنحرفین هر دو در آن
مندرج ومندمج است و واقعه جمل وصفین واسامی مقتولان وجنگ نهروان وسلطنت معاویه
بن ابی سفیان وتا تهاک شیعیان که در زمانش کشته خواهند شد در آن صحیفه مسطور گشته پس
اگر مصداق این حدیث خلفای ثلاثه باشند وعلمای امامیه اینهارا اقرار دهند پس نفی ورود آن
از جناب رسالت صلی الله علیه وسلم درباره محدثات ومخترعات شان چگونه راست آید بالجمله
ازین احادیث ثابت شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم غاصبین خلافت امیر المؤمنین را بنام و
واعیانهم می شناخت وبر تمامی جور وجفا واحداث وابداع عیاذا بالله کلیة وجزئیة اطلاع داشت
پس سلب این علوم از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر تقدیر مذکور مستلزم کذب او تعالی است
سبحانک هذا بهتان عظیم وبر دانشمندان مستتر نیست که هرچند بعضی ازین روایات را به
اسامی مقدسه ائمه هدی یافته باشند ولیکن چون علوم این بزرگان ماخوذ از جناب رسالتمآب و
مصداق روی جدنا عن جبرئیل عن الباری است کما عرفت فی صدر المسلک الاول تازه تر اینکه صاحب
نیة المرید از هشام سالم وحماد بن عثمان وغیرهما روایت میکنند قالوا سمعنا ابا عبد الله علیه السلام
یقول حدیثی حدیث ابی وحدیث ابی حدیث جدی وحدیث جدی حدیث الحسین
وحدیث الحسین حدیث الحسن وحدیث الحسن حدیث امیر المؤمنین وحدیث
امیر المؤمنین حدیث رسول الله ص وحدیث رسول الله صلی الله علیه وآله قول الله
عز وجل انتهی بعینه وصاحب صحیفة المتقین بعد ازانکه بروایات ائمه معصومین تصریح

کرده که مراد از من ارتضی من رسول در قول او تعالی فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من
رسول حضرت امیر است گفته است که مراد آنست که رسول خدا صلی الله علیه وسلم ما کان و ما یکون را
تا قیامت بان حضرت تعلیم کرده انتهی بلفظه پس از جمله محالات است که با وصف اینهمه علوم تفصیلی
در حق خلفا و اتباع شان ساب و رایت از جناب پیغمبر صلی الله علیه وسلم واقع شود و آنجناب بجهت عناد
اینها قاطع رحم قریب در حق آل امجاد خویش باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
اری این روایت از ادله زاهره و براهین باهره دعوی مخاطب همه دانست که جزئیات کلیات
محدثات مرتدین محدثین بتفصیل هرچه تمامتر جناب سرور کائنات صلی الله علیه وآله وسلم را معلوم بود
قوله پس اگر مصداق احادیث خلفای ثلثه باشند الخ **اقول** وجوه راست آمدن نفی ورود این احادیث
با وصف اطلاع جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم بر محدثات و منکرات ثلثه سابقا به بیان شافی و کافی
شنیدی بلکه یافتی که خود مخاطب اطلاع آنجناب را بر احوال اصحاب بحوض منافی خطاب .
لا تدری نداسته پس این صدای خارج از آهنگ که در مقامات بی شمار برداشته و آنرا از رجح
قویه الزام و افحام انگاشته بقول خودش از شبهات سخیفه مردوده و ایرادات ضعیفه مسدوده
باشد و هذا الحمد علی ذلک **قوله** بالجمله ازین احادیث ثابت شد الخ **اقول** اگر جناب مخاطب
یک مضمون را هزار بار دیگر هم در اوراق و سطور و صفحات اعاده خواهد نمود من هم بتفتیش خواهم پرداخت و از
دار و گیر باز نخواهم ایستاد لله کسی انصاف دهد که چه اختلال حواس مخاطب را رو داده که با وصف آنکه در
مواضع بسیار تکرار این مضمون نموده درین صفحه در ذیل یک حدیث سه دفعه بدون فاصله بسخنه دیگر
آنرا بر زبان آورده و این دانشمند سه راحدی و یا یاسی نیست کاش اگر از اسمی عجیب و
غریب که بظاهر اشکالی میداشت بهیت مخاطب می افتاد و آنرا این تکرار ذکر می نمود چندان
ملامت نمیکردیم و معذورش می داشتیم و میگفتیم که جناب مخاطب از نهایت استبشار و ابتهاج
و نازش و فخار در جامه نگنجیده و از مراعات آداب مناظره و گفتگو بدر رفته یکحرف را جابجا اعاده
میکنند و در یک یکمقام بی فاصله بی ضرورت سه بار بر زبان می آرد ولیکن اینرا چه توان کرد
که چنین شبهه رکیکه را که از خود کلامش بطلان آن در کمال ظهور و وضوح پیدا است و بعینه بر اسلاف
اوهم وارد است بیفائده و بی سود این قدر تکرار کرده **قوله** ولیکن چون علوم این بزرگان

ماخوذ از جناب رسالت الخ اقول اگرچه جزای این کلام در کلام بلاغت نظامش مفقود است
وآنچه مذکور است متفرع بر جزا است نه عین جزا لیکن بنا بر طول شرط ذکران از خاطر شریفش افتاده
یا عمدا ترک فرموده ظاهرا غرضش اینست که چون علوم حضرات ائمه علیهم السلام ماخوذ از جناب
رسالتماب صلی الله علیه وآله وسلم است پس گوا احادیثیکه بآنحضرت سند نیست بسبب ظاهر دلالت
بر علم جناب سرور کائنات صلی الله علیه وآله باحوال غاصبین وظالمین نداشته باشد لیکن بضمیم
اینمقدمه بران دلالت خواهد کرد و بجواب این افاده معروض خدمتش آنست که چرا آن احادیث
صریحه که دران احتیاج بضم اینمقدمه و تجشم نقل آن از بینة المرامیه و صحیفة المتقین نمی افتاد
ذکر نفرموده با وصف آنکه این امر از غایت وضوح محتاج اثبات وآنهم باین تطویل نیست که
پس از جمله محالات است الخ اقول همان مضمون بلاغت مشحون است که بارها آنرا بر زبان
آورده و درین یک صفحه سه بار بدون احتیاج و فصل باعاده نموده جوابش بارها شنیده
و رکاکت و سخافت آن بدلیل و برهان بلکه از زبان مخاطب تحفة الاعیان دریافتی اری مضمون
الزام قطع رحم اولاد و امجاد در حق رسول رب العباد صلی الله علیه وآله از افادات نادره و الزامات
جدیده است لیکن چون مبنایش همان حمل شفاعت بر شفاعت واقعیه و غفلت از افادات
شاه صاحب و ما یلزم علیهما علی هذا الزعم است کما سبق سابقا محتاج جواب نباشد علاوه ایراد و شرح در
دلیل وهم مناسب بود ذکرش درین دلیل که مبنایش اثبات منافات خطاب لاتذری با ضروری
مذهب شیعه است خلط مبحث است **قال الفاضل المتوحد النبیل** هداه الله
تعالی الی سواء السبیل بار خدایا اگر بر اصول موضوعه طایفه امامیه چندان مستبعد نیست
زیرا که از قدیم الایام در باب حضرات ائمه که مظلومی و مقهوری از ذاتیات ایشانست همین طریق
جور و جفا مسلوک بود و نگاه نکنی بقصه حضرت ابوالاباء علیه التحیة والثناء یعنی آدم صفی الله و ام
الامهات یعنی حضرت حوا که حسد بر آنحضرات بردند و دشمنی ایشان نمودند چنانچه تفصیلش از
احادیث کتاب عیون اخبار الرضا معلوم توان کرد تمام حدیث متعلق این باب مع السند اینست
حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النیسابوری العطار قال حدثنا علی بن محمد
بن قتیبة عن حمدان بن سلیمان عن عبد السلام بن صالح الهروی قال قلت للرضا علیه السلام

یا ابن رسول الله اخبرنی عن الشجرة التی اکل منها آدم وحوا ما کانت فقد اختلف الناس فیها فمنهم من یروی انها الحنطة ومنهم من یروی انها العنب ومنهم من یروی انها شجرة الحسد فقال کل ذلک حق قلت ما معنی هذه الوجوه علی اختلافها فقال یا ابا الصلت ان شجرة الجنة تحمل انواعا فکانت شجرة الحنطة وفیها عنب ولیست کشجرة الدنیا وان آدم علیه السلام لما اکرمه الله تعالی ذکره باسجاد ملائکته له وبادخاله الجنة قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی فعلم الله عز وجل ما وقع فی نفسه فناداه ارفع راسک یا آدم فانظر الی ساق عرشی فرفع آدم راسه الی ساق العرش فوجد علیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وزوجته فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة فقال آدم یا رب من هؤلاء فقال عز وجل هؤلاء من ذریتک وهم خیر منک ومن جمیع خلقی ولولاهم ما خلقتک وما خلقت الجنة والنار ولا السماء ولا الارض وایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد وتمنی منزلتهم فسلط الله علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی عنها وتسلط علی حوا لنظرها الی فاطمة بعین الحسد حتی اکلت من الشجرة کما اکل آدم فاخرجهما الله عز وجل عن جنته واهبطهما عن جواره الی الارض انتهی بلفظه یعنی راوی برضا ع گفت که اختلاف است که درخت جنت گندم بود یا انگور یا حسد فرمود همه در حقیقت اصل گندم بود و خوشهاے انگور هم داشت و معنی حسد آنکه چون آدم را به بهشت بردند و ملائکه سجده کردند پنداشت که همچو من دیگری نیست ندا آمد تا آدم سر بلند کرد و دید که بر ساق عرش نوشته مکتوب است لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابیطالب امیر المؤمنین وزوجته فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة پس سید اینها کیستند فرمود فرزندان تو بهتر از تو و تمام خلق بدون ایشان از جنت و نار و آسمان و زمین نشانی نمی‌بود پس خبردار باید بود و بچشم حسد نباید دید و الا از بهشت بیرون خواهم کرد پس آدم طلب منازل ائمه و حوا طلب منزلت فاطمه زهرا برای خویش خواستند پس شیطان را مسلط کردند تا آنکه از درخت مذکور دانه خوردند و از همسایگی جدا گشتند پس عجب نیست که چنانچه در حدیث نقل شیخ المشایخ

در بحار مجلسی از ائمه هدی ماثور گشته که اگر آدم گناه نمیکرد احدی از اولاد او مرتکب عصیان
نمی شد آه این گناه خاص بدخواهی در حق اهلبیت رسالت پناهی در اولاد او عموما خصوصا
زمره مقدسه انبیاء و مرسلین متوارث باشد **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل**
فاضل مخاطب درینمقام بتقلید صاحب تحفه که سارق شبهات کاسده کابلی میباشد زبان طعن و
تشنیع شنیع و تحریر و استهزای فظیع کشاده در پی تعریضات سخیفه و تعریضات رکیکه فتاده و بزعم
باطل خود الزام شیعیان اهلبیت اطهار و مقتبسین انوار ان اخیار پیش نظر نهاده حسب عادت
خویش راه تطویل و ایراد اعتراضات علیل بیهوده و اقدام بر کذب و خیانت نموده و افترا و
بهتان را که طریقه دیرینه اسلاف اوست پیش گرفته رشته تدین را از هم گسیخته و الفاظ ا
ریخته سفوات شگرف و خرافات عجیب و طامات شنیع و تعریضات فظیع و خزعبلات قبیح بر زبان
آورده بالجمله آنچه درینمقام افاده فرموده مردود است بچند وجه اول آنکه از کلام
مخاطب باهر ظاهر است که اثبات حسد و ظلم و جور از حضرت آدم و حوا بر ائمه علیهم السلام العیاذ بالله
من ذلک میخواهد حالانکه دلیلی که ذکر کرده هرگز برین معنی دلالت نمیکند چه غایت امر انست که در
فهم مخاطب بتقلید کابلی و دهلوی چنان مرتکز گردیده که ازین حدیث حسد حضرت آدم و حوا بر آنحضرات
بمعنی اراده سلب زوال نعمت ثابت می شود و مجرد این حدیث دلیل وقوع ظلم و جور از حضرت
آدم علی نبینا و آله و علیه السلام بر آنحضرات نمیتواند شد زیراکه خود مخاطب در آخر این بحث تصریح
کرده باینکه چون اسامی آنحضرات از انوار ایزدی بر ساق عرش مکتوب بود حسرت باینحضرات
بمنتهی رسید پس این دعوی فاسد که در اول کلام نموده خود در آخر بتکذیب آن پرداخته
خبر از اختلال حواس او در اول وهله میدهد دوم آنکه از خدا و رسول او شرمی و آزرم نکرده بتقلید
عزیز دهلوی چاه دیده که العیاذ بالله حضرت آدم و حوا دشمنی با ائمه علیهم السلام نمودند حالانکه اثبات
این معنی از حدیث عیون اخبار الرضا هرگز امکانی ندارد و غایت آن ثبوت حسد و غبطه از آدم
و حوا علیهما السلام است و حسد و غبطه از انبیا علی نبینا و علیهم السلام بروایات معتمده اهلسنت
هم ثابت است کما سیجیئ سوم آنکه قول او حتیا نچه تفصیلش از احادیث کتاب عیون اخبار الرضا
معلوم توان کرد نص صریح است بر آنکه از احادیث عدیده کتاب عیون تفصیل مزخرفات مزعومه

فاضل مخاطب ظاهر میشود و بل هذا الاکذاب صریح چه در عیون جز این حدیث که مخاطب نقل کرده
حدیثی دیگر که موهوم مزعومات فاضل مخاطب باشد ولو کان دا حدا مذکور نیست چهارم آنکه در نقل
حدیث عیون اخبار الرضا خیانت و تصحیف حسب عادت خویش بکار برده و در نقل فقره فتسلط علیه
الشیطان تسلط شیطان بر الا تربان واقع شده که آنرا مبدل ساخته اند بفقره فسلط الله علیه
الشیطان در حدیث عیون تسلط از باب تفعل واقعست و لفظ الله دران مذکور نیست و از ترجمه تسلط
آن نیز همچنین واضح ست بلکه صاحب معرکة الآراء هم مطابق واقع نقل کرده و اگرچه کابلی و دهلوی نیز
را به سلط مبدل ساخته اند لیکن مخاطب عالی مراتب پا از اقران ترنهاده محض بر ارجاع ضمیر سلط بباری تعالی شانه
اکتفا نکرده لفظ الله ظاهر آورده و نیز مخاطب لفظ فنظر را که بعد فقره فرفع آدم راسه در نسخ متعدده
و معتبره واقعست حذف فرموده و نیز مخاطب در فقره آن شجرة الجنة تحمل الوانا بالفظ تحمل را به تحتمل مبدل
ساخته پنجم آنکه ترجمه فقره قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی چنین کرده که پنداشت هیچ
من دیگری نیست و این تحریف واضح و بهتان صریحست و ترجمه صحیح این فقره آنست که آدم
گفت در نفس خود که آیا خدای تعالی پیدا کرده است بشری افضل از من ششم آنکه در ترجمه
این روایت لفظ حسد را بدرخواست سلب منازل ترجمه نموده حالانکه این خطاء صریح است
و هرگز از لفظ حسد اراده سلب منازل آل محمد علیهم السلام مراد نیست و بنابر تعرضات فاضل
رشید که بر تراجم رساله بارقه ضیغمیه وارد فرموده باقی ترجمه مخاطب که هم دران مطابقت
با اصل الفاظ ناپیداست و کمی و زیادت بسیار بحسب اغراض خود نموده با آنکه بلفظ یعنی نه محصل و
خلاصه و امثال آن آنرا مصدر کرده بخلاف ما تعرض له الرشید مملو از اغلاط و مسامحات ست
و هکذا اکثر تراجم المخاطب النحریر کما لا یخفی علی الناظر البصیر هفتم آنکه هیچ واضح نمیشود که تشنیعات فدام
مخاطب واسلاف او بر تحدیث عیون از چه راه است اگر باین وجه است که نسبت حسد دران بنبی
معصوم واقع است پس این محض فهم بی سود و ایراد مشترک الورود است زیرا که انبیاء و امامت
و انا دات حضرات اهلسنت هم نسبت حسد بانبیا علیهم السلام واضح میشود و اگر مخاطب عالیمقام باشتمال
این حرف استفهام شور و شغب آغاز نهد و تکذیب صحیح بر خیزد و خاک مذلت بر چشم خود بو سه
خود در روشن تر از مهر تابان بلکم بیمه مخفی نماند که در جامع صغیر سیوطی مذکور است عن

یمین اللہ تعالی وکلتا یدیہ یمین رجال لیسوا بانبیاء ولا شہداء یغشی بیاض وجوہہم نظر الناظرین یغبطہم النبیون والشہداء بمقعدہم وقربہم من اللہ تعالی ہم جماع من نوازع القبائل یجتمعون علی ذکر اللہ فینتقون اطائب الذکر کما ینتقی اکل الثمر اطائبہ اخرجہ الطبرانی عن عمرو بن عنبسۃ انتہی وابو عبد اللہ علقمی در کوکب منیر شرح جامع صغیر در شرح این حدیث میفرماید قولہ یغبطہم النبیون قال فی النہایۃ الغبطۃ حسد خاص یقال غبطت الرجل اغبطہ غبطا اذا اشتہیت ان یکون لک مثل مالہ وان یدوم علیہ ما ہو فیہ انتہی وطیبی در حاشیہ کشاف میفرماید قولہ وقیل لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہل یضر الغبط قال لا الا کما یضر العضاۃ الخبط الغبط حسد خاص یقال غبطت الرجل اغبطہ غبطا اراد صلی اللہ علیہ وسلم ان الغبط لا یضر ضرر الحسد وان ما یلحق الغابط من الضرر الراجع الی نقصان الثواب دون الاحباط بقدر ما یلحق العضاۃ بخبط ورقہا الذی ہو دون قطعہا واستیصالہا ولانہ یعود بعد الخبط فہو وان کان فیہ طرف من الحسد فہو دونہ فی الاثم والعضاۃ شجر ام غیلان وکل شجر عظیم لہ شوک الواحدۃ عضۃ بالتاء والخبط ضرب الشجر بالعصا لتناثر ورقہا للعلف انتہی بالجملہ پس از تفسیر صاحب نہایہ کہ ابو عبد اللہ علقمی در شرح این حدیث نقل کردہ وافادہ طیبی کہ از محققین محدثین اہلسنت است پر ظاہر است کہ غبطہ بمعنی حسد خاص است وچون نسبت غبطہ در حدیث جامع صغیر ودیگر احادیث کثیرہ بانبیاء واقع است بالبداہۃ ثابت شد کہ نسبت حسد باین حضرات در کتب دین وایمان این حضرات واقع است علاوہ برین از کلام طیبی وحدیث نبوی کہ طیبی نقل کردہ اینقدر واضح وروشن وثابت ومبرہن است کہ غبطہ مشتمل بر اثم ومعصیت است کو حبط واستیصال ثواب وخیرات کلیۃ واقع نشود ولیکن چنانکہ اوراق شجر بخبط فرو میریزد ومنعدم میگردد وکو بعد ان عود کند ہمچنین غبطہ ہم موجب حبط است وبعد زوال اعمال حسنہ باطل میگردد وکو بعد آن عود کند پس چون غبطہ نمودن انبیا علیہم السلام بروایات معتبرہ اہلسنت ثابت است لازم آید کہ العیاذ باللہ ادشان مرتکب اثم ومعصیت کہ موجب حبط اعمال ست وآنہم بروز قیامت کہ مقام فوز مقربان ومزید خوف وخشیت است واہل بجوان ہم آنروز بر معاصی خود ندامت خواہند کرد خواہند شد ودر روضۃ العلماء زندویستی مذکور ست

حدثنا ابو الفضل باسناده عن فضالة بن عبيد ان داود النبي عليه السلام سال ربه ان يخبره باحب الاعمال اليه فاوحى الله تعالى اليه فقال عشر اذا فعلتهن يا داود لا تذكرن احدا من خلقي الا بخير ولا تغتابن احدا من خلقي ولا تحسدن احدا من خلقي قال داود هو لاء ثلاثة لا استطيع حق رعايتها فاما سائرها فعلى التسبع انتهى ازين عبارت واضح ست كه حضرت داود عليه السلام اعتراف كرد كه آنجناب استطاعت حق رعايت كف نفس از حسد ندارد و حمل اين كلام بر تواضع بنا بر افادات شاه عبد العزيز كه بعض عبارات صحيفه كامله را استدلال بر نفي عصمت حضرت امام زين العابدين عليه الصلوة و السلام بيسا زند و تصريح رازي در تفسير كبير بتفسير آيه والذي اطمع ان يغفر لي خطيئتي يوم الدين غير جايز است

داگر چه اين تشنيعات آنست كه از حديث عيون ثابت ميشود كه از حضرت آدم عليه السلام حسد فعلي واقع شده كه آن عتاب برآنحضرت واقع گرديد و از جنت خارج شد پس اثبات حسد خود از آيات قرآني ثابت است بايد كه مخاطب و اسلاف او در تهجين و تشنيع آيات قرآنيه و نصوص فرقانيه كوشند و طعن و تعريض استهزا و سخريه بر آن آغاز كنند و اگر امري ديگر موجب استهزا و تشنيع است

فلا بد است تقييد ببيان ... ... و از غرائب روايات سنيه كه نمك بر قلوب اهل ايمان مي فشاند و خونابه حسرت از چشمهاي ايشان مي چكاند اينكه ائمه سنيه با نبساط تمام در كتب دين و ايمان خويش كه براي تحقيق حق و هدايت خلق تصنيف كرده اند درباره حسد و عداوت حضرت موسى عليه السلام با جمعي كثير از انبيا و معصومين كه اعداد ايشان بهزار رسيده و براي هدايت خلق و كفايت مؤنت حضرت موسى عليه السلام و اعانت آنجناب مبعوث شده بودند قصه ئي بديع نقل ميكنند و بدل و جان تصديق آن مي نمايند شيخ المتغفلين ايشان عارف عرفاي شان حكيم ترمذي كه از اعاظم ائمه شان است و محامد و مناقب جليله او از فيض القدير علامه مناوي و تذكرة الاولياء فريد الدين عطار و ديگر كتب و اسفار هويدا و آشكار است و صاحب مواقف هم بتعظيم و تبجيل او مي گرايد و احتجاج و استدلال بروايت او مي نمايد در نوادر الاصول مي وارد

وحيانا في الخبر ان موسى لما كثر عليه الناس و نحن احوج ما كان يحجز عنهم بعث الله الف نبي يكونون له اعوانا على ما هو فيه من قراءة التورية و تعليم بني اسرائيل فمال الناس عنه الى ابواب الانبياء فادركته الغيرة فروى عن وهب بن منبه

انه قال فاما تم كلامهم فی لیلة واحدة کرامة لموسی فلیس هذا غیرة الآدمیین طبعا و لا
غیرة اهل الرغبة والتنافس انما غار الله لم یطق ان ینظر الی هؤلاء الانبیاء یعلمون
عند محبة الله کانه احب ان یتقوی علی ذلک حتی یکون هو المتولی لذلک کله دون احد
من خلقه و هذا موجود فی طبع الآدمیین من احب ملکا و شغف امره بان یتفرد علیه
ان یشرکه فی ذلک احد و یکون فی تولیة ذلک بنفسه شفاء لغلیل صاحبه و هذا اما لا یعقله
الا اهله و من قد اخذ من هذا الامر شعبة انتهی برای خدا باندک تامل درین افاده بدیعه
حکیم ترمذی امعان باید نمود که ازان بصراحت تمام واضحست که حضرت موسی بر هزار انبیا که
حقتعالی ایشانرا برای اعانت و مددگاری آنحضرت و هدایت خلق مبعوث فرموده بود حسد نمود
رجوع خلائق بایشان برو ناگوار آمد و نخواست که این فضیلت از ایشان زائل شود و ایشانرا از
حلیه ارشاد و هدایت خلق عاطل کرد پس انصاف باید نمود که اگر حسد نادم و مستقبح لائق تشنیع
و تهجین است که از حضرت موسی العیاذ بالله بزعم سنیه واقع شده یا حسد حضرت آدم که بزعم ایشان محمول
است و صلاً استدعای زوال نعمت و ناگواری فضائل و مدارج ائمه علیهم السلام ازان ثابت
نمیشود و مقام حیرت است که حضرات سنیه بر مجرد روایت نسبت حسد بحضرت آدم علیه السلام که بنابر
افادات اکابرشان بمعنی غبطه مستعمل میشود بلکه تعین اراده آن ازین لفظ درین مقام خواهی نخواهی
ایشان تشنیعات برانگیخته بغرائب خرافات آویخته اند و بر نسبت اکابر ائمه خود حسد حقیقی را که بمعنی
استدعای زوال نعمت است بحضرت موسی که هرگز بوجهی من الوجوه حمل آن بر غبطه نتوان کرد
حرفی بر زبان نمی آرند بلکه این تحقیقات و افادات و امثال آنرا مایه افتخار پندارند و لطیفه تر آنست
که درینجا حسد را بر محض حضرت موسی مقصور نداشته اند بلکه شراکت باری تعالی در حسد او را هم بیان
ثابت ساخته نمی بینی که ترمذی از وهب می آرد که حقتعالی در یک شب این هزار نبی را کرامت حضرت
موسی کمیرانید پس معاذ الله حقتعالی هم تائید و اعانت حسد حضرت موسی نمود و این شنیع را در اید
فرمود پس مقام انصافست که آیا باهر گسیل نمودن انبیای معصومین حسد و عداوت نمودن و هدایت
شان خلق خدا را بر او رست ناگوار داشتن و در خواستن که سلسله رجوع خلق بایشان بسته و زمام حکم
ایشان بر رعایا و آراسته شود بلکه باعث انقطاع وجود ذیجود ایشان گردیدن توفی و قبض روح

ایشان را پسندیدن در چها مرتبه از فظاعت و شناعت خواهد بود و این حسد را با حسد حضرت آدم
علیه السلام بمیزان عقل باید سنجید که اثری از ان خود باعتراف مخاطب ظاهر نشده که ممکن نبود و صدق
خود آنهم ممنوع و اگر ثابت هم شود بمعنی غبطه است و درینجا که حسد صادر هم شده بمعنی بدخواستن
واسته های زوال نعمت هم بود و کار گریه هم افتاده چه قسم کار که موجب فنای جانهای عسکر بنی اسرائیل
کسی از انبیای معصومین که محبت و موالات ایشان بر همه واجب ست عقلاً و نقلاً و شرعاً و عرفاً
و دنیا و کتاباً دست و قلم حق رقم را تاب آن نیست که مثل حضرات سنیه هیجا با درمضمار استهزا
و طعن و تشنیع اگرچه بنابر روایات و قواعد سنیه باشد بشتابد و ابتهاج جولانی نماید و الا بسیه
مضامین جان خراش سنیه که برین روایت متفرع میشود می نگاشتیم و داد انهای رنده دیده قلوب
ایشان میدادیم لیکن این قدر که خود واضح ست که درینجا همه تشنیعات و تهجینات و افترائات که اولیای
شاه صاحب بروایت عیون متفرع ساخته بالحق منسوب کرده اند خود والعیاذ بالله در حق حضرت
موسی بنابر افاده حکیم ترمذی بلاشبه ثابت شد زیرا که همه آنرا بر حسد بنی نعمت خیارهٔ عباد الله متفرع
ساخته اند و درینجا هم معاذالله حسد حضرت موسی علیه السلام بر خیار عباد الله متحقق گشته باید فکر
انجا محض روایت ست و کلام حکیم ترمذی درایت و این الروایة من الدرایة و نهایت غرابت عقل
حکیم ترمذی ملاحظه باید فرمود که با وصفیکه چنین قصه صریحه در حق حضرت موسی علیه السلام ...
برتر کسی از انبیای معصومین روایت کرده باز می خواهد که آنرا از قبایح بیرون آرد و در محاسن و اعمال
شایسته و تحسین آن آنچه سرایید لیاقت توجه ندارد و حاصل کلامش این ست که این غیرت
حضرت موسی علیه السلام از هدایت انبیا و رجوع خلق بایشان از قبیل غیرت آدمیین و غیرت
اهل غبطت و تنافس نبود بلکه بهر این غیرت نموده و تاب آن نیاورده که بنده این حضرات را
کشریک و در هدایت و تعلیم شوند و چنین کلام بی سروپا موجب تحیر عقلا است زیرا که باین توجیه
و تاویل در اشنع انچه ازان فرار کرده افتاده چه این غیرت حسد بدتر از غیرت و حسد آدمیین
و اهل غبطت و تنافس است چه اوشان سلب منافع فانیه دنیه از منعم علیهم می خواهند و درینجا حضرت
موسی علیه السلام العیاذ بالله من هفوات القوم سلب نعمت باقیه شریفه ازین حضرات خواسته تا آنکه
بوقوع پیوسته ظاهر ست که شناعت حسد بنسبت زیادت مزه محسود بیش تر می شود

استقصاء الافحام جلد اول

وبخفت آن اکثر و اشهر ظاهر که در سلب منافع باقیه اخرویه ضرر بیشتر است به نسبت سلب منافع فانیه دنیویه
پس ظاهر شد که این حسد گو بنا بر افاده اولین حکیم ترمذی از قبیل حسد آدمیین نباشد لیکن از آن چه
سود که بدتر از آن بلاشبهه بوده و عجب‌تر آنست که حکیم ترمذی بر این ادعا هم قدم ثبات نفشرده
بزودی باهر چه تمام تر تکذیب خویش نموده در آخر کلام تصریح کرده که این غیرت حضرت موسی از
قبیل غیرت آدمیین بوده چه قول او که هذا موجود فی طبع الآدمیین الخ صریح است که آنچه از حضرت
موسی علیه السلام در اینجا واقع شده در طبع آدمیین موجود است که هر کسی که دوست میدارد پادشاه
را و خوش میشود پادشاه و پادشاه او را حکم میکند بامری و دشوار میشود بر او که شریک شود او را درین
امر احدی پس ثابت شد که این غیرت از قبیل غیرت اهل دنیا بوده که مشارکت دیگران را در امر خود
بغرض اختصاص و امتیاز خود تجویز نمی‌نمایند پس این قول بصراحت تمام مخالف ادعای اولین
اوست و نیز حضرات اهل سنت روایت میکنند که حضرت موسی بسبب ملاحظه تفضیل و ترجیح
جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر او در شب معراج بگا و زاری آغاز نهاد و ارشاد کرد
که بنو اسرائیل گمان میکنند که من بزرگترم بر خدا تعالی و این جناب خاتم النبیین صلی الله علیه و آله
اجمعین اکرم است از من بر خدا تعالی و اگر آنحضرت تنها می‌بود سهل بود لیکن با او امت او
است و نیز حضرت موسی علیه السلام العیاذ بالله بر خدا تعالی عتاب کرد و رفع صوت بر او تعالی
شانه نمود و گفت که تو اکرام کردی او را یعنی جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم و تفضیل دادی
او را ابن حجر عسقلانی در فتح الباری گفته قوله فی قصة موسی فلما تجاوزت بکی قیل له ما
یبکیک قال ابکی لان غلاما بعث بعدی یدخل الجنة من امته اکثر ممن یدخلها من امتی
وفی روایة شریک عن انس لم اظن احدا یرفع علی وفی حدیث ابی سعید قال موسی یزعم
بنو اسرائیل انی اکرم علی الله وهذا اکرم علی الله منی زاد الاموی فی روایته ولو کان
هذا وحده هان علی ولکن معه امته وهم افضل الامم عند الله وفی روایة
ابی عبیدة بن عبد الله بن مسعود عن ابیه انه مر بموسی علیه السلام یرفع صوته فیقول
اکرمته وفضلته فقال جبرئیل هذا موسی قلت ومن یعاتب قال یعاتب ربه
فیک قلت ویرفع صوته علی ربه قال ان الله قد عرف له حدته وفی حدیث ابن مسعود

عند الحرث وابي يعلى والبزار سمعت صوتاً وتذمراً فسالت جبرئيل فقال هذا موسى قلت على من
تذمره قال على ربه قلت على ربه قال انه يعرف ذلك منه و ابن حجر عسقلانی بمقام تاویل بکار حضرت
موسی علیه السلام در فتح الباری میگوید قال العلماء لم یکن بکاء موسی حسداً معاذ الله فان الحسد
في ذلك العالم منزوع عن احاد المومنين فكيف ممن اصطفاه الله تعالى بل كان اسفاً على ما فاته
من الاجر الذي يترتب عليه رفع الدرجة بسبب ما وقع من امته من كثرة المخالفة المقتضية
لتنقيص اجورهم المستلزمة لتنقيص اجره لان لكل نبي مثل اجر كل من اتبعه ولهذا كان من اتبعه
من امته في العدد دون من اتبع نبينا صلى الله عليه وسلم مع طول مدتهم بالنسبة لهذه الامة
متعجب نمانده که این تاویل که ابن حجر از علما نقل کرده وقتی مقبول میشد که صرف بکا منقول میشد
حالانکه از روایت موسی که خود ابن حجر نقل کرده واضحست که بعثت جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم بر حضرت موسی شاق و دشوار بوده و هل الحسد الا هذا و نیز رفع صوت بر خدا تعالی
و معاتبه او تعالی شانه در باب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم که از روایت ابو عبیده
۵۸۰ که خود ابن حجر نقل کرده نیز صریح ثابت است در انکه حضرت موسی العیاذ بالله تفضیل جناب رسالتمآب صلی الله
علیه وآله وسلم را ناگوار داشته و نیز از نظر ائمه روایات اهلسنت آنست که بعض انبیا علیهم السلام بسوی
قوم خود نگریسته و استکثار ایشان کرده و بملاحظه حال شان تعجب آمده و زخم چشم ایشان را زد که در یکساعت
هفتاد هزار مردم قوم او مردند علامه ابو زکریا یحیی بن شرف نووی که یافعی در مرآة الجنان فی وقایع
سنه ست وسبعين وستمائة او را باین مدایح عظیمه ستوده الفقیه الامام شیخ الاسلام مفتی الانام
المحدث المتقن المحقق المدقق النجيب الحبر المفيد المقرئ السيد محرر المذهب الفاضل الولي
الكبير السيد السند ذو المحاسن العديدة والسيرة الحميدة والتصانيف المفيدة الذي
فاق جميع الاقران وسارت بمحاسنه الركبان واشتهرت فضائله في سائر البلدان وشوهد
منه الكرامات وارتقى في علي المقامات ناصر السنة ومعتمد الفتوى الشيخ محيي الدين النووي
يحيى بن شرف بن مري بن حسن الشافعي مؤلف الروضة والمنهاج والمناسك وتهذيب
الاسماء واللغات وشرح صحيح مسلم وشرح المهذب وكتاب التبيان وكتاب الارشاد
وكتاب التيسير في التيسير وكتاب رياض الصالحين وكتاب الاذكار

وکتاب الاربعین وکتاب طبقات الفقهاء الشافعیة اختصرها من کتاب ابن الصلاح وزاد علیه
اشیاء نبه علیها وغیر ذلک مما اشتهر فی سائر الجهات وظهر به النفع والبرکات و شیخ جمال الدین عبد الرحیم
بن الحسن بن علی الاسنوی الفقیه الشافعی در طبقات شافعیه گفته ابو زکریا یحیی بن شرف النواوی بحاء مهملة
مکسورة بعدها زاء معجمة النووی هو محرر المذهب ومهذبه ومنقحه ومرتبه سار فی الآفاق
ذکره وعلا فی العالم محله وقدره صاحب التصانیف المشهورة المبارکة النافعة ولد فی
العشر الاول من المحرم سنة احدی وثلثین وستمائة بنوی وهی قریة من الشام من عمل دمشق
فی سنة تسع واربعین وقرأ التنبیه فی اربعة اشهر ونصف وحفظ ربع المهذب فی بقیة
السنة وهی سنة خمسین وحج مع والده سنة احدی وخمسین وحج بعد ذلک حجة اخری
ومکث قریبا من السنتین لا یضع جنبه علی الارض وکان یقرأ فی الیوم واللیلة اثنی عشر
درسا علی المشایخ فی عدة من العلوم وتفقه علی جماعة منهم الکمال اسحاق الاربلی والکمال
اسحاق المغربی المقدسی واکثر انتفاعه علیه الخ در کتاب الاذکار که وقائع آن بر شکست این
خاکسار افتاده گفته ذکر الامام ابو محمد القاضی حسین من اصحابنا رحمهم الله فی کتابه التعلیق فی
المذهب قال نظر بعض الانبیاء الی قومه فاستکثرهم واعجبوه فمات منهم فی ساعة سبعون
الفا فاوحی الله سبحانه الیه انک عنتهم ولو انک اذ عنتهم حصنتهم لم یهلکوا قال وبای
شیء احصنهم فاوحی الله تعالی الیه تقول حصنتکم بالحی القیوم الذی لا یموت ابدا و
دفعت عنکم السوء بلا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم قال المعلق عن القاضی حسین و
کان عادة القاضی اذا نظر الی اصحابه فاعجبه سمتهم وحالهم حصنهم بهذا از این روایت ظاهرست
که نبی معصوم قوم خود را زخم چشم زد و سبب هلاک هفتاد هزار مردم قوم خود گردید و از حدیث
مروی در شرح احکام صغرای ولی الدین عراقی و دیگر احادیث اهلسنت ظاهرست
که اصابة عین متضمن حسد می باشد پس وقوع حسد عظیم که موجب فنای جم غفیر و جمع کثیر گردید از معصوم
تمام ظاهر شد و اما صدها این غریبه و کفریات صریحه که حکیم ترمذی در نوادر الاصول و دیگر اکابر اهلسنت
درباره حسد حضرت داود بر اوریا بجهت ابتلاء بعشق زن او و جسارت بر ایقاع او در هلاک و قتل
باین بغض و عداوت و حسد بعد آنکه ملائکه تنبیه و زجر او نمودند هرگاه العیاذ بالله پذیرفته بجان اوریا

تا زنش را با وصف آنکه بحباله نکاح او بود بخانه خویش آرد و در حباله نساء خویش داخل سازد و خواهش نفس را تسکین دهد روایت نموده تصدیق میکنند و سندی متین برای اهل فسق و فجور و مرتکبین معاصی و مخازی از اتباع سلاف خود که تابع یهود و نصاری که افترا بر انبیا و اسناد هر گونه مطاعن و معایب باین حضرات کار ایشان ست بر آورده و ست از ایمان و اسلام می فشاند پس بحکم ضرورت ملجئه در مباحث آتیه مفصلا مبین میشود و چون جناب مخاطب برای فاده در روایات ائمه خویش از جهت قصور تتبع وقوفی ندارد لهذا برین روایت میمون که بحمد الله بنیا واضح خواهد شد حیلا شناعتی پیرامون آن نمیگردد چشمکها زده بتقلید کابلی و دهلوی رفته بر باطل خود قطعا اهل حق را متهم بآن ساخته و این قدر ندانسته که جائیکه سفیه بر حضرت داؤد که انبیای معصومین مشهورین بوده اینهمه شنائع که احاد الناس هم استحیا از انتسال آن می نمایند و حمل بر آن نمیکنند یعنی عشق زن اجنبیه و باز رفتن بخانه او و اراده آوردنش جبرا و قسرا بخانه خود او در نساء خویش و عدم انزجار بتنبیه ملائکه سموات مشافهة و تقیة کما فی نوادر الاصول و اهتمام در قتل اوریا بلکه ایقاع آن و باز تصرف بر زن او تجویز کرده باشند و این همه اکابر اهتمام بتصدیق نموده و عبارات بلیغه و تسجیعات ملیحه در بیان آن انشا کرده کما یظهر بموقع من نوادر الاصول باز اگر در بعض روایات اهل حق نسبت حسد که بمعنای غبطه محض بحضرت آدم علیه السلام واقع شود چه باعث تشنیع و طعن زنی ست هشتم آنکه طعن و تشنیع بر حدیث در صورتی توهم انتجاه دارد که لفظ حسد در آن محمول شود بر معنای مذموم یعنی تمنی زوال نعمت از محسود و دونه خرط القتاد بلکه حسد در آن بمعنی غبطه است و درین صورت حیلا شناعتی بر آن لازم نمی آید که غایت امر از آن وقوع غبطه حضرات معصومین علیهم السلام از حضرت آدم نبینا و علیه السلام ثابت خواهد شد و تمنای فوز بدرجات ایشان من دون تمنی زوالها عنهم علیهم السلام لازم خواهد آمد نهم آنکه دلالت این حدیث بر وقوع حسد و لو بمعنی الغبطه نیز ممنوع است زیرا که جائز است که قول آنحضرت فنظر الیهم بعین الحسد محمول بر مجاز مشارفه باشد یعنی مشارفة نظر الیهم بعین الحسد و تمنی منزلتهم چنانکه قبل البیع ست بنظر کمال رفعت منزلت حضرت آدم و اگر فاضل مخاطب که مهارت او در فنون لسانیه معلوم عالمیانست باستماع این تاویل

ازهار رود وازقبول آن بادعاى ابتلاى جهلا او وخود او تاويلات بعيده وتوجيهات سخيفه كما
ظهر بوجه من قبل استنكاف فرمايد وآنرا بركاكت نسبت نمايد حقير بخدمتش التماس خواهم كرد
كه اين تاويل يعنى حمل فعل بر مشارفت آن در كمال متانت وموافق قواعد بلاغت ومطابق
استعمال آيات قرآنى ومحاورات بلغا وفصحا وعرب العربا است واعلام سنيه نيز بآن
متمسك ميشوند سيد على خان مدنى كه علو باع او در علوم عربيه وفنون ادبيه شهره آفاق است
تا آنكه اهل خلافت هم بذكر فضائل جميله او رطب اللسان باشند كما يظهر من سبحة المرجان وغيرها
در رياض السالكين در شرح دعاى طلب حوائج بذيل فقره اللهم ولى اليك حاجة قد قصر عنها
جهدى وتقطعت دونها حيلى وسولت لى نفسى رفعها الى من يرفع حوائجه اليك الخ ميفرمايد
فان قلت كيف يجوز عليه صلوات الله وسلامه عليه وهو امام معصوم ان تسول له نفسه
رفع حاجته الى غير الله تعالى حتى اعترف بان ذلك زلة من زلل الخاطئين وعثرة من
عثرات المذنبين قلت يمكن ان يكون قوله عليه السلام وسولت لى نفسى من باب التعبير
بالفعل عن مشارفته اى شارفت نفسى ان تسول لى كما ان التنزيل وقع فيه كقوله تعالى و
ليخش الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم اى لو شارفوا ان يتركوا لانهم
ووقع وصفهم بالخوف لانه لا معنى للخوف بعد الموت ومنه قول الشاعر الى ملك كاد الجبال
لفقده تزول وذلك اليسا من المعنى فان المراد شارفت الزوال لا ان زوالها وقع وعلى هذا
فلا يبعد ان يقال انه عليه السلام لما هجم عليه همه ودهمه جهده وتقطعت دونه حيلته شارفت
نفسه ان تسول له التوسل فيها الى من يظن انه يساعده ويقوم معه فى نجاحها فيضم الى
حماية الله وعونه اليه لا اعتماد عليه والاستعانة بمن يظن ان يكون سببا لحصولها وليس فى
ذلك شىء مما ينافى العصمة هذا بالنظر الى مقامه عليه السلام والا فلو وقع من غيره التسويل
بل لو وقع منه رفع الحاجة الى غير الله تعالى على الوجه المذكور لم يكن فيه شىء مما ينافى العصمة
بل يكون كقول يوسف الصديق عليه السلام للذى ظن انه ناج منهما اذكرنى عند ربك
فانه لو لم يكن من هذا القبيل لما جاز ان يقع منه هذا القول لانه نبى مرسل معصوم انتهى
بقدر الضرورة وملا على قارى در شرح مشكوة در شرح حديث المتحابون فى جلالى لهم

منابر من نور يغبطهم النبيون والشهداء الخ میفرماید والظاهر انه لم يقصد في ذلك الى اثبات الغبطة لهم
على حال هو كلا بل بيان فضلهم وعلو شانهم وارتفاع مكانهم وتقريرها على آكد وجه وابلغه والمعنى
ان حالهم عند الله يوم القيمة بمثابة لو غبط النبيون والشهداء يومئذ مع جلالة قدرهم ونباهة
امرهم حال غيرهم لغبطوهم انتهى وبهمین تقریر در حدیث ثانی هم میتوان گفت که الظاهر انه لم يقصد في ذلك
الى اثبات الغبطة لهما على حال هو كلا الطاهرين بل بيان فضلهم وعلو شانهم وارتفاع مكانهم
وتقريرها على آكد وجه وابلغه والمعنى ان حالهم عند الله في عالم الارواح كان بمثابة
لو غبط آدم وحوا يومئذ مع جلالة قدرهما ونباهة امرهما والوليهما حال خاتم النبيين
والائمة الطاهرين صلوات الله عليهم اجمعين لغبطاهم واگر متوهمی را توهم دیگیرد که هر گاه
از حضرت آدم عليه السلام محض مشارفت غبطه واقع شده بوده وقوع آن عتاب بران چرا واقع
شد گوئیم که نظر بعلو مراتب و رفعت مدارج حضرات معصومین اینقسم مشارفت هم در زلات
معدود میشود ومواخذه وعتاب بران واقع میگردد فان حسنات الابرار سيئات المقربين
دوم انکه گر فتیم که حسد درین حدیث محمول بر معنی مذموم ست لیکن میتوان گفت که این حسد از
حضرت آدم عليه السلام واقع نشده بلکه مرتکب آن بعض ذریت آن حضرت بودند که در ظهر مبارک
جناب اش جا داشتند چنانچه در باره عصیان آنحضرت محققین اهلسنت تقریر کرده اند در یواقیت
وجواهر شعرانی مذکورست كان الشيخ ابو العباس القرشي شيخ خال الشيخ محيي الدين يقول
لم يعص آدم ربه معاذ الله وانما عصى من كان في ظهره من ذريته الذين هم اهل الشقاء
لان ظهره كان كالسفينة لسائر اولاده انتهى ازین کلام در کمال ظهور واضح ست که فعل
عصیان از حضرت آدم واقع نشده بلکه مرتکب آن ذریت آنحضرت بودند ونسبت عصیان
بآنحضرت محض مجازست پس همچنین مرتکب این حسد هم ذریت که در ظهر مبارک آنجناب بودند
خواهند بود سیوم آنکه اگر بفرض محال التسلیم گفتیم که از حضرت آدم حسد بمعنای مذموم واقع شده
وگناه کبیره بوده پس اینهم گناه خلاف عقیده اهل حق باشد لیکن حضرات اهلسنت را مجال طعن وتشنیع
واستهزا وتسخر بران نیست که امام رازی تصریح کرده باینکه آیه ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا
وترحمنا لنكونن من الخاسرين دلالت دارد بر صدور ذنب عظیم از آدم عليه السلام حيث قال

٥٨٤

قال فی تفسیر قوله تعالیٰ قالا ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین
اعلم ان هذه الآیة مفسرة فی سورة البقرة و قد ذکرناه هناک ان هذه الآیة تدل علی صدور
الذنب العظیم من آدم علیه السلام الا انا نقول ان هذا الذنب انما صدر عنه قبل النبوة و علی
هذا التقدیر فالسوال زائل انتهی بلفظه پس حیرتم ہمبر باید که آیا شاہ عبد العزیز جا ابجد مت اما م خود ہم آن ہمہ تشنیعات
و استہزاوات که بر اہل حق وارد ساخته اند متوجه خواهند ساخت و نسبت این ہمہ عظائم و قبائح
که بجہت روایت عیون و معانی الاخبار بایشان نسبت کرده اند بحضرات اہل سنت خواهند
کرد یا بر این زبان درازی بیجا ندامت کرده استغفار خواهند فرمود و حضرت علی را بالہ ایشک
خود شاه صاحب نیز در باب ہفتم تحفه دعوی اجماع بر صدور گناه از آن حضرت دارند و از راه کمال
نافرمانی و عقوق ابو الانبیاء ارشاد می فرمایند که حضرت آدم قبل از نبوت امام و خلیفه زمین بود
بالاجماع مصدر گناه شد انتهی بلفظه و از وہم آنکه موجب تکفیر فاضل نا طلب سلاف اوست حرص
و یود و نسبت حسد که بمعنی غبطه است در بعض احادیث ائمه کرام علیهم السلام نسبت کفر بایشیعیان
نمایند و شاه صاحب بتقلید کابلی جواز حسد مذموم بادراجمنا داشته اہل حق داخل ساز ند و بر این
او تمام خاتم و تشنیع و تغلیط و تاجیز و تضلیل و ہند و از حال عقاید اکابر محققین خود خبر ندارند که اعتقاد نسبت شرک بحضرت
آدم علیه السلام حاشا عن ذلک کرده اند للہ الانصاف باید کرد که این شرک بدتر ست یا حسد اگر تحقیق او عاباوز ہم ی آید بلو اقح الانوار
فی طبقات الاخیار عبد الوہاب شعرانی که اسم سالتن موضوع آن و مبالات قدر فریب بیدر وارد بطور شعوا زروار دید یا که شعرای شیخ شعرانی شیخ صاحب
و والدیا جدش اوّلا ابو العباس احمد بن محمد بن سہل بن عطا الادمی را بجلالت اوصاف
ستوده و در حقش فرموده من ظراف مشایخ الصوفیة و علمائهم لسان فی الفہم القرآن اختص
به صحب الجنید و ابراهیم المارستانی و من فوقهم من المشایخ و کان ابو سعید الخراز رضی اللہ
عنه یعظم شانه حتی قال التخلق بالتصوف عزیز و ما رایت من اهله الا الجنید و ابن عطا
و بعد ذکر شیری از کلمات ہدایت آیات او گفته و قال فی قوله تعالیٰ هل ادلک علی شجرة الخلد
و ملک لا یبلی ان آدم قال یا رب بما ذنبتنی و انما اکلت من الشجرة طمعا للخلود فی جوارک
فقال یا آدم طلبت الخلود من الشجرة لا منی و الخلود بیدی و لکن
فاشرکت بی و انت لا تشعر و لکن بنهتک

بالخروج حتی لاتنساہ فی وقت من الاوقات انتہی پس حالا فاضل
مخاطب اولیای خود را باید کہ سرہای خود بسنگ خارا زنند و گریبانہا را تا بدامن چاک کنند و دیوانہ وار
رو بصحرا نہند و خاک بر مفارق خود ہا ریزند و با تمامی اولیا و معتقدین خویش برای ماتم و نوحہ
خیزند کہ شیخ و امام و مقتدی و عارف این حضرات ابن عطا حضرت آدم را نسبت بشرک میساز د و الا
اصلاح این کلام امام خویش با وصف لحاظ ہفوات خود در بارہ ابطال را دہ یعنی غبطہ از لفظ حسد پیردازند
بعد ان اگر یارای کلام کردن باقی ماند زبان خود را بتشنیع و تہجین احادیث اہل حق آلایند و الا ازین
دراز نفسی و برآمدن از غلاف و خبر نگرفتن از افادات اسلاف خویش چہ سود کہ لا یہب یا لحجارة
من بیتہ من الزجاجة و اینجا مناسب چنان می نماید کہ عبارت جناب شاہصاحب کہ نقلش می آید
باندک تفاوت منقلب کردہ شود و گفتہ آید کہ حضرت آدم ابو البشر صفی اللہ بود و از شرک و کفر و اصرار
بر نافرمانی خدا پاک بود و ہمین ست مذہب اہل تشیع قولہ تعالی فتلقی آدم من ربہ کلمات فتاب علیہ و قولہ
فتلقی آدم من ربہ کلمات فتاب علیہ انہ ہو التواب الرحیم ان اللہ اصطفی آدم و نوحا و آل
ابراہیم و آل عمران علی العالمین سنیہ در حق ان ابو الاباء عقوق تشنیع بکار برند و کمال بے ادبی نمایند
و او را بشرک و حسد و بغض و سائر خصال نامرضیہ بجہت آنکہ شرک ام الذنوب راس القبائح است
وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انگارند و آنچہ ابلیس را نسبت بحق تعالی پیش آمد کہ امر
سجدہ را قبول نہ نمود و عہد خدا در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینہا بدتر از ان کہ شرک بحق تعالی
است ثابت کنند کہ طالب خود از شجرہ کہ نبات محض ست گردید و آنرا شریک حقتعالی گردانید و حقتعالی
بروی غضب فرمود و ہمیشہ در غضب ماند معاذ اللہ من ذلک کما نقل عبد الوہاب الشعرانی فی لواقح
الانوار حالا در مضمون این نقل عاقل را تامل باید کرد کہ در حق حضرت آدم چہ قدر اہانت و تحقیرات
زیرا کہ شرک از مذمومات و قبائح بلکہ اصل آنہاست باجماع جمیع اہل ملل و نحل خصوصا از اکابر انبیا
و خیار عباد اللہ و این ہمہ را نسبت بحضرت آدم میکنند خاصہ بعد از تشدد و تاکید تمام از جناب
کبریای الٰہی پس در مذہب ایشان درمیان حضرت آدم علیہ السلام و ابلیس فرقی نیست آنچہ ابلیس
کرد حضرت آدم علیہ السلام بعمل آورد بلکہ کار حضرت آدم معاذ اللہ نزد سنیہ بدتر از کار ابلیس شد زیرا کہ
ابلیس شریک گردانیدن بذات خدایتعالی بوقوع نہ آمدہ و آدم با این بزرگواری معاذ اللہ مصدر

شرک گردید پس شرک به پیغمبری که اول پیغمبران و قبلهٔ فرشتگان است و ساکن جنت بود منسوب
گشت معاذ الله من ذلک و گمان نسبت شرک بحضرت آدم علیه السلام معاذ الله من ذلک
مخصوص بعرفای اهلسنت نیست بلکه متکلمین محققین و اصولیین متقدمین ائمهٔ سنیه نیز باهتمام تمام و کد و کاوش
بلیغ اثبات شرک بر حضرت آدم علیه السلام و به تجویز شرک بر انبیا علیهم السلام ولو قبل النبوة عقلاً
وسمعاً جار می‌زنند و اساس دین و اسلام خود بر میکنند رئیس المحققین و عمدة المتبحرین و قدوة المتکلمین شیخ سیف‌الدین
علامه آمدی در ابکار الافکار که بعنایت پروردگار نسخهٔ آن بدست این خاکسار افتاده در ذکر
حجج نفی عصمت انبیا علیهم السلام گفته الحجة الثانیة قوله تعالی هو الذی خلقکم من نفس واحدة
وخلق منها زوجها لیسکن الیها فلما تغشاها حملت حملاً خفیفاً فمرت به فلما اثقلت دعوا الله ربهما
لئن اتیتنا صالحاً لنکونن من الشاکرین فلما اتاهما صالحاً جعلا له شرکاء فیما اتاهما فتعالی
الله عما یشرکون و وجه الاحتجاج بالایة ان المراد من قوله خلقکم من نفس
واحدة ادم علیه السلام ومن قوله وجعل منها زوجها لیسکن الیها حوا والضمیر فی قوله جعلا
عائد الی ادم وحوا لانه لم یسبق ما یعود الیه ضمیر التثنیة غیرهما وفی قوله له شرکاء عائد الی الله
تعالی وذلک یدل علی وقوع المعصیة من ادم وحوا وهو اما ان یکون فی حالة النبوة او
قبلها وعلی کل تقدیر فهو خلاف مذهب الشیعة فان قیل انتم وان جوزتم الشرک علی الانبیاء
عقلاً فالاجماع منعقد منا ومنکم علی امتناع ذلک فی حقهم سمعاً وعند ذلک فلا بد من التاویل
الخ و در مقام جواب از این حجت گفته والجواب قولهم بالاجماع منا ومنکم منعقد علی امتناع
الشرک بالله تعالی علی الانبیاء قلنا فی حالة النبوة او الاول مسلم والثانی ممنوع فانا ذکرنا
ان مذهب القاضی ابی بکر ان ذلک غیر ممتنع لا عقلاً ولا سمعاً ولم یثبت انه حال صار
الاشراک الیه کان نبیاً الی ان قال قولهم الضمیر فی جعلا له شرکاء عائد الی الذکر والانثی
من اولادهما الکفار قلنا اولادهما وان کانوا مذکورین غیر ان التثنیة غیر مذکور والاصل
فی ضمیر التثنیة ان یعود الی المذکور اذ هو ابعد عن اللبس والخلل وان سلمنا ضمیر التثنیة
مذکور غیر ان الاصل عود الضمیر الی اقرب مذکور ولا یخفی ان ادم وحوا اقرب مذکور
الی الضمیر من اولادهما فکان عودهما الیهما اولی انتهی سیف‌الدین آمدی باآنکه نسبت شرک بسوی حضرت

تمام بحضرت آدم علیه السلام علامه زمخشری که مدائح و مناقب عظیمه او سائر شنیده می در کتاب ربیع الابرار وارد کرده چنانچه در باب خامس والاربعون فی الطمع والرجاء والحرص والتمنی والوعد وانجازه و اخلافه والمطل والتسویف گفته کان یقال حین خلق الله آدم عجن بطینته ثلاثة الحرص والطمع والحسد فهی تجری فی اولاده الی یوم القیامة فالعاقل یخفیها والجاهل یبدیها ازین روایت ظاهرست که حسد یا حرص و طمع در طینت حضرت آدم علیه السلام معجون وازین خصال ثلثه طبیعت حق طویت او مشحون بوده پس بحیرتم که بعد ملاحظه آن چگونه حضرات سنیه زبان طعن بر روایت عیون دراز می توانند ساخت وتاویلی که برای این روایت علامه زمخشری ذکر کرده حیث قال ومعناه ان الله خلق شیئا فیها فیه پس چون مثل آن بلکه بهتر ازان در حدیث عیون هم جاریست لهذا آن ضرری بانداره دهم آنکه عبدالله بن حسین الدین بن جمال الدین الانصاری المعروف بشیخ الاسلام الانصاری در کتاب عصمة الانبیا گفته ثم هذا الفعل اعنی اکل الشجرة لم یکن کبیرة لانه لم یکن من الاشیاء المذکورة فی الحدیث ولا فی معناها ولم یکن مما شرع علیه عقوبة مقدرة فی الشرع واما قوله تعالی فتکونا من الظالمین فلیس مما یثبت بالعقوبة المقدرة مع ان المراد من الظلم ههنا علی ما قالوا هو الجرح والاضرار علی انفسهما باجتلاب المحنة بدل الراحة ولم یکن حراما بعینه ایضا لان الشجرة هی شجرة الحنطة علی اکثر الاقاویل وروی ابن مسعود هی انها شجرة العنب وقال ابن جریج شجرة التین وقال قتادة شجرة العلم وفیها من کل نوع وقیل هی شجرة البرکة الردیة کما ذکر فی خالصة الحقائق انه لما نفخ الروح فی جسد آدم نظر الی العرش فرای فیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم قال یا رب من الذی اسمه مکتوب مقرون باسمک فقال تبارک وتعالی هو نبی من ابنائی وولد من اولادک بخلقته کی یکون شفیعا لک اذا جاء التقصیر منک فخطر علی قلبه انه لا یحسن ان یکون الولد شفیعا للوالد اذا جاء التقصیر منه فاوحی الله الی جبرئیل ان ادرک عبدک واخرج تلک الفکرة من صدره فادرکه وشق صدره فاخرج بامر الله نصف ذلک الفکر من جوف آدم ودفنه فی الجنة فانبت الله تلک الشجرة وصار سبب ابتلائه والقدر الباقی خلق منها النفس الامارة ولم یکن فیها خبث ذاتی علی جمیع آن تاویل

بل لما ان اکلهما لم یترتب علیہ لم یکن هنالک موافقة للحکمة الالٰهیة ولم یکن
فاحشة ولا رافضة للسوأة والکرم ولم یکن تشمله الشنا انتہی از عبارت کتاب خالصة الحقائق
از شیخ الاسلام سفیان نقل کردہ واضحست کہ در قلب حضرت آدم علیہ السلام فکر بدی عدم استحسان
شفاعت جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم واقع شد وبا وصف آنکہ حضرت جبرئیل این فکر را
بشق قلب وبیرون آوردہ باز شجرہ ہمین فکرت بد را تناول کردہ وان سبب ابتلاء حضرت او
شد پس مضمون این روایت بغرابت مشحون از روایت عیون بالاتر است حضرات اہل سنت را
بعد ملاحظہ آن مجال طعن وتشنیع بر اہل حق نیست واگر نحو من الانحا انرا مدلل سازند بہتر ازان تاویل
برای روایت عیون پیدا خواہد شد یا نزد ایشان ہم آنکہ آنچہ فرمودہ پس عجب نیست کہ چنانچہ در حدیث
علل شیخ الشایخ الخ مدفوع است باینکہ البتہ از فاضل مخاطب کہ بغض وعناد ائمہ امجاد
علیہم السلام در سرشت او تخمیر یافتہ عجب نیست کہ نسبت بد خواہی اہلبیت علیہم السلام بابو
الانبیاء علی نبینا وآلہ وعلیہم الصلوة والسلام بتاسی اسلاف خود کہ در تہجین وتنقیص آنحضرات قصبات
سبق ربودہ اند کما لا یخفی علی من طالع افادات الاعور وابن تیمیة الاکفر وصاحب القریة الا ابتر وسیأ
فصلہ فی مقامہ ان شاء اللہ الاکبر نماید تا ننگ عار وشنار از خود واکابر خود دفع نماید بالجملہ اولاد نسبت خواہش
حضرت آدم علیہ السلام در حق این بزرگواران ہرگز ثابت نیست تا تفوہ باین معنی طرفے از
صحت داشتہ باشد وثانیا می بایست وجود این تہمت در انبیا ثابت کردن وبعد از آن حکم بنزاہت
ان از حضرت آدم علیہ السلام فرمودن حالانکہ اگر مخاطب واولیایش آسمان را بزمین دوزند ومدت
العمر دماغ را درین سعی نامشکور بسوزند ہرگز ثابت نمیتوانند ساخت وتوہمانیکہ از مخاطب درین
بارہ در مباحث آتیہ سرزدہ ان شاء اللہ الجلیل بحیثیتی ابطال آن ظاہر میشود کہ اختلال حواس او
بر ہمگنان از موافقان ومخالفان نمایان میگردد قال الفاضل المتوحد النبیل
هداه اللہ تعالی الی سواء السبیل فاضل جالسی کہ پیا الشکری در رعونت میبودہ دیر سینہ
اوست دریمہ عالم ہم تشنیعات صاحب قوت قدسیہ مصنف تحفہ اثنا عشریہ را بحرب زبانے
بالمخیالات نفسانی منعکس ساختہ تعرض برہنفوات ش دلو علی سبیل الاجمال برای تکمیل این
ابزا ضروری می نماید بر اہل البصیرت بلکہ عوام ہم مانند فلق صبح ہویدا شود کہ جالسی مذکور ہرچہ

کوشش او حسام چوبین بغایت قصوی رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار حسد
نیخ زنی و یافه درائی بیش نیست هذا کلامه اما حدیث حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و بسبب
تشنیع ناصب عداوت عترة طاهره بر شیعیان اهلبیت گردیده پس از جمله احادیث صحاح نیست تا اعتقاد
کردن بان و تصحیح نمودن آن از جمله ضروریات امامیه باشد و ایضاً گویا بگوش این ناصب عداوت
اهلبیت نرسیده که حسد بر دو قسم ست یکی بمعنی غبطه و دوم حسد بمعنی استدعای زوال نعمت
اول مباح ست و ثانی مذموم و میدانم که اگر بمجرد ادعای این تقسیم اکتفا نمایم ناصب عداوت
عترت طاهره تکذیب خواهد نمود و لهذا اذکر یک حدیث صحاح ایشان که دلالت صریح دارد بر انچه ادعا
نموده ام می پردازم و دهن او را باین تقریب می دوزم که گفته اند دع دهن سگ بلقمه دوخته به
و لساغ بعد ذلک ان یقال فی حقه فبهت الذی کفر کانه القم الحجر و آن اینست که بخاری روایت
نموده از ابوهریره ان رسول الله صلی الله علیه و سلم قال لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله
القرآن فهو یتلوه آناء اللیل و النهار فسمعه رجل له فقال لیتنی اوتیت مثل ما اوتی فلان فعملت
مثل ما یعمل و رجل آتاه الله مالا فهو ینفقه فی حقه فقال رجل لیتنی اوتیت مثل ما
اوتی فلان فعملت مثل ما یعمل و بتفاوت یسیر قریب باین مضمون حدیث دیگر ست
که آنرا بخاری و مسلم و ترمذی روایت کرده اند پس چرا جایز نباشد که حسد حضرت آدم ازین قبیل
بوده باشد و چگونه چنین نباشد و حال آنکه حدیث مفضل بن عمر که ناصبی آنرا مذکور ساخته متضمن
کلمه و حملها علی تمنی منزلتهم ست که در قوت تفسیر معنی حسد ست لیکن چون غبطه هرچند مباح ست تا انظر العلو منزلت
و شرف مرتبت جناب حضرت سید المرسلین غبطه ایشان از قبیل ترک اولی ست ابتداءً حق سبحانه و تعالی
علی حسب مجری العادات الالهیه حضرت آدم را معاتب ساخته و ایضاً حسد بمجرد اینکه بمقتضای
بشریت عارض شود و باد امیکه بمقتضای آن کار نکند آدمی گنهگار بران نمی شود چنانچه در بعضی احادیث
از ائمه عترت ماثور گشته و ایضاً معلوم ست که حضرت آدم تمسک گردید بکلماتیکه تفسیر آن بنابر احادیث
بسیار باسماء آل عبا شده پس باین قرینه بر چنین حسد بمعنی غبطه که از قبیل ترک اولی بود آدم اصرار نورزیده
انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه اقول این کلام محل بحث و کلام اهل کلام ست بوجوه بسیار
که تعداد وش دشوار ست گر برای نشاط سامعین و نظار برخی از وجوه قصد میکنم اول آنکه

اگر معنی منع صحت واخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث از اصول اربعه مشایخ ثلثه نیست وجامع کتاب مذکور هرچند جامع فقیه است لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایهٔ آن باشد یا مراد از منع بدلالت التزام انکار اعتبار ولیاقت احتجاج است پس قطع نظر از انکه دائرهٔ بحث را برای اهل حق وسیع وبرای خویش مانند چوهر فروتنگ کردنست زیرا که وقت احتجاج وقصد الزام اهلسنت وجماعت چه بشترگربه که نمی آرند وچه رطب ویابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست نمی اندازند مکذب او مطالع جلد اول از بحار است زیرا که از ان معلوم میشود که مجلسی بعد از انکه در فصل بیان اصول که ماخذ کتاب او ست کتب صدوق را بر مصنفات سایر محدثین بتقدم داشته واز جملهٔ آن عیون اخبار را بتقدم بالشرف مشرف ساخته اعتقاد ان دارد که کتاب مزبور با چند کتاب دیگر مثل علل والکمال وتوحید وخصال وامالی وثواب الاعمال غیر از هدایه وصفات وفضائل الشیعه واشهر ومصادقة الاخوان در اعتبار واشتهار مانند اصول اربعه میباشد حیث قال لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار فی هذه الاعصار وهی داخلة فی اجازتنا ونقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخیار ومحتجب نیست که مراد از اشتهار مجرد شهرت وافتادن اسامی ان در افواه عوام نیست بلکه اعتماد واعتبار نزد علمای اعلام است چنانچه از ضمیمه عبارتش یعنی وهی داخلة الی آخر یا وهم از عبارات دیگرش بدلالت مطابقی جابجا پیداست والا احتجاج واستدلال او بروایات کتاب مذکور زنهار صحیح نخواهد بود وتمسک ناصب عداوت ائمه امجاد یعنی فاضل جالسی در کتب مطبوع وغیر مطبوع نیز برباد خواهد رفت معذلک فقط از مطالعه کتاب مسطور معلوم توان کرد که شیخ صدوق بعد ذکر روایتی که مشتمل غرابت وشذوذ باشد وکما ینبغی بمرتبه اعتبار واعتقاد نرسد خود تعرض میکند کما سبقت الیه الاشارة وازینجا معلوم توان کرد که عدد قدیم شترطیسن بمطالعه این کتاب هنوز مشرف نشده **اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل** بر صاحب نظران هوشیار ومصنفان اولی الابصار مخفی ومحتجب نماند که فاضل مخاطب که چالشکری در رعونت وکبر ونخوت میشود دیرینه اوست درینمقام وهم دیگر مقامات تشنیعات شنیعه وهفوات فظیعه واکذوبات صریحه وافترآت فضیحه در تحفه اثنا عشریه را که پردهٔ تعصب وغشاوهٔ عناد بصر بصیرت او را پوشیده ودر هر بحث تبار وپود اکاذیب

بانته و دروغ دلائل و براهین مزعومه خود چها افتراء آت که ذکر نساخته جواهر زواهر و علق نفیس انگاشته علم مباهات و افتخار بر ان افراشته و ندانسته که ذکر آن موجب ندامت و خجالت او و اولیای او خواهد شد و پرده از روی کار خواهد افتاد و تلبیسات و تدلیسات شاه صاحب بمنصه ظهور و جلوه خواهد نمود بالجمله برای اظهار حال قوت قدسیه آن معدن کذب و فریب نقل خرافات او که درین مبحث بر ان جسارت کرده میگرایم و بعد از ان تعرض بتعدید اکاذیب و هفواتش هم و او علی سبیل الاجمال برای تکمیل این اجزا ضرور می نماید تا بر اهل بصیرت بلکه عوام هم مانند فلق صبح هویدا شود که دهلوی مذکور هر چند کوشش در تحفه بمرتبه بغایت قصوی رسانیده لیکن نزد کاشفان استار و محرمان اسرار جز زنخ زنی و یافه درائی بیش نیست و هذا کلامه فی الباب السادس فی النبوة عقیده هفتم آنکه حضرت آدم ابو البشر صفی الله بود و از حسد و بغض و اصرار بر نافرمانی خدا پاک بود و همین است مذهب اهل سنت قوله تعالی ثم اجتباه ربه فتاب علیه و هدی فتلقی ادم من ربه کلمات فتاب علیه انه هو التواب الرحیم ان الله اصطفی ادم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین امامیه در حق ان ابو الاباء عقوق شنیع بکار برند و کمال بی ادبی نمایند و او را بحسد و بغض سایر خصال مذمومه متهم کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انگارند و آنچه ابلیس را نسبت بحضرت آدم پیش آمد که حسد کرده و سجده را قبول ننمود و عهد خدا را در حق او ترک داد و ملعون ابدی شد اینها در حق حضرت آدم نسبت بائمه اطهار ثابت کنند که حسد اینها نمود و بمیثاق ولایت ایشان اقرار نه کرد و عهد خدا را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بر وی غضب فرمود و همیشه در غضب ماند معاذ الله من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا انه قال ان ادم لما اکرمه الله تعالی باسجاد الملائکة و ادخاله الجنة قال فی نفسه انا اکرم الخلق فنادی الله عز و جل ارفع راسک یا ادم فانظر الی ساق عرشی فرفع ادم راسه فوجد فیه مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المومنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة فقال ادم یا رب من هؤلاء فقال عز و جل هؤلاء من ذریتک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لولاهم ما خلقتک و ما خلقت الجنة و النار و لا السماء و الارض فایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فنظر الیهم بعین الحسد فسلط

عليه الشيطان حتى اكل من الشجرة التي نهى الله تعالى عنها وايضا روى ابن بابويه في معاني الاخبار عن المفضل بن عمر عن ابي عبد الله قال لما اسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة قال لهما كلا منها رغدا حيث شئتما ولا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين فنظرا الى منزلة محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة من بعدهم فوجداها اشرف المنازل من منازل اهل الجنة فقالا ربنا لمن هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعا رؤسكما الى ساق عرشي فرفعا رؤسهما فوجدا اسماء محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين والائمة مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جل جلاله فقالا يا ربنا ما اكرم هذه المنزلة عليك وما احبهم اليك وما اشرفهم لديك فقال الله جل جلاله لولاهم ما خلقتكما هؤلاء خزنة علمي وامنائي على سري اياكما ان تنظرا اليهم بعين الحسد وتتمنيا منزلتهم عندي ومحلهم من كرامتي فتدخلا بذلك في نهيي وعصياني فتكونا من الظالمين فوسوس اليهما الشيطان فدلاهما بغرور وحملهما على تمني منزلتهم فنظرا اليهم بعين الحسد فخذلا لذلك حالا در مضمون این دو خبر عاقل را تامل باید کرد که در حق حضرت آدم چه قدر اهانت و تحقیر است زیرا که حسد مطلقا از مذمومات و قبائح است باجماع جمیع اهل ملل و نحل خصوصا حسد اکابر و خیار عباد الله کبیره است از عمده کبائر و اینهمه را نسبت بحضرت آدم میکنند خاصه بعد از تقیید و تاکید تمام از جناب کبریاء الهی پس در مذهب ایشان میان آدم و ابلیس فرقی نیست و آنچه ابلیس با آدم کرد آدم با اولاد امجاد خود بعمل آورد بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس شد انتهی قول الناصب المکابر علیه ما یستحقه **اقول** این کلام محل بحث و کلام اهل کلام است از وجوه بسیار که تعدادش دشوار است مگر برای نشاط سامعین و نظار بر چند وجه اقتصار میکنم **اول** آنکه وصف نمودن حضرت آدم بحسد از جمله اعتقادات امامیه شمرده حالانکه بهتان عظیم و افترای جسیم است هرگز اهل حق معتقد این اعتقاد فاسد نیستند حاشاهم عن ذلک و روایتیکه آورده اگر حسد دران محمول بر معنی ظاهر هم باشد باز هم موجب نسبت اعتقاد آن با امامیه نمی شود زیرا که از مجرد روایت امری اعتقاد بان لازم نیست آیا نمی بینی که حضرات اهلسنت بسیاری از نصوص خلافت جناب امیر علیه السلام روایت میکنند حالانکه اگر اعتقاد این امر با ایشان نسبت کنند کذب و بهتان محض است **دوم** آنکه باهل حق نسبت کرده که ایشان نسبت بغض بحضرت آدم

میکنند و این محض افترا و کذب است غایة الامر آنکه از بعض روایات نسبت حسد بحضرت آدم ثابت میشود و از آن
نسبت بغض هرگز لازم نمی آید زیرا که حسدیکه مستلزم بغض باشد همانست که آدمی بمقتضای آن کار بند شود و مجرد
حسدیکه از خطرات نفسانیه باشد مستلزم بغض نیست با آنکه اگر لازم می آمد نسبت لازم بقائل ملزوم هرگز
جائز نیست کما افاده والده فی الحجة البالغة وغیره فی غیره و فرض کردیم که لازم هم می آمد و نسبت لازم
بقائل ملزوم جائز هم هست باز هم چون مجرد روایت است نسبت آن باعتقادات اهل حق غیر جائز خواهد بود سوم
آنکه تصریح فرموده باینکه العیاذ بالله امامیه حضرت آدم را بسائر خصال نامرضیه صفت میکنند و این کذبی
و بهتانی ست که اثرش پیدا نمیشود آری اذا لم تستحی فاصنع ما شئت هرگاه با حیا و امانت و دین
کاری نیست هرچه باهل حق نسبت فرماید بجاست و عین صدق و سداد است عجب که خود بحضرت آدم نسبت
شرک کنند و اهل حق را بمجرد روایت حسد بحضرت آدم که محمول بر غبطه است منسوب بوصف نمودن حضرت آدم
بسائر خصال نامرضیه سازند چهارم آنکه انچه فرموده که امامیه گویند که حقتعالی بر حضرت آدم غضب نمود
این هم مثل افترائات سابقه است و اگر نسبت این امر باین جهت است که عتاب حقتعالی بر حضرت آدم در روایات
شیعه مسطور است پس چون این معنی در روایات اهلسنت بلکه قرآن مجید هم ثابت است باید که معاذ الله تضلیل
قرآن هم سازند معاذ الله من ذلک پنجم آنکه افترا کرده که اهل حق قائل اند که العیاذ بالله حقتعالی بر حضرت
آدم همیشه در غضب ماند و این خاتمه اکاذیب و بزرگترین افترائات و سرسبد آنهاست لله نشان دهند
که اهل حق کجا نسبت این بهتان بحقتعالی کرده اند و در کدام روایت اینها وارد گردیده آری اگر بجهلت
اهلسنت نسبت کرده آید که ایشان میگویند که حق تعالی همیشه بر حضرت آدم در غضب ماند بجا است
که قائل شرک حضرت آدم اند العیاذ بالله من ذلک عجب است که قبول توبه حضرت آدم در آخر همین
روایت ثانیه که بتحریف و تصحیف آورده مذکور است پس مکذب این افترا همین دلیل است که خودش آورده
قوله این کلام محل بحث و کلام اهل کلام است الی آخره اقول بر متوقدان اریب و ناظران لبیب مخفی نیست
که فاضل مخاطب از راه تسرع و تعلی قدم را دیمقام از اندازه خود فراتر نهاده هوس کلام بر کلام جناب
آیة الله فی العالمین اسکنه الله فی اعلی علیین در سر کرده کلمات ناملائم مانند عوام کالانعام و سوقیان طغام
چاویدن گرفته و پی بمقصود و مرادات علامه علی الاطلاق و آیة الله فی الآفاق نبرده بر خیالات باطله کلام آغاز
نهاده شروع غلط همین است که جناب مخاطب معنای منع صحت حدیث بیعون نفهمیده بکنه

سخن نارسیده حقیقت مرامش نا سنجیده دامن از تامل و تدبر برچیده بتطویل لاطائل و تشقیق و تردید
در مرام و منع صحت نموده بزعم خود علو تدقیق و ذکاء ذهن و ثقوب نظر خویش ظاهر فرموده و مع ذلک دلیل
علی عکسه چه این همه توهمات و تخیلات مبنی بر عدم فهم مرام است و اصلا این تمام کلام وجها و لا
محتاج جواب نیست زیرا که متفنن است بر ایجاد معانی غیر صحیحه برای کلام حسام از طرف خویش این
ایرادات و اعتراضات که بر آن تقریر کرده راجع بخود اوست و خدام صاحب حسام را از آن مفری
رسیدنی نیست البته اولیای مخاطب را از عدم فهم مرام و ایجاد معانی من تلقاء النفس ندامت
کشیدنی که با اینهمه دعاوی و قعاقع بمطلب واضح که قرائن آن موجود است وا نرسیده سلسله
عبارات از کجا تا بکجا کشیده و تطویل بیسود در اختلاق معانی غیر صحیحه برای آن بسلک تحریر کشیده
رد و اعتراض بر آن پیش گرفته خرافات رکیکه را جواب کلام حسام اندیشیده بر خود بالیده و از عجائبات
است که چنین بزرگان متصدی تصنیف و تالیف شوند و مطالب واضحه را نفهمیده با علمای
کرام و محققین عظام در آویزند و بمقتضای رحم الله امرء عرف قدره و لم یتعد طوره کار نبسته وقع
و مقدار خود نشناسند و از الزام و طعن و تشنیع و دار و گیر اهل حق نهراسند بلکه بکمال جسارت و بیباکی
دلیرانه دم مقابله زنند و پا در میدان مجادله و مکابره نهند و خود را در مدارج عالیه تحقیق و تدقیق داخل دانسته
و اکابر محققین را بآن امور که خود لائق آنند نسبت نمایند الحق که مقابله و مجادله جناب مخاطب با جناب
آیة الله فی العالمین مذکر قول جناب امیر المومنین علیه السلام است انزلنی الدهر ثم انزلنی حتی قیل علی
و معاویة زمانه ناهنجار و فلک کج رفتار نوبت بانجا رسانیده که مخاطب عالی مراتب غبار مقابله با جناب
آیة الله فی العالمین می انگیزد و با دراز زبان جناب شیخ می ستیزد فالی الله المشتکی من هذا الزمان اذا اساء اصر علیها
و اذا احسن ندم من ساعته بالجمله بر اوفی متامل مخفی نیست که غرض جناب از اظهار معهود
بودن این حدیث در احادیث صحاح آنست که این حدیث از جمله احادیث قطعیة الصدور نیست و اگرچه در
امثال این مقامات منصب حقیر منصب موجه است و ایجاد مجرد احتمال صحیح موجب سقوط اعتراضات مخاطب
باکمال است لیکن تبرعا قرینه صریحه هم بر اینمعنی که برای عبارت حسام ذکر کردم نشان دهم پس باید
دانست که عبارت حسام این است اما حدیث حسد حضرت آدم که در کتب امامیه مروی گشته و سبب
تشنیع ناصب عداوت عترت طاهره بر شیعیان اهلبیت گردیده پس از جمله احادیث صحاح

نیست تا اعتقاد کردن بان و تصحیح نمودن آن از جملهٔ ضروریات نزد امامیه باشد انتهی و از آخر این
عبارت صراحةً هویدا است که مراد آنجناب مع صحت بمعنی قطعیت صدور است زیرا که از ان مفهوم
میشود که اگر این حدیث از جملهٔ احادیث صحیحه می بود اعتقاد کردن بان از جملهٔ ضروریات می بود و بر ظاهر است
که این لازم نمی آید مگر بعد صحت بمعنی قطعیت صدور چه نزد امامیه اعتقاد بهر حدیث صحیح بمعنی مصطلح
غیر جائز است و فضلا عن کونه واجبا و در رسالهٔ دل خود مخاطب نقل فرمود که نزد اهل حق عمل بهر حدیث صحیح
جائز نیست چه جائیکه واجب العمل باشد و بر تقدیریکه مراد درینجا از صحت صحت مصطلح باشد اینکلام دلالت
خواهد کرد بر آنکه اگر حدیثی بمعنی مصطلح صحیح باشد اعتقاد بان نزد امامیه از ضروریات میشود و هذا
خلف و هم قرینهٔ دیگر برین معنی که مراد از صحت درینکلام صحت مصطلحه نیست بلکه قطعیت صدور است
اینکه جناب آیة الله فی العالمین در صدر اینکلام که مخاطب نقل کرده میفرمایند **اقول** قبل ازین بعبارات
واضح نموده شد که از جملهٔ ضروریات مذهب امامیه یکی اینست که انبیا از ابتدای عمر تا آخر آن معصوم
می باشند از ارتکاب ذنوب عصیان خواه صغیره باشد و خواه کبیره عمدا و سهوا و قول العصمة کذا لیئ
از متفردات امامیه است که غیر ایشان را از ان بهره و نصیبی نیست و همچنین بمعرض بیان در آمده که امامیه
در اصول عقائد خبر احاد را مستند نسازند گو حدیث صحیح باشد باصطلاح متقدمین یا متاخرین انتهی
اینکلام بندای بلند آواز میدهد که نزد اهل حق در اصول عقاید خبر احاد صحیح بمعنی مصطلح خواه مصطلح متقدمین
باشد خواه مصطلح متاخرین مستند نمی باشد پس این کلام هم قرینهٔ صریح است بر آنکه مراد از صحت در
کلام امامیه بعد ازین ست قطعیت صدور است نه صحت مصطلح کمال التعجب است که مخاطب فهیم و
شرکای قدیم او بمفاد عبارت حسام وا نرسیده و از قرائن صریحه سیاق و سباق آن قطع نظر
کرده بهواجس نفسانی آنرا بر معنای غیر مرضی حمل نموده چنین اعتراضات بارده و ایرادات فاسده
آغاز نهادند و بزعم خویش قصبات سبق در مناظره و مجادله ربودند و کاری عجیب و غریب
بروی کار آوردند یعنی رد کلام حسام نمودند فاستغفر الله من غلبة الاوهام و مزلة الاقدام
قوله اگر بمعنی منع صحت و اخراج حدیث مذکور از روایات صحاح اینست که حدیث الخ **اقول**
اینکلام مختل النظام مخدوش است اولا باینکه مخاطب برای عبارت حسام در منع صحت حدیث
سه احتمال بر آورده یکی آنکه این حدیث از اصول اربعه نیست دوم آنکه این حدیث لائق اعتبار و احتجاج

نیست و آنرا بدلالت التزام از عبارت حسام مستفاد و نسته سوم آنکه این حدیث موثوق السند
نیست و روات آن عدول نیستند و پر ظاهر ست که ابداء احتمال اول از عبارت حسام بغایت
غریب است زیرا که تسمیه کتب اربعه بصحاح نزد اهل حق غیر متعارف است تسمیه کتب حدیث بصحاح
اصطلاح خاص اهلسنت ست آری در کلام حضرات اهلسنت خصوصاً معاصرین البته دیده میشود که از
خلط مبحث و عدم تمیز کتب اربعه اهل حق را بصحاح می نامند و میگویند که حدیث فلان فی در صحاح شیعه مرویست
و در کلمات علمای کرام این اطلاق بنظر نرسیده علاوه اصولیین اهل حق که جناب آیة الله فی العالمین
نیز از ایشان ست قائل بصحت جمیع ما فی الکتب الاربعه نیستند پس اراده کتب اربعه از لفظ صحاح
در عبارت حسام طرفی از صحت ندارد وثانیاً باینکه تقابل احتمال اول با ثانی مقتضی آنست که احتمال
اول بر محض اخراج این حدیث از اصول اربعه مشتمل ست و منع لیاقت احتجاج و استدلال را دران
دخلی نیست و ابداء چنین احتمال پر اختلال ازین عبارت موجب تحیر ارباب کمال ست زیرا که از
محض اخراج این حدیث از اصول اربعه بی آنکه منع لیاقت احتجاج را دخلی باشد چه سود ست و کدام
ارتباط بمبحث دارد چنین کلام درین مقام بحث محض بی تعلق سر زده ست و بدان سی ماند
که در جواب کلام تحفه گفته آید که این حدیث بزبان پارسی یا عبرانی نیست و علاوه برین از عبارت
حسام صراحةً ظاهر ست که چون این حدیث از صحاح نیست اعتقاد بآن و تصحیح آن از جمله ضروریات
نیست و این صریح ست در منع لیاقت احتجاج و استدلال پس از چنین عبارت صریحه چنین
احتمال پر اختلال که اصلاً بمبحث ارتباطی ندارد برآوردن موجب حیرتهای فراوان ست و هیچ
ظاهر نمی شود که جناب مخاطب را برین تحقیق و تدقیق چه چیز داعی گردیده و چرا چنین احتمالی
بی معنی ازین عبارت صریحه در مقصود برآورده **قوله** قطع نظر از آنکه دائره بحث را برای اهل حق
وسیع و برای خویش مانند جوهر فرد تنگ کردن ست زیرا که وقت احتجاج و قصد الزام اهلسنت
و جماعت چه شتر گربه که نمی آرند و چه رطب و یابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست
نمی اندازند **اقول** آنچه مخاطب گمان برده که برین هر دو احتمال دائره بحث برای حضرات
اهلسنت و جماعت مانند مشرب شان وسیع و برای اهل حق مضیق خواهد شد با آنکه باعث لزوم
این امر بر احتمال اول که حسب قرارداد مخاطب اخراج این حدیث است از اصول اربعه که

حلیف نفس الامرست هرگز ظاهر نمیشود محض بهتان است باینکه ازین کلام ظاهر میشود که قبل صدور منع صحت حدیث

عیون از جناب آیة الله فی العالمین اعلی الله داره السلام وجزاه عن اهل الاسلام جزاء البررة الکرام دائره

بحث برای حضرات اهلسنت تنگ بوده والیشان هرگز در تمسک اهلحق بروایات اینها کلامی

وجرحی وقدحی نمیکردند حالانکه بر ناظر کتب قوم مخفی نیست که همیشه دأب متعصبین ایشان برهمین قرار

یافته که روایاتیکه اهلحق بان تمسک کنند آنرا باطل باید ساخت گو از روایات صحیحه باشد وگو در

صحاح اینها که بدعاوی ایشان اتفاق است بر صحت آن واقع شده مندرج باشد واگرچه اخبار و

آثار بسیار و روایات واحادیث بی شمار که این حضرات بمقابله اهلحق ابطال وانکار آن کرده اند محفوظ

خاطر این ذره بیمقدار هست لیکن درینجا برای نمونه بعض احادیثیکه متعلق بفضائل ومناقب جناب

امیرالمؤمنین واهلبیت طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین است ومحدثین اعلام ومعتمدین فخام

اهلسنت وجماعت در کتب خود ها ذکر نموده اند ومتکلمین این حضرات از راه نهایت تورع ودیانتیکه

دارند بقدح وجرح آنها پرداخته اند اکتفا مینمایم تا حال انصاف ودشمنی های قوم واضح شود که بجواب

آن چه شتر گربه که نمی آرند وچه رطب ویابس که بحکم الغریق یتشبث بکل حشیش بران دست نمی اندازند

وچون مقام تطفل است واصل عبارات این احادیث ومتعلقات آنرا در عبقات الانوار

ذکر ساخته ام لاجرم درینجا اکتفا بر اجمال میسازم اگر کسی را اطلاع بر اصل عبارات مرکوز خاطر

باشد رجوع بان کند پس از آنجمله است حدیث غدیر که قطع نظر از صحت اکثر طرق ان چنانچه ابن حجر

در فتح الباری عفی الله عنه فرموده ومروی بودنش در مسند امام احمد وصحیح ترمذی فائز باضعاف مضاعفه

شروط تواتر گردیده که قریب صد کس از صحابه بلکه زیاده از ان روایت ان کرده اند ومثل طبری

بان جلالت شان وابن عقده بان رفعت مکان وغیر ایشان کتب خاصه برای اخراج طرق

ان تصنیف کرده اند واز اینجاست که اساطین حفاظ اینها هم تصریح بتواتر آن کرده اند کما فی

الازهار المتناثرة للسیوطی وبا این همه حضرات اهلسنت نقاب حیا از رخ برداشته بهمین چشمی را

کار فرما شده بمقابله اهلحق منع تواتر ان غلط گفتم قدح صحت آن کنند بلکه بتکذیب آن وقاحت را بغایت

قصوی رسانند وبدلائل واهیه بهوای نفسانیه بهوس ابطال آن ره سپر کنند کما لا یخفی علی من راجع نهایة العقول

وغیره واز انجمله حدیث منزلت است که با وصف آنکه بسیاری از محدثین کرام وناقدین اعلام بطرق مختلفه باسانید

متکثره از جمعی از صحابه آنرا روایت کرده اند و شیخین هم که بکلمهٔ حق زبان خود را کمتر وا می نمایند و با این همه که حدیث غدیر را روایت نکرده اند آنرا در صحیحین خود که اجماع امت بر قبول آن منعقد گردیده و حرون ان مبتدع و ضال است کما فی حجة الله البالغه و غیرها اخراج کرده اند و سیوطی در ازالة الرفض بر تواتران کرده لیکن متعصبین این حضرات از قدح چنین حدیث هم خود را باز نمی دارند و همت بی همت خود را با طفاء انوار علویه میگمارند و تخم ناصبیت و معادات اهلبیت در مزارع قلوب پر عیوب خود می کارند نه بینی که آمدی که سر آمد علما و متکلمین ایشانست حدیث مذکور را غیر صحیح میگوید و ابن حجر در صواعق محرقه بذکر قولش در جواب احتجاج اهل حق بزعم خویش براه مناظره می رود حیث قال فی جواب الشبهة الثانية عشر المتضمنة الاستدلال بهذا الحديث وحقها ان تسمى يقينا جوابها ان الحديث ان كان غير صحيح كما يقوله الآمدي فظاهر انتهى از انجمله است حدیثی متضمن آنکه مراد از قوله تعالی من عنده علم الکتاب خلیفهٔ مطلق و وصی بر حق است که ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم در تفاسیر خود و بخاری در تاریخ خود و نطنزی در خصائص و ابی نعیم در حلیه و ثعلبی در کشف و سیوطی در در منثور و حسین میبذی در فواتح و غیر ایشان روایت کرده اند حالانکه ابن تیمیه در رد منهاج الکرامة در وجوه ابطال این حدیث میگوید الثالث ان هذا كذب عليهما على ابن سلام وابن الحنفية الرابع ان هذا باطل قطعا الخ و از انجمله حدیثی است که دلالت بر خلافت جناب امیر المومنین علیه السلام دارد و متعلق است بنزول آیهٔ و انذر عشیرتک الاقربین که اسحق بن راهویه و ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابو نعیم و بیهقی و امام احمد بن حنبل و نسائی و بیهقی و جلال الدین سیوطی و ملا علی متقی و شاه ولی الله و دیگران بالفاظ مختلفه روایت کرده اند اعور کذاب در تحفه از بد دینی سرایید که این حدیث مکذوب و موضوع است چنانچه میگوید قلنا في الجواب عن ذلك من وجوه الاول ان يقال هذه الرواية عن علي والدليل عليه ان هذه الآية وانذر عشيرتك الاقربين امرة للنبي بمجرد الانذار الخاص بمجموع قربى عشيرته ولم يؤمر بطلب موازرة واحد منهم وانذاره فكيف يختص بهما واحدا منهم دون الباقيين و ابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه میگوید ان هذا الحديث ليس في شيء من كتب المسلمين التي يستفيدون منها علم النقل لا في كتب الصحاح

ولا فی المسانید والسنن والمغازی والتفسیر الذی یذکر فیها الاسناد الذی یحتج به و
نیز میگوید هذا الحدیث کذب موضوع ولهذا لم یروه احد منهم فی الکتب التی یرجع الیها
فی المنقولات لان ادنی من له معرفة بالحدیث ان هذا کذب — و از انجمله است
حدیث لمبارزة علی مع عمرو بن ود افضل من اعمال امتی الی یوم القیمة که ثقات معتمدین اهلسنت
روایت کرده اند ابو القاسم سهیلی در روض الانف و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در نزل
الابرار و ما روی علی ما نقل عنه در سیر خود و علی بن برهان الدین حلبی شافعی در انسان العیون
فی سیرة الامین المامون بلکه ابو عبد الله حاکم در مستدرک علی الصحیحین آنرا اخراج فرموده و نص بر صحت
آن کرده و ابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه دست پاچه شده میفرماید والحدیث الذی ذکره عن النبی صلعم
قال قتل علی لعمرو بن عبد ود افضل من عبادة الثقلین من الاکاذیب الموضوعة و
لهذا لم یروه احد من علماء المسلمین فی شیء من الکتب التی یعتمد علیها و از انجمله است روایت
شان نزول آیه فان الله هو مولیه و جبرئیل و صالح المؤمنین و الملائکة بعد ذلک ظهیرا
متضمن اینکه مراد از صالح المؤمنین جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که حافظ ابو نعیم
و کواشی و ابو بکر بن مردویه و ثعلبی و دیگران روایت کرده اند حالانکه ابن تیمیه بجواب این حدیث
میگوید والحدیث المذکور کذب موضوع از انجمله است حدیث ان علیا منی و انا من علی و هو ولی
کل مؤمن من بعدی که از جمله احادیث صحیحه و روایات مشهوره است و جمعی کثیر از محدثین معتمدین مانند
ابو عیسی ترمذی و حافظ احمد بن شعیب نسائی و ابن ابی شیبه و ابن جریر و ابو عبد الله حاکم و ابو
یعلی موصلی و احمد بن حنبل و ابن عبد البر و ابن اثیر جزری و محب طبری و ابن حجر مکی و ملا علی متقی
و نور الدین سمهودی و مرزا محمد بن معتمد خان بدخشی و شاه ولی الله و غیر ایشان در کتب خودها
اخراج کرده اند حالانکه ابن تیمیه این حدیث صحیح را در جواب منهاج الکرامه دروغ میگوید چنانچه بعد تکذیب
حدیث حکم جناب سرور کائنات علیه آلاف التحیات صحابه را بآنکه بر جناب علی بن ابی طالب علیه السلام بامرة
سلام کنند و تکذیب حدیث از سید المرسلین مع امام المتقین میفرماید و کذلک قوله هو ولی کل مؤمن بعدی
کذب علی رسول الله و صاحب صواعق و تحفه نیز این حدیث را باطل گفته اند از انجمله حدیث نزول
آیه انما ولیکم الله در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام که بسیاری از محدثین اعلام و مفسرین فخام اهلسنت

روایت کرده اند منهم ابن ابی حاتم وابن جریر وابن مردویه والخطیب وعبد بن حمید وابن عساکر والطبرانی وابونعیم وعبد الرزاق والنسائی وابن المغازلی وابن الجوزی وابوالشیخ والثعلبی والواحدی ومحب الدین الطبری والسیوطی وعلی المتقی وغیرهم حالانکه ابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه حکم بوضع وکذب ان نموده وبخرافات عدیده بطلان نزول این آیه در حق جناب امیر المؤمنین علیه السلام ثابت کرده وشاه صاحب هم بتحفه در رد وتوهین روایت نزول این آیه بحق سرور اهل هدایت خود را معذور نداشته عجائب خرافات نگاشته اند واز انجمله است حدیث طیر که از احادیث شهیره است وبسیاری از علمای کبار ومحدثین عالی تبار بذکران کتب خود را شرف وزینت داده اند مانند ابونعیم در حلیة الاولیا وبلاذری در تاریخ وسمعانی در فضائل وابن البیع در صحیح خود وابویعلی در مسند واحمد بن حنبل در فضائل الصحابه ونطنزی در خصائص وابن اثیر در جامع الاصول ورزین در تجرید الصحاح ونسائی در خصائص وابن عساکر وابن النجار در تاریخ خود وبغوی در مصابیح وشاه ولی الله در ازالة الخفا وابن حجر در منح مکیه ومحب طبری در ذخائر العقبی وسیوطی در جمع الجوامع وعلاء متقی در کنز العمال وابن المغازلی از اسانید متکثره در کتاب المناقب روایت کرده وابن عقده هم کتابی در طرق ان بسلک تالیف کشیده وابن مردویه نیز کتابی جداگانه در تحقیق آن تصنیف نموده وابن تیمیه در جواب منهاج الکرامه جوابی چند ازان داده که مال همه ان جز این نیست که صحیح نیست واز انجمله است حدیث انا مدینة العلم وعلی بابها که بسیاری از اعلام محدثین انرا روایت کرده اند وبصحت آن جمعی وبحسن آن جمعی تصریح فرموده اند کما بیناه فی عبقات الانوار وصاحب تحفه میفرماید این خبر نیز مطعونست قال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری لیس له وجه صحیح وقال الترمذی انه منکر غریب وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات وقال الشیخ تقی الدین ابن دقیق العید هذا الحدیث لم یثبتوه وقال الشیخ محیی الدین النووی والحافظ شمس الدین والشیخ شمس الدین الجزری انه موضوع وابن تیمیه در منهاج میگوید وحدیث انا مدینة العلم وعلی بابها اضعف واوهی ولهذا انما یعد فی الموضوعات وان رواه الترمذی واز انجمله است حدیث مواخات که در مسند احمد بن حنبل وکتاب المناقب ابی الحسن مغازلی وصحیح ترمذی وجمع بین الصحاح الستة عبدری ودیگر کتب معتمده واسفار معتبره اینحضرات مذکورست وابن تیمیه در منهاج میگوید الثانی

هذا الحديث موضوع عند اهل الحديث لا يرتاب احد من اهل المعرفة بالحديث انه موضوع
و واضعه جاهل الثالث ان احاديث المواخاة لعلي كلها موضوعة از انجمله است حديث
من اراد ان ينظر الى آدم في علمه والى نوح في تقواه والى ابراهيم في حلمه والى موسى في بطشه والى
عيسى في عبادته فلينظر الى علي بن ابيطالب كه باختلاف الفاظ اجله اعلام اهلسنت و محدثين عظام
ايشان مانند بيهقي و حاكم و ديلمي و ابن شاهين و عبد الرزاق و ابن بطه و ابو نعيم و حافظ عمر بن محمد بن خضر معروف
بملا و ابو الخير حاكمي و نطنزي و ابن المغازلي و محب الدين طبري و سيد علي همداني و ميرزا محمد بن معتمد خان
بدخشي در كتب خود ها آنرا روايت كرده اند كما بيناه في العبقات جناب شاه صاحب از راه
كمال صدق و ديانت و نهايت اطلاع و تفحص و تجسس كه داشتند ميفرمايند با آنكه اين حديث خود از آن
قسم نيست كه در هيچ كتابي از كتب اهلسنت موجود باشد ولو بطريق ضعيف و ابن تيميه در رد منهاج
الكرامه درباره اين حديث ميگويد هذا الحديث كذب موضوع على رسول الله عند اهل العلم بالحديث
ولهذا لا يذكره اهل العلم بالحديث والكتب التي يعتمد عليها في فضائل علي ع و از انجمله است حديث سد الابواب الا باب علي كه
بطرق متعدده و اسانيد متشعبه در اسفار معتبره حضرات اهلسنت صحيح و ثابت گشته و نسائي در كتاب
خصائص و احمد بن حنبل در مسند خود و طبراني در كبير و اوسط و بزار در مسند خود و ترمذي در صحيح خود و جلال
الدين سيوطي در جمع الجوامع و ملا علي متقي در كنز العمال و شاه ولي الله در ازالة الخفا و سيد نور الدين سمهودي
در تاريخ مدينه و غير ايشان آنرا روايت كرده اند ابن تيميه در رد منهاج الكرامه اين حديث را موضوع
ميپندارد حيث قال قوله سدوا الابواب كلها الا باب علي فان هذا مما وضعته الشيعة على طريق المقابلة
و از انجمله است حديث رد شمس كه ابن مردويه و طبراني و ابن ابي شيبه و طحاوي و قاضي عياض
و ديگران آنرا روايت كرده اند ابن تيميه در منهاج ميگويد المحققون من اهل المعرفة بالحديث يعلمون
ان هذا الحديث كذب موضوع از آنجمله است حديث نور كه سيد علي همداني
در مودة القربى و [illegible] الفردوس و سيد محمد گيسو دراز در تفسير و رساله خود و [illegible] قاسم الحسن بن محمد
الخوارزمي در ضرام السقط و محب الدين طبري در رياض النضره و ابن المغازلي در كتاب المناقب
و ديلمي در كتاب الفردوس و ابو المظفر يوسف سبط ابن الجوزي در كتاب تذكرة خواص الامة
في معرفة الائمه و غير ايشان روايت كرده اند صاحب تحفه ميفرمايد و اين حديث باجماع اهلسنت

موضوع است **قوله** تکذیب وطالعه جلد اول از بحار است الخ **اقول** ادعای تکذیب عبارت بحار
این هر دو احتمال را که جناب مخاطب از عبارت حسام برآورده از عجائب افادات بلکه غرائب هفوات
است چه پر ظاهر است که عبارت بحار با ابطال احتمال اول که اخراج این روایت از اصول اربعه است ربطی
ندارد مگر آنکه قصد ابطال ضمیمه آن که قول اوست لیکن چه ضرور که هر کتابش همپایه آن باشد کرده باشد
وآن هم غیر ممکن است زیرا که بنا برین احتمال مراد از لفظ صحاح در عبارت حسام اصول اربعه خواهد بود درست
صریح خواهد بود در اینکه اصول اربعه صحاح اند پس حاصل عبارت برین احتمال باین معنی خواهد شد که کتاب
عیون از صحاح نیست و ابطال این احتمال از عبارت مولانا مجلسی آنوقت ثابت شود که از عبارت بحار این معنی ثابت
عیون مستفاد شود و حالانکه صحت آن کتاب هرگز از این عبارت مستفاد نمیشود و تکذیب احتمال دوم باین
عبارت مبنی بر آنست که اعتبار و اعتماد کتابی دلالت دارد بر اینکه جمیع احادیث آن قابل
احتجاج و ... اهل سنت و سرتابی از قبول احتجاج و استدلال بروایتی از روایات کتابی دلالت
بر عدم اعتبار و اعتماد آن کتاب میکند و علی هذا صحیحین نیز هم غیر معتمد و غیر معتبر خواهند بود که خود
جناب مخاطب و دیگر پیشوایان او از قبول احتجاج ببعض روایات آن سرتافته فلله الحمد که غیر
معتبر و نامعتمد بودن صحیحین باعتراف او ثابت شد **قوله** در اعتبار و اشتهار مانند اصول اربعه
نباشد حیث قال الخ **اقول** عبارت مولانا مجلسی را که مخاطب بنهایت تفحص و کمال تجسس
برآورده نص در آن نیست که اعتبار کتاب عیون مثل اعتبار کتب اربعه نیست زیرا که محتمل که مراد
جنابش از اشتهار درین عبارت شهرت انتساب این کتب بسوی مصنفین آنها باشد و مخاطب
عبارت را از صدر آن مقطوع ساخته و تمام العبارة هکذا اعلم ان اکثر الکتب التی اعتمدنا
علیها فی النقل مشهورة معلومة الانتساب الی مؤلفیها ککتب الصدوق رحمه الله
فانها سوی الهدایة وصفات الشیعة وفضائل الشیعة ومصادقة الاخوان وفضائل
الاشهر لا تقصر فی الاشتهار عن الکتب الاربعة التی علیها المدار فی هذه الاعصار و
هی داخلة فی اجازاتنا ونقل منها من تأخر عن الصدوق من الافاضل الاخیار وکتاب
الهدایة ایضا مشهور و ذکر لبعضه المتانة انتهی **و حیرت** آنست که مخاطب با وصف این
همه تطویل و اسهاب در ذکر اسمای کتب الملحق النقد را ایجاز کرده که دو کتاب فضائل الشیعه

وفضایل الاشهر را بفضائل الشیعه واشهر تعبیر کرده از لفظ رسول در رساله جناب مصنف تحفه ابرا
کرده معری ساخته **قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی**
سواء السبیل واگر مراد منع وثاقت وعدالت رواة است مثلا پس دلالت وارد بر آنکه
چون در کتاب تفضیح المومنین وفضیحة الشیاطین روایت مذکور بدون ذکر سند مسطور است
گمان بهم رسانیده وکتاب عیون را بعیون بصیرت وجلاء العیون وعین الیقین بلا ریب ندیده
زیرا که در سند حدیث نام چهار محدث واقع شده نخستین عبد الواحد دوم علی سوم همدان چهارم
عبد السلام اکنون مجملا از حال ایشان بحکم کتب رجال امامیه خبردار باید بود جلالت ومعتمد بودن
راوی اول خود ظاهر است که فرد کامل امامیه علی الاطلاق بر افادات او جمع وتلفیق احادیث
این کتاب که پاره حالش دریافتی اعتماد کلی داشته ودر کتب این فن علمای امامیه بر این امر که
فلانی از شیوخ صدوق است افتخار میکنند مع ذلک بشهادت شهید ثانی که نزد مخالفین از
احیاء نه اموات است وقول او مثل قول میت نیست خبر راوی مذکور بلا شبهه صحیح است وتنها
این حکم بر گواهی او موقوف نیست بلکه دیگران نیز بر ثقه بودنش تنصیص میکنند وبیاد فقیر نمی آید
که کسی خبر او را از پایه اعتبار ساقط کرده باشد چنانچه بر ناظر افادات مجلسی در اسماء رجال مخفی نیست
اما بقیه رواة پس کتاب خلاصه وتلخیص ونجاشی وغیر آن موجود است هرگز احتمال جاسوسی بلکه الاعدا
اهل بیت سید الانبیا که اصحاب ائمه ومشایخ محدثین را بچشم حقارت دیده برنمی تابد بلی اینقدر
هست که بعضی از اهل تنقید درباره راوی اخیر گفتگو دارند یعنی به تسنن عبد السلام مائل شوند
وبراه دار السلام نمی روند لیکن بر ناظر جلد آخر روضه پوشیده نیست که مجلسی درباره خلوص تشیع آنکه
او در لباس تسنن بکار خویش مشغول بود بلکه عیانا در حجره در بعضی از اوقات معجر تقیه را از سر
وطیلسان توریه را از دوش برمیداشت بنا علیها کوشید وسعی وافر بتقدیم رسانیده

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل

آنفا شنیدی که غرض جناب آیة الله فی العالمین منع صحت بمعنی قطعیت صدور است پس اینهمه
تشنیعات شنیعه او راجع بخود اوست که مطلب صریح نفهمیده معنای باطل از پیش خود تراشیده
تشنیعات قطیعه بر آن می نگارد بالفرض اگر غرض جناب آیة الله فی العالمین منع صحت مصطلح

صفحه ۱۵۱

اینحدیث هم می بود چندان محل استبعاد نبود زیرا که در سند حدیث مذکور راوی علیه‌ا
که عبدالواحد است اگرچه شهید ثانی علیه الرحمه خبر او را صحیح می داند لکن دیگر علمای رجال در
تصحیح آن کلام و بحث دارند و بجهت عدم تنصیص ارباب رجال بر توثیقش خبر او را در رتبه حسن
می گیرند چنانچه در رجال روضة المتقین مذکور است لما کان من مشایخ ای الصدوق ذ رضی الله عنه
علیه فیعد حسن و بعض الاصحاب کالشهید الثانی جعل خبره صحیحا و در منتهی المقال
بترجمه او مسطور باید ذکره الفاضل عبد الله ره فی خاتمة قسم الثقات و قد عقد ها لمن لم ینص
توثیقه بل یستفاد من قرائن آخر و قال هذا الرجل لم یذکر فی کتب الرجال پس از بیان واضح شد
که منع صحت این حدیث بمعنی مصطلح هم محل استغراب نیست قوله قول او مثل قول بهت شیعه الخ
اقول بحیرتم که حضرت مخاطب فرق در قول شیعه و غیر شیعه از کجا پیدا کرده و کدام دلیل
بر این بخاطر او خطور کرده در مباحث علمیه چنین دعاوی بے اصل محض مشتهیات نفسانی ایراد
نمودن و باز بمقابله اعلام کرام کردن کبرا فراختن کار مخاطب نبیل ست و بس
قوله اما البقیه روات پس کتاب خلاصه و تلخیص و نجاشی و غیر آن موجود است هرگز احتمال جا الخ
اقول بر صاحبان تدقیق که طومار ضمیر شان لطغرای ایمان معنون و صحیفه شریفه بسجنجل دل
شان برقم صحت اعتقاد مزین گشته مخفی و محتجب نماند که مخاطب خلیع العذار که تشنیعات شنیعه در
حق جناب آیة الله فی العالمین بر زبان آورده بنا بر افادات اکابر اهلسنت هم مرتکب امر شنیع
و جرم فظیع شده مستحق سهام طعن و ملام و مواخذه و عقاب یوم القیام گردیده و بنا بر احادیث
و تصریحات مشایخ خویش امر نا جائز بلکه فسق صریح و کفر بواح بعمل آورده زیرا که نزد اهلسنت
توهین و تضلیل و اسائت ادب سادات کو نزد سنیه فاسد العقیده باشند جائز نیست و ایذا او
سب و شتم ایشان اصلا سنی از جواز ندارد بلکه ضلال صریح و کفر قبیح است نه بینی که شاه عبد العزیز
در تحفة الحق را بنسبت بد النفس بعض اولاد ائمه علیهم السلام که انکار امامت بعض ائمه علیهم السلام نموده‌اند
منسوب ساخته متخلف از سفینه اهلبیت و مخالف ایشان گفته بالک و ضلال ایشان ثابت کرده
و این اولاد را از اهلبیت قرار داده اند پس بنا برین جناب آیة الله فی العالمین نیز مبنا بر زعم
سنیه از اهلبیت باشد و گو بزعم ایشان العیاذ بالله خبالش فاسد العقیده باشد لیکن بنا بر

قرابت داد ایشان هم جرم عظیم است زیرا که جرم این کسان بود که انکار امامت بعض ائمه علیهم السلام نمودند
پس هرگاه اهل سنت تعظیم و تکریم این اولاد با وصف اعتقاد باینکه ایشان منکر امامت ائمه بودند
واجب و لازم و متحتم دانستند بلاشبهه تعظیم و تبجیل جناب آیة الله فی العالمین که نهایت جرم
آنجناب هم انکار امامت ائمه سنیه است نیز از ضروریات و متحتمات باشد و جناب مخاطب و امثال او
که لگام در زبان ندارند و هیچ ابا از سب و شتم در حق آنجناب بر زبان می رانند بلاشبهه از کاسر
ناصر و متخلف از سفینه اهل بیت و تارک واجب و فاعل حرام و مرتکب فسق صریح باشند بلا
برین فاضل رشید که جناب مخاطب طوق تقلیدش در گردن انداخته لوای تعظیمش افراشته جناب آیة الله
فی العالمین را بنهایت مدح و ثنا و غایت اجلال و تبجیل یاد نموده تصریح کرده که تعظیم
و تکریم و احترام و تبجیل جناب اجل آنجناب یعنی السید السند العلام المجتهد الهمام سند الفضلا و سلطان
العلما ادام الله تعالی ظلاله ما کر اللیالی و الایام بر کافه اهل اسلام ضروری و متحتم و واجب و لازم است
چنانچه در رساله شوکت عمریه ادنی خدام آنجناب را باین عنوان ستوده فاضل فسیح المقام سلالة الکرام
حائز الکمال فی الفنون العقلیة و النقلیة راسخ القدم فی العلوم الفرعیة و الاصلیة سید محمد
سید محمد خلف المولی الاکمل و النحریر المبجل مجتهد الشیعة طالع المقامات الرفیعة صاحب الفخر الجلی
مولانا دلدار علی و ابطال آن در مقام وجوه ترک جواب تشنیعات رساله بارقه ضیغمیه گفته اول
آنکه صاحب رساله در سلک سلاله سادات کرام منتظم و مراعات احترام شان بر کافه اهل اسلام
متحتم الخ پس ازین کلام فاضل رشید بکمال وضوح ظاهر است که جناب سلطان العلما
مجتهد ... و مناقب مرضیه موصوف و بفضائل جلیله و مدائح نبیله معروف است و جناب آیة الله
فی العالمین مولانا الاکمل و نحریر مبجل و طالع مقامات رفیعه و صاحب فخر جلی است و از سادات است و از
تشنیع و تهجین و تقبیح و تنقیص شان ناجائز و حرام و فسق صریح است که مراعات احترام و تعظیم
ایشان بر کافه اهل اسلام متحتم است پس سخت تحیر است که چه وجه مخاطب تحریر ارشاد
[illegible] رشید المتکلمین [illegible] انداخته ذنب و [illegible] ظاهر [illegible]
سلسله حق گوش نهاده زبان خرافت توامان خود را به تهجین و تنقیص [illegible]
[illegible] و تشنیع شنیع در حق جناب آیة الله فی العالمین گشاده بار الها مگر اینکه بفرماید که فاضل

رشید مراعات احترام سادات کرام بر اہل اسلام متحتم گفتہ و حضرت مخاطب خارج از اہل اسلام
است پس البتہ درینجا درست ہر چہ در حق جناب آیۃ اللہ فی العالمین و دیگر علمای ذوی الاقدار سادات منتظمین
بر زبان آرد ہمہ اش اورا می زیبد و اگر جناب مخاطب از راہ تحیر و سراسیمگی کلام فاضل رشید را
محمول بر استمالہ قلوب و مداہنہ و مساہلہ در امر دین و فریب دادن عوام شیعہ نماید و فرماید کہ
کلامش در باب تعظیم و تبجیل حضرات و فرض دانستن احترام سادات کرام بر اہل اسلام لیاقت
احتجاج ندارد و لیکن اولاً این نہایت اسائت ادب و تہجین شان رشید خواہد بود کہ با وصف اینکہ علو
عظیم او بر مخاطب و سائر اہل نحلہ او ثابت است او را باین بے دیانتی منسوب می سازد کہ بغرض
باطل فریب عوام و گویانیدن این کلام کہ فاضل رشید باخلاق مرضیہ موصوف است کہ از تشنیع بر اعلام
کرام دست کشیدہ گو از دیگر افادات مصنفات رشید مثل الاوراق الثلاثۃ التی نقضها
الوالد الماجد فی انفاق الشیخین خلاف این رشادت ظاہر باشد کہ بقول خود امر واجب کہ بر کافہ
اسلام لازم است ترک دادہ کسی را کہ العیاذ باللہ بر مذہب او خارج از دائرہ ایمان و سنت
واجب التعظیم والاحترام دانستہ تبجیل و تعظیم او بغایت قصوی بتقدیم رسانیدہ و ہل ہذا الا محض التقیۃ
و ارتکاب الامر تشنیع و ثانیاً بعد اعتراف برشادت رشید و تسلیم فضل و جلالتش از احتجاج و استناد بکلامش
جا بجا توقع قبول این عذر از اہل حق داشتن بغایت غریب است معہذا حقیر بدلائل باہرہ باثبات
میرساند کہ این کلام رشید ناشی از تخدیع و مسامحہ و مساہلہ نیست بلکہ مبنی بر دلیل و حجت و برہان
و ماخوذ از احادیث خیر الانام و اقوال علمای کرام است مناوی در فیض القدیر میفرماید اخلفونی
بضم الہمزۃ واللام ای کونوا خلفائی فی اہل بیتی علی و فاطمۃ و ابنیہما و ذریتہما فاحفظوا
حقہم و احسنوا الخلافۃ علیہم باعظامہم و احترامہم و نصحہم و الاحسان الیہم و توقیرہم
والتجاوز عن مسیئہم قل لا اسئلکم علیہ اجراً الا المودۃ فی القربی قال المجد اللغوی
و ما احتج بہ من رمی عوامہم بالابتداع و ترک الاتباع لا یتجہ فانہ اذا ثبت ہذا فی
معین لم یخرج عن حکم الذریۃ فالقبیح عملہ لا ذاتہ و قد منع بعض العمال [illegible] الصدقات
لبعض الاشراف لکونہ رافضیا فرأی تلک اللیلۃ ان القیامۃ قد قامت و منعتہ فاطمۃ من الجواز
علی الصراط فشکاہا لابیہا فقالت منع ولدی من رزقہ فاعتل بانہ یسب الشیخین فا [illegible]

استقصاء الافحام ۶۰۷ [illegible]

فاطمة الیها وقالت اتواخذ ان ولدی قال لا فانتبه مذعورا فی حکایة طویلة ولما جری

للامام احمد بن حنبل من الخلیفة العباسی ما جری ندم وقال اجعلنی فی حل فقال ما

خرجت من منزلی حتی جعلتك فی حل اعظاما لرسول اللہ ؐ لقرابتك منه وحکی المقریزی

عن بعض العلماء انه کان یبغض بعض اشراف المدینة لتظاهرهم بالبدع فرای المصطفی ؐ

فی النوم فعاتبه فقال یا رسول اللہ حاشا للہ ما اکرههم وانما کرهت تعصبهم علی

اهل السنة فقال مسألة فقهیة الیس الولد العاق یلحق بالنسب قال نعم قال هذا ولد

عاق وشیخ عبد القادر عیدروس درکتاب عقد اللآل فی فضائل الآل گفته وحکی التقی المقریزی

عن یعقوب المغربی انه کان بالمدینة النبویة فی رجب سنة سبع عشرة وثمانمائة فقال

له الشیخ العابد محمد الفاسی وهما بالروضة المکرمة انی کنت ابغض اشراف المدینة النبویة

بنی حسین لتظاهرهم بالرفض فرایت وانا نائم تجاه القبر الشریف رسول اللہ ؐ وهو

یقول یا فلان باسمه مالی اراك تبغض اولادی فقلت حاشا للہ ما اکرههم وانما

کرهت ما رایته من تعصبهم علی اهل السنة فقال لی مسألة فقهیة الیس الولد العاق

یلحق بالنسب فقلت بلی یا رسول اللہ ؐ فقال هذا ولد عاق فلما انتبهت صرت لا

القی من بنی حسین احدا الا بالغت فی اکرامه ونیز درکتاب مذکور گفته قال التقی المقریزی

وعندنا عدة حکایات صحیحة مثل هذا فی حق بنی حسن وبنی حسین فایاك والوقیعة

فیهم وان کانوا علی ای حالة لان الولد ولد علی کل حال صالحا وفاجرا وایضا فی ذلك الکتاب

ورای الشیخ المحقق العارف المدقق ابی العباس المدینی المغربی فاطمة الزهراء رضی اللہ عنها

کشفا وهی تقول له فی اشراف یبغضون الشیخین انفك معك وان کان اجدع

انتهی پس ازین باتفاق الصحیح روشن وستنیر است که توهین وتهجین وتنقیص سادات مذکورا قبضه

ومبتدع وتارك مذهب سنیه باشند جائز نیست بلکه حرام محض است که ایشان داخل اهلبیت اند که جناب

رسالت پناه صلی اللہ علیه وآله وسلم مودت ایشانرا اجر رسالت خود گردانیده ودر احادیث

کثیره وروایات شهیره امر بتعظیم وتبجیل ورعایت حقوق وولا ومحبت ایشان بیان

ساخته ونیز بغض ومذمت ایشان با وصف جسارت سفهاء ایشان بسب ولعن شیخین موجب عتاب

المقریزی تقی الدین احمد بن علی بن عبد القادر بن محمد المورخ الدیار المصریة ولد سنة تسع وستین وسبعمائة واشتغل بالفنون وخالط الاکابر الخ حسن المحاضرة سیوطی ۱۲

عتاب جناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و اعراض و ناخوشی حضرت فاطمہ علیہا السلام و
باعث حرمان از جوار بہر اولاد است و شیخین از سادات و افضل سبب و بعض ضمیمہ و مواخذہ نیکنند و
این معنی اصلا از شرف و فضیلت و جلالت و عظمت و مقبولیت و محبوبیت شان عند اللہ و رسولہ
فاطمہ علیہا السلام نمی کاہد و از شرف نسبت بجناب رسالتمآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و حضرت فاطمہ
علیہا السلام و بودن شان از اولاد و ذریت ایشان بر نمی آرد حالانکہ ہمی از فضائح و قبائح تہجین و
تنقیص اولاد رسول نیز باید شنید ملک العلماء در مناقب السادات می گوید کہ اگر کسی جمیع اساس
شرائع متین معمول دارد و باہانت علوی را علویک گوید کافر گردد و نیز اگر کسی محبوب رسول را علیہ السلام
دشمن دارد کافر گردد و بجہتیکہ اگر گوید مصطفےٰ کدو را دوست داشتہ است اسن دوست نمیدارم
کافر شود و برین معنی است المتکبر ملعون یعنی تکبر با مصطفےٰ و باکسانی کہ تکبر بوے باز گردد برانکہ تکبر
و اہانت و جفا و حقارت ولد بولد الی بعقلا و دنیا و حسا و شرعا ثابت است و بر ہر آدمی را و بشیر لشیر روشن
عیان و اظہر البیان است بلکہ اہانت غلام کہ نسل متوالد از اصل جہود باشد سرایت بصاحب
است و این معنی از صبیان کافیہ خوان تحقیق کردہ باشی کہ در ترکیب زید ضربت غلامہ اہانت
تقدیر کردہ اند چہ گمان است ترا کہ اہانت کفش عالم را کہ از پوست گاو و خر است بلباس جلد کہ
بود لاسیما فرزند کہ جزء اصلی و پر کالہ صلبی و قلبی است اہانت و عناد بمصطفےٰ سرایت نکند حاشا
ثم لا یقلہ احد لہذا در تذکرۃ الاولیاء میگوید ہر کہ بمحمد ایمان است و با ولاد وی ایمان ندارد
بمحمد ایمان ندارد یعنی تا از انکار و عناد اولادش باز نیامدہ باشد و نمی بینی کہ دشمن اولاد
دشمن شاہ و محب اولادش محب شاہ است و از بہر این زاہدی و عیانی میگوید مودت اولاد
رسول شرط ایمان است و نیز بعد ذکر حدیث حبک فی النبی یعمی و یصم می گوید شیخ این مقالہ آنست کہ
کہ مودت اولاد مصطفےٰ خاصہ از جہت فرزندی مصطفےٰ است قطع نظر از عبادات و فجور ایشان
زیرا چہ در آیہ مطلق قربیٰ مذکور است و فرزندی با اتباع و صلاح موقوف نیست الی ان قال المقصود
مودت اولاد رسول بفرمان خدا و ترجمان منزل در قرآن بملازمت مساویہ بر جمیع مسلمانان از اصول
طاعات است اگر از جور و جفا و عصیان و خطاء ایشان حکایت ازیشان باز گری با طوطی کہ نماز
میگزارد و بار روزہ واشتہ بود و کسی ویرا ناسزا گفت و از سر خشم نماز و روزہ شکست پس ہمای

دیگری عبارتیست گزشتن خبر به غو داست نه خشم بروی و حب ایشان خاصه از حب مصطفی است
صلی الله علیه وسلم و نیز دران مذکوراست شیخ احمد بخاری گوید هر کرا با ولاد رسول الله حب بلسبب او در یقین
عنایت و عطیت است اگرچه گناه عالمیان دارد و اگر محبت طبعی نباشد باختیار بدست آرد و اگر بسعی
و کوششش در نیابد بتحقیق دانند که وی را از رحمت رانده اند اگرچه از لباسخ نار رواح پیشانی خود بزمین
مالد و علم اولین و آخرین خواند هیچ سود مند نیاید و بران اعتماد ننماید از انکه بسیار علما پارسا رانده شده اند
علامت ثبوت ایمان آنست که اولاد رسول را دوست دارد و وظیفه دوستی آنست که از دیدن ایشان
خوش شود و نیز دران مذکور است و ایذای علویه ایذای رسول است و درین باب احادیث کثیر است
بسبب اختصار مذکور نشد پس ایذای حسنین ایذای مصطفی و علی و فاطمه است و ایذا و ایشان تنقیص
و احادیث همه موجب کفر و لعنت است فیهذا اتفق اهل السنة والجماعة علی الکفر واللعن علی
قاتل الحسین و آمره کذا فی السنة والتشیع الخ وامثال این عبارات درین رساله و در بدایة السعدا
بسیار است بنا بر اختصار برین قدر اقتصار رفت و ازین همه عبارات و اشارات و تصریحات و تلویحات
ظاهر و باهر است که توهین و تنقیص اولاد رسول بلا شبه کفر و بیدینی و ضلال و هلاک و خسران در زیان
هر دو جهان است پس جناب مخاطب که در توهین و تنقیص و ایذای آیة الله فی العالمین که بسیادت جنابش
و وجوب احترام ولد امجدش فکیف بنفسه فاضل رشید اعتراف کرده و در تعظیم و تکریم جنابش بغایت
قصوری کوشیده بلا شبه کافر و خاسر و هالک و فاجر باشد باعتراف علما و تنصیصات ثقات و تصریحات
احادیث مرویه بطریق او و اگر کسی شبهه کند که این فضائل و مناقب و تحذیر و وعید بر سب و ایذای
سادات که در کلام ملک العلما مذکور است مخصوص بسنیه است و سادات شیعه دران داخل نیستند پس
علاوه برانکه سابقا دانستی که مراعات و تعظیم سادات روافض هم واجب است و ایذای ایشان
موجب غضب و عتاب جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم و حضرت فاطمه علیها السلام است
خدا و این توهم از مطالعه همان کتاب هم واضح میشود زیرا که مصنف او تصریح کرده که بشارات اولاد حضرت
رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم وآل آن جناب بدخول جنت محمول بر عموم ست و تقیید بقید ایمان
و مثل آن فاسد و مردود است چنانچه بعد ذکر حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی اول
من یدخل فی الجنة انا وانت والحسن والحسین واذ واجنا عن یماننا وشمائلنا و

ذریاتنا خلف ازواجنا گفته سوال اگر کسی گوید تاویل بخیثیت آنست که هر که از اولاد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ایمان آید خلف زوجات در بهشت رود جواب متقادر تاویل احادیث حرام لانه اقصر من القاصر و اگرچه مجتهد این تاویل کند روا نباشد زیرا که اگر این قول روا داریم در قول رسول ما باشد و بشارت برخیزد زیرا که در بشارت احتمال هر است و ازین تاویل این بدان با بکرنی الجنة جاءه بالایمان وهذا باطل و حکم آنست که در حالت نزع ایمان از ایشان ائل لنقو وکذا حاصل التمهید عبارت دستور الحقایق لا یجوز زوال الایمان من الانبیاء وعشرة مبشرة واولاد رسولنا وازواجه واهل بدر وجابهم واشالهم بالشهادة والبشارة عن رسولنا واذا صدرت حقهم البشارة فنقول ان قول النبی صلی الله علیه وسلم صدق وهو یکون کما قال انتهی ازین عبارت سراپا بشارت واضحست که جمیع اولاد جناب رسالتمآب صلی الله علیه وسلم خلف ازواج داخل بهشت خواهند شد و ایمان از ایشان زوال نپذیرد و بشارات جناب رسالتمآب صلی الله علیه وآله وسلم عام است در حق جمیع اولاد آنحضرت تخصیص آن بقیدی غیر جائز است پس بالبداهة جمیع فضائل اولاد آنحضرت محمول بر عموم باشد و منع از سب و ایذا و تحقیر و تعمیم نیز لازم باشد لعدم المنافع والفارق و تحقق الموجب پس بحمد الله ثابت شد که جناب بیت الله فی العالمین بلکه سائر سادات الحق از مبشرین بدخول جنت اند و مومن اند پس فاضل مخاطب که نهایت تحقیر و تنقیص آنجناب و دیگر سادات کرام می نماید محض معاندت خدا و رسول و ایذا و حق بتول صلوات الله علی ابیها و علیها و آلها بسا زد کی دائم که با این همه فضائح و قبائح اعمال بیوم القیام بکدام رو ملاقات جناب خیر الانام صلی الله علیه وآله وسلم خواهد کرد که اولاد امجاد آنحضرت را بانیگونه سب و شتم و تحقیر و تنقیص یاد کرده و هرگاه حضرت فاطمه علیها السلام او را مانع از جواز بر صراط خواهد گشت کدام حیله پیش خواهد کرد چه هرگاه آنحضرت بر محض محروم ساختن بعض اولاد جنابش از بعض عطایا بمرتبه غضبناک شد که در یافتی لسزای این قبائح افعال مخاطب که چها در ایذا و ایلام آنجناب کوشیده و چه قسم مبالغه در هتک و سب و شتم اولاد کرامش نموده بچه معامله با او پیش خواهد آمد و مخاطب چه جواب خواهد آراست غایة مانی الباب آنکه بمقتضای الغریق یتشبث بکل حشیش حیله لعن شیخین پیش خواهد کرد و آن خود غیر مسموع خواهد بود که جناب شیخین مدتی است که استعفا از مواخذه بر سب خود داده اند و نیز مخفی نماند که ملک العلماء در اثبات عدم زوال ایمان از کل اولاد جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم دیده مردن

هیچیکی ازایشان بر اصرار بر ارتکاب کبیره باکی منعقد گردانیده و گفته که ایمان ایشان مثل ایمان عشره مبشره است چنانچه گفته باب ششم در بیان آنکه هیچ یک از اولاد رسول صلی الله علیه وآله وسلم با صرار کبیره نمی میرد و ایمان سادات چون ایمان عشره مبشره است قوله تعالی انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا کلمة انما للحصر واثبات ما بعده ونفی ما سواه ویرید من الارادة ومراده کائن لا محال الله اسم مستجمع جمیع الصفات لا یمضی کل وهی للحکمة وحکمته کائنة لان افعال الباری غیر معلل یذهب من الاذهاب وهی للمبالغة ومنه المذهب وهی یذکر لمحل المرام عن البعد والتبارک للخطاب اذا کان فی حق المؤمن فهی کمال اللطف وفی حق الکافر فهو کمال القهر الرجس عذاب پلیدی وگندگی وکل شیٔ یستقذر منه فهو رجس اهل البیت ای علی وفاطمة وابناءهما وتخصیص الذکر فی القرآن یقتضی التعظیم قوله تعالی اربعة منهم یطهرکم تطهیرا تاکید اول است زیرا که چون جنس نبود پاک شود وازین معلوم شد که ایشان محروم از ایمان نیست کذا فی الزاهدیه پس بشهادت نص محقق گشت که اولاد رسول ایمان چون عشره مبشره دارند ولهذا صدقه در حق ایشان حرام باشد ازین عبارت صاف ظاهر است که جمیع اولاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مطهر و پاک و پاکیزه و صادق و مامور بالاتباع اند و از اصرار بر کبائر بری اند و ایمان ایشان مثل ایمان عشره مبشره قطعی و غیر ممکن الزوال و این کلمات سابقه ملک العلما درباره ذم و نکوهش ایذای اولاد حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نیز عام باشد و غیر مخصوص باعیان خاصه ولله الحمد که از زبان ثقات اهلسنت ثابت شد که جناب آیة الله فی العالمین و دیگر اعلام دین که از سادات بودند موصوف بمحامد و جلائل فضائل بودند و ایمان ایشان قطعی و غیر ممکن الزوال و تهجین و تنقیص ایشان مایه خزی و وبال و مواخذه و عقاب رب متعال است و مخاطبه که تشمیر ذیل در سب و شتم آنجناب و دیگر سادات کرام از علمای اعلام درین خرافات و دیگر مصنفات مثل عین ... اهبه واهیه و امثال آن نموده از اسلام و ایمان بدر رفته مرتکب عناد با حضرت رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و ایذای روح اقدس آنجناب و جناب امیر المومنین علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام که باعتراف ملک العلما موجب کفر و لعنت است گردیده و اما نسبت تکفیر اصحاب ائمه و مشایخ محدثین بجناب آیة الله فی العالمین پس کذب واضح و بهتان

ظاهر است چه جناب ممدوح هرگز قدح و جرح درین روات نفرموده اری منع قطعیت صدور این حدیث بنابر آنچه بتقریر کردم کرده بالفرض اگر منع صحت مصطلح هم میفرمود باز هم قدح و جرح روات لازم نمی آمد بلکه غایتش آنست که چون نص بر ثقت عبد الواحد از ائمه رجال نکرده گو اعتماد و جلالتش از قرائن واضح شود حدیثش حسن خواهد بود نه صحیح و این معنی مستلزم طعن نیست ثانیا نقلیکه از رجال روضة المتقین آورده مطابق اصل نیست که خیانت صریحه دران بکار برده زیرا که اصل عبارت آن اینست والظاهر انه کان ثقة عند الخاصة والعامة وکان شیعیا مستورا بل لم یکن مستورا وکان یذکر معجزاتهما معجزات الرضا والجواد علیهما السلام عند العامة ایضا انتهی از این عبارت مشغول بودن عبد السلام بکار خویش در لباس تسنن و رفع تقیه در بعض اوقات چنانچه مخاطب او عا کرده هرگز واضح نمیشود بلکه از قول آنجناب بل لم یکن مستورا صریح پیدا است که مستور بودن تشیع او نیز نزد جناب مولانا مجلسی ممنوع است و عجب آنست که مخاطب بقول خود بکار خویش مشغول بوده استعاری بتعیین آن کار فرموده حالانکه در کلام مولانا مجلسی تصریح است باینکه کار آن بزرگوار نقل معجزات امامین همامین علیهما السلام بوده لیکن از انجا که مخاطب ادعای نهایت ولای اهلبیت دارد و براو ذکر معجزات آنحضرات هم ناگوار است و آنرا کار شیعه قرار میدهد و بر اهل حق منت می نهد و بزعم خود تعیین آن می نماید گو بخوارق و معجزات حضرات صوفیه بصد دل و جان ایمان آرد

قال الفاضل المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل دوم آنکه از تتبع لغت مثل صحاح و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن تصنیف شیخ ابو القاسم حسین بن محمد بن المفضل مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین و اعتراف و اظهار صاحب مجمع البیان و دیگر اجله مفسرین شیعیان و کنز و منتخب و غیرها چنان معلوم می شود که اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضرور است و درینمقام بر نقل عبارات مجمعین که اول بر مقصود واست دست میزنم قال صاحب المجمع الغبطة بالکسر حسن الحال و هی اسم من غبطته من باب ضرب اذا تمنیت مثل ماله من غیر ان ترید زواله منه و هذا جائز ولیس من الحسد الا اذا تمنیت زواله و صاحب مجمع البیان در تفسیر و حل لغات آیات کریمه ود کثیر من اهل الکتاب که لفظ حسد دران وارد است انچه در عبارت مطلبه گفته محصولش

آنست که حسد اراده زوال نعمت از محسود است و حیر ورت آن بجنبها برای خود و گاهی حسد را بمعنی غبطه
اراده زوال نعمت اطلاق می کنند و غبطه تمنی نعمت بدون زوال از محسود و حسد مذموم است و در
جای دیگر نیز همین تحقیق کرده و تصریح عبارت نموده که حسد و غبطه با هم گر متضاد و مخالف اند پس شمول
لفظ حسد که در حدیث ائمه است بر معنی غبطه نظر با نچه محققین مذهب جا لیسے گفته اند و باعتراف او
در صوارم حسام بتحقیق کلام اهلبیت علیهم السلام فوقیتی زائد الوصف دارند از حلیه صحت معرا
و هرگاه خدام حدیث حضرت سید المرسلین تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است
چنانچه از فتح و فیض باری و خیر جاری بر ظاهر است درین صورت هم قسمت فاضل ناصب بی نصیب
از تحقیق و تدقیق است زیرا که گفتگو در حقایق است نه مجاز اقول مستعینا
بلطف الرب الجلیل آنچه درین وجه افاده نموده مخدوش است بچند
وجه اول آنکه همین ایراد بعینه منقلب است بر اهلسنت چه ایشان حسد را که در حدیث صحیح بخاری
وارد است بغبطه تفسیر کرده اند حالانکه بنا بر مزعوم مخاطب توان گفت که از تتبع لغت مثل صحاح
و قاموس و نهایه و مفردات الفاظ قرآن از تصانیف شیخ ابوالقاسم حسین بن محمد بن المفضل
مشهور بامام راغب و صراح و مجمع البحرین و اعتراف و اظهار اجله مفسرین سنیان و کنز و منتخب و غیرها چنان معلوم
می شود که اراده زوال نعمت از محسود در معنی حسد ضروراست پس شمول لفظ حسد که در حدیث
سرور مختار صلی الله علیه و آله است بر معنی غبطه نظر بانچه محققین مذهب خاصے گفته اند و باعتراف
او در منتهی و ازالة الغین بتحقیق کلام سرور انام علیه و آله آلاف التحیة و السلام فوقیتی
زائد الوصف دارند از حلیه صحت معرا و هرگاه خدام حدیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه
و آله وسلم تصریح می نمایند که اطلاق مذکور از قبیل مبالغه و مجاز است چنانچه از فتح و فیض الباری
و خیر جاری علی ما ذکره هذا الناری بر ظاهر است درینصورت هم قسمت افاضل نواصب که
تذهیبات ایشان عنقریب خواهی شنید بزعم ناصب بی نصیب بی نصیب از تحقیق و تدقیق است دوم
آنکه ذکر اسمای کتب مذکوره لغت و تصریحات صاحب مجمع البحرین و مجمع البیان بتخالف
غبطه و حسد که بغرض اظهار جمال استغفار فرموده بے سود است چه معتقدین حضرتش بے
این تفحص و تجسس و کد و کاوش و کوشش و کشش لسانا و جنانا معترف بهمر سیدن

کتب کثیره حضرت ادرا هست ند اظهار آن محتاج بتجشم مؤنتی نیست و آنچه ازین کتب نقل فرموده
خود مسلم است جای انکار نیست و کسے خلاف آنرا ادعا نکرده لیکن احتجاج بآن برانیکه در حدیث عیون
حسد را بر غبطه حمل نتوان ساخت از عجائب توهمات بلکه غرائب خرافات است که ناظر ماهر را تبلا ے
حیرانی و دهشت و بغل پریشانی می‌سازد زیرا که نهایت آنچه ازین عبارات مستفاد میشود اینست که
در اطلاق حسد بطور حقیقت اراده سلب نعمت از محسود ضرور است و معنا ے حقیقی آن همین است
که اینها ذکر کرده اند و از لزوم اراده زوال نعمت در اطلاق حقیقی حسد لازم نمی آید که در
مطلق استعمال حسد همین معنی مراد باشد و اطلاق آن بر غبطه از صحت مسفر گردد و الا بنا برین لازم
می آید که استعمال جمیع الفاظ در معانی مجازیهٔ آن غیر صحیح باشد و مجاز مطلقا خطی از جواز نیابد
زیرا که هر معنای مجازی مخالف معنای حقیقی لفظ می باشد پس اگر تنصیص لغویین بمعانی
حقیقه که مفاد معانی مجازیه است مانع باشد از استعمال لفظ در معنی مجازی مخالف معنا ے
حقیقی کلیه استعمال مجازی ممنوع و باطل شود عجب که فاضل مخاطب با آنکه در مسالک اول
بمقابله جناب مصنف کتب بلاغت و معانی و بیان برگشاده در پے اظهار مزید فضل خود افتاده
هنوز در حقیقت و مجاز تفرقه و امتیاز نکرده بمنافات و مخالفت معنی مجازی و حقیقی استدلال
میفرماید بر آنکه استعمال لفظ حسد در معنا ے مجازی جائز نیست حالانکه خود جمیعے ازین علما
که جناب مخاطب احتجاج باقوال شان بر عدم جواز اراده غبطه از حسد نموده تصریحات کرده اند
برانیکه حسد هم بمعنی غبطه مستعمل میشود بلکه غبطه یکی از اقسام حسد است صاحب نهایه در لغت غبطه
میفرماید فیه انه سئل هل یضر الغبط قال لا الا کما یضر العضاة الخبط الغبطة حسد خاص
یقال غبطت الرجل اغبطه غبطا اذا اشتهیت ان یکون لک مثل ماله وان یدوم
علیه هو ما فیه و حسدته احسده حسدا و حسدا اذا اشتهیت ان یکون لک
ماله وان یزول عنه ما هو فیه الخ این عبارت صاحب نهایه بالصریح دلالت دارد بر آنکه
که اطلاق حسد بر غبطه واقع میشود و غبطه حسد خاص است و یکی از اقسام حسد پس اگر بنا بر عبارت دیگر صاحب
نهایه همان باشد که مخاطب اندیشیده یعنی عدم جواز اراده غبطه از حسد لازم آید که صاحب نهایه
باین عبارت مصرحه بانیکه غبطه حسد خاص است تجهیل و تکذیب خویش کرده باشد صاحب

مجمع البحرين نقل فرموده که اطلاق حسد در شجاعت و نحوان بمعنای غبطه می باشد و تمنی
زوال نعمت دران مراد نمی باشد چنانچه در مجمع البحرین مذکور است قوله من شر حاسد
اذا حسد قال الشيخ ابو علی الحاسد هو الذی یتمنی زوال النعمة عن صاحبها وان
لم يردها لنفسه والحسد مذموم والغبطة محمودة وهی ان يريد من النعمة لنفسه مثل
ما لصاحبها ولم يرد زوالها عنه انتهى ومن هنا قيل الحسد على الشجاعة ونحو ذلك هو الغبطة وفيه
معنى التعجب وليس فيه تمنی زوال ذلك عن المحسود فان تمناه فدخل فی القسم الاول
المحرم انتهى پس بحمد الله از نقل خود صاحب مجمع البحرين که جناب مخاطب بعبارت او بر
مزعوم خویش حجت آورده خواسته ثابت گردید که اراده غبطه از حسد صحیح است بلکه
در شجاعت و نحوان اکثر همین ست که بمعنی غبطه می باشد و تمنی زوال نعمت دران مراد
نمی باشد و همچنین امام راغب که بقول او هم جناب مخاطب درینجا استدلال کرده در محاضرات
آورده که حسد بر دو قسم است یکی حسد محموده و دیگری حسد مذموم وازین جا بکمال وضوح ثابت
گردید که احتجاج مخاطب لبیب از صاحب نهایه و امام راغب و صاحب مجمع البحرين بر مزعوم باطل خود دلیل بطلان
کلام آیة الله فی العالمین بآن بنا بر افادات خود ایشان باطل و خیال واهی لاطائل است چه از عبارات خود
ایشان صحت مرام جناب آیة الله فی العالمین که اطلاق حسد بر غبطه و انقسام آن بدو قسم است کما هو
فی رابعة النهار واضح و لائح است و بطلان مزعوم مخاطب که عدم جواز اطلاق حسد بر غبطه و
عدم امکان اراده غبطه از انست مثل سپیده صبح روشن و ظاهر و باهر فتعالوا یا اولی الالباب وانظروا
الی هذا المختال اللائس فی برد الاعجاب المستطيل للسانه علی اساتذة الاطياب الرفیع
بجسارته علی الائمة الانجاب کیف هار عقله و باد فضله و تشتت فهمه وازدحم علیه
وهمه فلم یدر الحقیقة من المجاز ولم یمیز بین الکرباس والطراز تاه فی بیداء المجادلة بما
شنع علی العالم المبجل عند اهل الاسلام خاسراً هو الحقیق فی نفس الامر بالتشنيع
والجرح بما یاتی من الازراء والتقريع بالجمله هرگز از عبارت حسام لا تصریحا و لا تلویحا
مستفاد نمی شود که اطلاق حسد بر غبطه از قبیل حقیقت است زیرا که دران همین قدر مذکور ست که حسد
بر دو قسم است یکی بمعنی غبطه است و دوم حسد بمعنی تمنی زوال نعمت الخ واین مجرد تقسیم حسد است

بدو قسم تقییدی دران محز دانع است که آیا این تقسیم معانی حقیقی است یا تقسیم معنا سے
اعم از حقیقی و مجازی واگر جناب مخاطب از راه کمال مهارت با وصف قصد تعلیم علامه مجلسی با بیانات
مذکوره در شرح تهذیب مجرد تقسیم را مستلزم تقیید بمعنی حقیقی دانند و ارشاد فرمایند که تقسیم معنا سے
لفظی بدو قسم حقیقی و مجازی جائز نیست پس در جوابش جز آنکه بر عقل و فهم و فراست مخاطب انا لله
و انا الیه راجعون بر خوانم چاره نمی یابم زیرا که احقر در تهذیب خوان هم می یابد که مطلق معنے
اعم است از معنی حقیقی و معنی مجازی و تقسیم اعم با نواع خاص آن جائز است آری اگر تقسیم چیزے
یا اشیا با عدیده مطلق اشتراک آن اشیا کافی نیست کسی اشتراک اقسام را در حقیقت لازم نگفته
والا لازم آید که جز تقسیم معانی حقیقیه باقسام آن تقسیم هیچ چیز جائز نباشد والقول به جاهلی
فضلا عن عاقل فضلا عن فاضل پس توهم آنکه ادعاے عدم صحت این تقسیم حسب به دو قسم
دارا سے بے نصیب از تحقیق و تدقیق گفتن دلیلی هست ظاهر بر اختلال حواس و عدم اطلاع و جمود
بر کتب لغت و تفسیر و حدیث و دلیل قطعی بر آنست که فاضل ناصب بے نصیب از تحقیق و تدقیق
در تغلیط این تقسیم براه عناد و تعصب رفته از افادات اسلاف و ائمه لغویین اصلا خبر نگرفته
با اینهمه دعاوی عریضه لاطائل باین سرعت دادی اساس فخر و مباهات خود را که بحض تقریرات
لسانیه در صدور پر شرور متعصبین بعوالمش انداخته بر کنده قصور باع خود را بر یکایک ظاهر ساخته که در
اول کلام بنقل عبارات بعض کتب ایلحق وباد نمودن چندی از اسماے کتب لغت خواسته که کمال
اطلاع و نهایت لغت دانی خود بر عوام و مستضعفین ثابت نماید و باین مکاید و تلبیسات قلوب
ایشان را از جا رباید لیکن چون در پے مقابله و مناظره با جناب قدسی مآب افتاده و کلمات سخیفه
و تشنیعات شنیعه در حق آن جناب با وصف اعتقاد علمای او بجهت آن وفسق و فجور بلکه کفر
بر زبان آورده منتقم حقیقی زود تر پرده از کار او گذاشته و در نهایت فضیحت
و رسوائی مبتلایش ساخته و در آخر این کلام بکشودن زبان اعتراض بر این تقسیم سهام ائمه کبار و اولیاے
عالی تبار خود را بی بهره از تحقیق و تدقیق و لائق تسفیه و تحمیق قرار داده چه این تقسیم را بسیارے
از کبار ائمه اهلسنت و لغویین ایشان در کتب و اسفار خود منضبط کرده گذاشته اند و عین تحقیق
و تدقیق پنداشته و آنفا دانستی که صاحب نهایه غبطه را حسد خاص گفته و ابو عبد الله علقمی آنرا

ورذیل شرح حدیث نبوی برائے تفسیر آن نقل فرمودہ وفتوی در مصباح منیر بر تقسیم حسد بتقسیمین نمودہ
راہ تحقیق پیمودہ و نظام الدین نیشاپوری کہ بر تحقیقات شمس جناب مخاطب در مسلک اول بر خودی بالد
و علم اعتقاد شمس می افراز د تقسیم حسد بغبطہ و غیر آن فرمودہ چنانچہ در غرائب القرآن در غائب
الفرقان میفرماید قال صلی اللہ علیہ وسلم لا حسد الا فی اثنین رجل اتاہ اللہ مالا فانفقہ
فی سبیل اللہ ورجل اتاہ اللہ علما فھو یعمل بہ ویعلم الناس وھذا یدل علی ان الحسد قد یطلق
فی المنافسۃ وقد تکون واجبۃ اذا کانت النعمۃ دینیۃ واجبۃ کالایمان والصلوۃ والزکوۃ
وقد تکون مندوبۃ فی نحو الانفاق فی سبیل اللہ ونشر العلم والتعلیم وقد تکون مباحۃ
وللحسد مراتب اربع الاولی ان یحب زوال النعمۃ عن المحسود وان لم تحصل لہ وھذہ غایۃ الخبث
المرتبۃ الثانیۃ ان یحب زوالھا عنہ الیہ کرغبۃ فی دار حسنۃ او امرأۃ او ولایۃ فالمطلوب
بالذات حصولھا فاما زوالھا عن غیرہ فمطلوب بالعرض الثالثۃ ان لا یشتھی زوالھا
بل یشتھی لنفسہ مثلھا فان عجز عن مثلھا احب زوالھا کیلا یظھر التفاوت بینھما
الرابعۃ ان یشتھی لنفسہ مثلھا فان لم یحصل لہ فلا یحب زوالھا عنہ وھذا الاخیر
ھو المعفو عنہ ان کان فی الدنیا والمندوب الیہ ان کان فی الدین والثالثۃ منھا مذموم
غیر مذموم والثانیۃ اخف والاولی اخبث قال اللہ تعالی ولا تتمنوا ما فضل اللہ بہ بعضکم
علی بعض فتمنیہ لمثل ذلک غیر مذموم وتمنیہ لعین ذلک مذموم انتھی و فخر رازی در تفسیر
کبیر گفتہ المسئلۃ الثالثۃ فی مراتب الحسد قال الغزالی ھی اربعۃ الاول ان یحب زوال
تلک النعمۃ عنہ وان کان ذلک لا یحصل لہ وھذا غایۃ الخبث والثانی ان یحب زوال تلک
النعمۃ عنہ الیہ مثل رغبۃ فی دار حسنۃ وامرأۃ جمیلۃ او ولایۃ نافذۃ نالھا
غیرہ وھو یحب ان یکون لہ فالمطلوب بالذات حصولہ فاما زوالہ عن غیرہ
فمطلوب بالعرض الثالث ان لا یشتھی عینھا بل یشتھی لنفسہ مثلھا فان عجز عن مثلھا احب
زوالھا کیلا یظھر التفاوت بینھما الرابع ان یشتھی لنفسہ مثلھا فان لم تحصل فلا یحب زوالھا عنہ
وھذا الاخیر ھو المعفو عنہ ان کان فی الدنیا والمندوب الیہ ان کان فی الدین والثالثۃ
فیھا مذموم وغیر مذموم والثالثۃ اخف من الثانیۃ والاول مذموم محض

۲۱۸

قال تعالی ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض فتمنیه لمثل ذلک غیر مذموم وما
تمنیه عین ذلک ولک فهو مذموم انتهی وراغب اصفهانی که درهمین مقام جناب مخاطب بکلام
او استناد نموده و او بامام مشهور بامام راغب گفته در محاضرات میگوید قال ارسطاطالیس ا
حسد ان محمود ومذموم فالمحمود ان تری عالما فتشتهی ان تکون مثله او زاهدا فتشتهی
مثل فعله والمذموم ان تری عالما وفاضلا تشتهی ان یموت وقاضی عیاض در مشارق
الانوار علی صحاح الاخبار گفته قوله لا حسد الا فی اثنین ای لا حسد محمود وغیره مذموم الا
فیهما والحسد المحمود تمنی مثل ما تراه لغیرک وهذا یسمی الغبطة الخ وعینی در عمدة القاری
گفته والحسد علی ثلثة اضرب محرم ومباح ومحمود فالمحرم تمنی زوال نعمة المحسود
علیها عن صاحبها وانتقالها الی الحاسد واما القسمان الاخران فغبطة وهی ان یتمنی
ما یراه من خیر باحد ان یکون له مثله فان کانت من امور الدنیا فمباح وان کانت من
الطاعات فمحمود انتهی وفقیه ابو اللیث در تنبیه الغافلین گفته وروی ابن شهاب عن سالم عن
ابیه ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا حسد الا فی اثنین رجل آتاه الله القران
فهو یقوم به آناء اللیل واطراف النهار ورجل آتاه الله مالا فهو ینفق منه سرا وجهرا
آناء اللیل واطراف النهار قال الفقیه رضی الله عنه یعنی ان یجتهد حتی یفعل مثل ما
فعله فی قیام اللیل وفی الصدقة فهذا الحسد محمود فاما اذا کان حسده فی ذلک
یرید زواله عنه فهو مذموم وهکذا فی کل شیء اذا رای الانسان مالا او شیئا یحسد
فیتمنی ان یکون ذلک الشیء فهو مذموم وان تمنی ان یکون له مثله فهذا غیر مذموم
وهذا معنی قوله عز وجل ولا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض الآیه وعمر بن عادل
حنبلی در تفسیر خود مسمی بلباب فی علوم الکتاب میفرماید والحسد نوعان مذموم ومحمود
فالمذموم ان تتمنی زوال نعمة الله عن المسلم سواء تمنیت مع ذلک ان یعود الیک ام
لا لان فیه تسفیه الحق سبحانه وانه انعم علی من لا یستحق والمحمود کقوله لا حسد الا
فی الاثنین رجل آتاه الله القران فهو یقوم به آناء اللیل وآناء النهار ورجل
آتاه الله مالا فهو ینفق فیه آناء اللیل وآناء النهار وهذا الحدیث معناه الغبطة

ازین عبارات درکمال ظهور ثابت است که حسد منقسم بدو قسم ست یکی بمعنی غبطه و دیگر اراده زوال
نعمت و اول گاہے مباح می باشد و گاہے مندوب و مستحب پس مجرد اطلاق لفظ حسد بنسبت
حضرت آدم ہرگز موجب قباحتی و شناعتی نیست و ہرگاه عالمین احادیث حضرت سید المرسلین
صلی اللہ علیہ و آلہ اجمعین از اہل حق تصریح می نمایند که اطلاق مذکور که از قبیل مجاز است مجاز است
و اہل خلاف و شقاق ہم بتصحیح و تصویب آن تصریحات میکنند درینصورت قسمت بخیل بزرگوار حضرت
قسیم الجنة والنار عین تحقیق و تدقیق است و کاوکاو فاضل بے نصیب از تحقیق و تدقیق
موجب تسفیه و تحمیق ست زیرا که گفتگو در اطلاق است که عام است از حقیقت و مجاز نه در محض
حقیقت واز اینجا ست که سالک طریق حقیقت و مجاز و واقف خفیات راز مولوی
شاه سلامة الله که بزبان مخاطب در واہیه و اہیه کاشف دقائق و حقائق وجود و عارف معارف
شہود می باشند و در علوم درسیه ید طولی و در فنون رسمیه حائز قدح معلی و مسلم الثبوت حضرات سنیه این
دیار و متکلم بے عدیل و مقتدائے روزگاراند و بجہت خدمت علوم درسیه از ادراک معنی حقیقت
و مجاز و اشتراک بے بہره نیستند در معرکة الاراء کلام حسام را تسلیم میفرمایند و راه خسر فشار
نمی پیمایند چنانچه ارشاد می نمایند را بعاً تقسیم حسد بہر دو قسم مذکور مسلم لکن حسد آدم برائمه کرام بمعنی
غبطه نیست بلکه حسد مذموم ست انتہی بلفظه و چگونه تصحیح و تسلیم این تقسیم ننماید پرداخت و طوق
اعتقاد صحت آن در گردن نہا یا نداخت که اکابر لغویین و محققین آنرا ذکر فرموده اند کما عرفت
فوکه پس شمول لہذا اقول اگر تصریحات لغویین و تنصیصات مفسرین بتغایر غبطه و حسد
موجب عدم امکان اراده غبطه از لفظ حسد که در حدیث ائمه معصومین علیہم السلام وارد است
گردد قباحت عظیم بر اہلسنت ہم لازم می آید و تقریبات و تصریحات ایشان بشمول حسد غبطه را
که در مقامات و عبارات شتی کرده اند ہمه خرافات لا طائل میشود و چون صون این زمره طیبه از لوث
این عیب و طعن اہم است لابد ازین ایراد بارد دم در باید کشید و بسوراخ سکوت و صموت در فع ید
از مباحثه و مکالمه اہل حق باید خزید و ظاہرا فاضل مخاطب نمی داند که علمائے اہل حق تصریح کرده اند
که مراد از حسد درینحدیث غبطه مجوزه است نه تمنی زوال نعمت مولانا مجلسی علیه الرحمه در بحار
بعد نقل حدیث عیون در بیانے که متعلق بآن نسبت فرموده المراد بالحسد الغبطة

التی لم تکن تنبغی له علیه السلام و یؤیده قوله علیه السلام و تمنی منزلتهم انتهی و سید عبد الله
بن نور الله در کتاب عوالم بعد ذکر این حدیث فرموده بیان المراد بغبطة الحسد تمنی احوالهم والوصول الی
منازلهم و کان ذلک منها ترک الاولی پس بتصریحات علمای اهل حق ثابت شد که معنائیکه در حسام
مذکور است عین تحقیق و تدقیق است و آنچه مخاطب بزعم فاسد خود در آورده که نظر بتصریحات محققین
اهل حق عدم جواز حمل حسد بر غبطه درین حدیث بچون ثابت میشود محض نقش برآب و تصریح سراب
است که اصلا لیاقت التفات ندارد قوله و هرگاه خدام الخ اقول استدلال بتصریح شراح
بخاری باینکه حمل حسد بر غبطه در حدیث بخاری از قبیل مجاز است براینکه تقسیم مذکور در حسام
غیر مستقیم ست دلیل قویم ست بر اختلال ذهن سلیم جناب مخاطب فهیم و شرکاء قدیم او و اگر برین
غلط فهمی قدم ثبات میفروشی باید که رازی و غزالی و نیشاپوری و اصفهانی و فیومی و عینی و ابن حجر
و تفتازانی و علقمی و قاضی عیاض و غیر ایشان را که تقسیم حسد بدو قسم کرده اند سبب بهره از
تحقیق و تدقیق گوید و براه تنقیص و تعیین شان برملا رود و ایشان را از سبب لبصیرتان جهال
قرار دهد و بتفضیح و تذلیل ایشان زبان دراز کند و ادعای اینمعنی که گفتگو در حقائق است نه مجاز
موجب حیرتها ست زیرا که اگر غرض از ان این ست که گفتگوی سامی جناب در حقائق ست
نه مجاز یعنی طالب ثبوت آنند که غبطه معنای حقیقی حسد است پس این کلام مهمل محض است
و اصلا ربطی بمقام ندارد و چه قدر سامی گفتگوی خود را در حقیقت بر جناب آیة الله فی العالمین
چگونه حجت تواند شد و چه قسم موجب ابطال تقسیم آنجناب خواهد گردید و اگر
غرض این ست که گفتگوی جناب آیة الله فی العالمین در حقائق است نه در مجاز پس آن دعوی
بی دلیل بلکه بهتان صریح ست که هرگز لیاقت اصغا و صلاحیت جواب ندارد و آنجناب همین قدر
افاده فرموده که حسد بر دو قسم ست و ما بیان نمودیم که مجرد تقسیم حسد بدو معنی هرگز بران
دلالت ندارد که این هر دو معنی معنای حقیقی حسد است بالجمله ادعای اینمعنی که جناب
آیة الله فی العالمین غبطه را از معانی حقیقی حسد قرار داده از دعاوی کاذبه و اکاذیب فاسده
است و هرگز عبارت آنجناب بر آن دلالتی بوجه من الوجوه ندارد و فاضل مخاطب که جابجا حسن فهم
او واضح کرده ام تقسیم حسد را باین دو معنی دلیل آن قرار داده که آنجناب گفتگو در حقائق

دارد وغبطه را از معانی حقیقیه حسد می پندارد وبغایت غریب ست که جناب مخاطب باوصف
عدم فهم کلام حسام وبدون ادراک مرام آن علامه عالیمقام قصد جواب آن درسر کرده ومقولهٔ
چند درهم بافته آنرا جواب آن قرار داده دراز نفسی وبالاخوانی وعجب واستکبار را از حد
ومقدار آغاز نهاده بچشم بصیرت دیدنی است که مخاطب را در فهم کلام آنجناب چه لغزشهای
که در فهم هر فقره مرتکب غلطی صریح میگردد وبر محامل غریبه فرود آورده ترانهای عجیب می آید
اول غلط آن بود که معنی صحت را در فقرهٔ اول در نیافته غلط دیگر اینست که تقسیم حسد را بدو معنی بیان
گفتگو در حقائق دانسته بیباکانه زبان درازی بران گزاشته قال الفاضل
المتوحد النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل سوم آنکه
قول جاثلیق حال اینکه کلمه وجملها علی تمنی منزلتهم که در حدیث دیگر است در قوت تفسیر معنی حسد
است دلیل دیگر بر آن است که حضرت مجتهد قانی مطالعهٔ کتاب عیون نه نموده کما مر سابقا زیرا که جمله
وتمنی منزلتهم بلا فاصله در روایت عیون بعد جملهٔ فنظر الیهم بعین الحسد چنانکه دانستی مروی است پس
تفسیر قریب مزعومی بلکه اقرب را گذاشتن وبر بعید بلکه ابعد دست انداختن
کار مؤمن جاثلیقی ست وبس حیث انطبق علیه قوله تعالی فقد
ضل ضلالا بعیدا واین همه نظر بر آنست که او تصدی جواب این ابواب بعد ازان کرده
که مثل فاروق وثمانینی از کثرت انبار درهم ودینار وحمل اسفار بستوه آمده واز کلامش جا بجا
پیداست که اکثر کتب فن را که دیدنش درین مباحث ضرور بود بمطالعه نیاورده اقول
مستعینا بلطف الرب الجلیل حق اینست که فاضل
مخاطب را بآن مرتبه شغف الزام ودلهٔ عزام اعتراض بر مقتفیان آثار ائمه کرام علیهم السلام
در سر افتاده که باکی از اظهار فضائح وقبائح اسلاف خود بمقابله آن ندارد ومیخواهد که بر اعلام
الحق اعتراضی کند گو ازان اعتراض کشف خیانات ائمه او لازم آید بالجمله رمز دقیق او فهمیدم
وبکنه تلاشش رسیدم دانستم که جناب او را در پرده اعتراض وایراد بر جناب آیة الله فی العالمین
باینکه چرا آنجناب تفسیر اقرب را گزاشته بتفسیر ابعد متمسک گردیده تفضیح وکشف خیانت شاهصاحب
که از ارکان مذهب واقف آنست شان جان بتنگ آمده منظور است لیکن از راه مزید ادب یا خوف از
معتقدین شاهصاحب بتصریح آن نمی پردازد ودر زیر پردهٔ ناموس شاهصاحب به

دست ارباب حق بیخواهد لهذا حقیر بکشف عورات شاهصاحب و هتک استار تصحیفات و تحریفات شان
که درین حدیث بکار برده اند همت میگمارم تفصیل این اجمال و حقیقت این حال حسب اختلال آنست که
کابلی بآن دراز نفسی و دعاوی فلک سیر در مقصد ثالث صواقع که دران قصد جمع الزامات
بر مسایل نبویه اهل حق در سر کرده بیهوده سرائیها بهمین آغاز نهاده حدیث عیون را نقل کرده ولیکن
در نقل آن راه احتیاط پیش گرفته اصل عبارت حدیث را محرف و مصحف ساخته باین الفاظ
آورده عن علی بن موسی الرضا انه قال ان آدم لما اکرمه الله باسجاد الملائکة و
بادخاله الجنة قال فی نفسه انا اکرم الخلق فنادا لا الله عز و جل رفع راسک یا آدم
فانظر الی ساق عرشی فرفع آدم راسه فنظر الی ساق العرش فوجد فیه مکتوبا لا اله الا الله
محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته فاطمة سیدة نساء العالمین و الحسن
و الحسین سید اشباب اهل الجنة فقال آدم یا رب من هؤلاء فقال عز و جل هؤلاء
من ذریتک و هم خیر منک و من جمیع خلقی و لولاهم ما خلقتک و ما خلقت الجنة والنار
و لا السماء و الارض فایاک ان تنظر الیهم بعین الحسد فاخرجک عن جواری فنظر الیهم بعین
الحسد فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التی نهی الله تعالی عنها انتهی و پر ظاهر است
که کابلی حدیث عیون را بوجوه شتی تصحیف و تغییر و تبدیل نموده و حذف و اسقاط دران بکار برده
چنانچه واضح میشود از مطابقت این عبارت با عبارتیکه مخاطب نقل کرده باوصفیکه دران هم بعض
تغیرات بعمل آمده پس بحمد الله تصحیف و تغییر و حذف و اسقاط کابلی باعتراف مخاطب هم ظاهر گردید
حالا بعضی ازین تغیرات باید شنید اول آنکه جمله تعالی ذکره را که بعد جمله اکرمه الله واقع است
حذف کرده عجب نیست که آنرا از نهایت تدرب در عربیت غلط فهمیده باشد
گو جناب مخاطب نقل آن نموده و اوهام و خیالات و اصلاح و محو و اثبات خود را دران دخل
نداده دوم آنکه بجای فقره قال فی نفسه هل خلق الله بشرا افضل منی این فقره مصحفه
مزوره آورده قال فی نفسه انا اکرم الخلق ندانم که کابلی را باعث برین تصحیف و تحریف بلکه افترا
و خیانت بر حضرت آدم چیست که بجای استفهام که صریح است در شک فقره اخباریه که نص
است در قطع و یقین آورده امر غیر واقعی را بنبی معصوم نسبت داده و از مواخذه الهی

نزرسیده سوم آنکه فقره فعلم الله عزّ وجلّ ما وقع فی نفسه حذف نموده الی غیر ذلک من التصحیفات
کما یظهر بالتأمل والمطابقة لاصل العیون ولما نقل المخاطب الحاوی للفنون وورای این تصحیفات
فقره وتمنی منزلتهم که بمنزله تفسیر حسد بود از میان حدیث برانداخته و چون جناب شاهصاحب صاحب
قوت قدسیه حاوی ملکات انفسیه مصنف تحفه اثنا عشریه که در خواب هم عیون و معانی الاخبار
را ندیده بودند و قبل از ملاحظه صواقع نام آنهم نشنیده و در استراق اینمقام کما فی غیره من المواضع
الکثیرة از غایت تبحر و اطلاع چنان گمان کردند که این عبارتیکه کابلی از عیون نقل کرده اصل الفاظ
حدیث ست لهذا آنرا چنانچه کابلی نقل کرده بود نقل فرموده‌اند و ممنون نقل فقره روی محمد بن بابویه فی
عیون اخبار الرضا کرده مذکور ساختند و درهمان فضیحت و افتضاح تصحیف و تغییر و تبدیل حدیث
مبتلا شدند و بلای کابلی بر سر ایشان افتاد و مساوی اعمال او در نامه اعمال ایشان هم نوشته
و گناه او بر گردن ایشان بسته شد پس واضح گردید که حذف فقره و تمنی منزلتهم از حدیث عیون یا
وصدت مذکور بود و نقش در اصل آن از دستکاری اسلاف مخاطب و خیانات و تحریفات شاهصاحب
بلکه کابلی ست پس جناب مخاطب را اظهار این خیانت اسلاف خود و تشهیر ذیل در اشاعت آن بسیار
نامناسب بود می بایست که همه تن در اخفاء آن میکوشیدند و غایت السعی در استتار آن بتقدیم
میرسانیدند نه آنکه بر عدم تعرض جناب آیة الله فی العالمین باین خیانت و تحریف دهلوی و کابلی
پیچیده مشیدند و از غایت جسارت و دلیری یا فه درائیها در حق ملازمان جنابش بکار می بردند
سبحان الله جناب مخاطب بر احسان و منت جناب آیة الله فی العالمین شکریه بجا نمی آرد که آنجناب کار
بمسامحه و اغماض فرموده از اظهار خیانت دهلوی و کابلی اغماض نظر و غض بصر فرموده بلکه برین
مسامحه و اغماض و اغماض لفت و دریغ شده مقابله احسان باساءت و کفران کرده از غایت
بیباکی و بیپروائی زبان طعن و تشنیع بر آنجناب کشوده و اعتراض مخاطب بر آنجناب در حقیقت
بدان می ماند که شخصی کاذب دروغ گو و سارق که بیحیا و بیدین باشد بمقابله مردی متورع
و متدین که بفضائل نفسانیه و کمالات قدسیه موصوف باشد و بکمال حیا و ورع و تقدس معروف و آید
و بر او بی الزام او سعدی پیش سازد که از غایت دلیری و جسارت و وقاحت و بیحیای و خیانت
در ان سند تحریفی بکار برده بعض الفاظ را که دافع شبهات و مبطل دعوی او

بود حذف و اسقاط نموده باشد و نیز در تایید خود سندی دیگری آرد که در غایت سفاهت و قلت تامل آن بعض الفاظ را
که در سند اول حذف نموده بود ساقط شمارد بلکه بمقتضای آنکه دروغ گو را حافظه نباشد اسقاط آن اسهو نمود پس اگر
این شخص متدین متورع از راه اعراض و مسامحه تعرض بخیانت این خائن در سند اول نکند و احتجاج بالفاظ منقوله او در سند دوم
نماید که این الفاظ را این سارق و خائن خود نقل کرده تمسک بآن در نهایت مرتبه قوت خواهد بود پس اگر بعض اولیای این
سارق خائن در معرض حمایت او برآیند و بمقابله این مرد مقدس متورع در آویزند و آغاز وقاحت و بیحیائی نمود
و شغب آغاز نهند و گویند که این مرد متورع اصلا اطلاعی ندارد زیرا که بخیانت و تحریف مقتدای ما که در سند اول
بکار برده متنبه نشده و بر مطاوی حذف از الفاظ سند دوم حجت آورد حالانکه این الفاظ در سند اول هم در اصل
موجود بود لیکن مقتدای ما خیانت در آن نموده آیا احدی از عقلا نجاح و صلاح این بیهوده سرایان خواهد شنید و این
اعتراض او شان را بر مرد متورع متدین بنظر رضا خواهد دید یا خواهد گفت که شما چنانکه از دین بهره ندارید بیحیایان
از عقل هم بهره وافر افتاده اید که بر اغماض و اعراض این مرد متدین متورع راضی نشدید و احسان منت
او را در حق مقتدای خود قبول نکردید و مسامحه او را با مقتدای خود محل طعن گرفتید و باین مسامحه توجیه طعن و تشنیع
برین بزرگ میخواهید و بدست خود پرده مقتدای خود میدرید و آبروی او را می برید و نمیفهمید که باین اعتراض
و ایراد مقتدای شما فضیحت و رسوا میشود و برین مرد متورع اصلا طعن و تشنیعی لازم نمی آید و از افاده جناب
آیة الله فی العالمین در صوارم ظاهر است که آنچه آنجناب در نقض کلام صاحب تحفه افاده فرموده در نقض بر سبیل
و تسلیم است در اکثر مقامات عمدا در باب تصحیح نقل مواخذه نفرموده چنانچه میفرماید حاصل آنچه در نقض کلام
مورد ملام این ناصبی نوشته شده محض بر سبیل تنزل و تسلیم بوده و الا اگر ما میخواستیم او را در آن
جا در باب تصحیح نقل مواخذه مینمودیم و هرگاه اینهمه یافتی و دریافتی که مخاطبان این اعتراض کابلی و دهلوی
مقتدایان خود را با خود در چار سوی عالم رسوا ساخته ستر ناموس ایشان بر انداخته و حقیر بالتمس سوزان
ایشان نسوختم و لیکن با هرزه درائی ایشان تراود خشم و مجال سر برداشتن برای ایشان نگذاشتم و سرور
ابتهاج ایشان را بالضجار و اختلاج مبدل ساختیم پس بر تو واضح شده باشد که در جواب توجیه تمسک جناب آیة الله فی
العالمین بتفسیر بعید و ترک تفسیر قریب چند وجه توان گفت اول آنکه ادعای مخاطب که این تفسیر در حدیث نبوی
مذکور است خلاف افادات شاه صاحب و کابلی است که او شان این تفسیر را در این حدیث نقل ساخته اند لهذا
قابل جواب نباشد دوم آنکه میگوییم که عدم تعرض آنجناب باین تفسیر از راه اعراض و مسامحه و اغماض بود

که جناب آیة الله فی العالمین نخواستند که ناموس شاه صاحب را هتک سازند و پرده خیانت‌های ایشان را بالا اندازند کار بمسامحه و علو
همت فرموده خوض در آن ترک فرمودند ولا ابالی لمآرب تلجئه اگر الحال اولیای شاه صاحب این مسامحه ناگوار و بجهت اختلال حواس
این احسان ستر عیب را قبول نمی‌کنند لهذا ما از این احسان درگذشته بر سر اظهار فضائح آنحضرت میرسیم و در راه اقتفای
مرضی مخاطب که اظهار خیانت دهلوی و کابلی ست میپاییم و بر اظهار این یک خیانت اکتفا نکرده دیگر
خیانات و تصحیفات و تحریفات که در تحدیث بکار برده اند هم اظهار میسازیم چنانچه گذشت پس حالا
جناب مخاطب را باید که از طعن و تشنیع درگذرد و بصدق زبان شکر گزاری خیر گمارد که در موافقت مراد
و مرضی او کوشیدیم و در اظهار فضائح و قبائح شاه صاحب و کابلی تقصیر ننمودیم و اگر بر این هم جناب مخاطب
بمقتضای سه و گوهر سنج و عدالت جان مجنون به بلای فرقت لیلی و صحبت لیلی در رنجانند باید که بملاحظه فظائع
و شنائع خیانات انتساب شاه صاحب احتراق دل و سوزش دل پیدا شود دلش باید که دیوانه وار رو بصحرا نهد و با ریوس مقابله در سر
نکند که اهل جنون که در هر صورت بیقرار و بهر جهت بیزار میباشند علاج از ما نتوان خواست سوم آنکه عدم تعرض جناب
آیة الله فی العالمین بتفسیر اقرب و تمسک بتفسیر بعید باین وجه بود که این تفسیر بعید را خود شاه صاحب نقل کرده
بودند و دیگران نیز آورده و پر ظاهر است که تمسک بامری که خصم معترف آن باشد و خود نقل آن کرده بهتر است که جای
دم زدن او را باقی نمی‌ماند و تمسک بتفسیر اقرب هم مسکت بود لیکن الزام شاه صاحب بآنچه خود شان نقل
کرده اند اولی است. بالجمله بحمد الله از این بیان سخافت توهم مخاطب کالشمس فی رابعة النهار هویدا و آشکار گردید و
بوضوح انجامید که بر جناب آیة الله فی العالمین بجهت عدم تعرض بتفسیر اقرب اصلا ایرادی و اعتراضی متوجه نمی
شود و زبان درازیهای مخاطب و هرزه سرائی او در حق آنجناب از قبیل هفوات مجانین و خرافات لغو بین ست
که از راه عدم تدبر و تامل اقدام بر آن فرموده آری این همه تشنیعات بلکه اضعاف مضاعف آن بر امام شاه صاحب
البته متوجه است که بتقلید کابلی تحریف و تصحیف حدیث نمودند و بحذف و اسقاط فقرات آن پرداختند و کما
ینبغی رسوا اللعنه نموده تحقیق امری برخود از مکائد کابلی نجات نیافتند و مهار خود در دست او داده بهر سو که
او کشید بی تبصیر متخبطانه رفتند و برنگی که او در ریخته شد ریختند عجب ست از جناب مخاطب نحریر که با آن همه تعجب و
استکبار که سر افتخار بر افلاک اعظم میساید و در مباهات و مفاخرت قصبات سبق میرباید بجهت تحقیر و طعن و تشنیع و طنز
و رمز و لوم و عیب در حق علمای کرام زبان میگشاید چنین خرافت ظاهر مبتلا شده که بهوس الزام آیة الله فی
العالمین پرده ناموس امام و مقتدای خود دریده خود را در دیده خواص و عوام نشانه تفضیح و تذلیل و تحقیر کشیده

و بر جناب آیة الله فی العالمین بجهت اعراض از کشف خیانت پیشوایان خود طعن و تهجین بلیغ نموده باز از استفتا استنباط کرده
شده است که این تعرض و تعریض بلا تا عظیم بر سر خود می انگیزد و خاک فضیحت و افتضاح بر سر او می بیزد و زبان اهل حق را در حق
ایشان و او دراز می سازد و خلل بین در سطر افتخار و مباهات جناب ایشان می اندازد و از عجائب آنکه چون جناب کشفی بر این تبدیل و تحریف مقتدای
خود مطلع بوده اند و بکشف و شهود عورات شنیعه او را منکشف گشته از این ایراد با رو در معرکة الآرا هم در تعارض
مصلحت در سکوت و صمود دیده اند حالا آنست که تعجب اکال ای بد بر ایشان خلوند عبارت مخاطب لبیب که بلم این سکوت هم رفیق
سارق جاهل و کلمه عمارها عالی منزلتیم در حد دیگر وقت بیش از آن از حدیث صحیح که در قول تفسیر حسدا دلیل دیگر
سوا دلائل که اشاره بآن کردم بر آنست که حضرت مقلد فانی مطالعه کتاب عیون نموده کمام سابقا نیز که جمله
وحشی منزلتیم بلا واسطه در رد عیون بعینه لفظ العلم بعینه اجبا تا که ذاتی مرویست پس تفسیر قریب باکبر اقرب واقعه
را گذاشتن و برای اینکه الحق را بر علم اوجای تمسک نباشد ایشان تضعیف و تحریف ساخته اند بار دیگر فهویست و بر
حیث النطق علیه قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا و ایشان نظر بر آنست که او تقصیر استراق این ابواب کتاب
تحفه بعد از آن کرده که مثل عبد الرحمن و زبیر و عبد الله بن عمر و عاص و دیگر صحابه کبار از کثرت ایشان در هم و دنیا
حمل اسفاکیستوه آمده و از کلام مشتمل بجا بسیار که اکثر کتب فن را که دیدند شدیدین مباحث بر صرور بود مطالعه نماید و را
قوله لیس تفسیر الم القول بحیرتیم که جناب مخاطب بر تمسک جناب آیة الله فی العالمین بتفسیر وارد در ده دیگر گذاشتن
تفسیر اقرب و وجوه علیهم آه طعن بر آن سابقا شنید طعن و تشنیع بلیغ سیما بر دو تعریضات سخیفه بکار برده دل خود
سیف مایه و بر عیب نفس خود نظر نمی اندازد و بمسئله بعید خود خیالی نمی سازد و را اطلاع سر و کاینات بتفصیل ایشان
تلقته بسیار از روایات که قطعا صم ضمائم دلالت بر مطلوبش نمی کند استدلال کرده و دلائل قریبه را بلکه اقرب را گذاشته زیرا که
اتحاد و روایات صریحه در اطلاع آنسرور صلی الله علیه و آله وسلم بر این تفصیلات انبیا از انبیا در کتب اهل حق مسطور و بیاره فقره از آن
مجاهد با کتابه که مخاطب از آن اخبار ایا افلاکه ده کرده پس چرا هم که چرا دلائل صریحه بلکه اقرب را گذاشته و بعید بلکه العبد را اندا خته و قوله
فقد ضل ضلالا بعیدا بر خود منطبق ساخته و همه نظر بر آنست که او تقصیر خود از رساله جناب مصنف الله را کرده که مثل این آیات
از اکثر انبیا در فهم خود سیما بر عام خوبی بسر کار فقیر محمد غفا که در آخر عمر اظهار آن کفاو و اقرار نموده عمل استعمالها کرده که فتنه انداختن و
از شیعه عالیه و ساده ابرار و دیگر اخبار و اخیار الستوه آیه و از کلام مشتمل مخاطب بسیار که اکثر کتب فن را که دیده شدیدین و بر مباحث
بر ضرر بود مطالعه نما و بر وی فی حیث النطق علیه قوله تعالی فقد ضل ضلالا بعیدا آنچه و افتخار غلط بر تک و اتبع شیاطین ابلیس کردی
کرد من ضلالا بعیدا بمن اتبع شیاطینا و من کالا بارنه عبدا اهل المسلمین لهذا الکلمات الفرعون السما الا ما المسنون

اللائمين لم يكترث بعذل العاذلين حذف الالفاظ من بين الحديث وصحفه اتباعا للقائلين
الخبيثين وحمله بزعمه واته على محامل بينة البطلان واخترع من تلقاء نفسه معانى ما انزل الله بها من سلطان
وكذب الاكاذيب وافتعل الاعاجيب ثم عزاها الى المقتبسين من انوار الائمة السادات والمغترفين من بحار هؤلاء الهداة
عليهم من الله التحيات والتسليمات المداوم وقارف الفرية والتهمة على اتباع اهل العصمة فاذاقه الله نكال الاوصاب وقطع
وريده وتركه مع اعمال الخزية وحيدا وعذبه على افترائه عذابا شديدا وامهله فى الهوان مديدا يا سبحان الله اما تخاف
من اساءة ادب النبى الاعلى الذى اعترف بشيئك بانه فى التعظيم والتبجيل فان تكرهه ختم على كل صغير وجليل
وصيت افاضل علمائك واماثل فضلائك يوجب الاحتراز عمن هو من امثاله والتيقن بخباثته وحرمانه من
الذين حرموا المجانين بشأنهم والتنقيص لمكانهم فتاذت فاطمة بايذائهم وتالمت من عداهم وسرت بسرورهم و
حبرت بحبورهم ومنعت من الجواب على القوم معاديهم وقضيت وانجزت بين يديهما صلوات الله و
عليه وعليها امناويهم لعمرى لو وصل امثال هذه الى ائمة الاسلام والايمان لحكموا بهذا الهذيان والهذيان فى حق اكابر
اهل الايمان ولكن تناهت بك الوقاحة والصفاقة الى نهايتها وبلغت بك الجلافة والحماقة الى غاية ليس ورائها غاية فلا ادرى
هل هذا منك البلاهة والبلادة والتغافل والتجاهل ام من جهل السكوت والصمت او الحمق والخرق والاصرار ولو نظرت
لنفسك نظر شفيق وغشاك نور التوفيق لكنت طويت هذا الكلام على غره وما تكلمت بحلوه ومره حتى تجتنب عيب
امامك مستورا وجرم خيانته مكفورا ولكنك حيث غطى على حجابك ووري على نهاك لا تدرى الضار من
النافع ولا تميز المشهد الحالى من السم الناقع تشتم مخازى قائلك وتبدى مساوى لائك ليك تصيرهم ضحكة
للضاحكين ولعبة للاعبين ثم لا تقتصر على ذلك فتهذى وتجترئ على السادة الاكابر وتشتمهم وتشتمهم
بملاء حاضر ولا تخاف من الله حسابا ولا تتقى منه عقابا فتنشع فى الدين فحشك وتذهب بالوقيعة
فى ائمة الدين رداءك وها انت لم الله مثابا ولا تك من لا يرجى له ما قوله واين همه نظر بر انست كه او تصدى
جواب اين كتاب بالخ اقول طعن وتشنيع مخاطب بر جناب آية الله فى العالمين بكثرت مال ووفور درهم ودينار بس
بر ظاهر است كه آنجناب را اتفاق جمع وادخار نافتاده بلكه بسبب ضرورت آنچه بهم رسيد در وجوه خير انفاق فرمود معهذا
كثرت مال درين امثال اينمقام چون بحكم الله صادق نعم المال الصالح للرجل الصالح است اصلا عو عو سگان و گاو گاو
سوا ادان ضررى بهم نرساند آرى حاسدين وحاقدين البته بسوزيش عداوت بسوزند وبايه خزى ووبال مى اندوزند
عجب كه از حال حضرت عثمان و ديگر صحابه مثل عبد الرحمن بن عوف و امثال او كه از حمل انبار درهم ودينار بستوه آمده بودند

خبری بزرگ رفته در پی طعن و تشنیع افتادند بالنسبت حمل اسفار که بر زبان گهربار آورده اند سابقا دانستی که نزد بعضی
از اجله صحابه کبار بعض ایشان حمار و حامل اسفار بوده‌اند و آیه کمثل الحمار یحمل اسفارا بلاریب شکوک و اختلاج قلوب
بر ایشان صادق و بحال شان موافق بود زیرا که عمرو عاص و ابوموسی اشعری که جلائل فضائل این هردو بر ناظرین کتب
حدیث و غیر آن مخفی نیست باهم در افتادند و قیل و قال آغاز نهادند و سلسله خصومت را تحریک دادند ابوموسی
که شیخ المشایخ وقت بوده با وصف کمال حلم و بردباری و نهایت جلالت و بزرگواری از جا رفت و لسان
خرافت ترجمان را بچنین تهجین و تشنیع در حق عمرو عاص که با وصف آنکه ولد الزنا است لیکن از اجله صحابه حضرت جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم معاذ الله درود و صلوة بر وی فرستاده زبان حقائق ترجمان را بپناه تحمید بمدح و ثنای او کشاده
کشاده و در توهین آن بزرگ افتاد که او را مصداق کلب که اخس حیوانات است کو مالک و غیره بطهارت او قائل
باشند کما فی عقد الجید قرار داده و در حق او ارشاد فرمود انما مثلک کمثل الکلب ان تحمل علیه یلهث او تترکه
تترکه یلهث عمرو عاص لسماع این زبان درازی و کارفرمائی از جامه بیرون آمده بمفاد و ضع الحجر بالحجر جناب او را حمار
و حامل اسفار گفت و جواهر زواهر در تهجین جنابش سفت و حال واقعی و حقیقت کماهی او را ظاهر فرموده حمایت
سفاهت او را که زبان زد خلائق و در امثال عرب دائر و سائر است بیان ساخت و ارشاد کرد انما مثلک
کمثل الحمار یحمل اسفارا و سیوطی با اینهمه رسوخ اعتقاد در خدمت صحابه این روایت نقل کرده و بر ذکر آن اکتفا
نموده و بآن امثال آن استدلال بر جواز اقتباس و ضرب امثال از قرآن نموده کما علمت مما نقلنا سابقا و ابن
الجوزی نیز این حکایت پر نکایت در تذکره خواص الائمه روایت کرده پس بعد آنکه بعض صحابه کبار اهلسنت و
مقتدایان ایشان حمار و حامل اسفار بوده‌اند جناب مخاطب را نهایت نارواست که چنین تشنیعات شنیعه و توهینات
فظیعه در حق سادات و اکابر اهل حق که تعظیم و تبجیل شان باعتراف ثقات علمای او از واجبات و متحتمات است نماید و را
ضلال و خسران دنیا و آخرت پیماید و این حکایات و قصص که سترنگ و حضام میزند و خاک فضیحت بر سر او میبیزد دانسته
بنجاهی دانسته و اعراض نموده بالوا افتضاح الابدی یاد دهد الحق را جز او چرا بر ایشان آن را دار الها مگر اینکه بعض یاران که نزد خیانت
از اطلاق حمار بر صحابه چه باک است کو دامن دیگر اهلسنت بلا خوف از چنین پاک باشد و چه وجه اختصاص ایشان خاک لیکن مخاطب
ثابت الجاش که با امثال این حکایات جا بخراش نهی بهره او بمرتبه در گرداب تهجین و تنقیص اهل حق سر فرو برده که اصلا
کهنه را از ایمان و هدایت باز ضلال و ضار را از نافع بار نشناخت الفاضل الحق النبیل
هداه الله تعالی الی سواء السبیل چهارم آنکه جمله سطور یعنی و تمنی منزلتهم که ضمیمه جمله فنظر الیهم لعین الحسد است

۶۲۹

دو احتمال دارد یکی آنکه برای دفع این توهم است که آدم علیه السلام فقط مستدعی زوال نعمت از ائمه و حوا از فاطمه علیها السلام بوده اند
چنانکه طبرسی گفته که گاهی حسد را بمعنی غبطه اطلاق میکنند دوم آنکه فاضل چلپی بلحاظ حدیث ثانی سنجیال آورده
یعنی حسد حضرت آدم فقط آرزوی مرتبه ائمه علیهم السلام بوده و دیگر هیچ و چون احتمال ثانی باطل است بچند وجه اول متعین خواهد بود اولا
آنکه علمای طائفه در بحث آیت غار بدلیل ورود لا تحزن قدیما و حدیثا ثابت کرده اند که حزن ابی بکر معصیت بوده
کما سبق فی المسلک الاول مفصلا پس بمقتضای آنکه سابقا تاکید و ایراد وعید شدید مقصود از تحذیر نهی از حسد ابلیس است
ثابت شد که حسد بر حقیقت خویش محمول و هو المقصود ثانیا آنکه محققین اهل تصریح کرده اند که حسد و غبطه الفاظ مترادفه اند
و جهات ادا انما نزه که این التفسیر والناس والمومنین و اثبت و تاکید حسد بمعنی غبطه در حدیث جامع صحیح گرانند تصریح کرده اند که بمعنی غبطه است
کشتیانه گویند که در اینجا هم صرف رنج بمعنی عصمت حضرت آدم منافی است گوییم غبطه محض است نه حسد بدلالت قضیه
مسلم الثبوت که الحدیث یفسر بعضه بعضا که محدثین امامیه جابجا وارد میکنند خود مجتهد چلپی در اینجا
کار بران بسته ثابت خواهیم کرد که در اینجا ضرورت مقتضی آنست که حسد بمعنی اول محمول باشد نه ثانی و اگر
بر فرض و تقدیر این هم بعد ضرورت کفا فارسا براین شود باز هم نقد مدعا بدست الحق بنا بر تحقیق الزام
شنیعه موجود است زیرا که مجاز حقیقتی ندارد چنانچه بر طلبه علوم مخفی نیست اقول مستعینا
بلطف الرب الجلیل حمل حسد درین حدیث بر غبطه متعین است ضمیمه یعنی منزلتهم تفسیر
تبیین ان مینا بد و معنا لیش همین است که حضرت آدم محض تمنی منزلت آنحضرات علیهم السلام کرده بود نه
آنکه برای دفع توهم حمل حسد بر محض اراده سلب زوال نعمت است چنانچه فاضل محاط طلب سنجیال آورده
و دلایل عدیده بر تعیین اراده غبطه از حسد دلالت دارد اول آنکه این حسد حضرت آدم علیه السلام نسبت بفضائل
حضرات ائمه علیهم السلام بوده چه ظاهر است که در آن وقت نعمتی از نعم دنیویه برای آنحضرات حاصل نبود که حضرت
بران حسد میکرد بلکه این حسد نسبت بمنازل و مراتب رفیعه و مدارج سنیه آنحضرات که در عالم قدس اختصاص
بایشان داشته بود چنانچه شاه صاحب در مطاعن تحفه تصریح کرده اند باینکه این حسد بر منازل ائمه علیهم السلام بوده
هرگاه ثابت شد که حسد حضرت آدم علیه السلام بر فضائل و منازل بود لاجرم این حسد بمعنی غبطه خواهد بود زیرا که حسد
بمعنی قصد زوال نعمت در نعم دنیویه مستعمل میشود اگر بنسبت فضائل نفسانیه و مدارج کمالیه مستعمل میشود اکثر
از آن مراد از آن محض تمنی نعمت یا تعجب از آن میباشد و اراده زوال آن درین استعمال مراد نمی باشد و هرگاه غالب استعمال
حسد در فضائل بمعنی محض تمنی ذا النعمت یا تعجب باشد و اراده زوال نعمت در آن مراد نشود حمل حسد حضرت آدم علیه السلام بر معنی غالب

واکثر الزم خواهد بود فان اللفظ یحمل علی الاستعمال الشائع الذائع لا النادر الشاذ مع الاشاره این دعوی که حسد در فضائل بمعنی محض تمنی و تعجب میباشد باید شنید و گوش متتبعین محاورات عرب و متفحصین استعمالات فصحا و محققین بیت لیکن برای تسکین مخاطب تحریر که بجهت اشتغال باشغال عالیه از تفهیم علوم بی بهره افتاده بعض نصوص ائمه لغویین پیش میآرم و بتوضیح و تصدیق دعوی خود میپردازم فیومی در مصباح منیر گفته حسد علی النعمة حسد الفتح السین اکثر من سکونها یتعدی الی الثانی بنفسه و بالحرف اذا کرهتها عنده و تمنیت زوالها عنه واما الحسد علی الشجاعة و نحو ذلک فهو الغبطة وفیه معنی التعجب ولیس فیه تمنی زوال ذلک عن المحسود فان تمناه فهو القسم الاول وهو حرام انتهی ازین عبارت واضح میشود که حسد بر شجاعت و امثال آن از فضائل و مناقب در اکثر استعمال و اغلب آن بمعنی غبطه و تمنی مثل نعمت محسود میباشد و معنی تعجب نیز ان نعمت در آن مراد میباشد نه تمنی زوال نعمت از محسود بمقتضی آنکه از قول فیومی واما الحسد علی الشجاعة و نحو ذلک فهو الغبطة ولیس فیه تمنی زوال ذلک عن المحسود ظاهر میشود که حسد بر شجاعت و مثل ان منحصر در معنای غبطه نیست و تمنی زوال نعمت در ان مراد نمیباشد ولیکن چون در آخر اینهم گفته فان تمناه فهو القسم الاول از آن واضح میشود که گاهی تمنی زوال نعمت هم در ین حسد مراد میشود لیس با بحث کلام اول که صریح است محمول بر غالب باید شمرد و دیگر و اینهم کافی و وافی ست زیرا که هرگاه اکثر و اغلب استعمال حسد در شجاعت و مثل آن از فضائل بمعنی غبطه شود و تمنی زوال نعمت در ان مراد نباشد حسد حضرت آدم ایهم محمول بر همین استعمال غالب شائع خواهیم کرد نه استعمال شاذ و نادر دوم آنکه چون عصمت حضرت آدم علیه السلام بدلایل قطعیه و براهین یقینیه ثابت گردیده لهذا صدور حسد مذموم از آنحضرت در اصل ممتنعات و مستحیلات ست پس حسد را که در حدیث عیون نسبت آن بحضرت آدم راجع شده محمول بر غبطه خواهیم کرد و از مسلمات اهل حق ست که هر امریکه ظاهر آن موهم خلاف عصمت انبیا علیهم السلام باشد آنرا ماول میسازند اگر چه آیات قرآنیه و متشابهات قرانیه باشد پس احادیث را چرا ماول نخواهند کرد و از ظاهران صرف نخواهند کرد و پر ظاهر ست که غایت امر حدیث آنست که بظاهر دلالت بر صدور حسد از حضرت آدم میکند و امر ظاهر حدیث ان فوقی ندارد که معارض و مصادم و مزاحم قطعیات یقینیات شود بلکه تعویل و اعتماد بر قطعیات ست اگر ظواهر موافق آن افتاده فیها والا آنرا با امور قطعیه یا به توفیق و تطبیق باید نمود در راه تحقیق باید پیمود تا آنکه پابندی ظواهر را بر امور یقینیه ترجیح دهند و بر قطعیات حرف ابطال در دهند سوم آنکه تصریح بعض کابر معاصرین اهل سنت و عمده اعاظم متکلمین ایشان بر جای

خود بنص صریح و منصوص و مشید و مرصوص گردیده که مراد از حسد در حدیث عیون محض تمنی مراتب و منازل
حضرات ائمه علیهم السلام ست و مقتضای آن منحصر درهمین بوده و قصد زوال نعمت و تمنای آن درین
حسد داخل نیست و هرگاه باعتراف مخاطب مراد از حسد درین حدیث محض تمنی مراتب و منازل ائمه علیهم السلام
باشد و محمول بر غبطه بود دلیل دعوی مخاطب و اسلاف او که حسد درینجا بر اراده زوال نعمت و عداوت [illegible]
محمول ست خرافتی بیش نیست بلکه حمل آن بر غبطه و معنی غیر مذموم واجب و لازم و ضروری و متحتم است
حالا شاهد دعوی حقیر باید شنید که شاه سلامت الله در معرکة الآرا میفرمایند مقتضای حسد درین مقام
همین استدعای آدم منزلت ائمه کرام برای خود ست و این معنی بفحوای حدیثین مذکورین ثابت و متحقق ست و
ازاله منزلت از ائمه و اعطاء آن به آدم چون باختیار حق تعالی بود نه آدم این ازاله و اعطا مقتضای حسد
نمیتواند شد انتهی والحمد لله الذی اجری الحق علی السنتهم که شاه صاحب اینجا بمقصود و مراد اهل حق اعتراف کردند و داد
تحقیق و انصاف دادند و راه حق پژوهی پیمودند چه ازین کلام صریح واضح ست که مقتضای حسد درین مقام
همین صرف تمنا و استدعای منزلت ائمه کرام علیهم السلام بود که از حضرت آدم علیه السلام بوقوع پیوسته
و امری دیگر مثل قصد زوال نعمت و منزلت آنحضرات یا بغض و عداوت این علل غائیه بوجود [illegible] چنانچه
شاه صاحب و کابلی جا وانموده اند یا وقوع جور و ظلم برین برگزیدگان خالق کائنات چنانچه ملازمان مخاطب
اندیشیده بمقتضای این حسد نبود پس بحمد الله بکمال صراحت و ظهور بغیر مداخلت کذب و زور بر زبان
عمده متکلمان اینقوم منشور و ثابت گردید که معنای حسد درین مقام جز آن نیست که اهل حق مثل مولانای مجلسی
و صاحب عوالم و جناب آیة الله فی العالمین تبیین و تقریر آن فرموده اند زیرا که معنای غبطه همین تمنی
منزلت ائمه کرام علیهم السلام ست و بتصریح شاه صاحب مقتضای حسد در آن منحصر ست و ازینجا خرافات
رکیکه کابلی و دهلوی و ترهات سخیفه مخاطب نبیل بلکه افادات رنگین خود ملازمان شاه صاحب که در ابطال
ارادهٔ غبطه از حسد درین حدیث حق الخامه کرده اند و در استنباط و استخراج آن دماغ سوزی لاحاصل بکار
برده اند همه باطل ناصواب و بیهوده و نقش بر آب گردید و معلوم شد که این بزرگان محض از راه عصبیت
و عناد بر خلاف مدلول صریح حدیث راه رفته بر دعوات باطله حمل کرده سخائف هفوات و طرائف
خرافات بر زبان آورده اند و گو تخجیل و الزام اهل حق قصد کرده اند لیکن بمقتضای من حفر بئرا لاخیه فقد وقع فیه
خود در ورطهٔ حیص و بیص و حیرت و تشویش افتاده اند و اکاذیب و افترآات عجیب بر زبان آورده اند

در خجالت و ندامت خود و اولیای خود افزوده قصه سابق بر مسیلمه کذاب و معاندین قریب بوده ارواح طیبه
کذابین و وضاعین که جمیع اخبار این رواة و اکابر ثقات ایشان اند شاد نموده اند فتلک اولا آنکه علمای طائفه
در بحث آیه الخ اقول تحذیر یکه از حسد بر حضرت آدم علیه السلام واقع شده دلیل حرمت ان و حمل آن بر اراده
معنی زوال النعمت نمیتواند شد زیرا که محتمل است که این تحذیر بنابر ادب باشد چنانچه خطابی شارح صحیح بخاری
شرح قول جناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله و سلم و ایاک و کرائم الاموال بخطاب معاذ فرموده میگوید هذا النهی
للادب فلیس بنهی تحریم یبطل العقل عند اکثر الفقهاء هکذا نقله ابن حجر العسقلانی فی فتح الباری
و نیز میتواند شد که این نهی از حسد نهی تنزیهی باشد پس این حسد حضرت آدم از قبیل ترک اولی خواهد بود و تاکید و ایراد
وعید در حق انبیا علیهم السلام مفید حرمت منهی عنه نمیتواند شد زیرا که این قدر نزد اهلسنت هم مسلم است
که حق تعالی حضرت آدم را از اکل شجره نهی فرموده و تاکید وعید بر آن نموده پس هر جوابی که علمای اهل سنت در باب
عدم حمل نهی از اکل شجره بر حرمت خواهند داد همان جواب را از طرف اهل حق درباره عدم حمل حسد بر حرام [illegible]
نهی از ان و وعید بر ان قبول خواهند فرمود و تخفیف تقبیح خواهند داد و استدلال اهل حق بنهی لا تحزن بر آنکه
حزن ابی بکر از باب معصیت بوده باین جهت است که ابو بکر بالاتفاق معصوم نبوده و درباره حضرت آدم علیه السلام عصمت
آنحضرت مانعست از حمل نهی بر حرمت فافترق الامران و صح الحق بالعیان قوله محققین الخ اقول این ها
خوش فهمی سابقست که بار دیگر اعاده ان کرده و برای تلبیس در نظر عوام که گمان برند که مخاطب در اثبات حمل بر
حسد مذموم وجوه بسیار ایجاد نموده تکرار کلام سابق فرموده و بطلان آن سابقا یافتی چه بتصریح محققین امامیه
تخالف حسد و غبطه باعتبار معنی حقیقی حسد است نه باعتبار معنی مجازی آن بالجمله اگر مقصود مخاطب
که حسد با معنی کان بتصریح محققین امامیه فهو فریه بلا مریه و اگر غرض هدم او اثبات تخالف باعتبار معنی حقیقی
حسد است فهو مسلم لا نزاع فیه برای اثباتش احتیاج بنقل عبارات و اقامت استدلالات نیست لکن اثبات [illegible]
چنین تخالف نادر است مفید نیست اهل حق را اصلا زیرا که اطلاق حسد بر غبطه شائع و ذائع است تا آنکه حضرات اهلسنت
غبطه را هم که در احادیث متعدده نسبت آن بحضرات انبیا علیهم السلام واقع است بحسد تعبیر کرده اند و بعضی
محققین حسد را بدو قسم تقسیم نموده یکی بمعنی غبطه و دیگری بمعنی زوال النعمت و این تقسیم حضرات سنیه هم
قبول کنند و تحقیق مذکور دیده پس اینجا مخاطب گمان کرده که بنا بر حمل حسد بر غبطه اطلاق در تفسیر [illegible]
مهجور حالانکه اطلاق [illegible] و برای اثبات این مقدمه واضحه حواله بافادات حضرات [illegible] کرده

کشید و الحق اقول در افادهٔ این حضرات بنظر قاصر تعیین و تبیین این ضرورت که بسوی حمل حسد بر غبطه دامن کشیده
نرسیده عجب که مخاطب با وصف تشنیع بر جناب مصنف طاب ثراه بر ترک ذکر دلیل مخالفت حنفیه با احادیث صحیح
بخاری که بسبب مزید شهرت آن اتفاق افتاده جناب مجتهد در علاوه اکتفا بشهرت باید و از ذکر دلیل بلکه از تصریح و حواله تعیین
کتاب هم انقباض پیدا نمود شراح بخاری مثل عینی و عسقلانی و کرمانی و قسطلانی و امثالهم ذکر حمل این حسد بر غبطه
کرده‌اند لیکن ذکر ضرورتی که داعی آن گردیده بیان ننموده اند پس اگر تعیین آن ضرورت که داعی بسوی حمل حسد در حدیث
بخاری گردیده درین مقام بنظر قاصر نرسیده باشد جناب مخاطب بیان میفرمود تعیینه بهم میرسید با مثل این با اولی ازان بجا با اثبات نیز بنیادم
و ظاهر بلیس با خصم اگر گوید من الحسد جواد اشتباه ضرور در حمل حدیث بخاری بر غبطه خللی از امکان دارد بلکه عدم وجود ضرور در حمل حسد
در حدیث مذکور بر غبطه قائل را باید دید و دست از اعتساف باید کشید و از لطایف آنست که جناب مخاطب علی وجه ضرورت
حمل حسد بر غبطه در حدیث جامع بخاری گردیده با وصف جسارت بر تغلیط ضرورت حمل حضرت
آدم علیه السلام قول بان بیم حصول نموده حالانکه بعضی از محققین و منقدین معانی احادیث اهل سنت جناب امید را نسبت صفوان افشای
که حسد در حدیث جامع بخاری محمول بظاهر خویش است یعنی تمنی زوال نعمت گردیده و نسبت مقام جناب سید الانام علیه و آله الاف التحیة والسلام تجویز کرده
فاستغفر الله من خزعبلات الاوهام و اضغاث الاحلام الموهنة للاقدام عن النهج القویم المستقیم عینی در شرح این حدیث
بعد بیان آنکه مراد از حسد درینجا غبطه است می‌گوید و فیه قول بانه تخصیص لاباحة نوع من الحسد و اخراج
له عن جملة ما حظر منه کما رخص فی نوع من الکذب وان کانت جملته محظورة فالمعنی لا اباحة فی شیء من
الحسد الا فیما کان هذا سبیله ای لا حسد محمودا الا هذا انتهی این قول غریب را بنظر تامل باید نگریست و بر عقل و
فهم و فراست قائل آن بهای های باید گریست که چسان بجا با تجویز حسد درین دو امر یعنی مال و حکمت پرداخته و از جناب
رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم منسوب ساخته هرگاه حسد در مال و حکمت و علم جایز باشد و تمنای سلب آن از کسانیکه
آنرا در حق آن صرف میکنند و عمل بران مینمایند منفی الباس گردید بلکه محمود شد حالانکه ایشان که محظوریت و حرمت
حسد در دیگر امور بر حسب تعمیم ثابت میشود زیرا که تمنی زوال نعمت در غیر این هر دو محل بطریق اولی جایز خواهد شد و اگر بعض
مواقع مستثنی باشد تحقیقا ثابت بالجمله بنابرین در اکثر مواقع و مواضع حسد جایز خواهد شد و لااقل اینکه تمنی زوال نعمت مالی
و علم از انهم ازکسانیکه مال را در حق ابی انفاق میکنند و علم را معمول میسازند بالقطع منتصر بجز این قائل جایز شد و فیه
من القباحة ما لا یخفی و اسفاه که حضرات اهل سنت تجویز حسد مذموم و تمنی سلب زوال نعمت اهل ایمان و اخلاص را
بجناب رسالتمآب صلی الله علیه و آله وسلم بر گردانند بلکه قائل بمحمودیت آن بر زبان حقائق ترجمان جناب سید الانس و الجان

شوند و بر نسبت حسد که بمعنی غبطه است بحضرت آدم علیه السلام این همه شور و شغب و ناهمی بهمعنی سبک سری

آغاز نهند و از همین جاست که عینی شارح بخاری که سارق و خائن بوده کما یظهر من مفتاح کنز الدرایة

والذیل الطاهر للسخاوی اگرچه نزد مخاطب مصداق مدح بجلائل و فضائل باشد رد این قول باطل نکرده است لیکن دیگر منصفین

اهل سنت این قول سخیف را مردود میسازند و بابطال آن می پردازند چنانچه گجراتی در مجمع البحار در بیان معنی تحسد

می آرد فان قیل کل خیر یتمنی فما وجه الحصر اجیب بانه غیر مراد بل مقابلة ما فی الطباع بضده فانه ما انتصب المقابل

و تعلم یبنی له فقال لا حسد الا فیهما ان صح و المناسبة بین الخصلتین انهما تزیدان بالانفاق والمراد انه بطنا و

لا حسد الا فیهما وما فیهما لیس بحسد فلا حسد و هو ضرب من الحسد المنهی حتی کان نوع ما لکن قید و رد بانه یلزم منه

تمنی زوال النعمة مسلم فانه مختص بالنعم انتهی پس الحال جناب مخاطب را چشم عبرت به تعبیر میباید کشود و از سر انصاف تامل می باید

کرد با تجویز آنکه تحسین تمنی زوال مال و علم از اهل ایمان که تحقق این هر دو نعمت تمام مسکین است اقبح و اشنع است بالنسبت لفظ

حسد بحضرت آدم علیه السلام که وارد شده بمعنی غبطه شائع و ذائع است قوله گوییم غلط محض است الخ اقول لفظ

ضرورت عصمت حضرت آدم علیه السلام و انهم بمقابله الحق با جراء انکر فست [illegible] قائل العصمة

حضرت آدم علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نمیباشد و تصریحات علام و اجماع ایشان نظر نکرده و ازرا

هیچ شیعی قبحا و قباحت آنچه را اسلاف مستعصبین او معتقد اند بایشان نسبت میسازد یا آنکه عصمت را لیکن مسلم میسازد

انرا موجب صرف از معنای حقیقی نمی انگارد فهو ایضا باطل کالاول زیرا که جواز صرف لفظ از معنای حقیقی این با آنکه ضرورت نزد علما ظاهر مسلم

است مع انه بر تقدیر تحقیق سیرا میباید و نه بطریق الزام و آنچه گفت که عنقریب ثابت میشود الخ پس اول آنکه [illegible] اینهم

مثل دیگر اوهام و خیالات خام اوست که هرگز قابلیت ثبوت ندارد و ثانیا اگر فرض محال کنیم که درین مقام حدیث دیگر

مقتضی حمل حسد بر حسد حرام است لیکن چون این اقتضا مثل اقتضا ضرورت عصمت نمیتواند شد موجب این حمل نمیشود

با آنکه اگر مکافاتهم ثابت شود بحکم اذا تعارضا تساقطا حکم بتساقط باید نمودن نه ترجیح آن بدون لحاظ

مرجح خارجی قوله اگر برفرض و تقدیر این هر دو ضرورت کفا فا برابر شوند الخ اقول ظاهر مراد مخاطب است که از

ضرورت عصمت و ضرورت تفسیر حدیث آخر که وعده ذکرش فرموده هر دو مساوی شود باز هم نقاد عار از دست

نمیرود و حالانکه این توهم بنا درست نیز که آنقدر هست که اغلب و اکثر استعمال حسد در فضائل بمعنی غبطه میباشد

و تمنی زوال النعمت محسود در آنجا ادرکیا [illegible] و این استعمال حسد شائع و ذائع است و استعمال حسد در فضائل باراده

زوال نعمت شاذ و نادر و قلیل است پس کو ضرورت عصمت حضرت آدم علیه السلام و ضرورت مرجوحی بلحاظ [illegible]

برگزیدگان بارگاه لم یزلی و مطالعه کتاب وافی و دیگر کتب احادیث بروایت حضرت امام صادق چنان بر
عیان میرسد که غبطه مقتضای ایمان مومنین است و حالت بدان درجه رسیده که روز قیامت خود حضرات
انبیا علیهم با ذوات عالیه خود را از غبطه بر بعضی از مقربین تحصیل الثواب معذور نخواهند داشت علما گفته‌اند
چون حضرت امیر را بکمال جاه و جلال طلب کرده بر تخت نور خواهند نشانید جمیع انبیا و مرسلین غبطه
خواهند کرد کما فی المناقب العلویه پس از شان کسی که لا یظلم مثقال ذرة در شان او وست [illegible]
سیمابار که حضرت آدم و حوا را بمقتضای کمال ایمان بدین فضیلت خواری که چنین برکت خورده شجره
شرمگاه نهاده باشند تشهیر کنند و از بام جوسق بقعر خندق راندازند و با وصف خرابی شدت حسیمها
از حسیمهای شان آن به ایشان قبول کنند و اینهمه امتداد تا سه صد سال علی با [illegible] صاحب مجمع البحرین
کشد فثبت ان الحسد محمول علی الحقیقة و عداوة العترة **اقول مستعینا بلطف**
الرب الجلیل آنچه افاده فرموده مخدوش است بچند وجه اول آنکه بهذام عالیمقام از غایت
تجرد و اطلاع بر قواعد اصولیه و نهایت خدمت فنون شرعیه علما گفته‌اند از جهت تسلط او هام
و ابتلا بوساوس اضغاث احلام ادعا فرموده اند که در ورود نهی بر امر محمود معنی ندارد الا آنکه ابد عقو
بیشتر یا استبعاد بجا نیاورده‌اند که مثل جناب مخاطب جامع العلوم اینرا بر زبان آرد زیرا که ادانی طلبه
نیک میدانند که بسیاری از امور محموده مستحبه مثل صلوة و قراءة قران و امثال آن که در بعض اوقات از آن
نهی وارد شده پس پس عجب است که جناب مخاطب ورود نهی را بر امر محمود معنای نمیدانند و از امور عجیب
و استبعادی انکار دارند ان هذا الشیء عجاب و عجیب‌تر آنست که اینهم بگوش مخاطب نخورده که حسنات الابرار
سیئات المقربین چه‌گاه حسنات ابرار سیئات مقربین باشد بلا شبهه بر این حسنات در حق مقربین نهی وارد خواهد شد پس چگونه مخاطب تفرد [illegible]
معنی کرده که ورود نهی بر امر محمود معنی ندارد و مخفی نماند که حضرت صوفی صافی در معرکة الآرا ورود
نهی را بر مباح هم ممتنع میداند حیث قال دوم آنکه حسد بمعنی غبطه چون امر مباح است نهی از آن
و عید با [illegible] تاکید شاید در ماده آن صحیح نباشد انتهی و انتقاد [illegible] مبارک نمی‌آرد که اگر ورود
بر مباح جائز نباشد مفهوم مکروه که از احکام خمسه است و غالبا در مسلم که داخل کتب درسیه است
[illegible] باید شنود و امثال ان در احکام لغو و عبث محض بلکه خرافات [illegible] هر گرد
مکروه امر مباح است که ترکش اولیست از فعل آن و هر گاه ورود نهی بر امر مباح جائز باشد مکروه

راه وجوهی نباشد دوم آنکه تصریح صاحب مجمع البحرین بمدح غبطه یا استفاده آن از دیگر کتب نافی و منافی ورود
نهی بر بعض افراد آن نیست زیرا که تصریح صاحب مجمع البحرین بممدوحیت غبطه نه باعتبار جمیع افراد آنست
تا مطلقا حکم کلی باشد بلکه بنابر ممدوحیت بعض افراد غبطه حکم بممدوحیت آن کرده و اغلب که شاید این بیان بر
مثال غبیط مستقل بعضی از عبارات سابقه واضح شده باشد زیرا که بنابر حدیث نبوی که طیبی صاحب نهایه
نقل کرده اند غبطه مضر نباشد و مطلق آن ضرر است که او قصد معنی اراده زوال نعمت اخف باشد حالانکه
بنابر عبارتیکه امام راغب نقل کرده غبطه در علم و امثال آن ممدوح است و همچنین از عبارات دیگر
که سابق منقول شده واضح است که تنافی نیست و نتیجه اینکه این غبطه هست ممدوح و مذموم است پس
جمع درین هر دو حکم توان کرد که یکی محمول شود بر بعض افراد و مدح بر بعض دیگر فلا تنافی و تناقض صریح لازم آید همچنین
با هم جمع در میان ممدوحیت غبطه که در مجمع البحرین و غیر آن مذکور است و نهی بر آن در حدیث عیون خواهیم نمود سوم
آنکه حکم جناب مخاطب باینکه عبارت مجمع البیان دالست بر ممدوحیت غبطه بدلالت التزامیه مشعر بعدم تتبع بلکه بعدم تأمل
جناب اوست زیرا که عبارت مجمع البحرین در مقامیکه مقصود مصنفش بیان تحقیق لفظ حسد است نزد مخاطب دالست
بالمطابقه بر ممدوحیت غبطه والواقع کذلک حالانکه عبارت مجمع البحرین در حقیقت عبارت علامه طبرسی است که در
[illegible] الت موجود است چنانچه انفا منقول شد پس اصل این عبارت از علامه طبرسی است و در مجمع البحرین منقول شده
حیرتست که مخاطب عبارت مجمع البحرین را بر مدح غبطه دال بالمطابقه میگوید و عبارت مجمع البیان را دال بالالتزام حالانکه
آن عبارت مجمع البحرین عین عبارت مجمع البیانست چنانچه در آن تصریح واقع شده پس در اصل دال بالمطابقه بر مدح غبطه عبارت
مجمع البیانست پس برین تحقیق ناقص که جناب مخاطب عبارت مجمع البحرین را دال بالمطابقه گفته و عبارت
مجمع البیان را دال بالالتزام هرگز بر متتبع منکشف نمیشود که چیست و اگر مراد مخاطب از عبارتیکه آنرا دال بالالتزام
بر مدح غبطه گفته بعض عبارت دیگر است که اشاره بآن سابقا نموده پس محصل آن هم جناب مخاطب بتصریح ممدوحیت
غبطه نقل کرده حیث قال والغبطة تمنی نعمت بدون زوال این ممدوحست و حسد مذموم است انتهی کلام پس
عبارت [illegible] هرگز بر ممدوحیت غبطه بالالتزام هم دلالت ندارد فضلا عن المطابقه زیرا که اصل عبارت اینست
واما الغبطة فهی ان یرید مثل النعمة التی فیها الغیر فان لم یرد زوالها ولا یکره کونها له فهذه غبطة غیر مذموم و [illegible]
مذموم زیرا که این عبارت بر نفی مذمومیت غبطه دلالت دارد و آن هم [illegible] است از ممدوح بودن باشد بلکه [illegible]
[illegible] است که مباح باشد که استوای طرفین [illegible] عدم مذمومیت [illegible] ازیشان آنست و همچنین در عبارات دیگر هم اید بیان

معنای حسد و غبطه گفته ولهذا صار الحسد مذموما والغبطة غیر مذموم واین هم ولو بدلالت التزامیه
دلالت بر مدح حیثیت غبطه ندارد وبالفرض اگر عبارتی از عبارات مجمع البیان دلالت التزامیه بر مدح حیثیت
غبطه داشته باشد لیکن ترک کردن تعرض بعبارت صریحه که دال بالمطابقت است وتعرض نمودن بدلالت التزامیه
ساتر تشنیعاتی را که بحق آیة الله فی العالمین در ترک تعرض [illegible] تمسک بتفسیر [illegible] گفته
بر خود منطبق گردانیدن وصدق آیه لقد ضل ضلالا مبینا را بر خود بزبان خود بوضوح رسانیدن
است قوله خصوصا وقتی که الخ اقول مردود است بچند وجه اول آنکه نفی حسن و قبح شرعی اشیا را باهل
حق نسبت نمودن چنانچه قولش نه شرعی بر آن دلالت اقتضا دارد کذب محض وافترای صرف است هرگز اهل حق
بانیمعنی قائل نیستند که حسن و قبح شرعی اشیا در شریعت ثابت نیست محض عقلی است و چسان قائل باین
باشند که آن عین انکار شریعت وابطال دین است چه هرگاه برای اشیا در شرع حسنی و قبحی ثابت نباشد
پس معنایش اینست که حسن صلوة و زکوة و صیام و حج و صدق واحسان بر والدین و امثال ذلک
بشرع ثابت نیست و همچنین سایر قبایح مثل زنا و شرب خمر و قتل نفس محرمه و ایذای انبیا و خلق و غیر آن
قبحش در شرع غیر مبین است واین اعتقاد مذهب [illegible] الحاد و صریح ابطال دین و اتباع مسالک
شیاطین است الحاصل غرض اهل حق آنست که حسن و قبح اشیا هم عقلی است و هم شرعی و نفی حسن و قبح
شرعی کسی از ایشان نکرده مگر آنکه زعم و فهم مخاطب وشرکای او چنان جا گرفته باشد که قول بحسن و
قبح عقلی مستلزم نفی حسن و قبح شرعیست دوم آنکه ذکر اهل اعتزال در اینجا عبث محض است مگر آنکه
مشارکت ایشان را با اهل حق درین اعتقاد موجب لحوق طعن باهل حق فهمیده باشد پس [illegible] که مشارکت
ایشان [illegible] با اهل سنت در اعتقاد دیگر [illegible]
نمیگردد علاوه برین که حضرات اشاعره از غایت ادراک و شعور چنان [illegible] نفی حسن و قبح عقلی که [illegible]
جلیه و قبایح صریحه است بنا بر آن باشتراط شرایع وابداع ذرایع و عدم لزوم تصدیق انبیا و ایمان بمعجزات
و عدم وجوب نظر و تدبر در آیات خالق کائنات وامثال آن لازم میاید جسارت کرده باشند لیکن
معاصرین قوم [illegible] مخافت شناعت این قول متنبه شده مدعی آنند که ایشان که از جمله حنفیه اند و ایشان
ماتریدیه میباشند قائل بحسن و قبح عقلی هستند چنانچه شاه سلامت الله در جواب [illegible]
قدس الله سره [illegible] باینکه [illegible] عقلی را با وجود عدم اعتقاد اشاعره بحسن و قبح عقلی [illegible]

انگاشت کل سر سبزانا دانست اما اولا پس کلام درینمقام در ان حسن و قبح عقلی ست که کافۀ علما
اعتقاد دارند از قبیل حسن علم و قبح جهل یا حسن موافقت سلطان ظالم و قبح مخالفت آن میشمارند
و در عقلی بودن حسن و قبح بمعنی مزبور احدی را باعث کلامی و نزاعی و خلافی نیست و قبح قطعی ذکر خصیصا این
چون موجب نقصان بنیان ایمان و منافی غرض نیست و قبح بودنش بمعنی مذکور ابتائی کند که نتوان
کرد پس تعرض عدم اعتقاد اشاعره درین مقام دلیل عدم تمیز بر خطاب ایمقام است و اما ثانیا پس آنکه حسن
و قبح درینمقام بان معنی است که محل خلاف اشاعره و ماتریدیه و معتزله و امامیه و کرامیه و براهمه است
پس میگویم اگرچه اشاعره اعتقاد بحسن و قبح عقلی ندارند لیکن ماتریدیان که از حنفیان از ایشان مشهور اند قائل
بوده اند باز ذکر عدم اعتقاد اشاعره بیجا خود نیست الخ نمیدانیم که حال الاجتناب تحقیق بجز که قول بحسن
و قبح عقلی قبیح شنیع شمرده اند حنفیه دست بر میدارد و حضرات حنفیه را بجمله اهل باطل و قائلین بخرافات
لاطائل میگمانند یا بهمت والا همت بر تکذیب شما بر عامه حنفیان را قائل بحسن و قبح عقلی گفته
سنگبار دو یار ادر میدان تقشیع و تقبیح خطابات شان میگذارد دوم آنکه از قول بحسن و قبح عقلی اشیا
هرگز لازم نمی آید که حسن هیچ شی بر نحو دوام دارد نگردد زیراکه چنانچه عقل حسن و قبح بعض اشیا ادراک میکند همچنان
حکم میکند که جائز است که بعض اشیای محموده بنظر بعض عوارض ممنوع شود پس بنابرین اگر غبطه باوصف
حکم عقل بحسن آن بجهت بعض عوارض درینمقام ممنوع باشد شناعتی لازم نمی آید و نیز غرض قائلین
بحسن و قبح عقلی این است که بعض امور چنان است که عقل قطع نظر از ورود حکم شرع بقبح یا حسن آن میکند مثل
کذب ضار و صدق نافع نه آنکه حسن و قبح جمیع اشیا از عقل معلوم میشود و عقل در حکم همه اشیا مستقل
است قوله پس از شان کسی الخ اقول غبطه حضرات آل عبا علیهم التحیة والثنا ترک اولی بود و لهذا
بجهت آن بر حضرت آدم عتاب واقع شده و وجه عتاب بر ان اظهار مزید فضیلت و کرامت و شرف و عظمت
آنحضرات بوده تا که همگنان بدانند که شرف و جلالت آنحضرات بمرتبه ایست که حضرت آدم هم بمرتبه ایشان نتوانند
رسید و معاتبات انبیا علیهم السلام در حقیقت برای تنبیه اغیار است نه برای استخفاف آنحضرات
عالیمقدار چنانچه جمعی از علمای اهلسنت هم باینمعنی تصریح کرده اند شیخ عبد الله در کتاب عصمة الانبیا
گفته و ذکر فی الرسالة المکیة قال الجنید والنوری و غیرهما ان ما جری علی الانبیاء انما جری
علی ظواهرهم واسرارهم مستوفاة بمشاهدة الحق واستدلوا علی ذلک بقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما

۶۴۲

عزماً لو افاد تتبع الافعال حتی یتقدمها العقود والنیات فما لا عقد فیه ولا نیة فلیس بفعل
وقد نفی الله عن آدم النیة والقصد بقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما قالوا ومعاتبة المطلق لهم علیها
انما جاءت علی الافعال لعلو عند انبیاء المعاصی مواضع الاستغفار **قوله** بدین ذلت و خواری الخ
اقول نسبت ذلت و خواری بقول جناب بابوی بنهایت جسارت و بی ادبیست زیراکه اخراج حضرت
آدم عم از جنت و نزع لباس نه بر سبیل عقاب و استخفاف بآنحضرت بود والعیاذ بالله من ذلک چنانکه
لفظ عقاب واقع شده محمول بر مبالغه و مجاز میباشد نه واقعیت و حقیقت زیراکه صدور عقاب حقیقی برانبیا
علیهم السلام غیر جائز است و تغیر و اخراج از جنت و نزع لباس دلیل آن نیست که عقاب برآنحضرت واقع
شد زیراکه عقوبت عبارت است از ضرر واصلی که واقع شود
بر سبیل استخفاف و اهانت و اخراج از جنت و نزع لباس از قبیل سلب لذات و منافع بود و آنرا
عقاب حقیقی نتوان گفت با آنکه اگر این اخراج و نزع از آن قبیل بود که احتمال عقاب و غیر آن نیز
بازهم بجهت دلالت دلائل بر حفظ انبیا علیهم السلام از استحقاق عقاب آنرا بر عقاب محمول نمیتوان
چه جای که این امور احتمال عقاب هم ندارد جناب سید مرتضی جزاه الله عنا و عن سائر اهل الاسلام
خیر الجزاء و خصه بجزیل اللطف والنعماء در تبیین این مرام داد تحقیق داده کلامی بس متین گفته جواهر
زواهر بمقتضای این مقام منه نقل کلام شباب او برای تشحیذ خواطر اهل اسلام و احراق قلوب
طاعنین انبیا علیهم السلام مناسب افتاد قال رحمه الله فی تنزیه الانبیاء فان قیل فان لم یکن ذنب
من آدم علیه السلام علی قولکم معصیة فلم اخرج من الجنة علی سبیل العقوبة و سلب لباسه علی هذا
الوجه ولولا ان الاخراج من الجنة و سلب اللباس علی سبیل الجزاء علی الذم ما قال تعالی فوسوس لهما
الشیطان لیبدی لهما ما وری عنهما من سوآتهما وقال تعالی فی موضع آخر فاخرجهما مما کانا فیه قلنا انما
الاخراج من الجنة لم یکن عقابا لان سلب اللذات والمنافع لیس بعقوبة وانما العقوبة هی الضرر
والالم الواقعان علی سبیل الاستخفاف والاهانة و کذلک نزع اللباس و ابداء السوأة ولو کانت هذه الامور مما
یجوز ان یکون عقابا و یجوز ان یکون غیره لصرفناها عن العقاب الی غیره بدلالة ان الانبیاء علیهم السلام لا یستحقون العقاب واذا
ذلک فیما یجوز ان یکون واقعا علی سبیل العقوبة فهو اولی فیما لا یجوز ان یکون کذلک فاما الوجه فی اخراجه فلا یمتنع ان یکون الله تعالی
علم ان المصلحة تقتضی تبقیة آدم فی الجنة و تکلیفه فیها متی لم یتناول من الشجرة فمتی تناول منها تغیرت الحال فی المصلحة و صار

اخراجهما وتكليفه فى ادغيرها هو المصلحة وكذلك القول فى سلب اللباس حتى يكون عدم التناول
من الشجرة هو المصلحة كما كانت المصلحة فى تبقية قبل ذلك وانما وصف ابليس بانه مخرج لهما من
الجنة من حيث وسوس اليهما وزين عندهما الفعل الذى يكون عنده الاخراج من الجنة وان لم يكن على
سبيل الجزاء عليه لكنه يتعلق به تعلق الشرط فى المصلحة وكذلك وصفه بانه مبدل سوآتهما من حيث
اغواهما اقتداء على ما سبق فى علم الله تعالى بان اللباس ينزع منه عنهما ولا بد لمن ذهب بان معصية ادم عليه السلام
صغيرة لا يستحق بها العقاب من مثل هذا التاويل ويجيبون ان الله تعالى نبيه بالاخراج من الجنة وغيره من النقا والعقاب لا بد ان يكون مقرونا
بالاستخفاف والاهانة وكيف يكون من نبيا الله فيه غاية التعظيم والتبجيل مستحقا منها ومنه تعالى الاستخفاف والاهانة واى نفس
تسكن الى مصنف بعد ذهبان من فسح سكت وما يجيبه مثل ذلك على الانبياء عن الامن لا يعرفه حقوقهم ولا يعلم
ما يقتضيه منازلهم والحمد لله على التوفيق انتهى واگر سابلاغت توانا ئیست علم ابد مقبول مخا مخدوم الفهوم نافقه
ناجار سيرا قطع زبان فيل وقال واستيصال شبهات كيك اهل ضلال تصديق تحقيق تنبا علم الهدار زبان اكابر محققين
قوم نقل كنم وبر بعض افادات اليقان كه در كتب عقايد وشفار دينيه مضبوط كرده اند نشان دهم عبد الوهاب
شعرانى كه مستند مخاطب عالم است در انى سنت در يواقيت وجواهر سفر با يد اعلموا ان ادم عليه الصلوة والسلام هو
اول فاتح لباب التوبة حين وقع على يديه ما وقع من اكل الشجرة بعد النهى عنها فكانت معصية صورية
ليعرف بنيه كيف يفعلون اذا وقعوا فى النهى لانه عليه السلام هو فاتح المعصية ولو لم يقع ذلك
على يديه لوقع على يد غيره وقد قال الشيخ محى الدين فى الباب التاسع والثلثين من الفتوحات كانت معصية
ادم عليه السلام من عين منة الله عليه الا ان الانبياء عليهم السلام وانصلوا لا ينقلون قط من حال الا اعلى
منها فان الله اجتباهم واصطفاهم بسابق العناية فلا يمكر الحق تعالى بهم ابدا قال ومن هنا
يعلم ان هبوط ادم وحوا الى الارض لم يكن عقوبة لهما وانما كان عقوبة لابليس وحده فان ادم عليه السلام
اهبط ليصدق الوعد السابق بان يكون خليفة فى الارض من بعد ما تاب الله عليه واجتباه لا و
ما تلقى الكلمات من ربه بالاعتراف فكان اعترافه عليه السلام فى مقابلة قول ابليس انا خير منه فعرفنا
الحق تعالى مقام الاعتراف عند الله تعالى وما ينتج من السعادة لنتخذ ذلك طريقا اذا اخطانا ان
فكان ما وقع من ادم كالتعليم لبنيه اذا وقعوا فى مخالفة كيف خلاصهم وتعليمهم تبها لما مر انا ان ابليس
فعرفنا الحق تعالى بدعواه الخيرية ان كل من ابتعه من هذه الدعوة طرد عن حضرة الله تعالى ولعن رجيم

لنعمد ان نقول نحن خیر من فلان فلذلک کان هبوط ابلیس الی الارض عقوبة له دون آدم فما اهبط

ابلیس الی الارض الا لاکتساب الاوزار بخلاف آدم فانه اهبط للخلافة ولکن الله تعالی فی جمیع حسناتنا بنیة

فی صحائفه ولیس علیه من اوزارهم شیء انتهی ازین بیان بکمال وضوح وظهور ثابت گردید که معصیت حضرت

آدم علیه السلام محض معصیت صوریه بوده نه معصیت واقعیه وهبوط آنحضرت از جنت بسوی زمین عقوبت

وذلت وخواری نبوده چنانچه مخاطب اندیشیده بلکه برای حصول درجه رفیعه خلافت ومرتبه عظمی امامت وترقی

مدارج دین وعروج بر معارج فضل مبین این هبوط واقع شده ونیز محققین ایشان

میگویند که سیاه شدن جسد حضرت آدم بعد اکل شجره که در احادیث مروی گردیده دلیل

آن نیست که معصیت در آنحضرت نقصانی پیدا کرد بلکه این سیاهی دلیل شرف وسیادت

آنحضرت است چنانچه عبارت یواقیت شعرانی متضمن این معنی سابقا منقول شده وباز

نقل کرده میشود شعرانی در یواقیت گفته فان قلت قد ورد ان آدم علیه السلام لما اکل من

الشجرة اسود جسده وقد یتبادر الی الاذهان ان ذلک یؤذن بان آدم صارت فیه المعصیة

نقصانا فالجواب ان اسوداد بدنه علامة علی نقصه بل هو علامة علی حصول سیادته کما ذکره الشیخ فی الباب

الثانی والسبعین فی الکلام علی حدیث نزل الحجر الاسود من الجنة وهو اشد بیاضا من

اللبن فسودته خطایا بنی آدم قال وکذا اسوداد جسد آدم علیه السلام

لما اکل من الشجرة یدل علی سیادته لان ذلک اورثه الاجتباء والاصطفا

ولولا اکله من الشجرة ما ظهرت سیادته وکذلک الحجر الاسود لما خرج من الجنة

وهو ابیض فلابد من اثر یظهر علیه یعرف به سیادته فی دار الدنیا اذا

رجع الی الجنة یتمیز به عن اقرانه ویظهر به علیه خلعة التقریب الالهی

فی جعله یمین الله فی الارض ولم یکن من الالوان ما یدل علی

السیادة الا اللون الاسود فکساه الله تعالی لون السواد اعلاما لنا بانه صاحب

سیادة حین خروجه من الجنة الی الدنیا قلت ولعل من هذا القبیل جعل ستر

الکعبة اسود وکذلک خلفاء بنی العباس وغیرهم ولعل ذلک هو سر

لبسه العمامة السوداء یوم فتح مکة اظهارا لسیادته علی الخلق من

باب التحدث بالنعمة پس چرا کم که هرگاه محققین اهلسنت اخراج حضرت آدم را
از جنت بلکه سیاه شدن جسم آنجناب بعد اکل شجره بر ترقی مدارج اجتبا حمل کنند و دلیل شرف و سیادت آنحضرت دانند
چنان مخاطب کرار بر توهین و تهجین حضرت آدم چسپیده نسبت ذلت و خوار با آنحضرت بلا تنبیه میباید و
ابر اسودت و اخراج آنحضرت را از جنت بر محل استخفاف و استهانت حمل میدارد و محقق نماید البا مخاطب را نمیرسد
که حمل اخراج حضرت آدم از جنت و نزع لباس آنحضرت را بر ذلت و خواری بر محض الزام حمل
نماید زیرا که اخراج حضرت آدم از جنت و نزع لباس آنجناب بنص قرآن ثابت است و اهلسنت هم بدیگر
تصدیق آن کنند پس مخاطب که این چیز را محمول بر ذلت و خواری میکند ضرور تصدیق بآن هم کرده باشد

قال الفاضل المحقق النبیل هداه الله تعالی الی سواء السبیل

رابعاً آنکه از تتبع کتب و روایات قدمای امامیه که شیخ صدوق از خرمنهای شان خوشه چین
است و مستقر از تصانیف او و مطالعه نور الثقلین چنان بوضوح می انجامد که چون آدم
و حوا علیهما السلام مراتب فخیمه حضرات ائمه بر ساق عرش دیدند و ندای الهی در رسید که از اراده
زوال این مدارج عظیمه و آرزوی آن برای نفوس خویش بر حذر باید بود و گرنه در نهی و عصیان من
مبتلا خواهید شد و از ظالمان و ستمکاران محسوب خواهید گشت پرسیدند که خدایا ظالمان
کیستند حکم شد که ظالمان آن قوم اند که دعوی منزلت ائمه هدی بغیر حق نمایند عرض کردند
که خدایا چنانکه منزلت این زمره مقدس در بهشت بما نمودی امیدواریم که
عقوبت ظالمان در دوزخ به بینیم پس دوزخ بحکم الهی الوف عذابها
و صنوف عقابها بر ایشان ظاهر نمود و تمامی حالات ظالمین و
غاصبین را بر ایشان عیان کرد و حق تعالی فرمود که ظالمین و مدعیین
مناصب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم در درک اسفل اند کلما ارادوا
ان یخرجوا منها اعیدوا فیها و کلما نضجت جلودهم بدلنا
سواها لیذوقوا العذاب الخ اے آدم و حوا بعد این همه معرفت و
ارتفاع مجید اگر نه آرزوی زوال نعمت از ائمه خواهید کرد از جوار خود دور
خواهیم افکند و بکمال رسوائی و ذلت بحال شما خواهد رسید با این همه که شنیدی

هر دو بزرگ بر مناصب این بزرگواران حسد بردند و آخر مخذول و منکوب گردیدند و از
احیاء بدیهیات ست که آن ظالمین که در قول آدم و حوا بعد اقدام حسد
درمیانه شان محشور شدن بمعیت آنها بحکم آفریدگار جهان لسعف ایاکما ان
تنظرا الیهم بعین الحسد وتمنیا منزلتهم عندی ومحلهم من کرامتی فتدخلا ن
بذلك فی نهیی وعصیانی فتکونا من الظالمین ضرور بود کسانی بوده اند که حسد بمعنی مطلق
از آنها صدور یافته نه کسانیکه فقط بر تمنی قناعت کردند پس این قسم احادیث هم در ثبوت اینمطلب
و برای الزام این قوم و ابطال تقریرات و تهفوات جالسین حور دلوم حرفی از ان بر زبان قلم
آورد و بنص قطعی خواهد بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

اقول مستعینا بلطف الرب الجلیل الجمیل

درین وجه رابع افاده فرموده منقوض ست بچند وجه اول آنکه ازین کلام در کمال ظهور پیدا
و در نهایت وضوح هویدا است که آنچه درین عبارت بزیادت و ادخال بعض الفاظ از پیش
خود ذکر کرده در چند تا احادیث اهل حق وارد گردیده حالانکه اصل این مضمون جز در یک
حدیث که از ابن بابویه در معانی الاخبار روایت کرده و خلاصه اش را کابلی و دهلوی ذکر کرده
اند در حدیثی بنظر نرسیده پس جناب مخاطب یا ورود این مضمون در روایات متعدده ثابت
فرمایند یا اعتراف به بطلان ادعای خود نمایند دوم آنکه آنچه گفته از تتبع کتب و روایات
قدمای امامیه الخ اگر مراد ازین قدما همان روایت اند که شیخ صدوق از ایشان در معانی الاخبار
روایت اینحدیث کرده پس روایت شان همان روایت شیخ ابن بابویه ست و اگر غرض آنست
که سوای آن کسان که شیخ صدوق باسناد شان اینحدیث در معانی الاخبار آورده دیگر
قدمای اهل حق در کتب خویش این روایت ایراد کرده اند پس این معنی محتاج ست باثبات
و تصحیح نقل سوم آنکه ازین حدیث که شیخ صدوق در معانی الاخبار روایت کرده
و در نور الثقلین هم ازان نقل کرده هرگز ثابت نمیشود که العیاذ بالله حضرت آدم علیه السلام
داخل آن ظالمین گردید که حقتعالی تفسیر آن بجد عین مناصب آل محمد صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده و عذاب و وبال آنها را بمقابله حضرت آدم در آورده و اگر این هم تفسیر ظالمین

بنوعی خاص و بیان ذم و عیب ظالمین استدلال کرده شود باینطور که چون دخول حضرت آدم در ظالمین
ثابت شده پس همه این صفات ظالمین برای آنحضرت ثابت گردد لازم آید که حضرات اهلسنت هم
قائل شوند باینکه العیاذ بالله جمیع معایب و مثالب ظالمین که در قرآن و حدیث ثابت شده برای
حضرت آدم ع ثابت است زیراکه بودن آنحضرت از ظالمین از قرآن ثابت است شیخ عبدالله
در عصمة الانبیا گفته ولا دلیل لهم ایضا فی قوله تعالی انی لا یخاف لدیّ المرسلون الا من ظلم
بان یکون الظالم المستثنی ایضا من جملتهم علی ما هو اصل الاستثناء والظالم ملعون
فی کلام صاحب الشرع الا لعنة الله علی الظالمین ولا یلعن فی الشرع الا الکافر
لان الظالم لیس فی جمیع المواضع مطلقا محمولا علی الکافر انتهی **قوله** وازجلای بدیهیات
است الخ **اقول** اولا اگر مراد از ظالمین درین قول همان ظالمان اند که حقتعالی بیان حال ایشان فرموده
پس لانسلم که حضرت آدم علیه السلام داخل اینها باشد زیراکه بنابرین مراد از حسد در قول حق تعالی وایاکما
ان تنظر الیهم بعین الحسد حسد مذموم و اراده زوال نعمت اینها خواهد بود و چون وقوع چنین حسد از حضرت آدم
ثابت نباشد در ظالمین هم داخل نباشد و اگر مراد از ظالمین اینها نیستند پس خود جای اعتراض
نیست بالجمله از اجلای بدیهیات است که دخول حضرت آدم در ظالمین وقتی ثابت خواهد شد
که العیاذ بالله آنحضرت ادعای منزلت این بزرگان بغیر حق بفرماید و چون اینمعنی هرگز ثابت نشده
و نخواهد شد ادعای دخول آنحضرت در اینها که از مخاطب سرزده نمی توان گفت که دلیل بر چه چیز است
مگر اینکه میگوئیم که دلیل نهایت حسن اسلام و کمال تعظیم انبیا علیهم السلام است و اگر بگوید که ثبوت ادعای حضرت
آدم علیه السلام منازل اینحضرات را از حسد ثابت میشود پس اولا این دور صریح است که اثبات حسد با دعای دخول
میکند و اثبات دخول بحسد مینماید و ثانیا اینکه از حسد که معنی آن اراده زوال نعمت و خواهش آن برای
خود است بمحض اراده زوال نعمت ادعای اینمراتب لازم نمی آید اما علی الثانی
فظاهر و اما علی الاول پس باینوجه که امید حصول امر اخر است و ادعای حصول آن
امر آخر و بینهما بون بعید و مخفی نماند که ابحدیث معانی الاخبار که مخاطب محصل آن
در عبارت خود ذکر کرده و بمصنفات شیخ صدوق و نور الثقلین حواله کرده همان حدیث است
که خواجه کابلی پاره از آن بعد حدیث عیون نقل کرده بودند و جمله مشتمله منزلتهم را

وران آورده و جناب آیة الله فی العالمین ازان استدلال بر حمل حسد بر غبطه نموده و حول حضرت آدم را درین قسم ظالمین که حقتعالی بیان حال شان در جواب سوال حضرت آدم علیه السلام نموده و درجات ایشان را در درکات جهنم ملاحظه آورده از حدیث ثابت ساختن موجب توجه اشکالات عظیم بر اهلسنت هم بوده کما اشیر نا الیه اکابلی از تفوه بان هم درکشیده تعرض باین خلاف مصلحت دیده والاحسان این طعن عظیم و الزام فخیم را که بمراتب بالاتر از ثبوت حسد حضرت آدم است ذکر نمیکرد و استخراج و استنباط آن نموده بر خود می بالید لیکن چون وهن این بمرتبه قصوی در یافته با وصف آنکه بر بسیاری از اعتراضات رکیکه جسارت می نماید ترک تعرض باین افسانه اختیار فرموده حرفی ازان بر زبان نیاورده و لطیف تر آنست که مخاطب سوس استدلال بر حمل حسد بر حسد مذموم ازین حدیث در سر کرده و آنرا از اجلای بدیهیات در مقصود خویش انگارد لیکن تتمه این حدیث مثل صدر آن بغایت وضوح تایید حمل حسد بر غبطه میکند و واضح میسازد که از حضرت آدم محض تمنی منازل این حضرات واقع شده زیرا که در آخر این حدیث مذکورست فلما اراد الله عز و جل ان یتوب علیهما جاءهما جبرئیل علیه السلام فقال لهما انکما ظلمتما انفسکما بتمنی منزلة من فضل علیکما الخبر ظاهرست که اگر حضرت آدم تمنی سلب منازل آنحضرات واقع میشد جبرئیل علیه السلام در مقام که مقام بیان بود ذکر آن مینمود و چون بر محض ذکر حسد و تمنی منزلت حضرات معصومین علیهم السلام ازان حضرت اکتفا کرده واضح شد که سلب آن از ایشان واقع نشده پس انیقسم تقریرات و توجیهات که گفتیم و دفع الزام این قوم و ابطال تقریرات اهفوات ناصبیه مورد لوم که حرفی ازان بر زبان قلم آوردم نص قطعی حق بود فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین

قال الفاضل المتوهم المتبیل هداه الله تعالی

نکته دیگر آنکه دران اوان که حضرت آدم و حوا در پی حسد و دشمنی عترت سید انبیا بودند نه از وجود شهادی آنحضرات عینی و اثری بود و نه از آلات و طرق جنگ و جدال و قتل و قتال اطلاعی و خبری در نزد این هر دو بزرگ بر اصول موضوعه شیعه که تا کی ذکران بمیان آید از شیخین و ذی النورین که بدون استعمال سیوف و نصال حق شیر خدا را بر عم طایفه پایمال کردند یا غرائری سهنادند معهذا اسامی متبرکه ائمه از لوح ایزدی بر ساق عرش

کاثبوت نبود تا هر چند آدم علیه السلام دست و پا زدند لیکن دستش بران نرسید لیس
گفتن آنکه آدمی تا مقتضای حسد کار میکنند آنهم سخن سفیه است فتنه پیش نیست اقول
مستعینا بالطاف الرب الجلیل معلوم نیست که شکر اول چه
بوده که این شکر را تالی آن قرار داده و آنرا شکر دیگر نامیده ظاهر است که نسبت بحضرت آدم که
علمای او کرده اند یک شکر فرض کرده باشد و شکر دیگر اینجا بجا آورده کمال عجب
که مهملات و خرافات را که کفریات بر زبان میراند و بران شکر و سپاس بجا آورده و هر چه
هرزه که بنسبت حضرت آدم بر زبان آورده موجب کمال تحیر گردیده که آیا دست از اعتقاد
آن حضرت برداشته که الفاظ استهزا و سخریه در حق جنابش بر زبان می آرد
با وصف اعتقاد به نبوت توهین و تحقیر شان آنحضرت جائز می
انگارد و ما فقط از کتب [illegible] ایشان [illegible] وز زبانی اینها می‌شنیدیم که اهل سنت ادعای تصدیق رسل دارند
تعظیم ایشان را واجب می‌انگارند لیکن از افادات مخاطب مثل جمعی از اسلاف و جانان کل کردند که اینهم [illegible]
و علاوه اتباع اهل البیت علیهم السلام طرفی از و اقتب ندارد و بالجمله نسبت دست و پا زدن بحضرت آدم
هرگز در روایتی از روایات اهل حق وارد نگشته پس تفوه بان سبیلی از الزام ندارد جز آنکه محمول بر
تکذیب و تصدیق کرده آید و در سخنان مثل ما سبق که مخاطب بمقصود جناب آیة الله
فی العالمین سپرده زبان گوهرفشان را بتحسین کشوده حالانکه غرض جناب
آیة الله فی العالمین ازین قول که الینا حسد [illegible] و اینکه بمقتضای بشریت عارض شود
مادامیکه [illegible] لسانی [illegible] زبانی جناب شاه عبد العزیز است که در تحفه
[illegible] افاده فرموده اند که حالا در مضمون این دو خبر تامل
[illegible] تحقیر است زیرا که حسد مطلقا از مذمومات و قبائح است
اجماع [illegible] فصل خصوصا حسد اکابر و خیار عباد الله که کبیره لیست از عمده کبائر
و این همه را نسبت بحضرت آدم میکنند حالا بعد از تقیید و تاکید تمام از جناب کبریای
الهی پس در مراتب الشان در آدم و ابلیس فرقی نیست انچه ابلیس با آدم کرد آدم با اولاد
اشتباه شد و عمل آورد بلکه کار آدم بدتر از کار ابلیس شد الی آخر ما اهنه [illegible] پایان